

بِحَوْلِهِ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ

بِحَوْلِهِ السَّمْعُ وَالْأَبْصَارُ

در احوال امام عصر

کتابخانه  
مکتب  
مقام  
شیخ  
طاهر  
موسوی  
طهرانی

نویسنده: سید مصطفی حسینی نواب

# جواهر السعداء

## در احوال امام عصر عليه السلام

مؤلف:

سید مصطفیٰ حسینی نواب

يَأْتِيهَا الْعَزِيزُ مَسْنَاوَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزَجَّجَةٍ  
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

ای عزیز صرا با همه اهل بیت خود به فقر و فحلی و بیچارگی گرفتار شدیم و با متاعی ناچیز و بی قدر بحضور تو آمیم.

محنت فرما و بر قدر احسانت نسبت به ما بیفزاد و از ما به صدقه دستگیری کن که خدا صدقه بجهشتندگان را نیکو پاداش می دهد

سوره مبارکه بقره آیه ۸۸

### جواهر السعداء در احوال امام عصر علیه السلام

□ مؤلف: □ سید مصطفی حسینی نواب

□ انتشارات: □ اعلام التقی

□ نوبت چاپ: □ اول / تابستان ۱۳۸۳

□ شمارگان: □ ۲۰۰۰ نسخه

□ صفحه آرایي: □ نگین رایانه

□ چاپ: □ نگین ۲۹۳۱۴۸۱

□ لیتوگرافی: □ کوثر ۰۸۶۵-۶۶۳

□ قیمت: □ ۲۵۰۰ تومان

□ شابک: □ ۹۶۴-۸۵۸۴-۰۴-۴

### □ مراکز پخش

۱- مرکز چاپ و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام ۲- انتشارات ایران نگین

۰۲۵۱-۷۷۳۷۱۰۲-۰۹۱۲۱۵۱۹۹۲۹

«حق چاپ محفوظ و مخصوص مؤلف است»

# بیت الاحمر

در کمال الدین و معانی الاخبار از ابوبصیر روایت می کند

که حضرت صادق علیه السلام فرمودند:

طُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِأَمْرِنَا فِي غَيْبَةِ

قَائِمِنَا فَلَمْ يَزَعْ قَلْبُهُ بَعْدَ الْهِدَايَةِ

«خوشا به حال کسی که در غیبت قائم ما چنگ به گفتار ما

زند و بعد از آن که هدایت یافت دلش از دین حق برنگردد.»

## پیشگفتار

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَ  
 الْمُرْسَلِينَ وَخَيْرِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَآلِهِ الْمَعْصُومِينَ لَا سِيَّما إِمَامِ زَمَانِنَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي  
 الْأَرْضِينَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
 إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

بر پاکیزگان از خاندان محمد و علی علیهم السلام باید که بگریند گریه کنندگان، و بخاطر  
 چنان بزرگانی باید که اشکها ریخته شود، و می بایست که فریاد برکشند فریاد زندگان، و  
 ضجه کنند ضجه کنندگان، و ناله سردهند ناله کنندگان.

خدا بین ما و او پیوندی برقرار کن که به همنشینی پدرانش در بهشت بیانجامد، و ما  
 را از کسانی قرار ده که به دامان آنان چنگ زنند و در سایه آنان زیست کنند، و ما را یاری  
 فرمای تا حقوق آن حضرت را اداء کنیم، و در اطاعتش اهتمام ورزیم، و از نافرمانیش  
 اجتناب نماییم، و بر ما منت گذار به رضایت و خشنودی آن بزرگوار از ما، و رأفت و مهر  
 و دعاء و خیر آن جناب را بما موهبت فرمای، تا بوسیله آن به رحمت پهناور تو دست  
 یابیم و نزد تو رستگار شویم، و به او نماز ما را قبول فرمای، و گناهان ما را به او بیامرز، و  
 دعای ما را به او مستجاب کن، و روزیهایمان را به او فراخ گردان، و هم و غم ما را به او  
 چاره کن، و حاجت‌هایمان را به او برآورده ساز، و با وجه کریم خویش بما توجه کن، و  
 تقرب را به سوی خود بپذیر، و با رحمت خویش بر ما نظری کن تا با آن به کمال گرامی  
 داشتت راه بریم، آنگاه دیگر هرگز آن را به جود خود از ما مگیر، و ما را از حوض جدش

پیغمبر صلی الله علیه و آله بنوشان، به جام او و به دست او سیراب شدنی کامل و خوش و گوارا و خوب که تشنگی هرگز پس از آن نباشد.

اما بعد: غریق بحار سیئات سید مصطفی بن سید حسین حسینی نوآب عفو الله تعالی عنهما به عرض برادران ایمانی می‌رساند که این کتاب «جواهر السعداء در احوال امام عصر علیه السلام» این کتاب جمله‌ای از اعمال مؤمنین در زمان غیبت امام علیه السلام که در آن جمع نموده‌ام از اعمالی را که اهل ایمان در زمان غایب بودن امام حضرت بقیة الله الاعظم حجة بن الحسن العسكري عجل الله تعالی فرجه الشریف مواظبت به آنها داشته باشند، و در بیان بعض فواید که در روایات اهل بیت علیهم السلام تأویل به ظهور حضرت شده و فواید و خواص دعا کردن به حضرت صاحب الامر علیه السلام و طلب ظهورش را از خداوند جل شأنه و حسب سلامتی فطرت در فکر و تحصیل زادی برای معاد و وسیله فوزی در مقام مرصاد که بوسیله بهتر از چنگ زدن به دامن خلیفة الرحمان و امام زمان و خدمتی به آن ولی عظیم الشأن، امیدواریم نشر این کتاب چراغی هر چند کم فروغ فراراه مؤمنین باشد و همه ما با رازها و رمزهای دعا آشنا شویم و از فیوضات و برکات آن برخوردار باشیم، و درخشش معنویت و صفای یاد پروردگار و دلمان را روشن و منور سازد و ما را شایسته درک محضر حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداء در عهد موفور السرور ظهور حضرتش قرار دهد انشاء الله.

۱۵ شعبان سنه ۱۴۱۹ هـ

سالروز میلاد با سعادت امام زمان (عج)

سید مصطفی حسین حسینی نوآب



# بخش اول:



المهدى عليه السلام فى القرآن

حضرت مهدى عليه السلام در قرآن

## سوره بقره

در این سوره هشت آیه مورد بحث است:

۱ - ۲ - ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾<sup>(۱)</sup>

این کتاب که شکی در آن نیست هدایتگر پرهیزکاران است آنان که به نادیده ایمان دارند.

سلیمان قندوزی حنفی در کتاب ینابیع الموده، از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که گفت: جندل بن جناده یهودی که بدست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان شد، به آن حضرت وارد گردید و از مسائل گوناگون پرسش کرد، از جمله درباره جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سؤال کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جانشینان خود را برای او برشمرد تا آنکه فرمود: ... پس از او فرزندش محمد است که بنام مهدی و قائم و حجّت خوانده می شود و از دیده ها پنهان می گردد و سپس ظاهر می شود هنگامی که ظهور کرد زمین را همانطور که از ظلم و ستم پر شده از عدل و داد پر می کند، خوشا به حال کسانی که در غیبت او صبر می کنند، خوشا به حال کسانی که بر محبت آنان ثابت می مانند، اینها همان گروهی هستند که خداوند در کتابش آنان را توصیف کرده و فرموده: « هدایتگر پرهیزکاران است: آنان که به نادیده ایمان دارند» تا آخر حدیث.<sup>(۲)</sup>

منظور از آیه این است که پرهیزکاران کسانی هستند که به حضرت مهدی علیه السلام ایمان دارند، بنابراین مقصود از غیب در آیه خود حضرت مهدی علیه السلام است زیرا غیب به چیزی گفته می شود که: با هیچ یک از حواس پنج گانه حس نشود، و در حقیقت همانطور که خداوند غیب است و با حواس پنج گانه درک نمی شود و آخرت غیب است و قابل درک بوسیله حواس ظاهری نیست، حضرت مهدی علیه السلام نیز غیب است و

۱ - سوره بقره آیات ۲ - ۳.

۲ - المهدی فی القرآن آیه العظمی سید صادق حسینی شیرازی از کتاب ینابیع الموده صفحه ۴۴۳ / سلیمان قندوزی حنفی.



در زمان غیبت به طوریکه او را ببینند و بشناسند دیده نمی شود.

### ۳ - «فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ عَيْنًا...»<sup>(۱)</sup>

پس دوازده چشمه از آن بشکافت.

دانشمند بزرگ سید هاشم بحرانی در غایة المرام از ابوالحسن بن شاذان با حذف سند از ابن عباس نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... آنگاه حدیثی طولانی نقل کرده که در قسمتی از آن از قول پیامبر چنین آمده «کسیکه خوشحال است که از من پیروی می کند باید ولایت علی بن ابیطالب و امامان از نسل مرا بپذیرد زیرا آنها خزانه داران من هستند.»

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله تعداد امامان چند است؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: «جابر خدا ترا رحمت کند، از تمامی اسلام از من سؤال کردی، تا آنکه فرمود: تعدادشان به اندازه چشمه هایی است که برای موسی بن عمران، پس از آنکه با عصایش به سنگ زد شکافته شد، پس دوازده چشمه از آن بشکافت، تا آخر حدیث»<sup>(۲)</sup> ناگفته نماند که چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه را به چشمه هایی که در قرآن یاد شده تشبیه فرمود ما نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله آیه فوق را در اینجا نقل کردیم.

### ۴ - «وَ اذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَّنَّ...»<sup>(۳)</sup>

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به سخنانی آزمود ابراهیم آنها را به انجام رسانید.

سلیمان قندوزی از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: در مورد آیه «وَ اذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» از امام صادق علیه السلام سؤال کردم امام فرمودند: آن سخنان همان سخنانی بودند که آدم از پروردگارش فرا گرفت و خداوند توبه او را پذیرفت بدین صورت که آدم گفت: پروردگارا تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می خواهم که توبه مرا بپذیری، پس خداوند توبه او را پذیرفت چون او توبه پذیر

۲ - غایة المرام صفحه ۲۴۴ / سید هاشم بحرانی .

۱ - سوره بقره آیه ۶۰.

۳ - سوره بقره آیه ۱۲۴.

مهربان است. عرض کردم: یا بن رسول الله پس منظور از «فَاتَمَّهِنَّ» چیست؟ فرمود: یعنی آن سخنان را تا دوازدهمین امام قائم، که نه تن آنها از نسل حضرت امام حسین علیه السلام هستند به انجام رسانید.

توضیح اینکه: «ابْتَلَى» به معنی امتحان و آزمایش است و از روایت استفاده می شود که خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را با نام پیامبر خدا و امامان دوازده گانه مورد آزمایش قرار داده است، حالا حقیقت امتحان چه بوده آیه شریفه در این مورد ساکت است ولی از روایات این معنی را توضیح داده اند و از مجموعه آنها استفاده می شود که حقیقت آزمایش خضوع در برابر اهل بیت و اعتقاد به پیروی او از آن خاندان بوده است.

### ۵ - «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً...»<sup>(۱)</sup>

پس به سوی نیکی ها سبقت بگیرید هر کجا باشید خدا همه شما را می آورد. سلیمان بن قندوزی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند: که آن حضرت فرمودند: منظور اصحاب قائم علیه السلام هستند که سیصد و چند نفر می باشند، به خدا قسم آنها «أُمَّةٌ مَعْدُودَةٌ» هستند که مانند ابرهای پاییزی در عرض یک ساعت جمع می شوند.<sup>(۲)</sup>

ناگفته نماند که منظور از امت معدوده همان معنایی است که در قرآن کریم آمده: «وَلِئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ...»<sup>(۳)</sup> که تفسیر آن به همین معنی در سوره هود خواهد آمد.

در هر حال آیه مورد بحث در ضمن روایات آمده و خلاصه آن اینکه: اولین گروه از اصحاب حضرت مهدی علیه السلام که تعدادشان مانند اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر است در آغاز ظهور حضرت، در حالیکه حضرت در مکه است و اطراف زمین در شهرهای مختلف پراکنده هستند به قدرت خداوند متعال در عرض یک ساعت به وی ملحق می شوند، و مانند داستان تخت بلقیس که آصف بن برخیا وصی سلیمان علیه السلام آن را د

۱ - سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲ - المهدی فی القرآن نوشته آیه الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی از بنایع الموده صفحه ۵۰۵.

۳ - سوره هود آیه ۸.

در زمان غیبت به طوریکه او را ببینند و بشناسند دیده نمی شود.

### ۳ - ﴿فَأَنْجَرَتْ مِنْهُ أُتَتْهَا عَشْرَةَ عَيْنًا...﴾<sup>(۱)</sup>

پس دوازده چشمه از آن بشکافت.

دانشمند بزرگ سید هاشم بحرانی در غایة المرام از ابوالحسن بن شاذان با حذف سند از ابن عباس نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: ... آنگاه حدیثی طولانی نقل کرده که در قسمتی از آن از قول پیامبر چنین آمده «کسیکه خوشحال است که از من پیروی می کند باید ولایت علی بن ابیطالب و امامان از نسل مرا بپذیرد زیرا آنها خزانه داران من هستند.»

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله تعداد امامان چند است؟ پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله فرمودند: «جابر خدا ترا رحمت کند، از تمامی اسلام از من سؤال کردی، تا آنکه فرمود: تعدادشان به اندازه چشمه هایی است که برای موسی بن عمران، پس از آنکه با عصایش به سنگ زد شکافته شد، پس دوازده چشمه از آن بشکافت، تا آخر حدیث»<sup>(۲)</sup> ناگفته نماند که چون پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله امامان دوازده گانه را به چشمه هایی که در قرآن یاد شده تشبیه فرمود ما نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله آیه فوق را در اینجا نقل کردیم.

### ۴ - ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ...﴾<sup>(۳)</sup>

هنگامی که ابراهیم را پروردگارش به سخنانی آزمود ابراهیم آنها را به انجام رسانید.

سلیمان قندوزی از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: در مورد آیه ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ از امام صادق علیه السلام سؤال کردم امام فرمودند: آن سخنان همان سخنانی بودند که آدم از پروردگارش فرا گرفت و خداوند توبه او را پذیرفت بدین صورت که آدم گفت: پروردگارا تو را بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین می خواهم که توبه مرا بپذیری، پس خداوند توبه او را پذیرفت چون او توبه پذیر

۲ - غایة المرام صفحه ۲۴۴ / سید هاشم بحرانی.

۱ - سوره بقره آیه ۶۰.

۳ - سوره بقره آیه ۱۲۴.

مهربان است. عرض کردم: یا بن رسول الله پس منظور از «فَاتَمَّهِنَّ» چیست؟ فرمود: یعنی آن سخنان را تا دوازدهمین امام قائم، که نه تن آنها از نسل حضرت امام حسین علیه السلام هستند به انجام رسانید.

توضیح اینکه: «ابْتَلَى» به معنی امتحان و آزمایش است و از روایت استفاده می شود که خداوند ابراهیم خلیل علیه السلام را با نام پیامبر خدا و امامان دوازده گانه مورد آزمایش قرار داده است، حالا حقیقت امتحان چه بوده آیه شریفه در این مورد ساکت است ولی از روایات این معنی را توضیح داده اند و از مجموعه آنها استفاده می شود که حقیقت آزمایش خضوع در برابر اهل بیت و اعتقاد به پیروی او از آن خاندان بوده است.

### ۵ - «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً...»<sup>(۱)</sup>

پس به سوی نیکی ها سبقت بگیرید هر کجا باشید خدا همه شما را می آورد. سلیمان بن قندوزی به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می کند: که آن حضرت فرمودند: منظور اصحاب قائم علیه السلام هستند که سیصد و چند نفر می باشند، به خدا قسم آنها «أُمَّةٌ مَعْدُودَةٌ» هستند که مانند ابرهای پاییزی در عرض یک ساعت جمع می شوند.<sup>(۲)</sup>

ناگفته نماند که منظور از امت معدوده همان معنایی است که در قرآن کریم آمده: «وَلِئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ...»<sup>(۳)</sup> که تفسیر آن به همین معنی در سوره هود خواهد آمد.

در هر حال آیه مورد بحث در ضمن روایات آمده و خلاصه آن اینکه: اولین گروه از اصحاب حضرت مهدی علیه السلام که تعدادشان مانند اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر است در آغاز ظهور حضرت، در حالیکه حضرت در مکه است و اطراف زمین در شهرهای مختلف پراکنده هستند به قدرت خداوند متعال در عرض یک ساعت به وی ملحق می شوند، و مانند داستان تخت بلقیس که آصف بن برخیا وصی سلیمان علیه السلام آن را در

۱ - سوره بقره آیه ۱۴۸.

۲ - المهدی فی القرآن نوشته آية الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی از بنایع الموده صفحه ۵۰۵.

۳ - سوره هود آیه ۸.

کمتر از یک لحظه از یمن به بیت المقدس آورد، چنان که قرآن آنرا نقل کرده است.  
**۶ - ﴿وَلَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَتَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ  
 الثَّمَرَاتِ وَبَشِيرِ الصَّابِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>**

شما را به شمه‌ای از ترس و گرسنگی و کاهش اموال و نفوس و محصولات امتحان خواهیم کرد و صبرکنندگان را نوید ده.

سلیمان قندوزی در مورد آیه: **﴿وَلَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾** از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند: که فرمودند: پیشاپیش قائم علیه السلام نشانه‌های آزمایش خدا برای مؤمنان تحقق می‌یابد، عرض کردم: آن نشانه‌ها کدامند؟ فرمودند: این آیه: **﴿وَلَنْبَلُوتَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾**

شما را به شمه‌ای از ترس در اثر ابتلا به بیماری، و گرسنگی در اثر مرگ آشکار، و کاهش محصولات در اثر نیامدند باران آزمایش می‌کنیم، در این هنگام صبرکنندگان را نوید ده.

سپس فرمود: ای محمد، این است تأویل آیه، و تأویل آیات قرآن شریف را جز خداوند متعال و راسخان در دانش نمی‌دانند، و ما راسخان در دانش هستیم<sup>(۲)</sup>

**۷ - ﴿كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ﴾<sup>(۳)</sup>**

مانند دانه‌ای است که هفت خوشه رویانده که در هر خوشه صد دانه دارد.

دانشمند شافعی سلمی در کتاب عقد الدرر صفحه ۲۵۹ بسند خود از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در توصیف حضرت مهدی علیه السلام فرمودند: مهدی فرماندهان خود را به کشورهای دیگر روانه می‌کند تا بین مردم به عدالت رفتار کنند، تا آنکه فرمود: بدی از میان می‌رود و نیکی باقی می‌ماند و چنانکه خدا فرموده: یک پیمانہ کاشته می‌شود و هفتصد پیمانہ بدست می‌آید، تا آخر روایت این معنی اشاره به آن است که آیه کریمه در شأن حضرت مهدی علیه السلام و زمان وی نازل شده و خصوصیات مزبور منحصر به زمان او می‌باشد، زیرا روایت در صدد بیان نشانه‌ها و

۲ - المهدی فی القرآن از ینابیع الموده صفحه ۵۰۵.

۱ - سوره بقره آیه ۱۵۵.

۳ - سوره بقره آیه ۲۶۱.

پدیده‌های آن زمان درخشان است، به ویژه آنکه سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است و علی علیه السلام به درک مفاهیم قرآن آگاهترین فرد است و هم او بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر طبق آنچه آنس روایت کرده، درباره‌اش فرمود: پس از من علی علیه السلام تاویلات قرآنی را به مردمی که آشنا نیستند می‌آموزد. (۱)

۸ - ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ...﴾ (۲)

پیامبر به آنچه از پروردگارت به او نازل شده ایمان دارد و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبران ایمان دارند.

دانشمند شافعی محمد بن ابراهیم حموی و همچنین دانشمند حنفی موفق بن احمد خوارزمی بسند خود از ابو سلمی چوپان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمودند: شبی که مرا به آسمان بردند خداوند بزرگ به من فرمود: پیامبر به آنچه از پروردگارش به او نازل شده ایمان دارد، گفتم: و مؤمنان، فرمود: درست گفتمی، سپس فرمود: میان امت چه کسی را بجای خود گذاشته‌ای؟ گفتم: بهترین آنان را، فرمود: علی ابن ابیطالب علیه السلام را؟ گفتم: بلی پروردگارا، فرمود: محمد من به زمین نگاه کردم و تو را میان آن همه برگزیدم و نام تو را از نامهای خودم مشتق ساختم، هر جا من یاد شوم تو نیز با من یاد می‌شوی چرا که من محمود هستم و تو محمد هستی آنگاه مجدداً به زمین نگاه کردم و علی را از میان مردم انتخاب نمودم و نامش را از نام خودم مشتق ساختم، زیرا من اعلی هستم و او علی است.

محمد! من تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامانی که از نسل او هستند از نور خودم آفریدم و ولایت شما را بر اهل آسمان و زمین عرضه کردم، کسیکه ولایت شما را بپذیرد نزد من از مؤمنان است و کسیکه آن را انکار کند نزد من از کافران محسوب می‌شود محمد! اگر بنده‌ای از بندگان من به قدری مرا عبادت کند که از عبادت باز ماند، مانند مشک خشکیده شود سپس در حالیکه منکر ولایت شما است بر من وارد شود او را نمی‌آمزم تا به ولایت شما اقرار کند.

محمد! آیا دوست داری آنان را ببینی؟ گفتم: بلی پروردگارا، فرمود: به جانب راست عرش نگاه کن، نگاه کردم ناگهان دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی علیه السلام در دریایی از نور ایستاده‌اند و او (حضرت مهدی عج) مانند ستاره درخشانی وسط آنان قرار داشت و فرمود: محمد اینها حجتها هستند و او همان قیام کننده از عترت تو است به عزت و جلال خودم قسم که او راه آشکار دوستان من و انتقام گیرنده دشمنان من است. (۱)

## سوره آل عمران

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبِغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ (۲)

آیا جز دین خدا را می جوئید در حالیکه از آسمانها و زمین هر که هست خواه نخواه به فرمان او گردن نهاده و همه به سوی او بازگردانده می شوند.

قندوزی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ می فرمودند: وقتی مهدی علیه السلام قیام کند هیچ نقطه‌ای از زمین نیست مگر آنکه شهادت یگانگی خدا و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در آن داده می شود. (۳)

توضیح اینکه: آیه شریفه به دوران حضرت مهدی منتظر علیه السلام اشاره می کند، زیرا در آن زمان در تمام روی زمین سخن از خدا است و همگی در برابر خداوند متعال تسلیم هستند، و تاکنون نه در عهد پیامبران گذشته و نه در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نه بعد از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنین صحنه‌ای پیش نیامده که تمام مردم روی زمین در برابر خدا و دین خداوند متعال خواه و نخواه سر تسلیم فرود بیاورند.

۱ - فرائد السمطين جلد ۲، و مقتل الحسين جلد ۲ صفحه ۹۵.

۲ - بنایع الموده صفحه ۵۰۶.

۳ - سوره آل عمران آیه ۸۳.

## ۲ - ﴿وَلِيُحِصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

تا خداوند کسانی را که ایمان آوردند تصفیه کند و کافران را نابود سازد.

حموینی بسند خود از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی وصی من است و قائم منتظر علیه السلام از فرزندان او کسی است که زمین به واسطه او از عدل و داد پر می‌شود چنانکه از ظلم و ستم پر شده است، قسم به آنکه مرا به عنوان نوید دهنده و ترساننده به حق برانگیخت آنان که در زمان غیبت وی در اعتقاد به امامتش ثابت باشند گرانبهاتر از طلای سرخ هستند.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله آیا قائم علیه السلام که از فرزندان شما است غیبتی دارد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری به خدا قسم، تا خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند تصفیه کند و کافران را نقصان دهد.

ای جابر، این امر خدا و سیر خدا است و از آسراری است که علت آن بر بندگان پوشیده است پس تردید به خود راه مده، زیرا تردید در امر خداوند بزرگ باعث کفر می‌شود.<sup>(۲)</sup>

ناگفته نماند: که این روایت از جمله ابن خلدون در مقدمه<sup>(۳)</sup> و هیشمی در مجمع الفرائد<sup>(۴)</sup> نقل کرده‌اند. منظور از طلای سرخ، طلای خالص است و مقصود این است که: کسانی که به حضرت مهدی علیه السلام در زمان غیبتش ایمان دارند از طلای خالص کمیاب ترند و جهت تشبیه این است که چون طلا غالباً با مس یا برنج یا نیکل و مانند اینها مخلوط است از این جهت طلای خالص کمیاب است و کسیکه به حضرت مهدی (عج) ایمان دارد کمیاب‌تر از چنین طلایی می‌باشد. این روایت می‌رساند که علت غیبت امام علیه السلام، آزمایش مردم و تصفیه مؤمن خالص و کافر و مؤمن غیر خالص است، در این صورت کسیکه نسبت به امام کافر است نابود می‌شود.

و مؤمن غیر خالص نیز در اثر طولانی شدن زمان غیبت، وجود امام علیه السلام را انکار می‌کند و مشمول سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شود که فرمود: کسی که ظهور

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۴۱.

۲ - فرائد السمطين جلد ۲.

۳ - مقدمه ابن خلدون صفحه ۲۶۹.

۴ - هیشمی در مجمع الفرائد جلد ۷ صفحه ۳۱۸.



حضرت مهدی علیه السلام را انکار کند به تمام آنچه بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کفر ورزیده. (۱) در نتیجه مؤمنی خالص است که در اعتقاد به امامت حضرت مهدی علیه السلام ثابت می ماند هر چند زمان غیبت طولانی گردد.

باید دانست که منظور از (امر خدا) زمان ظهور امام امت و منظور از (تردید به خود راه مده) این است که اگر غیبت امام طولانی شد در وجود شریفش شک نکنید و نگویید: اگر بود ظاهر می شد، زیرا چنین تردیدی موجب کفر است.

۳ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

ای کسانی که ایمان آورده اید صبر کنید و ثبات ورزید و آماده باشید و از خدا بترسید شاید رستگار شوید.

قندوزی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ فرمود: در انجام واجبات صبر کنید و در برابر دشمنان ثبات ورزید و آماده پیشوای خود مهدی منتظر علیه السلام (۳) باشید.

منظور این است که: خود را به حضرت مهدی علیه السلام ببندید و روحتان را به او مربوط سازید و این کنایه از آن است که نسبت به امام ثابت عقیده باشید، و در راه او از روی رغبت و میل فداکاری و جهاد نمایید.

## سُورَةُ نِسَاء

در این سوره پنج آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آوَتْوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدُّهَا عَلَىٰ أَدْبَارِهَا...﴾<sup>(۴)</sup>

ای کسانی که به شما کتاب داده شد، به آنچه ما نازل کرده ایم و تصدیق کننده کتاب شما است بگروید پیش از آنکه چهره های را محو کنیم و آنها را به پشت بازگردانیم.

۲ - سوره آل عمران آیه ۲۰۰.

۴ - سوره نساء آیه ۴۷.

۱ - منابع الموده صفحه ۴۴۷.

۳ - منابع الموده صفحه ۵۰۶.

قندوزی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ...** فرمود: از لشکر سفیانی که در گودی بیابان نابود می شوند تنها سه نفر رهایی می یابند که خداوند صورتهايشان را به پشت برمی گرداند و این هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. (۱)

ناگفته نماند که: مضمون این روایت تأویل آیه می باشد، و تفسیر آیه در مورد کسانی است که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده اند، و میان این دو معنی یعنی: تأویل و تفسیر منافاتی نیست زیرا قرآن کریم به شهادت آیاتش و به شهادت روایات دارای تأویل و تفسیر و ظاهر و باطن می باشد.

**۲ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (۲)**

ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و از پیامبر و فرمانروایان خویش فرمان ببرید.

علامه بحرانی از حموینی از سلیم بن قیس هلالی در مورد حدیث مفضل قسم نقل می کند که علی علیه السلام در عهد عثمان بیش از دوست نفر از اصحاب و تابعین را قسم داد و در ضمن فرمود: شما را به خدا قسم آیا می دانید **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** درباره چه کسانی نازل شده است؟ مردم گفتند: آیا به بعض مؤمنین اختصاص دارد یا به عموم آنان؟ اینجا خداوند پیامبرش را فرمان داد که صاحبان امر را برای آنان معرفی کند و همان گونه که نماز و زکات و حج را برای آنان توضیح داده ولایت را نیز برای آنان توضیح دهد. تا اینکه علی علیه السلام فرمود: آنان علی برادر من و وزیر من و وصی من و خلیفه من میان امت می باشد که پس از من ولی هر مؤمنی است سپس فرزندش امام حسن علیه السلام و پس از او امام حسین علیه السلام آنگاه نه نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری که قرآن با آنها و آنها با قرآنند، از قرآن جدا نمی شوند و قرآن از آنان جدا نمی شود تا نزد حوض بر من وارد شوند.

پس مردم گفتند: بلی ما شنیده‌ایم و همان گونه که تو فرمودی گواهی می‌دهیم. (۱)  
بنابراین منظور از «أُولَى الْأَمْرِ» امامان دوازده گانه هستند که آخرین حضرت  
مهدی علیه السلام می‌باشد.

۳ - «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ  
حَسَنَ أَوْلَادِكَ رَفِيقاً» (۲)

آنان که خداوند نعمتشان داده از پیامبران و راستی پیشگان و شهیدان و شایستگان  
که آنان از جهت رفاقت نیکو هستند.

حسکانی از ابوعباس فرغانی از حدیفه نقل می‌کند که گفت: روزی بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله  
وارد شدم در حالیکه این آیه: «الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ.....» بر او نازل شده  
بود، پس آنرا برای من قرائت فرمود، من گفتم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدر و مادرم فدای تو  
باد اینها کیانند؟ من می‌بینم خداوند آنان را بسیار ستوده و بزرگ شمرده است؟!!

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: حدیفه، من (از میان پیامبران) هستم که خداوند نعمتشان  
داده است من نخستین آنها در نبوت و آخرینشان در بعثت هستم و علی بن ابیطالب  
از (راستی پیشگان) است که پس از آنکه خداوند مرا به رسالت مبعوث فرمود  
و نخستین کسی بود که مرا تصدیق کرد، آنگاه حمزه و جعفر از (شهیدان) و حسن  
و حسین دو پیشوای بهشتی از (شایستگان) هستند و مهدی در عصر خود (برای  
آنان رفیق نیکویی است). (۳)

منظور از عصر حضرت مهدی علیه السلام زمان رجعت است که زمین پس از آنکه از ظلم و  
ستم پر شده بوسیله او از عدل و داد پر می‌شود، زیرا آنها همگی هنگام رجعت اجتماع  
می‌کنند. و دنیا از اولیاء و برگزیده شایستگان تشکیل می‌شود.

۴ - «وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَبِطُونَهُ

مِنْهُمْ...» (۴) اگر آن را به پیغمبر و فرمانروایان خویش رجوع می‌دادند، کسانی که کیفیت  
آن را می‌جویند مطلب را از آنان فرا می‌گرفتند.

۲ - سوره نساء آیه ۶۹.

۱ - غایة المرام صفحه ۲۶۵ - ۲۶۴.

۴ - سوره نساء آیه ۸۳.

۳ - شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۱۵۵.

قندوزی حنفی بسند خود از ابن معاویه از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: خداوند فرموده است: **«وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ»**. پس کار مردم را به فرمانروایان آنها همان کسانی که مردم به اطاعت و مراجعه به آنان مأمور شده اند رجوع داده است، و از امام صادق علیه السلام در تفسیر **«أُولَى الْأَمْرِ»** نقل شده است که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: پس علی علیه السلام بود آنگاه حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام و پس از ایشان علی بن الحسین علیه السلام و بعد امام محمد باقر علیه السلام... و امر چنین است همانا زمین جز بوسیله امام اصلاح نمی شود. (۱)

ناگفته نماند که این حدیث دلالت بر این دارد که در زمان حاضر امام موجود است و او جز حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود، بنابراین آیه شریفه در مورد حضرت مهدی علیه السلام و پدران بزرگوارش صدق می کند.

**۵ - «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُوا عَلَيْهِ شَهِيدًا»** (۲)

هیچ کس از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگ خویش به عیسی علیه السلام خواهد گروید و روز قیامت بر آنها گواه خواهد بود.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: **«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ»** فرمود: پیش از فرا رسیدن قیامت عیسی علیه السلام بر زمین نازل می شود آنروز تمام ملتها - یهودی و غیر یهودی - پیش از مرگ خود به او (حضرت مهدی عج) می گروند و عیسی پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می خواند. (۳) این روایت را ابن صباغ مالکی و دیگران نیز نقل کرده اند. (۴)

منظور این است: که پیش از فرا رسیدن قیامت هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام ظاهر می شوند، حضرت عیسی بن مریم علیه السلام نازل می شوند و پشت سر امام نماز می خواند، پس مسیحیان به حضرت مهدی علیه السلام ایمان می آورند چون حضرت عیسی علیه السلام پشت

۲ - سوره نساء آیه ۱۵۹.

۴ - فصول المهمه باب دوازده.

۱ - بنابیع الموده صفحه ۵۰۶.

۳ - بنابیع الموده صفحه ۵۰۶.

سر ایشان نماز گذارد، و یهودیان نیز به ایشان ایمان می آورند زیرا حضرت مهدی علیه السلام الواح تورات را که نشانه های حضرت مهدی علیه السلام در آنها وجود دارد از فلسطین بیرون می آورد و سایر ملت ها نیز در اثر معجزه هایی از این قبیل به آن حضرت می گروند. بنابراین بر طبق این تأویل ضمیر در «لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ» در آیه شریفه به حضرت مهدی علیه السلام برمی گردد.

## سورة المائدة

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

۱ - «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا...»<sup>(۱)</sup>

خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده نگهبان برانگیختیم.

علامه بحرانی در غایة المرام از محمد بن علی بن شاذان با حذف سند از ابن عباس نقل کرده که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در ضمن حدیثی می فرمود: کسیکه خوشحال است که از من پیروی می کند باید ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان از نسل مرا بپذیرد زیرا آنها خزانه داران دانش من هستند. در همین هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله تعداد امامان چند است؟ پیامبر فرمود: جابر، تعداد آنها... تا اینکه فرمود: به تعداد نگهبانان بنی اسرائیل. خداوند فرمود: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا»

جابر، بنابراین امامان دوازده نفرند اولین آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و آخر ایشان قائم علیه السلام است.<sup>(۲)</sup>

توضیح اینکه: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مقام بیان به تعداد امامان، این آیه کریمه را قرائت کرده و به آن استشهاد نموده، این دلیل آن است که آیه به ائمه تأویل شده و ما نیز به همین جهت آنرا در اینجا آورده ایم.

۲ - ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا

بِهِ...<sup>(۱)</sup>﴾

از آنان که گفتند: ما نصرانی هستیم پیمان گرفتیم، سپس از آنچه را به آن پندشان داده بودند فراموش کردند.

سلیمان قندوزی بسند خود از ابوریع شافعی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در مورد آیه: ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ﴾

فرمود: به زودی نصاری آن قسمت را بیاد می آورند و زود باشد که گروهی از آنان به همراه قائم علیه السلام خروج نمایند.<sup>(۲)</sup> منظور این است که نصاری ایمان به حضرت مهدی علیه السلام را که خداوند درباره آن از ایشان پیمان گرفته بود فراموش کردند ولی بزودی آنرا به یاد می آورند و به اسلام باز می گردند، زیرا می بینند

عیسی بن مریم علیه السلام از دین اسلام پیروی می کند و پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می خواند، و ممکن است منظور از (گروه) در سخن امام آن گروه از انصاری باشند که در زمان حضرت مهدی علیه السلام موجودند، نه گروه خاصی از مسیحیان آن زمان، چون در روایات آمده است که تمام نصاری به حضرت مهدی علیه السلام ایمان می آورند.

۳ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ<sup>(۳)</sup>﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از دین خویش باز گردد بزودی خدا گروهی را بیاورد که دوستشان دارد و آنها او را دوست دارند با مؤمنان نرم دل و با کافران تند هستند، در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت سرزنشگری نمی هراسند، این بخشش خدا است به هر کس بخواهد می دهد و خدا وسعت بخش و دانا است.

قندوزی حنفی از سلیمان بن هارون عجللی نقل کرده است که گفت: از

حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: صاحب این امر (حضرت مهدی قائم علیه السلام) محفوظ است، اگر تمامی مردم از بین بروند خداوند اصحاب او را خواهد آورد و آنان کسانی هستند که خداوند درباره شان فرمود: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَزْتَدُ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾<sup>(۱)</sup>

ناگفته نماند که: تأویل این آیه در مورد اصحاب حضرت مهدی علیه السلام منافاتی با تأویل آن درباره امیرالمؤمنین علیه السلام ندارد، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام با حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش هر دو مصداق این آیه می باشد چون خدا علی علیه السلام را دوست دارد و علی علیه السلام نیز خدا را دوست دارد و همچنین خدا حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش را دوست دارد و آنان نیز خدا را دوست دارند، تنها چیزی که می توان گفت اینک: حضرت علی علیه السلام مصداق کامل و فرد تمامتر این آیه است و حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش مصادیق دیگر آن محسوب می شوند و اینگونه مصادیق در قرآن فراوان است زیرا قرآن ظاهر و باطن دارد و دارای تنزیل و تأویل و تفسیر می باشد.

## سُورَةُ الْأَنْعَامِ

در این سوره پنج آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَّطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَسَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

آنان که معاد را دروغ شمرده اند زیان کرده اند و چون قیامت ناگهان بر آنان درآید گویند: دریغا از آن کوتاهیها که در دنیا کرده ایم آنها بار گناهان خویش را بر پشتهایشان می برند، آگاه باشید که بد باری را می کشند.

سیوطی (فقیه شافعی) از بخاری از ابو هریره نقل می کند که گفت: مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید؟ قیامت کی بپا می شود؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی امانت از بین برود در انتظار قیامت باش، عرض کرد: یا رسول الله، چگونه امانت از بین می رود؟

فرمود: هنگامی که امر در دست ناشایستگان قرار گرفت منتظر قیامت باش. (۱)  
و نیز سیوطی از ابن مردویه از ابوهریره نقل می کند که گفت: مردی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: قیامت کی بیایم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: سؤال شده دانایان را سؤال کننده نیست. عرض کرد: پس علامات قیامت را برای ما بیان کنید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نزدیک شدن بازارها، عرض کرد: نزدیک شدن بازارها چیست؟ فرمود: اینکه مردم از کمی درستکاری به یکدیگر شکایت می کنند و زنا زاده می شود و غیبت شایع می گردد و ثروتمند مورد احترام است و صدای تبهکاران در مساجد بلند می شود و زشتکاران پیروز می شوند و زنا آشکار می گردد. (۲)

سیوطی می گوید: احمد بن حنبل و بخاری و مسلم و ابن ماجه از ابن مسعود نقل کرده اند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: قبل از فرارسیدن قیامت روزهایی می رسد که دانش در آن بالا می رود و جهل فرود می آید و آشفتگی و بی نظمی فراوان است. (۳) ناگفته نماند که: در مورد وقوع این حوادث پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام روایات بسیار است.

بنابراین از بین رفتن امانت، قرار گرفتن امر در دست ناشایستگان، زیاد شدن زنا زاده، شیوع غیبت، احترام به ثروتمندان، بلند شدن صدای تبهکاران در مساجد، پیروزی زشتکاران، آشکار شدن زنا، و از بین رفتن علم و فرود آمدن جهل (۴) و زیاد شدن هرج و مرج همه آنها از نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند، پس بنابراین منظور از «سَاعَةٌ» زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام یا زمانی است که قیامت را نیز شامل می شود، زیرا این دو زمان در بسیاری از مقدمات و علامات با هم مشترکند.

۲ - «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ» (۵)

بگو: اگر راست می گوئید به من خبر دهید اگر عذاب خدا بر شما در آمد یا قیامت

۱ - الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۵۰

۱ - الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۵۰

۲ - شاید منظور از جهل، بیخردی و تهی مغزی باشد.

۳ - الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۵۱

۵ - سوره انعام آیه ۴۰



ناگهان بر شما فرا رسید آیا جز خدا را می خوانید؟

سیوطی نقل می کند که حاکم از وائلة بن اسقع نقل کرده که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: قیامت بر پا نمی شود تا آنکه ده علامت تحقق یابد: خسوف در مشرق، خسوف در مغرب، خسوف در جزیره العرب، دجال، نزول یاجوج و ماجوج، دابه، طلوع خورشید از مغرب، آتشی که از قطر عدن بیرون می آید و مردم را به سوی محشر می راند و مورچه بزرگ و کوچک را زنده می کند. (۱)

ناگفته نماند که: راوی دو علامت را فراموش کرده یا شاید نزول یاجوج را یک علامت و نزول ماجوج را علامت دیگری به شمار آورده و یا ممکن است محشور شدن مورچه بزرگ و کوچک را یک علامت محسوب کرده تا ده علامت کامل گردد، منظور از **«دَابَّةٌ»** شاید اشاره به آیه شریفه است که خداوند می فرماید: **«وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ»** (۲)

هنگامی که عذاب بر آنان واجب شود بر آنها جنبنده ای از زمین بیرون آوریم تا به آنان بگوید که این مردم آیات ما را باور نمی کرده اند. لازم به تذکر است که تمامی این علامتها در ضمن روایات متعددی نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام محسوب شده است، چنانکه اگر به کتب تفسیر و حدیث و تاریخ مراجعه کنیم این مطلب را خواهیم یافت بنابراین منظور از **«سَاعَةٌ»** زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام یا آن و زمان قیامت خواهد بود چرا که قرآن دارای ظاهر و باطن و تفسیر و تأویل و تنزیل می باشد.

۳ - **«فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»** (۳)

پس اگر این گروه آنها انکار کنند، گروهی را بر آن گماشتیم که منکران نیستند.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: صاحب این امر یعنی: حضرت مهدی علیه السلام محفوظ است اگر تمامی مردم از بین بروند، خداوند اصحاب او را خواهد آورد و خدا درباره آنان فرمود: **«فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ»**

۱ - سوره نمل آیه ۸۲، و الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۶۰، ۲ - سوره نمل آیه ۸۲

۴ - منابع الموده صفحه ۵۰۷

۳ - سوره انعام آیه ۸۹

منظور این است که ممکن نیست حضرت مهدی علیه السلام یا اصحاب وی از بین بروند، بنابراین اگر مردم هم در اثر گرسنگی، جنگها و بیماریها از بین بروند حضرت مهدی علیه السلام و اصحابش که سیصد و سیزده نفرند باقی میمانند و اینکه امام صادق علیه السلام فرمود: که خداوند اصحاب او را خواهد آورد کنایه از آمدن خود حضرت است زیرا در روایات وارد شده است که مادامی که تعداد وی مانند اصحاب بدر کامل نشوند ظهور نخواهد کرد.

#### ۴ - ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾<sup>(۱)</sup>

و گفتار پروردگار تو از روی راستی و عدالت به انجام رسید کلمات وی تغییرپذیر نیست و او شنوا و دانا است.

سلیمان قندوزی بسند مذکور از گروهی از بزرگان مورد وثوق که همزمان با حضرت هادی علیه السلام و حضرت عسکری علیه السلام بودند نقل می کند که گفتند: از این دو بزرگوار شنیدیم که می فرمودند: خداوند متعال وقتی بخواهد امام را خلق کند یک قطره از آب بهشت را در آب باران نازل می کند و آن آب در میوه ها و سبزیجات زمین قرار می گیرد و پدر امام آنرا می خورد و نطفه امام از آن منعقد می شود، هنگامی که نطفه در رحم قرار گرفت چهار ماه که بر آن گذشت صدای را می شنود و روی بازویش نوشته می شود: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ و هنگامی که تولد یافت به فرمان خدا قیام می کند و ستونی از نور برای او بالا می رود که مخلوقات و اعمال و اسرارشان را بوسیله آن می بینند و هر کجا برود و به هر جا نظر کند این ستون در برابر چشمهایش قرار دارد، تا آخر حدیث. (۲)

روشن است که این حدیث یا اختصاص به حضرت قائم علیه السلام دارد یا شامل تمام ائمه می شود که در هر حال شامل امام قائم علیه السلام هم خواهد شد در این زمینه روایات دیگری نیز نقل شده که این دو معنی را تأیید می کند.

#### ۵ - ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ

### كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِّ انْتَظِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ<sup>(۱)</sup>

روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگارت می‌آید کسیکه قبلاً ایمان نیاورده یا در (مدّت) ایمانش کار خیری نکرده ایمان آوردنش برای او سودی ندارد، بگو: منتظر باشید که ما نیز منتظریم.

قندوزی حنفی از ابوهریره نقل کرده که گفت: قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از مغرب طلوع کند در آن هنگام تمام مردم ایمان می‌آورند و آن روز است که «کسیکه قبلاً ایمان نیاورده یا در (مدّت) ایمانش کار نیکی انجام نداده ایمان آوردنش برای او سودی ندارد.»<sup>(۲)</sup>

و نیز قندوزی از ابوسعید خدری در مورد آیه شریفه: «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ» طلوع خورشید را از مغرب نقل کرده است.<sup>(۳)</sup>

ناگفته نماند: که در بسیاری از روایات طلوع خورشید از مغرب یکی از علائم ظهور و رجعت مهدی آل محمد علیهم السلام به شمار آمده و این مطلبی است که برای آنان که از روایات آگاهی کامل دارند قابل شبه نیست. بنابراین آیه شریفه به حضرت مهدی علیه السلام تأویل و یا تفسیر شده است.

## سُورَةُ الْأَعْرَافِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - «وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَابِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ<sup>(۴)</sup>»

یاران حائل، مردانی را که به علامتشان می‌شناسند ندا می‌دهند و می‌گویند: جمعیت شما و آن تکبری که می‌کردید، کاری برای شما نساخت.

قندوزی حنفی بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده که گفت: بیش از ده بار از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به علی علیه السلام فرمود: یا علی تو و جانشینانت که از فرزندان تو

۲ - بنابیع الموده صفحه ۴۷۶.

۴ - سوره اعراف آیه ۴۸.

۱ - سوره انعام آیه ۱۵۸.

۳ - بنابیع الموده صفحه ۴۷۶.

هستند میان بهشت و دوزخ حائل هستید وارد بهشت نمی شود مگر کسیکه شما را بشناسد و شما او را بشناسید و داخل جهنم نمی شود مگر کسیکه شما را انکار کند و شما او را انکار نمایید. (۱)

روشن است که چون حضرت مهدی علیه السلام آخرین جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است از کسانی خواهد بود که این آیه درباره آنان نازل شده خصوصاً پس از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بنام جانشینان خود تصریح کرده و در بسیاری از موارد از آخرین آنها به مهدی منتظر علیه السلام یاد شده که ما در گذشته بعضی از آن موارد را نقل کردیم.

۲ - ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً...﴾ (۲)

تورا از قیامت می پرسند که کی بیا می شود؟ بگو: علم آن نزد پروردگار من است که جز او آنرا به موقع خود آشکار نمی کند در آسمان و زمین نهان است و جز ناگهان بر شما فرا نمی رسد.

قندوزی در مورد این آیه از مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: این به هنگام قیام قائم است. (۳)

ناگفته نماند که در بسیاری از روایات وارد شده است که علم به زمان قیام حضرت مهدی قائم علیه السلام اختصاص به خداوند متعال دارد. زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بارها این مطلب سؤال می شده و هر کدام در پاسخ می گفتند: سؤال شونده داناتر از سؤال کننده نیست.

## سُورَةُ الْأَنْفَالِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...﴾ (۴)

با کافران بجنگید تا فتنه ای نماند و تمامی دین به خدا اختصاص یابد.

۲ - سوره اعراف آیه ۱۸۷.

۴ - سوره انفال آیه ۳۹.

۱ - بنایع الموده.

۳ - بنایع الموده صفحه ۴۲۹.

قندوزی حنفی بسند خود از محمد بن مسلم نقل می کند که گفت: حضرت باقر علیه السلام درباره تأویل این آیه: **﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾** سؤال کردم، حضرت فرمود: تأویل این آیه محقق نشده است هنگامی که تأویل آن محقق یافت مشرکان تا توحید خداوند بزرگ بپذیرند و دیگر شرک نباشد و این در زمان قیام قائم ما است. (۱)

ناگفته نماند که: تأویل به معنی غرض و مقصود نهایی آیه است و در توضیح روایت باید گفت: که تمامی دین خدا به خدا اختصاص یابد تنها در زمان حضرت مهدی علیه السلام است که این معنی محقق می شود.

## سُورَةُ التَّوْبَةِ

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

۱- **﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾** (۲).

آیا گمان کردید که رها می شوید و خداوند از کسانی که از شما جهاد کرده و غیر از خدا و رسول او مؤمنان، همه می گرفته اند، هنوز آگاهی ندارد؟ خداوند از اعمالی که می کنید آگاه است.

علامه بحرانی از عالم شافعی ابراهیم بن محمد حموینی از مسلم بن قیس هلالی حدیث مفصلی را نقل می کند که در آن حضرت علی علیه السلام مهاجران و انصار را در مورد فضایل خود و خاندانش قسم می دهد از جمله اینکه به آنان فرمود: شما را به خدا قسم آیا نمی دانید این آیه: **﴿وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً﴾** در چه موردی نازل شده است؟ مردم گفتند: آیا به بعضی از مؤمنان اختصاص دارد یا شامل تمام آنان می شود؟ پس خداوند به پیامبرش فرمان داد تا زمامدارانشان را به آنان معرفی کند و همان گونه که نماز و زکات و حج را برایشان توضیح داده ولایت را نیز

برای آنان توضیح دهد... تا آنکه علی علیه السلام می فرماید: پس ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله این آیات اختصاص به علی علیه السلام دارد؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری درباره او و جانشینان من تا روز قیامت است.

گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را برای ما معرفی کن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام برادرم و وزیرم و وصی و جانشین من در میان امتم و زمامدار هر مؤمنی پس از من، آنگاه فرزندم حسن علیه السلام و سپس حسین علیه السلام و پس از او نه تن از فرزندان حسین علیه السلام یکی پس از دیگری. (۱)

ناگفته نماند که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احادیث بیشماری بنام این نه تن تصریح نموده که نهمین آنها حضرت مهدی علیه السلام است.

## ۲ - ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (۲)

او است که پیامبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا وی را بر هر دینی غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ فرمود: به خدا قسم تاویل آن محقق نمی شود تا آنکه مهدی قائم علیه السلام ظاهر شود، هنگامی که ظاهر شد هیچ مشرکی نیست مگر آنکه از ظهور وی کراهت دارد و هیچ کافری باقی نمی ماند جز آنکه کشته می شود حتی اگر کافر در دل صخره ای باشد صخره می گوید: ای مؤمن در دل من کافر قرار دارد مرا بشکن و او را بکش. منظور از کافر در سخن امام علیه السلام کافر معاندی است که قرآن از آنان تعبیر به: ﴿وَأَذُوا﴾ (۳)، ﴿وَ أَكْفُرُوا﴾ (۴) می کند یعنی: کسانی که به کفر خود افزوده اند، و گرنه روایات بسیاری وارد شده است که کفار غیر معاند دین اسلام را می پذیرند و به حضرت مهدی علیه السلام به عنوان امام و خلیفه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان

۱ - غایة المرام صفحه ۲۶۵ - ۲۶۴.

۲ - سوره توبه آیه ۳۳.

۳ - سوره آل عمران آیه ۷۲.

۴ - سوره کهف آیه ۲۵.

می آورند و این معنی را ما در تفسیر «وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ...»<sup>(۱)</sup> بیان کردیم. و اما اینکه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: صخره می گوید: ای مؤمن در دل من کافری قرار دارد مسئله عجیبی نیست، زیرا پس از آنکه معتقد باشیم که خداوند قدرت دارد جمادات را به سخن گفتن وادار کند و معتقد باشیم که حضرت مهدی علیه السلام از طرف خدا امام است، چه مانعی دارد که خداوند این معجزات را به او بدهد و چه اشکالی دارد که خداوند این امور غیر طبیعی را بدست حضرت مهدی علیه السلام اجرا کند تا دین وی را بر تمامی ادیان غالب گرداند؟ مگر سنگریزه در دست پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن نگفت در حال اینکه آنروز اراده خداوند بر این تعلق نگرفته بود که دینش را بر تمامی ادیان و در هر نقطه‌ای از زمین غالب گرداند؟

بنابراین باید صخره‌ها در عصر نواده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و تجدید کننده دین وی مهدی منتظر علیه السلام سخن بگویند، چرا که خداوند اراده فرموده: دین خود را بر تمام ادیان و در هر نقطه‌ای غالب گرداند.

ناگفته نماند که: مانعی ندارد منظور از فرستادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله غالب شدن دین خدا بر تمامی ادیان باشد و در عین حال این غلبه بیش از هزار سال بعد از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بتأخیر افتد، زیرا طولانی بودن مدّت، باعث از بین رفتن مصالح خداوند در مورد بندگان نمی شود، مگر خداوند حضرت نوح پیغمبر علیه السلام را برای هدایت امتش مبعوث نکرد در عین حال می بینیم در طول نهصد و پنجاه سال نبوت وی جز عده کمی به او ایمان نیاوردند.

مطلبی را که اینجا باید یاد آور شویم این است که آیه مورد بحث با همین الفاظ در سه مورد از قرآن کریم آمده است: یکی در اینجا و دیگر در (سوره فتح) و (سوره صف) و چون این آیه در حقیقت سه آیه به شمار می رود نه یک آیه، از این جهت ما نیز به منظور پیروی از قرآن کریم این آیه را با تأویل و تفسیرش در دو سوره (فتح و صف) نقل خواهیم کرد.

### ۳ - الف - ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾<sup>(۱)</sup>

محققاً شماره ماهها نزد خدا در کتاب خدا، روزی که آسمان و زمین را آفرید دوازده ماه است.

علامه بزرگ سید هاشم بحرانی از محمد بن شاذان با حذف سند از ابن عباس نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در ضمن حدیثی طولانی می فرمود: ای گروه مردم، هر که بخواهد حجّت پس از مرا بشناسد علی بن ابیطالب علیه السلام را بشناسد. ای گروه، کسیکه خوشحال است که از من پیروی می کند باید ولایت علی بن ابیطالب و امامان از نسل مرا بپذیرد زیرا آنها خزانه داران دانش من هستند.

در این هنگام جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول الله تعداد امامان چند است؟ پیامبر فرمود: جابر، خدا تو را رحمت کند از تمامی اسلام از من سؤال کردی، تعداد امامان به تعداد ماهها است، و آن نزد خدا در کتاب خدا روزی که زمین و آسمان را آفرید، دوازده ماه است. سپس فرمود: جابر، بنابراین ائمه دوازده نفرند اولین آنها علی بن ابیطالب علیه السلام و آخرینشان قائم است.<sup>(۲)</sup>

توضیح اینک: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ائمه دوازده گانه را به دوازده ماه تشبیه می کند و متن آیه شریفه را می خواند و به دنبال آن می افزاید آنها دوازده نفرند و آخرینشان حضرت قائم علیه السلام است، اینها همه شاهد بر این است که آیه مزبور به ائمه تأویل شده و روشن است که تأویل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روح قرآن محسوب می شود.

### ۳ - ب - ﴿وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً...﴾<sup>(۳)</sup>

(همگی با مشرکین بجنگید چنان که با شما یکسره می جنگند.)

سلیمان قندوزی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند آن حضرت در مورد آیه: ﴿وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ فرمود: تا آنکه دیگر شرک وجود



نداشته باشد و تمامی دین خدا به خدا اختصاص یابد و فرمود: تأویل این آیه هنوز محقق نشده است، هنگامی که قائم علیه السلام ما قیام کرد، هر که او را درک کند تأویل این آیه را خواهد یافت و دین محمد صلی الله علیه و آله تا هر جا که شب و روز برسد خواهد رسید به طوریکه دیگر شرک بر پشت زمین باقی نمی ماند چنان که خداوند فرموده است. (۱)

منظور از جمله: تا هر که شب و روز باشد، این است که تمامی زمین را می پوشاند و هیچ قطعه‌ای از آن باقی نمی ماند مگر آنکه دین محمد صلی الله علیه و آله آنرا فرا می گیرد و پرچم اسلام بر فراز آن به اهتزاز در می آید.

## سُورَةُ يُونُسَ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِي اللَّهِ فَأَنْتَظِرُونَ إِنِّي مَعَكُمْ مِّنَ الْمُنْتَظِرِينَ﴾<sup>(۲)</sup>

می گویند: چرا معجزه‌ای از پروردگارش بر او نازل نشده است؟ بگو: غیب تنها اختصاص به خدا دارد، پس منتظر بمانید که من نیز با شما منتظر می مانم.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد این آیه: ﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِي اللَّهِ﴾ فرمود: منظور از غیب در این آیه حضرت حجّت قائم علیه السلام است. (۳) توضیح اینکه: هر چیزی که از حواس پنجگانه پنهان باشد آن را غیب می گویند و آن مصادیق زیادی دارد هر چند این مصادیق از جهات گوناگون با یکدیگر تفاوت دارند، مثلاً (خداوند متعال) غیب مطلق است، چون دیده نمی شود و نخواهد شد، و همچنین علمی که مردم نمی دانند غیب است، و (روح) که محسوس انسان نیست غیب است، و حضرت حجّت غایب نیز از آن جهت که مردم به طور شناسایی او را نمی بینند غیب محسوب می شود، بنابراین مانعی ندارد که آیه به حجّت قائم علیه السلام تأویل گردد.

۲ - سوره یونس آیه ۲۰.

۱ - منابع الموده صفحه ۵۰۷.

۳ - منابع الموده صفحه ۵۰۸.

## سُورَةُ هُودٍ

در این سوره چهار آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيَقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ أَلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ<sup>(۱)</sup>﴾

اگر عذاب را تا (فرا رسیدن) گروهی معین، از آنان بتأخیر اندازیم می گویند: موجب باز داشتن آن چیست؟ آگاه باشید روزی که (عذاب) بر آنان بیاید، از آنان گشتنی نیست و چیزی که به مسخره کردنش می پردازند بر آنان واقع می شود.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن دو در مورد آیه: ﴿وَلَئِن أَخَّرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ﴾ فرمودند: گروه معینی، اصحاب مهدی در آخر زمان هستند که تعدادشان مانند اهل بدر سیصد و سیزده نفر است و مانند جمع شدن قطعات ابرهای پاییزی در یک ساعت اجتماع می کنند.<sup>(۲)</sup>

۲ - ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ...<sup>(۳)</sup>﴾

آنان کسانی هستند که به خویش زیان زده اند.

قندوزی حنفی از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از حضرت مهدی علیه السلام به میان آمد، حضرت صادق علیه السلام فرمود: آنان، یعنی کسانی که در وجود مهدی علیه السلام تردید دارند، می گویند: چه زمانی تولد یافت؟ و چه کسی او را دیده؟ و کجا است؟ و کی ظاهر می شود؟ تمام اینها نشانه تردید در حکومت و قدرت او است، آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: ﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ﴾ **فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>(۴)</sup>**

ناگفته نماند که این تأویل یکی از تأویلات تطبیقی قرآن است که جز اهل بیت کسی از آن آگاهی ندارد، زیرا قرآن در خانه آنان نازل شده و امام صادق علیه السلام نیز از این خاندان است.

۲ - منابع الموده صفحه ۵۰۸.

۴ - منابع الموده صفحه ۵۱۴.

۱ - سوره هود آیه ۸.

۳ - سوره هود آیه ۲۱.

### ۳ - «قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ»<sup>(۱)</sup>

گفت: ای کاش در قبال شما نیرویی داشتم یا به تکیه گاهی قوی پناه می بردم. قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: لوط که به ملتش گفت: ای کاش در قبال شما نیرویی داشتم یا به تکیه گاهی قوی پناه می بردم آرزوی نیروی حضرت مهدی قائم علیه السلام و قدرت اصحابش را می کرد، زیرا اصحاب حضرت مهدی علیه السلام تکیه گاه قوی هستند و هر یک از آنها قدرت چهل نفر را دارند و قلب هر کدام محکمتر از قطعات آهن است، اگر به کوههای آهن بگذرند کوهها ویران شوند و دست از شمشیرهایشان بر نمی دارند تا خداوند بزرگ راضی شود.<sup>(۲)</sup>

بنابراین «قُوَّةٌ» و «رُكْنٍ شَدِيدٍ» در این آیه به حضرت مهدی علیه السلام و اصحاب وی تأویل شده است و منظور از اینکه امام فرمود: تا خداوند بزرگ راضی شود، این است که تمامی مردم به اسلام گرایش پیدا می کنند و اسلام و ایمان روی زمین را فرا می گیرد، و روشن است که قتل، تنها اختصاص به معاندانی دارد که حجت بر آنان تمام شده و حق را شناخته و در عین حال آنرا انکار کرده اند.

### ۴ - «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ...»<sup>(۳)</sup>

اگر باور دارید باقی گذاشته خداوند برای شما بهتر است.

شبلنجی در نور الابصار از حضرت باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن حدیث طولانی فرمود: هنگامی که او حضرت مهدی علیه السلام ظهور کرد به کعبه تکیه می کند و سیصد و سیزده نفر از پیروانش نزد او اجتماع می کنند و او اولین سخنی که می گوید این آیه را تلاوت می کند: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» آنگاه می گوید: منم بقية الله و خليفه و حجت او بر شما، هر کس بر او سلام می کند و می گوید: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ، تا آخر حدیث.<sup>(۴)</sup> این روایت را ابن صباغ مالکی و دیگران نیز نقل کرده اند.<sup>(۵)</sup>

۱ - سوره هود آیه ۸۰

۲ - ینابیع الموده صفحه ۵۰۹

۳ - سوره هود آیه ۸۶

۴ - نور الابصار صفحه ۱۷۲

۵ - الفصول المهمة باب ۱۲

ناگفته نماند که: این تأویل هیچ گونه منافاتی با نزول آیه به عنوان نقل قول شعیب پیغمبر علیه السلام ندارد زیرا تأویل و تنزیل دو چیز هستند، و بر طبق روایات متواتر، قرآن دارای ظاهر و باطن می باشد پس منافات ندارد یکی از دو معنی اراده شود و در ضمن معنی دیگر نیز منظور باشد.

## سُورَةُ يُوسُفَ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمَجْرِمِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

تا وقتی که پیامبران مأیوس شدند و یقین کردند که تکذیب شده اند نصرت ما بر آنان آمد پس هر که ما خواستیم رهایی یافت و عذاب ما از گروه بدکار دفع نمی شود.

قندوزی حنفی بسند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود: نصرت خدا نمی آید تا آنکه شما در نظر مردم پستر از مردار شوید و همین است سخن پروردگار من در کتابش در سوره یوسف علیه السلام، ﴿حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا﴾ و این به هنگام قیام قائم ما مهدی است.<sup>(۲)</sup>

ناگفته نماند که: این مورد از باب تطبیق است که مثل امیرالمؤمنین علیه السلام از آن آگاهی دارد، کسیکه عالم به حقایق قرآن است و از اسرار آن مطلع می باشد و پیامبر درباره او فرمود: پس از من علی علیه السلام تاویلات قرآنی را به مردمی که آشنا نیستند می آموزد.<sup>(۳)</sup>

## سُورَةُ إِبْرَاهِيمَ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ

۲ - بتابع الموده صفحه ۵۰۹.

۱ - سوره یوسف آیه ۱۱۰.

۳ - شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۲۹.

## بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ<sup>(۱)</sup>

محققاً ما موسی را با معجزه‌های خویش فرستادیم که قومت را از ظلمتها به سوی نور بیرون آورد و روزهای خدا را به یادشان آورد که در این برای هر صبرکننده سپاسگزار عبرتی است.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه: ﴿وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامٍ﴾ نقل می‌کند که فرمودند: روزهای خدا سه روز است: روزی که قائم علیه السلام قیام می‌کند و روز بازگشت و روز قیامت.<sup>(۲)</sup>

شاید منظور از روز بازگشت روز رجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام باشد که شیطان در آنروز کشته می‌شود و این همان روز معلومی است که خداوند شیطان را تا آنروز مهلت داده و می‌فرماید: ﴿فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ<sup>(۳)</sup>﴾، یعنی: تو تا روز وقت معین، مهلت خواهی یافت.

البته در (سوره حجر) در این زمینه سخن به میان خواهد آمد. باید دانست که چون خداوند به پیامبران گذشته فرمان داده بود که مردم را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت مهدی علیه السلام بشارت دهند از این جهت آیه شریفه اشاره به این معنی می‌باشد.

## ۲ - ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ<sup>(۴)</sup>﴾

مگر ندیدی خداوند چگونه مثالی زد، سخن نیک مانند درخت نیک است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است.

حاکم حسکانی از ابو عبدالله شیرازی از سلام خثعمی نقل می‌کند که گفت: به

حضرت باقر علیه السلام وارد شدم و از وی درباره این آیه: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ سؤال کردم، حضرت فرمود: ای سلام ﴿شَجَرَةٌ طَيِّبَةٌ﴾ حضرت محمد صلی الله علیه و آله است و فرع امیرالمؤمنین علی علیه السلام و میوه حضرت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و

۲ - بنابیع الموده صفحه ۵۰۹.

۴ - سوره ابراهیم آیه ۲۴.

۱ - سوره ابراهیم آیه ۵.

۳ - سوره حجر آیات ۳۷ - ۳۸.

شاخه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و شاخه‌های منشعب از آن ائمه اطهار از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام هستند، تا آخر حدیث. <sup>(۱)</sup> روشن است که حضرت مهدی قائم علیه السلام چون آخرین امام زمان فرزندان حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام است از این جهت آیه شریفه شامل آن بزرگوار نیز خواهد شد.

## سُورَةُ الْحَجْرِ

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

۱ - ۳ - «قَالَ رَبُّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْتَضِرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ» <sup>(۲)</sup>

گفت: پروردگارا، مرا تا روزی که زنده می‌شوند مهلت ده، گفت: محققاً تو تا روز و وقت معین مهلت خواهی یافت.

محمد بن ابراهیم بسند خود از حسن بن خالد از حضرت رضا علیه السلام نقل می‌کند آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: منظور را از روز و وقت معلوم و معین روز خروج قائم ما است از آن حضرت سؤال شد: یا بن رسول الله، قائم شما اهل بیت چه کسی است؟ فرمود: چهارمین فرزندم، پسر بانوی کنیزان که خداوند به وسیله او زمین را از بیدادگریها پاک می‌سازد و آنرا از هر نوع ظلم و ستم و تبهکاری تطهیر می‌کند. <sup>(۳)</sup>

ناگفته نماند که: عین این آیه در (سوره ص) نیز آمده است و ما این آیه را به ترتیب در هر سوره ذکر می‌کنیم تا هر کس بخواهد آیه را در هر یک از دو مورد بررسی کند بتواند، چون ممکن است کسی تصور کند این آیه در یکی از این دو سوره ذکر شده و از تکرار آن در سوره دیگر اطلاع نداشته باشد، علاوه وجود دو آیه به عنوان تأویل یا تنزیل در مورد حضرت مهدی علیه السلام دلیل بر این است که در مورد دو آیه نازل شده نه یک آیه. مطلبی که اینجا قابل دقت است این است که: الفاظی که در قرآن تکرار شده، هر چند لفظی تکرار است لیکن از نظر معنی تکرار نیست، ما این مسئله را ذیلاً توضیح می‌دهیم تا

۲ - سوره حجر آیات ۳۶ - ۳۸.

۱ - شواهد التنزیل جلد ۱ صفحه ۳۱۱.

۳ - فرائد السمطين جلد ۲.

روشن شود آیاتی که در فضیلت حضرت مهدی علیه السلام در قرآن مجید بحث می‌کنند و به صورت تکرار آمده در حقیقت تکرار نیست.

دانشمندانی که از علوم قرآن بحث می‌کنند معتقدند که تکرار لفظی در قرآن موجود است ولی تکرار معنوی در آن نیست، زیرا هر کلمه‌ای که در قرآن تکرار شده غیر از معنی آن کلمه در مورد دیگر است یعنی: اگر کلمه‌ای در قرآن دو بار آمده لفظشان یکی ولی معنی و مقصود دو تا است و جمله مکرر یا آیه مکرر یا موضوع مکرر نیز چنین است. مثلاً اگر کلمه یا آیه‌ای در قرآن پنج مرتبه تکرار شده، لفظ یکی است ولی پنج معنی از آن اراده شده است، و علم به این مرحله را علم تحقیق و تفصیل قرآن می‌گویند.<sup>(۱)</sup>

در هر حال وقتی دهها جمله: **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»** در قرآن وجود دارد و وقتی روایات شریفه به طور مکرر دلالت داشت بر اینکه هر موردی از قرآن که **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»** باشد حضرت علی علیه السلام، آقا و بزرگ آنها، و در رأس آنان قرار دارد، وقتی تکرار معنوی در قرآن نباشد، در این صورت بر طبق تعداد این آیات، آیات متعددی در فضیلت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شده است، نه آنکه یک آیه باشد و یک معنی را افاده کند. آیه مورد بحث: **«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»** نیز چنین است یعنی: به تعداد تکرار این آیه، در حقیقت آیه مستقلی درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است، بنابراین اگر ما نیز این آیات را به طور مکرر مورد بحث قرار دادیم هیچ گونه اشکالی بر ما وارد نخواهد شد.

برای توضیح بیشتر باید بگوییم: مثلاً جمله **«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...»** یک مرتبه در مورد پرستش خدا آمده<sup>(۲)</sup> و مرتبه دیگر در مورد استقامت به صبر و نماز<sup>(۳)</sup> و بار دیگر در مورد اعمال باطل<sup>(۴)</sup> و دیگر مرتبه درباره احکام روزه<sup>(۵)</sup> و مورد پنجم درباره سازش<sup>(۶)</sup> و همچنین... و معنی روایتی که می‌گوید: علی علیه السلام، آقای مؤمنین و بزرگشان و

۱- در این زمینه مقدمه (شیخ عطیه صفر) دبیر انجمن بحثهای اسلامی الازهر را که بر کتاب (القرآن القول الفصل

تألیف: استاد عقیفی) نوشته مطالعه فرمایید. ۲- سوره بقره آیه ۲۱.

۳- سوره بقره آیه ۱۵۳. ۴- سوره توبه آیه ۳۴.

۵- سوره بقره آیه ۱۸۳. ۶- سوره بقره آیه ۲۰۸.

در رأس آنها قرار دارد، این است که حضرت علی علیه السلام در رأس ایمان آوردگان به خدا و پرستشگران وی می باشد و او است که در رأس مؤمنان به صبر و نماز و استقامت می جوید و هم او است که مقدم بر همه مؤمنان با پیروان باطل مبارزه می کند و به احکام روزه ایمان آورده و از روزه داران واقعی می باشد و او است که به سازش ایمان آورده و اولین مجری آن است.

اینجا علت تکرار آیه مورد بحث: **﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾** در شأن حضرت مهدی علیه السلام برای ما روشن می شود، زیرا این آیات سه گانه در یک مورد یعنی: در (سوره حجر) بخاطر تهدید شیطان در مقابل مخالفت فرمان خدا ذکر شده چون شیطان گفت: **﴿قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ﴾**<sup>(۱)</sup> و در مورد معنی در (سوره ص) به منظور تهدید وی، هنگامی که فرمان خدا را با یک فلسفه پوچ مخالفت کرد و گفت: **﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾**<sup>(۲)</sup> نازل گردیده است. در هر دو صورت خداوند با یک بیان یعنی با جمله: **﴿إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾** به شیطان مهلت می دهد.

ممکن است بگوییم در مورد اول در (سوره حجر) شیطان جزای مخالفت فرمان خدا را که به او خطاب شد: **﴿فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾**<sup>(۳)</sup> بزودی می بینی، و در مورد دوم (سوره ص) نتیجه فلسفه باقی خود را در برابر آفریدگار آسمانها و زمین، و نتیجه آن سنجش مادی را به عمل آورد خواهد دید.

## سُورَةُ الْأَسْرَاءِ

در این سوره چهار آیه مورد بحث است:

۱ - ۲ - **﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾**<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره حجر آیه ۳۳.

۲ - سوره ص آیه ۷۶.

۳ - سوره حجر آیه ۲۹.

۴ - سوره اسراء آیات ۵ - ۶.



پس وقتی که وعده نخستین آن بیامد بندگانمان را که دارای نیرویی سخت بودند بر آنها گماشتیم تا داخل دیارشان را جستجو کردند و این وعده‌های انجام شده بود، آنگاه بر ضد آنها به شما دولت دادیم و شما را به مالها و فرزندان کمک کردیم و از نظر جمعیت فزونتر ساختیم.

علامه بحرانی در تفسیر برهان از محمد بن جریر طبری از شاذان از سلمان نقل می‌کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نکرد مگر آنکه برای او دوازده نگهبان قرار داد گفتم: یا رسول الله من این مطلب را از پیروان تورات و انجیل شنیده‌ام، پیامبر فرمود: سلمان آیا می‌دانی نگهبانان من کیانند؟ و آن دوازده نفری که پس از من خداوند برای امت برگزیده چه کسانی هستند؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند، پس فرمود: سلمان، خداوند مرا از برگزیده نورش آفرید و مرا خواند پس من اطاعت او کردم و از نور من علی را آفرید و او را خواند پس اطاعت خدا کرد، و از من و علی فاطمه را آفرید پس او را خواند و فاطمه اطاعت کرد و از من و علی و فاطمه حسن آفرید و او را خواند پس اطاعت خدا کرد و از من و علی و فاطمه حسین را آفرید و او را خواند پس خدا را اطاعت کرد، آنگاه ما را به پنج اسم از اسماء خودش نام گذاشت<sup>(۱)</sup> چون خدا محمود است و من محمد، و خدا اعلی است و این هم علی و خدا فاطر است و این فاطمه و خدا احسان دارد و این حسن است و خدا محسن است و این حسین. سپس از ما و از نور حسین نه امام آفرید پس آنان را خواند آنان اطاعت او کردند پیش از آنکه خداوند آسمانی را برافراشته سازد و زمینی را بگستراند و فرشته و انسانی را خلق کند، ما نوری هستیم که تسبیح خدا می‌کنیم و می‌شنویم و اطاعت می‌نماییم. سلمان می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد، کسی که این گروه را بشناسد چه پاداشی خواهد داشت؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای سلمان کسیکه آنان را بحق بشناسد و از آنان پیروی کند و دوستانشان را دوست داشته باشد و از دشمنانشان بیزاری جوید به خدا قسم او از ما است و هر جا ما وارد شویم و ساکن گردیم او نیز وارد می‌شود و ساکن می‌گردد.

۱ - یعنی: از اسماء خدا مشتق اند.

عرض کردم: یا رسول الله آیا ممکن است کسیکه نام و نسب شما را نمی داند به آنان ایمان بیاورد؟ فرمود: نه سلمان، عرض کردم: یا رسول الله من تا حسین علیه السلام را شناختم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس سید العابدین علی بن الحسین، پس فرزندش محمد بن علی علیه السلام شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران، پس جعفر بن محمد علیه السلام زبان راستگوی خدا، پس موسی بن جعفر علیه السلام فرو برنده خشم خود در راه خدا، پس علی بن موسی علیه السلام راضی به فرمان خدا، پس محمد بن علی علیه السلام برگزیده خلق خدا، پس علی بن محمد علیه السلام هدایتگر به سوی خدا، پس حسن بن علی علیه السلام راستگو و نگهبان راز خدا و سپس محمد بن حسن علیه السلام هدایت کننده و هدایت شده و سخنگویی که بحق خدا قیام می کند. آنگاه فرمود: تو ای سلمان و هر که مانند تو باشد با معرفت درست ولایت او را بپذیرد او را درک خواهد کرد. <sup>(۱)</sup> سلمان می گوید: در این هنگام شکر خدا را بجای آوردم و عرض کردم: یا رسول الله، آیا من تا آن زمان زنده می مانم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان این آیه را بخوان: **﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ...﴾** <sup>(۲)</sup> سلمان می گوید: در این هنگام گریه و شوق من شدت یافت، عرض کردم یا رسول الله در زمان تو است؟ فرمود: آری قسم به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستاد در زمان من و علی علیه السلام و فاطمه علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و نه فرزندش و هر کسیکه از ما و به همراه ما باشد آری به خدا قسم ای سلمان. <sup>(۳)</sup>

ناگفته نماند که: این روایت شریفه دلالت دارد بر اینکه دو آیه مزبور به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دخترش فاطمه علیه السلام و ائمه دوازده گانه علیهم السلام، آنگاه که به اذن خدا رجعت کرده و باز گردند، تأویل شده و روایاتی که در تفسیر آیه: **﴿يَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾** <sup>(۴)</sup> و مانند آن وارد شده نیز به همین معنی دلالت دارد، البته روایاتی که رجعت چهارده معصوم را به طور تفصیل بیان کرده اند بسیارند که در کتب حدیث و تفسیر و همچنین در کتابهای اعتقادی و مانند آن نقل شده است.

۱ - سوره اسراء آیه ۵

۱ - یعنی: در زمان تو به هنگام رجعت.

۲ - سوره نمل آیه ۸۳

۳ - تفسیر برهان صفحه ۴۰۷ - ۴۰۶.

### ۳ - ﴿وَ كُلُّ اِنْسَانٍ اَلزَّمَانَةُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ...﴾<sup>(۱)</sup>

هر انسانی عملش را به گردنش آویخته ایم.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: منظور از قول خداوند: ﴿وَ كُلُّ اِنْسَانٍ اَلزَّمَانَةُ طَائِرَةٌ فِي عُنُقِهِ﴾ ولایت امام است.<sup>(۲)</sup> مخفی نماند که این بیان تأویل ﴿طَائِرَةٌ﴾ است زیرا ولایت امام بارزترین نموده عمل است و تمامی اعمال از ولایت امام سرچشمه می گیرد، مثلاً کسیکه ولایت امام صادق علیه السلام را پذیرفته باشد عملش بر خلاف کسی است که آن را نپذیرفته است. البته چون در هر زمانی باید امامی باشد اطلاق روایت شامل ائمه دوازده گانه از امیرالمؤمنین علیه السلام تا حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

### ۴ - ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا﴾<sup>(۳)</sup>

هر کس از روی ستم کشته شود به ولی او تسلطی داده ایم اما در کشتن زیاده روی نکنید که او نصرت یافته است.

قندوزی بسند خود از عبدالسلام بن صالح هروی از حضرت رضا علیه السلام نقل می کند، که آن حضرت درباره این آیه: ﴿وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ﴾ فرمود: در مورد حسین علیه السلام و مهدی علیه السلام نازل شده است.<sup>(۴)</sup>

منظور این است که امام حسین علیه السلام از روی ستم کشته شده و حضرت مهدی علیه السلام ولی نصرت یافته او است. در روایات وارد شده است که وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظاهر می شود، قاتلان امام حسین علیه السلام را به امر خداوند متعال زنده می کند و شدیدترین انتقام را از آنان می گیرد.

۲ - بنابیع الموده صفحه ۴۵۴.

۴ - بنابیع الموده صفحه ۵۱۰.

۱ - سوره اسراء آیه ۱۳.

۳ - سوره اسراء آیه ۳۳.

## سُورَةُ الْأَنْبِيَاءِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ  
الصَّالِحُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

پس از آن کتاب، در زبور نوشتیم که زمین را به بندگان شایسته من به میراث می‌برند. قندوزی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن دو درباره آیه: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ﴾ فرمودند: بندگان خدا قائم و اصحاب او هستند.<sup>(۲)</sup> روشن است که تا این تاریخ اتفاق نیافتاده که کسی زمین را به میراث ببرد و بر تمام نقاط آن یک حکومت الهی برقرار کند، این حکومت نه در عهد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نه در عهد جانشینانش محقق شده تنها کسیکه برای این حکومت ذخیره شده حضرت مهدی قائم علیه السلام می‌باشد، ﴿زَبُورٍ﴾ کتابی است که بر حضرت داود علیه السلام نازل شده و منظور از ﴿ذِكْرٍ﴾ تورات است که بر حضرت موسی علیه السلام نازل گردیده است.

## سُورَةُ الْحَجِّ

در این سوره شش آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا...﴾<sup>(۳)</sup>

و محققاً قیامت آمدنی است و در آن شکی نیست.

فقیه شافعی عبدالرحمان بن ابی بکر السیوطی در تفسیر خود از ابوداود از ابوسعید خدری نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: قیامت بی‌انگهی می‌شود تا آنکه مهدی علیه السلام من بر زمین حکومت کند، پیشانیش نورانی و بینش بر آمدگی دارد، زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنان که از ظلم و ستم پر شده و این در طول هفت سال خواهد بود.<sup>(۴)</sup> احمد بن حنبل نیز از ابوسعید خدری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: شما را

۲ - عقد الدرر باب ۷ صفحه ۲۱۷.

۴ - الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۵۰.

۱ - سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

۳ - سوره حج آیه ۷.

به آمدن حضرت مهدی علیه السلام بشارت می‌دهم، خداوند او را میان امتم در حالیکه لغزشها و اختلاف سراسر آنها فرا گرفته مبعوث می‌کند، آنگاه زمین را از عدل و داد پر می‌کند چنان که پر از ظلم و ستم شده است و ساکنان آسمان و زمین از او راضی می‌شوند که مال را به طور صحیح تقسیم کند.

در این هنگام مردی پرسید: چگونه به طور صحیح؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کند و دلهای امت محمد صلی الله علیه و آله را بی‌نیاز می‌سازد و عدالتش آنان را فرا می‌گیرد تا آنکه دستور می‌دهد منادی ندا کند و بگوید: چه کسی به مال احتیاج دارد؟ پس هیچ کس از مسلمانان بر نمی‌خیزد مگر یک نفر، در این هنگام مهدی علیه السلام به او می‌گوید نزد خزانه دار برو و به او بگو: مهدی علیه السلام بتو فرمان می‌دهد که به من مالی بدهی و اصرار کن، تا آنکه بالاخره وقتی مال را در دامن او قرار داد پشیمان می‌شود و می‌گوید من حریص‌ترین امت محمد صلی الله علیه و آله بودم، زیرا چیزی که در توان امت بود من از آن ناتوان گردیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سپس مال را بر می‌گرداند ولی پذیرفته نمی‌شود و به او می‌گویند: چیزی را که ما داده‌ایم باز پس نمی‌گیریم. (۱)

ناگفته نماند همان طور که از روایات شریفه استفاده می‌شود کلمه «سَاعَةً» در اصطلاح شرع به دو چیز اطلاق می‌شود:

۱- روز ظهور مهدی علیه السلام

۲- روز قیامت، و این بدان جهت است که این دو روز برای مؤمنان موجب رحمت و برای کفار و منافقین باعث گرفتاری است، چنان که کلمه: «حَشْرٌ» نیز به دو معنی اطلاق می‌شود:

**اوّل:** روزی که بعضی از مردم زنده می‌شوند یعنی: روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام که خداوند می‌فرماید: «وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً» (۲)

**دوّم:** روزی که همه مردم زنده می‌شوند یعنی: روز قیامت که خداوند می‌فرماید: «وَوَ»

۱- الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۵۰.

۲- یعنی: روزی که از هر امتی دسته‌ای را زنده می‌کنیم، سوره نمل آیه ۸۳.

حَسْرَتَاهُمْ فَلَمْ تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا<sup>(۱)</sup> بنا براین این آیه مورد بحث ﴿وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا﴾ به قرینه روایات شریفه شامل زمان رجعت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

۲ - ﴿وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ<sup>(۲)</sup>﴾

کسانی که کفر ورزیدند پیوسته از آن در شک هستند تا ناگهان قیامت سویشان بیاید یا عذاب روز غم انگیز بر آنان فرا رسد.

سیوطی از حاکم از عقبه بن عامر نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: پیوسته گروهی از امت من به فرمان خدا می جنگند و بر دشمن چیره می شوند و مخالفانشان زیان به آنان نمی رسانند تا در چنین حالی قیامت بر آنان فرا می رسد پس عبدالله بن عمر گفت: خداوند بادی که به بوی مشک می دهد و مانند حریر نرم است بر می انگیزد پس در هر دلی ذره ای ایمان باشد می برد و مردم تبهکار باقی می مانند که قیامت بر پا می شود.<sup>(۳)</sup>

ناگفته نماند که: روایات متعددی به همین مضمون درباره حضرت مهدی علیه السلام وارد شده و دلالت دارد بر اینکه آن حضرت ظاهر نمی شوند تا آنکه دنیا از ظلم و ستم پر شده باشد، یا آنکه ظلم و ستم در هر خانه ای وارد شده باشد، بنا براین آیه شریفه با چنین روزی یعنی: ظهور حضرت مهدی علیه السلام تطبیق می کند.

۳ - ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَتُصَّرَنَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ<sup>(۴)</sup>﴾

هر کس عقوبت کند نظیر آن عقوبتی که دیده، آنگاه بر او ستم شود خدا او را یاری می کند، محققاً خدا بخشنده و آمرزنده است.

قندوزی حنفی بسند خود از سلام بن مستنیر از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿وَمَنْ

۱ - یعنی: همه را زنده می کنیم و احدی از آنان را وا نمی گذاریم، سوره کهف آیه ۴۷.

۲ - الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۶۱.

۳ - سوره حج آیه ۵۵.

۴ - سوره حج آیه ۶۰.

**عَاقِبَ بِمِثْلِ مَا عُوِّقِبَ بِهِ** نقل می کند که فرمود: هنگامی که قریش رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مکه بیرون کردند و پیامبر از شر آنها به غار پناهنده شد و قریش او را تعقیب کردند که بکشند، پیامبر مورد عقوبت آنان قرار گرفت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بدر عقوبت کرد زیرا عتبه بن ربیع، شیبه بن ربیع، ولید بن عتبه حنظله بن ابی سفیان، ابوجهل و دیگران را کشت پس از آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد پسر هنده دختر عتبه بن ربیع یعنی معاویه بن ابی سفیان بر او ستم کرد، زیرا از اطاعت امیرالمؤمنین علیه السلام سر باز زد و فرزندش یزید، امام حسین علیه السلام را از روی ظلم و ستم بقتل رسانید، خداوند می فرماید:

**لَيَصْرُنَّهُ اللَّهُ** یعنی: بوسیله مهدی قائم علیه السلام از فرزندانش. (۱)

#### ۴ - ﴿وَأَرْضُ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ...﴾ (۲)

و آسمان و زمین را نگاه می دارد که جز اذن وی به زمین نیفتد.

علامه بحرانی از محمد بن احمد بن شاذان از طریق عامه با حذف سند از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: جبرئیل از پروردگار بزرگ برای من حدیث کرد که فرمود: کسیکه معتقد باشد که جز من خدایی نیست و معتقد باشد که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده من، و علی بن ابیطالب علیه السلام خلیفه من است و امامان از فرزندان او حجت های من هستند او را به رحمت خود وارد بهشت می کنم و به بخشش خویش از آتش نجات می دهم.

تا اینکه راوی می گوید: جابر بن عبدالله انصاری برخاست عرض کرد: یا رسول الله امامان از فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حسن علیه السلام و حسین علیه السلام دو آقای جوانان اهل بهشت، سپس علی بن الحسین علیه السلام پیشوای پرستشگران زمانش، و سپس محمد بن علی باقر علیه السلام، بزودی ای جابر تو او را درک خواهی کرد وقتی که او را دیدی سلام مرا به او برسان، سپس جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، سپس موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام، سپس علی بن موسی الرضا علیه السلام، سپس محمد بن علی التقی علیه السلام، سپس علی بن محمد النقی علیه السلام، سپس حسن العسکری الزکی علیه السلام، سپس فرزندش مهدی علیه السلام امّتم که بحق قیام می کند و زمین را

آن چنان که از ظلم و ستم پر شده از عدل و داد پر می‌کند.

ای جابر: اینها خلفای من و اوصیای من و فرزندان من و عترت من هستند، کسیکه اطاعت آنان کند اطاعت مرا کرده و هرکس با آنان مخالفت کند با من مخالفت کرده، و کسیکه آنان را یا یکی از آنان را انکار کند مرا انکار کرده است، بوسیله اینها است که خداوند آسمان را از اینکه به زمین بیفتد نگاه می‌دارد و بوسیله اینها است که خداوند زمین را از اینکه ساکنانش را به لرزش در آورد حفظ می‌کند.<sup>(۱)</sup>

روشن است ذکر کردن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این آیه را در این مورد، دلیل نزول آن در شأن امامان دوازده گانه است هر چند به عنوان تأویل باشد، چرا که تأویل حقیقت قرآن و روح وحی به شمار می‌رود.

۵ - ۶ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَ فِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ<sup>(۲)</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را پرستش نمایید و نیکی کنید شاید رستگار شوید، و در راه خدا چنان که سزاوار جهاد است جهاد کنید، او شما را برگزید و در این دین برای شما سختی قرار ندارد، آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام است، او شما را از پیش و دین این قرآن مسلمانان نام گذاشت تا این پیامبر گواه و شما بر مردم گواه باشید پس نماز را بپا دارید و زکات را بدهید و به خدا تکیه کنید، او مولای شما است، چه خوب مولی و چه خوب یآوری است.

علامه بحرانی در کتاب غایة المرام از عالم شافعی ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از سلیم بن قیس هلالی در ضمن سخنی طولانی نقل می‌کند که گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام بیش از دو بیست نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و تابعین را در یک مجلس قسم داد، علی علیه السلام آنان را به اموری سوگند داد و در ضمن فرمود: شما را به خدا



سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که خداوند در سوره حج چنین فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ الَّذِي كَفَّوْا عَنْكُمْ وَإِذْ كُنْتُمْ فِيهَا كُفَّارًا تَعْبُدُونَ مَا سِوَاهُ اللَّهِ فَتَكُونُونَ كَمَا كُنْتُمْ تُكْفَرُونَ﴾ پس سلمان برخاست و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیانند گروهی که تو بر آنان گواه هستی و آنان بر مردم گواه هستند و خداوند آنان را برگزیده و در این دین که آیین ابراهیم علیه السلام است بر آنان سختی قرار نداده؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: منظور از این گروه سیزده نفرند نه تمام امت، سلمان عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله آنان را برای ما معرفی کن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و برادرم علی علیه السلام و یازده تن از فرزندانم. گفتند: یعنی اصحاب و تابعین در تصدیق سخن علی بن ابیطالب علیه السلام گفتند: خدایا شاهد باش آری. (۱)

روشن است که یازده تن از فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چنان که خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در مورد دیگر از جمله در آیه سابق بنام تصریح کرده عبارتند از: حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام، محمد بن علی الباقر علیه السلام، جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام، محمد بن علی الجواد علیه السلام، علی بن محمد الهادی علیه السلام، حسن بن علی العسکری علیه السلام و حجة بن الحسن المهدي المنتظر صلوات الله عليهم اجمعین. بنابراین آیه مورد بحث از نظر تفسیر شامل حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

## سُورَةُ النُّورِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا... (۲)﴾

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است

در زمین آنان را به خلافت رساند چنان که پیشنیانشان را به خلافت رسانید و دینشان را که برای ایشان پسندیده استقرار دهد و پس از ترسشان ایمنی بجای آن آورد. علامه نیشابوری در تفسیر خود در (سوره بقره) ذیل: **«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»**<sup>(۱)</sup> می گوید: حضرت مهدی منتظر علیه السلام همان کسی است که خداوند در قرآن به آمدن او وعده داده آنچه که می فرماید: **«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»** و پیامبر درباره او می فرماید: اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند خداوند آنروز را طولانی می کند تا مردی از امتم ظهور کند که نام او نام من است و کنیه اش کنیه من است. زمین را از عدل و داد پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.<sup>(۲)</sup>

## سُورَةُ الشُّعَرَاءِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - **«إِنْ نَشَاءُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»**<sup>(۳)</sup>

اگر می خواستیم از آسمان آیه ای بر آنان نازل می کردیم که گردنهایشان در مقابل آن خاضع شود.

قندوزی حنفی بسند خود از علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: چهارمین فرزندان من، پسر بانوی کنیزان است که خداوند بوسیله او زمین را از هر ظلم و ستمی پاک می کند، تا آنکه فرمود: و او همان کسی است که منادی برای او از آسمان به طوریکه تمامی اهل زمین بشنوند نداء می کند: آگاه باشید که حجّت خدا نزد خانه خدا ظهور کرده، از او پیروی کنید زیرا حق در مسیر او و با او است، سپس فرمود: همین است سخن پروردگار: **«إِنْ نَشَاءُ نُنَزِّلُ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»**<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره بقره آیه ۳.

۲ - تفسیر نیشابوری در حاشیه تفسیر طبری جلد ۱، سوره بقره آیه ۵.

۳ - ۴ - ینابیع الموده صفحه ۴۴۸.

۴ - سوره شعراء آیه ۴.

## سُورَةُ النَّمْلِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ<sup>(۱)</sup>﴾

هنگامی که عذاب بر آنان حتمی شود جنبنده‌ای از زمین بر آنها بیرون می‌آوریم تا به آنان بگوید که این مردم آیات ما را باور نمی‌کردند.

جلال الدین سیوطی در تفسیر این آیه می‌گوید: ابن جریر طبری از حذیفه بن یمان نقل می‌کند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سخن از ﴿دَابَّةً﴾ به میان آورد. حذیفه پرسید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله از کجا بیرون می‌آید؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از محترم‌ترین مساجد خدا (مسجد الحرام) در حالیکه عیسی بن مریم علیه السلام اطراف خانه طواف می‌کند و مسلمانان با او هستند ناگهان زمین مانند قندیل زیر پایشان می‌لرزد و صفا نزدیک محل سعی شکافته می‌شود و دابه از صفا بیرون می‌آید اولین قسمتی که بیرون می‌آید سرش می‌باشد که رنگارنگ و دارای کرک و پر است، هیچ کس به او نمی‌رسد و هیچ کس نمی‌تواند از او فرار کند سپس مردم را به مؤمن و کافر تقسیم می‌کنند مؤمن مانند صورتش ستاره درخشان نمایان است و میان دو چشمش می‌نویسد: (مؤمن) و کافر را بوسیله لکه‌ای سیاه میان چشمانش به عنوان (کافر) مشخص می‌کند. <sup>(۲)</sup>

ابونعیم از وهب بن منبه نقل می‌کند که گفت: اولین علامت: روم است، دوّم: دجال، سوّم: یاجوج و ماجوج، چهارم: عیسی بن مریم علیه السلام، پنجم: دخان و ششم: دابه. <sup>(۳)</sup> ناگفته نماند که: بر طبق روایات متعدد این علامات نشانه‌های ظهور حضرت مهدی قائم علیه السلام هستند، بنابراین آیه مورد بحث اشاره به مقدمات ظهور است که دابه از جمله آنها به شمار می‌رود.

البته این معنی برای دابه گفته شده با روایاتی که دابه را به امیرالمؤمنین تفسیر کرده‌اند منافات ندارد چرا که این دو تفسیر می‌تواند یکی از ظاهر باشد و دیگری از

باطن یا هر دو از باطن محسوب شود چون ممکن است قرآن دارای یک ظاهر ولی بطون مختلف داشته باشد. سعید بن منصور و دیگران از عبدالله بن عمر نقل کرده‌اند که وی حدیث دابه را خواند و اضافه کرد: آنگاه دابه می‌گوید: که این مردم آیات ما را باور نمی‌کردند. (۱)

## ۲ - ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...﴾ (۲)

روزی که از هر امتی گروهی را زنده می‌کنیم.

جلال الدین سیوطی در تفسیر این آیه می‌نویسد: عبد بن حمید در مورد آیه شریفه: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ از مجاهد نقل کرده که منظور از ﴿فَوْجًا﴾ گروه است. (۳)

ناگفته نماند که بر طبق مفاد بسیاری از روایات منظور از این روز، روز ظهور حضرت مهدی علیه السلام است که خدا گروهی از ستمگران را برای گرفتن انتقام، و گروهی از مؤمنان را برای دادن ثواب قبل از فرا رسیدن قیامت زنده می‌کند، البته کسانی که دارای ایمان خالص یا کفر محض باشند.

بنابراین منظور از آیه روز قیامت نیست چون خداوند درباره قیامت می‌فرماید: ﴿وَحَشْرَنَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾ (۴) یعنی: ما همه را زنده می‌کنیم و احدی از آنان را وا نمی‌گذاریم، ولی در اینجا می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَخْشِرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا﴾ یعنی: از هر امتی گروهی را زنده می‌کنیم و روشن است که خداوند تا کنون گروهی از مردم را زنده نکرده پس این معنی فقط در زمان ظهور حضرت مهدی قائم آل محمد علیه السلام تحقق خواهد یافت.

## سُورَةُ الْقِصَصِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

### ۱ - ﴿وَوَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ

۲ - سوره نمل آیه ۸۳

۱ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۱۱۷ - ۱۱۶

۴ - سوره کهف آیه ۴۷

۳ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۱۱۷ - ۱۱۶

**الْوَارِثِينَ<sup>(۱)</sup>** ما می خواهیم بر آن کسانی که در زمین زبون بشمار رفته اند منت گذاریم و آنان را پیشوایان دورانشان قرار دهیم.

در تفسیر برهان از شیبانی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل شده که آن دو فرمودند: این آیه اختصاص به صاحب الامر علیه السلام دارد که در آخر الزمان ظهور می کند و گردنکشان و ستمگران را نابود می سازد و شرق و غرب زمین را به تصرف در خواهد آورد و آنرا از عدالت پر می کند چنان که از ظلم و ستم پر شده است.<sup>(۲)</sup>

سلیمان قندوزی در ضمن روایتی نقل می کند که حضرت عسکری علیه السلام به حضرت مهدی علیه السلام در روز هفتم ولادتش فرمود: ای کودک من سخن بگو، حضرت مهدی علیه السلام شهادتین را فرمود و بر پدرانش یکی پس از دیگری درود فرستاد و سپس این آیه را تلاوت فرمودند: **﴿ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ ﴾**

**۲ - ﴿ وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيْ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ<sup>(۳)</sup> ﴾**

و آنان را در زمین استقرار دهیم و بدست آنها فرعون و هامان و سپاهشان حوادثی را که از آن حذر می کردند بنمائیم. در تفسیر برهان از شیبانی از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل شده که آن دو فرمودند: فرعون و هامان در اینجا دو ستمگر قریشی هستند که خداوند آنها را در آخر الزمان به هنگام قیام قائم آل محمد علیهما السلام زنده می کند و انتقام اعمالشان را از آنها می گیرد.<sup>(۴)</sup> بنابراین آیه شریفه در زمان حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت و از نشانه ها و علامات آن خواهد بود.

## سُورَةُ الرُّومِ

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

**۱ - ۲ - ﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ**

۲ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۲۰.

۴ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۲۰.

۱ - سوره قصص آیه ۵.

۳ - سوره قصص آیه ۶.

**الرَّحِيمُ<sup>(۱)</sup>** و آن روز مؤمنان از یاری خدا شادمان می شوند، هر که را خواهد یاری کند و هم او نیرومند و مهربان است.

قندوزی حنفی بسند خود از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت در مورد آیه: **﴿وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ﴾**، فرمودند: به هنگام قیام قائم (عج)، مؤمنان از یاری شادمان می شوند.<sup>(۲)</sup>

آری این است تأویل آیه و باطن آنکه تنها راسخان در علم یعنی: اهلبیت که قرآن در خانه آنها نازل شده، از آن آگاهی دارند، چرا که نصرت کامل الهی که همه جا فرا می گیرد تنها در آن زمان تحقق خواهد یافت. بنابراین مصداق کامل آیه شریفه چنین زمانی خواهد بود.

### ۳ - **﴿وَعَدَا اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ<sup>(۳)</sup>﴾**

وعده خدا است و خدا از وعده خویش تخلف نمی کند ولی بیشتر مردم نمی دانند. علامه دمشقی در کتاب عقد الدرر بسند خود از حدیث بن یمان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بدبختی این امت بواسطه پادشاهان ستمگر است، آنها را به زبان میستاید ولی در دل طرد می کند، پس وقتی که خداوند اراده کند اسلام را به عزت بر گرداند هر ستمگر گردنکشی را شکست می دهد چرا که او بر هر چیز که بخواهد قدرت دارد و می تواند امتی را پس از فساد اصلاح کند.

سپس فرمود: ای حدیثه، اگر از دنیا یک روز باقی بماند خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از خاندان من حکومت نماید که بدست او حوادثی عظیم واقع شود و اسلام پیروز گردد.

آنگاه فرمود: خداوند از وعده خویش تخلف نمی کند و او از نظر حساب سریع است.<sup>(۴)</sup> روشن است در اینجا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از حقایق و مقاصد قرآن آگاهی کامل دارد این آیه شریفه را با نوادهاش حضرت مهدی علیه السلام تطبیق کرده است.

۲ - منابع الموده صفحه ۱۱۵.

۴ - عقد الدرر باب ۴ فصل اول.

۱ - سوره روم آیات ۴ - ۵.

۳ - سوره روم آیه ۶.

## سُورَةُ السَّجْدَةِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

البته عذاب نزدیک را زودتر از عذاب بزرگ به آنها می چشانیم شاید باز گردند. علامه بحرانی در تفسیر خود از محمد بن فرقد شیبانی نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که: عذاب نزدیک، قحطی و خشک سالی است و عذاب بزرگ خروج مهدی قائم علیه السلام با شمشیر در آخر الزمان.<sup>(۲)</sup>

روشن است که این معنی نیز از قبیل تفسیر به تأویل و باطن است که قرآن و سنت به آن تصریح نموده و دانستن آن منحصر به راسخان در علم می باشند.

۲ - ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

بگو: روز پیروزی، کافران را ایمان آوردنشان سود نمی دهد و به آنان مهلت نخواهند داد.

سلیمان قندوزی بسند خود از ابن دراج از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت درباره این آیه: ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ﴾، فرمود: روز پیروزی روزی است که دنیا به روی قائم گشوده می شود و کسیکه قبلاً مؤمن نبوده ایمان آوردنش فایده‌ای به حال او ندارد.

اما کسیکه پیش از این پیروزی به امامت وی معتقد باشد و انتظار ظهورش را داشته باشد ایمانش به حالش نافع است و خدای بزرگ مقام و منزلت او را نزد خود بزرگ می شمارد، و این است پاداش دوستداران اهل بیت<sup>(۴)</sup> آری پیروزی بزرگی که تمامی زمین را فرا می گیرد در چنین روزی خواهد بود.

بنابراین پیروزی مزبور نسبت به سایر پیروزیها کامل ترین نمونه (فتح) می باشد.

۲ - تفسیر برهان جلد ۳ صفحه ۲۸۸.

۴ - بتابع الموده صفحه ۵۱۱.

۱ - سوره سجده آیه ۲۱.

۳ - سوره سجده آیه ۲۹.

## سُورَةُ الْأَحْزَابِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>(۱)</sup>

حق این است که خدا می خواهد ناپاکی را از شما خاندان ببرد و شما را پاکیزه کند پاکیزه کامل.

جلال الدین سیوطی در کتاب العرف الوردی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: بزودی پس از من خلفا می آیند و پس از خلفا زمامداران و پس از زمامداران پادشاهان ستمگر، آنگاه مهدی علیه السلام از خاندان من خروج می کند و زمین را از عدالت پر می کند چنان که از ستم پر شده است.<sup>(۲)</sup>

ناگفته نماند که: این حدیث در کتب ذیل نیز نقل شده است:

۱ - عقد الدرر فی اخبار المهدی علیه السلام.<sup>(۳)</sup>

۲ - کنز العمال تألیف علی المتقی الهندی.<sup>(۴)</sup>

۳ - البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام تألیف الکنجی الشافعی.<sup>(۵)</sup>

۴ - الفصول المهمه تألیف ابن الصباغ المالکی.<sup>(۶)</sup>

۵ - ارجح المطالب تألیف عبیدالله الهندی الحنفی.<sup>(۷)</sup>

۶ - ابن ماجه در سنن خود از محمد بن حنیفه از علی علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

نقل می کند که فرمود: مهدی علیه السلام از ما اهل بیت است خدا امر او را در یک شب اصلاح خواهد کرد.<sup>(۸)</sup> کسانی که این روایت یا مشابه آنرا نقل کرده اند از این قرارند:

الف - احمد بن حنبل امام حنابله در مسند.

ب - ابن خلدون در مقدمه.<sup>(۹)</sup>

ج - منادی در کنوز الحقائق.<sup>(۱۰)</sup>

۲ - العرف الوردی جلد ۲ صفحه ۶۴.

۴ - کنز العمال جلد ۷ صفحه ۱۸۶.

۶ - الفصول المهمه فصل ۱۲.

۸ - سنن ابن ماجه جلد ۲ صفحه ۲۶۹.

۱۰ - حاشیه جامع صغیر جلد ۲ صفحه ۱۲۲.

۱ - سوره احزاب آیه ۳۳.

۳ - عقد الدرر باب اول حدیث ۱۲.

۵ - البیان باب ۱۲.

۷ - ارجح المطالب صفحه ۳۸۰.

۹ - مقدمه ابن خلدون صفحه ۲۶۶.



د - سیوطی در جامع صغیر. (۱)

ذ - و در العرف الوردی. (۲)

و دیگران... علی المتقی الهندی در (کتاب البرهان) از حذیفه بن یمان نقل می کند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از دنیا یک روز باقی بماند خداوند آنروز را طولانی می کند تا مردی از خاندان من حکومت کند، تا آخر حدیث... (۳) ابوداود در صحیح (۴) و ابن عربی در شرح ترمذی (۵) نیز روایتی را به همین مضمون نقل کرده اند.

## سُورَةُ سَبَاءٍ

در این سوره پنج آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرَةَ وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي وَآيَاتًا ءَامِنِينَ﴾ (۶)

ما میان آنان قریه هایی که برکت در آن نهاده ایم دهکده هایی آشکار قرار دادیم و سیر در آنرا معین کردیم در آنجا شبها و روزها با ایمنی سیر کنید. قندوزی حنفی بسند خود از محمد بن صالح همدانی نقل می کند که گفت: در مورد آیه: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى﴾ نامه ای به صاحب الزمان علیه السلام نوشتم که: خاندان من سبب حدیثی که از پدران شما نقل شده که فرموده اند: پشتیبانان ما مردم تبهارند مرا اذیت می کنند، امام در پاسخ نوشت: وای بر شما چرا سخن خدا را نمی خوانید که فرموده: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَهْرَةَ﴾ به خدا قسم ما هستیم قریه هایی که خداوند در آنها برکت نهاده و دهکده های آشکار شما هستید. (۷) ناگفته نماند که: این از باب تأویل قرآن است که تنها اهل بیت از آن آگاهی دارند و منظور این است از کلمه: ﴿قُرَى ظَهْرَةَ﴾ در این آیه شریفه شیعیان خالص اراده شده اند.

۱ - جامع صغیر جلد ۲ صفحه ۱۶۰.

۲ - البرهان باب ۲.

۳ - شرح صحیح ترمذی جلد ۹ صفحه ۷۴.

۴ - بنایع الموده صفحه ۵۱۱.

۲ - العرف الوردی جلد ۲ صفحه ۷۸.

۴ - صحیح ابی داود جلد ۲ صفحه ۱۳۱.

۶ - سوره سباء آیه ۱۸.

۲ - ۵ - ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ  
وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاطُوسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ، وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ  
مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ، وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا  
فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ <sup>(۱)</sup>﴾

و اگر ببینی هنگامی که وحشت زده شوند و فرار نباشد و از مکانی نزدیک گرفته شوند و گویند: به پیامبر ایمان آوردیم و چگونه از مکانی دور به ایمان توانند رسید؟ در صورتی که از پیش منکر آن بودند و از جای دور، سخن به نادیده‌ها می‌کردند، و میان ایشان و آن آرزو که دارند جدایی افکنده شد چنان که قبلاً با نظائر ایشان انجام شد محققاً آنها در شکی سخت بودند.

جلال الدین سیوطی در تفسیر این آیات می‌گوید: ابن ابی شیبیه و طبرانی از مسلم نقل کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با مردی از امت من (حضرت مهدی علیه السلام به تعداد بدر میان رکن و مقام بیعت می‌کنند، سپس مردان جنگی عراق و صلحای شام نزد او می‌آیند، در این هنگام لشکری از شام به سوی آنان حرکت می‌کند تا وقتی که به بیابان رسیدند به زمین فرو می‌روند. <sup>(۲)</sup>

و نیز می‌گوید: ابن جریر و دیگران از ابن عباس در مورد آیه: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ﴾ نقل کرده‌اند که گفت: آنها لشکر سفیانی هستند سؤال شد از کجا گرفته می‌شوند؟ گفت: از زیر پاهایشان، یعنی: به زمین فرو می‌روند. <sup>(۳)</sup>

قندوزی از حارس از حضرت علی علیه السلام در مورد این آیات نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: پیش از قیام قائم ما مهدی علیه السلام، سفیانی خروج می‌کند و نه ماه به اندازه مدّت حمل زن حکومت می‌کند و با لشکری به سوی مدینه می‌آید تا وقتی که به بیابان رسیدند خداوند آنان را به زمین فرو می‌برد. <sup>(۴)</sup>

۱ - سوره سباء آیات ۵۱ - ۵۴.

۲ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۲۴۰ - ۲۴۱.

۳ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۲۴۰ - ۲۴۱.

۴ - بنایع الموده صفحه ۵۱۲.

## سُورَةُ ص

در این سوره چهار آیه مورد بحث است:

۱ - ۳ - «قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ»<sup>(۱)</sup>

گفت: پروردگارا تا روزی که مردم زنده می شوند مرا مهلت ده، گفت: محققاً تو تا روز و وقت معلوم، و معین مهلت خواهی یافت.

حموینی شافعی بسند خود از حسن بن خالد از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت در ضمن حدیثی فرمود: منظور از (روز و وقت معلوم) روز خروج قائم ما است.

سؤال شد: یا بن رسول الله، قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: چهارمین فرزندان من پسر بانوی کنیزان که خداوند بوسیله او زمین را از هر ستمی پاک می سازد و آن را از هر ظلمی تطهیر می کند.<sup>(۲)</sup> ناگفته نماند که: عین این آیه در (سوره حجر) نیز مورد بحث قرار گرفت به آنجا مراجعه کنید.

۴ - «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»<sup>(۳)</sup>

البته پس از مدتی خبر آنرا خواهید دانست.

قندوزی حنفی بسند خود از عاصم بن حمید از حضرت باقر علیه السلام در مورد آیه: «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ» نقل می کند که فرمود: منظور از خبر، خبر قائم علیه السلام به هنگام خروج او است.<sup>(۴)</sup> ناگفته نماند که این مورد و امثال آن از باب تأویل قرآن است که جز خدا و راسخان در علم کسی از آن آگاهی ندارد و راسخان در علم اهل بیت علیهم السلام هستند و اینان هستند که به تنزیل، تفسیر، تأویل، تطبیق، و تنظیر قرآن - که در خانه شان نازل شده - از همه داناترند.

۲ - فرائد السمطين جلد ۲ آخر آن.

۴ - ينابيع الموده صفحه ۵۱۹.

۱ - سوره ص آیات ۷۹ - ۸۱.

۳ - سوره ص آیه ۸۸.

## سُورَةُ الزُّمَرِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِينًا

السَّخِرِينَ<sup>(۱)</sup>﴾

تا کسی بگوید ای دریغ از آنچه من درباره پهلوی خدا قصور کردم و از مسخره کننده گان بودم.

سلیمان قندوزی از علی بن سوید از موسی بن جعفر علیه السلام در تفسیر این آیه: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: پهلوی خدا، امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اوصیای بعد از او هستند که در مکانی رفیع قرار دارند آنکه فرمان به آخرینشان حضرت مهدی قائم علیه السلام منتهی می‌شود.<sup>(۲)</sup> روشن است که خداوند جسم نیست تا دست و پا و چشم و پهلو و اعضای دیگر داشته باشد آنچه از اینگونه تعبیرات در قرآن و روایات وارد شده منظور نتایج آنها است چنان که در فلسفه ثابت شده است، بنابراین مقصود از ﴿جَنبٍ﴾ در اینجا قرب معنوی به خدا است.

۲ - ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا...<sup>(۳)</sup>﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن گردد.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که آن حضرت پس از آنکه در ضمن حدیثی نام مهدی علیه السلام را به میان آورده و او را به عنوان چهارمین فرزندش مشخص کرده، فرموده: هنگامی که ظهور کرد (زمین به نور پروردگارش روشن شود، تا آخر حدیث).<sup>(۴)</sup>

ناگفته نماند که: تصریح امام رضا علیه السلام به آیه مزبور در این مورد، دلیل آن است که آیه به حضرت مهدی علیه السلام تاویل شده است.

۲ - ینابیع الموده صفحه ۴۹۵.

۴ - ینابیع الموده صفحه ۴۴۸.

۱ - سوره زمر آیه ۵۶.

۳ - سوره زمر آیه ۶۹.

## سُورَةُ غَافِرٍ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿الَّذِينَ يَخْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا...﴾<sup>(۱)</sup>

کسانی که حامل عرشند و آنانی که اطراف آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که ایمان آورده‌اند طلب آمرزش می‌کنند.

قندوزی حنفی می‌گوید: صاحب مناقب بسندی که در آن ذکر شده از علی بن ابیطالب علیه السلام نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی فرمود: یا علی به درستی که خداوند بزرگ پیامبران خود را بر فرشتگان مقرب برتری داده و مرا بر تمام پیامبران برتری داده و پس از من فضیلت برای تو و امامان از فرزندان تو است، همانا فرشتگان خدمتگذار ما و خدمتگذار دوستان ما هستند. یا علی کسانی که (حامل عرشند و آنان که اطراف آن هستند به ستایش پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان می‌آورند و برای کسانی که (به ولایت ما) ایمان آورده‌اند طلب آمرزش می‌کنند، تا آخر حدیث. <sup>(۲)</sup>

بنابراین منظور از ﴿يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ کسانی هستند که به ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام ایمان آوردند و چون در آیات گذشته ثابت شد که حضرت مهدی قائم علیه السلام آخرین امام امت است این آیه شامل آن حضرت و دستانش می‌شوند.

## سُورَةُ فَصَّلَتْ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾<sup>(۳)</sup>

بزودی آیات خویش را در آفاق و در ضمیرهایشان به آنها نشان می‌دهیم تا برای

آنان روشن شود که آن حق است.

قندوزی حنفی بسند خود از ابوبصیر نقل می‌کند از حضرت باقر علیه السلام در مورد آیه: **﴿سَتُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ﴾** سؤال شد، حضرت فرمود: قدرت خدا را در آفاق و شگفتی‌ها را در ضمیر خویش می‌بینند تا آشکار شود که خروج قائم علیه السلام از طرف خداوند حق است و به ناچار مردم او را خواهند دید. (۱)

## سُورَةُ الشُّورَى

در این سوره پنج آیه مورد بحث است:

۱ - ۲ - ﴿حَمَّ، عَسَقَ﴾ (۲)

حاء، میم، عین، سین، قاف.

جلال الدین مقدس در عقد الدرر بسند خود از ابواسحاق ثعلبی در تفسیر ﴿حَمَّ، عَسَقَ﴾ نقل می‌کند که: عبدالله بن عباس گفت: ﴿ح﴾: حرب و جنگ است که میان قریش و زمامداران صورت می‌گیرد و قریش بر آنان پیروز می‌شوند، ﴿م﴾: ملک و سلطنت بنی امیه، ﴿ع﴾: علو و برتری جویی بنی عباس، ﴿س﴾: سنی و بلند مرتبه بودن مهدی علیه السلام، ﴿ق﴾: نزول عیسی علیه السلام و قدرت او. (۳) بنابراین شاید این حروف مقطعه روزهایی باشد برای حوادث و انقلابهایی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق پیدا می‌کند تا بوسیله علو مقام حضرت مهدی علیه السلام و قدرت عیسی علیه السلام دین اسلام بر تمامی ادیان غالب شود.

ناگفته نماند که: این آیه - مانند آنچه که در بالا نوشتم - خوانده می‌شود یعنی: اینطور می‌خوانم حاء، میم، عین، سین، قاف، لیکن از نظر رسم الخط به منظور پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و وحی الهی به صورتی که در قرآن نوشته شده باید نوشت.

### ۳ - ﴿وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾<sup>(۱)</sup>

توجه میدانی شاید قیامت نزدیک باشد.

قندوزی از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿وَمَا يُذْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ﴾ فرمود: زمان قیام قائم علیه السلام نزدیک است.<sup>(۲)</sup>

روشن است که: «قَرِيبٌ» بدین معنی است که: ناچار می آید و هر چیزی که ناچار تحقق پیدا کند قریب است، در روایتی از امام علیه السلام سؤال شد قریب چیست و اقرب کدام است؟ فرمود: هر چیزی که تحقق پیدا کند قریب است و اقرب مرگ است، این بدان معنی است که: مرگ از همه چیزی به انسان نزدیکتر است چون ممکن است مرگ میان انسان و نزدیکترین چیزی که آرزویش را دارد حایل شود.

### ۴ - ﴿أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُعَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ﴾<sup>(۳)</sup>

بدانید آنان که درباره قیامت مجادله می کنند در گمراهی دوری قرار دارند.

قندوزی حنفی از مفضل بن عمر در آیه: ﴿أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُعَارُونَ فِي السَّاعَةِ﴾ نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم معنی این آیه چیست؟ فرمود: منظور زمان قیام قائم است که می پرسند که به دنیا آمده و چه کسی او را دیده و کجا است و کی ظاهر می شود؟ تمام اینها نشانه تردید در حکومت و قدرت او است تنها کسانی هستند که خویش را در دنیا و آخرت زیان زده اند.<sup>(۴)</sup>

مخفی نماند که چون این آیه اخیر در کلام امام علیه السلام وارد شده ما نیز آن را در سوره مؤمنون مطرح کردیم.

### ۵ - ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...﴾<sup>(۵)</sup>

بگو: من از شما برای پیغمبری مزدی بجز مودت خویشاوندان نمی خواهم.

حاکم حسکانی بسند خود از ابن عباس نقل می کند که گفت: هنگامی که این آیه: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ بر پیامبر نازل شد عرض کردند: یا

۲ - بتابع الموده صفحه ۵۱۴

۴ - بتابع الموده صفحه ۵۱۴

۱ - سوره شوری آیه ۱۷

۳ - سوره شوری آیه ۱۸

۵ - سوره شوری آیه ۲۳

رسول الله، اینان که به مودتشان مأموریم چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی و فاطمه و فرزندان ایشان<sup>(۱)</sup> و سه مرتبه این را تکرار فرمود. روشن است که چون حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام می باشند.<sup>(۲)</sup> آیه شریفه شامل آن حضرت نیز خواهد بود.

## سُورَةُ الزُّخْرُفِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾<sup>(۳)</sup>

و محققاً عیسی نشانه قیامت است پس درباره قیامت شک نکنید و از من پیروی نمایید که راه راست این است.

سیوطی در تفسیر خود می نویسد: زیبای سعید بن منصور و دیگران از ابن عباس در مورد این آیه: ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ نقل کرده اند که گفت: منظور خروج عیسی قبل از فرارسیدن قیامت است.<sup>(۴)</sup>

در روایت دیگری نیز آیه به نزول عیسی علیه السلام تفسیر شده<sup>(۵)</sup> و سلیمان قندوزی از کتاب (اسعاف الراغبین) از گروهی از مفسران نقل کرده که آیه: ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است.<sup>(۶)</sup>

ناگفته نماند که: روایات زیادی در این مورد وارد شده که نزول عیسی بن مریم علیها السلام همزمان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و اینکه عیسی علیه السلام پشت سر حضرت مهدی علیه السلام نماز می خواند.

بخاری در صحیح خود از ابوهریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: چگونه هستید وقتی که پسر مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد.<sup>(۷)</sup>

۱ - شواهد التنزیل جلد ۲ صفحه ۱۳۲.

۲ - روایات فروانی وارد شده که حضرت مهدی (عج) از فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام است.

۳ - سوره زخرف آیه ۶۱.

۴ - الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۲۱.

۵ - الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۲۱.

۶ - بنایع الموده صفحه ۴۷۰.

۷ - صحیح بخاری جلد ۲ صفحه ۱۵۸.



## ۲ - هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ<sup>(۱)</sup>

مگر جز قیامت را انتظار دارند که ناگهان در آن حال که بر می خیزند بر آنان فرا می رسد.

قندوزی حنفی درباره این آیه: **«هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ»** از زراره بن اعین نقل می کند که گفت: از حضرت باقر علیه السلام معنی این آیه را سؤال کردم فرمود: منظور زمان قائم علیه السلام است که ناگهان بر آنان فرا می رسد. <sup>(۲)</sup> روشن است که تفسیر **«سَّاعَةَ»** به قیامت منافاتی با تفسیر آن به زمان قائم علیه السلام ندارد چرا که قرآن دارای تفسیر و تأویل است و اهل بیت هستند که از تأویلات قرآنی آگاهی دارند.

## سُورَةُ الدُّخَانِ

در این سوره چهار آیه مورد بحث است:

۱ - ۴ - **«فَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ، يَغْشى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ، رَبَّنَا اكشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ، أَنْتَ لَهُمُ الذَّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ<sup>(۳)</sup>»**

منتظر روزی باش که آسمان دودی نمایان می آورد، که مردم را فرا می گیرد و این عذابی دردناک است، می گویند: پروردگارا این عذاب را از ما بردار که ما مؤمنان خواهیم بود، چگونه می توانند پند گیرند در حالیکه پیغمبری آشکار بسویشان آمد. سیوطی در تفسیر خود می گوید: ابونعیم از وهب بن منبه نقل می کند که: او در ضمن حدیثی که علامات ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در آن ذکر می کند می گوید: پنجم دخان است. <sup>(۴)</sup> همچنین ابن مرویه از ابوهریره از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود: قبل از رسیدن قیامت دابه، دجال، یاجوج، مأجوج، دخان، و طلوع خورشید از مغرب خواهد بود. <sup>(۵)</sup>

مخفی نماند که در این زمینه روایات زیادی نقل شده که ما بر حسب عادت به همین

۱ - سوره زخرف آیه ۶۶.

۲ - ینابیع الموده صفحه ۵۱۳.

۳ - سوره دخان آیات ۱۰ - ۱۳.

۴ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۱۱۶.

۵ - الدر المنثور جلد ۵ صفحه ۱۱۶.

مقدار اکتفا کردیم و نیز باید دانست که منافاتی میان تحقق دخان در قیامت و تحقق آن در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام نخواهد بود.

## سُورَةُ الْجَاثِيَةِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: کسانی را که در انتظار روزهای خدا نیستند ببخشند تا خدا گروهی را در قبال اعمالی که می‌کرده‌اند سزا دهد.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: روزهای خدا که در انتظار آن باید بود سه روز است: روز قیام مهدی قائم و روز رجعت و روز قیامت.<sup>(۲)</sup>

## سُورَةُ مُحَمَّدٍ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرِيهِمْ﴾<sup>(۳)</sup>

مگر جز قیامت را انتظار دارند که ناگهان بر آنان فرا می‌رسد و علامتهای آن آمده است هنگامیکه قیامت بر آنها فرا رسید پند گرفتیشان چه سودی دارد؟!

سیوطی در تفسیر این آیه از ترمذی و نعیم بن حماد از ابوهریره نقل می‌کند که می‌گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخر الزمان بلای شدیدی بر امتم از ناحیه سلطان‌شان وارد می‌شود تا آنجا که زمین بر آنان تنگ می‌گردد، پس خداوند مردی از

خاندان مرا بر می انگیزاند که زمین را آن چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد از عدل و داد پر کند و ساکنان آسمان و زمین از او خوشنود می شوند...<sup>(۱)</sup> در حدیث ابن ماجه و حاکم از توبان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده چون او مهدی خلیفه خدا است.<sup>(۲)</sup> و نیز سیوطی می گوید: مسلم در صحیح و حاکم در مستدرک از ابوهریره نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شنیده اید که شهری هست که یک طرف آن به خشکی و طرف دیگرش به دریا متصل می شود؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله، فرمود: ساعت بپا نمی شود تا آنکه هفتاد هزار نفر از بنی اسحاق با آن بجنگند، هنگامی که بطرف آن آمدند پیاده می شوند آنها نه با سلاح می جنگند و نه تیراندازی می کنند دو مرتبه می گویند: «لا اله الا الله، الله اکبر» یکی از دو طرف آن برای سومین بار وقتی گفتند: «لا اله الا الله و الله اکبر» شهر برای آنان گشوده می شود و وارد آن می شوند. حاکم گوید: گفته می شود که این شهر قسطنطنیه است و صحیح است که فتح آن همزمان با قیام ساعت است.<sup>(۳)</sup>

روشن است که تمامی این علامات از نشانه های حضرت حجت علیه السلام می باشد که از جمله آنها پیروز شدن در اثر ایجاد ترس بدون جنگ و فتح کردن قسطنطنیه است و این آیه شریفه خود اشاره بظهور حضرت مهدی علیه السلام دارد. ناگفته نماند که: کلمه ساعت در این روایت به معنی قیامت نیست زیرا با برپا شدن قیامت دیگر جنگ و پیروزی معنی ندارد بنابراین منظور از ساعت قیام قائم علیه السلام است که همزمان با آن قسطنطنیه فتح می شود چنان که در روایت دیگری نیز آمده است.

## سُورَةُ الْفَتْحِ

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً﴾<sup>(۴)</sup>

اگر از یکدیگر جدا بودند کافرانشان را به عذابی دردناک عذاب می کردیم.

۲ - الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۵۸ - ۵۹.

۴ - سوره فتح آیه ۲۵.

۱ - الدر المنثور جلد ۲ صفحه ۵۷.

۳ - الدر المنثور جلد ۶ صفحه ۵۸ - ۵۹.

سلیمان قندوزی حنفی می گوید: در مورد این آیه: ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: محققاً خداوند افراد با ایمانی در اصلاّب کفار و منافقان به ودیعه گذاشته است و قائم ما علیه السلام ظهور نمی کند تا ودیعه های الهی خارج شوند، هنگامی که خارج شدند ظهور می کند و کفار و منافقان را می کشند. (۱)

۲- ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ...﴾ (۲)

او است آنکه پیامبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آنرا بر تمامی دینها غالب گرداند.

علامه کنجی و شبلنجی در کتابهای خود: (البیان) و (نور الابصار)، می نویسد: در تفسیر قرآن درباره این آیه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ﴾ از سعید بن جبیر نقل شده که منظور مهدی علیه السلام از فرزندان فاطمه علیها السلام است. (۳) مخفی نماند که این آیه در قرآن مجید سه مرتبه مورد بحث ذکر شده یکی اینجا و دیگری در (سوره توبه) (۴) و سوم در (سوره صف) (۵) و ما به پیروی از قرآن این آیه را در هر سه جا مورد بحث قرار می دهیم و لذا در (سوره توبه) حدیثی غیر از این حدیث نقل کردیم و بعضی از فقراتش را شرح دادیم.

## سُورَةُ ق

در این سوره دو آیه مورد بحث است:

۱- ۲- ﴿وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ، يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ (۶)

روزی که نداکننده از مکانی نزدیک ندا می کند گوش فرا دار، روزی که صیحه را بحق می شنوند آن روز، روز بیرون شدن است.

قندوزی حنفی از کتاب (فرائد السمطين) نقل می کند که حضرت رضا علیه السلام در حدیثی فرمود: قول خداوند بزرگ: ﴿يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ و ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ

۱- ينابيع الموده صفحه ۵۲۴  
 ۲- سوره فتح آیه ۲۸  
 ۳- البیان فی اخبار صاحب الزمان صفحه ۷۳  
 ۴- سوره توبه آیه ۳۳  
 ۵- سوره صف آیه ۹  
 ۶- سوره ق آیات ۴۱-۴۲

**الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ**، یعنی: خروج فرزندان قائم علیهم السلام. (۱)

منظور این است که هر دو آیه در شأن حضرت مهدی قائم علیه السلام وارد شده است بنابراین ندا و خروج تعلق به او خواهد داشت.

## سُورَةُ الذَّارِيَاتِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ مِثْلَ مَا أَنْكُمْ تَنْطِقُونَ﴾ (۲)

قسم به پروردگار آسمان و زمین وعده‌ای که به شما می‌دهند چنان که سخن می‌گویید قطعی است.

قندوزی حنفی می‌گوید: اسحاق بن عبدالله از حضرت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نقل شده: آن حضرت در مورد این آیه: ﴿فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقُّ﴾ فرمود: یعنی، قیام قائم علیه السلام ما قطعی است چنان که سخن می‌گویید. (۳)

## سُورَةُ الْقَمَرِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ (۴)

قیامت نزدیک شد و ماه شکافت.

قندوزی حنفی از مفضل بن عمر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ فرمود: ساعت قیام قائم علیه السلام نزدیک است. (۵) چنان که مکرر گفته‌ایم میان تفسیر این آیه به قیامت با تفسیر آن بظهور حضرت مهدی علیه السلام منافاتی نیست، زیرا هر دو روز، روز زنده شدن شگفت‌انگیز است:

۲ - سوره ذاریات آیه ۲۳.

۴ - سوره قمر آیه ۱.

۱ - بنایع الموده صفحه ۴۴۶.

۳ - بنایع الموده صفحه ۵۱۱.

۵ - بنایع الموده صفحه ۵۱۴.

قیامت روز زنده شدن همگان و عصر ظهور، روز زنده شدن گروهی از امت است.

## سُورَةُ الرَّحْمٰنِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ﴾<sup>(۱)</sup>

گناهکاران به علامتشان شناخته می‌شوند، آنگاه پیشانیها و قدمهای آنان گرفته می‌شود.

قندوزی حنفی از معاویه بن عمار از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾ فرمود: هنگامی که قائم علیه السلام ما قیام کرد دشمنان ما به علامتشان شناخته می‌شوند سپس پیشانیها و قدمهای آنان را می‌گیرند و او و اصحابش آنان را با شمشیر می‌زنند.<sup>(۲)</sup>

## سُورَةُ الْحَدِيدِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا...﴾<sup>(۳)</sup>

بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده می‌کند.

قندوزی از سلام بن مستنیر از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در مورد آیه: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ فرمود: خداوند زمین را بوسیله قائم علیه السلام زنده می‌کند سپس عدالت را در آن برقرار می‌سازد، آنگاه زمین را پس از آنکه در اثر ظلم مرده بود بوسیله عدل زنده می‌کند.<sup>(۴)</sup>

۲ - ینابیع الموده صفحه ۵۱۴.

۴ - ینابیع الموده صفحه ۵۱۴.

۱ - سوره الرحمن آیه ۴۱.

۳ - سوره حدید آیه ۱۷.

## سُورَةُ الْمُجَادَلَةِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

آنها حزب خدا هستند آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند.

قندوزی بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی طولانی فرمود: نامش مهدی و قائم و حجّت است آنگاه غایب می‌شود و سپس خروج می‌کند وقتی خروج کرد زمین را چنان که از ظلم و ستم پر شده است از عدل و داد پر می‌کند، خوشا بحال آنان که در غیبت او صبر داشته باشند، خوشا بحال آنان که بر محبت او باقی باشند اینها کسانی هستند که خداوند آنان را در کتاب خود توصیف کرده، و فرمود: پرهیزکارانی که به غیبت ایمان می‌آورند، و نیز فرموده: آنان حزب خدا هستند آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند.<sup>(۲)</sup>

توضیح اینکه: ایمان به حضرت مهدی علیه السلام، صبر کردن در غیبت او و باقی بودن بر محبتش همه از شرایط حزب خدا و از شرایط رستگاران محسوب می‌شود و طبعاً از شرایط ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز خواهد بود چرا که تنها مؤمنان رستگارانند.

## سُورَةُ الصَّفِّ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

او است آنکه پیامبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر تمامی دینها غالب گرداند اگر چه مشرکان کراهت داشته باشند.

قندوزی حنفی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت در مورد

آیه: **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ** فرمود: به خدا قسم تاویل آن محقق نمی شود تا مهدی قائم ظهور کند هنگامی که ظهور کرد هیچ مشرکی نیست مگر از ظهور وی کراهت دارد و هیچ کافری نیست مگر آنکه کشته می شود حتی اگر کافری در دل صخره ای قرار گرفته باشد صخره می گوید: ای مؤمن در دل من کافری هست مرا بشکن و او را بکش. <sup>(۱)</sup> ناگفته نماند که: چون این آیه در قرآن سه مرتبه آمده ما نیز به جهت پیروی از قرآن کریم آنرا در هر سه مورد ذکر کردیم و درباره این حدیث نیز در (سوره توبه <sup>(۲)</sup>) شرح مختصری ایراد نمودیم به آنجا مراجعه کنید.

## سُورَةُ التَّغَابُنِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - **﴿فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾** <sup>(۳)</sup>

پس به خدا و پیامبر او و این نور که نازل کرده ایم ایمان بیاورید که خدا از اعمالی که انجام می دهید آگاه است. علامه قیسی می گوید: ابن جریر طبری <sup>(۴)</sup> در کتاب (الولایه) از زید بن ارقم نقل می کند که وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از حجۃ الوداع به هنگام ظهر در گرمای شدید در غدیر خم فرود آمد فرمان داد همه پیاده شوند پس من برخاستم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ندا کرد: «**الصلوة جامعته**»، ما همگی جمع شدیم آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطبه رسایی ایراد و ادامه داد تا آنکه فرمود: ای گروه مردم، به خدا و پیامبر او و این نور که نازل کردیم ایمان بیاورید. سپس فرمود: نور در من است سپس علی و سپس در نسل او تا مهدی قائم علیه السلام. <sup>(۵)</sup>

۲ - سوره توبه آیه ۳۳.

۴ - متوفی سال ۳۱۰.

۱ - بتایبع الموده صفحه ۵۰۸.

۳ - سوره تغابن آیه ۸.

۵ - ماذا فی التاریخ جلد ۳ صفحه ۱۴۵ - ۱۴۷.



## سُورَةُ الْجِنِّ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْتَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا﴾<sup>(۱)</sup>

تا وقتی که آنچه را که وعده داده شده‌اند ببینند خواهند دانست یاور چه کسی ناتوان‌تر و از جهت عده کمتر است. قندوزی حنفی می‌گوید: از محمد بن فضیل از حضرت علی بن الحسین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت در مورد آیه: ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ﴾ فرمود: آنچه در این آیه وعده داده شده‌اند، مهدی قائم و اصحاب و انصار او هستند و پس از آنکه ظهور کرد دشمنانش از جهت یاور ناتوان‌تر و از جهت عده کمترند.<sup>(۲)</sup>

## سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ

در این سوره سه آیه مورد بحث است:

۱ - ۳ - ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ، فَذَلِكَ يَوْمٌ عَسِيرٌ، عَلَى الْكَافِرِينَ

غَيْرِ يَسِيرٍ﴾<sup>(۳)</sup>

هنگامی که در صور دمیده شود، آنروز، روزی سخت است، و برای کافران آسان نیست.

قندوزی حنفی از مفضل بن عمر نقل می‌کند که حضرت صادق علیه السلام در مورد آیه: ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾ فرمود: هنگامی که در گوش قائم ندا شود که بپا خیز بر می‌خیزد، پس آن روز برای کافران دشوار است.

آنگاه فرمود: قرآن قسمتی از آن را مثل است و تنها ما آنرا می‌دانیم و دیگران نمی‌دانند.<sup>(۴)</sup> منظور از جمله اخیر این است که ابعاد قرآن و مقاصد و بواطن آنرا جز اهل بیت کسی نمی‌داند زیرا آنان هستند که خداوند هر نوع پلیدی حتی پلیدی جهل را

۲ - بنابیع الموده صفحه ۵۱۵

۴ - بنابیع الموده صفحه ۵۱۵

۱ - سوره جن آیه ۲۴

۳ - سوره مدثر آیات ۸ - ۱۰

از آنان زایل ساخته و از هر نقصی پاکشان نموده است و آنان هستند که بر طبق آنچه در روایات شریفه آمده رسوخ در علم دارند و تأویل قرآن و باطن آنرا می دانند.

## سُورَةُ التَّكْوِيْرِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْحَنَسِ<sup>(۱)</sup>﴾

پس قسم به ستارگان پنهان شونده.

قندوزی حنفی می گوید: از هانی از حضرت باقر علیه السلام در مورد آیه: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْحَنَسِ﴾ نقل شده است که فرمود: پنهان شونده، امامی است که پنهان می شود یعنی: در سال دویست و شصت از ظهور به غیبت باز می گردد و سپس مانند ستارگان آشکار می شود.<sup>(۲)</sup> توضیح اینکه: ﴿حَنَسِ﴾ به معنی: پنهان شدن است و تفسیر آیه در مورد ستارگانی است که برخی از آنها در وقت خاصی پنهان می شوند، ولی تأویل آیه درباره حضرت مهدی علیه السلام است زیرا او به امر خداوند متعال پنهان شده و به امر خدا نیز مانند ستارگان درخشان ظاهر خواهد شد، این حدیث از معجزات امام باقر علیه السلام و اخبار غیبی آن حضرت است بخاطر آنکه حضرت امام باقر علیه السلام از غیبت حضرت مهدی علیه السلام که در سال دویست و شصت هجری یعنی: پیش از صد سال بعد از وفات وی اتفاق افتاده خبر داده است.

## سُورَةُ الْبُرُوجِ

در این سوره یک آیه مورد بحث است:

۱ - ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ<sup>(۳)</sup>﴾

قسم به آسمان که دارای برجها است.

قندوزی می نویسد اصبع بن نباته از ابن عباس در مورد آیه: ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ  
الْبُرُوجِ﴾ نقل شده که گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من آسمان هستم و برجها ائمه از  
خاندان من می باشند که نخستین آنها علی علیه السلام و آخرینشان حضرت مهدی علیه السلام است و  
آنها دوازده نفرند. (۱)

## وظیفه ما

امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید  
منتظر ظهور او باشد و پرهیزکاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدینگونه  
انتظار آن روز کشد. (۲)

## آیاتی که در روایات اهل بیت تأویل بظهور

### امام زمان علیه السلام شده است (۳)

#### ۱- ﴿وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّغْدُودَةٍ﴾ (۴)

یعنی: اگر عذاب را تا مدت معینی (ظهور امام زمان) بتأخیر بیاندازیم، ﴿لَيَقُولَنَّ مَا  
يَجْبِئُهُ﴾ با استهزاء خواهند گفت چه چیز آنرا بازداشت (و مانع ظهور امام زمان  
چیست؟) ﴿أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ  
يَسْتَهْزِئُونَ﴾ (۵) بدانید روزی که عذاب می آید از آنها برداشته نمی شود، بلکه بر آنان  
فرود آمده و آنچه را استهزاء به آن می کردند خواهند دید.

از امیرالمؤمنین روایت شده که در تأویل این آیه شریفه فرمود: ﴿أُمَّةٍ مَّغْدُودَةٍ﴾

۱- ینابیع الموده صفحه ۵۱۵،

کتاب المهدی فی القرآن: نوشته آبه الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی، ترجمه: محمدرضا انصاری از ینابیع  
الموده سلیمان قندوزی حنفی.

۲- غیبت نعمانی.

۳- از کتاب مهدی موعود صفحه ۲۲۶ ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار علامه مجلسی ترجمه علی دوانی کتاب امام

۴- سوره هود آیه ۸.

مهدی (ع) از دیدگاه قرآن و عترت

۵- سوره هود آیه ۸.

اصحاب قائم آل محمد است که سیصد و سیزده نفر می باشند. (۱)  
و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: خداوند اصحاب قائم ما را در یک لحظه مانند ابرهای پراکنده فصل پاییز جمع می کنند. و در غیبت نعمانی از اسحاق بن عبدالعزیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: **﴿وَلَيْسَ آخِرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَى أُمَّةٍ مَّغْدُودَةٍ﴾** این عذاب قیام امام زمان و امت معدوده یاران او می باشند که برابر با سپاه اسلام در جنگ بدر هستند (یعنی: ۳۱۳ نفر می باشند).

۲ - **﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾** (۲)

یعنی: موسی را همراه آیات خود فرستادیم تا قوم خود را از ورطه ظلمانی کفر در آورده به وادی نورانی ایمان رهبری کند، و آنها را به روزهای خداوندی متذکر گرداند که در آن آیاتی است برای هر صبرکننده شکرگذاری، روزهای خداوندی **﴿آیام الله﴾** سه روز است: روز ظهور قائم صلوات الله علیه و روز مرگ و روز قیامت.

در خصال صدوق از امام باقر روایت نموده که فرمود: **﴿آیام الله﴾** سه روز است: روز قیام قائم آل محمد، روز رجعت و روز قیامت، و هم صدوق در کتاب معانی الاخبار روایت مزبور را آورده است.

۳ - **﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ﴾** (۳)

یعنی: در تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم سپس خداوند خطاب با بنی اسرائیل را قطع کرده و امت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و می فرماید: **﴿لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾** (۴) که شما ای امت محمد براه بنی اسرائیل خواهید رفت و

۱ - این آیات و روایاتی را که در تأویل آنها نقل می شود و توضیحاتی که در خلال آن داده شده مؤلف از تفسیر علی بن ابراهیم قمی نقل کرده و ما نیز با مختصر تلخیص و تقدیم و تأخیری تنظیم و ترجمه نمودیم، و هر جا مؤلف از کتاب دیگر نقل می کند متذکر می شویم تا مأخذ آن معلوم باشد، (مؤلف کتاب مهدی موعود) ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار علامه مجلسی ترجمه: محقق علی دوانی.

۳ - سوره اسراء آیه ۴.

۲ - سوره ابراهیم آیه ۵.

۴ - سوره اسراء آیه ۴.

دو بار در زمین دست به فساد می‌زنید، مقصود فلان و فلان و اصحاب آنها و نقض عهد آنان است.

﴿وَلْتَعْلَنَّ عَلُوًّا كَبِيرًا﴾<sup>(۱)</sup> و سرکشی بزرگ خواهید کرد، یعنی: ادعای خلافت عظمی مینمایید، ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ أُولَاهُمَا﴾<sup>(۲)</sup> پس چون نخستین فتنه پدید آید، یعنی: جنگ جمل بوجود آورید، ﴿وَبَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾<sup>(۳)</sup> بندگان خود را که سخت نیرومند می‌باشند بر شما مسلط گردانیم، و اینان امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اصحاب آن حضرت می‌باشند، ﴿فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾<sup>(۴)</sup> پس آنها شما را هر چند به خانه‌ها پناه ببرید جستجو نموده به قتل رسانند تا بدانید که اراده خداوند انجام پذیر است.

﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ﴾<sup>(۵)</sup> آنگاه باز به شما دولت و غلبه می‌دهیم، یعنی: بنی امیه که بر آل پیغمبر چیره می‌گردند ﴿وَأَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾<sup>(۶)</sup> و اموال بسیار و فرزندان بیشمار روزی کنیم و از اندازه فزون گردانیم، یعنی: با این عده و عده خود را بر آل پیغمبر برتر یافته و با آنها به منازعه برخاسته و بالنتیجه حسین بن علی علیه السلام و یاران او را شهید و زنان خاندان پیغمبر را به اسارت برید.

﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ﴾<sup>(۷)</sup> اگر نیکی کنید، نیکی بیند، و اگر بد کنید بدی یابید و چون وعده دیگر فرارسد یعنی: قائم آل محمد و یارانش قیام کنند، ﴿لِيَسُوِّرُوا وُجُوهَكُمْ﴾<sup>(۸)</sup> رویهای شما سیاه گردد، ﴿وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾<sup>(۹)</sup> و با یارانش به مسجد الحرام درآیند مانند روزی که پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین و سپاه اسلام نخستین بار در آمد، ﴿وَلِيَسْبُرُوا مَا عَلُوا تَتْبِيرًا﴾<sup>(۱۰)</sup> تا دولت و شوکت شما را سخت تباه گردانند، یعنی: بر شما غلبه یافته همه‌تان را از دم شمشیر بگذرانند، سپس پروردگار جهان عطف توجهی به

۱ - سوره اسراء آیه ۴.

۲ - سوره اسراء آیه ۵.

۳ - سوره اسراء آیه ۵.

۴ - سوره اسراء آیه ۶.

۵ - سوره اسراء آیه ۶.

۶ - سوره اسراء آیه ۷.

۷ - سوره اسراء آیه ۷.

۸ - سوره اسراء آیه ۷.

۹ - سوره اسراء آیه ۷.

۱۰ - سوره اسراء آیه ۷.

آل پیغمبر نموده و می فرماید: **«عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَزَحَمَكُمْ»**<sup>(۱)</sup>، خدای به شما ترحم خواهد کرد و شما را بر دشمنانتان پیروز گرداند، آنگاه بنی امیه را مخاطب ساخته و می فرماید: **«وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا»**<sup>(۲)</sup>، یعنی: اگر شما با شوکت سفیانی خروج کنید، دولت حق نیز با ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام خواهد کرد.

در تفسیر عیاشی است که حضرت صادق علیه السلام فرمود: آیه: **«وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ»** مقصود شهادت امیرالمؤمنین و مسموم کردن امام حسن مجتبی **«وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا»** یعنی: کشتن امام حسین علیه السلام، **«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا»** یعنی: چون زمان خونخواهی آن حضرت فرا رسد، **«بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاشُوا خِلَالَ الدِّيَارِ»** خداوند مردمی را پیش از ظهور قائم آل محمد بر انگیزد که هر جا دشمنی از دشمنان و ظالمین آل پیغمبر پیدا کنند نابود نمایند، **«وَ كَانَ وَعْدُ اللَّهِ مَفْعُولًا»** و این کاری است که قبل از قیام قائم شدنی است، **«ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ أَمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَتِينٍ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا»** آنگاه حضرت امام حسین علیه السلام با هفتاد نفر از یاران جانبازش که در کربلا با وی شهید شدند رجعت می نمایند، در حالیکه لباس سفید پوشیده اند و به مردم اعلان کنند که امام حسین با یارانش قیام نموده اند تا اهل ایمان تردید ننمایند و بدانند که او دجال و شیطان نیست، بلکه او امامی است که در دسترس مردم است، و چون یقین کردند او امام حسین علیه السلام می باشد تردید نخواهند کرد. سپس از جانب امام حسین علیه السلام امام زمان به همه مردم معرفی می گردد و اهل ایمان نیز آن حضرت را تصدیق می کنند، چون امام زمان وفات نماید، حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل داده و کفن و حنوط کرده دفن می کند، چنانکه در روایت است که متصدی امر امام باید امام جانشین او باشد و در خبر است که امام حسین علیه السلام چندان سلطنت می کند که ابروانش جلو چشم مبارکش را می گیرد.

در تفسیر مزبور از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که این آیه را می خواند: **«وَ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ»** و می فرمود: این

بندگان خدا، قائم ما و یاران او هستند که سخت نیرومند می باشد.

هم در آن تفسیر از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که در یکی از خطبه هایش فرمود: ای مردم! «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» پیش از آنکه از میان شما بروم هر چه می خواهید از من بپرسید، چه در گنجینه سینه من علوم بسیاری نهفته است، پس آنچه خواهید از من بپرسید، پیش از آنکه فتنه ای پدید آید و شراره آن بالا گیرد، و سرپرست و رئیس و اداره کنندگان آن حتی آنها که از آن دوری گزینند در آتش آن بسوزند.

بسیاری می خواهند از آن ورطه بکنار روند و از هول آن فتنه فریادها کشند مع الوصف در آن افتند و کسی هم بداد آنها نرسد، آنگاه چون زمانهای متمادی بدینگونه بگذرد، خواهید گفت: مهدی مرده یا کشته شده و اگر هست به کدام بیابان رفته؟ در آن موقع انتظار فرج بکشید و این است تأویل آیه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ...» سوگند به خداوندی که دانه را شکافت و آدمی را بیافرید که در آن عصر پادشاهان در نعمت و شوکت بسر برند و مردی از آنان از دنیا نرود جز اینکه هزار فرزند ذکور از او بماند و از هر بدعت و آفتی در امان باشند، «عَامِلِينَ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ» همه عمل به کتاب خدا (قرآن) و سنت پیغمبر می کنند و آفتها و تردیدها از حریم آنها برطرف گردد.

مؤلف: بنابراین تفسیر آیه مزبور به این معنی است: وحی فرستادیم به بنی اسرائیل که شما امت محمد چنین و چنان خواهید کرد، و احتمال دارد روایتی که علی بن ابراهیم تفسیر این آیه را از آن گرفته، همان است که پیغمبر خبر داده که آنچه در بنی اسرائیل بوده در این امت نیز هست و این وقایع از جمله آنها است.

#### ۴ - «أَوْ يُخْدِتَ لَهُمْ ذِكْرًا»<sup>(۱)</sup>

یعنی: ... یا پدید آورد برای آنها ذکری را، یعنی: ذکر ظهور قائم آل محمد و خروج سفیانی.

#### ۵ - «فَلَمَّا أَحْسَرُوا بِأَسْنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ»<sup>(۲)</sup>

یعنی: چون (بنی امیه) عذاب ما را (که به وسیله ظهور قائم آل محمد علیه السلام بر آنها

فرو فرستیم) احساس کنند، از آن می‌گریزند، ﴿لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُوتِرْتُمْ فِيهِ  
وَمَسَاكِينِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُشْكِرُونَ﴾<sup>(۱)</sup> فرار نکنید و بازگردید تا شما را از نعمتها و جایگاهها که  
به خوشگذرانی سرگرم بودید بازخواست کنند.

در حدیث است که چون امام زمان ظهور کند، بنی امیه از ترس به روم می‌گریزند  
حضرت آنها را از روم بیرون می‌آورد و گنجهایی که پنهان کرده‌اند از آنها طلب می‌کند،  
﴿قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ، فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا  
خَامِدِينَ﴾<sup>(۲)</sup> بنی امیه می‌گویند: وای بر ما که قومی ستمکار بودیم پس همچنان  
بدین سخن تکلم کنند تا آنکه (بوسیله قائم آل محمد و سپاه او) همه را درو کنیم و از  
دم شمشیر بگذرانیم!

این آیات هر چند لفظش ماضی است ولی در معنی مستقبل است و این از آیاتی  
است که چنان که گفتیم تأویلش بعد از نزول می‌باشد.<sup>(۳)</sup>

۶- ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ  
الصَّالِحُونَ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی در زبور (حضرت داود پیغمبر) بعد از کتب آسمانی سابق نوشتیم که: زمین را  
بندگان صالح ما به ارث می‌برند و اینان قائم آل محمد و یاران او می‌باشند. مؤلف: علی  
بن ابراهیم **«ذکر»** را تمام کتب آسمانی می‌داند و بنابراین معنی آیه این است که: قبل از  
زبور نیز در کتب آسمانی نوشتیم، مفسرین دیگر گفته‌اند: **«ذکر»** تورات است و گفته  
شده که زبور «نوع کتب آسمانی» و **«ذکر»** لوح محفوظ است.

۷- ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾<sup>(۵)</sup>

یعنی: به آنان که ستم دیده‌اند اگر پیکار کنند، اجازه جنگ داده شده و خداوند  
قدرت بر یاری آنها دارد.

ابن ابی عمیر از عبدالله بن مسکان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

۱- سوره انبیاء آیه ۱۳.

۲- گفته علی بن ابراهیم است.

۳- سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

۴- سوره حج آیه ۳۹.



اهل تسنن می گویند این آیه درباره پیغمبر نازل شده، در موقعی که کفار قریش حضرتش را از مکه بیرون کردند. ولی او قائم آل محمد است که برای خونخواهی حسین علیه السلام قیام می کند.

و در غیبت نعمانی از اثبات الوصیه مسعودی از آن حضرت روایت می کند که فرمود: آیه: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ درباره قائم ما و یاران او نازل شده است.

### ۸- ﴿وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيُضْرْتَهُ اللَّهُ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: کسی که (پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله) عقوبت کند مانند عقوبتی که دیده، سپس مورد ظلم و ستم قرار گیرد، خداوند او را (بوسیله قائم که از اولاد اوست) نصرت دهد، و ذیل آیه که می فرماید: ﴿الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ المُنْكَرِ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: کسانی که اگر آنها را در زمین ساکن نمودیم نماز بپادارند و زکات دهند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: این آیه متعلق به آل محمد است، یعنی: دوازده امام و شخص مهدی موعود و یاران او که خداوند آنان را در شرق و غرب جهان جای دهد، و دین اسلام را غالب گرداند و هر بدعت و باطلی را بوسیله او و یارانش محو کند همانطور که سفیهان حق را از میان برده باشند و آنچنان عالم در آسایش بسر برد که اثر ظلم در جایی دیده نشود.

### ۹- ﴿إِن نَّشَأَ نُزُلٌ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: اگر بخواهیم می توانیم علامتی بر آنها از آسمان فرو فرستیم تا بدان وسیله گردنهایشان خاضع گردد. از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: مقصود بنی امیه هستند که با یک صدای آسمانی بنام قائم آل محمد گردنهایشان در پیشگاه آن حضرت خاضع می شود.

۱۰ - ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ

الْأَرْضِ<sup>(۱)</sup>﴾

یعنی: ... یا آنکه چون گرفتاری او را بخواند، اجابت کند و گرفتاری او را برطرف گرداند؟

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد نازل شده<sup>(۲)</sup>، به خدا قسم ﴿مُضْطَرَّ﴾ او است که دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم بگذارد و خدا را بخواند، پروردگار نیز اجابت کند و گرفتاری او را برطرف سازد و آنها را در زمین خلیفه خود گرداند.

۱۱ - ﴿وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ<sup>(۳)</sup>﴾

یعنی: هرگاه از جانب خدایت نصرتی (قائم آل محمد) رسد.

﴿لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ<sup>(۴)</sup>﴾

خواهند گفت: ما نیز با شما بودیم، آیا خداوند از آنچه در سینه‌های اهل عالم می‌گذرد آگاه نیست؟!

۱۲ - ﴿وَ لَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ<sup>(۵)</sup>﴾

ابو حمزه ثمالی از امام پنجم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنکس که انتقام می‌گیرد بعد از آنکه به وی ظلم شده قائم آل محمد و یاران او هستند، ﴿فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ<sup>(۶)</sup>﴾، و کسی را بر ایشان راهی نیست و فرمود: چون قائم قیام کند خود و یارانش از بنی امیه و دروغگویان و دشمنان اهل بیت انتقام می‌گیرند، ﴿إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ<sup>(۷)</sup>﴾ این انتقام را از کسانی می‌گیرند که بر مردم ستم می‌کنند و بی‌جهت در زمین بیدادگری پیشه سازند،

۱ - سوره نمل آیه ۶۳.

۲ - امام مهدی علیه السلام از دیدگاه قرآن و عترت این آیه شریفه را فرقه بهائی مورد سوء استفاده قرار داده است. باب ۳۲ کتاب مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار

۴ - سوره عنکبوت آیه ۱۰.

۶ - سوره شوری آیه ۴۱.

۳ - سوره عنکبوت آیه ۱۰.

۵ - سوره شوری آیه ۴۱.

۷ - سوره شوری آیه ۴۲.

آنها کیفری دردناک خواهند داشت، در تفسیر فرات بن ابراهیم نیز این روایت از جابر جعفی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده.

### ۱۳ - «اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ»<sup>(۱)</sup>

روایت شده که مقصود ساعت قیام قائم آل محمد است.

### ۱۴ - «مُذْهَمَاتَانِ»<sup>(۲)</sup>

یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه فرمود: در دولت امام زمان راه میان مکه و مدینه با درخت خرما اتصال یابد!

### ۱۵ - «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»<sup>(۳)</sup>

یعنی: می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش نمایند، ولی خداوند نور خود را با قائم آل محمد تمام می کند در آن زمان که ظهور کند تا خداوند او را بر همه مذاهب باطله غلبه دهد به طوریکه جز خدای یگانه پرستش نشود، و این است معنی «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا».

هم در کنز الفوائد است که امام پنجم آیه شریفه: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ...» را تلاوت نمود و فرمود: اگر شما از نور خدا روی بتابید خداوند آن را پایدار خواهد داشت. و نیز در آن کتاب است که ثقه جلیل القدر محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام معنی آیه: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ» را پرسید، حضرت فرمود: مقصود دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است، «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ» یعنی: خداوند امامت را به آخر می رساند، به دلیل آیه شریفه: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»<sup>(۴)</sup> که مقصود از نور همان امام است. محمد بن فضیل می گوید: عرض کردم: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»<sup>(۵)</sup> یعنی چه؟ فرمود: یعنی خداوند به پیغمبرش دستور داد که لزوم دوستی جانشین خود «امیرالمؤمنین» را به مردم اعلام کند، و دوستی وصی پیغمبر «دین حق» است.

۱ - سوره قمر آیه ۱.

۲ - سوره قمر آیه ۱.

۳ - سوره الرحمن آیه ۶۴.

۳ - سوره صف آیه ۸.

۴ - سوره تغابن آیه ۸.

۵ - سوره صف آیه ۹.

عرض کردم: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾<sup>(۱)</sup> چیست؟ فرمود: یعنی خداوند به هنگام ظهور قائم ما دین حق را بر همه ادیان باطله پیروز می گرداند چنان که خود فرموده: ﴿وَاللَّهُ مَعَهُ نُورُهُ﴾ یعنی: خداوند نور خود را با ولایت قائم آل محمد تمام می کند ﴿وَأَنزَلَ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ یعنی: هر چند دشمنان علی این را نخواهند. عرض کردم: اینکه می فرمایی تنزیل و ظاهر معنی قرآن است! فرمود: آری آنچه که گفتم تنزیل و ظاهر معنی قرآن است و غیر آن تأویل می باشد.

### ۱۶ - ﴿وَآخِرَىٰ تَحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: و دیگری که دوست می دارید یک پیروزی از جانب خدا و فتح نزدیکی است، یعنی: فتح قائم آل محمد در دنیا.

### ۱۷ - ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضَعَفُوا نَاصِرًا وَ أَقَلُّ عَدَدًا﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: تا آنکه وقتی آنچه به آنها وعده داده اند ببینند (مقصود قائم آل محمد و امیرالمؤمنین علیه السلام است)، خواهند دانست که چه کسی یاورش ضعیف تر و در شماره اندک است.

### ۱۸ - ﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا وَأَكِيدُوا كَيْدًا﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: آنها فسونگری پیشه سازند و من نیز به خوبی آنها چاره کنم.

### ﴿فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمَهُلُهُمْ رُويْدًا﴾<sup>(۵)</sup> یعنی: ای محمد پس آنها را مهلتی ده! که

چون قائم قیام کند برای من از ستمگران و سرکشان قریش و بنی امیه و سایر بی دینان انتقام گیرد.

### ۱۹ - ﴿وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾<sup>(۶)</sup>

یعنی: قسم به شب هنگامی که پوشیده دارد.

محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: مقصود

امیرالمؤمنین علیه السلام است که در دولت باطل مستورگشت و ناگزیر به صبر گردید.

۲ - سوره صف آیه ۱۳.

۴ - سوره طارق آیه ۱۵.

۶ - سوره لیل آیه ۱.

۱ - سوره صف آیه ۹.

۳ - سوره جن آیه ۲۴.

۵ - سوره طارق آیه ۱۷.

﴿وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى<sup>(۱)</sup>﴾ یعنی: قسم به روز هنگامی که بدرخشد، فرمود: این روز روشن قائم ما اهل بیت است که چون قیام کند بر دولت باطل پیروز گردد. خداوند در قرآن برای مردم مثلها زده و پیغمبرش و ما ائمه را مخاطب به آن ساخته و جز ما کسی عالم به تأویل آن نیست.

## ۲۰ - ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ<sup>(۲)</sup>﴾

یعنی: ای پیغمبر! به مردم بگو: به من بگوید: اگر آبی که در دسترس دارید در زمین فرو رود کیست که آب روان برای شما بیاورد؟

در این آیه امام زمان علیه السلام تعبیر به آب شده (که موجب حیات همه اشیاء است) و تأویل آیه این است: بگو اگر امام شما از نظرها غایب گردید کیست که آن امام ظاهر را بیاورد؟ از حضرت امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: ﴿مَاؤُكُمْ﴾ یعنی: (ابوابکم) که ائمه هستند و ائمه ابواب (و درهای رحمت الهی می باشند)، ﴿فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾ یعنی: کیست که علم امام را برای شما بیاورد؟ (و آن درها را بروی شما بگشاید؟). این روایت در کافی و غیبت نعمانی و کمال الدین صدوق از حضرت موسی کاظم علیه السلام نیز نقل شده: و عبارت کمال الدین این است: **إِنْ أَصْبَحَ إِمَامُكُمْ غَائِبًا عَنْكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيْنَ هُوَ فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِإِمَامٍ ظَاهِرٍ يَأْتِيكُمْ بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَحَلَالِ اللَّهِ جَلٍّ وَعَزٍّ وَحَرَامِهِ**، سپس فرمود: به خدا تأویل این آیه هنوز نیامده و البته خواهد آمد.

## ۲۱ - ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ

## **كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ<sup>(۳)</sup>﴾**

یعنی: خدا فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دینها غالب شود، هر چند مشرکین نخواهند.

این آیه نیز درباره قائم آل محمد است و او امامی است که خداوند او را بر همه کیشها غالب گرداند و او زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد. این آیه نیز از آیاتی است که گفتیم تأویلش بعد از تنزیل می باشد.

و نیز در آن کتاب از ابوبصیر روایت نموده که گفت: از امام هشتم از آیه: **هُوَ الَّذِي** **أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ...** سؤال کردم، فرمود: هنوز موقع تأویل این آیه نرسیده است، گفتم: قربانت گردم! کی موقع آن فرا می‌رسد؟ فرمود: انشاءالله هنگامی که قائم قیام کند و چون قیام کند هر جا کافر و مشرکی باشد، ظهور او را ناخوش دارد تا جایی که اگر کافری در دل سنگی پنهان شود سنگ صدا می‌زند ای مؤمن! کافری یا مشرکی در من پنهان شده او را بکش، خداوند او را بیرون می‌آورد و یاران قائم او را به قتل می‌رسانند. در تفسیر فرات بن ابراهیم<sup>(۱)</sup> مانند این روایت را آورده و می‌گوید: آن سنگ صدا می‌زند ای مؤمن مشرکی در من پنهان شده، مرا بشکن و او را بکش.

و نیز در کنز الفوائد از عبایه ربعی نقل می‌کند که: وی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده که حضرت در آیه: **هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ** را قرائت نمود و فرمود: خدا این رسول و فرستاده خود را بعد از این ظاهر خواهد کرد به خدایی که جان من بدست او است در زمان ظهور او قریه‌ای نیست که صبح و شام بانگ: **«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله»** در آن بلند نشود. و هم در آن کتاب از ابن عباس روایت نموده که وی درباره آیه: **«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»** گفت: این در زمانی است که تمام یهودیان و نصاری و پیروان هر کیشی به دین حنیف اسلام بگروند و گرگ و میش و گاو و شیر و انسان و مار از جان خود ایمن باشند، موقعی که دیگر موش انبانی را پاره نمی‌کند وقتی که حکم جزیه گرفتن از اهل کتاب ساقط می‌شود و هر جا صلیبی است شکسته می‌گردد و خوکها معدوم می‌شود و این به هنگام قیام قائم آل محمد خواهد بود.

۱- فرات ابن ابراهیم کوفی: در سفینه البحار می‌نویسد: وی از استادان علی بن بابویه قمی است، او را است تفسیری که به زبان اخبار نوشته و بیشتر آن درباره ائمه طاهرين علیهم السلام است. علامه مجلسی در فصل دوم جلد ۱ بحار الانوار می‌نویسد: «اگر چه دانشمندان ما فرات ابن ابراهیم را مورد مدح و ذم قرار نداده‌اند، ولی اخباری که وی در تفسیر خود نقل کرده و موافق روایات معتبره‌ای است که به ما رسیده و حسن ضبطی که در نقل آنها به کار برده طوری است که موجب وثوق و حسن ظن نسبت به مؤلف آن: فرات بن ابراهیم می‌باشد.

شیخ صدوق به توسط حسن بن محمد بن سعید هاشمی روایاتی از وی نقل نموده، و هم حاکم ابوالقاسم حسکانی در «شواهد التنزیل» و غیره از وی روایت می‌کند.

## ۲۲ - «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»<sup>(۱)</sup>

یعنی: آیا داستان آن فروگیرنده به تو رسیده است؟

شیخ صدوق در کتاب ثواب الاعمال از محمد بن سلیمان از پدرش روایت می کند که گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم: «هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ» یعنی چه؟ فرمود: مقصود قائم ما است که اهل باطل را با شمشیر فرو می گیرد. گفتم: «وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ»<sup>(۲)</sup> صورتهای آنها در آن روز خاضع است، یعنی چه؟ فرمود: آنها بر خلاف دستور خدا عمل می کنند و والیان جور منصوب می دارند، گفتم: «تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً»<sup>(۳)</sup> در آتش سوزنده بیفتند، یعنی چه؟ فرمود: موقع ظهور قائم ما در آتش جنگ بسوزند و در سرای دیگر به دوزخ در افتند.

## ۲۳ - «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ

مِنْ قَبْلُ»<sup>(۴)</sup>

یعنی: روزی که بیاید یکی از آیات پروردگارت، ایمان کسانی که قبلاً ایمان نیاورده اند سودی نبخشد. صدوق در کمال الدین و ثواب الاعمال از حضرت صادق روایت نموده که فرمود: آیات ائمه هستند و بعضی آیات قائم آل محمد است.

## ۲۴ - «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الْجَوَارِ الْكُنَّسِ»<sup>(۵)</sup>

یعنی: قسم به ستارگانی که حرکت کرده و پنهان می شوند!

در کمال الدین از امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که در جواب ام هانی راجع به این آیه فرمود: مقصود امامی است که به سال ۲۶۰ هجری غایب می شود. آنگاه چون ستاره تابان آشکار می شود اگر او را ببینی دیدگانت روشن گردد<sup>(۶)</sup> در غیبت شیخ طوسی و نعمانی نیز به مانند آن روایت شده است.

۱ - سوره غاشیه آیه ۱.

۲ - سوره غاشیه آیه ۲.

۳ - سوره غاشیه آیه ۴.

۴ - سوره انعام آیه ۱۵۸.

۵ - سوره تکویر آیات ۱۵ - ۱۶.

۶ - این آیه و روایتی که از ام هانی در تفسیر آن نقل شده، مورد دستبرد فرقه (بهائی) واقع گردیده و به نفع ادعای

میرزا علی محمد باب سوء استفاده کرده اند، رجوع کنید به پاورقی ها ذیل حدیث ام هانی در باب دهم.

۲۵ - ﴿الْمَ، ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِالْغَيْبِ...<sup>(۱)</sup>﴾

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: هر کس اقرار به ظهور امام زمان کند، ایمان به غیب آورده است و نیز در کتاب مزبور از یحیی بن ابوالقاسم روایت نموده که گفت: تفسیر این آیه را از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم فرمود: «مُتَّقِينَ» در این آیه شیعیان علی علیه السلام هستند و «غَيْبٍ» حُجَّتِ غَايِبِ می باشد، دلیل این معنی آیه: «فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لَلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»<sup>(۲)</sup> است، یعنی: ای پیغمبر بگو غیب مال خدا است، پس منتظر باشید که من نیز با شما از منتظران هستم.

۲۶ - ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ فَوَرَبُّ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ

مَا أَنْتُمْ تَنْطِقُونَ<sup>(۳)</sup>﴾

یعنی: روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده در آسمان است، پس به خدای آسمان و زمین که او بر حق است (و خواهد آمد) مانند تکلم کردن شما با یکدیگر. در غیبت شیخ از ابن عباس نقل می کند که گفت: مقصود قیام قائم آل محمد است.<sup>(۴)</sup>

۲۷ - ﴿إِغْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ آيَاتِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ<sup>(۵)</sup>﴾

یعنی: بدانید که خداوند زمین را پس از مردنش زنده می گرداند ما آیات خود را برای شما بیان کردیم تا در آن باره تعقل کنید.

در غیبت شیخ از ابن عباس روایت نموده که در تفسیر این آیه گفت: خداوند زمین مرده را بعد از بیدادگری اهلش، با ظهور قائم آل محمد اصلاح می کند. و «آیات» و علائمی که خدا برای مردم بیان کرده نیز آن حضرت است و این آیه درباره او نازل شده.

۲ - سوره یونس آیه ۲۰.

۱ - سوره بقره آیات ۱ - ۳.

۳ - سوره ذاریات آیات ۲۲ - ۲۳.

۴ - در پایان این باب نیز روایتی در تفسیر این آیه نقل می شود.

۵ - سوره حدید آیه ۱۷، این آیه و تفسیر آن بزرگترین دلیل است که مهدی موعود علیه السلام هنوز نیامده است.



در کمال الدین در تفسیر این آیه روایت کرده که امام پنجم فرمود: خداوند زمین را با ظهور قائم زنده می‌گرداند از آن پس که با کفر اهلش مرده باشد. (۱)

۲۸ - ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا...﴾ (۲)

یعنی: خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده و عمل صالح پیشه ساخته‌اند وعده داده که آنها را در زمین نماینده خود گرداند چنانکه همانند آنها را سابقاً خلیفه کرد و ثابت می‌دارد دین آنها را که برای آنان برگزید، ترس آنها را تبدیل به امن کنیم و اینان هیچگاه به من شرک نیاورند.

در غیبت شیخ روایت می‌کند که این آیه نیز درباره مهدی موعود و یاران او نازل شده. در کنز الفوائد نیز به طریق دیگر این روایت نقل شده است.

۲۹ - ﴿وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (۳)

در غیبت شیخ از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: اینان که در زمین ضعیف گشته‌اند آل پیغمبرند که خداوند مهدی آنها را برانگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.

۳۰ - ﴿وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾ (۴)

یعنی: مانند آنها نباشید که از پیش کتاب به آنان داده شد، ولی زمان بر آنها طولانی گشت، پس دلهایشان سخت گردید و بسیاری از آنها فاسق می‌باشند.

صدوق در کمال الدین از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که این آیه درباره قائم آل محمد نازل شده است.

۱ - در کافی از ابوبصیر نقل شده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ﴿يُغَيِّبُ الْأَرْضَ﴾ بالعدل ﴿بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ بالجور.

۲ - سوره نور آیه ۵۵.

۳ - سوره حدید آیه ۱۶.

۴ - سوره حدید آیه ۱۶.

### ۳۱ - ﴿وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: این روزها را میان مردم می‌گردانیم.

در تفسیر عیاشی از زراره روایت می‌کند که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: از زمان خلقت آدم همیشه دولتی از خدا و دولتی از شیطان بوده، پس در این زمان دولت خدا کو؟ آگاه باشید که صاحب دولت خدا قائم آل محمد علیه السلام است.

### ۳۲ - ﴿الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: امروز کسانی که راه کفر پیش گرفته‌اند از دین شما نومید شدند، پس از آنها نترسید بلکه از قهر من بترسید.

در تفسیر عیاشی از محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که در تفسیر این آیه فرمود: امروز، روز ظهور قائم آل محمد است که بنی امیه نومید می‌شوند و آنها هستند که کافر گشته و از آل محمد نومید می‌باشند.

### ۳۳ - ﴿وَإِذْ أُنزِلَتْ مِنْ رَبِّكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالرُّسُلُ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَأَعْلَمُ مَا هُمْ كَاذِبُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: در روز حج بزرگ از جانب خدا و رسول به مردم اعلان می‌شود.

در تفسیر عیاشی از امام پنجم و ششم روایت شده که فرمودند: (حج بزرگ) ظهور قائم است و (اعلان) دعوت مردم است. مؤلف: البته این معنی باطن آیه است.

### ۳۴ - ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ

الْمُتَّقِينَ﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: با همه مشرکین پیکار کنید، چنانکه آنها (اگر دسترسی پیدا کنند) با شما نبرد کنند، و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

در تفسیر عیاشی از زراره روایت نموده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: راجع به این آیه از پدرم سؤال شد پدرم فرمود: هنوز تأویل آن نیامده است، اگر قائم ما قیام کند، آن کس که او را می‌بیند تأویل آن را به خوبی خواهد دید، با ظهور او شعاع دین پیغمبر

۱ - سوره آل عمران آیه ۱۴۰.

۲ - سوره مائده آیه ۳.

۳ - سوره توبه آیه ۳۶.

۴ - سوره توبه آیه ۳.

چنان بالا گیرد که در روی زمین شرک و بی دینی نماند، چنانکه خداوند فرمود: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: با آنها پیکار کنید تا فتنه‌ای نباشد و تمام دین از آن خداوند باشد.

۳۵ - ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: آیا کسانی که اعمال بد انجام دادند، از اینکه خداوند آنها را در زمین فرو برد، یا بدون اینکه متوجه باشند عذاب بر آنها فرستند، ایمن هستند؟

در تفسیر عیاشی از امام پنجم نقل می‌کند که فرمود: عهد و پیمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از حضرت اباعبدالله علیه السلام به علی بن الحسین رسید، سپس از آن حضرت به محمد بن علی منتقل گشت، آنگاه خداوند آنچه خواهد می‌کند، وقتی ائمه طاهرین در صحنه دنیا محکوم (دشمنان) شدند مردی از آنها قیام می‌کند که سیصد و سیزده مرد فداکار با او باشند و بیرق پیغمبر با وی است، و به طرف مدینه رهسپار می‌گردد، تا اینکه از «بیداء» می‌گذرد و می‌گوید: این است محل قومی که خداوند آنها را در زمین فرو می‌برد. در تفسیر مزبور از امام ششم روایت نموده که فرمود: آن قوم دشمنان خدا می‌باشند که به زمین فرو روند.

۳۶ - ﴿فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: پس چون دمیده شود در صور.

در غیبت نعمانی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می‌کند که چون تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: امامی از ما غایب می‌شود، پس چون خداوند اراده کند که او را آشکار گرداند، علامتی در دل وی پدید آورد و بدین گونه به امر پروردگار ظاهر می‌گردد.

۳۷ - ﴿فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ

قَدِيرٌ﴾<sup>(۴)</sup>

۱ - سوره انفال آیه ۳۹.

۲ - سوره نحل آیه ۴۵.

۳ - سوره مدثر آیه ۸.

۴ - سوره بقره آیه ۱۴۸.

یعنی: پیشی گیرید اعمال نیک را، هر جا که باشید خدا همه شما را خواهد آورد، چه خداوند به هر چیزی توانا است.

غیبت نعمانی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: این آیه درباره قائم آل محمد و یاران او نازل شده و آنها پیش از آنکه موقع آمدنشان معلوم گردد، اجتماع می کنند.

### ۳۸ - ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ سِيْمَاهُمْ...﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: گناهکاران از سیمایشان شناخته می شوند.

و نیز در کتاب مزبور از آن حضرت وارد شده که فرمود: آیه: ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرِمُونَ سِيْمَاهُمْ﴾، البته خداوند مجرمین را می شناسد ولی این آیه درباره قائم ما نازل شده که هنگام ظهورش مجرمین را از سیمایشان شناخته و با یارانش آنها را از دم شمشیر می گذرانند.

### ۳۹ - ﴿وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: پیش از عذاب بزرگتر به آنها عذاب نزدیکتر می چشانیم شاید برگردند. در کنز الفوائد از مفضل بن عمر نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام این آیه را پرسیدم، فرمود: عذاب نزدیکتر گرانی نرخها و عذاب بزرگتر قیام مهدی موعود با شمشیر است و نیز در کنز الفوائد از آن حضرت روایت نموده که فرمود: چون قائم ما ظهور کند به مسجد الحرام در آید و در حالیکه رو به کعبه و پشت به مقام نموده دو رکعت نماز می گذارد، آنگاه برخاسته و می گوید: ای مردم! من از هر کس به آدم ابوالبشر و ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح و محمد پیغمبر اکرم نزدیکترم، سپس دست به دعا بلند می کند و آنقدر به درگاه خدا می نالد که غش کرده روی زمین می افتد، چنانکه خداوند می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَعْلَاهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ﴾<sup>(۳)</sup>

و هم از محمد بن مسلم روایت نموده که امام پنجم فرمود: آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ﴾ درباره

قائم ما نازل شده، هنگامی که قیام می‌کند عمامه بر سر می‌نهد و جنب مقام ابراهیم نماز می‌گذارد و به درگاه الهی تضرع می‌نماید، و از آن موقع پرچم او در اهتزاز خواهد بود.

#### ۴۰ - ﴿إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید افسانه‌های پیشینیان است.

در کنز الفوائد از امام ششم نقل کرده که فرمود: بی‌دینان چون خبر ظهور قائم را بشنوند افسانه می‌پندارند و هنگامی که او را ببینند می‌گویند: ما تو را نمی‌شناسیم و تو از فرزندان فاطمه علیها السلام نیستی چنان که مشرکین این گونه سخنان به پیغمبر می‌گفتند.

#### ۴۱ - ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ، إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِيْنِ﴾<sup>(۲)</sup>

هر کس در گرو آنچه کسب کرده می‌باشد جز اصحاب یمین (دست راست).

در تفسیر فرات کوفی است که امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اصحاب یمین ما و شیعیان ما می‌باشیم و فرمود: شیعیان ما ﴿فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمُجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ، قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾<sup>(۳)</sup> در بهشت از مجرمین (که بیرون بهشت هستند) می‌پرسند چه چیز شما را به دوزخ افکند آنها می‌گویند ما نمازگزار نبودیم، یعنی: از شیعیان علی بن ابیطالب علیه السلام نبودند و باز می‌گویند: ﴿وَلَمْ نَكُ نَطْعِمُ الْمِسْكِيْنَ، وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَاطِيْنِ﴾<sup>(۴)</sup> به درماندگان غذا نمی‌دادیم و پیوسته با مردم گزاف گوی بیهوده بسر می‌بردیم. و این در روز ظهور قائم ما است که ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ می‌باشد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ، حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِيْنُ﴾<sup>(۵)</sup> ما یوم الدین (روز ظهور قائم آل محمد) را تکذیب می‌کردیم تا امروز که یقین پیدا کرده‌ایم، ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِيْنَ﴾<sup>(۶)</sup> پس شفاعت هیچ کس بحال آنها سود ندارد و پیغمبر هم در روز رستاخیز از آنان شفاعت نخواهد کرد.<sup>(۷)</sup>

۲ - سوره مدثر آیات ۳۸ - ۳۹.

۱ - سوره قلم آیه ۱۵.

۴ - سوره مدثر آیات ۴۴ - ۴۵.

۳ - سوره مدثر آیات ۴۰ - ۴۳.

۶ - سوره مدثر آیه ۴۸.

۵ - سوره مدثر آیات ۴۶ - ۴۷.

۷ - باید دانست که ﴿يَوْمَ الدِّينِ﴾ در قرآن مجید به معنی روز قیامت استعمال شده مانند ﴿مَالِكِ يَوْمَ الدِّينِ﴾ و البته

۴۲ - ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ، إِنَّهُ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ، وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ<sup>(۱)</sup>﴾

یعنی: ای پیغمبر بگو به خاطر آن پاداشی از شما طلب نمی‌کنم و این امر دشوار را نمی‌پذیرم، این فقط برای یادآوری جهانیان است و خبر آنها بعد از گذشت زمانی خواهید دانست.

در کتاب کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود: مقصود از «ذِکْرٌ» امیرالمؤمنین علیه السلام است، «وَ لَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»، یعنی: و خبر آن را بعد از گذشت زمانی خواهید دانست، این زمان، موقع ظهور قائم ما است.

۴۳ - ﴿وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ<sup>(۲)</sup>﴾

یعنی: ما کتاب تورات را به موسی دادیم پس از آن بنی اسرائیل درباره آن اختلاف نمودند.

امام باقر علیه السلام فرمود: این امت نیز مانند بنی اسرائیل درباره معانی قرآن اختلاف پیدا کردند چنانکه درباره کتابی که با قائم ما است و برای آنها می‌آورد نیز اختلاف نظر خواهند داشت به طوریکه بسیاری از مردم آنها انکار می‌کنند و قائم هم گردن آنها را می‌زند، «وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ<sup>(۳)</sup>»، یعنی: اگر به ملاحظه آنچه خدا درباره آنها فرموده نمی‌بود، میان آنها حکم جاری می‌شد، ولی آنها همواره به حالت تردید و شک بسر می‌برند، امام فرمود: اگر به ملاحظه مشیت حق نبود قائم یک تن از این گروه را زنده نمی‌گذاشت.

۴۴ - ﴿وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ<sup>(۴)</sup>﴾

در کافی از حضرت باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: یعنی: کسانی که روز ظهور قائم ما را تصدیق و باور دارند.

۴۵ - ﴿قَالُوا وَ اللَّهُ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ<sup>(۵)</sup>﴾

با ظهور امام زمان (ع) که در این روایت و روایات دیگر امام معنی کرده منافات ندارد.

۱ - سوره ص آیات ۸۶ - ۸۸

۲ - سوره هود آیه ۱۱۰.

۳ - سوره هود آیه ۱۱۰، و سوره فصلت آیه ۴۵

۴ - سوره معارج آیه ۲۶.

۵ - سوره انعام آیه ۲۳، آیه بعد این است: «أَنْظُرُ كَيْفَ كَذَّبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلُّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ».

یعنی: گفتند والله به خدا قسم ما مشرک نبودیم.

در کافی روایت می‌کند که امام پنجم می‌فرماید: یعنی: آنها هنگام ظهور امام زمان می‌گویند: ما منکر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نبودیم.

۴۶ - ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: حق آمد و باطل از میان رفت، به درستی که باطل رفتنی است!

در کافی روایت نموده که حضرت باقر فرمود: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ذَهَبَتْ دَوْلَةُ الْبَاطِلِ»

چون قائم ما ظهور کند دولت باطل از میان می‌رود.<sup>(۲)</sup>

۴۷ - ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: زود باشد که آیات خودمان را در آفاق و در وجود آنها به آنان نشان دهیم تا به یقین بدانند که خداوندی هست.

کلینی در کافی از ابوبصیر روایت می‌کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال کردم، فرمود: خداوند به اهل باطل نشان می‌دهد که چگونه مسخ می‌شوند و آفاق بر آنها تنگی می‌گیرد، پس در آن وقت قدرت پروردگار را در خود و آفاق خواهند دید، عرض کردم: «حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» یعنی چه؟ فرمود: ظهور قائم آل محمد به امر خداوند حتمی است، خدا او را ظاهر گرداند تا همه مردم او را ببینند.

۴۸ - ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ

مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا﴾<sup>(۴)</sup>

یعنی: تا زمانی که ببینند آنچه را که به آنها وعده کرده بودیم، یا عذاب را و یا ساعت حساس! پس به زودی خواهند دانست چه کسی بدترین جای دارد و نیروی او ضعیف‌تر است؟

نیز در کافی از ابوبصیر از امام ششم نقل کرده که فرمود: «إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ» قیام

(یعنی: ببین چگونه دروغ بر خود بستند و آنچه افترا می‌بستند فراموش کردند؟).

۱ - سوره اسراء آیه ۸۱.

۲ - ابوالفضل گلپایگانی در کتاب فرائد خود این آیه را بزرگترین دلیل بر ادعای امام زمانی سید باب دانسته! در صورتی که باید بعد از وی دولتهای باطلی در جهان پدید نیاید!

۳ - سوره مریم آیه ۷۵.

۴ - سوره فصلت آیه ۵۳.

قائم ما است و آن ساعتی است که پیروان باطل خواهند دید، و عذاب خدا را، بدست توانای قائم آل محمد خواهند چشید، و این است معنی: «مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا» یعنی: آنها خواهند دید که در پیشگاه امام زمان چه جایگاه بدی دارند و چقدر ناتوانند.

۴۹ - «مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَزْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»<sup>(۱)</sup>

یعنی: هرکس می خواهد برای آخرت چیزی بیاندوزد ما نیز اندوخته او را زیاد گردانیم و هرکس طالب اندوخته دنیوی است بدانها نیز می دهیم، ولی در آخرت دیگر نصیبی ندارد! در کافی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: اندوخته آخرت یعنی: شناسایی امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام که خداوند از برکت دولت آنها، دوستان آنان را نیز بهره مند گرداند، ولی آن کس که چشم به اندوخته دنیوی دوخته، در دولت حق و ظهور قائم آل محمد بهره ای نخواهد داشت.

مؤلف: سید علی بن الحمید<sup>(۲)</sup> در کتاب «الانوار المضيئه» از حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود: کسانی را که خداوند در قرآن مجید «مستضعف» در زمین خوانده و خواسته است آنها امامان و سفرای او باشند، ما اهل بیت

۱ - سوره شوری آیه ۲۰.

۲ - سید اجل، علم الدین علی بن عبدالحمید بن فخار بن معد موسوی استاد شهید اول، فقیهی بزرگ و محدثی مطلع است کتاب «الانوار المضيئه» درباره شخصیت حضرت امام زمان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه از تألیفات او است.

باید دانست که بهاء الدین سید علی بن عبدالکریم بن عبدالحمید حسینی نیلی نیز کتابی دارد به نام «الانوار المضيئه» در پنج مجلد و مشتمل بر اصول و فروع دین است، جلد اول آن نزد محدث بزرگوار حاج میرزا حسین نوری نورالله مرفقه بوده که تاریخ فهرست آن سنة ۷۷۷ است، محدث مزبور در مقدمه کتاب «نجم الشاقب» می نویسد: «آنچه شیخ حرّ عاملی در «أمل الأمل» در احوال سید مذکور فرموده که از تصانیف او «الانوار المضيئه» است در احوال مهدی (ع) اشتباه است، چه (الانوار المضيئه في الحكمة الشرعية) از کتبی است که نظیر ندارد و مشتمل است بر جمیع مسائل اصول دین و مذهب و ابواب فقه و اخلاق و ادعیه و غیرها، اگر چه احوال آن جناب را در مجلد اول در ضمن حالات سایر ائمه علیهم السلام بسطی داده و لکن کتاب اختصاصی ندارد». علامه طهرانی دام بقائه در «الذریعه» آن را بدین گونه حل کرده که: بهاء الدین سید علی بن عبدالکریم دو کتاب به نام الانوار المضيئه دارد: یکی بزرگ و همان است که محدث نوری فرموده و دیگر کوچک که منتخب الانوار المضيئه فخار موسوی است و معروف به «غیبت» است بنابراین آنچه در أمل الأمل نوشته صحیح، و اشتباه برخی از دانشمندان ناشی از اتحاد نام این دو دانشمند و نام پدری که و نام دیگری که هر دو عبدالحمید بوده و موضوع هر دو کتاب نیز در پیرامون احوال و غیبت امام زمان ارواحنا فداء است.



عصمت هستیم، پروردگار عالم «مهدی» ما را برانگیزد تا اهل بیت را سر بلند کند و دشمنان ما را سرشکسته و خوار گرداند. و نیز سید جلیل نامبرده در کتاب مزبور از عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفت: مقصود از آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُرْعَدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> ظهور مهدی موعود است.

### ۵۰ - ﴿وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: خدا به شما روزی کرد نعمتهای ظاهری و باطنی خود را. در کتاب مذکور از سید هبة الله راوندی<sup>(۳)</sup> و او از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده که فرمود: نعمت ظاهری، امام ظاهر، و نعمت باطنی امام غایب است که از دیدگان مردم پنهان می‌شود، و گنجهای زمین برای او آشکار گردد، و هر چیز دوری برایش نزدیک باشد. مؤلف: روایتی به خط شیخ محمد بن علی جبائی دیده‌ام که نوشته بود روایتی به خط شهید اول نورالله ضریحه یافتیم که صفوانی<sup>(۴)</sup> در کتابش از صفوان نقل کرده که چون منصور خلیفه عباسی امام جعفر صادق علیه السلام را خواست، حضرت وضو گرفت و

۱ - سوره ذاریات آیه ۲۲.

۲ - سوره لقمان آیه ۲۰.

۳ - در میان علمای شیعه دو تن معروف به «راوندی» می‌باشند نخست سعید بن هبة الله «قطب الدین راوندی» متوفی ۵۷۳، و دیگر ابوالرضا ضیاء الدین سید فضل الله راوندی که هر دو معاصر و از مشاهیر علمای شیعه می‌باشند، در اینجا کلمه سید از نفر اخیر و هبة الله پدر نفر نخست اسم واحدی را تشکیل داده که البته اشتباه می‌باشد و مقصود یکی از آنهاست، و به نظر می‌رسد که مقصود قطب الدین راوندی باشد و سید هبة الله در اصل سعید بن هبة الله بوده است!

۴ - صفوانی محمد بن احمد بن عبدالله بن قضاة بن صفوان بن مهران جمال است. وی از بزرگان دانشمندان ما است، و شاگرد علی بن ابراهیم قمی و استاد شیخ مفید و احمد بن علی بن نوح و هارون بن موسی تلجکبری است، صفوانی روزی در مجلس سلطان سیف الدوله حمدانی با قاضی موصل که مرد سنی متعصبی بود، مناظره کرد و چون قاضی به حجّت از وی فرو ماند و از در انکار در آمد، با وی مباحله نمود، یعنی: طرفین دربارہ یکدیگر نفرین کردند که هر کدام راه باطل می‌روند، دچار عذاب الهی گردد، سپس دست بهم دادند و مباحله کردند و از یکدیگر جدا گشتند.

قاضی فی الحال تب کرد و همان دستی به صفوانی داده بود ورم کرد و سیاه شد و روز بعد به هلاکت رسید، و این موجب مزید اعتبار صفوانی در نزد سلطان و سایرین گشت.

این ندیم در فهرست می‌گوید: «صفوانی درس نخوانده بود و چیز نمی‌نوشت، من او را در سنه ۳۴۶ ملاقات کردم، مردی بلند قد، تنومند و خوش لباس بود».

شیخ طوسی نیز در فهرست می‌نویسد: صفوانی دانشمندی حافظ، و دارای علمی بسیار، و نیکو زبان بود. گویند: درس نخوانده بود و چیز نمی‌نوشت با این وصف کتبی چند از وی در دست است که او املا کرده و دیگری نوشته است. (سفینه البحار)

دو رکعت نماز گذارد سپس سجده شکر نمود و فرمود: پروردگارا به توسط پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله به ما اهل بیت وعده پیروزی دادی که ما را از هرگونه هراسی ایمنی بخشی، پروردگارا آنچه به ما وعده کرده‌ای به ما موهبت کن، چه می‌دانیم که وعده‌ات خلاف پذیر نیست. صفوان می‌گوید: عرض کردم آقا! وعده خداوند کدام است که به شما داده است؟ فرمود: این آیه شریفه: **﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ...﴾**<sup>(۱)</sup> و هم روایت شده که وقتی در حضور آن بزرگوار آیه: **﴿وَوَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ...﴾**<sup>(۲)</sup> خوانده شد، اشک از دیدگان حضرت جاری گشت و فرمود: به خدا قسم آنها که در زمین تضعیف شده‌اند، ما اهل بیت پیغمبر هستیم.

و در نهج البلاغه است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود: دنیا نسبت بما مدارا و مهربانی خواهد کرد، بعد از آنکه سخت کج مدارای کرده باشد، سپس آیه: **﴿وَوَ تَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا...﴾**<sup>(۳)</sup> را تلاوت فرمود.<sup>(۴)</sup>

**۵۱- ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾**<sup>(۵)</sup>

یعنی: شما را امتحان می‌کنیم به چیزی از ترس و گرسنگی و کاستن مال و خطر جانی و ثمرات زندگی و مزده بده به آنها که ثابت قدم هستند.

محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: قبل از آمدن قائم، علامات برای امتحان مؤمنین خواهد بود. عرض کردم: آنها چیست؟ فرمود: این امتحان که خدا می‌فرماید: به چیزی از ترس! این ترس بیماری‌های گوناگون است، گرسنگی،

۲- سوره فصص آیه ۵.

۱- سوره نور آیه ۵۵.

۳- سوره فصص آیه ۵.

۴- آیاتی که تأویل به ظهور امام زمان ارواحنا فداء شده و در آن از حضرت و اصلاح جهان به وسیله او و یاران فداکار و دشمنان آن سرور اشاره رفته است بیش از اینهاست در منابع شیعه روایاتی در تفسیر آیات دیگر آمده است که حتی مورد قبول برخی از دانشمندان اهل تسنن نیز واقع شده است شیخ سلیمان حنفی در کتاب «بنا ببع الموده» باب ۷۱ به علاوه آنچه مؤلف نقل کرده آیاتی دیگر از کتاب (المحجة فیما نزل فی القائم الحجة) تألیف دانشمند بزرگوار مشهور سید هاشم بحرینی نقل کرده است که قسمتی از آن نقل می‌شود.

۵- سوره بقره آیه ۱۵۵.

بالا رفتن قیمت‌ها است، کاستن مال، قحطی است، خطر جانی، مرگ شایع و زیاد است، و نقص ثمرات زندگی، نیامدن باران است، پس در آن موقع به آنها که در عقیده بما ثابت می‌مانند! مژده بده، آنگاه فرمود: ای محمد! این تأویل آیه است، و هیچ کس جز آنها که راسخ در علم هستند، تأویل قرآن را نمی‌داند، و ما ئیم راسخین در علم.

۵۲ - ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا...﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی میل یا اکراه تسلیم خدا می‌شوند.

رفاعة بن موسی گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: تأویل آن این است که موقع ظهور قائم ما، زمینی نیست که در آن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» گفته نشود.

۵۳ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شکیبایی پیشه سازید، و صبر کنید، و مواظب باشید.

یزید بن معاویه عجللی از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: تأویل آیه این است: شکیبا باشید بر انجام فرایض دینی، و صبر کنید بر آزار دشمنانتان، و مواظب ظهور امام خود مهدی منتظر باشید!

۵۴ - ﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا

بِهِ...﴾<sup>(۳)</sup>

یعنی: و از کسانی که گفتند: ما نصرانی هستیم پیمان آنها را گرفتیم، ولی آنها فراموش کردند بهره‌ای را که به آنها یاد آوری شده بود ولی آنها به زودی متذکر خواهند شد. ابو ربیع شامی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: نصارا آن بهره را بیاد خواهند آورد، و گروهی از آنها همراه قائم ما قیام خواهند کرد.

۵۵ - ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ

يُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ...﴾<sup>(۴)</sup>

۲ - سوره آل عمران آیه ۲۰۰.

۴ - سوره مائده آیه ۵۴.

۱ - سوره آل عمران آیه ۸۳.

۳ - سوره مائده آیه ۱۴.

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کدام از شما از دین خود برگردد، بداند که به زودی خدا گروهی را می‌آورد که دوستشان دارد، و آنها نیز خدا را دوست دارند، آنها نزد اهل ایمان خود را ناچیز شمردند ولی در مقابل کفار نیرومند باشند.

سلیمان بن هارون عجلی گفت: شنیدم که: امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود: صاحب الامر در پناه خدا محفوظ است، اگر همه مردم از بین بروند، خداوند یاران او را خواهد آورد، و آنها کسانی هستند که خدا درباره‌شان فرموده است:

**۵۶- ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾<sup>(۱)</sup>**

یعنی: اگر اینان به او کفر ورزند، بجای آنها قومی را می‌آوریم که به او کفر نورزند.

**۵۷- ﴿قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ، إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ﴾<sup>(۲)</sup>**

یعنی: شیطان گفت: خدایا به من مهلت ده تا روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، خدا فرمود: بتو مهلت داده شده تا روزی که وقت آن معلوم است!

وهب بن جمع گفت: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: این روز کدام روز است؟ فرمود: ای وهب روزی است که پیغمبر شیطان را به قتل می‌رساند و این بعد از قیام قائم ما مهدی است.

**۵۸- ﴿وَرِ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ، بِنَصْرِ اللَّهِ...﴾<sup>(۳)</sup>**

یعنی: آنروز مؤمنین با پیروزی حق خشنود می‌گردند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: در موقع قیام قائم اهل ایمان از پیروزی خدا خشنود خواهند شد.

**۵۹- ﴿قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾<sup>(۴)</sup>**

یعنی: بگو در روز پیروزی ایمان آنها که کافر گشتند، سودی به حال آنها ندارد و مهلت داده نمی‌شوند.

جمیل بن دراج روایت کرده که امام ششم فرمود: این روز فتح و پیروزی، فتح جهان

۲- سوره حجر آیات ۳۶-۳۸.

۴- سوره سجده آیه ۲۹.

۱- سوره انعام آیه ۸۹.

۳- سوره روم آیات ۴-۵.

به وسیله قائم ما است، اگر کسی قبل از آن روز ایمان نیاورده باشد، ایمان آن روزش که می خواهد به قائم نزدیک شود نفعی بحال وی ندارد، ولی آن کس که پیش از این فتح و پیروزی عقیده به امامت او داشته و منتظر ظهور او بوده، ایمانش نافع به حال او است، خداوند مقام او را نزد قائم بزرگ می گرداند، و آن مرد از دوستان اهل بیت پیغمبر است.

۶۰ - ﴿حَم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ، إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: قسم به کتاب مبین (قرآن) که آنرا در یک شب پربرکت نازل کردیم که ما خلق را از نافرمانی خود بر حذر می داریم و هر امر محکمی، از هم جدا می گردد.

عبدالله بن مسکان از حضرت باقر و صادق و کاظم علیهم السلام روایت کرده که هر سه امام فرموده اند: خداوند تمام قرآن را در «لایله القدر» به بیت المعمور نازل کرد، سپس در مدت بیست و سه سال بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل نمود.

خداوند در آن شب هر کار حق و باطلی و آنچه را در آن سال روی می دهد، تقدیر فرموده، و بداء و مشیت الهی در آن راه دارد، آنچه خواهد مقدّم می دارد و هر چه خواهد بتأخیر می اندازد، از سرنوشتها، روزی ها، امنیت و صلح و سلامت و غیره.

پیغمبر آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام تلقین فرمود و آن حضرت هم به ائمه طاهرین از اولاد خود رسانید تا آنکه نوبت به صاحب الزمان مهدی علیه السلام برسد.



# بخش دوم:



حضرت مهدی علیه السلام از

دیدگاه قرآن و عترت

و علائم بعد از ظهور

## آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آن حضرت در

### جهان روی می‌دهد

در یکی از تألیفات علمای شیعه به سلسله سند از مفضل بن عمر<sup>(۱)</sup> روایت شده است که گفت: از آقایم حضرت صادق علیه السلام پرسیدم: آیا مأموریت مهدی منتظر وقت معینی دارد که باید مردم بدانند کی خواهد بود؟ فرمود: حاشا که خداوند وقت ظهور او را طوری معین کند که شیعیان ما آنرا بدانند، عرض کردم: آقا برای چه؟ فرمود: زیرا وقت ظهور او همان ساعتی است که خداوند می‌فرماید: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً...»<sup>(۲)</sup>

و نیز این همان ساعتی است که خدا فرموده: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا»<sup>(۳)</sup> و هم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ»<sup>(۴)</sup> یعنی: علم آن وقت فقط در نزد خدا است، و در آیه دیگر فرمود: «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا»<sup>(۵)</sup> و نیز فرمود: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ»<sup>(۶)</sup> و هم فرمود: «مَا يُذْرِيكَ

۱ - مفضل بن عمر کوفی، از اصحاب حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است، روایات بسیاری از آن دو امام عالی مقام شنیده و روایت کرده است، و هم از وکلای آنان بوده است، حدیث مفضل و معروف وی از حضرت صادق علیه السلام درباره خداشناسی که مشهور به «توحید مفضل» است، دلیل روشنی بر اهمیت و شخصیت وی نزد حضرت صادق علیه السلام است، همین روایت مفضل که علامه مجلسی در این باب نقل می‌کند نیز بر فرض که صحت آن مسلم باشد، دلیل بارزی بر مقام بزرگ آن مرد دینی است.

موسی بن بکر می‌گوید: چون خبر مرگ مفضل به حضرت موسی کاظم علیه السلام رسید، فرمود: خدا او را رحمت کند که پدری بود بعد از پدر و راحت شد.

بعضی از دانشمندان ما نظر به پاره‌ای از روایات که در آن از مفضل نکوهش شده است، او را مورد قذح قرار داده و به نیکی یاد نکرده‌اند، ولی اغلب محققین، نظر موافق دارند، و می‌گویند آن روایات یا مجعول و یا در مورد تفتیه و برای حفظ مفضل از دشمنان بوده است که او را از اصحاب خاص ائمه ندانند، و قصد سوئی نسبت به وی نکنند.

۳ - سوره نازعات آیه ۴۲.

۲ - سوره اعراف آیه ۱۸۷.

۵ - سوره محمد آیه ۱۸.

۴ - سوره لقمان آیه ۳۴.

۶ - سوره قمر آیه ۱.

لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ  
مِنْهَا وَ يَغْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُعَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ<sup>(۱)</sup>

عرض کردم: معنی «يُعَارُونَ» چیست؟ فرمود: یعنی مردم می گویند قائم کی متولد شده و کی او را دیده، و حالا کجا است و چه وقت آشکار می شود؟ اینها همه عجله در امر خدا و شک در قضای الهی و دخالت در قدرت او است اینان کسانی هستند که در دنیا زیان می برند و پایان بد از آن کافران است.

عرض کردم: آیا وقتی برای آن تعیین نشده؟ فرمود: ای مفضل! نه من وقتی بر آن معین می کنم و نه هم وقتی برای آن تعیین شده است! هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی تعیین کند، خود را در علم خداوند شریک دانسته و (به ناحق) ادعا کرده که توانسته است بر اسرار خدا آگاهی یابد! در صورتی که خداوند هر سّری دارد برای این مخلوق که از خدا و اولیای خدا برگشته اند واقع شده است، هر خیری خدا داشته باشد اختصاص به بندگانش دارد که باید به آن برسند، زیرا که خدا همه وقت با بندگانش است، آن اسرار که به آنها می دهد برای این است بر آنها حجّت باشد.

فَقُلْتُ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ: يَظْهَرُهُ فِي شُبْهَةِ لَيْسْتَيْنِ أَمْرُهُ وَ يُغْلَى ذِكْرُهُ.

مفضل گفت: در وقت ظهورش چگونه است؟ فرمود: ای مفضل! او در وضع شبهه ناکی آشکار می شود، تا اینکه امرش روشن شود<sup>(۲)</sup> و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد، و نام و کنیه و نسبش برده شود، و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می شود، تا اینکه بواسطه شناختن او حجّت بر مردم تمام شود، به علاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده ایم و نشان داده ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته ایم که: او همانم جدّش پیغمبر خدا و هم کنیه او است تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم، به خدا سوگند کار او بواسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه اش که بر زبانهای مردم بالا گرفته، متحقق می شود، به طوری که آن را

۱- سوره شوری آیات ۱۷-۱۸.

۲- یکی از شواهد رسوائی حسینعلی مازندرانی پیغمبر بهائی و ابوالفضل گلپایگانی.



برای یکدیگر بازگو می‌کنند، همه اینها برای اتمام حجّت بر آنها است. آنگاه همانطور که جدّش وعده داده، خداوند او را ظاهر می‌گرداند قوله تعالی: **«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»**<sup>(۱)</sup> یعنی: خداوند نماینده خود را با هدایت و دین حق می‌فرستد تا او را بر تمام ادیان غالب گرداند هر چند مشرکان نخواهند.

**عَنِ الْمَهْدِيِّ عليه السلام: وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا إِلَى رِوَاةِ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ**<sup>(۲)</sup> در پیشامدهایی که برای شما رخ می‌دهد رجوع کنید به راویان احادیث ما پس همانا آنان از طرف من بر شما حجّت‌اند.

### دین مهدی علیه السلام دین اسلام است

مفضل گفت: آقا تأویل: **«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»** چیست؟ یعنی: چگونه امام زمان بر همه ادیان غالب می‌شود، حضرت فرمود: تأویل آن این آیه است: **«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ...»**<sup>(۳)</sup> یعنی: چندان از مشرکان بکشید که دیگر فتنه‌ای در میان مردم نباشد و همه دین برای خدا باشد.

ای مفضل به خدا قسم! اختلاف را از میان ملل و ادیان برمی‌دارد و همه دینها یکی می‌شود چنان که خدا فرموده: **«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»**<sup>(۴)</sup> و هم فرموده: **«وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»**<sup>(۵)</sup>

یعنی: هرکس دینی جز دین اسلام را بپذیرد هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و او در عالم آخرت از زیانکاران خواهد بود.

مفضل گفت: آقا! آیا دینی که پدران او ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام داشتند، همان دین اسلام بود؟ فرمود: آری همین دین اسلام بود، نه غیر آن! عرض کردم: دلیلی از قرآن بر این مطلب دارید؟ فرمود: آری از اوّل تا آخر قرآن پر از دلیل

۱- سوره توبه آیه ۳۳.

۲- از توفیق شریف جلد ۲، احتجاج طبرسی.

۳- سوره انفال آیه ۳۹.

۴- سوره آل عمران آیه ۸۵.

۵- سوره آل عمران آیه ۸۵.

است، از جمله آیه: **«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»** می باشد، و دیگر این آیه: **«مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>(۱)</sup>** یعنی: اسلام دین پدر شما ابراهیم است و او است که شما را مسلمان نامید، و دیگر آیه این است که خداوند در داستان ابراهیم و اسماعیل از زبان آنها نقل می کند که گفتند: **«وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً»<sup>(۲)</sup>** یعنی: خدایا ما دو نفر را دو تن مسلمان و تسلیم شده خود قرار ده، و از اولاد ما نیز مردمی مسلمان بیرون آور، و دیگر این آیه در داستان فرعون است که می فرماید: **«حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>(۳)</sup>** یعنی: وقتی فرعون می خواست غرق شود، گفت: ایمان آوردم که جز خداوند یگانه ای که بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، خدایی نیست و اینک من از مسلمانان هستم.

و در داستان سلیمان و بلقیس ملکه سبا می فرماید: **«وَ أَتُونِي مُسْلِمِينَ»<sup>(۴)</sup>** یعنی: در حالی که تسلیم شده اید، نزد من بیایید، و چون بلقیس به نزد سلیمان آمد گفت: **«أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»<sup>(۵)</sup>** یعنی: من با سلیمان در پیشگاه خداوند جهانیان اسلام آوردیم و از زبان عیسی بن مریم علیه السلام می فرماید: **«مَنْ أَنْصَارِي إِلَيَّ اللَّهُ...»<sup>(۶)</sup>** یعنی: عیسی گفت: کسانی که می خواهند با پذیرش دین خدا مرا یاری نمایند کیستند؟ **«قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ أَشْهَدُ بَأَنَّا مُسْلِمُونَ»<sup>(۷)</sup>** یعنی: حواریون گفتند: ما یاوران دینی تو هستیم ما ایمان به خدا آوردیم و شاهد باش که ما مسلمانان هستیم!

و در آیه دیگر می فرماید: **«وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً»<sup>(۸)</sup>** یعنی: آنچه در آسمانها و زمین است با میل و بی میلی اسلام آوردند و در داستان لوط می فرماید: **«فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»<sup>(۹)</sup>** یعنی: ما در آنجا بیشتر از یک

۲ - سوره بقره آیه ۱۲۸.

۴ - سوره نمل آیه ۳۱.

۶ - سوره آل عمران آیه ۵۲.

۸ - سوره آل عمران آیه ۸۳.

۱ - سوره حج آیه ۷۸.

۳ - سوره یونس آیه ۹۰.

۵ - سوره نمل آیه ۴۴.

۷ - سوره آل عمران آیه ۵۲.

۹ - سوره ذاریات آیه ۳۶.

خانه از مسلمانان نیافتیم، و در آیه دیگر می فرماید: **«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا... لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>(۱)</sup>** یعنی: بگویند: ایمان آوردیم به خدا و آنچه از طرف خدا برای ما نازل شده و بین هیچ یک از پیغمبران فرق نمی گذاریم و ما برای او اسلام آوردیم.

و در آیه دیگر می فرماید: **«أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ... وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»<sup>(۲)</sup>** یعنی: آیا شما حاضر بودید هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، و ما همه برای او اسلام آوردیم.

مفضل عرض کرد: آقا! ادیان چند تا است؟ فرمود: چهار دین است و هر کدام دین جداگانه‌ای است، عرض کردم: چرا مجوس را مجوس می گویند؟ فرمود: برای اینکه در سریانی خود را مجوسی نامیدند و دعوی کردند که حضرت آدم و شیث هبه الله ازدواج با مادران و خواهران و دختران و خاله‌ها و عمه‌ها و سایر محارم را برای آنها حلال کردند و ادعا می کنند که آدم و شیث به آنها دستور داده‌اند که در وسط روز آفتاب را سجده کنند و وقتی برای نماز آنها قرار نداده‌اند، در صورتی که این ادعا افتراء بر خدا و دروغ بستن بر آدم و شیث است.

مفضل گفت: آقا! چرا قوم موسی را یهود می گویند؟ فرمود: برای اینکه خداوند از زبان آنها نقل کرده که گفتند: **«إِنَّا هَدَانَا إِلَيْكَ»<sup>(۳)</sup>** یعنی: ما به سوی تو رجوع کرده ایم، عرض کردم: چرا نصاری را نصرانی می گویند؟ فرمود: بخاطر این آیه است که به عیسی گفتند: **«نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»<sup>(۴)</sup>** یعنی: ما یاوران خدایم، و دین خدا را نصرت می دهیم. مفضل گفت: آقا! چرا صابئین را بدین نام می نامند؟ فرمود: برای اینکه آنها معتقد شدند که وجود پیغمبران و فرستادگان الهی و ادیان و شرایع آسمانی بیهوده است و هر چه انبیاء گفته‌اند باطل است و از این راه یگانگی خدا و نبوت پیغمبران و رسالت فرستادگان الهی و جانشینی جانشینان آنها را انکار نمودند و می گویند: نه دینی و نه کتابی و نه پیغمبری است و به اعتقاد آنها جهان آفرینش هیچ گونه رابطی با

۱ - سوره بقره آیه ۱۳۶.

۲ - سوره بقره آیه ۱۳۳.

۳ - سوره اعراف آیه ۱۵۶.

۴ - سوره آل عمران آیه ۵۲.

مبدأ وجود و مدبر عالم ندارد و خودسری می‌گردد.

عرض کرد: سبحان الله! چقدر این اطلاعات مهم است؟ حضرت فرمود: آری ای مفضل آنچه گفتم به شیعیان ما برسان تا در امر دین خود شک نکنند. مفضل گفت: آقا! مهدی در کدام سرزمین ظهور می‌کند؟ فرمود: هنگام ظهورش هیچ کس او را نمی‌بیند هر کس جز این به شما بگوید او را دروغگو بدانید.

عرض کردم: آقا! آیا مهدی هنگام ولادتش دیده نمی‌شود؟ فرمود: چرا به خدا قسم از لحظه ولادت تا موقع وفات پدرش که دو سال و نه ماه است دیده می‌شود، اول ولادتش موقع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست پنجاه و هفت تا روز جمعه هشتم ربیع الاول سال دویست و شصت روز وفات پدرش<sup>(۱)</sup> در شهری واقع در کنار شط دجله که آنرا شخص متکبر جبار گمراهی بنام جعفر ملقب به متوکل ملعون بنا می‌کند.

آن شهر را «سر من رأی» می‌نامند، (سر من رأی یعنی: مسرور می‌شود هر کس آن را ببیند) ولی هر کس آن را ببیند گرفته می‌شود در سال دویست و شصت هر شخص با ایمان و با حقیقتی او را در سامره می‌بیند ولی کسیکه دلش آلوده به شک و تردید است او را نمی‌بیند امر و نهی او در آن شهر نفوذ می‌کند و در همانجا غایب می‌شود و در قصری بنام (صابر) در جنب مدینه در حرم جدش رسول خدا ظاهر می‌شود و هر کس سعادت دیدار او را داشته باشد در آنجا او را می‌بیند آنگاه در آخر روز سال دویست و شصت و شش از نظرها غایب می‌گردد و دیگر هیچ کس او را نمی‌بیند تا موقعی که همه چشمها به جمالش روشن گردد.

مفضل گفت: در طول غیبت با کی انس می‌گیرد و با کی گفتگو می‌کند و کی با او سخن می‌گوید؟ فرمود: فرشتگان خدا و افراد با ایمان طائفه جن با وی سخن می‌گویند و دستورات و (توقیعات) او برای موثقین و نمایندگان و وکلایش صادر می‌شود.

و همان روز که وی در صابر غایب می‌شود محمد بن نصیر نمیری، خود را باب او (و رابط میان او و شیعیان) معرفی می‌کند، آنگاه (بعد از غیبت طولانی) در مکه آشکار

می‌گردد. ای مفضل! گویا او را می‌بینم که وارد شهر مکه شده و لباس پیغمبر را پوشیده و عمامه زردی بر سر گذاشته است، و نعلین وصله شده پیغمبر را بپا کرده و عصای آن حضرت را بدست گرفته چند بز لاغر را جلو انداخته و بدینگونه به طرف خانه خدا می‌رود بدون اینکه کسی او را بشناسد و به سن جوانی آشکار می‌گردد.

مفضل گفت: آیا به صورت جوان برمی‌گردد یا با حالت پیری ظهور می‌کند؟ فرمود: سبحان الله مگر از حالا کسی می‌داند؟ وقتی خدا فرمان ظهورش را صادر کند هر طور او بخواهد و به هر صورتی که او صلاح بداند ظاهر می‌شود.

مفضل گفت: آقا! از کجا ظاهر می‌شود و چگونه آشکار می‌گردد؟ فرمود: ای مفضل او به تنهایی آشکار می‌گردد و تنها به طرف خانه خدا می‌آید و تنها داخل کعبه می‌شود و چون شب فرا رسد همچنان تنها است، وقتی چشمها به خواب رفت و شب کاملاً تاریک شد جبرائیل و میکائیل و دسته دسته فرشتگان بروی فرود می‌آیند و در آن میان جبرائیل به وی می‌گوید: ای آقای من هر چه بفرمایی پذیرفته است و فرمانت روا است، او (قائم) هم دست بر رخسارش می‌کشد و می‌گوید: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْزَنَّا الْأَرْضَ نَتَّبُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ»**<sup>(۱)</sup> یعنی: خدا را سپاس می‌گذارم که وعده‌اش درباره ما راست در آمد و زمین را بما واگذار کرد و هر جای بهشت را بخواهیم منزل می‌کنیم، چه نیکو است پاداش عمل کنندگان به فرمان الهی! آنگاه در بین رکن و مقام می‌ایستد و با صدای رسا می‌گوید: ای نقبا و مردمی که به من نزدیک هستید، و ای کسانی که خداوند شما را پیش از ظهور من در روی زمین برای یاری من ذخیره کرده است، برای اطاعت از من به سوی من بیایید! صدای او به این افراد می‌رسد و آنها در شرق و غرب عالم بعضی در محراب عبادت و گروهی خوابیده‌اند، و با این وصف با یک صدا که می‌شنوند و با یک چشم بهم زدن در بین رکن و مقام نزد او خواهند بود.

## هنگامی که قائم در مکه ظهور می کند

سپس خداوند به نور دستور می دهد که به صورت عمودی از زمین تا آسمان جلوه کند و هر که ساکن زمین است، از آن نور استضاءه نماید و نور از میان خانه اش بر وی بدرخشد و از این نور دلهای مؤمنین مسرور گردد، در حالیکه هنوز آنها نمی دانند که قائم ما اهل بیت ظهور کرده است، ولی چون صبح شود همه در برابر قائم خواهند بود و آنها سیصد و سیزده مرد به تعداد لشکر پیغمبر در روز جنگ بدر هستند.

مفضل گفت: آقا! آیا آن هفتاد و دو نفر که با امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شدند هم با آنها ظهور می کنند؟ فرمود: فقط اباعبدالله حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار نفر از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در حالیکه حضرتش عمامه سیاه پوشیده است ظهور می کند. (۱)

عرض کردم: آقا! آیا مردم به غیر روش و سنت قائم علیه السلام قبل از ظهور و قیامش با امام حسین علیه السلام بیعت می کنند؟ فرمود: ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم کفر و نفاق و نیرنگ است، خداوند بیعت کننده و بیعت گیرندگان آن را لعنت کند، بلکه ای مفضل! تکیه به خانه خدا می دهد و دستش را دراز می کند و نوری از آن می جهد و می گوید: این دست خدا و از جانب خدا و به امر خدا است، سپس این آیه را می خواند: **إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ** (۲)، یعنی: کسانی که با تو بیعت می کنند، در حقیقت با خدا بیعت می نمایند، دست خدا بالای دستهای آنها است، پس هر کس آن بیعت را بشکند، کاری به زیان خود کرده است.

اول کسی که دست او را می بوسد، جبرائیل است، و سپس سایر فرشتگان و نجباء جن و بعد از آنها نقباء با وی متابعت می کنند مردم در مکه فریاد می زنند و می گویند:

۱- رجوع کنید به گفتار مؤلف در آخر این باب صفحه ۱۱۵۳. ترجمه جلد سیزدهم بحارالانوار علامه مجلسی (ره)  
مترجم علی دوانی

این مرد کیست و این جماعت که با او هستند کیانند و این علامت که دیشب دیدیم و نظیرش دیده نشده چیست؟ بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: این مرد همان صاحب بزها است! عده دیگر می‌گویند: نگاه کنید ببینید کسی از همراهان او را می‌شناسید؟ مردم می‌گویند: ما جز چهار نفر از مردم مکه و چهار نفر که از اهل مدینه هستند و فلانی و فلانی می‌باشند هیچ کدام آنها را نمی‌شناسیم.

این واقعه در آغاز طلوع آفتاب آن روز خواهد بود، موقعی که آفتاب طالع شد گوینده‌ای از چشمه خورشید به زبان عربی فصیحی بانگی می‌زند که اهل آسمانها و زمین آن را می‌شنوند، و می‌گویند: ای مردم عالم! این مهدی آل محمد است و او را بنام و کنیه جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خوانند و به پدرش حسن علیه السلام امام یازدهم تا حسین بن علی علیه السلام نسبت می‌دهد.

آنگاه گوینده می‌گوید: با وی بیعت کنید که رستگار می‌شوید و مخالفت امر او ننمایید که گمراه خواهید شد، سپس به ترتیب فرشتگان و جن و نقباء دست او را می‌بوسند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت می‌کنیم، هیچ صاحب روحی در میان مخلوق خدا نمی‌ماند جز اینکه آن صدا را می‌شنود، کسانی که در جای دور و نزدیک و دریا و خشکی می‌باشند، می‌آیند و برای یکدیگر نقل می‌کنند که ما با گوش خود چنین صدایی را شنیدیم.

هنگامی که آفتاب خواست غروب کند، کسی از سمت مغرب زمین فریاد می‌زند ای مردم دنیا! خداوند شما در بیابان خشکی از سرزمین فلسطین بنام «عثمان بن عنبه» اموی از اولاد یزید بن معاویه ظهور کرده، بروید و با او بیعت کنید تا رستگار شوید، و با وی سر به مخالفت برندارید که گمراه می‌شوید، در آن وقت فرشتگان و جن و نقباء گفته او را رد کرده تکذیب می‌کنند و به آن گوینده می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی می‌کنیم! هر کس شک و تردیدی به دلش راه یافته باشد و هر منافق و کافری، با این صدای دوّم گمراه می‌گردد.

در آن وقت آقای ما قائم تکیه به خانه خدا می‌دهد و می‌گوید: الا ای اهل عالم! هر کس می‌خواهد آدم و شیث را ببیند، بداند که من همان آدم و شیث هستم، هر کس

می خواهد نوح و پسرش سام را ببیند بداند که من همان نوح و سام می باشم، هر کس می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، بداند که من همان ابراهیم و اسماعیل هستم، هر کس می خواهد موسی و یوشع را ببیند بداند که من همان موسی و یوشع هستم، هر کس می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، بداند که من همان عیسی و شمعون هستم، هر کس می خواهد محمد صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را ببیند، بداند که من همان محمد و علی هستم، هر کس می خواهد حسن و حسین را ببیند، بداند که من همان حسن و حسین می باشم، هر کس می خواهد امامان اولاد حسین را ببیند، بداند که من همان ائمه اطهار هستم، دعوت مرا بپذیرید و به نزد من جمع شوید که هر چه خواهید به شما اطلاع دهم.

هر کس کتابهای آسمانی و صحف الهی را خوانده است اینک از من می شنود آنگاه شروع می کند به قرائت صحفی که خداوند بر آدم و شیث علیه السلام نازل فرمود، پیروان آدم و شیث می گویند: به خدا قسم! این صحف حقیقی آدم و شیث است این مرد آنچه را ما از صحف آدم و شیث نمی دانستیم و بر ما پوشیده بود، و یا از آن حذف و یا تبدیل و تحریف شده بود، بما یاد داد.

سپس صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را می خواند، پیروان تورات و انجیل و زبور می گویند: به خدا قسم! این همان صحف حقیقی نوح و ابراهیم است که چیزی از آن سقط نشده و تبدیل و تحریف نگردیده، به خدا قسم! تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل همین است و این بیش از کتبی است که آنرا خوانده ایم سپس قرآن می خواند مسلمانان می گویند: به خدا قسم! این همان قرآن حقیقی است که خداوند بر پیغمبر نازل کرده، چیزی از آن کم نشده و تحریف و تبدیل نگردیده است.

آنگاه دابة الارض در بین رکن و مقام ظاهر می شود و در صورت مؤمنین کلمه «مؤمن» و در صورت کافران کلمه «کافر» را می نویسد، سپس مردی که صورتش به عقب و پشتش به سینه برگشته است، به نزد قائم آمده جلو او می ایستد و می گوید: آقا! من بشر هستم یکی از فرشتگان به من دستور داده که به خدمت شما برسم و نابودی لشکر سفیانی را در بیابان «بیداء» به شما اطلاع دهم.



## ماجرای فرو رفتن لشکر سفیانی

### در زمین بیداء

قائم به وی می‌گوید: داستان خود و برادرت را شرح بده، آن مرد می‌گوید: من با برادرم در لشکر سفیانی بودیم، از دمشق تا زوراء هر جا آبادی بود ویران ساختیم و بحال خراب گذاشتیم، سپس کوفه و مدینه را نیز خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و قاطران خود را در مسجد بستیم.

آنگاه از آنجا خارج شدیم در حالیکه نفرات ما سیصد هزار لشکر بود و می‌خواستیم به مکه بیاییم و خانه خدا را ویران سازیم و اهل مکه را به قتل رسانیم، ولی چون به سرزمین «بیداء» رسیدیم در آنجا منزل کردیم، ناگاه صدایی شنیدیم که گفت: ای بیابان این ظالمان را در کام خود فرو بر! با این صدا زمین شکاف برداشت و تمام لشکر را بلعید!

به خدا قسم از تمام آن لشکر جز من و برادرم حتی بندی که با آن زانوی شتر را می‌بندند، باقی نماند، در آن هنگام فرشته‌ای را دیدیم که سیلی به صورت ما زد و رویهای ما به پشت برگشت چنانکه می‌بینی!

سپس آن فرشته به برادرم گفت: برو به شام نزد سفیانی ملعون و او را از ظهور مهدی آل محمد بترسان و به وی اطلاع بده که خداوند لشکر او را در سرزمین «بیداء» نابود گردانید.

آنگاه به من گفت: تو هم برو به مکه و قائم را به نابودی ستمگران بشارت بده و بر دست وی توبه کن که او توبه تو را قبول می‌کند قائم هم دست روی صورت او می‌کشد و به صورت نخست برمی‌گرداند و با وی بیعت نموده و همراه او می‌ماند. مفضل گفت: آقا! آیا جن و فرشتگان برای بشر آشکار می‌گردند؟ فرمود: آری والله! آشکار می‌شوند و با آنها سخن می‌گویند، مانند یک نفر آدمی که با بستگان خود سخن بگوید.

عرض کردم: آقا! آیا فرشتگان و طایفه جن همه جا همراه قائم می‌روند؟ فرمود: آری والله، آنها در زمین هجرت واقع در کوفه و نجف فرود می‌آیند، و عدد یاران او در آن

موقع چهل و شش هزار نفر فرشته و شش هزار جن است (در روایت دیگر فرمود: چهل و شش هزار هم از جن) خداوند قائم را پیروز می گرداند.

## قائم علیه السلام در مکه چه می کند؟

### و مردم با او چه خواهند کرد؟

مفضل عرض کرد: قائم با اهل مکه چه می کند؟ فرمود: آنها را دعوت به حکمت و موعظه حسنه می کند آنها هم از وی اطاعت می کنند.

قائم مردی از خاندان خود را در آنجا به نیابت خود منصوب داشته و مکه را بقصد مدینه ترک می گوید. مفضل عرض کرد: آقا! با خانه خدا چه می کند؟ فرمود: آن را می شکند و بر همان پایه ای که روز نخست در عهد حضرت آدم برای مردم بنا شده و ابراهیم و اسماعیل بالا برده بودند، بر پای می دارد و آنچه که بعد از آن در مسجد الحرام تعمیر شده که پیغمبری و جانشین پیغمبری آنرا نساخته است، آنطور که خدا می خواهد آن را می سازد و هر آثاری که در مکه و مدینه و عراق و سایر جاها از ستمگران باقی مانده باشد همه را ویران می کند، مسجد کوفه را نیز خراب کرده و بر اساس اولی آن بنا می کند و همچنین قصر عتیق را نیز ویران می کند، خدا لعنت کند سازنده آنرا، خدا لعنت کند او را.

مفضل عرض کرد: آقا! آیا قائم در مکه اقامت می کند؟ فرمود: نه! بلکه نایب خود را در آنجا می گذارد، ولی چون اهل مکه دیدند قائم از میان آنها رفته است، هجوم می آورند نایب او را می کشند، قائم به سوی آنها برمی گردد و آنها به طوری سرشکسته و ذلیل و گریه کنان نزد وی می آیند و التماس می کنند و می گویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم توبه کردیم. قائم آنها را موعظه می کند و از غضب خدا می ترساند و شخصی از اهل مکه را به نیابت خود انتخاب می کند و از مکه خارج می شود. این بار نیز اهل مکه هجوم می آورند و نایب او را می کشند، قائم هم یاوران خود از طایفه جن را به سوی مکه فرستاده و سفارش می کند که جز افراد با ایمان یک نفر از آنها را باقی

نگذارید، اگر به ملاحظه رحمت پروردگار نبود که همه اشیاء را گرفته و مظهر رحمتش نیز من می باشم، خودم با شما به سوی آنها باز می گشتم، زیرا آنها بکلی از خداوند و من فاصله گرفته و هرگونه پیوندی را قطع کرده اند، لشکر مهدی هم به سوی اهل مکه باز می گردند، به خدا قسم از هر صد نفر آنها بلکه از هر هزار نفر آنان یک نفر را باقی نمی گذارند.

### مقر قائم علیه السلام هنگام ظهور کجا است؟

مفضل گفت: آقا خانه مهدی در کجا خواهد بود و مؤمنین در کجا جمع شوند؟ فرمود: مقر سلطنت وی شهر کوفه است و محل حکومتش مسجد جامع کوفه و بیت المال و محل تقسیم غنایمش مسجد سهله واقع در زمینهای صاف و مسطح و روشن نجف و کوفه است.

عرض کردم: آقا همه اهل ایمان در کوفه خواهند بود؟ فرمود: آری والله، در آنروز تمام مؤمنین یا در کوفه و یا در حوالی کوفه می باشند، زمین آن به مساحت جولانگاه اسبی به دو هزار درهم می رسد اکثر مردم آرزو دارند که کاش می توانستند یک وجب از زمین «سبع» را به یک وجب شمش طلا بخرند، و «سبع» از مضافات همدان است.<sup>(۱)</sup> در آن روز طول شهر کوفه به پنجاه و چهار میل می رسد به طوریکه کاخهای آن مجاور کربلا است، خداوند در آنروز کربلا را محل آمد و رفت فرشتگان و مؤمنین خواهد نمود! و در آن روز ارزشی به سزا دارد، چنان برکت به آن روی می آورد که اگر مؤمنی از روی حقیقت در آنجا بایستد و یک دفعه از خداوند طلب روزی کند، خداوند هزار برابر دنیا به او عطا می فرماید.<sup>(۲)</sup>

۱ - همدان: بسکون میم بر وزن قندان است و با همدان شهر معروف ایران اشتباه نشود همدان قبیله ای از یمن بودند که در خلافت امیر مؤمنان در حوالی کوفه سکونت ورزیدند و مردم آن در محبت به مولای متقیان و سابقه نشیع و فداکاری در راه آن حضرت و فرزندان او مشهور بودند.

۲ - ناگفته معلوم است که اینگونه عددها که در روایات ذکر شده مجاز است و کنایه از زیادی مطلب مربوط به حدیث می باشد در اینجا نیز کنایه از وفور نعمت و برکت و توجه خداوند به مؤمنین ساکن آن ارض اقدس و تربت مقدس می باشد.

آنگاه حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود: ای مفضل! تمام اماکن روی زمین بر یکدیگر فخر می‌کردند، از جمله کعبه در مسجد الحرام بر زمین کربلا فخر نمود، خداوند وحی فرستاد که ای کعبه ساکت باش! و بر کربلا فخر مکن! زیرا کربلا بقعه مبارکی است که در آنجا از جانب خداوند بوسیله درخت به موسی بن عمران وحی شد، و همان تلی است که مریم و عیسی منزل کردند و محلی است که سر حسین علیه السلام را در آن شستشو دادند و مریم عیسی را شست و خودش هم بعد از ولادت وی غسل کرد، کربلا بهترین سرزمینها است، پیغمبر هنگام غیبتش از آنجا به آسمان بالا رفت و آنجا تا موقع ظهور قائم خیر و برکت زیادی برای شیعیان ما دارد.

### مهدی علیه السلام در مدینه

مفضل گفت: آقا! سپس مهدی به کجا می‌رود؟ فرمود: می‌رود به مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله، وقتی به مدینه در آمد مقامی بس عجیب خواهد داشت که باعث مسرت مؤمنین و نقمت کفار می‌باشد. مفضل گفت: آقا! آن مقام عجیب چیست؟ فرمود: می‌آید کنار قبر پیغمبر و صدا می‌زند: ای مردم! آیا این قبر جد من است؟ مردم می‌گویند: ای مهدی آل محمد آری این قبر پیغمبر جد تو است، می‌پرسد: چه کسانی با وی در اینجا مدفون هستند؟ می‌گویند: دو نفر از اصحاب و انیس او.

با اینکه او از هر کس بهتر آن دو نفر را می‌شناسد، در حالیکه مردم همه گوش می‌دهند، سؤال می‌کند: آنها کیانند؟ چطور شد که در میان تمام مردم فقط این دو نفر با جد من پیغمبر صلی الله علیه و آله در اینجا دفن شدند، شاید کسانی دیگر مدفون باشند.

مردم می‌گویند: ای مهدی آل محمد! کسی غیر از این دو نفر در اینجا مدفون نیست از این جهت در اینجا دفن شدند که خلیفه پیغمبر و پدر زن او هستند، مهدی سه بار این سؤال را تکرار می‌کند، سپس دستور می‌دهد که آن دو نفر را از قبر بیرون بیاورند. مردم هم آنها را بیرون می‌آورند در حالیکه بدنشان تر و تازه است و اصلاً نپوسیده و تغییر نکرده‌اند. سپس مهدی می‌پرسد: آیا کسی در میان شما هست که اینان را بشناسد؟

مردم می‌گویند: ما آنها را با اوصافشان می‌شناسیم، اینان انیس جد شما هستند.

می پرسد: آیا در میان شما کسی هست که جز این بگوید یا درباره اینان شک کند؟ مردم می گویند: نه! مهدی سه روز بیرون آوردن آنها را بتأخیر می اندازد و این خبر در میان مردم منتشر می شود.

سپس مهدی به آنجا آمده و روی قبرهای آنها را برمی دارد و به نقبای خود می گوید: قبرهای اینان را بشکافید و آنها را جستجو کنید، نقبا هم با دستهای خود آنها را جستجو کرده تا آنکه تر و تازه مانند روز نخست بیرون می آورند، دستور می دهد کفنه‌های آنها را بیرون آورند بر درخت پوسیده و خشکی بردار کنند، فی الحال درخت سرسبز و پر شاخ و برگ و خرم می شود!

با مشاهده این وضع عجیب دوستداران آنها، می گویند: به خدا قسم این شرافت حقیقی است که اینها دارند و ما هم بدوستی اینان فائز شدیم هرکس جزئی محبتی از آنها در دل داشته باشد، می آید و آن منظره را می نگرد و با دیدن آن فریفته می گردد.

در این هنگام جارچی مهدی صدا می زند: هرکس دو صحابه پیغمبر و انیس او را دوست می دارد در یک سمت بایستد، مردم دو دسته می شوند، یک دسته دوست آنها و دسته‌ای دشمن آنان، مهدی به دوستان آن دو نفر دستور می دهد که از آنها بیزاری جویند، آنها هم می گویند: ای مهدی آل پیغمبر! ما پیش از آنکه بدانیم اینان در نزد خدا و تو چنین مقامی دارند از آنها بیزاری نجستیم، اکنون که فضل و مقام آنها برای ما ظاهر شده، چگونه با دیدن بدن تر و تازه آنها و سبز شدن درخت پوسیده از آنان بیزاری بجوئیم؟

بلکه به خدا قسم ما از تو و کسانی که عقیده بتو دارند و آنها که به اینان ایمان ندارند و آنها را بردار زدند، و از قبر بیرون آوردند، بیزاری می جوئیم، در این وقت مهدی به امر خداوند دستور می دهد باد سیاهی بر آنها بوزد و آنان را مانند ریشه‌های پوسیده درخت نخل از میان می برد. سپس دستور می دهد آنها را از بالای دار پایین بیاورند، و به امر خداوند زنده می گرداند و دستور می دهد تمام مردم جمع شوند، آنگاه اعمال آنها را در هر کوره و دوره‌ای شرح می دهد، تا آنکه داستان کشته شدن هابیل فرزند آدم و بر افروختن آتش برای ابراهیم و انداختن یوسف در چاه و زندانی شدن یونس در شکم

ماهی و قتل یحیی و دارکشیدن عیسی و شکنجه دادن جرجیس و دانیال پیغمبر و زدن سلمان فارسی، و آتش زدن در خانه امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام و تازیانه زدن به بازوی صدیقه کبری فاطمه زهرا و در به پهلوی او زدن، و سقط شدن محسن بچه او و سم دادن به امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و عموزادگان و یاوران آن حضرت و اسیر کردن فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد، و هر خونی که به ناحق ریخته شده، و هر زنی که مورد تجاوز قرار گرفته، و هر خیانت و اعمال زشت و گناه و ظلم و ستم که از زمان حضرت آدم تا موقع قیام قائم از بنی آدم سرزده همه و همه را به گردن اولی و دومی انداخته و بر آنها ثابت نموده و ملزم می گرداند و آنها هم اعتراف می کنند. آنگاه دستور می دهد هر کس حاضر است و از آنها ظلمی دیده قصاص کند، آنها هم قصاص می کنند، سپس آنها را دوباره بر همان درخت به دار می کشد، و امر می کند آتشی از زمین بیرون آمده آنها را با درخت می سوزاند آنگاه به باد دستور می دهد تا خاکسترشان را به آب دریاها بپاشد.

مفضل عرض کرد: آقا! این عذاب آخر آنها است؟ فرمود: نه! نه! ای مفضل به خدا قسم فردای قیامت هر مؤمن و کافری به صحرای محشر می آیند و آقای بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه اطهار علیهم السلام نیز حاضر می شوند و همه آنها از آن دو نفر قصاص می کنند، تا جایی که آن دو نفر را در هر شبانه روز هزار بار می کشند. و باز به امر خداوند به صورت اول بر می گردند تا باز عذاب شوند.

## بغداد آن روز

سپس مهدی از مدینه به کوفه می رود و در بین کوفه و نجف فرود می آید در آنروز یارانش چهل و شش هزار فرشته و شش هزار نفر جن و سیصد و سیزده تن نقیب می باشند. مفضل عرض کرد: آقا! در آنروز دارالفاسقین (بغداد) چه وضعی دارد؟ فرمود: مشمول لعنت و غضب خداوند است، فتنه ها و آشوبها آن را ویران می سازد و بکلی متروک می ماند، ای وای بر بغداد و مردم آن از خطر لشکری که با پرچمهای زرد،

و لشکری که با پرچمهای خود از مغرب زمین می آیند و کسیکه جزیره را جلب می کند و لشکری که از دور و نزدیک به آنجا می رود.

به خدا قسم همه گونه عذاب که بر امتهای متمرّد و سرکش از اول خلقت تا آخر عالم رسیده بر بغداد فرود می آید، عذابهایی به بغداد می رسد که هیچ شمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده است طوفان شمشیر، آنها را فرو گیرد، وای بر کسیکه آنجا را مسکن خود قرار دهد، زیرا هرکس در آنجا مقیم شود با حالت شقاوت باقی می ماند و هرکس هجرت کند در پرتو خدا بسربرد، به خدا مردم بغداد چنان غرق در ناز و نعمت و عیش و نوش می شوند که می گویند: زندگی حقیقی دنیا همین و خانه ها و کاخهای آن، قصرهای بهشت است و دختران آن (در زیبایی) حورالعین و جوانان آن جوانان بهشت است و چنین پندارند که خداوند تمام روزی بندگان را به بغداد ارزانی داشته است! افتراء به خداوند و پیغمبر صلی الله علیه و آله و حکم کردن بر خلاف قرآن و شهادت دروغ و شراب خواری و زناکاری و خوردن پلیدیها و خون ریزی، چنان در بغداد شیوع یابد که فجایع تمام دنیا بپای آن نرسد، آنگاه خداوند همین بغداد را بوسیله آن آشوبها و آن لشکرها چنان ویران می سازد که وقتی رهگذری از آنجا می گذرد، می گوید: شهر بغداد در اینجا بوده است!!

## سید حسنی و مردان طالقان

آنگاه سید حسنی آن جوان زیبا از طرف سرزمین دیلم خروج کرده و با صدای رسا صدا می زند: ای آل احمد! دعوت آن کس را که از غیبتش متأسف بودید اجابت کنید این صدا از ناحیه ضریح پیغمبر صلی الله علیه و آله بلند می شود پس گنجها خدا از طالقان او را پذیره می شوند، آنها گنجایی هستند اما چه گنجی که نه طلا و نه نقره است بلکه مردانی هستند که ایمانی فولادین دارند، و بر اسبهای چابک سوار و اسلحه بدست گرفته و پی در پی ستمگران را گشته تا آنکه وارد کوفه می شوند و در آن موقع اکثر روی زمین را از لوٹ وجود بی دینان صاف کرده اند، آنها کوفه را محل اقامت خود قرار می دهند.

چون خبر ظهور مهدی علیه السلام به او (سید حسنی) و اصحابش می رسد اصحابش به او

می گویند: ای پسر پیغمبر! این کیست که در قلمرو ما فرود آمده؟ سید حسنی می گوید: با من بیایید تا ببینم او کیست و چه می خواهد، به خدا قسم سید حسنی می داند که او مهدی است و او را می شناسد، ولی برای این می گوید که به اصحابش بشناساند که او کیست.

سید حسنی بیرون می آید تا به مهدی می رسد و از وی می پرسد: اگر تو مهدی آل محمد هستی عصای جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله و انگشتر و پیراهن و زرهش موسوم به «فاضل» و عمامه مبارکش بنام «سحاب» و اسبش «یربوع» و «غضباء» شترش و «دلدل» قاطرش و «یعفور» الاغ آن سرور و اسب اصیلش «براق» و قرآنی که امیرالمؤمنین علیه السلام جمع آوری کرده کجاست؟<sup>(۱)</sup>

مهدی علیه السلام تمام اینها را بیرون آورده به سید حسنی نشان می دهد آنگاه عصای پیغمبر را گرفته و به سنگ سختی می زند، فی الحال سنگ مانند درخت سبز می شود، و شاخ و برگ در می آورد، مقصود سید حسنی این است که بزرگواری مهدی علیه السلام را به اصحاب خود نشان دهد تا حاضر شوند با وی بیعت کنند، آنگاه سید حسنی عرض می کند: الله اکبر! یابن رسول الله! دست مبارکت را بده تا با شما بیعت کنیم، مهدی هم دستش را دراز کرده و حسنی نخست خود و سپس سایر لشکریانش با وی بیعت می کنند، مگر چهل هزار نفر که قرآنها با خود دارند و معروف به «زیدیه» می باشند که از بیعت کردن امتناع می ورزند. آنها می گویند: این کار چیزی جز یک سحر بزرگ نیست و با این حرف دو لشکر به جان هم می افتند، مهدی علیه السلام بطرف طایفه زیدیه آمده و سه روز آنها را موعظه می نماید و دعوت به آرامش و پذیرش خودش می کند، ولی آنها بر سرکشی و کيفر خود می افزایند مهدی علیه السلام هم ناچار دستور قتل آنها را صادر نموده همه را از دم شمشیر می گذرانند، سپس مهدی علیه السلام به اصحاب خود می گوید: قرآنها را نگیرید بگذارید تا باعث حسرت آنها گردد، همان طور که آنها تبدیل کرده و تغییر دادند و مطابق آنچه در آن بود عمل نکردند.<sup>(۲)</sup>

۱ - درباره ابن قرآن در آینده سخن خواهیم گفت.

۲ - می بینید در همین حدیث مفضل که فرقه بهائی هم قبول دارد، صحبت از وجود قرآن در عصر امام زمان علیه السلام



مفضل عرض کرد: آقا! بعداً مهدی چه می‌کند؟ فرمود: لشکری برای دستگیری سفیانی به دمشق می‌فرستد، او را گرفته و روی سنگی سر می‌برند، آنگاه حسین علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفری که در کربلا از یاران او بودند و با وی شهید شدند، آشکار می‌شود.

ای خوش آن رجعت نوری<sup>(۱)</sup> سپس صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام ظهور می‌کند و خیمه‌ای که بر چهار پایه استوار باشد در نجف برای وی بر سرپا می‌کنند، یک پایه آن در نجف و پایه‌ای در حجر اسماعیل و پایه‌ای در صفا و پایه‌ای در زمین مدینه است. گویا چراغهای آنرا می‌بینم که مانند انوار مهر و ماه در آسمان و زمین می‌درخشد، در آن موقع باطن هرکس آشکار می‌شود، و زنان شیرده از وحشت بچه‌های خود را رها می‌کنند، آنگاه آقای بزرگ محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله با انصار و مهاجرین و آنها که به او ایمان آوردند، و نبوت او را تصدیق کردند و در رکاب وی شهید شدند، ظهور می‌کند.

با ظهور حضرتش کسانی که دعوت آن حضرت را تکذیب کردند و درباره پیغمبریش شک نمودند و اعتنا به گفتار وی نکردند و کسانی که گفتند او ساحر و کاهن و دیوانه است و از روی هوای نفس سخن می‌گویند و آنها که با وی جنگ کردند حاضر می‌کنند تا از روی حق و عدالت انتقام اعمالی را که از بعثت آن حضرت تا موقع ظهور مهدی با هر امامی و در هر وقتی از اوقات مرتکب شده‌اند از آنها بگیرد، این است تأویل حقیقی آیه شریفه: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَ نَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

مفضل عرض کرد: آقا! فرعون و هامان در آن وقت کیستند؟ فرمود: اولی و دومی است. عرض کرد: آقا آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام با قائم خواهند بود؟ فرمود: آری والله

است.

۱- در اینجا از رجعت به عنوان «رجعت نوری» سخن رفته است! برای توضیح بیشتر رجوع کنید به باوریهی مفصل

۲- سوره قصص آیات ۵-۶.

ما در باب «رجعت».

پیغمبر و علی ناگزیر می باید قدم روی زمین بگذارند آری به خدا آنها همه جا حتی به پشت کوه قاف و ظلمات و قعر دریاها هم می روند تا آنجا که جایی نمی ماند جز اینکه پیغمبر و علی علیه السلام رفته و آثار واجب دین خدا را در آنجا برپا می دارند.<sup>(۱)</sup>

ای مفضل! گویا می بینم که ما ائمه آن موقع جلو پیغمبر جمع شده و به آن حضرت شکایت می کنیم که امت بعد از وی چه به روز ما آوردند، و می گوئیم امت ما را تکذیب کردند و بی اعتنائی و نفرین و لعنت و تهدید به قتل نمودند، والیان ستمگر آنها ما را از وطن بیرون آورده به پایتخت خود بردند و جمعی از ما را با سم و حبس کشتند، در این وقت پیغمبر سخت گریه می کند و می فرماید ای فرزندان من! هر چه به شما رسید بیشتر به جد شما رسید.

### داد خواهی حضرت زهرا علیها السلام

آنگاه فاطمه زهراء علیها السلام می آید و از ظلم اولی و دومی و غصب فدک ملک خود توسط آنها، و رفتن به میان مهاجرین و انصار و ایراد خطبه اش در خصوص غصب فدک، و جوابی که خلیفه در رد او گفت: که پیغمبران ارث نمی گذارند، و استدلال زهرا بگفته زکریا و یحیی و داستان داود و سلیمان و اینکه دومی به او گفت: آن طوماری را که پدرت برای تو نوشت به من نشان بده و او در آورد و نشان داد و او آنرا گرفته پیش روی قریش و مهاجرین و انصار و سایرین پاره کرد و گریستن زهراء علیها السلام و برگشتن به طرف قبر پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه می گریست و محزون بود و به خداوند و پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه آورده و به اشعار رقیه دختر صفی تمثیل جست شکایت می کند که گفت:

لَوْ كُنْتُ شَاهِدَهَا لَمْ يَكْبِرِ الْخَطْبُ  
وَ اخْتَلَّ أَهْلُكَ فَأَشْهَدُهُمْ فَقَدْ لَعَبُوا  
لَمَّا نَأَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ الْحُجُبُ

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هَنْبَةٌ  
إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدْ الْأَرْضِ وَابِلَهَا  
أَبَدْتُ رِجَالًا لَنَا فَخَوَى صُدُورُهُمْ

۱- اگر وسایل کنونی تا آن روز هم باشد و تکمیل شود، رفتن به تمام این اماکن و نقاط عادی به نظر می رسد تا چه رسد که جنبه اعجاز داشته باشد.

لِكُلِّ قَوْمٍ لَّهُمْ قُرْبٌ وَ مَنزَلَةٌ  
 يَا لَيْتَ قَبْلُكَ كَانَ الْمَوْتُ حَلًّا بِنَا  
 عِنْدَ الْإِلَهِ عَلَى الْأَذْنَيْنِ مُقْتَرَبٌ  
 أَمَلْنَا أَنْاسٌ فَفَازُوا بِالَّذِي طَلَبُوا

سپس داستان اولی را نقل می‌کند که چگونه خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جمعی را فرستاد تا امیرالمؤمنین را از خانه خود برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده ببرند، و امیرالمؤمنین بعد از آن حضرت مشغول جمع آوری قرآن گردید، و قرض حضرتش را که هشتاد هزار درهم بود، با فروش دارایی خود، همه آنها را پرداخت.

و هم نقل می‌کند که چگونه عمر گفت: یا علی بیرون بیا و در آنچه مسلمانان شرکت کرده‌اند تو نیز شرکت کن و گرنه گردنت را می‌زنیم، فضا گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام مشغول کاری است که اگر انصاف داشته باشید، خواهید دانست که او از آمدن معذور است، ولی آنها گوش نگرفتند و هیزم آوردند تا درب خانه‌ای را که امیرمؤمنان و فاطمه و حسن و حسین و زینب و ام کلثوم و فضا در آن بودند آتش بزنند، و بالاخره، آن در را هم آتش زدند، فاطمه آمد پشت در و از همانجا صدا زد: ای عمر وای بر تو چگونه بر خدا و پیغمبر جسارت ورزیدی که با این کار می‌خواهی نسل پیغمبر را از روی زمین براندازی و او را از میان ببری و نور خدا را خاموش کنی، با اینکه خدا نمی‌گذارد که نورش خاموش شود.

عمر گفت: ای فاطمه! فعلاً نه محمد حاضر است و نه فرشتگان از جانب خدا برای امر و نهی و ترساندن می‌آیند، و علی هم مانند یک نفر از مسلمین است، اگر می‌خواهی بگو بیرون بیاید و با ابوبکر بیعت کند و گرنه همه شما را آتش می‌زنم. فاطمه در حالیکه می‌گریست فرمود: پروردگارا! شکایت فقدان پیغمبر و رسول برگزیده‌ات و ارتداد امت و ممانعتی را که از رسیدن حقی که تو در کتاب خود برای ما قرار داده‌ای به عمل آوردند، به تو می‌کنم.

عمر گفت: ای فاطمه! این حرفهای زنانه را کنار بگذار، خدا نبوت و خلافت را یک جا برای شما جمع نمی‌کند، سپس هیزم را آتش زد و قنفذ ملعون دستش را داخل نمود تا در را بگشاید، و عمر با تازیانه به بازوی فاطمه علیه السلام زد به طوریکه بازویش همچون

بازوبند سیاهی ورم کرد، و طوری با پا به در نیم سوخته زد که به شکم دختر پیغمبر خورد و او که حامله بود محسن شش ماهه خود را سقط کرد.<sup>(۱)</sup>

عمر و قنفذ و خالد بن ولید هجوم آوردند به درون خانه، فاطمه با صدای بلند گریه می کرد و می گفت: ای پدر! ای پیغمبر خدا! دخترت را دروغگو می دانند و می زنند! و بچه اش را کشتند! سپس امیرالمؤمنین در حالیکه چشمش از شدت غضب سرخ شده بود از داخل خانه بیرون آمد و عبایش را در آورد و روی فاطمه که غش کرده بود انداخت و او را به سینه چسبانید.

و به وی گفت: ای دختر پیغمبر خدا! می دانی که خداوند پدر بزرگوارت را برای هدایت جهانیان برانگیخت، مبادا مقنعه خود را از سر برداری و نفرین کنی! ای فاطمه به خدا قسم اگر چنین کنی یک نفر در روی زمین نمی ماند که بگوید: محمد و موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و آدم پیغمبر خدا است هر جنبنده ای که در روی زمین است و هر پرنده ای که در آسمان است خداوند آن را نابود می کند. آنگاه به عمر گفت: ای پسر خطاب و ای بر تو از این کار که امروز نمودی و از عواقب آن، از خانه من بیرون برو پیش از آنکه شمشیرم را بکشم و امت جفاجوی را بکشم عمر هم با خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمان بن ابی بیرون رفتند. امیرمؤمنان فضا را صدا زد و فرمود: ای فضا بانوی خود زهراء را دریاب که دچار درد زاییدن شده است، چون فضا به کار آن مخدره پرداخت، بچه ای که پیش از ولادت نام او را محسن گذارده بودند سقط گردید! امیرالمؤمنین فرمود: این بچه بنزد جدش رسول خدا می رود و به وی شکایت می کند. امیرالمؤمنین در تاریکی شب زهرا را برداشته به اتفاق حسن و حسین و زینب و ام کلثوم به در خانه مهاجر و انصار می رفت، و آنها را بیاد خدا و پیغمبر و بیعت و پیمانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات خود در چهار جا برای وی گرفت و در هر مورد مسلمانان او را امیرالمؤمنین علیه السلام دانستند می آورد و همه وعده می دادند که فردای آن شب به یاری وی قیام کنند ولی چون صبح می شد هیچ کس حرکتی از خود نشان نمی داد.

۱ - برای اطلاع از چگونگی امر رجوع کنید به کتاب الغدیر نا ببینید که موضوع سوزاندن در خانه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله در کتب معتبر اهل تسنن هم آمده است.

## دادخواهی امیرالمؤمنین علیه السلام

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام محنتهای عظیمی را که بعد از پیغمبر دید و با آن امتحان خود را داد، به آن حضرت شکایت می‌کند می‌گوید: یا رسول الله داستان من مانند داستان هارون است و من به شما همان را می‌گویم که هارون به موسی گفت: **«قَالَ ابْنُ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشِمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»**<sup>(۱)</sup> یعنی: فرزند مادرم مردم مرا تنها گذاشتند و نزدیک بود مرا بکشند پس تو کاری نکن که دشمن به من سرزنش کند، و مرا با مردم ظالم قرار مده منهم صبر کردم و تسلیم حوادث شدم و راضی به رضای خدا گشتم و با مخالفتی که با من نمودند و نقض عهد خود که با آنها درباره من معاهده نمودی، حجت بر آنها تمام گشت.

یا رسول الله! من متحمل رنجها و گرفتاریهایی شدم که هیچ جانشین پیغمبری در هیچ امتی متحمل نگشت، تا جایی که با ضربت عبدالرحمان بن ملجم مرا به قتل رساندند، و خداوند شاهد بچگونگی نقض بیعت من است.

طلحه و زبیر عایشه را به بهانه ادای مراسم حج و عمره به مکه بردند ولی او را گردش داده به بصره آوردند، منهم ناچار برای جلوگیری از بلوای آنها بسیج کردم و خدا و شما را بیاد آنها آوردم، ولی آنها برنگشتند تا اینکه خداوند مرا بر آنها پیروز گردانید و خون بیست هزار نفر از مسلمانان ریخته و هفتاد دست که می‌خواست مهار شتر عایشه را نگهدارد بریده شد.

یا رسول الله: آنچه در جنگهای شما و جنگهای بعد از شما دیدم از جنگ جمل بر من دشوارتر نبود<sup>(۲)</sup> زیرا آن جنگ از سخت‌ترین و هول‌انگیزترین و بزرگترین جنگهایی بود که من دیدم همانطور که مرا بار آوردی و به این آیه: **«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»**<sup>(۳)</sup> و آیه: **«وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ»**<sup>(۴)</sup> من نیز صبر کردم. یا رسول الله! به خدا قسم تاویل این آیه: **«وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلَ أَفَإِنْ مَاتَ»**

۱- سوره اعراف آیه ۱۵۰.

۲- صدق ولی الله الاعظم و الصديق الاكبر عليه و على ابن عمه المصطفى و اولاده الطاهرين آلاف التحية و الثناء.

۳- سوره احقاف آیه ۳۵.

۴- سوره نحل آیه ۱۲۷.

أَوْ قَتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنُيَضِرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ<sup>(۱)</sup> واقعاً بعد از شما تحقق یافت که خدا می فرماید: محمد هم پیغمبری است که پیش از او هم پیغمبران بودند آیا اگر او مرد یا کشته شد شما به طریقه (جاهلیت سابق) خود باز می گردید؟ (این را بدانید که) هرکس (بعد از پذیرفتن اسلام) به طریقه سابق خود برگردد، هیچ گونه ضرری نمی تواند به خدا برساند.

### دادخواهی حضرت امام حسن علیه السلام

ای مفضل! آنگاه حسن علیه السلام برخاسته و خطاب به پیغمبر می گوید: ای جد بزرگوار! من هنگام آمدن پدرم امیرالمؤمنین به کوفه با حضرتش بودم تا اینکه به ضربت عبدالرحمن بن ملجم ملعون شهید شد، همانطور که شما به او وصیت کرده بودید پدرم نیز به من وصیت فرمود، چون معاویه ملعون از شهادت پدرم مطلع شد، زیاد زنازاده را با دویست و پنجاه هزار سرباز به کوفه فرستاد و به وی دستور داد که من و برادرم حسین و سایر برادران و بستگان و شیعیان و دوستان مرا گرفتار سازد و از ما برای معاویه بیعت بگیرد.

هر کدام از ما حاضر نشدند گردنش را زدند، و سر او را برای معاویه فرستادند چون من این را دیدم از خانه بیرون آمدم، به مسجد جامع کوفه رفتم تا نماز بگذارم، بعد از نماز به منبر رفتم و بعد از حمد و ثنای الهی گفتم: ای مردم! اوضاع دنیا عوض شده و آثار دین از بین رفته، و بردباری کم شده امروز دیگر از تحریکات شیطانی و حکم خائنین کسی آسایش ندارد.

به خدا قسم دلیلهای محکمی برای آنها آورده شد، و علائم زیادی بر ایشان روشن گردید، و مشکلاتشان آشکار گشت، و هر لحظه منتظر بودیم که تأویل این آیه: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ...﴾ تحقق یابد، ای مردم! به خدا قسم جدم رحلت کرد و پدرم شهید شد و وسواس خناس در دلهای مردم تخم و سوسه پاشید و

فتنه جویان برای ایجاد فتنه عربده‌ها کشیدند و بر خلاف سنت رفتار کردند. ای وای بر آن فتنه‌گر و کور که صدای کسانی که مردم را به راه راست می‌خوانند و برای پذیرش حق و حقیقت صدا می‌زنند، شنیده نمی‌شود، در آن فتنه است که سخن نفاق آمیز آشکار می‌گردد و باطن تفرقه اندازان معلوم می‌شود و دولشکر خارجی شام و عراق به جان هم می‌افتند، خدا شما را راحت کند بشتابید به سوی گشایش و نور آشکار و پرچم بزرگ و چراغی که هیچگاه خاموش نمی‌شود و حقی که مخفی نمی‌گردد.

ای مردم! از خواب غفلت بیدار شوید و از تاریکی گمراهی که شما را احاطه کرده به درآید، به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید و ردای عظمت پوشانید، قسم یاد می‌کنم جمعی از شما که دارای دل‌هایی صاف و نیت‌هایی خالص باشند، بدون اینکه آمیخته به نفاق و قصد افتراق باشند برخاسته با من بیعت کنید، تا من بتوانم با شمشیر قیام‌کنم و اطراف کار را بر دشمن تنگ بگیرم و با نیزه‌ها و سم‌های اسب لشکر آنها را از میان بردارم، ای مردم! خدا شما را رحمت کند سخن بگویید و به من جواب بدهید! یا رسول الله! مثل اینکه مهر سکوت به دهان آنها زده بودند، زیرا جز بیست نفر کسی دیگر به من جواب نداد!! آنها برخاستند و گفتند: ای پسر پیغمبر، ما با شمشیرهای خود تا پای جان برای نصرت تو ایستاده‌ایم، فرمانبردار تویم و هر کاری بکنی تصدیق می‌کنیم، هر امری داری بفرما. من به چپ و راست خود نگاه کردم دیدم جز آن بیست نفر کسی دیگر نمانده است، در آن هنگام پیش خود گفتم: منم از جدم پیروی می‌کنم، چه او وقتی سی و نه نفر معتقد داشت در پنهانی خدا را پرستش نمود، چون خداوند او را به سن چهل سالگی رسانید با جماعت بیشتر امر خدا را آشکار کرد، اگر آن عده با من بودند به بهترین وجه در راه خدا جهاد می‌کردم، آنگاه سر به آسمان برداشتم و عرض کردم: خداوند! من مردم را به راه راست دعوت کردم و از عذاب تو ترساندم و امر و نهی کردم، ولی آنها پاسخ مثبت به من ندادند و از یاری من سرباز زدند، آنها از اجابت دعوت داعی حق غافل بودند و از یاری وی خود داری کردند و در پیروی از او تقصیر نمودند و به کمک دشمنان او رفتند.

پروردگارا! عذاب و بلائی خود را که برستمگران همیشه می فرستی بر اینان نیز فرو فرست، این را گفتم و از منبر بزیر آمدم و از کوفه کوچ کرده رهسپار مدینه شدم! در کوفه دسته دسته مردم (خون مرده) می آمدند و می گفتند: معاویه دسته دسته سپاه خود را به شهر انبار و کوفه گسیل داشته و آنها هم دست به غارت و قتل مردم و زنان و اطفال آنها زدند، من هم به آنها فهماندم که وفاندارند، لشکری فراهم آوردم، و به آنها گفتم: که شما بطرف معاویه خواهید رفت و پیمان و بیعت خود را با من می شکنید، و همانطور هم که گفته بودم، تحقق پذیرفت.

### داد خواهی حضرت امام حسین علیه السلام

آنگاه امام حسین علیه السلام با بدنی آغشته به خون، خود و یارانش که با وی کشته شدند، در جلو پیغمبر می ایستد، چون پیغمبر او را می نگرد زار زاز می گیرد، از گریه او اهل آسمان و زمین نیز گریه می کنند، فاطمه زهراء علیها السلام هم ناله جانکاه از دل پرالم بر می آورد، از ناله و شیون و گریه و زاری آن حضرت زمین و اهل زمین متزلزل می گردند. سپس امیرالمؤمنین و امام حسن در سمت راست پیغمبر و فاطمه زهرا در سمت چپ آن حضرت قرار می گیرند، پیغمبر او را در آغوش می گیرد و می گوید: یا حسین فدایت گردم! دیدگانت روشن باد و دیدگان منم روشن باشد سپس حمزه سید الشهداء عموی پیغمبر در سمت راست آن حضرت می ایستد و در سمت چپ جعفر بن ابیطالب (طیار) قرار می گیرد، ناگاه خدیجه کبری و فاطمه دختر اسد (مادر امیرالمؤمنین) محسن سقط شده فاطمه زهراء علیها السلام را بدست گرفته ناله کنان به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله می آیند و مادرش فاطمه علیها السلام این آیه قرآن را می خواند: **«هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ»** <sup>(۱)</sup>، **«يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا»** <sup>(۲)</sup>، یعنی: این است آن روزی که به شما وعده شده بود.



امروز هر کس کار نیکی کرده یا عمل بدی نموده، کرده خود را خواهد یافت، امروز هر کس آرزو می‌کند که کاش میان او و عمل بدش زمان متمادی فاصله بود.

## گفتار حضرت صادق علیه السلام

مفضل گفت: در این وقت حضرت صادق علیه السلام چنان گریست که محاسن مبارکش از سیلاب اشک تر شد! سپس فرمود: روشن مباد چشمی که با این گفته نگرید!! مفضل هم بسیار گریست و آنگاه عرض کرد: آقا این گریه چقدر ثواب دارد؟ فرمود: وقتی از روی حقیقت باشد، به شماره نمی‌آید!

سپس مفضل عرض کرد: آقا چه می‌فرمایید درباره این آیه: ﴿وَإِذَا الْمَوْؤِدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: روز قیامت از کسیکه به خاک سپرده شده سؤال می‌شود به چه جرمی کشته شده است؟ فرمود: ای مفضل به خدا قسم این ﴿مَوْؤِدَةٌ﴾ و به خاک سپرده شده، محسن بچه فاطمه علیها السلام است، زیرا مقصود از این آیه ماییم و هر کس جز این بگوید او را تکذیب کنید.

مفضل عرض کرد: آقا آنگاه چه می‌شود؟ فرمود: فاطمه زهراء برخاسته و عرض می‌کند: خدایا! آنروزی که به من وعده فرمودی از کسانی که به من ظلم کرده‌اند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و اولاد مرا به گریه آوردند، انتقام بگیر! به وعده خود وفا کن، در این وقت فرشتگان هفت آسمان و حاملین عرش الهی و ساکنان هوا و اهل دنیا و آنها که در زیر طبقات زمین هستند، با ناله و فریاد می‌گیرند و به خدا شکایت می‌کنند. در آن روز تمام قاتلان و ظالمان به ما و آنها که از آنچه بر سر ما آمده، راضی بودند هزار بار به قتل می‌رسند، نه مثل کشته شدن آنها که در راه خدا شهید می‌شوند زیرا شهیدان در حقیقت نمی‌میرند چنانکه خدا فرمود: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

یعنی: گمان مکن آنها که در راه خدا کشته شدند مرده‌اند، نه! آنها زنده و در نزد خدایشان روزی می‌برند، آنها از آنچه خداوند از فضل خودش به آنان روزی داشته است خوشحالند، و هم از آنان که هنوز به آنها ملحق نشده و از پشت سر آنها می‌آیند، مسرورند و شادند، که ترسی بر آنها نیست و آنها غمگین نمی‌باشند.

مفضل عرض کرد: آقا! بعضی از شیعیان شما عقیده به رجعت شما ندارند فرمود: آیا آنها سخن جدّ ما پیغمبر خدا و گفته ما ائمه را نشنیده‌اند که می‌گوییم: ﴿وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَذْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: بجای عذاب بزرگتر، عذاب نزدیکتر به آنها می‌چشانیم تا شاید برگردند. ای مفضل! عذاب نزدیکتر رجعت آل محمد و عذاب بزرگتر عذاب روز قیامت است که خدا می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: قیامت روزی است که اوضاع زمین و آسمانها دگرگون می‌گردد و همه در پیشگاه خداوند حاضر می‌شوند.

## شناسایی ائمه طاهرين از زبان قرآن

مفضل گفت: آقا! ما می‌دانیم که شما برگزیده خدا هستید به دلیل اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾<sup>(۳)</sup> و این آیه: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾<sup>(۴)</sup> و این آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>(۵)</sup> ترجمه آیات به ترتیب این است: مقام هر کس را بخواهیم بالا می‌بریم، خداوند بهتر می‌داند رسالت خود را در کجا قرار دهد، خداوند

۱- سوره سجده آیه ۲۱.

۲- سوره ابراهیم آیه ۱۴۸، میرزا حسین علی بهاء در «ایقان» و به پیروی او گلبایگانی در فرائد این آیه شریفه ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾ را که به عقیده تمام مذاهب اسلامی و سیاق خود آیه شریفه مربوط به روز قیامت و عالم آخرت است، تاویل به ظهور باب و بهاء کرده‌اند! میرزا بهاء قیامت را موهوم می‌داند، و می‌گوید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ» بنابراین روزی که سر و کله علی محمد باب پیدا شد، قیامت هم بر پا شد! دیگر نه حسابی و نه کتابی و نه جزایی فقط ظهور جناب بهاء می‌ماند که آنهم حریت و آزادی مطلق برای اهل بهاء و جمیع دنیا است، هر کس هر کاری کرد کسی را با کسی کاری نباشد. ۳- سوره انعام آیه ۸۳ و سوره یوسف آیه ۷۶.

۴- سوره آل عمران آیات ۳۴ - ۳۳.

۵- سوره انعام آیه ۱۲۴.

آدم و نوح و اولاد ابراهیم و فرزندان عمران را بر جهانیان برگزید، آنها از یک نسل هستند، بعضی از بعضی دیگر، و خداوند شنوا و دانا است.

حضرت فرمود: ای مفضل ما در آیه کجا ذکر شده ایم؟ عرض کرد: به خدا قسم اینکه خدا می فرماید: **﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>(۱)</sup>** یعنی: نزدیکترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از وی پیروی کردند، و این پیغمبر (محمد) و آنها که به وی ایمان آوردند و خدا ولی مؤمنین است و این آیه: **﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>(۲)</sup>** دین پدرتان ابراهیم است، خداوند شما را مسلمان نامید، و این آیه: **﴿وَ اجْتَنِبِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾<sup>(۳)</sup>** یعنی: ابراهیم گفت: خدایا مرا و فرزندانم را از پرستش بتها بر حذر بدار، شما هستید.

و می دانیم که پیغمبر و امیرالمؤمنین علیه السلام نه بت و نه صنمی را پرستش نکردند و به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا شرک نیاوردند و این آیه: **﴿وَ أَذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَّهَنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾<sup>(۴)</sup>**

عهدی که در این آیه ذکر شده منصب امامت است که به ظالمین نمی رسد حضرت فرمود: ای مفضل از کجا دانستی که ظالم به عهد خدا و منصب امامت نمی رسد؟ عرض کرد: آقا مرا به چیزی که طاقت آن ندارم امتحان نفرمایید زیرا آنچه تاکنون آموخته ام از علم شما بوده، و از فضیلتی که خدا به شما عطا فرموده استفاده کرده ام. حضرت فرمود: ای مفضل! راست گفתי اگر اعتراف به نعمت خداوند که به تو روزی نموده نمی کردی، چنین نبودی ای مفضل! آیا می دانی کدام آیات قرآن است که کافر را ظالم دانسته؟ عرض کرد: آری این آیه است: **﴿الكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>(۵)</sup>**، **﴿فَأَلَيْكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>(۶)</sup>** کسیکه کافر و فاسق و ظالم باشد، خدا او را پیشوای مردم قرار نمی دهد. حضرت فرمود: احسنت ای مفضل! رجعت ما را از کجا دانستی اینکه مقصران از

۲ - سوره حج آیه ۷۸.

۴ - سوره بقره آیه ۱۲۴.

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۸.

۳ - سوره ابراهیم آیه ۳۵.

۵ - سوره بقره آیه ۲۵۴.

۶ - سوره آل عمران آیه ۸۲، سوره مائده آیه ۴۷، سوره نور آیه ۵۵.

شیعیان ما می گویند: معنی رجعت این است که خداوند سلطنت دنیا را به ما برمی گرداند و آنرا برای مهدی ما قرار می دهد، وای بر آن شیعیان قاصر که چنین گمان کرده اند که خدا سلطنت را از ما گرفت تا آنرا به ما برگرداند؟!!

مفضل گفت: نه به خدا سلطنت خدایی از شما سلب نگردیده و سلب نخواهد شد، زیرا آن سلطنت، سلطنت نبوت و پیغمبری و جانشینی پیغمبر و منصب امامت است. حضرت فرمود: اگر آنها در قرآن مجید تدبیر می کردند، فضل و مقام ما را به خوبی می دانستند آیا آنها نشنیدند که خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً﴾<sup>(۱)</sup> ای مفضل! به خدا قسم! این آیه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی تأویل آن درباره ما است، و این فرعون و هامان همان تیم و عدی (یعنی: اولی و دوّمی) است.

## دادخواهی سائر ائمه علیهم السلام

### و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله

آنگاه جدّم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر علیه السلام برخاسته و آنچه را از امّت جفاکار دیده اند به جدّ بزرگوارشان رسول خدا شکایت می کنند، سپس من برمی خیزم و از ظلم منصور خلیفه عباسی شکایت می کنم، بعد از من فرزندم موسی بن جعفر از هارون و بعد از او علی بن موسی از مأمون و بعد از وی فرزندش محمد بن علی از معتصم و بعد از وی فرزندش علی بن محمد از متوکل و بعد از وی فرزندش حسن بن علی از ظلم «معتز» شکایت می کنند.

آنگاه مهدی همنام جدّم رسول خدا در حالیکه پیراهن آن حضرت را که آغشته به خون پیشانی و دندان پاکش می باشد پوشیده، و فرشتگان اطراف او را گرفته اند، آمده و جلو پیغمبر می ایستد و می گوید: ای جدّ بزرگوار، شما مرا به اوصافی معرفی فرمودی که مردم مرا از روی آن اوصاف بشناسند، و نام و نسب و کنیه ام را ذکر فرمودی، مع هذا

امت منکر وجود من شدند و متمرّد گشتند و گفتند: مهدی متولد نشده و اصلاً نبوده، اگر هست کجا است و کی می آید؟ پدرش مرده و اولاد نداشته است و اگر او موجود و سالم می بود خدا آمدن او را تا این موقع به تأخیر نمی انداخت، منم تاکنون صبر کردم و اینک به فرمان الهی ظاهر گشته‌ام.

پیغمبر می فرماید: خدا را شکر می کنیم که وعده خود را درباره ما عملی ساخت و ما را وارث زمین گردانید، و در بهشت هر جا بخواهیم مسکن می کنیم، چه خوب است پاداش عمل کنندگان و هم می فرماید: موقع نصرت و پیروزی خدا فرا رسید، و آیه: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾<sup>(۱)</sup> امروز مصداق پیدا کرد و تأویل شد، سپس این آیه را می خواند: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُمِمْ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: ما فتحی آشکار برای تو نمودیم، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد و نعمت خود را درباره تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت نماید و خداوند تو را پیروزمند گرداند.

مفضل عرض کرد: آقا! پیغمبر چه گناهی کرده بود؟ (که خدا می فرماید: گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد) فرمودند: ای مفضل پیغمبر عرض کرد: خدایا گناهان گذشته و آینده شیعیان برادرم (علی بن ابیطالب) و اولادم که جانشینان منند تا روز قیامت به من واگذار کن و مرا میان پیغمبران و انبیاء از کرده پیروانم رسوا مگردان، خدا هم گناهان آنها را واگذار به پیغمبر کرد و همه آنان را بخشید.

مفضل می گوید: در این وقت من سخت گریستم، و عرض کردم: آقا! این از موهبت خداوند است که به برکت وجود شما به ما رسیده است.

۱- سوره توبه آیه ۳۳، سوره صف آیه ۹.

۲- سوره فتح آیات ۱-۳. در حقیقت فتح مبین در این آیه و غلبه دین حق که به نص این آیه همان دین مقدّس اسلام است یکی از بهترین شواهد ما برای ظهور امام مهدی موعود جهان و قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است، زیرا چنین فتح مبین و پیروزی آشکار که تمام گناهان گذشته و آینده امت پیغمبر بخشیده شود، و همه به راه راست بروند و غلبه کامل پیدا کنند و دین آنها تمام ادیان باطله را منکوب کند هنوز تحقق پیدا نکرده و این درست در زمان قیام مهدی موعود علیه السلام عملی است که شیطان به قتل می رسد، و عدل مهدی جهان را پر می کند و دینی جز دین مقدّس اسلام نمی ماند.

حضرت فرمود: ای مفضل! شیعیانی که پیغمبر گناهان آنها را به گردن گرفت تو و امثال تو هستی، ای مفضل این حدیث را برای بعضی از شیعیان ما که در امر دین لا ابالی هستند مگو، زیرا به اعتماد این فضیلت، عمل به احکام دین را ترک می گویند و در نتیجه از رحمت الهی محروم می گردند، خداوند درباره آنها فرمود: **«لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ إِرْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ»**<sup>(۱)</sup> یعنی: اهل بیت پیغمبر شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که خدا آنها را دوست بدارد، و آنها نیز از خوف و خشیت الهی مسرورند. مفضل گفت: آقا! پیغمبر در موقع برانگیخته شدنش بر تمام ادیان باطله غلبه نیافت (پس چگونه خداوند می فرماید: او هنگام رجعت بر تمام ادیان غلبه می یابد؟)

فرمود: ای مفضل اگر پیغمبر بعد از بعثتش بر تمام ادیان غالب شده بود، دیگر نه مجوسی و نه یهودی و نه صابثیان و نه نصرانی و هیچ تفرقه و اختلاف و شک و شرک و بت پرستی و اوثان و لات و عزی و پرستش آفتاب و ماه و ستارگان، آتش، سنگ بود، پس **«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»** تأویلش امروز است، اینک این مهدی و این هم رجعت است که خداوند می فرماید: **«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ»**<sup>(۲)</sup> یعنی: بی دینان را بکشید تا دیگر فتنه ای نباشد و تمام دین از آن خدا باشد. مفضل گفت: گواهی می دهم که از علم خداوند استفاده کرده اید و با قدرت و اقتدار او توانا گشته اید و با حکم او تکلم می کنید و به امر او عمل می نمایید.

## مهدی موعود جهان

### در کوفه مقرر خود

سپس حضرت فرمود: مهدی به کوفه برمی گردد و آسمان ملخهای طلایی بر آنها می بارد، همان طور که خداوند در بنی اسرائیل بر ایوب پیغمبر نیز فرود آورد، **«وَيَقْسِمُ عَلَىٰ أَصْحَابِهِ كُنُوزَ الْأَرْضِ تَبَرَّهَا وَ لَجِينَهَا وَ جَوْهَرَهَا»** گنجهای طلا و نقره و گوهر زمین

را بیارانش تقسیم می‌کند. <sup>(۱)</sup> مفضل گفت: اگر یکی از شیعیان بمیرد و قرضی از برادران دینی یا بی‌دینان در گردن داشته باشد، چه می‌شود؟ فرمود: کاری که مهدی می‌کند این است که در تمام دنیا اعلام می‌کند: هرکس طلبی از یکی از شیعیان داشته باشد، بیاید و بگوید: حتی اگر سیر یا خشخاش هم در گردن یکی از شیعیان باشد، مهدی آن را به صاحبش رد می‌کند، تا چه رسد جواهرات گرانبهای طلا و نقره و املاک. مفضل عرض کرد: آقا! آنگاه چه می‌شود؟ فرمود: مهدی بعد از گردش در شرق و غرب به کوفه می‌آید و وارد مسجد کوفه می‌شود، و مسجدی را که یزید بن معاویه بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بنا کرده خراب می‌کند، همچنین هر مسجدی را که برای خدا ساخته نشده ویران می‌سازد، خدا لعنت کند بانی آن را. <sup>(۲)</sup>

عرض کرد: آقا! مدت سلطنت مهدی چند سال است؟ فرمود: خدا می‌فرماید:

۱- در روایات شیعه و سنی چه در این کتاب و چه در کتابهای دیگر، ابن معانی با این الفاظ آمده است که «و تُخْرِجُ الْأَرْضِ كُنُوزَهَا» یا «و تُخْرِجُ الْأَرْضَ أَفْلاذَ كَبِدِهَا» یعنی: زمین گنجهای خود را بیرون می‌دهد یا زمین پاره‌های جگر خود را در زمان دولت قائم علیه السلام بیرون می‌دهد، چنانکه مکرر گذشت در اینجا نیز بصورت روشنتری آمده است.

این موضوع به ضمیمه قرائن و شواهد دیگر، می‌رساند که حضرت ولی عصر علیه السلام در زمان خود معادن کشف نشده را، استخراج می‌کند و چنان اصحاب خود را به کار و فعالیت و عمران و آبادی جهان وا می‌دارد، که همه مرفه و ثروتمند و سالم و با نشاط در کمال عدل و آزادی زندگی می‌کنند.

گنج زمین، یا پاره‌های جگر زمین چیزی جز معادن گوناگون که خداوند عالم در دل زمین برای بهره‌برداری بندگان به ودیعت نهاده است نیست.

ملخهای طلائی کنایه از باران پربرکت و به موقع است که زمینها را زر خیز می‌کند، و انواع گیاهان در تمام نقاط سطح زمین را می‌پوشاند و از آسمان و زمین برکت به حد وفور در دسترس مسلمانان قرار می‌گیرد.

۲- مسجد یا مساجدی که امام زمان علیه السلام دستور می‌دهد ویران می‌کنند، شاید مساجدی باشد که بعد از شهادت امام حسین، جنایتکاران بنی‌امیه به شکرانه کشتن آن حضرت ساختند، هر چند امروز اثری از آن نیست ولی بعید به نظر نمی‌رسد که چون در آخرالزمان بار دیگر دولت بنی‌امیه روی کار می‌آید، آن مساجد را هم تجدید بنا کنند، در اینجا حضرت صادق علیه السلام صریحاً می‌فرماید: مسجدی را که یزید ساخته است، ویران می‌کند، این دلیل روشنی بر صدق حدس ماست.

بعلاوه اگر در بعضی روایات گذشت با در سایر منابع وجود دارد، که مهدی موعود شیعه، هنگام ظهور مساجد و بعضی از اماکن دینی و غیر دینی را خراب می‌کند، بی‌جهت نیست و چنانکه در بعضی از روایات گذشته بود با بر خلاف شرع یا به منظور مبارزه با اسلام ساخته شده، و یا در ملک مردم و غصب، و قبله آن منحرف بوده و مردم اطلاع نداشته‌اند، ولی آن امام عالی مقام که از باطن هر چیزی مطلع و از طرف خداوند ملهم می‌شود، آنرا ویران می‌سازد، یا بر اساس صحیح و مشروع تجدید بنا می‌کند مانند مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه، که آن حضرت در اطراف کوفه چهار مسجد می‌سازد، و یک مسجد بزرگ بنا می‌کند.

﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ، فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنَادُونَ رَبَّهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ، وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَيَنُودُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ<sup>(۱)</sup>﴾

یعنی: روز قیامت مردم دو دسته می شوند: یک دسته شقی و یک دسته سعید، آنها که شقی هستند در آتش (جهنم) می باشند و در آن آتش ناله و فریاد می کنند و تا آسمانها و زمین برقرار است، در آنجا می مانند، مگر اینکه خداوند بخواهد آنها را از آتش در آورد، و خدای تو هر کاری بخواهد می کند، و آنها که سعادت مند هستند، در بهشت جای دارند و در آنجا همیشه می مانند تا گاهی که آسمانها و زمین برقرار است مگر اینکه خداوند بخواهد (از بهشت بیرون روند، که البته بیرون می روند) این عطای دائمی خداوند است و بعد از آن روز رستخیز فرا می رسد.

و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد النبی و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً.

مؤلف: شیخ حسن بن سلیمان در کتاب «منتخب البصائر» روایت مزبور را اینطور ذکر کرده است: حدیث کرد برای من برادر رشید محمد بن ابراهیم بن محسن طار آبادی و گفت: که وی به خط پدرش ابراهیم بن محسن که مردی صالح بوده این حدیث را یافته است و او آن خط و نوشته را به من نشان داد.

## گفتاری از علامه مجلسی

### در پیرامون حدیث مفضل بن عمر

مؤلف: بدانکه تاریخ ولادت مهدی علیه السلام که در این روایت ذکر شده با آنچه سابقاً گذشت<sup>(۲)</sup> مخالفت دارد دیگر اینکه مشهور این است که شهر سامره را معتصم عباسی

۱- سوره هود آیات ۱۰۵-۱۰۸.

۲- گفتیم که مشهور میان دانشمندان شیعه این است که آن حضرت در روز جمعه نیمه ماه شعبان سال ۲۵۵ هجری در شهر سامره متولد شده است، بنابراین هنگام وفات پدر بزرگوارش حضرت عسکری (ع) سنه ۲۶۰ پنج ساله



ساخت، شاید متوکل بنای آنرا تمام کرده، و بنام او معروف گشته است، فیروز آبادی در «قاموس» می نویسد: «سر من رأی» که نام شهر سامره است، یعنی: هر کس آن را دید مسرور شد، و علت این نام آن بود که وقتی معتصم شروع به بنای آن شهر کرد، بر لشکر وی دشوار آمد، ولی وقتی منتقل به آنجا شد، هر کس از سپاه او آنجا را دید مسرور گشت لذا آن شهر را «سر من رأی» و به تخفیف «سامره» خواندند.

و اینکه مفضل پرسید: «آیا امام حسین بر خلاف سنت قائم عمل می کند» شاید معنی آن این باشد که (با تعجب می پرسد) چطور می شود امام حسین بر خلاف سنت قائم، پیش از ظهور او رجعت می کند؟ حضرت جواب داد که رجعت امام حسین بعد از قیام قائم است، زیرا پیش از قیام قائم هر بدعتی ضلالت بزرگ و گمراهی است.

و اینکه: امام زمان علیه السلام می فرماید: ... «بداند که من آدم و نوح و ابراهیم... هستم» یعنی: علم و فضل و اخلاق آنها را که به خاطر آن شما از آنها پیروی می کردید، و آنها را می داشتید، من نیز همان علم و فضل و اخلاق را دارم.

و اینکه: فرمود: امام زمان تمام گناهان آینده مردم را به گردن دو خلیفه می اندازد، علت آن روشن است، زیرا آنها امیرالمؤمنین علیه السلام را از حق خودش منع کردند و از خلافتش دفع نمودند و این دو سبب شدند که سایر امامان نیز کنار زده شوند و در صحنه اجتماع مغلوب گردند، و بعکس خلفای ظالم بر سر کار آیند و تا زمان ظهور قائم بر مردم چیره شوند، و این جنایت و ظلم منشأ و علت کافر شدن هر کافری و گمراهی هر گمراهی و فسق هر فاسقی گردید.

زیرا اگر امام بخلافت می رسید بواسطه قدرت و اقتدارش و استیلاء و بسط یدی که داشت می توانست از هر گونه کفر و گمراهی و فسق و مفساد جلوگیری بعمل آورد علت اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در ایام خلافتش قدرت بر بعضی از امور پیدا نکرد این بود که آن دو نفر قبلاً اساس ظلم و ستم را پایه گذاری کرده بودند و این موضوع در دلهای مردم ریشه دوانیده بود.

و اما علت اینکه گناهان گذشته بشر قبل را نیز بگردن آنها انداخت، این است که آن دو نفر راضی به افعال مردم امثال خود بودند، مانند ممانعت جانشینان پیغمبران از رسیدن به حقشان و هر فسادی که بر این نیت و عمل مترتب می شود، زیرا اگر آنها این افعال را زشت می دانستند، خودشان مرتکب آن نمی شدند، و هر کس راضی بفعال کسی باشد مانند این است که خود مرتکب آن شده است، چنانکه آیات بسیاری دلیل بر این مدعا است.

مانند اینکه خداوند کارهای زشت پدران یهود را نسبت بخود اینان داده و یهودان زمان پیغمبر را بواسطه آنچه پدرانشان در عهد حضرت موسی و سایر اعصار مرتکب می شدند، نکوهش می کند زیرا که خدا می دانست یهودان عصر پیغمبر از اعمال پدرانشان رضایت دارند، و نیز روایات مستفیضه هم از طریق شیعه و سنی مؤید این مطلب است. بعلاوه دور نیست که ارواح ناپاک آنها در صدور آن امور مفسدت انگیز از اشقیاء، مدخلیت داشته است، همانطور که ارواح پاک اهل بیت پیغمبر مؤید و مددکار کارهای خوبی بوده که پیغمبران انجام می داده اند و در رفع گرفتاری ها واسطه بوده اند، چنانکه در کتاب «امامت» گذشت از اینها گذشته، ممکن است مطلب را اینطور تأویل کنیم که: امام زمان علیه السلام تمام کارهای آن دو نفر را تطبیق به اعمال اشقیاء می کند و ثابت می نماید که آنها در شقاوت مانند همه اشقیای عالم بوده اند، زیرا هر کار شقاوت آمیز اشقیای عالم، از آنها نیز صادر شده است.

و اینکه: خدا در آیه گذشته فرمود: اشقیاء در آتش دوزخ و سعادت‌مندان در بهشت هستند، مگر اینکه خداوند تو بخواهد - آنها را نجات دهد - «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» شاید حضرت خواسته است که در این آیه خواستن خدا را به زمان رجعت تفسیر کند به این معنی که در اینجا مقصود از بهشت و جهنم، عالم برزخ باشد، چنانکه در روایت دیگر هم رسیده است و با این بیان حضرت استدلال کرده است که این زمان منوط به مشیت خداوند است که برای مردم روشن نیست، و این معنی بهترین وجهی است که مفسرین در تفسیر این آیه ذکر کرده اند.

## فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان

### غیبت و آنچه که شایسته است

#### در آن زمان انجام داده شود<sup>(۱)</sup>

شیخ صدوق رحمته الله در کتاب «خصال» در خبری که اعمش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده نقل می‌کند که حضرت فرمود: دین امامان پرهیزکاری و عفت و صلاح، تا آنجا که فرمود: و انتظار فرج با صبر و بردباری است.

و هم صدوق در «عیون اخبار الرضا» با سه سند از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: افضل اعمال امت من انتظار فرج پروردگار است (که لطف نموده امام زمان را برای نجات مردم از چنگ ظلم و بدبختی آشکار گرداند).

شیخ الطائفه رحمته الله در کتاب «امالی» از سعید بن مسلم و او از امام زین العابدین علیه السلام از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که پیغمبر فرمود: هرکس به اندکی از روزی خدا از خداوند راضی باشد، خدا هم به عمل قلبی از وی خشنود است و انتظار فرج عبادت است.

مؤلف: در باب «مواعظ امیرالمؤمنین» خواهد آمد (در جلد هفدهم بحار) که مردی از آن حضرت پرسید: کدام عمل نزد خدا محبوب‌تر است؟ فرمود: انتظار فرج، احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج از ابو حمزه ثمالی و او از ابو خالد کابلی روایت می‌کند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: غیبت بوسیله دوازدهمی از جانشینان رسول خدا و امامان بعد از او ممتد می‌شود، ای ابو خالد مردم زمان او که معتقد به امامت وی می‌باشند و منتظر ظهور او هستند، از مردم تمام زمانها بهترند، زیرا خداوند عقل و فهمی به آنها داده که غیبت در نزد آنها حکم مشاهده را دارد!

خداوند آنها را در آن زمان مثل کسانی می‌داند که با شمشیر در پیش روی پیغمبر (علیه دشمنان دین) پیکار کرده‌اند، آنها مخلصان حقیقی و شیعیان راستگوی ما هستند

۱- امام مهدی (ع) از دیدگاه قرآن و عترت از کتاب مهدی موعود ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی

(ره) مترجم: علی دوانی باب بیست و هفتم

که مردم را به طور آشکار و نهان به دین خدا می خوانند، و هم فرمود: انتظار فرج بزرگترین فرج است.

شیخ طوسی در کتاب «امالی» از جابر جعفی روایت می کند که گفت: بعد از خاتمه اعمال حج، با جمعی به خدمت امام محمد باقر علیه السلام رسیدیم و با حضرتش وداع نمودیم و عرض کردیم: یا بن رسول الله وصیتی بما بفرمایید! فرمود: اقویای شما به ضعفا کمک کنند، و اغنیای شما از فقرا دلجویی نمایند، و هر مردی از شما برادر دینیش را مانند خود نصیحت کند (آنچه برای خود می خواهد برای او نیز بخواهد) و اسرار ما را از نا اهلان مخفی دارید، و مردم را برگردنهای ما مسلط نکنید، به گفته های ما و آنچه از ما به شما می رسانند توجه کنید، اگر دیدید موافق قرآن است، آنرا بپذیرید، و چنانچه آنرا موافق قرآن نیافتید، از نظر بیاندازید (یعنی: اگر موافق قرآن بود کلام ما است وگرنه از ما نیست و مجعول است).

و اگر مطلب بر شما مشتبه گشت، درباره آن تصمیمی نگیرید و آن را بما عرضه دارید تا همانطور که برای شما بیان کرده اند تشریح کنیم اگر شما چنین بودید که به شما سفارش کرده ایم و از این حدود تجاوز نکنید و پیش از ظهور قائم ما کسی از شما بمیرد شهید از دنیا رفته است، و هرکس قائم ما را درک کند و در رکاب او کشته شود، ثواب دو شهید دارد، و هرکس در رکاب او یکی از دشمنان ما را به قتل رساند ثواب بیست شهید خواهد داشت.

در کمال الدین و معانی الاخبار از ابوبصیر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: «طوبی لمن تمسک بامرنا فی غیبة قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایة» طوبی برای کسی است که در غیبت قائم ما چنگ به گفتار ما زند و بعد از آنکه هدایت یافت دلش از دین حق برنگردد. من عرض کردم: فدایت شوم! «طوبی» چیست؟ فرمود: طوبی درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه علی بن ابیطالب است و شاخه اش در خانه های مؤمنین می باشد. این است معنی آیه شریفه «طوبی لهم وَ حُسْنُ مَا بٍ (۱)»

و هم در خصال صدوق از «اصول اربعماء»<sup>(۱)</sup> روایت نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: منتظر فرج (آل محمد) باشید و از رحمت خداوند نومید مشوید، زیرا که بهترین اعمال در نزد خداوند انتظار فرج است، و هم فرمود: طاقت کندن کوهها آسان تر از انتظار دولتی است که ظهورش بتأخیر افتاده است! از خداوند مدد بخواهید و صبر پیشه سازید که خداوند زمین خود را به بنده شایسته خود می سپارد و عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است، پیش از رسیدن دولت حق، شتاب مکنید که پشیمان می شوید و مدت آن را دراز شمارید که باعث قساوت دلهاتان می گردد.

و فرمود: کسیکه عشق بظهور دولت ما را به دل گرفته است، در حظیره القدس<sup>(۲)</sup> (مکان مقدس بهشت) با ما خواهد بود، و کسیکه منتظر امر ما است، همچون شهیدی است که در راه خدا در خون خود غلطیده باشد.

صفار<sup>(۳)</sup> در کتاب «بصائر الدرجات» از ابوبصیر و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی در مجمعی از اصحاب دو بار فرمود: «اللَّهُمَّ لَقِينِي إِخْوَانِي» خداوند! برادران مرا به من بنمایان، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! مگر ما برادران شما نیستیم؟ «قَالَ لَا إِنَّكُمْ أَصْحَابِي وَإِخْوَانِي قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آمَنُوا بِي وَ لَمْ يَرَوْنِي» فرمود: نه! شما اصحاب<sup>(۴)</sup> من می باشید، برادران من مردمی در آخر الزمان هستند که به من ایمان می آورند، با اینکه مرا ندیده اند، خداوند آنها را با نام

۱ - اصول اربعماء: یعنی: اصلهای چهار صدگانه که اصحاب ائمه تألیف کردند.

۲ - معلوم می شود حزب بهائی اسم «حظیره القدس» خود را از کجا گرفته است!

۳ - محمد بن حسن صفار از بزرگان دانشمندان قم و ثقات راویان شیعه است شیخ طوسی در رجال خود او را از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به شمار آورده است، نجاشی در کتاب رجال می نویسد: وی در میان علمای قم، رئیسی بزرگ و محدثی موثق و بلند قدر بود. صفار کتابهای بسیاری در فقه و حدیث تألیف کرده است، معروفترین آنها کتاب ذی قیمت «بصائر الدرجات» است، علامه مجلسی در مقدمه بحار می نویسد: این کتاب از اصول معتبره‌ای است که شیخ کلینی و دیگران از آن روایات نموده اند.

صفار در حدود یک صد و سی استاد دیده و از آنها روایت کرده و اجازه گرفته و هم جماعت بسیاری که از جمله سعد بن عبدالله اشعری، ابن ولید قمی، علی بن بابویه و محمد بن یحیی عطار می باشند از محضر وی کسب فیض کرده اند.

این دانشمند عالیقدر به سال ۲۹۰ هجری در شهر مذهبی قم بدرود حیات گفت و همان جا مدفون گردید.

۴ - اصحاب به کسانی می گویند که پیغمبر را دیده و از محضرش استفاده کرده اند.

و نام پدرانشان، پیش از آنکه از صلب پدران و رحم مادرانشان بیرون بیایند، به من شناسانده است. ثابت ماندن یکی از آنها بر دین خود، از صاف کردن درخت خاردار (خرط قتاد) با دست در شب ظلمانی، دشوارتر است، و یا مانند کسی است که پاره‌ای از آتش چوب درخت «غضا»<sup>(۱)</sup> را در دست نگاهدارد، آنها چراغهای شب تار می‌باشند، پروردگار آنان را از هر فتنه تیره و تاری نجات می‌دهد.

صدوق در کمال الدین از داود بن کثیر و او از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که: در تفسیر این آیه شریفه «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>(۲)</sup> فرمود: آنها که ایمان به غیب می‌آورند کسانی هستند که اعتقاد به قیام قائم آل محمد دارند.

و نیز در آن کتاب از یحیی بن ابوالقاسم روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام معنی این آیه شریفه: «الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»<sup>(۳)</sup> را پرسیدم فرمود: «مُتَّقِينَ» شیعیان علی علیه السلام و «غَيْبِ» حجة غایب است آنگاه صدوق می‌گوید: دلیل آن، این آیه است: «وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِيهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»<sup>(۴)</sup> یعنی: می‌گویند چه می‌شد اگر آیه‌ای از خدایش بر او نازل می‌گردید؟ بگو غیب از آن خداوند است، پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم، زیرا خداوند در اینجا خبر می‌دهد که آن آیه (و علامت که مردم می‌خواستند) عبارت از «غیب» است و غیب هم «حجت» می‌باشد، مصداق آن، این آیه است: «وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَ أُمَّهُ آيَةً»<sup>(۵)</sup> یعنی: ما پسر مریم (حضرت عیسی) و مادرش را آیتی قرار دادیم، و آیه در اینجا به معنی: «حجت» است.

هم در کتاب مزبور از صالح بن عقبه و او از پدرش از حضرت امام محمد باقر و آن حضرت از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»، یعنی: بهترین عبادتها انتظار فرج (آل محمد) است.

و نیز در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدرانش روایت نموده که

۱- غضا: درختی است که چوب آن از سخت‌ترین چوبها است و آتش آن مدت زمانی می‌ماند و خاموش نمی‌شود (المنجد).

۲- سوره بقره آیات ۲-۳.

۳- سوره بقره آیات ۱-۳.

۴- سوره یونس آیه ۲۰.

۵- سوره مؤمنون آیه ۵۰.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی آنها که بیش از همه در امور دینی یقین دارند، مردمی در آخر الزمان می باشند که پیغمبر را ندیده اند و حجت خدا هم از نظر آنها پنهان گردیده است، مع هذا بوسیله سیاهی که در سفیدی است (یعنی: سطور کتابهای دینی خواه قرآن و خواه اخبار) ایمان می آورند.

همچنین در کتاب یاد شده از عمرو ثابت می کند که امام زین العابدین علیه السلام فرمود: هر کس در غیبت قائم ما بر دوستی ما ثابت بماند، خداوند ثواب هزار شهید امثال شهدای جنگ بدر و احد به وی عطا می فرماید. در «دعوات» راوندی هم این روایت آمده است جز اینکه در آنجا می گوید: «هر کس بر دوستی ما بمیرد».

برقی در کتاب «محاسن» از سنندی و او از جدش نقل می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: چه می فرمایید درباره کسیکه در حال انتظار ظهور قائم شما بمیرد؟ فرمود: او مثل کسی است که با قائم در خیمه اش باشد، سپس حضرت لحظه ای سکوت کرد و آنگاه فرمود: او مانند کسی است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است.

و نیز در محاسن برقی است که علاء بن سیابه گفت: حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسیکه منتظر ظهور قائم باشد و بر این عقیده بمیرد مانند کسی است که در خیمه قائم می باشد. در کمال الدین و غیبت نعمانی هم این روایت با اسناد دیگر آمده است.

## خبر عبدالحمید واسطی

نیز در محاسن از عبدالحمید واسطی روایت نموده که گفت: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: آقا! به خدا قسم دکانهای خود را به انتظار ظهور امام زمان رها کردیم تا جایی که چیزی نمانده که از فقر و بیچارگی دست تکدی پیش مردم دراز کنیم.

فرمود: ای عبدالحمید! آیا گمان می کنی اگر کسی خود را وقف راه خدا کند خداوند راه روزی به روی او نمی گشاید؟ آری والله! خداوند حتماً در رحمت خود را به روی او خواهد گشود، خدا رحمت کند کسیکه خود را در اختیار ما گذاشته است، خدا رحمت کند آن کس که امر ما را زنده نگاه دارد. عرض کردم: اگر من پیش از آنکه به شرف ملاقات قائم شما فائز گردم، بمیرم چگونه خواهم بود؟ فرمود: هر کدام از شما که

می گوید: اگر قائم آل محمد را ببینم به یاری او برمی خیزم، مانند کسی است که در رکاب او شمشیر بزند و کسیکه در رکاب وی شهید شود مثل این است که دو بار شهید شده است، این روایت در کمال الدین بسند دیگر هم نقل شده، با این فرق که می گوید: مثل کسی است که در رکاب او شمشیر زند بلکه مثل کسی است که با وی شهید شود.

همچنین در محاسن برقی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: اگر کسی از شما بر این عقیده (انتظار قیام امام زمان) بمیرد، مانند این است که در راه خدا شمشیر زده است.

هم در آن کتاب از فیض بن مختار نقل شده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: هرکس از شما بمیرد در حالیکه منتظر ظهور قائم آل محمد باشد مثل کسی است که با قائم در خیمه اش باشد.

سپس لحظه ای سکوت نموده و آنگاه فرمود: نه! بلکه مانند کسی است که در رکاب او شمشیر زده است، بعد از آن فرمود: نه به خدا، بدانید که او همچون کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به عزّ شهادت نائل گشته است.

شیخ طوسی در کتاب غیبت از ابو بصیر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: موقعی که سلمان رضی الله عنه وارد کوفه شد و به آن شهر نظر افکند، مصیبت های کوفه را که بعدها می باید پدید آید برای مردم بیان کرد حتی (فجایع) سلطنت بنی امیه و خلفای بعد از آنها را نیز ذکر نمود و آنگاه گفت: چون کار به اینجا کشید با گلیم های خانه خود بسر برید تا وقتی که پاک نهاد پسر پاکزاد پاکیزه سرشت که غیبت می کند و از وطن و بستگانش دور می ماند، آشکار شود.

## خبر عمار ساباطی

در کمال الدین از عمار ساباطی <sup>(۱)</sup> نقل می کند که گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض

۱. عمار ساباطی: از شاگردان نامی و فقهای اصحاب حضرت صادق و حضرت موسی کاظم (ع) است. وی فطحی مذهب بود. یعنی: اعتقاد به امامت عبدالله افطح پسر امام جعفر صادق علیه السلام داشت، با این وصف مورد وثوق و اعتماد علمای شیعه است. در کتب رجال او و برادرش قیس و صباح از راویان موثق بشمار آمده اند. از حضرت



کردم: ثواب عبادت پنهانی در دولت باطل با امامی از شما که مقام امامتش از نظر مردم پوشیده است، بیشتر است یا عبادتی که به طور آشکار در ظهور دولت حق و حکومت امام ظاهر می‌کنند؟ حضرت فرمود: ای عمار! بخشش پنهانی بهتر از بخشش آشکار است، همچنین عبادت پنهانی شما در دولت باطل با امامی که (از ترس دشمن) مخفی گردیده، ثوابش بیشتر از عبادتی است که در دولت حق با امام ظاهر کرده می‌شود، زیرا در دولت باطل شما از دشمنان خود بیمناک هستید و مسلم است که عبادت با ترس و هراس در دولت باطل با عبادت مطمئن در دولت حق قابل مقایسه نیست.

بدانید! هرکس از شما که یک نماز واجبی را از ترس دشمن پنهانی و به طور تنهایی در اول وقت بگذارد و آنرا تمام کند، خداوند ثواب بیست و پنج نماز واجب منفرد برای او می‌نویسد و هرکس یک نماز مستحبی را در وقتش بخواند و آن را تمام کند خداوند ثواب ده نماز مستحبی برای او خواهد نوشت.

و هرکس از شما یک کار نیک انجام دهد خداوند در عوض ثواب بیست کار نیک برای او بنویسد، هر وقت شخص با ایمانی از شما (شیعیان) حسن عمل داشته باشد و با تقیه نمودن از دشمنان به خدا نزدیک شود و دین و اعتقاد به امام خود و جان و زبانش را از هرگونه خطری و آلودگی حفظ کند خداوند به میزان زیاد بر ثواب اعمال وی می‌افزاید، زیرا خداوند خوان کرم خود را گسترده است.

عرض کردم: قربانت کردم! شما با این بیان رغبت و میل مرا به عبادت افزون فرمودید ولی من می‌خواهم بدانم چطور ثواب اعمال ما از ثواب اعمال یاران امام ظاهر شما در دولت حق، بیشتر است یا اینکه ما و آنها یک دین داریم و آن هم دین خدا است؟ حضرت فرمود: شما در پذیرفتن دین خدا و نماز و روزه و حج و هر عمل و عبادتی به طور پنهانی بر آنها پیشی گرفتید، با امامی که امامتش بر مردم پوشیده است بسر می‌برید و از وی پیروی می‌کنید و منتظر ظهور دولت حق هستید در حالیکه از

سلاطین جور بر جان امام و خودتان خائف می باشید. نگاه می کنید بحق امام خود و حق خودتان که در دست ستمگران است و نگذاشته اند شما به آن برسید و شما را در امر دنیا و کسب معیشت مستأصل کرده اند، معهذا شما با صبر و عبادت و اطاعت پروردگار و ترس از دشمنان می گذرانید روی این جهات خداوند ثواب اعمال شما را افزون گردانیده است، پس خوش به حال شما!

عرض کردم: قربانت گردم! بنابراین آرزو نمی کنم که در ظهور دولت حق از اصحاب قائم علیه السلام باشم، زیرا ما در روزگار امامت شما بسر می بریم و با پیروی از شما (که با تقیه زندگی می کنید) ثواب اعمال ما از ثواب اعمال آنها که در دولت حق می باشند بیشتر است، فرمود: آیا دوست نمی دارید حق آشکار شود و عدالت در دنیا گسترش یابد و حال عموم مردم نیکو گردد، و خداوند هدفها را یکی کند و دلهای پراکنده را با هم پیوند دهد و کسی در زمین خدا معصیت نکند و حدود الهی در میان مردم جاری گردد، و حق به اهلش منتقل شود، و صاحب حق آنها آشکار سازد تا آنکه از ترس کسی چیزی پوشیده نماند؟!

ای عمار! به خدا قسم هر کس از شما با این عقیده که شما دارید بمیرد، از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و احد حاضر بودند، افضل و بهتر است، پس مژده باد!

و نیز در کمال الدین از حضرت موسی بن جعفر از پدران بزرگوارش روایت نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عملهای امت من انتظار فرج از جانب خدا است.

نیز در کتاب مزبور از محمد بن فضیل نقل می کند که گفت: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدم فرج ما کی فرا می رسد؟ فرمود: آیا انتظار فرج کشیدن، فرج نیست، خداوند می فرماید: **«فَأَنْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ»**<sup>(۱)</sup> (یعنی: انتظار فرج با توجه به امر الهی در این آیه شریفه خود یک نوع فرج است) این روایت در تفسیر عیاشی هم آمده است.

## خبر ابراهیم کوفی

همچنین صدوق در کمال الدین از ابوابراهیم کوفی روایت نموده که گفت: خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم دیدم موسی بن جعفر که در آن وقت بچه بود وارد گشت، من از جا برخاستم و سر مبارک او را بوسیدم و سپس نشستم، حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابوابراهیم! این کودک بعد از من امام تو است، آگاه باش! که قومی درباره او از دین خود منحرف می شوند و جمعی دیگر به سعادت می رسند، خداوند قاتل او را لعنت کند و عذاب او را افزون گرداند.

آگاه باش که خداوند بعد از کارهای عجیبی که از راه حسد بر وی می گذرد، کسی را که در زمان خود بهترین مردم روی زمین باشد از صلب وی پدید آورد، خداوند آنچه را خواسته است عملی می سازد، هر چند اهل شرک ناخوش بدانند، خداوند بقیه دوازده امام مهدی را که به بزرگواری ممتاز گردانیده و جایگاه مقدسی به آنها روزی نموده از وی بوجود آورد، کسیکه منتظر ظهور امام دوازدهم باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه در رکاب پیغمبر، دشمن را از حضرتش دفع می کند.

در این وقت مردی از دوستان بنی امیه وارد گشت و حضرت هم سخن خود را قطع فرمود بعد از آن پانزده مرتبه خدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم تا سخن آنروز را تکمیل فرماید ولی میسر نگردید.

چون سال بعد به خدمتش رسیدم، دیدم حضرت نشسته است، در آن حال فرمود: ای ابوابراهیم!... او کسی است که بعد از تنگی طاقت فرسا و بلا و ظلم طولانی شیعیان خود را از غم نجات می دهد. پس خوش به حال آنها که آنزمان را درک کنند. ای ابوابراهیم همینقدر بس است!! ابوابراهیم گفت: چنان خوشحال شدم که هیچگاه بدانگونه از خدمتش برنگشته بودم.

شیخ الطایفه در غیبت از رفاعه بن موسی و معاویه بن وهب از حضرت صادق و آن حضرت از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: خوش به حال کسیکه قائم اهلبیت مرا درک می کند در حالیکه پیش از قیامش از وی پیروی می نموده، دوست او را دوست می داشته و از دشمنش بیزاری می جسته و تمام ائمه قبل از او را دوست داشته است.

آنها رفیقان و دوستان من و گرامی ترین امت من می باشند، رفاعه گفت: حضرت فرمود: آنها در نزد من گرامی ترین خلق خدا هستند.

و نیز در غیبت شیخ طوسی از عبدالله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: **سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمُ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ**، یعنی: مردمی بعد از شما خواهند آمد که یک مرد آنها ثواب پنجاه نفر از شما دارند، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما پیکار کرده ایم و قرآن در میان ما نازل شده است (یعنی: چطور می شود که مردمی بیایند که یک نفر آنها ثواب پنجاه نفر ما را داشته باشد؟) فرمود: آنچه را آنها متحمل می گردند اگر شما ببینید، نمی توانید مانند آنها صبر کنید!

برقی در کتاب «محاسن» از ابوالجارود از «قنو» دختر زُشَیدِ هَجَری <sup>(۱)</sup> روایت کرده که گفت: به پدرم گفتم چقدر در امر دین جهد و کوشش داری! پدرم گفت: دختر جان بعد از ما مردمی می آیند که بصیرت آنها در امر دینشان بهتر از جهد و کوشش مردم قبل از آنها است.

شیخ طائفه در کتاب غیبت از خالد عاقولی در ضمن حدیثی منقول از حضرت صادق علیه السلام می فرماید: چرا چشم به آن دوخته اید و برای چه شتاب می کنید؟ مگر تأمین ندارید؟ آیا اینطور نیست که مردی از شما از خانه بیرون می رود و پس از انجام کارش دوباره به خانه برمی گردد، بدون اینکه خطری به او رسیده باشد؟ اگر آنها که پیش از شما بودند مانند شما (در رفاه بودند و امنیت داشتند) هر مردی از آنها را می گرفتند و دست و پای او را قطع می کردند، سپس بر تنه های نخل بدار می زدند و با اره به دو نیم می کردند و او این بلاها را برای اصلاح نفس خود و کفاره گناهش بر خویشتن هموار

۱- رشید هجری: از اصحاب خاص حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام است. بعد از رحلت آن حضرت او را به نزد زیاد بن ابیه حکمران کوفه آوردند. پرسید علی خبر داده که ما چگونه با تو رفتار می کنیم؟ رشید گفت: او فرمود: دستها و پاها را قطع می کنید و مرا دار می زنید. زیاد گفت: به خدا کاری می کنم که وی دروغگو از کار در آید. سپس گفت: رهایش کنید همینکه رشید خواست از دارالاماره خارج شود، زیاد بشیمان شد و گفت: او را برگردانید. کفیری بهتر از آنچه آفایت گفته است برای تو سراغ نداریم! زیرا اگر تو بمانی دائماً رفتار بدی با ما خواهی داشت. آنگاه گفت: دست و پای او را قطع کنید، رشید در آن حال سخن می گفت. سپس بدنش را دار زدند «هجر» که رشید منسرب به آنجا است قریه ای از بحرین است (سفینه البحار).

می نمود، آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَزُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولُ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ الْإِنَّا نَصُرُ اللَّهَ قَرِيبٌ<sup>(۱)</sup>» یعنی: آیا گمان کرده‌اید داخل بهشت می شوید، و حکایت مردمی که قبل از شما بودند به شما نرسیده است که به آنها سختی‌ها و رنجها رسید و چنان متزلزل شدند که پیغمبر و آنها که به او ایمان آوردند، گفتند چه وقت نصرت خداوند فرا می‌رسد؟ بدانید که نصرت خداوند نزدیک است.

هم در آن کتاب از ابن فضال و او از ثعلبة بن میمون نقل کرده که گفت: امام خود را بشناس، زیرا شناختن او زبانی به تو نمی‌رساند، خواه دولت حق قبلاً پدید آید یا ظهور آن بتأخیر افتد، هرکس امام خود را بشناسد و پیش از اینکه ظهور دولت حق را ببیند جان دهد، و سپس قائم آل محمد قیام کند ثواب او مانند کسی است که با قائم در خیمه‌اش باشد.

و نیز در کتاب مزبور از عبدالله بن عجلان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود: کسیکه عقیده به ظهور دولت آل محمد داشته باشد و با این عقیده پیش از قائم علیه السلام بمیرد ثواب او مثل کسی است که در رکاب وی کشته شود.

در محاسن برقی از حکم بن عیینه روایت نموده که گفت: وقتی در جنگ نهروان امیرالمؤمنین علیه السلام خوارج را به قتل رسانید، مردی به خدمت حضرت رسید حضرت فرمود: قسم به خداوندی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، مردمی در اینجا با ما آمده‌اند که هنوز خداوند پدران و نیاکان آنها را خلق نکرده است! آن مرد عرض کرد: مردمی که هنوز خلق نشده‌اند چگونه می‌توانند با ما آمده باشند؟! فرمود: آری آنها مردمی هستند که در آخر الزمان می‌باشند و در این هدف که ما داریم آنها نیز شریک هستند و تسلیم ما می‌باشند، پس آنها در آن راه که ما گام بر می‌داریم شرکای حقیقی و واقعی ما می‌باشند! و نیز در محاسن از حضرت صادق از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: بهترین عبادت شخص با ایمان انتظار فرج است.

عیاشی در تفسیر خود از فضل بن ابی قره روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: خداوند وحی فرستاد به حضرت ابراهیم که بزودی فرزندی برای تو متولد خواهد شد! ابراهیم هم به ساره (همسرش) خبر داد: ساره گفت: من پیرزن هستم! با این وصف خداوند وحی فرستاد به سوی ابراهیم که ساره بزودی فرزندی می آورد و اولادش چهار صد سال گرفتار خواهند بود.

آنگاه حضرت فرمود: چون گرفتاری بنی اسرائیل بطول انجامید چهل صبح رو به درگاه الهی آورده به گریه و زاری پرداختند، خدا هم به موسی (و برادرش) هارون وحی فرستاد که (با امداد غیبی) آنها را از شر فرعون نجات دهد و صد و هفتاد سال از چهار صد سال گرفتاری آنها را برداشت، سپس امام ششم فرمود: همچنین شما هم اگر مثل بنی اسرائیل در درگاه خداوند بگریه و زاری پردازد، خداوند فرج ما را نزدیک خواهد کرد، اما اگر چنین نباشید، این سختی تا پایان مدتش خواهد رسید.<sup>(۱)</sup>

همچنین در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه شریفه: «الْم تَر إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ»<sup>(۲)</sup> فرمود: مقصود پیروی امام است، مردم درخواست رفتن به جهاد نمودند، ولی وقتی جهاد در رکاب امام حسین علیه السلام بر آنها واجب گردید «رَبَّنَا أَخْرِزْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نَجِبَ دَعْوَتِكَ وَتَبِعَ الرَّسُولَ»<sup>(۳)</sup> یعنی: گفتند: خدایا ما را تا مدت نزدیکی بتأخیر بیانداز تا دعوت تو را اجابت کنیم و از پیغمبرانت پیروی نماییم.

شیخ مفید در «مجالس» از عوف بن مالک روایت نموده که گفت: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای کاش من برادرانم را ملاقات می کردم، ابوبکر و عمر گفتند: مگر ما برادران شما نیستیم که بتو ایمان آورده و هم با تو مهاجرت نمودیم؟ باز فرمود: «يَا لَيْتَنِي قَدْ لَقَيْتُ اخْوَانِي» سپس فرمود: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي وَ لَكِنْ إِخْوَانِي الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِكُمْ يُؤْمِنُونَ بِي وَ يُحِبُّونِي وَ يَنْصُرُونِي وَ يُصَدِّقُونِي وَ مَا رَأَوْسِي فَيَا لَيْتَنِي قَدْ لَقَيْتُ

۱ - منظور از گریه و زاری آمادگی افراد شیعه است برای پذیرفتن منویات حضرت مهدی موعود علیه السلام، که البته نشان این علاقه شدید و عشق سرشار و پر شور، در گریه و زاری از هجران وی به خوبی جلوه می کند.

۲ - سوره نساء آیه ۷۷، یعنی: آیا ندیدی کسانی را که به آنها گفتند دستهای خود را نگهدارید و نماز بخوانید و زکات

۳ - سوره ابراهیم آیه ۴۴.

**اخوانی** یعنی: ای کاش من برادران خود را می دیدم، آنها هم گفتار خود را تکرار کردند. حضرت فرمود: شما اصحاب من هستید<sup>(۱)</sup> ولی برادران من کسانی می باشند که بعد از شما می آیند و به من ایمان می آورند و مرا دوست دارند و یاری می کنند و تصدیق می نمایند و مرا هم ندیده اند ای کاش من برادران خود را می دیدم!

نعمانی در کتاب غیبت از علی بن حرث بن مغیره روایت می کند که پدرش گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: آیا فترتی در پیش است که مسلمانان در آن فترت امام خود را نمی شناسند؟ حضرت فرمود: اینطور گفته می شود، عرض کردم: پس ما چکنیم؟ فرمود: هر وقت در آن فترت قرار گرفتید، به همان طریقه ای که دارید (دین اسلام) چنگ زنید تا وضع بعدی برای شما روشن گردد.

هم در آن کتاب از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: من و پدرم به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم، حضرت فرمود: چه حالی خواهید داشت هنگامی که در وضعی قرار می گیرید که نه امامی باشد که مردم را راهنمایی کند و نه نشانه ای از دیانت خدا دیده شود به طوری که جز کسی که با دعای حریق خدا را می خواند از آن سرگردانی رهایی نمی یابد، پدرم گفت: به خدا قسم این بلاست قربانت شوم پس من در آن موقع چه کنم؟ فرمود: اگر این روز پدید آید و امام زمان را هم درک نکردی چنگ زنید به آنچه در دست دارید تا موقعی که حقیقت آشکار شود.

و هم در کتاب مذکور بسند مزبور از حرث بن مغیره بصری روایت می کند که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: برای ما روایت شده که صاحب الامر مدتی ناپدید می گردد، پس ما در آن موقع چه کنیم؟ فرمود: به همان طریقه که دارید (یعنی: مذهب تشیع و عقیده به دوازده امام) ثابت بمانید تا واقع برای شما روشن گردد.

مؤلف: مقصود از این اخبار این است که شیعیان در غیبت امام زمان علیه السلام در امر دین و عمل به احکام اسلام متزلزل و پریشان نشوند، و به عبارت روشنتر به ما دستور داده اند که در آن موقع اصول و فروع دین خود را همانطور که از ائمه اطهار به

۱ - پیشتر گفتیم: اصحاب به کسی می گویند که از نزدیک پیغمبر را دیده باشد، و این دلیل بر نیکی و سعادت وی نیست، چه بسا که اصحاب مردمی فاسد و فاسق و گمراه باشند.

شما رسیده است محکم گرفته و از دست ندهید، و از دین اسلام بر نگردید تا آنکه امام شما ظاهر شود. و احتمال دارد که معنی روایات مزبور این باشد که هر کس مدعی شد که قائم آل محمد است، به وی ایمان نیاورید تا آنکه با معجزات ادعای خود را ثابت کند، پیشتر هم در ادله‌ای که شیخ طوسی آورده بود نیز در این باره از سعد بن عبدالله سخن رفت.

در غیبت نعمانی ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: موقعی که فترتی بین دو مسجد روی داد، علم و دانش در آن فترت پوشیده گردد، چنانکه مار در سوراخ خود پنهان می‌شود و در میان شیعیان اختلاف پدید آید و یکدیگر را دروغگو بنامند و آب دهان بروی هم بیاندازند. عرض کردم: پس در آنروز خیری نیست، فرمود: تمام خیر و خوبی در آنروز است، این را سه بار تکرار نمود، سپس فرمود: فرج و گشایش کار شما نزدیک است. و هم در آن کتاب این حدیث را بسند دیگر از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده است.

و نیز در کتاب یاد شده از ابان بن تغلب از آن حضرت نقل کرده که به وی فرمود: ای ابان! عالم دچار سبطه‌ای می‌شود که علم در بین دو مسجد پنهان می‌گردد، چنانکه مار در سوراخ خود پنهان می‌شود، عرض کردم: سبطه چیست؟ فرمود: پایین‌تر از فترت است، در آن موقع که مردم در آن حیرت و فترت بسر می‌برند ناگاه ستاره برای آنها طلوع می‌کند عرض کردم: فدایت شوم در آن فترت حال ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: بر همین طریقه که هم اکنون دارید بمانید تا خداوند صاحب آنرا برای شما بیاورد.

مؤلف: در کتاب «کافی» بجای سبطه در بین دو مسجد «بطشه» آمد است که اشاره به لشکر سفیانی و استیلاء آنها در بین (مکه و مدینه...) است، (بطشه به معنی: حمله و هجوم ناگهانی است) و اصل روایت شاید به این معنی باشد که بواسطه حوادثی که در بین مسجد الحرام و مسجد پیغمبر (مکه و مدینه) روی می‌دهد علم پنهان می‌گردد، یا اینکه به علت سلطه ستمگران در این محل بیشتر علم پنهان می‌شود.

ابن اثیر جزری می‌گوید: معنی روایت این است که: در آن موقع اسلام در مدینه پوشیده می‌شود، چنانکه مار در سوراخ پنهان می‌گردد، یعنی خود را



جمع می‌کند و پنهان می‌گردد.

نیز در غیبت نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: صاحب الامر را غیبتی است که هرکس در غیبت وی بخواهد دین خود را حفظ کند، مثل این است که درخت خاردار قتاد را با دست خود از خار صاف کند، سپس حضرت با دست اشاره کرد و فرمود: اینطور! و فرمود: کدام یک از شما با دست خار درخت قتاد را چنگ زده است؟! آنگاه لحظه‌ای سکوت نمود و سپس فرمود: صاحب این امر (قائم آل محمد) غایب می‌شود پس به هنگام غیبت او باید بندگان خدا از خدا بترسند و دین خود را از دست ندهند!

و هم در غیبت نعمانی از صالح بن خالد روایت نموده که گفت: در خدمت حضرت صادق نشسته بودیم حضرت فرمود: صاحب این امر غیبتی دارد که به هنگام غیبت او باید بنده خدا پناه به خدا ببرد و چنگ به دین خود بزند، هم در آن کتاب بسند دیگر این روایت آمده است.

نیز در غیبت نعمانی از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که گفت: پدرم فرمود: ناچار برای ما است آذربایجان، هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند<sup>(۱)</sup> وقتی چنین شد، همچون گلیم پاره‌های خانه‌های خود باشید و مانند ما در جای خود آرام گیرید، تا موقعی که شخص متحرکی حرکت کند آنگاه به سوی او بشتابید هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید، به خدا قسم گویا او را در بین رکن و مقام می‌بینم که

۱- متن عربی این جمله این است: «لابد لنا آذربایجان لا یقوم لها شیء» عالم خبیر متبوع مرحوم حاج میرزا محمد قمی که مصحح بحار چاپ امین الضرب بوده در حاشیه این روایت می‌نویسد: نسخه‌هایی که نزد ما موجود است عبارت همین طور نوشته شده و شک نیست که تغییری در عبارت روی داده است، آنچه به نظر می‌رسد این است که عبارت در اصل چنین بوده: «لابد لنا امتحان لا یقوم لها شیء» (یعنی: ناچار باید آتش امتحانی در گیرد که هیچ چیز با آن برابری نکند) و هم اکنون غیبت نعمانی نزد من موجود نیست که ببینم در آنجا چه نوشته است؟ مترجم می‌گوید: ما غیبت نعمانی مطبوع را دیدیم در آنجا نیز همین طور نوشته بود، با این فرق که اولاً قبل از «آذربایجان» لفظ «من» بود و ثانیاً در یک چاپ آن روی کلمه آذربایجان نوشته است «نسخه» که می‌رساند اصلاً کلمه «آذربایجان» در بعضی از نسخه‌ها نیست، این جمله از این روایت نیز وسیله خوبی برای سران حزب بهایی شده است.

چون این قسمتی از روایتی است که در اواخر «باب سی و یکم» خواهد آمد، برای اطلاع از چگونگی امر و معنی حدیث، باورقی ما را در آنجا بخوانید.

از مردم بشرط عمل کردن به کتاب جدیدی<sup>(۱)</sup> که بر عرب دشوار است، بیعت می‌گیرد سپس حضرت فرمود: «وَيَلُّ لِبَطْغَةِ الْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدِ اقْتَرَبَ» وای بر سرکشان عرب از شری که نزدیک است!

همچنین در آن کتاب از ابوالجارود روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: وصیتی برای من بیان فرمایید! فرمود: تو را وصیت می‌کنم که پرهیزکاری پیشه سازی و به هنگام هجوم و تسلط این مردم در خانه خود قرارگیری و از قیام کنندگان طایفه ما (مثل زید بن علی و اولاد امام حسن که بدون کسب اجازه از امام، علیه بنی امیه قیام می‌کردند و بدون اخذ نتیجه کشته می‌شدند) دوری گزین، زیرا قیام آنها نه اساسی دارد و نه به طرف هدف روشنی می‌روند.

بدانکه بنی امیه را سلطنتی است که مردم نمی‌توانند از آنها بگیرند ولی ما را دولتی است که وقتی بیاد خداوند به هر یک از ما اهل بیت بخواهد واگذار می‌کند، هر یک از شما آن دولت را درک کند در نزد ما مقامی عالی خواهد داشت و اگر خداوند پیش از آن روز او را قبض روح کند، در سرای دیگر کار او را اصلاح گرداند.

بدانکه هیچ قومی برای دفع ظلم و عزت دینی قیام نکردند، مگر اینکه بلا آنها را کشت، تا آنکه مردمی دیگر قیام کنند که در جنگ بدر با رسول خدا حاضر بودند، کشته آنها دفن نمی‌شود و مرده آنها از روی زمین برداشته نمی‌شود و مجروح آنها مداوا نمی‌گردد، عرض کردم: آنها کیستند؟ فرمود: فرشتگانند.

مؤلف: «کشته آنها دفن نمی‌شود...» یا به این معنی است که هرکس را فرشتگان به قتل رسانند کشته آنها دفن نمی‌شود... و یا اینکه آنها (فرشتگان) کسانی هستند که کشته نمی‌شوند مگر اینکه کشته آنها را دفن کنند، و به روی زمین نمی‌افتند مگر اینکه مرده خود را از روی زمین بردارند، چنانکه روایت آینده معنی اخیر را تأیید می‌کند.

و نیز در کتاب نامبرده از حارث همدانی نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام در منبر

۱- کتاب جدید همان قرآن جمع آوری شده علی علیه السلام است که با ترتیب قرآن کنونی فرق دارد، از این نظر عرب مکه که سنی مذهب هستند، از پذیرش آن سرباز می‌زنند، و عمل بر وفق آنکه همراه با تأویل آن توسط علی علیه السلام می‌باشد، برای آنان شدید و دشوار است.

می فرمود: هنگامی که خاطب (خطیب) به هلاکت افتد و صاحب عصر از مردم روی بگرداند و دل‌های مردم منقلب شود به طوریکه بعضی متوجه بحق و برخی بی نصیب باشند آنها که آرزوی ظهور را دارند (بر اثر شتاب در این کار) به هلاکت افتند و از میان بروند و آنان که ایمان به آمدن صاحب عصر دارند (و بدون شتاب تسلیم پیشآمدها هستند) باقی و ثابت می‌مانند، ولی اینان اندکی بیش نیستند، نزدیک به سیصد نفر یا بیشتر می‌باشند جماعتی که با پیغمبر در جنگ بدر (علیه کفار) جنگیدند و کشته شدند و نمردند، (مقصود فرشتگان است) با آنها (اصحاب امام زمان - همان سیصد و چند نفر) در رکاب آن حضرت جهاد خواهند کرد.

مؤلف: شاید مقصود از «هنگامی که خاطب به هلاکت افتد» طالب و خواستار خلافت باشد، و یا خطیبی است که اقدام به کار خلاف حق می‌کند، اگر «حاطب» خوانده شود، به معنی: «هیزم کش» جهنم است و مقصود کسی است که در خطبه ذکر شده، زیرا به خاطر دارم که این خطبه طولانی را دیده‌ام و بسیاری از حوادث آینده را حضرت در آن خبر داده است.

و نیز در غیبت نعمانی از ابوالمرهف از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌نماید که فرمود: محاضیر به هلاکت می‌افتند... عرض کردم: محاضیر چیست؟ فرمود: آنها که «درباره ظهور» شتاب دارند، و مقربون نجات می‌یابند، و سنگر بر شالوده خود ثابت می‌مانند، شما همچون گلیم پاره‌های خانه خود باشید، که فتنه و آشوب به ضرر عاملین آن تمام می‌شود، هرگاه آنها قصد آزار شما نمایند خداوند آنها را بکاری مشغول می‌سازد تا از آن فکر درگذرند.

مؤلف: «محاضیر» جمع محضیر است و محضیر به معنی اسب بسیار تندرو است (و شاید مقصود جماعت بسیاری باشد که همه شتاب دارند که حضرت زود قیام کند) و «مقربون» اگر بکسر راء باشد، یعنی: کسانی که می‌گویند فرج امام زمان نزدیک است و آروزی نزدیک شدن وقت آنرا دارند، یا دعا می‌کنند که خدا تعجیل در فرج آن حضرت کند. و چنانچه بفتح راء باشد به معنی: صابران و برد بارانی است که بواسطه صبر در انتظار ظهور آن حضرت نزد خداوند مقرب گشته‌اند جمله «سنگر بر شالوده خود ثابت

می ماند» به معنی استقرار سنگر دولت مخالفین بر اساس خود است، که روز به روز کار آنها بالا می‌گیرد و جمله «زیرا فتنه به ضرر عاملین آن تمام می‌شود» به این معنی است که ضرر فتنه و آشوب دامن برانگیزنده آنرا پیش از دیگران می‌گیرد، چنانکه غبار بیشتر به حلق پدید آورنده خود فرو می‌رود.

و هم در غیبت نعمانی از ابوبکر حضرمی روایت می‌کند که گفت: من و ابان بن تغلب خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدیم و این در وقتی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان برافراشته شده بود<sup>(۱)</sup> ما عرض کردیم: آقا! اوضاع را چگونه می‌بینید فرمود: بنشینید در خانه‌های خود، هر وقت دیدید ما دور مردی گرد آمده‌ایم با سلاح به سوی ما بشتابید.

هم در آن کتاب از آن حضرت نقل کرده است که فرمود: زبانهای خود را نگاهدارید و از خانه‌های خود بیرون نیایید زیرا آنچه به شما اختصاص دارد (منظور خلافت و دولت حق است) به این زودی به شما نمی‌رسد و به سایرین هم نخواهد رسید و پیوسته فرقه «زیدیه» جلو دار شما هستند.

و نیز در کتاب مزبور از عبدالرحمان بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر این آیه شریفه: «**اتى امر الله فلا تستعجلوه**»<sup>(۲)</sup> فرمود: «**امر الله**» قیام قائم ما است که نباید برای آن شتاب نمود، خداوند قیام او را با سه لشکر، فرشتگان و مؤمنین و رعب، که در دل‌های بیدینان قرار می‌گیرد، تأیید می‌کند، قیام او مانند قیام پیغمبر صلی الله علیه و آله است که خداوند فرموده: «**كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ**»<sup>(۳)</sup> یعنی: چنانکه

۱- منظور قیام ابو مسلم خراسانی است چنان که در پاورقی صفحات ۳۰۵ - ۲۹۸ - ۲۹۶ گفتیم اخباری که از آمدن پرچم‌های سیاه (رایات سود) از جانب مشرق سخن گفته است، نوعاً با قیام ابو مسلم تطبیق می‌کند و اینکه در حدیث می‌گوید: «در خانه‌های خود بنشینید، و گلیم پاره‌های خانه خود باشید» اشاره به همین روایت دارد که در اینجا ذکر شده است، ائمه ما خواسته‌اند بفرمایند: شیعه در قیام ابو مسلم سودی نمی‌برد، و مهدی قیام نمی‌کند، بلکه سلطنت را مخالفین ما می‌برند، و اینکه در بعضی از این گونه روایات فرموده‌اند، به کمک آنها بشتابید، چنانچه تطبیق به قیام بنی عباس شود، فقط به منظور برانداختن حکومت ظالمانه بنی امیه بوده که خود مزدهای برای شیعیان و تسکین خاطر و تسلیت دل آنها بوده است.

۲- سوره نحل آیه ۱، در «باب علائم ظهور» توضیح خواهیم داد که این آیه نیز مورد استفاده کامل فرقه بهائی واقع شده است.

۳- سوره انفال آیه ۵.

خداوند تو را از خانه‌ات با نیروی حق بیرون آورد.

همچنین در غیبت نعمانی سماعه از صالح بن نبط و بکر مثنی از امام محمد باقر علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: آنها که در این باره (ظهور امام زمان) شتاب می‌کنند هلاک می‌شوند، و آنانکه با ایمان ثابت (و بدون تزلزل و شتاب) انتظار آنروز می‌کشند نجات می‌یابند و اینان همچون سنگری بر جای خود استوارند «وَ اِنَّ بَعْدَ الْغَمِّ فَتْحًا عَجِيبًا» یعنی: مسلماً بعد از این اندوه، پیروزی عجیبی است.

و نیز در کتاب نامبرده از جابر جعفی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: کسانی که از ما اهل بیت پیش از قیام قائم علیه السلام قیام می‌کنند، مانند جوجه‌هایی هستند که بپرند و به سوراخ دیواری در افتند، و بچه‌ها با آنها بازی کنند.<sup>(۱)</sup>

و هم در آن کتاب از جابر جعفی و او از آن حضرت روایت کرده که فرمود: همانطور که آسمان و زمین آرام است، شما نیز آرام بگیرید، یعنی: علیه کسی به نفع ما قیام نکنید، زیرا امر شما (اعتقاد به اینکه دولت حق از آن آل محمد است) چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد ولی بدانید که آن از کارهای خداوند است (و او باید دولت ما را ظاهر گرداند) و بدست مردم نیست (که آنها قیام کنند و آنرا برای ما بگیرند) بدانید که حق از آفتاب روشن تر است، و بر مؤمن و فاسق پوشیده نیست صبح را می‌بینید؟ حق ما هم چون صبح روشن است که بر کسی پوشیده نیست!

## وظیفه شیعیان در زمان غیبت

مؤلف: نعمانی علیه السلام در اینجا می‌گوید: «نگاه کنید به شیوه ائمه و دستوری که به ما داده‌اند و رسمی که داشته‌اند، و ببینید چگونه در پیشامدها صبر می‌کردند و خود و شیعیان را از خطرهای حفظ می‌نمودند! و منتظر فرج بودند و می‌گفتند آنها که در این خصوص شتاب می‌کنند به هلاکت می‌رسند و گمراه می‌گردند و آنها که آرزوی (توئم با

۱- این معنی هم تاکنون مطابق گفته حضرت باقر علیه السلام تحقق یافته است، زیرا می‌دانیم که تمام قیامهای سادات و علویان برای به دست گرفتن دولت حق و خلافت اسلامی و حکومت عادلانه جهانی بی نتیجه مانده است برای اطلاع بیشتر فارسی زبانان کتاب «قیام سادات علوی برای خلافت» را بخوانند.

شتاب) دارند دروغ می گویند، و ببینید که چطور از کسانی که تسلیم حوادث و گوش به فرمان ائمه هستند و منتظر فرج آل محمد می باشند (که هر وقت خدا مصححت دید آشکار شود) و بردبار و ثابت می مانند، تمجید نموده و فرموده: آنها رستگارانند، و چگونه اینان را تشبیه کرده به سنگری که بر شالوده های خود پایدار باشد! پس ای خوانندگان! شما هم از آنها پیروی کنید و تسلیم فرمان آنها شوید و از شیوه آنها قدم بیرون ننهید...».

و نیز نعمانی در کتاب «غیبت» از ابوبصیر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که روزی فرمود: آیا شما را از چیزی مطلع نگردانم که خداوند عمل بندگان را جز بوسیله آن، نمی پذیرد؟ من گفتم: بفرمایید بدانیم آن چیست؟ فرمود: آن گواهی دادن به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد به آنچه خدا فرموده و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ائمه و تسلیم در برابر آنها و پارسایی و کوشش در امر دین و صبر و انتظار برای ظهور قائم ما است.

آنگاه فرمود: ما را دولتی است که هرگاه خداوند بخواهد آنرا می آورد، سپس افزود هرکس مشتاق است که از یاران قائم ما باشد، باید منتظر ظهور او باشد و پرهیزکاری پیشه سازد و دارای اخلاق نیکو باشد و بدینگونه انتظار آنروز کشد، اگر در این حالت بمیرد و بعد از مرگ او قائم قیام نماید، ثواب کسی دارد که آن حضرت را درک کرده است، پس سعی کنید و منتظر باشید، خوش به حال شما ای مردمی که خداوند شما را مشمول رحمت خود گردانیده است!<sup>(۱)</sup>

۱. انتظار فرج که اخبار آنرا در این باب می خوانید! یکی از موضوعات بسیار جالب و حساس زندگانی حضرت ولی عصر (عج) است، که باید مورد مطالعه دقیق قرار گیرد ممکن است بعضی از خوانندگان سؤال کنند چرا پیشوایان ما تا این اندازه اهمیت به انتظار فرج داده اند و آنرا به ما سفارش کرده اند؟ می گوئیم: انتظار فرج یعنی: آماده بودن برای ظهور امام زمان و تشکیل دولت حقه آل محمد و حکومت جهانی آخرین سفیر الهی، انتظار فرج یعنی: مهیا ساختن روح و جسم خود برای روزی که با طلوع پیشوای غایب جهان، گشایش در کلیه شئون زندگی بشریت پدید می آید، روزی که تمام بد بختیها، ناکامیها، نابسامانیها، بیدادگریها، از میان می رود، و فقر و تنگدستی، بیکاری و بیماری، و بالاخره تمام مصائب و ناراحتیها یکباره و برای همیشه رخت از جهان بر می بندد، روزی که بر اثر اجرای صحیح دستورات دین جاویدان اسلام و احکام حیات بخش و تعالیم خرد پسند قرآن مجید توسط امام زمان حجت بن الحسن العسکری ارواحنا فداه دیگر کسی برای مال و جاه دنیا برادر کشی نمی کند، و خونریزی راه نمی اندازد، کینه یکدیگر را به دل نمی گیرند، و برای زندگی بهتر اجتماعی را به خاک و خون

## عقیده ثابت شیعیان

نیز در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می فرمود: پرهیزکاری پیشه سازید، و با تقوی و کوشش در اطاعت خداوند بر این عقیده که دارید، کمک بجوید، وقتی یکی از شما به سرای دیگر شتافت و درهای دنیا بروی او بسته شد دین و پرهیزکاری او سخت ترین چیزی است که مورد غبطه و رشک دیگران (که از آن بی نصیب هستند) واقع می شود وقتی آدم قدم به سرای دیگر گذاشت می داند که به استقبال نعمتها و وعده های الهی و مزده رفتن به بهشت، می رود و از کسی که می ترسیده ایمن است.

و یقین می کند که در دنیا بر حق بوده، و کسیکه در جهت خلاف دین می رفته بر طریقه باطل و گمراه است پس شما را (بر این عقیده) مزده می دهم، باز هم مزده می دهم شما چه می خواهید؟ آیا نمی بینید که دشمنان شما در ارتکاب گناهان الهی کشته می شوند و برای رسیدن به دنیای فانی یکدیگر را به قتل می رسانند ولی شما چنین نیستید و از آنها دوری جسته در خانه های خود با طیب خاطر آسوده اید؟

بلای سفیانی که از دشمنان شما است برای شما کافی است، خروج او برای شما از علامات ظهور است، مع الوصف آن فاسق وقتی خروج می کند شما یکی دو ماه آسوده می مانید و خطری از وی نمی بینید او مردم بسیاری را به قتل می رساند ولی شما جزء آنها نیستید.

در این موقع یکی از اصحاب حضرت پرسید: در آن موقع زنان و فرزندان خود را

---

نمی کشند، همه با هم متحد، برادر، برابر خواهند بود، سرزها برداشته می شود، و بوسیله خود آن حضرت حکومت واحد جهانی در سراسر گیتی برقرار می گردد، آری برای چنین روزی از حالا و خیلی پیشتر باید انتظار کشید و امیدوار بود، امید برای پیروزی حتمی و کامل حق بر باطل، انتظار برای اجرای حق و عدالت، امید برای از میان رفتن ظلم و زور.

امید است که انسان را در زندگی فردی و اجتماعی در برابر نا ملایمات و ناراحتی ها و محرومیت، بیمه می کند، و دلگرم و با نشاط نگاه می دارد، امید مشعل فروزانی که همیشه در کانون وجود آدمی روشن است، و خانه وجود انسان را گرم می کند، امید و انتظار روح یأس و بد بینی و حالت شکس و ناکامی را از انسان بر طرف می سازد، و دائماً آماده کوشش و فعالیت برای نیل به هدف عالی زندگی می کند، پس باید تا آنروز پیوسته منتظر بود، و امیدوار باشیم که مصلح حقیقی جهان خواهد آمد.

چکنیم؟ فرمود: مردان شما باید پنهان شوند، زیرا خطر او فقط متوجه (مردان) شیعیان ما می شود، ولی به خواست خدا زنان شما در معرض آسیب وی نخواهند بود. از حضرت پرسیده شد: دجال به کجا روی می آورد و آنها که از وی می گریزند به کجا می روند؟ فرمود: هرکس می خواهد از او فرار کند به مدینه و یا به مکه و یا به بعضی از شهرها می رود، آنگاه فرمود: چگونه در مدینه می توانید بسر برید؟ زیرا آنجا مقصد لشکر این فاسق (سفیانی) است، بنابراین به مکه بروید، زیرا شما همه در آنجا گرد می آید که فتنه او نه ماه به اندازه مدت حاملگی زنان است و از این مدت تجاوز نمی کند انشاء الله.

نیز در آن کتاب از زراره روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام به وی فرمود: امام خود را بشناس زیرا شناختن او ضروری به تو نمی رساند، خواه ظهور صاحب الامر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد.

و هم در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار روایت کرده که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم مقصود از آیه: **«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ»**<sup>(۱)</sup> چیست؟ فرمود: ای فضیل! امام خود را بشناس که شناختن او ضروری بتو نمی رساند خواه این امر زود واقع شود و خواه بتأخیر بیافتد، کسیکه امام خود را بشناسد، و سپس پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مثل کسی است که در لشکر او تشنه است، نه! بلکه مانند کسی است که در زیر پرچم او نشسته باشد! بعضی از اصحاب اینطور روایت کرده اند: مثل کسی است که در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله شهید شده باشد.

هم در آن کتاب از ابوبصیر نقل کرده که گفت: به آن حضرت گفتم: قربانت گردم، فرج و گشایش کار شما اهل بیت کی خواهد بود؟ فرمود: ای ابوبصیر! تو از کسانی هستی که چشم به دنیا دارند، هرکس صاحب الامر را بشناسد، انتظار ظهور او، برای وی گشایش و فرج است!

همچنین در کتاب یاد شده از اسماعیل بن محمد خزاعی روایت نموده که گفت: ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که منم می شنیدم، وی گفت: آیا من قائم علیه السلام



را درک می‌کنم؟ فرمود: ای ابوبصیر! مگر تو امام خود را نمی‌شناسی؟ عرض کرد: بلی والله، شما امام من هستید، حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای ابوبصیر به خدا قسم تو از اینکه در سایه ایوان قائم شمشیرت را بدست گیری باک نداری.

مؤلف: یعنی تو هرگونه آمادگی برای ظهور و جانبازی در راه قائم ما داری.

و نیز در غیبت نعمانی از فضیل بن یسار نقل می‌کند که گفت: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم می‌فرمود: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد (امام خود را نشناسد) همچون مردم عهد جاهلیت مرده است، و کسیکه بمیرد در حالیکه امام خود را می‌شناخته زبانی نبرده، خواه ظهور امام زمان زود واقع شود و یا بتأخیر بیافتد، و هرکس بمیرد و امام خود را بشناسد مانند کسی است که با مهدی منتظر در خیمه‌اش بوده است.

نیز در آن کتاب از عمرو بن ابان روایت کرده که گفت: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: علامت (ظهور قائم آل محمد) را بشناس که اگر آنرا بشناسی ضرری به تو نمی‌رساند خواه این امر زود واقع شود یا بتأخیر بیافتد. خداوند عالم می‌فرماید: ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ یعنی: روز قیامت هر دسته‌ای را با امام خودشان می‌خوانیم، پس هرکس امام خود را بشناسد، مانند کسی است که در خیمه منتظر بوده است، و نیز در آن کتاب از حمران بن اعین از آن حضرت این روایت را نقل کرده با این تفاوت که در این روایت می‌فرماید: «امام خود را بشناس» و بجای خیمه منتظر «خیمه قائم» دارد.

کلینی در کافی از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: هر پرچمی پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحب آن پرچم بتی است و غیر خدا را اطاعت کرده‌اند.

### حدیث لوح فاطمه علیها السلام

مؤلف: سابقاً (در جلد دهم بحار الانوار) حدیث لوح که با سلسله خودم نقل کردم گذشت که از جمله این جملات بود: «... آنگاه رسالت خود را بوسیله فرزند او (م ح م د) که رحمت عالمیان، و دارای کمال موسی و نورانیت عیسی و صبر ایوب است کامل می‌گردانم.

دوستان من در زمان (غیبت) او خوار می‌گردند، و سرهای آنها را مانند سرهای ترک و دیلم به ارمغان می‌برند، آنها به قتل می‌رسند و سوخته می‌شوند و بیمناک و مرعوب و هراسان می‌باشند، و زمین از خون آنها رنگین می‌شود، و صدای زنان آنها به آه و ناله بلند می‌گردد، آنها دوستان حقیقی من هستند، آشوبهای سهمگین را بوسیله آنها از میان بر می‌دارم، و بوسیله آنها زلزله‌ها و سختیها و گرفتاریها را برطرف می‌سازم.

﴿أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: آنها

کسانی هستند که از جانب خدا به آنها درود می‌رسد، و آنها راه یافتگانند.<sup>(۲)</sup>

۱ - سوره بقره آیه ۱۵۷.

۲ - منظور از حدیث لوح: حدیثی است که کلینی در کافی جلد اول طبع جدید صفحه ۵۲۸ از جابر بن عبد الله انصاری از حضرت فاطمه زهرا دخت والا گهر پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند، در این حدیث حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: پدرم (امام باقر) از جابر خواست لوحی را که در دست جدّه اش حضرت زهرا علیها السلام دیده و آنچه در آن نوشته بود و به وی فرموده است، برای آن حضرت نقل کند.

جابر گفت: موقع ولادت امام حسن آمدم که به آن بانوی عالی مقام تبریک بگویم لوحی از زمره دیدم، حضرت زهرا فرمود: این را پدرم به من داده و اسامی پدرم و شوهر و فرزندانم و جانشینان آنها در آن مسطور است، من خواهش کردم آن را مرحمت کند تا من هم بخوانم، سپس جابر لوح را از حضرت زهرا گرفته، و می‌بیند اسامی پیغمبر و یک یک ائمه معصومین با مقام و موقعیت و سرانجام کار هر یک نوشته شده تا آنجا که خداوند درباره امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي وَالْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنَ وَ أَكْمَلَ ذَلِكَ بِابْنِهِ (م ح م د) رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ، فَتَذَلُّ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ...» یعنی: از علی هادی علیه السلام بیرون می‌آورم حسن (عسکری) دعوت کننده به راهم و خازن علم خود را و کامل می‌گردانم آنرا بفرزندش «م ح م د» که رحمت عالمیان است...».

حدیث لوح نیز مورد دستبرد حسین علی مازندرانی واقع شده و در کتاب فارسی خود «ایقان» در صفحه ۲۰۳ می‌نویسد: در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: «علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدل اولیائه فی زمانه...».

یعنی: بر او است کمال موسی و روشنی عیسی و صبر ایوب دوستان او! در زمان وی خوار می‌شوند! سپس تا آخر حدیث را نقل کرده و آنرا تطبیق به میرزا علی محمد باب و اصحاب و یاران او یعنی: بایبهای زمان ناصر الدین شاه نموده است!

میرزا بها قسمت اول حدیث که از امام حسن عسکری شروع می‌شود و فرزندش قائم را با اسم (م ح م د) نامبرده است به کلی انداخته و سپس کلمه «اولیائی» را که به معنی دوستان من است، تغییر داده و «اولیائه» نوشته و در حقیقت این پیغمبر راستگوی قرن نوزدهم میلادی در این حدیث هم یک خیانت فاحش و یک دروغ شاخدار گفته است.

خوشبختانه در حدیث لوح ضمن اوصاف قائم از «سجن یوسف» که در بعضی از روایات باب هیجدهم بود، سخنی به میان نیامده و اگر بود میرزا بهاء موضوع زندان رفتن سید علی محمد را هم به میان می‌کشید، و آن وقت دیگر غوغا می‌کرد.

به هر حال حدیث لوح نه تنها کوچکترین تناسبی با دعوی سید باب و ادعای میرزا بهاء ندارد، بلکه درست به عکس

خزاز قمی در کفایة الاثر با اسناد سابق در باب روایاتی که در خصوص امام دوازدهم رسیده است از جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: حجت خدا از نظر آنها غایب می گردد و نام برده نمی شود، تا آنکه خداوند او را ظاهر گرداند، پس وقتی که خداوند او را آشکار ساخت، زمین را پراز عدل و داد می کند، چنانکه پراز ظلم و ستم شده باشد سپس فرمود: خوشبحال آنها که در غیبت وی پایدارند خوش به حال کسانی که در راه روشن خود ثابت قدم می مانند، اینانند که خداوند درباره شان فرموده است: **«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...»** <sup>(۱)</sup> و فرمود: **«أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»** <sup>(۲)</sup> یعنی: اینان طرفداران خدا هستند، بدانید که طرفداران خداوند رستگارانند.

نعمانی در تفسیر خود با سند خود (که در کتاب «قرآن» بحار نقل خواهیم کرد) روایت کرده که: امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: پیغمبر به من فرمود: یا ابوالحسن شایسته است که خداوند گمشدگان را وارد بهشت کند، سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مقصود پیغمبر مؤمنینی هستند که در زمان غیبت بسر می برند و از امامی که جایش نامعلوم و خودش از نظرها غایب است، پیروی می نمایند، آنها عقیده به امامت او دارند، و به ذیل عنایتش چنگ می زنند، و منتظر آمدن او هستند و یقین بوجود او دارند، و شکایتی ندارند، و بردبار و تسلیم خواسته حقتند و از این جهت گمشده هستند که از یافتن مکان امام خود و از شناختن شخص او گمشده اند.

دلیل بر این مطلب این است که وقتی خداوند خورشید را که راهنمای اوقات نماز است، از نظر بندگانش بپوشاند، آنها می توانند وقت نماز را بتأخیر بیاندازند تا موقعی که

نتیجه می دهد، زیرا با صراحت می گوید: قائم (م ح م د) فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب است، که اولیاء خدا یعنی شیعیان وی از زمان غیبتش تا کنون همواره مورد قتل و حرق و اسارت و شکنجه بوده اند، و بسیار اتفاق افتاده که سرهای آنها را مانند اسرای ترک و دیلم به ارمغان برده و زنانشان صدا به ناله و فریاد برداشته اند و همه را تاریخ از زمان بنی عباس تا کنون ثبت کرده است ولی میرزا بهاء حدیث را از کلمه «علیه کمال موسی» شروع کرده بدون اینکه بگوید مرجع ضمیر «علیه» کیست و راستی که رسوائی به بار آورده! زیرا این «علیه» بخوبی می رساند که نام طرف در حدیث بوده است، حال چرا میرزا بهاء ذکر نکرده لابد می دیده که در آن صورت نتیجه نمی گیرد!!

آشکار می شود، وقت برای آنها روشن گردد و یقین کنند که ظهر شده است. همین طور کسی که منتظر آمدن امام است و چنگ به دامان امامت او زده، هم تمام واجبات و فرایض الهی را بعهده دارد که انجام دهد و وقتی انجام داد از او پذیرفته است و (با غیبت امام) از معنی واجب بودن، بیرون نمی رود و این بنده هم صبر می کند و نظر به رحمت حق دارد و غیبت امامش ضرری به عقیده او نمی رساند.

شیخ مفید در کتاب «اختصاص» روایت می کند که راوی گفت: به امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: ما بهتر هستیم یا اصحاب قائم؟ فرمود: شما بهتر از اصحاب قائم هستید، زیرا شما از دولتهای ظالم شب و روز بر جان امام خود و خودتان هراسان می باشید، اگر نماز می خوانید با حالت تقیه است و اگر روزه می گیرید، باز در تقیه است و اگر حج می کنید آن هم در تقیه است و اگر (در محکمه شرع و حضور قاضی) گواهی بدهید (بجرم تشیع) گواهی شما پذیرفته نیست، و از این قبیل چند چیز دیگر شمرد، سپس عرض کردم: وقتی اینطور باشد چه آرزویی به دیدن قائم داریم؟ فرمود: «سبحان الله» نمی خواهی عدالت آشکار گردد و راهها امن شود و مظلوم مورد ترحم قرار گیرد؟<sup>(۱)</sup>

و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام در «نهج البلاغه» می فرماید: در جای خود قرار گیرید، و بر بلایی که واقع می شود صبر کنید و با دست و شمشیر و زبان خود حرکتی نکنید، و درباره چیزی که خداوند شتاب در آنرا برای شما نخواست است، عجله نکنید، زیرا هر کس از شما در بستر خود بمیرد و خدا و پیغمبر و اهل بیت او را شناخته باشد، شهید مرده و ثواب او با خدا است که پاداش نیت و اعمال نیک او را بدهد، و نیت او (برای درک امام زمان) مثل این است که شمشیر خود را (برای آن حضرت) آماده ساخته است، زیرا هر چیز مدت و زمانی دارد.

شیخ طوسی در امالی از یحیی بن علاء از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که

۱. اصحاب قائم علیهم السلام از پرتو حکومت واحد جهانی آن حضرت در امن و آرامش بسر می برند و از آزادی مطلق آنطور که دین اسلام می خواهد برخوردارند، و آرزوی مردم نیز برای تحقق یافتن آن زمان و زندگی در آن عصر طلایی می باشد.

فرمود: هر مؤمنی شهید است، و اگر در رختخواب بمیرد شهید است و مانند کسی است که در لشکر امام علیه السلام جان بدهد آنگاه فرمود: آیا سزاوار است که او خود را وقف خدا کند و داخل بهشت نشود؟!

و در دعوت راوندی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**إِنْتَظِرُ الْفَرَجِ بِالصَّبْرِ عِبَادَةً**» یعنی: انتظار فرج با صبر و بردباری عبادت است.

صدوق در کمال الدین از جابر جعفی از امام ششم روایت نموده که فرمود: زمانی بر مردم خواهد گذشت که امام آنها از نظرشان غایب گردد خوش به حال آنها که در آن زمان بر عقیده خود نسبت بما ثابت می مانند، کمترین ثوابی که آنها دارند این است که خداوند متعال آنها را با این کلام صدا زند: **بندگان من!** که ایمان به من آوردید و غیب مرا تصدیق کردید، شما را به ثواب نیکوی خود مژده می دهم شما بندگان و کنیزان حقیقی من هستید عبادت شما را می پذیرم و از تقصیرات شما می گذرم و شما را می آمرزم و به خاطر شما بندگانم را از باران سیراب می کنم، و بلا را از مردم برطرف می سازم، اگر برای خاطر شما نبود عذاب خود را بر آنان (که در بی دینی و غفلت و معصیت بسر می برند) فرو می فرستادم، جابر گفت: عرض کردم یا بن رسول الله! بهترین کاری که شخص با ایمان در آن زمان می تواند انجام دهد چیست؟ فرمود: حفظ زبان خود و ماندن در خانه!

## روایت زرارة بن اعین

هم در آن کتاب از زراره<sup>(۱)</sup> روایت نموده که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم

۱- زرارة بن اعین شیبانی از مردم کوفه و شاگردان عالی مقام نظریه حضرت باقر و صادق علیه السلام است، در فقاہت و دیانت و وثاقت و علم و فضل در میان انبوه شاگردان ائمه اطهار نظریه نداشته است، روایت شده که امام صادق علیه السلام به فیض بن مختار فرمود: هر وقت طالب حدیث ما شدی از این شخص نشسته اخذ کن و اشاره بزواره فرمود، و هم فرمود: «لَوْلَا زُرَّارَةُ لَقُلْتُ إِنَّ أَحَادِيثَ أَبِي سَتَذْهَبُ» یعنی: اگر زراره نبود می گفتم احادیث پدرم عنقریب از میان می رود!، روایت شده که یونس بن عمار راوی جلیل القدر، حدیثی از زراره راجع به «ارث» از امام باقر برای حضرت صادق علیه السلام نقل کرد، حضرت فرمود: آنچه زراره از پدرم نقل کرده روا نیست که ما آنرا رد کنیم!!

ابو غالب زراری که در باورقی صفحه ۷۰۰ شناساندیم در رساله ای که در شرح حال زراره و رجال خاندان خود

می فرمود: قائم پیش از قیامش غیبتی دارد، عرض کردم: برای چه غایب می شود؟ فرمود: می ترسد، در این وقت با دست اشاره بشکم خود فرمود (یعنی می ترسد شکمش را پاره کنند). سپس فرمود: ای زراره! او همان منتظر است و همان است که مردم درباره ولادتش تردید می کنند! بعضی می گویند: او هنوز در شکم مادر است، و برخی می گویند: او غایب است، وعده ای هم می گویند: او هنوز متولد نشده است، و جمعی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شده است او است که مردم همه در انتظار وی می باشند ولی خداوند دوست دارد شیعیان را بدین وسیله امتحان کند، در آن موقع است که اهل باطل دچار شک می شوند.

زراره می گوید: عرض کردم: قربانت کردم! اگر من آن زمان را درک نمایم چه کار کنم؟ فرمود: ای زراره اگر آن روز را درک کردی پیوسته این دعا را بخوان: **اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي** یعنی: پروردگارا! خود را به من بشناسان که اگر خود را به من نشناسانی نمی توانم پیغمبرت را بشناسم، پروردگارا! پیغمبرت را به من بشناسان که اگر پیغمبرت را به من نشناسانی نمی توانم حجت تو را بشناسم، پروردگارا! حجت خود را به من بشناسان، که اگر حجت خود را به من نشناسانی دین خود را از دست می دهم! آنگاه فرمود: ای زراره!

نوشته، و در «کشکول» شیخ یوسف بحرانی تمام آن آمده است، درباره زراره عموی جد خویش می نویسد: روایت شده که زراره مردی خوش سیما و تنومند و سفید پوست بود، وقتی به نماز جمعه می رفت، عرقچینی بسر می گذاشت و عصایی به دست می گرفت، مردم پاس احترام و احتشام او را می داشتند، و صف کشیده هیئت نیکو و جمال او را می نگریستند، زراره در مناظره و سخنوری بسیار ممتاز بود هیچ کس قادر نبود در مناظره او را مغلوب سازد، ولی کثرت عبادت او را از سخن گفتن باز داشته بود، متکلمین شیعه در سلك شاگردان او بودند. وی هفتاد یا نود سال (سبعین او تسعین سنة) در جهان زیست، اولاد اعین فضائل بسیاری دارند آنچه درباره آنان گفته شده، بیش از این است که بتوانم برای تو خواننده بنویسم.

زراره با این مقام عالی که او را از اوتاد زمین و اعلام دین و سرآمد اصحاب اجماع (یعنی: کسانی که هر حدیثی با سند صحیح روایت کنند، علمای شیعه اجماع بر قبول آن نموده اند) به شمار آورده اند، می گوید: با هر حرفی که از امام جعفر صادق می شنوم ایمانم افزون می گردد!

برادران زراره: بکیر، حمران، عبدالرحمان و عبدالملک بن اعین و فرزند وی ضریس بن عبدالملک همه از بزرگان اصحاب ائمه اطهار می باشند، فرزندان زراره: رومی، عبدالله، حسن و حسین نیز از راویان موثق و جلیل القدر بوده اند.

جوانی را در مدینه خواهند کشت، عرض کردم: این همان نیست که لشکر سفیانی او را می‌کشند؟ فرمود: نه بلکه لشکر اولاد فلان او را بقتل می‌رسانند، این لشکر حرکت نموده به مدینه می‌آیند به طوری که مردم نمی‌دانند آنها در چه وضعی وارد مدینه شدند، آنگاه آن جوان را گرفته و با بیدادگری و ظلم و ستم به قتل می‌رسانند<sup>(۱)</sup> بعد از آن خداوند دیگر به آنها مهلت نمی‌دهد و در آن موقع منتظر فرج و گشایش باشید.

این روایت را صدوق در کمال الدین به دو سند دیگر و نیز در غیبت شیخ و نعمانی به دو طریق دیگر و هم کلینی در کافی به دو طریق دیگر، همه از زراره و او از آن حضرت روایت کرده‌اند.

و هم در کمال الدین از عمر بن عبدالعزیز از امام صادق علیه السلام روایت نموده که به وی فرمود: هنگامی که صبح و شام امامی ندیدی که از وی پیروی کنی، هر کس را دوست می‌داری دوست و کسانی را که دشمن می‌داری دشمن بدار تا آنکه خداوند آن امام را ظاهر گرداند.<sup>(۲)</sup>

هم در آن کتاب از عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابیطالب علیه السلام و او از دائیش حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که گفت: عرض کردم: اگر حادثه‌ای پدید آمد (یعنی شما بمیرید) که خدا آن روز را برای من پیش نیاورد، از کی پیروی کنم؟ حضرت اشاره به موسی کاظم علیه السلام نمود، عرض کردم: اگر او هم درگذشت از کی پیروی نمایم؟ فرمود: از فرزندش پیروی کن، عرض کردم: اگر فرزند او هم درگذشت و برادر بزرگ و پسر کوچکی بجای گذاشت از کدام یک پیروی نمایم؟ فرمود: از پسرش و بعد از او نیز همین طور است. عرض کردم: اگر او را نشناسم و جای او را هم ندانم کجاست چه کنم؟ فرمود: می‌گویی: خدایا! من بازمانده حجت‌های تو را که از اولاد امام گذشته است دوست می‌دارم همین جمله عذر تو را برطرف می‌سازد، این حدیث بسند دیگر هم در کمال الدین آمده است.

۱- این جوان (نفس الزکیه) و جوان هاشمی نیست که قبل از ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام در مکه، به شرحی که در باب علائم ظهور می‌خوانید به قتل می‌رسد.

۲- منظور این است که به اعتقاد مذهبی و تشیع سابق خود ثابت باشد و با شتاب و بدون تحقیق و بررسی هر کسی را دوست مدار و امام زمان ندان، تا آنگاه که امام زمان واقعی با تمام علائم و نشانها آشکار گردد.

همچنین صدوق در کمال الدین از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: عنقریب شبهه‌ای برای شما پدید می‌آید که نه علامتی برای یافتن راه (حق) هست و نه امامی که (شما را) راهنمایی کند، کسی جز آنها که دعای غریق می‌خوانند از آن ورطه نجات نمی‌یابد، عرض کردم: دعای غریق چگونه است؟ فرمود: می‌گویی: «یا الله یارحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» عرض کردم: «یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک» فرمود: خداوند مقلب القلوب و الابصار است، ولی اینطور که من می‌گویم بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»

### بر عقیده خود ثابت بمانید

و نیز در کتاب مزبور، از یونس بن یعقوب و او از کسیکه روایت را نوشته از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: چه حالی خواهید داشت زمانی که مدتی از عمرتان بگذرد و امام خود را شناسید؟ عرض شد اگر آنروز فرا رسد چکنیم؟ فرمود: چنگ زنید به همین طریقه‌ای که دارید تا حقیقت امر روشن شود.

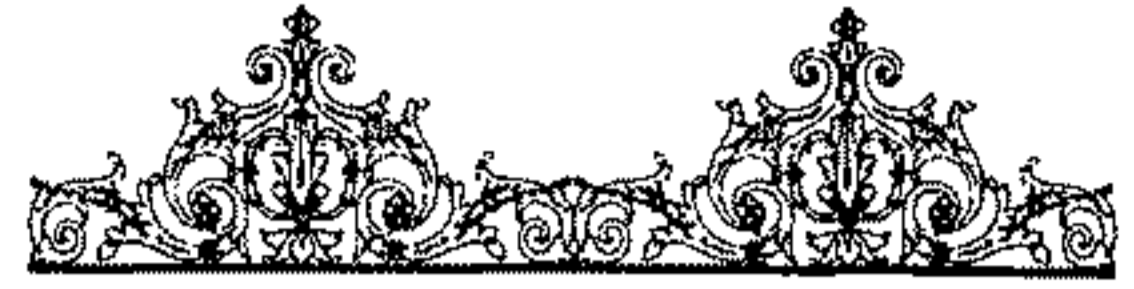
نیز در آن کتاب است که حضرت صادق علیه السلام به زراره فرمود: زمانی خواهد آمد که امام از نظر مردم پنهان شود، زراره می‌گوید: عرض کردم: در آن زمان مردم چه می‌کنند؟ فرمود: طریقه‌ای که دارند از دست ندهند تا آنکه مطلب بر آنها روشن گردد.

و هم در کمال الدین از ابوبصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که در تفسیر آیه: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾<sup>(۱)</sup> فرمود: آن روز، قیام منتظر ما است! خوش به حال شیعیان قائم ما که در غیبت او منتظر ظهور او می‌باشند و اطاعت او را گردن می‌نهند، آنها دوستان خداوند و کسانی می‌باشند که از کسی جز خدا ترس ندارند و غمگین نمی‌باشند.<sup>(۲)</sup>

۱- سوره انعام آیه ۱۵۸.

۲- کتاب مهدی موعود علیه السلام ترجمه جلد سیزدهم بحار الانوار علامه مجلسی رحمته الله علیه مترجم: محقق علی دوانی صفحه





# بخش سوم:



روایاتی که از امیرالمؤمنین

علی علیه السلام درباره مهدی

موعود علیه السلام رسیده است.

## روایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

### درباره مهدی موعود علیه السلام رسیده است

شیخ صدوق رحمته الله در کمال الدین بسند خود از عبدالعظیم حسنی <sup>(۱)</sup> از امام علی النقی به نقل از پدران عالیقدرش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که فرمود: قائم ما غیبتی طولانی خواهد داشت، شیعیان را چنان می بینم که برای پیدا کردن او دشت و دمن را زیر پا گذارند و او را پیدا نکنند! بدانید آنها که در غیبت وی در دین خود ثابت بمانند و از طول مدت غیبتش منکرش نشوند، روز قیامت با من خواهند بود. آنگاه فرمود: چون قائم ما ظهور کند بیعت هیچ کس در گردن وی نمی باشد. از این رو ولادتش پوشیده خواهد ماند و خودش از نظرها پنهان می شود. <sup>(۲)</sup>

نیز در آن کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که امیرالمؤمنین به امام حسین علیه السلام فرمود: فرزند نهمی تو قیام به حق می کند و دین را پایدار می دارد و عدل را گسترش می دهد. امام حسین عرض کرد: یا امیرالمؤمنین آنچه فرمودی تحقق خواهد یافت؟ فرمود: آری به خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به مقام پیغمبری برانگیخت و او را بر همه مخلوقات برتری داد. لیکن پس از غیبتش وضعی پیش می آید که جز دوستان مخلص ما و مؤمنین پاک سرشت که نور ایمان و محبت ما در لوح دلشان

۱ - شاهزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم حسنی مدفون در شهر ری نهران با چهار واسطه به حضرت امام حسن مجتبی سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله می پیوندد.

به این شرح - عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب، علیه السلام از علما و محدثین عالیقدر و از شاگردان امام محمد تقی و امام علی النقی علیه السلام است، کتاب «یوم و لیله» در آداب دینی شبانه و روزی از تألیفات او است که اخبار آن را از آن دو امام همام نقل کرده است.

در جلالت قدر و عظمت شأن آن سلاله دودمان پیغمبر صلی الله علیه و آله این بس، که امام علی النقی به مردی از اهل ری فرمود: هرکس عبدالعظیم حسنی را زیارت کند مثل این است که امام حسین علیه السلام را در کربلا زیارت کرده است. و به ابوحماد رازی فرمود: هرگاه در امور دینی مسئله داشتی از عبدالعظیم حسنی سؤال کن و سلام مرا به او برسان.

نقش بسته، کسی در عقیده دینی خود ثابت نمی ماند!

و هم در کمال الدین از عبدالله ابی عقیف شاعر نقل کرده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: چنان می بینم که شما شیعیان همه جا را در جستجوی مهدی زیر پا گذارید و او را نیابید. در کتاب مزبور به طریق دیگر نیز این روایت را نقل کرده است. در کتاب غیبت شیخ از عبایه اسدی روایت نموده که گفت: از آن حضرت شنیدم می فرمود: چه حالی خواهید داشت وقتی که بی امام بمانید و گروهی از شما از عقیده بعضی دیگر تبری جویند؟!

شیخ مفید رحمته الله در ارشاد از مسعدة بن صدقه روایت کرده که گفت: شنیدم امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: من سرور پیران می باشم و سنتی از ایوب در من است <sup>(۱)</sup> بزودی خداوند کسان مرا با گذشت زمان و تغییر اوضاع روزگار مانند اولاد یعقوب <sup>(۲)</sup> گرد آورد، و چون روزگار طولانی گردد خواهید گفت: او گمشده یا مرده است. <sup>(۳)</sup>

آگاه باشید و پیش از آن موقع صبر پیشه سازید و عذر تقصیر به پیشگاه خدا آورید شما پاکی و قدس خود را بدین وسیله از کف دادید و چراغ ایمان خود را خاموش نمودید و از کسی پیروی کردید که مالک نفس خود و شما نیست و چشم و گوش بسته بر شما حکومت می کند (مقصود معاویه بن ابی سفیان است) به خدا قسم هم آنها نقص دارند و هم شما، کار خلاف نمودید.

اگر در انجام وظایف دینی خود ضعف نشان ندهید و در نصرت دین پیغمبر صلی الله علیه و آله یکدیگر را زبون ننمایید و در محو باطل سستی نکنید، آنها که در شجاعت به پای شما نمی رسند، شجاعت و نیروی خود را بروی شما نمی آورند، و بر شما مسلط نمی گردند و وظیفه دینی خود را زیر پا نمی گذارند و مردم را از اطاعت خداوند باز نمی دارند و دیگر مانند بنی اسرائیل عهد حضرت موسی حیران و سرگردان نخواهید شد.

۱ - سنت ایوب: بهبودی بعد از گرفتاری بوده.

۲ - مقصود بنی اسرائیل است که حضرت موسی آنها را از پراکندگی نجات داد و مجدداً وحدت خود را حفظ کردند.

۳ - منظور این است که مردم از بس در انتظار امام زمان صبر می کنند، آنها که ایمانی ضعیف دارند از گذشت زمانه و نیامدن حضرت مایوس می شوند و می گویند: پس چرا نمی آید؟ گمشده یا مرده است؟

براستی می‌گوییم که چون اولاد مرا مقهور کنید مانند بنی اسرائیل حیران و سرگردان شوید و چون از سلطه شجره ملعونه که در قرآن ذکر شده <sup>(۱)</sup> پی در پی سیراب گردید، از کسی پیروی خواهید کرد که مردم را به گمراهی سوق می‌دهد و دعوت باطل را می‌پذیرد <sup>(۲)</sup> پیمانی که با دعوت کننده بسته بودید، می‌شکنید و رشته ارتباط خود را با اهل جهاد قطع می‌کنید و به کسانی که اهل جنگ و جهاد در راه خدا نیستند می‌پیوندید. و چون وعده‌ها و بخششی که برای جلب شما در دست دارند، آب شود، وقت امتحان و پاک شدن هر کس نزدیک شود و پرده بالا رود و مدت انتظار به پایان رسد و وعده نزدیک گردد! و آشکار می‌شود برای شما ستاره‌ای از جانب شرق ماه شما ظاهر و مانند شب چهاردهم برای شما بدرخشد. <sup>(۳)</sup>

۱- اشاره به آیه: ﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ است (سوره اسراء آیه ۶۳) که تفسیر به بنی امیه شده.  
 ۲- مقصود سرسلسله بنی عباس و خلفای این دودمان است که پس از بنی امیه، مردم به آنها گرویدند و مجدداً ارتباط خود را با ائمه طاهرين علیهم السلام که خلفای واقعی پروردگار بودند قطع نمودند.  
 ۳- میرزا ابوالفضل گلپایگانی مبلغ بهایی در کتاب (فرائد) دستبردی به این خطبه زده و از یک جمله آن سوء استفاده نموده، و چنین گفته: «این خطبه فصیح صریح است که آن نیز سعادت (میرزا علی محمد باب!) یعنی: موعود امت از جانب شرق ظهور خواهد فرمود، و بر نهج حضرت رسول به تشریح شرع جدید قیام خواهد نمود»!!  
 در کتاب (بهائی چه می‌گوید) جلد ۱ صفحه ۹۱ جواب آن را بدین گونه داده است: این خطبه در صفحه ۲۸ جلد ۱۳ بحارالانوار (عربی) نقل از کتاب ارشاد است، در عبارت خطبه جمله: (وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمَ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ)، ترجمه: (و ظاهر می‌شود برای شما ستاره از جانب شرق) نه اینکه (ستاره شما از بلاد شرقیه طلوع فرماید)، چنانکه گلپایگانی ترجمه نموده. و همین جمله در صفحه ۳۱ بحارالانوار (عربی) باز در خطبه حضرت امیر نقل از کتاب کافی چنین است: (وَبَدَأَ لَكُمْ النَّجْمَ دُونَ ذَنْبٍ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ) یعنی: (ظاهر و طالع می‌شود برای شما ستاره دنباله دار از جانب شرق) پس محتمل است که مراد از آن، ستاره مخصوص در آسمان باشد، و چنانکه مجلسی رحمته الله فرموده‌اند: از علامات ظهور قائم علیه السلام باشد».

سپس مؤلف دانشمند کتاب (بهائی چه می‌گوید) به شرح پاسخ گلپایگانی و معنی حدیث پرداخته که اجمال آن به دین قرار است:

اگر فرضاً این ستاره شرقی همان مهدی موعود باشد، هر چند ممکن است طبق دعوی گلپایگانی با سید باب متولد در شیراز که جزو بلاد شرق است تطبیق شود، ولی اولاً شرق تنها شیراز نیست، سامره محل تولد امام زمان (و کوفه که محل قیام و مقر سلطنت آن حضرت می‌باشد، مترجم) هم نسبت به مکه معظمه که مرکز و محل ارتفاع ندای قائمیت آن حضرت است، در شمال شرقی قرار گرفته است.

اما همین عنوان طالع المشرق در جمله: (وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِنْ أَطَعْتُمْ طَالِعَ الْمَشْرِقِ سَلَكَ بِكُمْ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ) دیگر با سید باب اصلاً تطبیق نمی‌کند. بلکه این خطبه شریفه دلیل بر علیه او می‌گردد.

زیرا معنی جمله مزبور این است: ای مردم بدانید اگر شما اطاعت نمایید طالع مشرقی را، سلوک و رفتار می‌فرماید، شما را طبق سیره و شریعت اسلامیة رسول خدا سلوک می‌دهد یا می‌برد شما را در منهاج و شریعت رسول خدا - چنانکه در بعضی احادیث مانند حدیث ابوبصیر و (سایر احادیث باب ۱۲ و ۱۱) از امام باقر علیه السلام

چون این علائم آشکار گردد، توبه کنید و گناه را از خود دور سازید و بدانید که اگر از آن ستاره که از مشرق طلوع می‌کند پیروی کنید او شما را به طریقه (شریعت) پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رهبری نماید و از کری و گسنگی شفا خواهید یافت و بار سنگین تحمل (ظلم و ستم از دولتهای جائر و بیعت سلاطین جور) را از گردنهای فرود می‌آورید. خداوند در آن روز هیچ کس را بی نصیب نمی‌کند، جز آن کس که از رحمت او سرباز زند و خویشتن دار نباشد **«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»<sup>(۱)</sup>**

مؤلف: معنی قسمتی از این خطبه و مطالبی راجع به آن در ذیل روایتی که از کتاب «کافی» نقل می‌کنیم و به منزله شرح این خطبه است خواهد آمد و هم در آن خطبه تحریفات و اختصارهایی مُخَلِّ معنی که در اینجا روی داده معلوم خواهد شد.

غیبت نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت می‌کند که در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی آب فرات زیاد شد حضرت و دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیه السلام سوار شده و از قبیله ثقیف گذشتند، مردم گفتند: علی آمده است آب را برگرداند، حضرت فرمود: من و این دو پسر شهید خواهیم شد و خداوند در آخرالزمان مردی از نسل من برانگیزد که انتقام خون ما را بگیرد و از نظرها غایب شود تا اهل باطل شناخته شوند. تا آنکه جاهل می‌گوید: **ما لله في آل محمد من حاجة** خداوند را با آل محمد حاجتی نیست.

و نیز در غیبت نعمانی از مفضل بن عمر روایت می‌کند که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: اگر معنای یک روایت را بدانی بهتر از ده روایت است که ندانسته برای مردم نقل کنی! هر حقی حقیقتی و هر راستی نوری دارد به خدا قسم ما کسی از شیعیان خود را فقیه نمی‌دانیم جز اینکه با وی به رمز و اشاره سخن بگوییم و او

که فرمود: در صاحب الامر سنتی از موسی و سنتی از عیسی و سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله است (تا اینکه می‌فرماید: **وَأَمَّا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ فَأَلْقِيَامُ بَسِيْرَتِهِ وَ تَبْيِيْنُ آثَارِهِ وَ مَقْصُودُ أَهْلِ تَخْصِيْبِصٍ وَ مَفْهُومُ أَهْلِ قَضِيْبِهِ** چنین می‌شود: که اگر هنگام ظهور، اطاعت آن طالع مشرقی نکردید، و از دیگری پیروی نمودید، به چنین نتایجی نخواهید رسید. نه اینکه مانند گلپایگانی در جمله **(سَلِّكَ بِكُمْ مِنْهَا جَزْءَ سَوْءِ اللَّهِ)** تأویل و تصرف نموده و بدخواه خود به قیام به تشریح شریعت تازه! معنی کنیم، که هم خلاف معنی خود این کلام است و هم مخالف ضرورت و مدارک دین - پس گلپایگانی با سفسطه و حيله خواسته است که آن را از قویترین و آشکارترین براهین و ادله خود قلمداد کند.

۱ - سوره شعراء آیه ۲۲۷.

مقصود ما را بفهمد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر کوفه می فرمود: شما آشوبهای تاریک و روزگار مبهم در پیش دارید، که جز «نومه» کسی از آن ماجرا نجات نمی یابد عرض کردند: یا امیرالمؤمنین! نومه کیست؟ فرمود: کسی است که مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند. بدانید که زمین از وجود حجّت خدا خالی نمی ماند، و بزودی خداوند بندگان گناهکارش را به کیفر ظلم و ستم و زیاده روی های خود می رساند.

وَلَوْ خَلَّتِ الْأَرْضُ سَاعَةً وَاحِدَةً مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا وَلَكِنَّ الْحُجَّةَ يَعْرِفُ النَّاسَ وَلَا يَعْرِفُونَهُ، كَمَا كَانَ يُوسُفُ يَعْرِفُ النَّاسَ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ.

اگر یک لحظه زمین از حجّت خدا خالی بماند، ساکنان خود را فرو می برد. حجّت خدا در روی زمین هست، او همه را می شناسد ولی کسی او را نمی شناسد چنانکه یوسف مردم را می شناخت ولی کسی او را نمی شناخت. آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»<sup>(۱)</sup> یعنی: وای بر مردم که هر پیامبر و راهنمایی که برای راهنمایی آنها فرستاده می شود، او را به باد مسخره می گیرند!!

ابن عیاش در کتاب «مقتضب الاثر» می گوید: شیخ ثقه ابوالحسین بن عبدالصمد ابن علی در سال دویست و هشتاد و پنج، نزد عبید بن کثیر، از نوح بن دراج و او از یحیی ابن اعمش و او از زید بن وهب و او از ابوجحیفه و حرث بن عبدالله همدانی و حرث بن شرب روایت نموده که آنها در خدمت علی علیه السلام بودند، حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام، فرمود: مرحباً ای پسر پیغمبر! و چون امام حسین علیه السلام آمد فرمود: پدر و مادرم قربانت شود ای پدر فرزند بهترین کنیزان! عرض شد یا امیرالمؤمنین چرا به حسن آنطور و به حسین اینطور خطاب فرمودی؟ و فرزند بهترین کنیزان کیست؟<sup>(۲)</sup> فرمود: او گمشده ای است که از کسان و وطن دور و مهجور است، نامش (م ح م د)

۱- سوره یس آیه ۲۹.

۲- در صفحات بعد علت اینکه چرا مادر امام زمان را کنیز گفته اند، بیان کردیم و همچنین در چند صفحه بعد تذکر

فرزند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین است، در این وقت حضرت دست مبارک بر روی سر امام حسین علیه السلام نهاد و فرمود: **همین حسین!**

در نهج البلاغه است<sup>(۱)</sup> که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون اوضاع دنیا به آنجا رسد (که از هر سو بلوا و آشوب و ظلم و ستم به وقوع پیوندد) آقای بزرگوار ظاهر شود و بر تخت سلطنت قرار گیرد، یاران وی از هر طرف چون پاره‌های ابر که در فصل پاییز جمع شده بهم می‌پیوندد به دور او گرد آیند و او و پیروانش بر دین حق پایدار باشند.

**مؤلف** - گفته‌اند: این کلام از جمله اخبار غیبی آن حضرت است که در آن مهدی موعود علیه السلام را ذکر فرموده است.

و نیز آن حضرت در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید:<sup>(۲)</sup> (مهدی موعود) سپر حکمت را پوشیده و آن را با تمام شرائطش از توجه به آن و شناختن آن و آمادگی برای اخذ آن، فرا گرفته پس حکمت گمشده‌ای است که آن را یافته است و آرزویی است که درخواست می‌نموده. او از مردم کناره گرفته و در گوشه‌ای بسر برده و این هنگامی است که (بر اثر فتنه‌ها) اسلام غریب گشته و مانند شتری است که رنجیده و دم خود را به حرکت آورده و جلو گردنش را به زمین می‌چسباند، او (مهدی) از بازماندگان حجت خدا و یکی از جانشینان پیغمبر است.

### گفتار ابن ابی الحدید راجع به مهدی موعود علیه السلام

**مؤلف:** ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می‌نویسد: «شیعه امامیه می‌گویند: مقصود از این شخص قائم منتظر است و صوفیه گفته‌اند: او «ولی الله» است و معتقدند که دنیا از چهل نفر ابدال و هفت نفر اوتاد و یک نفر به نام «قطب» خالی<sup>(۳)</sup> نیست به

۱ - نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۱۱۹۲.

۲ - نهج البلاغه فیض الاسلام صفحه ۵۸۶ از کتاب مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار علامه مجلسی ترجمه: علی دوانی.

۳ - صوفیه اعتقاد به ولایت عامه و مهدویت نوعیه دارند، و اولیاء را منحصر به دوازده امام نمی‌دانند. امروز هم اغلب عقیده دارند که پیر آنها در زمان خود ولی است، و هر قطبی منصب ولایت دارد.

گمان فلاسفه مقصود «عارف» است و اهل تسنن عقیده دارند «مهدی» است که منبعد متولد خواهد شد. همه مسلمانان اتفاق دارند که دنیا و تکلیف مردم در عهد مهدی به پایان می‌رسد، و ایسکه حضرت می‌فرماید: او از مردم کناره می‌گیرد، یعنی: این مرد هنگامی که فسق و فجور ظاهر گشت مخفی می‌شود و غربت اسلام موقعی است که عدل و صلح غریب شود و از میان برود و این دلالت بر اعتقاد شیعه نسبت به مهدی موعود دارد.

در غیبت نعمانی از آن حضرت روایت نموده که فرمود: «صاحب الامر» از فرزندان من است و او کسی است که درباره‌اش گفته می‌شود: مرده است و اگر هست به کدام بیابان رفته است؟

نیز در کتاب مزبور است که آن حضرت فرمود: (روزی بیاید) که شیعه مانند بز باشد که شیر نداند دست روی کدام یک از آنها بگذارد! یعنی: عزت آنها از دست رفته و کسی احترامی برای آنها قائل نیست، و کسی ندارند که در کارهای خود به وی پناه برند. هم در آن کتاب از عبدالله شاعر یعنی: ابن ابی عقیف روایت کرده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: ای شیعیان! شما را آن چنان می‌بینم که مانند شتران در پی چراگاه هستید و آن را نمی‌یابید.

و نیز در کتاب مزبور از حضرت صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود از امام

و کسانی امثال با یزید بسطامی، و منصور حلاج، محیی‌الدین عربی، و احمد غزالی، جنید بغدادی را «ولی» می‌دانند. عجب است که صوفیان شیعه با این عقیده که مخالف اساس معتقدات شیعه است: باز دم از تشیع و لاف محبت امام زمان می‌زنند، و سایر شیعیان و علمای ربانی را اهل ظاهر و قشری و خود را با انکار ضمنی ولی الله المطلق و مهدی موعود جهان که بعد از امام عسکری جز او ولی و قطبی و امامی نیست، اهل معنی و اهل لب و «اهل حق» می‌دانند!!

پیشوای اهل تصوف و رئیس خرقه پرشان شیعه و سنی مولوی بلخی که مثنوی او را (به دروغ) از زبان شیخ بهائی کتاب آسمانی دانسته، و حتی شیعیان خوش باور او را عارف شیعی مذهب می‌دانند در جلد دوم مثنوی مهدویت را چنین بیان می‌کند:

تا قیامت آزمایش دائم است  
خواه از نسل عمر خواه از علی است!  
هم نهان و هم نشسته پیش او!  
آن ولی کسب از او قسندیل او

پس بهر دوری ولیی قائم است  
پس امام حی قائم آن ولی است!  
مهدی و هادی وی است ای راه جو!  
او چه نور است و خرد جبرئیل او



حسین علیه السلام روایت نموده که: مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! ما را از مهدی خودتان مطلع نمایید، فرمود: چون قرنها بر مردم بگذرد و مؤمنین اندک و طرفداران حق از میان رفته باشند، در آن وقت او ظهور کند! راوی گفت: یا امیرالمؤمنین! مهدی از چه طایفه‌ای می‌باشد؟ فرمود: از بنی هاشم و قله شامخ نژاد عرب. هرکس با او نزدیک شود او را دریای سرشاری می‌بیند و هنگامی که ظهور کند نزدیکانش نسبت به او بی‌وفایی می‌کنند، و در آن موقع که آنها آلوده شوند او کان پاکی است. کسی که هنگام هجوم مرگ به مردم، ترس به خود راه نمی‌دهد و در موقعی که مؤمنان اطرافش گرد آیند، به کسی ظلم نمی‌کند، و به هنگام مبارزه شجاعان از میدان بیرون نمی‌رود. مردی است آماده کارزار، مغلوب کننده دشمنان، پیروز و شجاع، مخالفین را با شمشیر درو می‌کند و بر پیکر آنها زخمهای گران وارد می‌سازد.

مردی است نیرومند، شمشیری است از شمشیرهای خدا، بزرگی است بخشنده و با استقامت. فرق او به قله عظمت می‌ساید، و بزرگواری همیشگی او بر بهترین اصول استوار است. هیچ فتنه انگیزی تو را از پیروی او باز ندارد، فتنه جویانی که به هر طرف می‌روند و اگر سخنی بگویند بدترین گوینده‌ها هستند، و اگر ساکت شوند قصد افساد دارند.

آنگاه به ذکر اوصاف مهدی علیه السلام پرداخت و فرمود: پناه دادن وی به مردم بی‌پناه از شما بهتر، علمش از شما افزونتر و جهدش در صله ارحام از همه بیشتر است. خداوند! با بیعت کردن با وی، مردم را از اندوه بیرون آور! و مسلمانان را از پراکندگی نجات ده! اگر بتوانی او را ملاقات کنی به سوی وی بشتاب. و هرگاه به او رسیدی از او روی متاب، آه! آنگاه اشاره به سینه مبارک خود نمود که چقدر مشتاق دیدار او است!

**مؤلف:** نسخه‌ای که ما این روایت را از آن نقل کردیم دست خورده بود و اکثر الفاظ آن تحریف شده بود.

سید بن طاووس در کتاب طرائف از کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از ابواسحاق روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: این فرزند من آقا است، چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آقا نامید. از نسل وی مردی متولد گردد که هم نام

پیغمبر شما و خویش شبیه خوی او است، و او زمین را پر از عدل کند.  
و نیز آن حضرت در نهج البلاغه می فرماید: <sup>(۱)</sup> مردم دنیا پرست در گمراهی و انحراف از راه مستقیم به چپ و راست خواهند رفت. ای مردم در امری که تحقق خواهد یافت شتاب نکنید و آنچه را که فردا واقع می شود دیر شمارید (مقصود سوانح ایام و آشوب های سهمگین است) چه بسا کسی که برای چیزی شتاب نماید، چون به آن برسد آرزو کند کاش به آن نرسیده بود! و چه بسیار نزدیک است آثار و علائم فردا! ای مردم! هم اکنون آنچه می باید واقع شود، ظاهر گشته و موقع دیدن آشوب هایی که از آن آگاهی ندارید فرا رسیده. بدانید کسی که از ما (یعنی: امام زمان) آن آشوبها را درک کند، در تاریکی آن فتنه ها با چراغی روشن (نور امامت) راه خواهد رفت و به روش نیکان رفتار نماید، در آن وضع بحرانی بندی را بگشاید و اسیری را (از بند جهل و نادانی) آزاد گرداند، و جمعیت گمراهان را پراکنده سازد و پراکندگی حق جویان را گرد آورد.

او از نظر مردم پنهان می ماند و بیننده هر چند در پی او نظر اندازد، او را نمی بیند. پس گروهی پاک و ثابت و مهذب گردند، مانند شمشیری که آهنگر آن را صیقل دهد. دیدگان آنها به نور قرآن روشن شود و تفسیر آن در گوشه ایشان جایگزین گردد. و جام حکمت را در صبح و شام به آنها بنوشانند.

شیخ طوسی در کتاب «آمالی» از آن حضرت روایت می کند که فرمود: (زمانی خواهد آمد) که زمین از ظلم و ستم پر شود تا جایی که نام خدا را در پنهانی به زبان آورند، آنگاه خداوند قومی صالح به وجود آورد و آنها زمین را پر از عدل و داد کنند چنانکه پر از ظلم و ستم باشد.

در کمال الدین نیز از اصبع بن نباته روایت نموده که آن حضرت قائم آل محمد را نام برد و فرمود: وی غیبتی خواهد کرد که مردم می گویند خدا را چه حاجتی به آل محمد است؟ این حدیث در آن کتاب با طریق دیگر هم ذکر شده.

و نیز در کتاب مزبور است که زید ضخم گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: شما چون چهارپایان عقب چراگاه روید و آن را پیدا نکنید و هم در آن کتاب از اصبع بن نباته نامبرده روایت کرده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: صاحب الامر از وطن و کسانش دور است و تنها بسر می برد.

شیخ در کتاب غیبت از اعمش از ابی وائل روایت می کند که گفت: امیرالمؤمنین به فرزندش حسین علیه السلام نگاه کرد و گفت: این فرزند من، آقا است، چنانکه خدا او را آقا نامیده، بزودی از نسل وی مردی بوجود می آید که هم نام پیغمبرتان و در صورت و سیرت شبیه به او می باشد. در وقتی که مردم از خود غافل باشند و حق را از میان برند و ستمگری پیشه سازند، قیام می کند. به خدا قسم اگر قیام نکند او را گردن می زنند. از قیام وی اهل آسمان و ساکنان زمین فرحناک می شوند. او زمین را پر از عدل کند چنانکه پر از ظلم و ستم باشد.

## گفتار ابن ابی الحدید

**مؤلف:** ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می گوید: سید رضی <sup>(۱)</sup> این خطبه را در

۱ - ابوالحسن محمد بن الحسین بن موسی علوی بغدادی معروف به (سید رضی) یا (شریف رضی) یکی از بزرگترین نوابغ شیعه است. وی فرزند طاهر ذوالمناقب، نقیب علویان عصر، و دخترزاده ناصر کبیر است که از علماء و رزم جویان و سالها در مازنداران با سامانیان جنگها کرد.

سید رضی در سال ۳۵۹ هجری، چهار سال بعد از برادر عالیقدرش (سید مرتضی) رئیس شیعیان عصر، در بغداد متولد گردید، و همانجا به سال ۴۰۶ به سن ۴۷ سالگی به جهان باقی شناخت.

از پنج سالگی همراه برادرش سید مرتضی نزد شیخ مفید به آموختن فقه و دیگر علوم دین پرداخت، و در نزد استادان مشهوری مانند: سیرافی، قاضی عبدالجبار معتزلی، محمد بن عمران مرزبانی، علی بن عیسی رمانی، ابوموسی نلعکبری، محمد بن خوارزمی، ابواسحاق زجاج، اخفش، ابن جنی، ابن نباته، که همه از اساتید مسلم عصر و مبتکرین علوم عربیت بودند، صرف و نحو، کلام، تفسیر و حدیث و عروض و بلاغت و اصول را فراگرفت. در ده سالگی به سرودن شعر پرداخت. در هفده سالگی دست به تألیف و تصنیف زد، در بیست و سه سالگی از تمام علوم منداول عصر بی نیاز گشت. سید رضی در عزت نفس، وفاداری، سخاوت و سایر ملکات فاضله، مانند نداشت.

کتاب «نهج البلاغه» مشهورترین آثار سید رضی است. وی در این کتاب سخنان جاویدان مولای متقیان علی علیه السلام را از کتب مختلف سنی و شیعه استخراج و پس از بررسی و تحقیق درباره متن و سند آن در چهار قسمت: خطابه ها، کلمات، نامه ها، سخنان کوتاه (کلمات قصار) تنظیم و با مقدمه پرارزش و توضیحات لازم، در این

نهج البلاغه آورده است. این خطبه مشتمل بر بیان حال بنی امیه است. جمعی از مورخین نیز آن را نقل کرده‌اند و میان علما متداول و به حد استفاضه رسیده است. در متن مفصل آن کلماتی است که سید رضی در نهج البلاغه نیاورده از جمله این عبارت است: پس به اهل بیت پیغمبرتان نظر کنید، اگر در یکجا اجتماع کنند شما نیز اجتماع کنید و اگر از شما یاری خواستند، آنها را یاری نمایید، که خداوند شما (پیروان حقیقی اهل بیت) را بوسیله مردی از ما پیروز گرداند.

پدر و مادرم فدای فرزند بهترین کنیزان. او دشمنان ما و اهل باطل را از دم شمشیر گذرانده همه را تار و مار کند و هشت سال سلطنت نماید. تا اینکه قریش می‌گویند: اگر این مرد از فرزندان فاطمه زهراء بود، به ما رحم می‌کرد! او بنی امیه را دنبال می‌کند تا همه را قلع و قمع کرده و نابود سازد. چه آنها ملعون می‌باشند و هر جا یافته شوند، گرفتار شده به قتل می‌رسند. این سنت الهی است که درباره مردم گذشته پیوسته جاری بوده و هیچگاه نخواهی دید که سنت خدا تغییر یابد. آنگاه ابن ابی الحدید می‌گوید: اگر گفته شود: این مرد موعود کیست؟ می‌گوییم: شیعه امامیه عقیده دارد که وی امام دوازدهم آنها و فرزند کنیزی به نام نرجس است. ولی ما اهل تسنن معتقدیم او مردی از اولاد فاطمه زهراء است که در آخرالزمان از کنیزی متولد شود و اکنون موجود نیست! (۱)

اگر گفته شود: در آن موقع بنی امیه کجا هستند که حضرت می‌فرماید مردی با این نشانه‌ها از آنها انتقام می‌گیرد؟ می‌گوییم: علماء در جواب گفته‌اند: عقیده شیعه امامیه

---

کتاب جمع آوری کرده است. متأسفانه جمعی از متعصبین اهل تسنن چندان از مرز واقع بینی و انصاف به دورند، که همه نهج البلاغه یا بعضی از آن را ساخته سید رضی دانسته‌اند! در صورتی که امروز دانشمندان منصف سنی و حتی غریبان نیز، اعتراف دارند که گوینده نهج البلاغه کسی جز امیر بلغاء علی علیه السلام نیست.

۱- در صفحه ۳۴۰ نیز در این باره مؤلف سخن کوتاهی از ابن ابی الحدید نقل کرد. چون مادر امام زمان را در حالت اسارت خریده‌اند، کنیز بوده هر چند این کنیز دختر پادشاه باشد ما نمی‌دانیم اهل تسنن که به گفته ابن ابی الحدید دانشمندان معروف آنها عقیده دارند مهدی موعود هنوز متولد نشده، آن همه اخبار و گفتار را که خودشان در کتب مربوطه راجع به ظهور و غیبت طولانی آن حضرت نقل کرده‌اند و اینکه وی پسر امام حسن عسکری است چگونه معنی می‌کنند؟ ما شیعیان نظر به آن روایات کثیره عقیده داریم که وی متولد شده و پس از عمر طولانی ظهور می‌کند.

این است که چون امام منتظرشان ظهور کند قومی از بنی امیه و غیره دوباره به دنیا رجعت می کنند و امام منتظر، دستها و پاهای گروهی از آن مردم (بنی دین) را قطع می کند و چشمهای برخی را کور می نماید، و عده دیگری را به دار می زند و بدین گونه از دشمنان آل محمد عموماً خواه متقدمین و خواه متأخرین آنها انتقام می گیرد. ولی ما اهل تسنن عقیده داریم خداوند در آخرالزمان مردی از اولاد فاطمه علیها السلام را که فعلاً وجود ندارد به خلافت می رساند و او انتقام آل محمد را از دشمنان خواهد گرفت، و زمین را پر از عدل می کند چنانکه از ظلم ستمگران پر باشد، و آنها را به بهترین وضع به کیفر اعمالشان می رساند.

او چنانکه در این روایت و سایر روایات رسیده فرزند کنیزی است و همنام پیغمبر می باشد. و هنگامی ظهور می کند که پادشاهی از نسل بنی امیه و ابوسفیان به نام «سفیانی» که در روایت صحیح از وی خبر داده اند، بر بسیاری از مسلمانان مسلط باشد. امام فاطمی، سفیانی و بنی امیه پیروان او را می کشد، و در آن وقت عیسی مسیح علیه السلام از آسمان فرود می آید و علائم قیامت آشکار می گردد و دابة الارض ظاهر می شود و تکلیف مردم با انقراض عالم ساقط خواهد شد و صور دمیده و رستخیز مردگان پدید می آید چنانکه خدا در قرآن مجید فرموده است.

در کافی از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند<sup>(۱)</sup> که آن حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرمود: اما بعد، پروردگار عالم هیچ وقت ستمگری را نابود نکرد مگر بعد از مدتها که به وی مهلت داد (تا اتمام حجت کند یا ستمگری از عملش توبه نماید) ولی او در توبه کردن سستی نمود، و استخوان هیچ امتی را نشکست مگر بعد از آنکه آنها را به بلاها مبتلا گردانید: ای مردم! شما نیز پیش از این مبتلا به گرفتاریها بودید و بعد از این نیز مصیبتها خواهید داشت. هر صاحب دلی عاقل نیست، و هر

۱ - علامه مجلسی در پایان این روایت به تفصیل طبق معمول لغات مشکل و نکات مهم آن را توضیح داده که ما، برای سهولت امر، آن را در ترجمه بکار بردیم و میان هلالین قرار دادیم.

صاحب گوش شنوا نمی باشد، و هر نگاه کننده به چشم ظاهر، بینا نیست. (۱)

بندگان خدا! در چیزی که تأمل کردن در آن مفید به حال شما است، رغبت نشان دهید، سپس نگاه کنید به وضع کسانی که به شیوه پیروان فرعون می رفتند و غرق در ناز و نعمت بودند و در بهترین جاها می زیستند، و خداوند آنها را بحال خود گذاشت و ببینید که بعد از آن عیش و نوشها و گیر و بندها به چه سرنوشتی مبتلا گردیدند! عاقبت نیک در بهشت از آن کسی است که سعی در حفظ دین و ایمان خود داشته باشد. به خدا قسم آنها همیشه در بهشت خواهند بود و پایان هر کار به دست خدا است.

عجبا! چگونه من از اشتباه این فرقه ها که در مسلک و دین خود این همه با هم اختلاف دارند تعجب نکنم که از دستور هیچ پیغمبری پیروی نمی کنند و به عمل جانشین پیغمبری هم توجه ندارند و ایمان به غیب و روز جزا نمی آورند و از عیب جویی مردم چشم نمی پوشند. کار خوب در میان آنها چیزی است که خود شناخته و پسندیده اند و کار بد آن است که آنها بد می دارند؟ هر یک از آنان خود را پیشوایی می داند و به اعتماد هوای نفس و خیالات فاسده و توسل به زور و قدرتهای فانی پیوسته به مردم ستم می کنند و جز خطا چیزی به سرمایه زندگی نمی افزایند.

هرگز به خدا نزدیک نمی شوند و بیش از حد از درگاه الهی دور گردند. یک عده به دسته ای دل بندد و جمعی تصدیق جمعی دیگر کنند، اینها همه، ترس از پیروی سفارش پیغمبر درباره ائمه طاهرین و نفرت و بی اعتنائی نسبت به اماناتی است که به فرمان الهی به آنها سپرده است. آنها مردمی حسرتمند هستند، و دلی پراز شبهه و شک دارند، و افرادی سرگردان و گمراه می باشند، کسیکه خداوند او را بحال خود بگذارد، البته در نزد کسی که او را نمی شناسد تأمین دارد و متهم نیست! چقدر شباهت دارند این عده با چارپایانی که مهرشان غایب شده باشد!!

افسوس بر کارهایی که شیعیان بعد از من درباره هم معمول می دارند، با اینکه امروز

۱ - مقصود این است که هر چند در ظاهر مردم چشم و گوش و دل دارند ولی ممکن است بعضی ها چشم بینا و گوش شنوا و دل داننده حق نداشته باشند که حق را ببینند و به آن گوش فرا دهند و به آن دل ببندند. چنانکه خداوند در قرآن مجید می فرماید: ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ (سوره اعراف آیه ۱۷۹).

با هم نزدیک و دوست می‌باشند!!

بعضی از آنها موجبات بدبختی دیگری را فراهم می‌آورند، و برخی برخی دیگر را به قتل رسانند. آنها بعد از من از دور امامان بحق پراکنده شوند و به سوی آنها که از حقیقت اسلام دورند می‌روند، و از غیر اهلش آرزوی پیروزی بر دشمن و مشکلات کنند.<sup>(۱)</sup>

خداوند آنها را در روز نکبت بنی‌امیه گرد آورد. چنانکه قطعات ابر را در فصل پاییز جمع کند و نسبت به هم یک دل نماید و جمعیت آنها را افزون گرداند. آنگاه درهای آزادی به روی آنها بگشاید، و چون سیل اِزَم که موشی سد آنها را نقب زد و آنها بهشت زندگی آنان را در زیر گرفت، و بلندبها و کوهها نتوانست جلو آن را بگیرد<sup>(۲)</sup> آنها نیز سیل آسا در روی زمین به حرکت درآیند و در جاهای مناسب قرار گیرند و بدین گونه خداوند بوسیله آنها حقوق از دست رفته قومی را از قومی دیگر بگیرد (یعنی: بوسیله بنی‌عباس انتقام آل محمد را از بنی‌امیه بگیرد هر چند آل محمد علیهم‌السلام باز هم به حق خود نمی‌رسند) و قومی را در اماکن قومی دیگر ساکن گرداند، تا بنی‌امیه (که آل محمد را از محل و موطن خود پراکنده ساختند) خود نیز آواره و سرگردان شوند، و دیگر نتوانند حق دیگران را پایمال کنند.<sup>(۳)</sup>

خداوند بوسیله آنها (بنی‌عباس) ستون دولت بنی‌امیه را ویران سازد و کاخهایی که (در شام) بنا کردند منهدم کند و کوه و دشت شام از لشکر آنها (بنی‌عباس) مملو گردد. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، آنچه گفتم واقع خواهد شد گویا صدای شیهه اسبان و فریاد و همه‌مردان آنها را می‌شنوم! به خدا قسم آنچه در دست (بنی‌امیه) است (زر و سیم و ثروت و جاه) بعد از آن شکوه و جلال در همه

۱ - منظور بنی‌عباس است، که مردم آنها را تقویت کردند، تا ریشه ظلم و بیدادگری بنی‌امیه را قطع کنند، و انتقام اهل بیت و مسلمانان را از آنها بگیرند. ولی چون بنی‌عباس خود زمام امور را بدست گرفتند، از همان راهی رفتند که بنی‌امیه می‌رفتند!

۲ - داستان سیل اِزَم و سد مأرب واقع در خاک یمن و نقبی که بک موش در آن پدید آورد، و بهشت زندگی آنها را نابود ساخت، در قرآن مجید سوره (سبأ) از آیه ۱۴ تا ۱۹ بیان شده است.

۳ - اشاره به ایام سقوط بنی‌امیه و کشمکش آنها با بنی‌عباس، بر سر خلافت اسلام است که شیعیان فرصت یافتند پس از سالها محدودیت از گوشه و کنار به سوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم‌السلام شتافته و با تشکیل انجمن‌هایی از شیعیان تا حدی آزادی بدست آورند و از آن محدودیتها نجات یابند.

جا آب شود. مانند دنبه گوسفند که روی آتش آب گردد.

هر کس از آنها بمیرد. در گمراهی مرده است، مگر اینکه توبه کند. و به سوی خدا باز گردد تا خداوند از تقصیر وی بگذرد. امید است خداوند شیعیان مرا در روز نکبت اینان (بنی امیه یا بنی عباس) از پراکندگی گرد آورد. <sup>(۱)</sup>

کسی را نرسد که در برابر ذات الهی تدبیر امور کند بلکه خیر و ثواب کارها و تدبیر همه امور بسته به اراده و مشیت او است.

ای مردم! کسانی که بدون حق منصب امامت را به خود می بندند بسیارند. اگر شما بواسطه تلخی حق از آن روی نتابید و خود را خوار نکنید و در نكوهش باطل سستی نشان ندهید، آنها که در شجاعت به پایه شما نمی رسند، بر شما دلیر نمی شوند و اقویا بر شما مسلط نمی گردند و پیروی حق را ترک نمی کنند و اهل طاعت را از میان نخواهند برد.

ولی افسوس که (دوباره) مانند بنی اسرائیل عهد موسی علیه السلام در کار خود حیران و سرگردان می شوید! سوگند یاد می کنم که تحیر شما بعد از من به مراتب بیش از حیرت و سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود (زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان تیه حیران و سرگردان بودند ولی مسلمانان بعد از غصب حق آل محمد و ظلم نسبت به اهل بیت عصمت تا ظهور مهدی موعود در امر دین خود حیران می مانند).

باز هم سوگند یاد می کنم که اگر مدّت حکومت بنی امیه بسر رسد شما به دولت باطل دیگری که بعد از آنها خواهد آمد می پیوندید و به دور آنها اجتماع می کنید و باطل را زنده نموده حق را پشت سر می گذارید! و از کسانی که از همه نزدیکتر و در غزوه بدر نخستین جنگ اسلام شرکت داشتند (مقصود خود آن حضرت است که اوّل مؤمن به خدا و رسول و قهرمان جنگ بدر بود) جداگشته به آنها که در جهاد با پیغمبر علیه شرک و کفر، دورند (یعنی: عباس بن عبدالمطلب و اولاد او) می پیوندید. این را بدانید که اگر حشمت آنها (یعنی: بنی عباس) نیز به پایان رسد و دولتشان از دست برود، موقع پاداش

۱- این جمله نیز چنانکه علامه مجلسی احتمال داده اشاره به زوال دولت مقتدر بنی عباس و آزادی و اجتماع مجدد شیعیان و بالاگرفتن کار آنها است.



هر کس نزدیک شود و موعد فرا می‌رسد.

ایام دولت باطل سپری گردد و ستاره دنباله‌دار برای شما از سمت مشرق پیدا شود دو ماه تابان برای شما طلوع نماید. پس چون این علائم پدیدار گردد به سوی خدا باز گردید و توبه کنید این را بدانید که اگر از طلوع کننده مشرق پیروی نمایید. شما را بطریقه پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله راهنمایی کند و از کوری و کری و گنگی نجات دهد و رنج طلب روزی را از شما برطرف گرداند و این بارگران را از روی دوش شما بردارد. در آن روز کسی از خداوند دور نمی‌شود مگر آنکه از پذیرش حق سرباززند و ظلم پیشه سازد و بر مردم سخت گیرد، و آنچه را مال او نیست تصاحب کند ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

**مؤلف:** «ستاره دنباله‌دار که از سمت مشرق پیدا می‌شود» از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است چنانکه خواهد آمد و «ماه تابان برای شما طلوع نماید» ممکن است کنایه از قائم علیه السلام باشد، و احتمال هم می‌رود که از علامات ظهور باشد و «طلوع کننده مشرق» برای این است که ظهور آن حضرت از مکه است که در شرق مدینه قرار دارد. یا اینکه اجتماع سپاهش و توجه آن حضرت برای فتح شهرها و کشورها از «کوفه» است که نسبت به مکه و مدینه در شرق قرار دارد.<sup>(۲)</sup>

و نیز در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌فرماید: (چون قائم ما ظهور کند) هوای نفس را به هدایت و رستگاری بر می‌گرداند (یعنی: گمراهان را به راه راست دلالت می‌کند) و این در زمانی است که هدایت به هوای نفس تبدیل شود. و رأی به قرآن برگردد (تا مردم بجای اظهار رأی از دستور قرآن الهام بگیرند) این در زمانی است که مردم قرآن را به رأی خود مبدل کنند تا اینکه (قیافه مخوف) جنگ و خونریزی مانند شیر درنده و خشمگین با قوتی هر چه تمامتر بشما روی آورد، و همچون شتری که پستانهای پرشیر دارد (یعنی: شربت مرگ) پدید آید که نوشیدن شیر آن نخست شیرین

۱- سوره شعراء آیه ۲۲۷.

۲- در صفحه ۳۳۶ توضیح دادیم که منظور از شرق در اینگونه روایات، شرق نسبی است. ملاحظه می‌کنید که علامه مجلسی نیز پیش از آنکه سید باب به هوس ادعای امام زمانی بیافتد و گلپایگانی شرق را شیراز و ایران بداند، چگونه منفی کرده است!؟

و در پایان، تلخ می باشد.

آگاه باشید! آنچه (امروز خبر می دهیم) فردا واقع می شود، و به زودی با آنچه نمی شناسید (یعنی: اطلاع ندارید) می آید، حاکمی غیر از طبقه حکام و سلاطین کارگردانان را (که زمام امور مردم را در دست دارند) به بدی اعمال و کردارشان کیفر دهد، و زمین آنچه در دل دارد برای او بیرون آورد، و کلیدهای (شهرهای روی زمین) به وی تسلیم شود. آنگاه روش دادگستری را به شما نشان دهد و آنچه از کتاب (قرآن) و سنت (پیغمبر) ترک شده، همه را زنده گرداند. (۱)

## باز هم گفتاری از ابن ابی الحدید

**مؤلف:** ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در شرح یکی از خطبه های حضرت مسی فرماید: شیخ ما ابو عثمان و ابو عبیده گفته اند: از جعفر بن محمد (امام ششم علیه السلام) روایت شده که آن حضرت از پدراناش نقل کرده که فرمود: آگاه باشید! نیکان عترت و پاکان اهل بیت من در کوچکی از همه مردم بردبارتر و در بزرگی از هر کس داناتر می باشند.

آگاه باشید! ما اهل بیتی هستیم که از چشمه علم خداوند دانا شده ایم، و با حکم وی داوری می کنیم، و آنچه می گوئیم از مخبر صادق شنیده ایم. پس اگر از آثار ما پیروی کنید، با روشنی ما راه راست را پیدا می کنید. و اگر از ما روی بگردانید خداوند شما را بدست ما خواهد گشت (یعنی: با نفرین ما کشته خواهید شد) پرچم حق با ما است. پس هر کس از آن پیروی کند به ما پیوسته است و آن کس که از آن دوری نماید به هلاکت افتد. گرفتاری هر مؤمنی بوسیله ما تدارک می شود و به خاطر ما طوق بندگی از گردنهای گشوده گردد.

سپس ابن ابی الحدید می گوید: «این سخنان اشاره به مهدی موعود است که در آخر الزمان ظاهر می شود. اکثر محدثین معتقدند که وی از اولاد فاطمه علیها السلام است،

علمای ما معتزله هم منکر او نیستند و در کتابهای خود تصریح به ذکر وی نموده و بزرگان محدثین آنها اعتراف دارند. جز اینکه به عقیده ما او هنوز متولد نشده است بلکه بعدها متولد می شود، سایر محدثین اهل سنت نیز همین عقیده را دارند! (۱)

قاضی القضاة (۲) از کافی الکفاة اسماعیل بن عیاد (۳) بسند متصل از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود: مهدی از اولاد حسین است، سپس اوصاف او را بیان کرد و فرمود: پیشانیش روشن و بینیش باریک، شکمش عریض، رانش پهن، میان دندانهایش باز و خالی در ران راستش می باشد. این حدیث را عیناً عبدالله بن قتیبه (۴) نیز در کتاب «غریب الحدیث» آورده است.

**مؤلف:** در پایان این باب چند شعر زیر درباره امام زمان علیه السلام از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می شود:

وَلَايَةَ مَهْدِي يَتَقَوْمٌ فَيَغْدِلُ	بَنِي إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرُكُ فَاَنْتَظِرْ
وَبُؤَيْعَ مِنْهُمْ مِنْ يَلْدُ وَيَهْزِلُ	وَذَلَّ مُلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
وَلَا عِنْدَهُ جَدُّ وَلَا هُوَ يَفْقِلُ	صَبِيٍّ مِنَ الصُّبْيَانِ لَا رَأَى عِنْدَهُ
وَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَغْمَلُ	فَقَمَّ يَتَقَوْمُ الْقَائِمِ الْحَقِّ مِنْكُمْ
فَلَا تَخْذَلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَلُوا	سُمِّيَ نَسَبِيَّ اللَّهُ نَفْسِي فِدَاؤُهُ

یعنی: فرزندان من! هنگامی که قبائل ترک به حرکت درآمدند، منتظر سلطنت مهدی باشید که قیام می کند و به عدل حکومت می نماید. پادشاهان دودمان هاشم خوار گردند (گویا مقصود بنی عباس است) بچه ای که نه رأی و نه تدبیر و نه عقل دارد به سلطنت رسد و افراد عیاش و بی مصرف با او بیعت کنند، آنگاه قائم بحق از دودمان

۱ - چنانکه گفتیم این طور نیست. بسیاری از علمای سنی و بزرگان آنها مهدی را غایب و فرزند امام عسکری می دانند. و مثل شیعه عقیده دارند روزی ظاهر می شود و دنیا را پر از عدل و داد می کند چنانکه در مقدمه کتاب توضیح دادیم.

۲ - مقصود قاضی عبدالجبار معتزلی متوفی به سال ۴۱۵ پیشوای علمای معتزله عصر خود می باشد.

۳ - کافی الکفاة صاحب بن عباد طالقانی یا اصفهانی، وزیر دانشمند شیعی مذهب است که از وزرای نامی و با کفایت پادشاهان آل بویه است، او قاضی عبدالجبار را از بغداد به ری طلبید، و به امر قضا منصوب داشت.

۴ - ابن قتیبه متوفی به سال ۲۷۶ مؤلف کتابهای «الامامة و السياسة، عیون الاخبار و غریب الحدیث» از دانشمندان معروف اهل نسنن است.

شما قیام کند او بحقیقت بیاید و بحق عمل نماید. او همانم پیغمبر خدا است. جان من فدای او باد فرزندانم! او را خوار مسازید و با شتاب او را بپذیرید. (۱)

## ارقام و احادیث در تعریف امام زمان علیه السلام

### و شناخت آن بزرگوار

۱- فیما یدل علی انه من عتره رسول الله صلی الله علیه و آله (۳۸۹) حدیث.

۱- حضرت از عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله است ۳۸۹ حدیث.

۲- فی ان اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیته و کنیته (۴۸) حدیث.

۲- نام و کنیه اش اسم و کنیه پیغمبر صلی الله علیه و آله است ۴۸ حدیث.

۳- فیما یدل علی شمائله علیه السلام (۲۱) حدیث.

۳- خصوصیات شمائل آن حضرت ۲۱ حدیث.

۴- فی انه من ولد امیرالمؤمنین علی علیه السلام (۲۱۴) حدیث.

۴- او از فرزندان علی علیه السلام است ۲۱۴ حدیث

۵- فی انه من ولد سیده نساء العالمین فاطمة علیها السلام (۱۹۲) حدیث.

۵- او از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام است ۱۹۲ حدیث

۶- فی انه من اولاد السبطين الحسن و الحسین علیهما السلام (۱۰۷) حدیث.

۶- او فرزند امام حسن و امام حسین علیهما السلام است ۱۰۷ حدیث

۷- فی انه من ولد الحسین علیه السلام (۱۸۵) حدیث.

۷- او فرزند امام حسین علیه السلام است ۱۸۵ حدیث

۸- فی انه التاسع من ولد الحسین علیه السلام (۱۴۸) حدیث.

۸- او نهمین فرزند امام حسین است ۱۴۸ حدیث

۹- فیما یدل علی انه من ولد علی بن الحسین علیهما السلام (۱۸۵) حدیث.

۹- او فرزند امام چهارم علیه السلام است ۱۸۵ حدیث

۱۰ - فی انه من ولد الباقر عليه السلام (۱۰۳) حدیث.

۱۰ - او فرزند امام باقر عليه السلام است ۱۰۳ حدیث

۱۱ - فی انه من ولد الصادق جعفر بن محمد عليه السلام (۱۰۳) حدیث.

۱۱ - او فرزند امام ششم است ۱۰۳ حدیث

۱۲ - فی انه السادس من ولد الصادق عليه السلام (۹۹) حدیث.

۱۲ - او ششمین فرزند امام صادق است ۹۹ حدیث

۱۳ - فی انه من صلب الامام ابی ابراهیم موسی بن جعفر عليه السلام (۱۰۱) حدیث.

۱۳ - او از فرزندان امام هفتم عليه السلام است ۱۰۱ حدیث

۱۴ - فی انه الخامس من ولد الامام السابع موسی بن جعفر عليه السلام (۹۸) حدیث.

۱۴ - او پنجمین فرزند از امام هفتم عليه السلام است ۹۸ حدیث.

۱۵ - فی انه الرابع من ولد ابی الحسن علی بن موسی الرضا عليه السلام (۹۵) حدیث.

۱۵ - او چهارمین فرزند از فرزندان امام رضا عليه السلام است ۹۵ حدیث.

۱۶ - فی انه الثالث من ولد الامام محمد بن علی الرضا عليه السلام (۹۰) حدیث.

۱۶ - او سومین فرزند از فرزندان امام نهم عليه السلام است ۹۰ حدیث

۱۷ - فی انه من ولد ابی الحسن علی بن محمد بن موسی الرضا عليه السلام (۹۰) حدیث.

۱۷ - او از فرزندان امام علی الهادی است عليه السلام ۹۰ حدیث.

۱۸ - فی انه خلف خلف ابی الحسین و ابن ابی محمد الحسن عليه السلام (۱۴۶) حدیث.

۱۸ - او خلف امام دهم و فرزند امام یازدهم است ۱۴۶ حدیث

۱۹ - فی انه من ولد العسکری عليه السلام (۱۴۶) حدیث.

۱۹ - او فرزند امام حسن عسکری است ۱۴۶ حدیث.

۲۰ - فیما یدل علی ان اسم ایبه الحسن عليه السلام (۱۴۷) حدیث.

۲۰ - اسم مبارک پدرش حسن عليه السلام است ۱۴۷

۲۱ - فیما یدل علی انه الثانی عشر من الائمة و خاتمهم (۱۳۶) حدیث.

۲۱ - او دوازدهمین امام و آخر آنها است ۱۳۶ حدیث.

۲۲ - فیما یدل علی انه یملأ الارض قسطاً و عدلاً (۱۲۳) حدیث.

- ۲۲ - حضرت مهدی علیه السلام زمین را از عدل و داد پر می کند ۱۲۳ حدیث
- ۲۳ - فی ان له غیبتین احدهما اقصر من الاخری (۱۰) احادیث.
- ۲۳ - برای او علیه السلام دو غیبت است که یکی کوچکتر از دیگری است ۱۰ حدیث
- ۲۴ - فی ان له غیبة طویلة الی ان یأذن الله تعالی بالخروج (۹۱) حدیث.
- ۲۴ - غیبتش طولانی است تا وقتی که خدا اجازه خارج شدن دهد ۹۱ حدیث
- ۲۵ - فی انه علیه السلام طویل العمر جداً (۳۱۸) حدیث.
- ۲۵ - عمرش طولانی است ۳۱۸ حدیث
- ۲۶ - فی انه شاب المنظر لا یهرم بمرور الايام (۸) احادیث.
- ۲۶ - حضرتش علیه السلام شاداب است و با مرور زمان پیر نمی شود ۸ حدیث
- ۲۷ - فی انه خفی الولادة علیه السلام (۱۴) حدیث.
- ۲۷ - ولادتش علیه السلام مخفی است ۱۴ حدیث
- ۲۸ - فی انه علیه السلام لیس فی عنقه بیعة لاحد (۱۰) احادیث.
- ۲۸ - به گردنش بیعت کسی نیست ۱۰ حدیث
- ۲۹ - فی انه یقتل اعداء الله و یطهر الارض من الشرك (۱۹) حدیث.
- ۲۹ - او کشنده دشمنان دین و پاک کننده زمین از شرک است ۱۹ حدیث
- ۳۰ - فی ان علیه السلام فیه سنن من الانبیاء و منها الغیبة (۲۳) حدیث.
- ۳۰ - در او علیه السلام سنتهایی از پیغمبران است از جمله غیبت ۲۳ حدیث
- ۳۱ - فی انه یقوم بالسيف و ان بعد خروجه لا ینفع نفسا ایمانه (۷) احادیث.
- ۳۱ - با شمشیر قیام می کند و ایمان بعد از خروجش اثر ندارد ۷ حدیث
- ۳۲ - فی سیرته و صفاته علیه السلام (۳۰) حدیث.
- ۳۲ - در سیره و صفات حضرتش علیه السلام ۳۰ حدیث (۱)

۱ - نویسنده گوید ابن ارقامی است که از کتابهای معتبر از جمله کتاب معتبر «منتخب الاثر» تألیف آیه الله العظمی صافی گلپایگانی و کتاب «دادگستر جهان» به دست آمده است. و کتاب شیفتگان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و کتاب مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار علامه مجلسی (ره) مترجم: علی دوانی

## پیروزی و شکست<sup>(۱)</sup>

ترجمه ستایش مخصوص خدائی است که لطفش در میان مخلوق وی بخش و دستش برای بخشیدن در میان مردم باز است. خدای را نسبت به تمام کارهایش سپاس می‌گوییم و برای حفظ حقوق الهی از وی کمک می‌خواهیم.

گواهی می‌دهم که خدائی غیر از وی وجود ندارد. شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول خداست. خدا محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد تا دستور خدا را اعلام دارد و نام خدا را آشکار سازد به همین جهت محمد صلی الله علیه و آله وظیفه‌ی خود را با کمال رعایت امانت انجام داد و با کمال دقت آن را تعقیب می‌کرد و در میان ما پرچم حق را باقی گذاشت (تا آن را حفظ کنیم امام علی علیه السلام) هر کس از پرچم حق سبقت گرفت، از دین خارج می‌شود و هر کس از پرچم حق عقب ماند باز از مسیر دین بیرون می‌رود و کسی که همراه پرچم حق باشد به محمد صلی الله علیه و آله خواهد پیوست. راهنمای این پرچم حق کم حرف است و در مورد قیام سست اما آنگاه که بپا خاست سرعت عمل دارد اگر شما تسلیم وی شدید و به او احترام گذاشتید، مرگ او را می‌برد و مدتی بدون رهبر خواهید ماند سپس خدا کسی را آشکار می‌سازد که پراکندگی و متلاشی بودن شما را برطرف گرداند.

هرگاه فردی از خانواده‌ی محمد صلی الله علیه و آله جلو نیفتاد طمع ریاستش را نکنید و اگر شکست خورد مأیوس نگردید، زیرا شکست خورده چه بسا یک ستونش را از دست می‌دهد و ستون دیگرش باقی می‌ماند و خود را نگاه می‌دارد تا رکن از دست داده را هم به دست آورد.

آگاه باشید که آل محمد صلی الله علیه و آله مثل ستارگان آسمان هستند آنگاه که یکی از آنها خاموش شد ستاره دیگری آشکار می‌گردد. گویا نعمتهای خدا در میان شما کامل شده و آنچه را آرزو دارید خدا به شما نشان خواهد داد.

## دوران آخر الزمان<sup>(۱)</sup>

ترجمه: در چنین زمان هائی فقط کسانی نجات می یابند که گوشه نشین و گمنام باشند اگر ظاهر شوند ناشناس هستند و اگر پیدا نباشند کسی از آنها احوالپرسی نمی کند. این گونه افراد چراغ هدایت و حلال مشکلات هستند، نه اخلاالگرنند نه فاش کننده ی اسرار.

خدا بوسیله ی آنان درهای رحمت خود را باز می کند و شدت ناراحتی مردم را برطرف می گرداند.

آی مردم به زودی زمانی می رسد که همانند ظرفی که کج می شود و آبهای آن ریخته می شود، اسلام را هم کج می کنند تا مقررات آن را نابود سازند.

ای مردم خدا شما را پناه داده، به شما ظلم نمی کند، اما آزمایش امان نداده، زیرا خدا فرموده است: «بدون تردید در داستان نوع علامت هائی از قدرت و شناخت خدا وجود دارد هر چند نوح را آزمایش کردیم با مهلت دادن به آنها»<sup>(۲)</sup>

## شکنجه مؤمنان (در آخر الزمان)

ترجمه: پرچم گمراهی (در آخر الزمان) بر فراز رهبر آن برافراشته شده و شاخه و ریشه های آن پخش گردیده است با پیمانانه خود شما را ارزیابی می کنند (که به حزب آنها وارد شوید) و مانند حیوان چموش به شما لگد می زنند.

زاممدار اینان از دین خارج است و در گمراهی استوار در چنین روزگاری چیزی از شما باقی نمی ماند مگر ته مانده ای همانند ته مانده ی دیگر غذائی که خورده اند و یا باقیمانده ای که در ساک دستی باقی می ماند. اینان همانند پوستی که دباغی می شود شما را مالش و همانند گندمی که در خرمن کوبیده می شود شما را فشار می دهند. اینان مؤمن را از میان شما برای ضجر دادن همانند پرنده ای که دانه چاق تر را

۱- نهج البلاغه خطبة ۱۰۲ صفحه ۲۲۵ ترجمه مصطفی زمانی

۲- سوره مؤمنون آیه «ان فی ذلک لآیات و ان کنا لعیتلین»



انتخاب می کند، بیرون می کشند. (۱)

## گرگهای زمانه

ترجمه: در چنین شرائطی باطل راه خود را پیش می گیرد، جهل نفوذ می کند، یاغیگری رشد می یابد و دعوت به طرق حق ناچیز است.

روزگار همانند درنده ای خطرناک حمله می کند فریاد باطل بعد از سکوت طولانی همانند نعره شتر عصبانی بلند می گردد. مردم در راه انحراف برادر می شوند و در راه دین مخالف یکدیگرند... در دروغ گفتن با هم دوست می شوند ولی برای راست گفتن با هم دشمن می گردند.

وقتی چنین روزگاری است، فرزند سبب عصبانی شدن پدر و مادر می گردد، موجب گرما و خسارت، پست فطرتان از زمین می جوشند و شایستگان کناره گیری می کنند. مردم چنین عصری همانند گرگ هستند، رهبرشان درنده و طبقه سوم طعمه آنها، بیچارگان در حکم مرده اند راستگوئی کمیاب و دروغ فراوان است. در چنین زمانی با زبان نسبت به همه دوستی می کنند اما با قلب نسبت به یکدیگر دشمن هستند، انحراف علامت شخصیت آنها و عفت موجب شگفتی است. در چنین عصری پوستین اسلام وارونه پوشیده شود. (از اسلام زیاد دم می زنند ولی به آنان عمل نمی کنند). (۲)

## بازسازی اسلام

ترجمه: امام علیه السلام درباره حوادث پیش از ظهور امام علیه السلام و علامت های آن چنین می فرماید: جنگ شدیدی برپا گردد و به شما جنگ و دندان را نشان دهد پستان شتر جنگ مملو از شیر باشد آغازش شیرین و پایانش تلخ گردد. آگاه باشید! فردا - فردائی که می آید و تاریخ آن را نمی دانید امام علیه السلام حاکمان را

۱- نهج البلاغه خطبة ۱۰۷ صفحه ۲۳۹ ترجمه: مصطفی زمانی

۲- نهج البلاغه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ۱۰۷ صفحه ۲۴۱-۲۴۲

مؤاخذه و مجازات خواهد کرد، زمین گنج‌های خود را در اختیار آن حضرت قرار خواهد داد و کلیدهای خزانه‌های جهان با کمال میل تسلیم آن حضرت خواهند شد. آنگاه امام علیه السلام به شما نشان می‌دهد عدالت چیست و چگونه قرآن و روایت‌های کهنه شده را زنده خواهد کرد. (۱)

## پیشگوئی علیه السلام امام از ظهور سفیانی

ترجمه: گویا او (سفیانی) را می‌بینم که در شام فریاد می‌کند، پرچم هایش کوفه و اطراف آن را در می‌نوردد و مانند شتر چموش به همه حمله می‌کند و زمین را از سرهای مردم فرش می‌سازد دهن را برای بلعیدن باز کرده و به سنگینی گام برمی‌دارد، تمام شهرها را از زیر پا می‌گذارند و قدرت نمائی فراوانی می‌کنند.

به خدا سوگند (سفیانی) آن چنان شما را پراکنده سازد که تعداد معدودی از شما بیشتر باقی نماند. باقی ماندگان مثل سرمه‌ای هستند که در چشم باشند. شما در چنین وضعی قرار می‌گیرید تا عقل‌های آنان باز گردد و آشکار شود.

شما باید به مقررات ثابت اسلام و آثار پیامبر صلی الله علیه و آله و پیمانی که اساس نبوت بر آن استوار است توجه داشته باشید و به آن متعهد. توجه داشته باشید که شیطان راه‌های خود را برای پیروی از او هموار ساخته است. (۲)

## علامت ظهور امام مهدی علیه السلام

ترجمه: امام علیه السلام درباره حوادثی که پس از آن حضرت به وجود آید چنین می‌فرماید: طرف راست و چپ می‌روند مکتب‌های ستمگری را می‌پذیرند و مسلک‌هایی که رشد آور است را ترک می‌کنند نسبت به حوادثی که در کمین آنهاست عجله نکن و آنچه را به زودی می‌رسد سست ندانید. زیرا چه بسیار کارهایی که اگر انجام شود

۱- نهج البلاغه امیرالمؤمنین خطبه ۱۳۷ صفحه ۳۱۷ ترجمه (مصطفی زمانی)

۲- نهج البلاغه امیرالمؤمنین خطبه ۱۳۷ صفحه ۳۱۸ ترجمه (مصطفی زمانی)

دوست می دارند انجام نشود پیش درآمد حادثه فردا امروز خودنمایی می کند. شما مردم بدانید که آغاز آمدن همه وعده‌ها (قیامت) و نزدیک شدن آنچه را سابقه آن را نداشته‌اید آشکار است. توجه داشته باشید که هر کس آن روزگار (امام مهدی علیه السلام) را درک کند با نورافکن الهی حرکت می کند و در جای پای شایستگان گام برمی دارد تا بندها پاره گردد، بندگان آزاد گردند، ملت‌های گمراه متلاشی شوند و نیکان با یکدیگر در پنهانی متحد گردند و کارآگاهان نتوانند اثرشان را به دست آورند هر چند دقت و تحقیق کنند. در چنین روزگاری اسلحه آماده گردد و چشم‌ها بر اثر توجه به قرآن باز شود و تفسیر قرآن گوش آنان را هدف قرار دهد و آنها را باز کند و شب و روز تشنگی معنوی آنان را برطرف گرداند. (۱)

## همه در انتظار مصلح اند

ترجمه: (امام زمان علیه السلام) سپر حکمت را پوشیده، و شرائط آن را بر اثر توجه به آن، شناخته و آمادگی برای آن آماده ساخته است. حکمت در نظر وی (امام زمان علیه السلام) گمشده اوست که در جستجوی آن است حاجت اوست که دنبال آن می رود. آنگاه که اسلام غریب شد او هم پنهان می گردد و به زمین می چسبد و از آن جدا نمی گردد. باقیمانده رهبران و جامانده‌ای از جانشینان انبیاست. (۲)

## نشانه‌های سقوط

ترجمه: روزگاری سقوط می آید که فقط سخن چینان مقرب‌اند و دروغگویان و ناپاکان زیرک شمرده می شوند، امام افراد درستکار ناتوان. در چنین روزگاری صدقه را غرامت می شمارند و در صله‌ی رحم منت می گذارند و بندگی خدا آنان را ریاکار می گرداند و به دیگران با دیده بی‌اعتنائی می نگرند.

۱- نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ۱۴۹ صفحه ۳۴۳ ترجمه مصطفی زمانی

۲- نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه ۱۸۱ صفحه ۴۵۱ ترجمه: مصطفی زمانی

در چنین زمانی که جامعه چنین گردید ریاستمداران از فکرکنیزان (زنان بی سر و پا) کمک می‌گیرند و نوجوانان به ریاست می‌رسند و اداره‌ی امور به دست خواجهگان (یا خواجه صفت‌ها) می‌افتد. (۱)

## درد دل امام علی علیه السلام

ترجمه: کمیل بن زیاد نخعی می‌گوید: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام دست مرا گرفت و به صحرا برد آنگاه که به صحرا رسیدیم نفس عمیقی کشید سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها ظرف برای علم‌اند بهترین قلب‌ها وسیع‌ترین آنهاست، به خاطر بسیار آنچه برایت می‌گویم:

مردم سه دسته‌اند: دانشمند خداشناس و دانش‌طلبی که برای رهائی از نادانی درس می‌خواند و پشه صفتانی که در جستجوی سر و صدا هستند، دنبال هر بادی در حرکت‌اند. از نور علم بهره نمی‌برند و به تکیه‌گاه مورد اعتمادی تکیه نمی‌کنند.

ای کمیل! علم بهتر از مال است علم تو را حفظ می‌کند و تو باید مال را حفظ کنی! ثروت با خرج کردن کم می‌شود و علم با تعلیم دادن افزون می‌گردد. اعتباری که در مردم بر اثر مال به دست آمده با از دست رفتن ثروت از دست می‌رود.

ای کمیل بن زیاد! به دست آوردن علم وظیفه‌ای است که برای آموختنش پاداش می‌دهند به وسیله‌ی علم انسان در زندگی فرمانبرداری از خدا را می‌آموزد و پس از مرگ، ستایش مردم را. علم حاکم است و مال محکوم علیه.

ای کمیل بن زیاد! ثروت اندوزان با اینکه زنده‌اند نابود شده‌اند اما دانشمندان تا زمانی که روزگار برقرار است باقی خواهند بود بدنهایشان در زیر خاک است ولی عکس‌های آنان (و مطالبشان) در قلب‌ها موجود است.

کمیل می‌گوید: در این موقع علی علیه السلام اشاره به سینه‌ی مبارکش کرد و فرمود: علم فراوانی اینجا موجود است ای کاش علاقمندان شایسته‌ی آن را می‌یافتیم.

آری زیرکانی را برای علم می یابم که امین نیستند، دین را برای نفع دنیا به کار می برند از نعمت های دنیا برای زیان زدن به بندگان خدا کمک می گیرند و از مطالب الهی به زیان بندگان شایسته خدا نتیجه می برند.

دسته ی دیگری از دانش طلبان تسلیم مردان حق هستند اما بینائی ندارند، با اولین شبهه، تردید در قلب آنان نقش می بندد. آگاه باشید نه دسته ی اول (علم آموختن برای زیان دیدن) و نه دسته ی دوم (کم ظرفیت ها) هر دو لیاقت ندارند.

دسته ی سومی که علم می آموزند غرق در لذت اند، اختیار را به دست شهوت داده اند و در فکر جمع کردن ثروت و ذخیره ساختن آن، ابداً حافظ دین نیستند بهترین نمونه ی آنان حیوانات بیابانچر هستند.

با این وضع است که علم در اثر مرگ علماء جان می دهد. خدا را گواه می گیرم که مطلب دیگری هم هست: هیچ موقع زمین خالی از رهبری که به خاطر خدا گام برمی دارد نخواهد بود. این رهبر گاهی ظاهر و آشکار و معروف و گاهی مخفی و ترسان است وجود این نوع رهبران به خاطر حفظ دستورات الهی و ادله ی خدائی است آیا این گروه چند عدد و کجا هستند؟ به خدا سوگند آنان از نظر عدد خیلی کم هستند و از نظر ارزش در نظر خدا فراوان. خدا بوسیله آنان مطالب روشی خویش را حفظ می کند تا به افرادی همانند خود تسلیم گرداند و مطالب الهی را در دل های نمونه های خویش پرورش دهند.

علم به بینائی کامل آنان روی آورده است، به روح یقین رسیده اند، آسایشی را که نازپروردگان با زحمت به آن رسیده اند، آنان به آسانی به چنگ آورده اند. به آنچه نادانان از آن وحشت دارند انس گرفته اند. با روحی بلند که به دستگاه خدا ارتباط دارد دنیا را پشت سر می گذارند. اینان نمایندگان خدا در روی زمین هستند، مبلغین دین خدا می باشند آه! آه! که مشتاق دیدارشان هستم. ای کمیل هر وقت مایل شدی بازگرد! <sup>(۱)</sup>

## حق به حقدار می‌رسد

ترجمه: دنیا همانند شتر بدخو که به بچه‌اش گاز می‌گیرد (و باز نسبت به او مهربانی می‌کند) به ما باز می‌گردد سپس این آیه را قرائت فرمود: «ما اراده کرده‌ایم منت گذاریم بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده‌اند و آنان را پیشوا و رهبران دین و دنیا قرار دهیم» (۱)(۲)

## جمع شدن اصحاب مهدی علیه السلام

ترجمه: هنگامی که زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام برسد پیشوای دین بر جای خویش استوار گردد، مردم اطاف او همانند ابرهای پراکنده‌ی پائیزی جمع می‌شوند. (۳)

## صبح سعادت

ترجمه: نه، به آن خدائی که در اثر قدرتش ما باقیمانده‌ی شب تاریک را پشت سر گذاشتیم صبح سعادت را می‌دمد و چنین و چنان نخواهد ماند. (۴)

## غرور پیروزی مساجد

ترجمه: روزگاری می‌آید که از قرآن فقط خط‌های آن باقی می‌ماند و از اسلام نامش. در چنین روزگاری مساجدشان از نظر ساختمان آباد است ولی از نظر هدایت افکار ویران. مسجدی‌ها و مسجد سازان در چنین روزگاری بدترین مردم روی زمین هستند.

۱- سوره فصص آیه ۵ وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ.....»

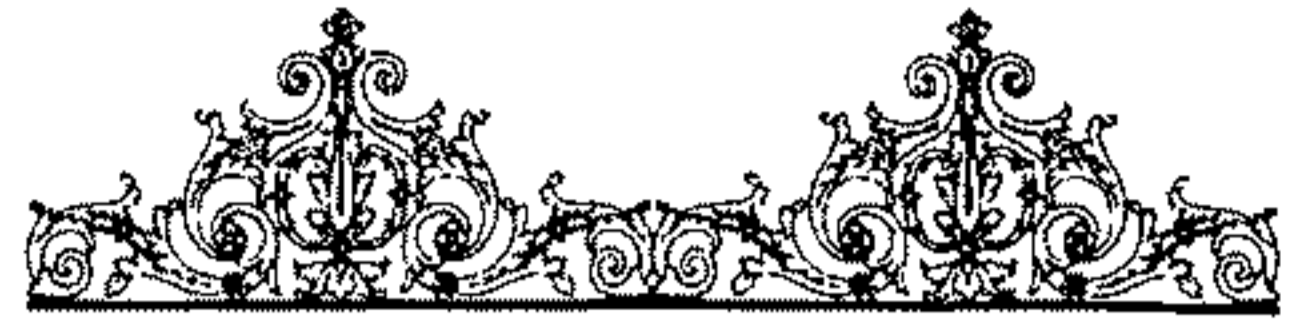
۲- نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین سخن ۲۰۵ صفحه ۹۳۳-۹۳۴

۳- نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علیه السلام سخن ۲۵۸ صفحه ۹۵۲

۴- نهج البلاغه امام امیرالمؤمنین علیه السلام سخن ۲۸۳ صفحه ۹۶۵

آشوب از میان آنان برخیزد و انحراف به آنان تکیه کند.

افرادی را که از مسجد کناره گرفته‌اند به آن باز می‌گردانند و اشخاص عقب ماده را به سوی مسجد می‌کشانند. خدای عزیز می‌گوید: به خودم سوگند یاد کرده‌ام که این گونه مردم را در آشوبی بیندازم که صبورترین مردم در آن حیران بماند. خدا چنین کاری را کرده است. به خدا پناه می‌برم از لغزشهای غفلت. (۱)



# بخش چهارم:



امام زمان عليه السلام در روایات

و احادیث اهل بیت عليهم السلام



## امام زمان علیه السلام در روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام

ولد علیه السلام للنصف من شعبان سنة خمس و خمسين و مائتين.

۱ - الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد قال: خرج عن أبي محمد علیه السلام حين قتل الزبير: هذا جزاء من افتري على الله في أوليائه، زعم أنه يقتلني و ليس لي عقب فكيف رأى قدرة الله و ولد له ولد سمّاه «م ح م د» سنة ست و خمسين و مائتين.

آن حضرت در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری متولد شد.

۱ - احمد بن محمد گوید: هنگامی که زبیری کشته شد، این مکتوب از جانب امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد: «این است مجازات کسیکه بر خدا نسبت به اولیائش دروغ بندد، او گمان کرد که مرا خواهد کشت و نسلم قطع می شود، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد، و برای او پسری متولد شد که او را «م ح م د» نام گذاشت، در سال ۲۵۶ (بحديث ۸۵۸ رجوع شود) (۱)

الحسين بن محمد الأشعري، عن معلى بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عبد الله قال: خرج عن أبي محمد علیه السلام حين قتل الزبير لعنه الله: هذا جزاء من اجترأ على الله في أوليائه، يزعم أنه يقتلني و ليس لي عقب، فكيف رأى قدرة الله فيه، و ولد له ولد سمّاه «م ح م د» في سنة ست و خمسين و مائتين.

احمد بن محمد بن عبدالله گوید: چون زبیری ملعون کشته شد، از طرف امام حسن عسکری علیه السلام چنین جملاتی صادر شد: «این است کیفر کسیکه بر خدا نسبت به اولیائش گستاخی کند، او گمان می کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می مانم، چگونه نیروی حق را درباره خود مشاهده کرد؟! و برای آن حضرت در سال ۲۵۶ پسری متولد شد که نامش را «م ح م د» گذاشت.

شرح: زبیری لقب یکی از اشقیاء زمان آن حضرت و از اولاد زبیر بوده است که آن حضرت را تهدید به قتل می کرده و خدا او را به دست خلیفه وقت یا دیگری کشته است، بعضی آن را بفتح «ز» و کسر «ب» قراءت کرده اند که بدون یاء نسبت، به معنی مرد زیرک و مکار است و گفته اند: مقصود خود مهتدی عباسی است که بدست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک امام زمان علیه السلام که همانم جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است، بجهت این است که نام او را بردن جایز نیست و اما راجع به سال ولادت آن حضرت که در این روایت ۲۵۶ ذکر شده است، خود مرحوم کلینی در باب مولد امام علیه السلام در سال ۲۵۵ ذکر می کند، ولی این یک سال اختلاف بجهت این است که چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الأول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و بعضی هجرت را از محرم سال بعد به حساب آورده اند، چنانچه شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام را هم بعضی به سال ۶۰ و بعضی به سال ۶۱ گفته اند. (۱)

۲ - علي بن محمد قال: حدثني محمد و الحسن ابنا علي بن ابراهيم في سنة تسع و سبعين و مائتين قالوا: حدثنا محمد بن علي بن عبدالرحمان العبدی - من عبدقيس - عن ضوء بن علي العجلي عن رجل من أهل فارس سمّاه، قال: أتيت سرّاً من رأي و لزمت باب أبي محمد عليه السلام فدعاني من غير أن أستاذن، فلما دخلت و سلمت قال لي: يا أبا فلان كيف حالك؟ ثم قال لي: أقعد يا فلان، ثم سألتني عن جماعة من رجال و نساء من أهلي، ثم قال لي: ما الذي أقدمك؟ قلت: رغبة في خدمتك، قال: فقال: فالزم الدار قال: فكنت في الدار مع الخدم ثم صرت أشتري لهم الحوائج من السوق و كنت أدخل عليه من غير اذن إذا كان في دار الرجال، فدخلت عليه يوماً و هو في دار الرجال، فسمعت حركة في البيت فناداني مكانك لا تبرح، فلم أجسر أن أخرج و لا أدخل، فخرجت عليّ جارية معها شيء مغطى ثم ناداني ادخل فدخلت و نادى الجارية فرجعت فقال لها: اكشفي عما معك فكشفت عن غلام أبيض حسن الوجه و كشفت عن بطنه فاذا شعر نابت من لبته الى سرّته أخضر ليس بأسود، فقال: هذا صاحبكم، ثم أمرها فحملته فما رأته بعد ذلك حتى مضى أبو محمد عليه السلام

فقال ضوء بن علي: فقلت للفارسي: كم كنت تقدر له من السنين؟ قال: سنتين  
قال العبدي: فقلت لضوء: كم تقدر له أنت؟ قال: أربع عشرة سنة، قال أبو علي و  
أبو عبد الله و نحن تقدر له احدى و عشرين سنة.

۲ - ضوء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل می کند که: بسامراء  
آمدم و به در خانه امام حسن عسکری علیه السلام چسبیدم، حضرت مرا طلبید من وارد شدم و  
سلام کردم! فرمود: برای چه آمده ای عرض کردم: برای اشتیاقی که به خدمت شما  
داشتم فرمود: پس دربان ما باش، من همراه خادمان در خانه حضرت بودم، گاهی  
می رفتم هر چه احتیاج داشتند از بازار می خریدم و زمانی که در خانه مردها بودند  
بدون اجازه وارد می گشتم.

روزی (بدون اجازه) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود، ناگاه در اتاق  
حرکت و صدایی شنیدم، سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن: من جرأت در  
آمدن و بیرون رفتن نداشتم، سپس کنیزکی که چیز سر پوشیدنی همراه داشت، از نزد  
من گذشت: آنگاه مرا صدا زد که درآی، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد، کنیز نزد  
حضرت بازگشت، حضرت به کنیز فرمود: از آنچه همراه داری، روپوش بردار، کنیز از  
روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت، و خود حضرت روی شکم کودک را باز  
کرد، دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روئیده است، پس  
فرمود: این است صاحب شما و به کنیز امر فرمود که او را ببرد، سپس من آن کودک را  
ندیدم، تا امام حسن علیه السلام وفات کرد. (۱)

۳ - علي بن محمد و عن غير واحد من أصحابنا القميين، عن محمد بن محمد  
العامري، عن أبي سعيد غانم الهندي قال: كنت بمدينة الهند المعروفة بقشمير الداخلة  
و أصحاب لي يقعدون علي كراسي عن يمين الملك، أربعون رجلاً كلهم يقرأ الكتب  
الأربعة: التوراة و الانجيل و الزبور و صحف ابراهيم، نقضي بين الناس و نفقهم في  
دينهم و نفتيهم في حلالهم و حرامهم يفرع الناس الينا الملك فمن دونه، فتجارينا ذكر  
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقلنا: هذا النبي المذكور في الكتب قد خفي علينا أمره و يجب علينا

الفحص عنه و طلب أثره و اتفق رأينا و توافقنا على أن أخرج فأرتاد لهم، فخرجت و معي مال جليل، فسرت اثني عشر شهراً حتى قرئت من كابل فعرض لي قوم من الترك فقطعوا عليّ و أخذوا مالي و جرحت جراحات شديدة و دفعت اليّ مدينة كابل، فأنفذني ملكها لَمّا وقف عليّ خبري اليّ مدينة بلخ و عليها اذ ذاك داوود بن العباس بن أبي (الأ) سود، فبلغه خبري و أتني خرجت مرتاداً من الهند و تعلمت الفارسية و ناظرت الفقهاء و أصحاب الكلام، فأرسل اليّ داوود بن العباس فأحضرني مجلسه و جمع عليّ الفقهاء فناظروني فأعلمتهم أنّي خرجت من بلدي أطلب هذا النبي الذي وجدته في الكتب، فقال لي: من هو و ما اسمه؟ فقلت محمّد، فقالوا: هو نبيّنا الذي تطلب، فسألتهم عن شرائعه، فأعلموني، فقلت لهم: أنا أعلم أن محمّداً نبي ولا أعلمه هذا الذي تصفون أم لا فأعلموني موضعه لأقصده فاسأله عن علامات عندي و دلالات، فإن كان صاحبي الذي طلبت آمنت به، فقالوا: قد مضى ﷺ فقلت: فمن وصيّته و خليفته فقالوا: أبوبكر، قلت: فسمّوه لي فإنّ هذه كنيته؟ قالوا: عبدالله بن عثمان و نسبوه اليّ قريش، قلت: فانسبوا لي محمّداً نبيكم فنسبوه لي، فقلت: ليس هذا صاحبي الذي طلبت، صاحبي الذي أطلبه خليفته، أخوه في الدين و ابن عمّه في النسب و زوج ابنته و أبوولده، ليس لهذا النبي ذرية على الأرض غير ولد هذا الرّجل الذي هو خليفته، قال: فوثبوا بي و قالوا: أيها الأميران هذا قد خرج من الشرك اليّ الكفر هذا حلال الدّم، فقلت لهم: يا قوم أنا رجل معي دين متمسك به لا افارقه حتى أرى ما هو أقوى منه، أتني وجدت صفة هذا الرّجل في الكتب التي أنزلها الله على أنبيائه و إنّما خرجت من بلاد الهند و من العزّ الذي كنت فيه طلباً له، فلمّا فحصت عن أمر صاحبكم الذي ذكرتم لم يكن النبي الموصوف في الكتب فكفوا عني و بعث العامل اليّ رجل يقال له: الحسين بن اشكيب فدعاه، فقال له: ناظر هذا الرّجل الهنديّ، فقال له الحسين: أصلحك الله عندك الفقهاء و العلماء و هم أعلم و أبصر بمناظرته، فقال له: ناظره كما أقول لك و اخل به و الطف له، فقال لي الحسين بن اشكيب بعد ما فاضته: إنّ صاحبك الذي تطلبه هو النبي الذي وصفه هؤلاء و ليس الأمر في خليفته كما قالوا، هذا النبي محمّد بن عبدالله بن عبدالمطلب و وصيّته عليّ

بن ابی طالب بن عبدالمطلب و هو زوج فاطمة بنت محمد و أبوالحسن و الحسين سبطي محمد صلی الله علیه و آله، قال غانم أبوسعید: فقلت: الله أكبر هذا الذي طلبت، فانصرفت الى داوود بن العباس فقلت له: أيها الأمير! وجدت ما طلبت و أنا أشهد أن لا اله الا الله و أن محمداً رسول الله، قال: فبرّني و وصلني، و قال للحسين تفقده، قال: فمضيت اليه حتى آنست به و فقهنی فيما احتجت اليه من الصلاة و الصيام و الفرائض، قال: فقلت له: انا نقرأ في كتبنا أن محمداً صلی الله علیه و آله خاتم النبيين لاني بعدة و أن الأمر من بعده الى وصيه و وارثه و خليفته من بعده، ثم الى الوصي بعد الوصي، لا يزال أمر الله جارياً في أعقابهم حتى تنتضي الدنيا، فمن وصيي وصيي محمد؟ قال: الحسن ثم الحسين ابنا محمد صلی الله علیه و آله ثم ساق الأمر في الوصية حتى انتهى الى صاحب الزمان عليه السلام ثم أعلمني ما حدث، فلم يكن لي همّة الا طلب الناحية فوافي قم و قعد مع أصحابنا في سنة أربع و ستين و مائتين و خرج معهم حتى وافى بغداد و معه رفيق له من أهل السند كان صحبه على المذهب، قال: فحدثني غانم قال: و أنكرت من رفيقي بعض أخلاقه فهجرته، و خرجت حتى سرت الى العباسية آتياً للصلاة و اصلي و اني لواقف متفكر فيما قصدت لطلبه اذا بات قد آتاني فقال: أنت فلان؟ اسمه بالهند - فقلت: نعم فقال: أجب مولاك فمضيت معه فلم يزل يتخلل بي الطرق حتى أتى داراً و بستاناً فاذا أنا به عليه السلام جالس، فقال: مرحباً يا فلان - بكلام الهند - كيف حالك؟ و كيف خلفت فلاناً و فلاناً؟ حتى عدّ الأربعين كلهم فسألني عنهم واحداً واحداً، ثم أخبرني بما تجارينا كل ذلك بكلام الهند، ثم قال: أردت أن تحجّ مع أهل قم؟ قلت نعم يا سيدي، فقال: لا تحجّ معهم و انصرف سنتك هذه و حجّ في قابل، ثم ألقى اليّ صرة كانت بين يديه، فقال لي: اجعلها نفقتك و لا تدخل الى بغداد الى فلان سمّاه، و لا تطلعه على شيء و انصرف الينا الى البلد، ثم وافانا بعض الفتوح فأعلمونا أن أصحابنا انصرفوا من العتبة و مضى نحو خراسان فلما كان في قابل حجّ و أرسل الينا بهديّة من طرف خراسان فأقام بهامدة، ثم مات عليه السلام.

داخله<sup>(۱)</sup> معروف است بودم و رفقای بی داشتیم که کرسی نشین دست راست سلطان بودند، آنها ۴۰ مرد بودند، همگی چهار کتاب معروف: تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم را مطالعه می کردند، من و آنها میان مردم قضاوت می کردیم و مسائل دینشان را به آنها تعلیم نموده، راجع به حلال و حرامشان فتوی می دادیم و خود سلطان و مردم دیگر، در این امور به ما رو می آوردند، روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم: این پیغمبری که نامش در کتب است، ما از وضعیت اطلاع نداریم، لازم است در این باره جستجو کنیم و دنبالش برویم، همگی رأی دادند و توافق کردند که من بیرون روم و در جستجوی این امر باشم، لذا من از کشمیر بیرون آمدم و پول بسیاری همراه داشتم، دوازده ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم، مردمی ترک سر راه بر من گرفتند و پولم را بردند و جراحات سختی به من زدند و به شهر کابل بردند، سلطان آنجا چون گزارش مرا دانست به شهر بلخم فرستاد و سلطان آنجا در آن زمان، داوود بن عباس بن ابی اسود بود، درباره من به او خبر دادند که: من از هندوستان به جستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته‌ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده‌ام.

داوود بن عباس دنبالم فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد، و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند، من به آنها گفتم: من از شهر خود خارج شده، در جستجوی پیغمبری می باشم که نامش را در کتابها دیده‌ام، گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد است. گفتند: او پیغمبر ماست که تو در جستجویش هستی، سپس شرایع او را از آنها پرسیدم، آنها مرا آگاه ساختند.

به آنها گفتم: من می دانم که محمد پیغمبر است ولی نمی دانم او همین کسی است که شما معرفی می کنید یا نه؟ شما محل او را به من نشان دهید تا نزدش روم و از نشانه‌ها و دلیلهایی که می دانم از او بپرسم، اگر همان کسی بود که او را می جویم به او ایمان آورم. گفتند: او وفات کرده است صلی الله علیه و آله. گفتم: جانشین و وصی او کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفتم: این که کنیه او است، نامش را بگویید، گفتند: عبدالله ابن عثمان

۱- گویا در آن زمان شهر کشمیر دو قسمت بوده که یک قسمت آن را داخله می گفته‌اند و یا مقصود این است که در داخل شهر بودم نه در حومه و اطرافش.

است و او را به قریش منسوب ساختند. گفتم: نسب پیغمبر خود محمد را برایم بگویید، آنها نسب او را گفتند، گفتم: این شخص، آن که من می گویم نیست، آن که من در طلبش هستم، جانشین او، برادر دینی او و پسر عموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان (نوادگان) اوست، و آن پیغمبر را در روی زمین، نسلی جز فرزندان مردی که خلیفه او است نمی باشد، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند: ای امیر! این مرد از شرک بیرون آمده و به سوی کفر رفته و خون او حلال است.

من به آنها گفتم: ای مردم! من برای خود دینی دارم که به آن گرویده‌ام و تا محکم‌تر از آن را نیابم از آن دست بردارم، من اوصاف این مرد را در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش نازل کرده دیده‌ام و از کشور هندوستان و عزتی که در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم، و چون از پیغمبری که شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده‌اند نیست، از من دست بردارید.

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکیب بود و او را حاضر کرد، آنگاه به او گفت: با این مرد هندی مباحثه کن. حسین گفت: خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندانی هستند که برای مباحثه با او، از من داناتر و بیناترند، گفت: هر چه من می گویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و به او مهربانی نما.

پس از آنکه با حسین بن اشکیب گفتگو کردم، گفت: کسی را که تو در جستجویش هستی همان پیغمبری است که اینها معرفی کردند، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند، نیست. این پیغمبر نامش محمد ابن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب، شوهر فاطمه دختر محمد و پدر حسن و حسین نوادگان محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

غانم ابوسعید گوید: من گفتم: **الله اکبر** این است کسی که من در جستجویش هستم، سپس به سوی داوود بن عباس باز گشتم و گفتم: ای امیر: آنچه را می جستیم پیدا کردم. و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول او است، او با من خوشرفتاری و احسان کرد و به حسین گفت: از او دلجویی کن. من به سوی او رفتم و با او انس گرفتم، او هم نماز و روزه و فرائضی را که مورد نیازم بود، به من تعلیم نمود به او

گفتم، مادر کتابهای خود می خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیغمبران بوده و پس از او پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از او است، سپس با وصی پس از وصی دیگر و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاری است تا دنیا تمام شود. پس وصی وصی محمد کیست؟ گفت: حسن و بعد از او حسین فرزندان محمد صلی الله علیه و آله هستند، آنگاه امر وصیت را کشید تا به صاحب الزمان علیه السلام رسید، سپس از آنچه پیش آمده (غیبت امام و ستمهای بنی عباس) مرا آگاه ساخت. از آن زمان من مقصودی جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم.

عامری گوید: سپس او به قم آمد و در سال ۲۶۴ همراه اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود. عامری گوید: غانم به من گفت: من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم. و رفتم تا به عباسیه (قریه ای بوده در نهر الملك) رسیدم. مهیای نماز شدم و نماز گزاردم و درباره آنچه در جستجویش برخاسته بودم، می اندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت: تو فلانی هستی؟ - و اسم هندی مرا گفت - گفتم: آری، گفت: آقایت تو را می خواند، اجابت کن.

همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوچه می برد تا به خانه و باغی رسید، حضرت را در آنجا دیدم نشسته است، بلغت هندی فرمود: خوش آمدی، ای فلان! حالت چطور است؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ تا چهل نفر شمرد و از یکان یکان آنها احوالپرسی کرد، سپس آنچه در میان ما گذشته بود، به من خبر داد و همه اینها به لغت هندی بود، آنگاه فرمود: می خواستی با اهل قم حج گزاری؟ عرض کردم: آری، آقای من! فرمود: امسال با آنها حج مگزار و مراجعت کن، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولی که در مقابلش بود، پیش من انداخت و فرمود: این را خرج کن، و در بغداد نزد فلانی - نامش را برد - مرو، و به او هیچ مگو.

عامری گوید: سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن به مقصود و دیدار امام علیه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند، و غانم به طرف خراسان رفت، چون سال آینده شد، به حج رفت و از خراسان هدیه ای برای ما فرستاد



و مدّتی در آنجا بود و سپس وفات یافت، خدایش بیامرزد.

۴ - علی بن محمد، عن سعد بن عبدالله قال: انّ الحسن بن النضر و ابا صدام و جماعة تكلموا بعد مضيّ ابي محمد عليه السلام فيما في ايدي الوكلاء و ارادوا الفحص فجاء الحسن بن النضر الى ابي الصّدام فقال: اني اريد الحجّ فقال له: ابوصدام اخره هذه السنّة، فقال له الحسن (ابن النضر): اني افزع في المنام ولا بدّ من الخروج و اوصي اليّ احمد بن يعلى بن حمّاد و اوصي للنّاحية بمال و امره ان لا يخرج شيئاً الاّ من يده اليّ يده بعد ظهوره قال: فقال الحسن: لما وافيت بغداد اكرتيت داراً فنزلتها فجاءني بعض الوكلاء بشياب و دنانير و خلفها عندي فقلت له ما هذا؟ قال هو ما ترى، ثمّ جاءني آخر بمثلها و آخر حتّى كبسوا الدار، ثمّ جاءني احمد بن اسحاق بجميع ما كان معه فتعجّبت و بقيت متفكراً فوردت علي رقعة الرّجل عليه السلام اذا مضى من النّهار كذا و كذا فاحمل ما معك، فرحلت و حملت ما معي و في الطّريق صعلك يقطع الطّريق في ستين رجلاً فاجتزت عليه و سلّمني الله منه فوافيت العسكر و نزلت، فوردت عليّ رقعة ان احمل ما معك فعبيته في صنان الحمّالين، فلما بلغت الدهليز اذا فيه أسود قائم فقال: أنت الحسن بن النّضر؟ قلت: نعم، قال: ادخل، فدخلت الدار و دخلت بيتاً و فرغت صنان الحمّالين و اذا في زاوية البيت خبز كثير فأعطى كلّ واحد من الحمّالين رغيفين و اخرجوا و اذا بيت عليه ستر فنوديت منه: يا حسن بن النضر! احمد الله عليّ ما منّ به عليك ولا تشكّن، فودّ الشيطان أنّك شككت و اخرج اليّ ثوبين و قال: خذها فستحتاج اليهما فأخذتهما و خرجت، قال سعد: فانصرف الحسن بن النّضر و مات في شهر رمضان و كفن في الثوبين.

۴ - حسن بن نضر و ابوا صدام و جماعتي ديگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره و جوهی که در دست و کلاه آن حضرت بود سخن می گفتند (که آنها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند. (تا وصی آن حضرت را پیدا کنند) حسن بن نضر نزد ابی صدام آمد و گفت: من می خواهم حج گزارم، ابوصدام گفت: امسال را به تأخیر انداز، حسن گفت: من در خواب می ترسم (زیرا خوابهای پریشان می بینم) و ناچار باید بروم، آنگاه به احمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای

شخصی و امور مربوط به خانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی به کسی ندهد، مگر با دست خودش و به دست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملاً بشناسد.

حسن گوید: چون به بغداد رسیدم، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت، گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که میبینی، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد، سپس احمد بن اسحاق هم هرچه نزدش بود آورد، من به فکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن مرد (صاحب الزمان علیه السلام) به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هرچه داشتم برداشتم و رهسپار شدم.

در میان راه دزدی راهزن با ۶۰ نفر همراهش بودند. ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا به سامره رسیدم و فرود آمدم، نامه‌ای به من رسید که هرچه همراه داری بیاور، من آنچه داشتم در سبد سردار بابرها نهادم: چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده است، گفت: حسن بن نصر توئی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و به اتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، به هر یک از بابرها دو گرده نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده‌ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش را به او رسانیدی) او را شکر کن و شک منما، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، و دو جامه به من داد و گفت: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان درگذشت و در آندو جامه کفن شد.

۵ - علی بن محمد عن محمد بن حمويه السويداوي، عن محمد بن ابراهيم بن مهزيار قال: شككت عند مضي أبي محمد عليه السلام و اجتمع عند أبي مال جليل، فحمله و ركب السفينة و خرجت معه مشيعاً، فوعك و عكاً شديداً، فقال: يا بني! ردني، فهو الموت و قال لي: اتق الله في هذا المال و أوصني الي فمات: فقلت في نفسي: لم يكن أبي ليوصي بشيء غير صحيح، أحمل هذا المال إلى العراق أكتري داراً على الشط و

لا اخبر أحداً بشيء و ان وضع لي شيء كوضوحه (في) أيام أبي محمد عليه السلام أنفذته و إلا قصفت به، فقدمت العراق و اكرتيت داراً على الشط و بقيت أياماً، فاذا أنا برقعة مع رسول فيها: يا محمد! معك كذا و كذا في جوف كذا و كذا، حتى قص علي جميع ما معي مما لم احط به علماً فسلمته الى الرسول و بقيت أياماً لا يرفع لي رأس و اغتمت، فخرج اليّ قد أقمناك مكان أبيك فاحمد الله.

۵ - محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید: پس از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام (درباره جانشینش) بشک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری (از سهم امام علیه السلام) گرد آمده بود، آنها را برداشت و بکشتی نشست، منهم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا برگردان که این بیماری مرگ است، آنگاه گفت: درباره این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات کرد.

من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نا درستی کند، من این اموال را به عراق می برم و در آنجا خانه ای بالای شط اجاره می کنم و به کسی چیزی نمی گویم، اگر موضوع برایم آشکار شد، چنانکه (در) زمان امام حسن عسکری علیه السلام برایم واضح شد، به او می دهم و گرنه مدتی با آنها خوش می گذرانم.

وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم، و چند روز آنجا بودم، ناگاه فرستاده ای آمد و نامه ای همراه داشت که: ای محمد! تو چنین و چنان اموالی را در میان چنین و چنان ظروفي همراه داری تا آنجا که همه اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی دانستم برایم شرح داد، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم، کسی سر به سوی من بلند نکرد (و نزد من نیامد) من اندهگین شدم، سپس نامه ای به من رسید که: ترا بجای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.

۶ - محمد بن ابی عبدالله، عن ابی عبدالله النسائي قال: أوصلت أشياء للمرزياتي الحارثي فيها سوار ذهب، فقبلت ورد علي السوار، فأمرت بكسره، فكسرته فاذا في وسطه مثاقيل حديد و نحاس أو صفر فأخرجته و أنفذت الذهب قبل.

۶ - ابو عبدالله نسائي گوید: چیزهایی از جانب مرزیانی حارثی (بناحیه مقدسه) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود. همه پذیرفته شد و دست بند به من رد

شد و مأمور به شکستنش شدم، من آن را شکستم، در میانش چند متقال آهن و مس یا قلع بود، من آنها را خارج ساختم و فرستادم، پذیرفته شد.

۷ - علي بن محمد عن الفضل الخزاز المدائني مولى خديجة بنت محمد أبي جعفر عليه السلام قال: إن قوماً من أهل المدينة من الطالبين كانوا يقولون بالحق و كانت الوظائف ترد عليهم في وقت معلوم، فلما مضى أبو محمد عليه السلام رجع قوم منهم عن القوم بالولد فوردت الوظائف على من ثبت منهم على القول بالولد و قطع عن الباقيين، فلا يذكر في الذكركين و الحمد لله رب العالمين.

۷ - جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ابیطالب بودند و عقیده حق داشتند (برای امام حسن عسکری علیه السلام پسری قائل بودند که امام دوازدهم است) و حقوق آنها در وقت معینی به ایشان می رسید، چون امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت، دسته ای از ایشان از عقیده فرزند داشتند امام برگشتند سپس حقوق کسانی که بر عقیده به فرزند داشتن امام ثابت بودند، رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از میان به رفت. و الحمد لله رب العالمین.

۸ - علي بن محمد قال: أوصل رجل من أهل السواد مالاً فردّ عليه و قيل له: أخرج حقّ ولد عمك منه و هو أربعمئة درهم و كان الرجل في يده ضيعة لولد عمه، فيها شركة قد حبسها عليهم، فنظر فإذا الذي لولد عمه من ذلك المال أربعمئة درهم فأخرجها و أنفذ الباقي فقبل.

۸ - مردی از اهل سواد مالی بناحیه مقدسه رسانید پذیرفته نشد و به او گفته شد: حق پسر عموهایت که چهارصد درهم است از این مال خارج کن، آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود. چون حساب کرد، حق عموزادگانش از آن مال همان چهار صد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد، پذیرفته شد.

۹ - القاسم بن العلاء قال: وُلد لي عدّة بنين فكنت أكتب و أسأل الدعاء فلا يكتب اليّ لهم بشيء، فماتوا كلّهم، فلما ولد لي الحسن ابني كتبت أسأل الدعاء فاجبت يتيّ و الحمد لله.

۹ - قاسم بن علاء گوید: خدا چند پسر به من داد و من نامه می نوشتم (به ناحیه مقدسه) و تقاضای دعا می کردم، و هیچ جوابی درباره آنها به من نمی رسید، لذا همگی مردند، سپس چون پسر من متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم، جواب آمد: باقی می ماند. و الحمد لله.

۱۰ - علی بن محمد، عن أبي عبدالله بن صالح قال: (كنت) خرجت سنة من السنين ببغداد فاستأذنت في الخروج، فلم يؤذن لي، فأقمت اثنين و عشرين يوماً و قد خرجت القافلة الى النهروان، فأذن في الخروج لي يوم الأربعاء و قيل لي: أخرج فيه، فخرجت و أن آيس من القافلة أن ألحقها، فوافيت النهروان و القافلة مقيمة، فما كان إلا أن أعلفت جمالي شيئاً حتى رحلت القافلة، فرحلت و قد دعالي بالسلامة فلم ألق سوء و الحمد لله.

۱۰ - ابو عبدالله بن صالح گوید: سالی از سالها به بغداد رفتم و (از حضرت قائم علیه السلام) اجازه خارج شدن خواستم، به من اجازه نفرمود، بیست و دو روز در آنجا ماندم، و کاروان هم به سوی نهروان (چهار فرسنگی بغداد) رفت، تا در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد: در این روز خارج شو، من بیرون رفتم ولی مأیوس بودم که به کاروان توأم رسید، تا به نهروان رسیدم، دیدم کاروان هنوز آنجا است، به اندازه ای که شترانم را علوفه دادم، کاروان کوچ کرد، منهم کوچ کردم و آن حضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود، منهم بدی ندیدم و الحمد لله.

۱۱ - علي عن النضر بن صباح البجلي، عن محمد بن يوسف الشاشي قال: خرج بي ناصور على مقعدتي فأريته الأطباء و أنفقت عليه مالاً فقالوا: لا نعرف له دواء، فكتبت رقعة أسأل الدعاء فوق عليه السلام الي: ألبسك الله العافية و جعلك معنا في الدنيا و الآخرة، قال: فما أتت علي جمعة حتى عوفيت و صار مثل راحتي، فدعوت طبيباً من أصحابنا و أريته آياه، فقال: ما عرفنا لهذا دواء.

۱۱ - محمد بن يوسف گوید: در نشیمنگاهم دمل و زخمی پیدا شد (که گویا در این زمان فیستول نام دارد) من آنرا به پزشکان نشان دادم و پولها خرج کردم، همه گفتند: ما دارویی برایش سراغ نداریم، نامه ای (به حضرت قائم علیه السلام) نوشتم و

تقاضای دعا کردم، آن حضرت به من نوشت: «خدا ترا لباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه ما دارد» یک هفته نگذشت که عافیت یافتم و مثل کف دستم شد، پزشکی از رفقای خود را دیدم و به او نشان دادم. گفتم: ما برای این دارویی سراغ نداریم (یعنی: از راه معجزه بهبودی یافته است، نه از راه دوا).

۱۲ - علی، عن علي بن الحسين اليماني، قال كنت ببغداد فتهيأت قافلة لليمانيين فأرادت الخروج معها، فكتبت ألتمس الأذن في ذلك فخرج معهم فليس لك في الخروج معهم خيرة و أقم بالكوفة، قال: و أقمت و خرجت القافلة فخرجت عليهم حنظلة فاجتاحهم و كتبت أستأذن في ركوب الماء، فلم يؤذن لي، فسألت عن المراكب التي خرجت في تلك السنة في البحر فما سلم منها مركب، خرج عليها قوم من الهند يقال لهم البوارج فقطعوا عليها، و زرت العسكر فأتيت الدرب مع المغيب و لم اكلم أحد و لم أتعرف إلى أحد و أنا أصلي في المسجد بعد فراغي من الزيارة اذا بخادم قد جأني فقال لي: قم، فقلت له: اذن إلى أين؟ فقال لي: إلى المنزل، قلت: و من أنا لعلك أرسلت إلى غيري، فقال: لا ما أرسلت إلا إليك أنت علي بن الحسين رسول جعفر بن ابراهيم، فمر بي حتى أنزلني في بيت الحسين بن أحمد ثم ساره، فلم أدر ما قال له: حتى أتاني جميع ما أحتاج إليه و جلست عنده ثلاثة أيام و استأذنته في الزيارة من داخل فأذن لي فزرت ليلاً.

۱۲ - علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم، به حضرت نامه نوشتم که: استدعا دارم اجازه فرمایید، جواب آمد، با آنها مرو که رفتن با آنها برای تو خیر ندارد، در کوفه بمان، من ماندم و کاروان خارج شد، قبيله حنظله بر آنها تاخت و تار و مارشان کرد، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم، به من اجازه نفرمود، من راجع بکشتیهایی که در آن سال از راه دریا رفته بودند پرسیدم، معلوم شد هیچ کدام سالم نرسیده است و جماعتی از دزدان هند که آنها را بوارج گویند به آنها زده و اموالش را برده بودند.

من به زیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در (مقبره امامین علیهم السلام) بودم و با کسی سخن نگفتم و به هیچ کس شناسایی نداده بودم، پس از فارغ شدن از زیارت، در مسجد

نماز می خواندم که خادمی آمد و گفت: برخیز، گفتم: این هنگام به کجا؟! گفت: به منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند. گفت: نه، فقط نزد تو فرستاده اند. تو علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی، سپس مرا برد تا به خانه حسین بن احمد رسانید و با او درگوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد. سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم، او به من اجازه فرمود، من هم شب زیارت کردم.

١٣ - الحسن بن الفضل بن یزید الیمانی قال: کتب ابي بخطه کتاباً فورد جوابه ثم کتبت بخطي فورد جوابه، ثم کتب بخطه رجل من فقهاء أصحابنا، فلم یرد جوابه فنظرنا فكانت العلة أن الرجل تحوّل قرمطياً، قال الحسن بن الفضل: فزرت العراق ووردت طوس و عزمت أن لا أخرج إلا عن بيّنة من أمري و نجاح من حوائجي و لو احتجت أن اقيم بها حتى اتصدق قال: و في خلال ذلك يضيق صدري بالمقام و اخاف ان يفوتني الحج قال: فجئت يوماً الى محمد بن أحمد أتقاضاه فقال لي: صر الى مسجد كذا و كذا و انه يلقاك رجل، قال: فصرت اليه فدخل عليّ رجل فلما نظر اليّ ضحك و قال: لا تغتمّ فانك ستحجّ في هذه السنّة تنصرف الى أهلك و ولدك سالماً، قال: فاطماننت و سكن قلبي و أقول ذا مصداق ذلك و الحمد لله قال: ثم ووردت العسكر فخرجت اليّ صرة فيها دنانير و ثوب فاغتمت و قلت في نفسي جزائي عند القوم هذا و استعملت الجهل فرددتها و كتبت رقعة و لم يشر الذي قبضها مني عليّ بشيء و لم يتكلّم فيها بحرف ثم ندمت بعد ذلك ندامة شديدة و قلت في نفسي: كفرت برديّ عليّ مولاي و كتبت رقعة اعتذر من فعليّ و أبوء بالاثم و أستغفر من ذلك و أنفذتها و قمت أتمسّح فأنا في ذلك افكر في نفسي و أقول ان ردّت عليّ الدنانير لم أحلّل صرارها و لم أحدث فيها حتى أحملها الى أبي فانه أعلم مني ليعمل فيها بما شاء، فخرج الى الرسول الذي حمل اليّ الصرة: أسأت اذ لم تعلم الرجل أنا ربّما فعلنا ذلك بموالينا و ربّما سألونا ذلك يتبرّكون به و خرج اليّ أخطأت في ردّك برّنا فاذا استغفرت الله، فالله يغفر لك، فأما اذا كانت عزيزتك و عقد نيتك ألاّ تحدث فيها حدثاً ولا تنفقها في طريقك، فقد صرفناها عنك فأما الثواب فلا بدّ منه لتحرم فيه،

قال: و كتبت في معنيين و أردت أن أكتب في الثالث و امتنعت منه مخافة أن يكره ذلك: فورد جواب المعنيين و الثالث الذي طويت مفسراً و الحمد لله، قال: و كنت و افقت جعفر بن ابراهيم النيسابوري بنيسابور على أن أركب معه و ازامله فلما وافيت بغداد بدالي فاستقلته و ذهبت أطلب عديلاً، فلقيني ابن الوجناء - بعد أن كنت صرت اليه و سألته أن يكتري لي فوجدته كارهاً - فقال لي: أنا في طلبك و قد قيل لي: أنه يصحبك فأحسن معاشرته و اطلب له عديلاً و اكثر له.

۱۳ - حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید: پدرم به خط خود نامه‌ای (به حضرت قائم علیه السلام) نوشت و جواب آمد، سپس من هم به خط خود نامه‌ای نوشتم و جواب آمد. آنگاه مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه‌ای به خط خودش نوشت و جواب نیامد، چون فکر کردیم علتش این بود که آن مرد قرمطی<sup>(۱)</sup> شده بود. حسن بن فضل گوید: من ائمه عراق را زیارت کردم و به طوس رفتم (برای زیارت امام رضا علیه السلام) و تصمیم گرفتم که بیرون بروم، جز اینکه امر (امامت حضرت قائم علیه السلام و پذیرفتن آن حضرت مرا) برایم روشن شود و حوائجم روا گردد، اگر چه آنقدر بمانم که گدایی کنم. در آن میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حج از دستم برود.

روزی نزد محمد بن احمد آمدم که از او تقاضای کمک کنم، به من گفت: به فلان مسجد برو که مردی بدیدن تو می آید، من آنجا رفتم، مردی نزدم آمد، چون مرا دید بخندید و گفت: غم مخور که امسال حج می‌گذاری و سالمأ به سوی همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد. من خاطر جمع شدم و دلم آرام گرفت و با خود می‌گفتم: این مصداق آن (تصمیم و خواست من) است.

سپس به سامره آمدم، کیسه پوری که در آن چند دینار بود با جامه‌ای به من رسید، اندوهگین شدم و با خود گفتم: پاداش من نزد این مردم (یعنی ائمه) این است؟!!!

۱ - قرامطه: جماعتی بودند که در ظاهر به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق علیه السلام قائل بودند ولی در باطن عقیده آنها الحاد و ابطال شریعت بود، زیرا بیشتر محرمات را حلال می‌شمردند و نماز راهمان اطاعت امام می‌دانستند و دادن خمس را به امام، زکوة می‌نامیدند و روزه را نهان داشتن اسرار و زنا را فاش کردن آن می‌دانستند و چون یکی از رؤسای آنها در ابتدای کار به خط قرمط نوشت، ایشان را بقرامطه منسوب ساختند، مرآت صفحه ۴۳۰.



(من دعای آنها را می خواهم و آنها برایم مال دنیا می فرستند و ممکن است مقصودش کمی مبلغ باشد) و نادانی ورزیدم و آن را پس دادم و نامه‌ای نوشتم، گیرنده نامه در آن باره به من اشاره‌ای نکرد و چیزی نگفت، سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم: من به سبب رد کردنم بر مولای خود کافر شدم. نامه‌ای نوشتم و از کار خود پوزش خواستم و به گناه خود اقرار کردم و آمرزش طلبیدم و نامه را فرستادم و خودم ماندم و دست بهم می مالیدم و فکر می کردم و با خود می گفتم: اگر دینارها به من برگشت، بندش را باز نمی کنم و تصرفی نمی نمایم تا آنها را به پدرم برسانم که هر چه خواهد نسبته به آنها انجام دهد، زیرا او از من داناتر است.

آنگاه نامه‌ای بفرستاده‌ای که کیسه پول را نزد من آورد رسید که: «بد کاری کردی که به آن مرد اطلاع ندادی که ما گاهی با دوستان خود چنین کاری می کنیم (هدیه‌ای اندک برای آنها می فرستیم) و گاهی خود آنها به عنوان تبرک چیزی از ما تقاضا می کنند و به من نامه رسید که: خطا کردی که احسان ما را رد کردی، سپس چون از خدا آمرزش خواستی، خدا ترا می آمرزد. ولی چون تصمیم و قصدت این است که در آنها تصرف نکنی و در راه خرج ننمایی، آن را از تو باز داشتیم، (پولها را دوباره برایت فرستادیم) اما جامه را ناچاری داشته باشی که لباس احرامت سازی.

و باز راجع به دو موضوع به آن حضرت نامه‌ای نوشتم و می خواستم موضوع سوّم را بنویسم. ولی خود داری کردم، از ترس اینکه مبادا خوشش نیاید، پس جواب آن دو موضوع رسید با تفسیر و توضیح موضوع سوّمی که در دل گرفته بودم.

و نیز در نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که در مسافرت همراه او و هم کجاوه او باشم: چون به بغداد رسیدم، پشیمان شدم و قرار دادم را با او پس گرفتم و در جستجوی همکجاوه‌ای بر آمدم. نزد ابن و جناء رفتم و از او تقاضا کردم مرکوبی به من کرایه دهد، دیدم راضی نیست، سپس خودش نزد من آمد و گفت: من دنبال تو می گردم، به من گفته‌اند (از جانب امام عصر علیه السلام که او (یعنی: تو که حسن بن فضلی) همراه تو می شود، با او خوشرفتاری کن و هم کجاوه پیدا کن و مرکوب کرایه کن.

فجمعت شيئاً ثم صرت إلى العسكر، فخرج إليّ: ليس فينا شك ولا فيمن يقوم مقامنا بأمرنا، ردّ ما معك إلى حاجز بن يزيد.

۱۴ - حسن بن عبدالحمید گوید: درباره حاجز (بن یزید) به شک افتادم (که آیا او هم از وکلاء امام عصر علیه السلام است یا نه؟) و مالی جمع کردم و به سامره رفتم، نامه‌ای به من رسید که: «درباره ما شک روا نیست و نه درباره کسی که به امر ما جانشین ما می‌شود، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن».

۱۵ - علی بن محمد، عن محمد بن صالح قال: لقّامات أبي و صار الأمر لي، كان لأبي عليّ الناس سفّاتج من مال الغريم،

فكّبت إليه اعلمه فكتب: طالبهم و استقض عليهم فقضاني الناس الا رجل واحد كانت عليه سفّجة بأربعمائة دينار فجئت إليه اطالبه فماطلني و استخفّ بي ابنه و سفّه عليّ، فشكوت إلى أبيه فقال: و كان ماذا؟، فقبضت عليّ احيته و أخذت برجله و سحبتة إلى وسط الدار و ركّته ركلاً كثيراً، فخرج ابنه يستغيث بأهل بغداد و يقول: قمي راضيّ قد قتل والدي، فاجتمع عليّ منهم الخلق فركبت دابّتي و قلت: أحستتم يا أهل بغداد تميلون مع الظالم عليّ الغريب المظلوم، أنا رجل من أهل همدان من أهل السنة و هذا ينسبني إلى أهل قم و الرّفص ليذهب بحقيّ و مالي، قال: فمالوا عليه و أرادوا أن يدخلوا عليّ حانوته حتّى سكتهم و طلب إليّ صاحب السفّجة و حلف بالطلاق أن يوفيني مالي حتّى أخرجتهم عنه.

۱۵ - محمد بن صالح گوید: چون پدرم مرد و امر (وکالت اخذ و جوه و سهم امام علیه السلام) به من رسید پدرم راجع به مال غريم (سهم امام علیه السلام) از مردم سفّته‌هایی داشت، من به حضرت (امام عصر علیه السلام) نوشتم و او را آگاه ساختم، در پاسخ نوشت، از آنها مطالبه کن و همه را بگیر (بدون مسامحه از آنها بخواه) مردم همه پرداختند، جز یک مرد که سفّته‌ای به مبلغ چهارصد دینار داشت، نزد او رفتم و مطالبه کردم او امروز و فردا می‌کرد و پسرش هم به من توهین و بیخردی می‌نمود، من به پدرش شکایت کردم، پدرش گفت: مگر چه شده؟ (خوب کاری کرده) من ریشش را مشت کردم و پایش را گرفتم و به میان منزل کشیدم و لگد بسیاری به او زدم. پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه

کرد و گفت: قمی رافضی پدرم را کشت، جماعتی از اهل بغداد بر سر من گرد آمدند، من هم مرکبم را سوار شدم و گفتم: آفرین بر شما ای اهل بغداد! علیه غریب مظلومی از ظالم جانبداری می‌کنید؟! من اهل همدان و سنی مذهبیم و این مرد مرا به قم و مذهب رفض نسبت می‌دهد تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد، مردم به او حمله کردند و می‌خواستند به دکانش بریزند که من آرامشان کردم، صاحب سفته مرا طلبید و به طلاق زنش قسم خورد که مال مرا بپردازد، من هم آنها را بیرون کردم.

شرح - مجلسی علیه السلام از شیخ طوسی رحمته الله نقل می‌کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را از باب تقیه غریب می‌گفته‌اند و این اصطلاح به عنوان رمز از قدیم در میان شیعه معروف بوده است. آنگاه خود مجلسی گوید: کلمه غریب به بستانکار و بدهکار هر دو اطلاق می‌شود، اگر معنی اول مراد باشد، از این جهت است که اموال آن حضرت (سهم امام) دست مردم است و آنحضرت بستانکار است و معنی دوم از این نظر است که آن حضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا به آنها بدهی دارد.

۱۶ - علی، عن عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن الحسن و العلاء بن رزق الله، عن بدر غلام أحمد بن الحسن قال: وردت الحبل و أنا لا أقول بالأمامة احبّهم جملة، الی أن مات یزید بن عبدالله فأوصی فی علته أن یدفع الشهری السّمند و سیفه و منطقته الی مولاه فخفت ان أنالم أذفع الشهری الی اذکوتکین نالني منه استخفاف فقومت الدّابة و السّيف و المنطقه بسبعمائه دينار فی نفسي و لم اطلع علیه أحدًا فاذا الكتاب قدّ ورد علی من العراق: وجه السّبع مائة دينار التي لنا قبلك من ثمن الشهری و السّيف و المنطقه.

۱۶ - بدر غلام احمد بن حسن گوید: وارد جبل شدم (قصبه‌ای میان بغداد و آذربایجان بوده) و معتقد به امامت (حضرت صاحب الامر علیه السلام) نبودم ولی اولاد علی را به طور کلی دوست می‌داشتم، تا آنکه یزید بن عبدالله مُرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش (حضرت قائم علیه السلام) بدهند، من ترسیدم اگر آن اسب را به اذکوتکین (یکی از امراء ترک

خلفاء عباسی) ندهم از او به من آزاری رسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و به هیچ کس اطلاع ندادم، ناگاه از عراق نامه‌ای به من رسید که: هفتصد دیناری که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. (از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم).

۱۷ - عَلِيٌّ، عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: وَلَدَ لِي وَلَدٌ فَكَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي طَهْرِهِ يَوْمَ السَّبْعِ فُورِدَ لَا تَفْعَلْ فَمَاتَ يَوْمَ السَّبْعِ أَوْ الثَّامِنِ، ثُمَّ كَتَبْتُ بِمَوْتِهِ فُورِدَ سَتَخَلْفُ غَيْرُهُ وَغَيْرُهُ تَسْمِيَهُ أَحْمَدُ وَ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ جَعْفَرًا، فَجَاءَ كَمَا قَالَ. قَالَ: وَ تَهَيَّآتِ لِلْحَجِّ وَ وَدَّعْتَ النَّاسَ وَ كُنْتُ عَلِيٌّ الْخُرُوجَ فُورِدَ: نَحْنُ لِذَلِكَ كَارِهُونَ وَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ، قَالَ: فَضَاقَ صَدْرِي وَ اغْتَمَمْتُ وَ كَتَبْتُ أَنَا مَقِيمٌ عَلِيٌّ السَّمْعَ وَ الطَّاعَةَ غَيْرَ أَنِّي مَعْتَمِدٌ بِتَخَلْفِي عَنِ الْحَجِّ فَوْقَ لَا يَضِيقُنَّ صَدْرَكَ فَإِنَّكَ سَتَحْجُّ مِنْ قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، قَالَ: وَ لَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ كَتَبْتُ أَسْتَأْذِنُ، فُورِدَ الْأُذُنُ فَكَتَبْتُ أَنِّي عَادِلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْعَبَّاسِ وَ أَنَا وَائِقٌ بِدِيَانَتِهِ وَ صِيَانَتِهِ، فُورِدَ: الْأُسْدِيُّ نَعَمْ الْعَدِيلُ فَإِنْ قَدِمَ فَلَا تَخْتَرْ عَلَيْهِ، فَقَدِمَ الْأُسْدِيُّ وَ عَادِلْتَهُ.

۱۷ - مردی گوید: برایم پسری متولد شد، به حضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم، جواب رسید: نکن، او هم در روز هفتم یا هشتم مُرد، آنگاه خبر مرگش را نوشتم، جواب آمد: «به جای او دیگری و دیگری به تو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او را جعفر نام خواهی گذاشت»، و چنان شد که فرمود. و باز عازم حج گشتم و با مردم خدا حافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه‌ای آمد: «ما این کار را خوش نداریم، خودت می‌دانی، من دلتنگ و اندوهگین شدم و به حضرت نوشتم که: من به شنیدن و فرمان بردن از شما پا برجا ایستاده‌ام ولی از بازماندن از حج اندوهگینم، پس نامه آمد: دلتنگ مباش، سال آینده حج خواهی گذارد انشاء الله».

چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم، حضرت اجازه فرمود، سپس نوشتم: من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده‌ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، جواب آمد: «اسدی خوب رفیقی است، اگر او می‌آید دیگری را انتخاب مکن، سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم».

۱۸ - الحسن بن علی العلوی قال: أودع المجروح مرداس بن علی مالا للنّاحیه و كان عند مرداس مال لتمیم بن حنظلة فورد علی مرداس: أنفذ مال تمیم مع ما أودعك الشیرازی.

۱۸ - حسن بن علی علوی گوید: مجروح (شیرازی) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی به امانت گذاشت، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله (متعلق به ناحیه مقدسه) بود، به مرداس نامه آمد: «مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست».

۱۹ - علی بن محمّد، عن الحسن بن عیسی العریضی ابي محمّد قال: لما مضی أبو محمّد علیه السلام ورد رجل من أهل مصر بمال الی مکة للنّاحیه، فاختلف علیه فقال بعض الناس: انّ ابا محمّد علیه السلام مضی من غیر خلف و الخلف جعفر و قال بعضهم: مضی أبو محمّد عن خلف، فبعث رجلاً یکتی بأبی طالب فورد العسکر و معه کتاب، فصار الی جعفر و سألہ عن برهان، فقال: لا یتهیأ فی هذا الوقت، فصار الی الباب و أنفذ الی کتاب الی أصحابنا فخرج الیه: آجرك الله فی صاحبك، فقد مات و أوصی بالمال الّذي كان معه الی ثقة لیعمل فیہ بما یجب، و اجیب عن کتابه.

۱۹ - حسن بن عیسی گوید: چون امام عسکری علیه السلام در گذشت، مردی از اهل مصر به مکه آمد و مالی متعلق به ناحیه همراه داشت، در آن باره اختلاف پیدا شد، بعضی از مردم گفتند: امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است، برخی گفتند: او فرزند به جا گذاشته، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابوطالب بود، همراه نامه به سامره فرستاد، او به نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست، جعفر گفت: اکنون حاضر نیست، او به در خانه آمد و نامه را به اصحاب ما داد، جواب آمد که: خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مُرد و نسبت به مالی که همراه داشت، به مرد امینی وصیت کرد که هرگونه لازم است (دوست دارد) رفتار کند، و از نامه او جواب داده شد (چون به مکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود).

۲۰ - علی بن محمّد قال: حمل رجل من أهل آبة شیثاً یوصله و نسی سیفاً بآبة. فأنفذ ما كان معه فکتب الیه: ما خبر السیف الّذي نسیته؟.

۲۰ - علی بن محمد گوید: مردی از اهل آبه مالی آورده بود که (به ناحیه مقدسه) رساند و یک شمشیر را در آبه فراموش کرده بود، آنچه همراه داشت رسانید، حضرت به او نوشت: از شمشیری که فراموش کردی چه خبر؟

۲۱ - الحسن بن خفیف، عن أبيه قال: بعث بخدم الي مدينة الرسول صلى الله عليه وسلم و معهم خادمان و كتب الي خفیف أن يخرج معهم فخرج معهم فلما وصلوا الي الكوفة شرب أحد الخادمين مسكراً فما خرجوا من الكوفة حتى ورد كتاب من العسكر برّد الخادم الذي شرب المسكر و عزل عن الخدمة.

۲۱ - حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که: (حضرت قائم عليه السلام) خدمتگزارانی به مدینه فرستاد (شاید غلامان خود حضرت بوده‌اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده‌اند) و همراه آنان دو خادم بودند (که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند) حضرت به خفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند، چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد: خادمی که شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود.

۲۲ - علي بن محمد عن (أحمد بن) أبي علي بن غياث، عن أحمد بن الحسن قال: أوصى يزيد ابن عبدالله بداية و سيف و مال و انفذ ثمن الدابة و غير ذلك و لم يبعث السيف فورد: كان مع ما بعثتم سيف فلم يصل - أو كما قال -

۲۲ - احمد بن حسن گوید: يزيد بن عبدالله چارپایی را با شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت کرد، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را نفرستاد (نه خودش را و نه بهایش را) نامه آمد که: همراه آنچه فرستادید، شمشیری بود که به ما نرسید - یا به عبارتی نظیر این - .

۲۳ - علي بن محمد، عن محمد بن علي بن شاذان النيسابوري قال: اجتمع عندي خمسمائة درهم تنقص عشرين درهماً فأنت أن أبعث بخمسمائة تنقص عشرين درهماً فوزنت من عندي عشرين درهماً و بعثتها الي الأسيدي و لم أكتب مالي فيها؟ فورد: وصلت خمسمائة درهم، لك منها عشرون درهماً.

۲۳ - محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید: پانصد درهمی که بیست درهمش کم

بود (از سهم امام) نزد من جمع شد، مرا ناگوار بود که پانصد درهمی که بیست درهمش کم است بفرستم، لذا بیست درهم از مال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی فرستادم و نوشتم چقدر از خودم گذاشته‌ام، نامه آمد: پانصد درهم رسید بیست درهمش از آن تو است.

**۲۴ - الحسين بن محمد الأشعري قال: كان يرد كتاب أبي محمد عليه السلام في الأجرَاء علي الجنيد قاتل فارس و أبي الحسن و آخر، فلما مضى أبو محمد عليه السلام ورد استيناف من الصاحب لاجرآء أبي الحسن و صاحبه و لم يرد في أمر الجنيد بشيء قال: فاغتمت لذلك فورد نعي الجنيد بعد ذلك.**

۲۴ - حسین بن محمد اشعری گوید: نامه‌های امام حسن عسکری علیه السلام درباره اجراء امور به جنید کشنده فارس و ابوالحسن و دیگران می‌آمد، چون حضرت در گذشت، دستور اجراء امور برای ابوالحسن و رفیقش از جانب حضرت صاحب علیه السلام تجدید شد، ولی درباره جنید چیزی صادر نگشت، من از آن جهت اندوهگین شدم، سپس خبر مرگ جنید آمد.

توضیح: فارس همان پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است که غالی مذهب و از کذابین مشهور و بدعت گزار بوده است، و روایت شده که امام هادی علیه السلام دستور قتل او را صادر فرمود و او را مهدور الدم دانست و برای کشنده او بهشت را ضمانت کرد، جنید بر او دست یافت و او را بکشت.

**۲۵ - علي بن محمد، عن محمد بن صالح قال: كانت لي جارية كنت معجباً بها فكبت أستأمر في استيلادها، فورد استولدها و يفعل الله ما يشاء، فوطئها فحبلت، ثم أسقطت فماتت.**

۲۵ - محمد بن صالح گوید: کنیزی داشتم که از خوشم می‌آمد، به حضرت نامه نوشتم و در امر باردار ساختن او مشورت کردم، جواب آمد: «باردارش ساز، خدا هر چه خواهد می‌کند»، با او نزدیکی کردم و آبستن شد، سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مُرد.

**۲۶ - علي بن محمد قال: كان ابن العجمي جعل ثلثه للناحية و كتب بذلك و قد كان**

قبل اخراجه الثلث دفع مالا لابنه أبي المقدم، لم يطلع عليه أحد (أ) فكتب اليه: فأين المال الذي عزلته لأبي المقدم.

۲۶ - علی بن محمد گوید: ابن عجمی ثلث دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند آن را هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند، مالی به پسرش ابی مقدم داد که کسی از آن آگاه نبود، به او نامه رسید: مالی که برای ابی مقدم کنار گذاشتی چه شد؟

۲۷ - علی بن محمد، عن أبي عقيل عيسى بن نصر قال: كتب علي بن زياد الصيمري يسأل كفنًا، فكتب اليه: أنك تحتاج اليه في سنة ثمانين، فمات في سنة ثمانين و بعث اليه بالكفن قبل موته بأيام.

۲۷ - علی بن زیاد صیمری به حضرت نامه نوشت و تقاضای کفنی کرد، حضرت به او نوشت تو در سال هشتاد به آن احتیاج پیدا می کنی، سپس او در سال هشتاد مُرد و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد.

۲۸ - علي بن محمد، عن محمد بن هارون بن عمران الهمداني قال: كان للنّاحية عليّ خمسمائة دينار فضقت بها ذرعاً، ثمّ قلت في نفسي: لي حوانيت اشتريتها بخمسمائة و ثلاثين ديناراً قد جعلتها للنّاحية بخمسمائة دينار، و لم أنطق بها، كتب اليّ محمد بن جعفر: اقبض الحوانيت من محمد بن هارون بالخمسمائة دينار التي لنا عليه.

۲۸ - محمد بن هارون گوید: پانصد دینار از ناحیه (بابت سهم امام) به عهده من بود، و من دست تنگ و ناراحت بودم، با خود گفتم: من دکانهایی دارم که آنها را به پانصد و سی دینار خریده ام، بجای پانصد دینار ناحیه می گذارم و این مطلب را به زبان نیاوردم، حضرت به محمد بن جعفر نوشت: دکانها را از محمد بن هارون بگیر بجای پانصد دیناری که از او می خواهیم.

۲۹ - علي بن محمد قال: باع جعفر فيمن باع صبيّة جعفرية كانت في الدار يربونها، فبعث بعض العلويين و أعلم المشتري خبرها فقال المشتري: قد طابت نفسي بردّها و أن لا أرزأ من ثمنها شيئاً، فخذها، فذهب العلوي فأعلم أهل النّاحية الخبر



فبعثوا الی المشتري بأحد و أربعین دیناراً و أمره بدفعها الی صاحبها.

۲۹ - علی بن محمد گوید: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت می شد، بفروخت، یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت، مشتری گفت: من او را با رضایت خود پس می دهم، به شرط اینکه از بهائی که داده ام چیزی کم نشود، او را بگیر و ببر، مرد علوی برفت و خبر را به اطلاع اهل ناحیه رسانید، اهل ناحیه ۴۱ دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خودش برگرداند.

۳۰ - الحسين بن الحسن العلوي قال: كان رجل من ندماء روز حسنی و آخر معه فقال له: هو ذا يجبي الأموال و له وكلاء و ستوا جميع الوكلاء في النواحي و أنهى ذلك الی عبید الله بن سلیمان الوزير، فهم الوزير بالقبض عليهم فقال السلطان: اطلبوا این هذا الرجل فان هذا أمر غليظ، فقال عبید الله بن سلیمان: قبض على الوكلاء، فقال السلطان: لا ولكن دسوا لهم قوماً لا يعرفون بالأموال، فمن قبض منهم شيئاً قبض عليه، قال فخرج بأن يتقدم الی جميع الوكلاء أن لا يأخذوا من أحد شيئاً و أن يمتنعوا من ذلك و يتجاهلوا الأمر، فاندس لمحمد بن أحمد رجل لا يعرفه و خلا به فقال: معي مال ارید أن اوصله، فقال له محمد: غلطت أنا لا أعرف من هذا شيئاً، فلم يزل يتلطفه و محمد يتجاهل عليه، و بثوا الجواسيس و امتنع الوكلاء كلهم لما كان تقدم اليهم.

۳۰ - حسین بن حسن علوی گوید: مردی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به او گفت: اینک او (یعنی: حضرت صاحب الزمان علیه السلام) اموال مردمی را (به عنوان سهم امام علیه السلام) جمع می کند و وکلایی دارد و وکلاء آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند، این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید، وزیر همت گماشت که وکلا را بگیرد، سلطان گفت: جستجو کنید و ببینید خود این مرد کجاست، زیرا این کار سختی است.

عبیدالله بن سلیمان گفت: وکلا را می گیریم، سلیمان گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می فرستیم، هر کس از آنها پولی قبول

کرد، او را می‌گیریم. از حضرت نامه رسید که به همه وکلاء دستور داده شود: از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را به نادانی زنند، مردی ناشناس به عنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت: مالی همراه دارم که می‌خواهم آن را برسانم، محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم، او همواره مهربانی و حيله گری می‌کرد و محمد خود را به نادانی می‌زد، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلاء از گرفتن خودداری می‌کردند بواسطه دستوری که به آنها رسیده بود.

۳۱ - علي بن محمد قال: خرج نهي عن زيارة مقابر قریش و الحير (ة) فلما كان بعد أشهر دعا الوزير الباقطائي فقال له: الق بني الفرات و البرسين و قل لهم: لا يزوروا مقابر قریش فقد أمر الخليفة أن يتفقد كل من زار فيقبض (عليه).

۳۱ - (از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین علیهم السلام) و حائر (کربلای معلی) نهي شد، چون چند ماه گذشت، وزیر (یعنی: ابوالفتح جعفر بن فرات) باقطائي را خواست و به او گفت: بنی فرات و برسيتها را ملاقات کن و به آنها بگو، مبادا به زیارت مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، هر که زیارت کند، در کمینش باشند و او را بگیرند.

شرح - بنی فرات قبیله‌ای هستند شیعه مذهب بیشتر آنها به مقام وزارت رسیدند، یکی از آنها همین ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر، وزیر محمد ابن جعفر شد و برس دهی است بین کوفه و حله و گفته‌اند: همین پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال ۳۲۹ اتفاق افتاد.



يقصد؟ فخرج الحسن بن علي عليه السلام فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارجاً من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله؟ فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله ورسوله و أمير المؤمنين أعلم، قال: هو الخضر عليه السلام.

۱- امام محمد تقی علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی علیه السلام می آمد و به دست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجد الحرام شد و بنشست، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش فرمود و او بنشست آنگاه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما می پرسم، اگر جواب گفتی، می دانم که آن مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند و اگر جواب نگفتی می دانم تو هم با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: هر چه خواهی از من بپرس، او گفت: به من بگو:

(۱) وقتی انسان می خوابد روحش کجا می رود؟

(۲) و چگونه می شود که انسان گاهی بیاد می آورد و گاهی فراموش می کند؟

(۳) چگونه می شود که بچه انسان مانند عموها و دایه های او می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: ای ابامحمد! جوابش را بگو، امام حسن علیه السلام جوابش را فرمود، آن مرد گفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره به آن گواهی می دهم.

و گواهی دهم که محمد رسول خدا است و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و به حجت او قیام کرده ای - اشاره به

امیرالمؤمنین کرد - و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی او و قائم به حجت او هستی - اشاره به امام حسن کرد -

و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم به حجتش بعد از او است.

و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم به امر امامت او است.

و گواهی دهم که محمد بن علی قائم به امر امامت علی بن الحسین است.

و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم به امر امامت محمد است.  
 و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم به امر امامت جعفر بن محمد است.  
 و گواهی دهم که علی بن موسی قائم به امر امامت موسی بن جعفر است.  
 و گواهی دهم که محمد بن علی قائم به امر امامت علی بن موسی است.  
 و گواهی دهم که علی بن محمد قائم به امر امامت محمد بن علی است.  
 و گواهی دهم که حسن بن علی قائم به امر امامت علی بن محمد است.  
 و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید به کنیه و نام خوانده شود، تا  
 امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد.

و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو با، ای امیرالمؤمنین!، سپس برخاست و رفت،  
 امیرالمؤمنین گفت: ای ابامحمد! دنبالش برو ببین کجا می رود؟ حسن بن علی علیه السلام  
 بیرون آمد و فرمود: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از  
 زمین خدا را گرفت و رفت، سپس خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام باز گشتم و به او خبر دادم.  
 فرمود: ای ابامحمد! او را می شناسی؟ گفتم: خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین علیه السلام  
 داناتراند، فرمود: او خضر علیه السلام است.

۲ - علی بن ابراهیم، عن آیه، عن حماد بن عیسی، عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن  
 أبان بن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس، و محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن  
 ابن أبي عمیر، عن عمر بن اذینة، و علی بن محمد، عن أحمد بن هلال، عن ابن أبي  
 عمیر، عن عمر بن اذینة عن (أبان) ابن أبي عیاش، عن سلیم بن قیس قال: سمعت  
 عبدالله بن جعفر الطیار يقول: کنا عند معاوية: أنا و الحسن و الحسين و عبدالله بن  
 عباس و عمر بن أم سلمة و اسامة بن زید، فجرى بيني و بين معاوية كلام فقلت  
 لمعاوية: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول: أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم، ثم أخي علي  
 بن أبي طالب أولى بالمؤمنين من أنفسهم، فإذا استشهد علي علیه السلام فالحسن بن علي  
 أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم ابني الحسين من بعده أولى بالمؤمنين من أنفسهم  
 فإذا استشهد علیه السلام فابنه علي بن الحسين أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا  
 علي، ثم ابنه محمد بن علي أولى بالمؤمنين من أنفسهم و ستدرکه یا حسین ثم

يَكْمَلُهُ اثْنِي عَشَرَ أَمَاماً تِسْعَةً مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ: وَاسْتَشْهَدْتُ الْحُسَيْنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ وَعُمَرَ بْنَ أُمِّ سَلْمَةَ وَاسَامَةَ بْنَ زَيْدٍ، فَشَهِدُوا لِي عِنْدَ مَعَاوِيَةَ، قَالَ سَلِيمٌ: وَقَدْ سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ سَلْمَانَ وَأَبِي ذَرٍّ وَالْمَقْدَادِ وَذَكَرُوا أَنَّهُمْ سَمِعُوا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۲- سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت: من و حسن و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید نزد معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت.

من به معاویه گفتم: من از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی هستم، سپس برادرم علی بن ابیطالب نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون علی عَلَيْهِ السَّلَام شهید شد حسن بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، آنگاه پس از او پسر حسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون او شهید شود، پسرش علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، ای علی! (بن ابیطالب) تو او را درک می کنی، سپس پسرش محمد بن علی، نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، و ای حسین! سپس تو دوازده امام را کامل می کنی، - مقصود ۹ امام از فرزندان حسین است -

عبدالله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامة بن زید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، آنها نزد معاویه به سخن من گواهی دادند.

سلیم گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابو ذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند: ما این حدیث را از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده‌ام.

۳- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ حَنَّانِ بْنِ السَّرَّاجِ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ سَلِيمَانَ الْكِسَائِيِّ، عَنْ أَبِي الطَّفِيلِ قَالَ: شَهِدْتُ جَنَازَةَ أَبِي بَكْرٍ يَوْمَ مَاتَ وَشَهِدْتُ عُمَرَ حِينَ بُويعَ وَعَلِيَّ جَالِسَ نَاحِيَةِ فَاقْبَلَ غَلامٌ يَهُودِيٌّ جَمِيلٌ (الوجه) بَهِيءٌ، عَلَيْهِ ثِيَابٌ حَسَنَةٌ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ هَارُونَ حَتَّى قَامَ عَلِيُّ رَأْسَ عُمَرَ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ أَعْلَمُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بِكُتَابِهِمْ وَأَمْرَ نَبِيِّهِمْ؟

قال: فطأ عمر رأسه، فقال: اياك أعني و أعاد عليه القول، فقال له عمر: لم ذاك؟ قال: اني جئتك مرتاداً لنفسي، شاكاً في ديني، فقال: دونك هذا الشاب، قال: و من هذا الشاب؟ قال: هذا علي بن أبي طالب ابن عم رسول الله صلى الله عليه وآله و هذا أبو الحسن و الحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وآله و هذا زوج فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فأقبل اليهودي علي علي عليه السلام فقال: أكذاك أنت؟ قال: نعم، قال: اني اريد أن أسألك عن ثلاث و ثلاث و واحدة، قال: فتبسم أمير المؤمنين عليه السلام من غير تبسم و قال: يا هاروني! ما منعك أن تقول سبعا؟ قال: أسألك عن ثلاث فان أجبتني سألت عما بعدهن و ان لم تعلمهن علمت أنه ليس فيكم عالم، قال علي عليه السلام فاني أسألك بالأله الذي تعبده لئن أنا أجيبتك في كل ما تريد لتدعن دينك و لتدخلن في ديني؟ قال: ما جئت إلا لذاك، قال: فسل، قال أخبرني عن أول قطرة دم قطرت علي وجه الأرض أي قطرة هي؟ و أول عين فاضت علي وجه الأرض، أي عين هي؟ و أول شيء اهتز علي وجه الأرض أي شيء هو؟ فأجابه أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: أخبرني عن الثلاث الأخر، أخبرني عن محمد صلى الله عليه وآله كم له من امام عدل و فيي أي جنة يكون و من ساكنه معه في جنته؟ فقال: يا هاروني! ان لمحمد اثني عشر اماماً عدلاً، لا يضرهم خذلان من خذلهم ولا يستوحشون بخلاف من خالفهم و أنهم في الدين أرسب من الجبال الرواسي في الأرض، و مسكن محمد في جنته معه اولئك الاثنا عشر الامام العدل، فقال: صدقت والله الذي لا اله الا هو اني لأجدها في كتب أبي هارون، كتبه بيده و أملاه موسى عمي عليه السلام، قال: فأخبرني عن الواحدة، أخبرني عن وصي محمد كم يعيش من بعده؟ و هل يموت أو يقتل؟ قال: يا هاروني! يعيش بعده ثلاثين سنة، لا يزيد يوماً ولا ينقص يوماً، ثم يضرب ضربة ههنا - يعني علي قرنه - فتخضب هذه من هذا قال: فصاح الهاروني و قطع كستيجه و هو يقول: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله و أنك وصيته، ينبغي أن تفوق ولا تفاق و أن تعظم ولا تستضعف، قال: ثم مضى به علي عليه السلام الى منزله فعلمه معالم الدين.

۳ - ابی الطفیل گوید: روزی که ابو بکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم، و زمانی

که با عمر به بیعت کردند حضور داشتم، که علی (بن ابیطالب عليه السلام) گوشه ای نشسته بود،

جوانی یهودی، خوش صورت زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! تویی دانشمندترین این امت به کتابشان و امر نبوت پیغمبرشان؟ عمر سرش را پایین انداخت.

یهودی - با تو هستم و سخنش را تکرار کرد.

عمر - چرا این سؤال را می‌کنی؟

یهودی - نزد تو آمده‌ام تا برای خود راهی بجویم، زیرا در دینم به شک افتاده‌ام.

عمر - دامن این جوان را بگیر.

یهودی - این جوان کیست؟

عمر - او علی بن ابیطالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری.

یهودی - من می‌خواهم از تو سه سؤال و سه سؤال و یک سؤال بپرسم.

علی علیه السلام، لبخندی بدون حقیقت لبخند زد و فرمود: چرا نگفتی هفت سؤال؟

یهودی - برای اینکه سه سؤال خواهم پرسید، اگر جواب گفتی، دنباله آنها را

می‌پرسم و اگر جواب آنها را ندانستی، می‌دانم که در میان شما دانشمندی نیست.

علی علیه السلام - من از تو می‌پرسم به حق خدایی که پرستش می‌کنی، اگر هر چه خواهی

جوابت گویم، دینت را رها می‌کنی و به دین من می‌گرایی؟

یهودی - جز برای این نیامده‌ام.

علی علیه السلام - پس بپرس.

یهودی - به من بگو: اولین قطره خونی که بر روی زمین چکید چه خوی بود؟ و

نخستین چشمه‌ای که بر روی زمین جاری گشت کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در

روی زمین بجنبش آمد چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه سؤال دیگر را بگو:

به من بگو: محمد چند امام عادل (بعنوان وصی و جانشین) دارد؟ و او در کدام

بهشت است؟ و چه اشخاصی همراه او رد آن بهشت سکونت دارند؟



علی علیه السلام - ای هارونی! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، به آنها زیانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و در امر دین از کوههای پا بر جای روی زمین استوارترند و محل سکونت محمد در بهشت خود او است و همراهیان او همین دوازده امام عادل باشند.

یهودی - راست گفתי، به خدایی که جز او شایان پرستشی نیست، من اینها را در کتب پدرم هارن دیده‌ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده، سپس گفت: آن یک مسأله را بگو، به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می‌کند و آیا خودش می‌میرد یا او را می‌کشند؟

علی علیه السلام - ای هارون او بعد از پیغمبر سی سال زندگی می‌کند بدون یک روز کم و زیاد<sup>(۱)</sup> سپس ضربتی به اینجا - یعنی بتارکش - برسد و این ریشش از خون این تارک رنگین شود.

راوی گوید: هارون فریاد کشید و کستی<sup>(۲)</sup> خود را برید و می‌گفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول او است و تو وصی او هستی، شایسته آن است که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا تعظیم کنند و ضعیف نشمارند.

سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را به او آموخت.

۴ - محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن ابن محبوب، عن أبي الجارود، عن أبي جعفر علیه السلام عن جابر بن عبدالله الأنصاري قال: دخلت علي فاطمة علیها السلام و بین یدیها لوح فيه أسماء الأوصیاء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم علیه السلام، ثلاثة منهم محمد و ثلاثة منهم علي.

۴ - جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیها السلام رسیدم، در برابرش لوحی بود

۱ - مجلسی رحمته الله در تطبیق این جمله روایت با تاریخ وفات پیغمبر و علی علیهم السلام ۴ وجه بیان کرده که یکی از آنها این است که: ۳۰ سال بنا بر اصطلاح عرفی و تخمین است و سپس فرماید: از آنچه خدا معین کرده یک روز پس و پیش نیفتد.

۲ - کستی (بضم کاف) رشته‌ای است که یهودیان به عنوان شعار مخصوص خود بجای زنار نصاری بر کمر بستند. خاقانی گوید: ریسمان سبحة بگستند بافتند (یعنی رشته تسبیح را پاره کردند و شعار یهود را به کمر بستند).

که نامهای اوصیاء از فرزندان او در آن بود، من شمردم، دوازده نفر بودند، آخر آنها قائم علیه السلام بود، سه محمد در میان آنها بود و سه علی.

**توضیح:** این روایت را صدوق در کتاب اکمال الدین و عیون و من لا یحضره الفقیه نقل کرده و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت به همین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها «چهار علی» ذکر شده است، پس در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نساخ است و ممکن است مقصود، امامان از فرزندان فاطمه علیها السلام باشند و شوهرش را شامل نشود - مرآت العقول -

۵ - علی بن ابراهیم، عن ابن ابي عمیر، عن سعید بن غزوان، عن ابي بصیر، عن ابي جعفر علیه السلام قال: یكون تسعة أئمة بعد الحسين بن علي علیه السلام، تاسعهم قائمهم.

۵ - امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از حسین بن علی علیه السلام ۹ امام می باشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است.

۶ - محمد بن یحیی، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن الحسين، عن ابي سعید العصفوري عن عمر (و) بن ثابت، عن ابي الجارود، عن ابي جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا و اثني عشر من ولدي و أنت يا علي زرّ الأرض - یعنی اوتادها (و) جبالها - بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فذا ذهب الأثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.

۶ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی (یعنی یازده فرزندم با تو که دوازده تن می شوید) بند و قفل زمین هستیم - یعنی میخهای و کوههای زمین - بسبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند (به سوی آنها ننگرد).

۷ - و بهذا الأستاد، عن ابي سعید رفعه، عن ابي جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباءً، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً.

۷ - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث و مفهم می باشند، آخرین آنها

قائم بحق است، که زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد.

توضیح: راجع به محدث و مفهوم به جلد اول ص ۲۴۸ و نیز به حدیث ۶۹۹ کافی جلد ۲ مراجعه شود.

۸- علی بن محمد، و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد، عن محمد بن الحسن بن شمعون، عن عبدالله بن عبدالرحمان الأصم، عن کرام قال: حلفت فيما بيني و بين نفسي أن لا أكل طعاماً بنهار أبداً حتى يقوم قائم آل محمد، فدخلت على أبي عبدالله عليه السلام قال: فقلت له: رجل من شيعتكم جعل لله عليه أن لا يأكل طعاماً بنهار أبداً حتى يقوم قائم آل محمد؟ قال: فصم إذا يا كرام! ولا تصم العيدين ولا ثلاثة التشريق ولا إذا كنت مسافراً ولا مريضاً فإن الحسين عليه السلام لما قتل عجت السماوات و الأرض و من عليهما و الملائكة، فقالوا: يا ربنا ائذن لنا في هلاك الخلق حتى نجدهم عن جديد الأرض بما استحلوا حرماتك، و قتلوا صفوتك، فأوحى الله اليهم يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي اسكنوا، ثم كشف حجاباً من الحجب فإذا خلفه محمد و اثنا عشر وصياً له عليهم السلام و أخذ بيد فلان القائم من بينهم، فقال: يا ملائكتي و يا سماواتي و يا أرضي بهذا أنتصر (لهذا) - قالها ثلاث مرّات -

۸- کرام گوید: من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم (یعنی روزه بگیرم) تا قائم آل محمد قیام کند، پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: مردی از شیعیان شما برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند. فرمود: ای کرام! بنابراین باید روزه بگیری ولی دو روز عید (فطر و قربان) و سه روز تشریق (۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ذی حجة ایام حج گزاری) و زمانی که مسافر و بیمار هستی روزه نگیر، زیرا چون حسین علیه السلام کشته شد: آسمان و زمین و هر چه بر آنها است با فرشتگان نالیدند و گفتند، پروردگارا، به ما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین بر اندازیم، برای آنکه حرمت ترا حلال شمردند و برگزیده ترا کشتند.

خدا به آنها وحی فرستاد که: ای فرشتگانم و ای آسمان و زمینم! آرام گیرید، سپس یک پرده از پرده‌ها را عقب زد، پشت آن پرده محمد و دوازده وصی او بود. آنگاه دست فلان قائم میان آنها (امام عصر علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای فرشتگانم و ای آسمانها و

زمینم: به سبب این انتقام می‌گیرم (از این) - این جمله را سه بار فرمود -

## (باب) انّ الأئمّة کلّهم قائمون بأمر الله تعالی هادون الیه علیه السلام

همه امامان علیهم السلام به امر خداوند قائم

و راهنما به سوی او هستند

۱- عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن علی بن الحکم، عن زید بن ابی الحسن، عن الحکم بن ابی نعیم قال: أتیت أبا جعفر علیه السلام و هو بالمدينة، فقلت له: علی نذر بین الرکن و المقام ان أنا لقیتك أن لا أخرج من المدينة حتّی أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فلم یجبني بشيء، فأقمت ثلاثین يوماً، ثمّ استقبلني فی طریق فقال: یا حکم! و أنّک لیهنا بعد، فقلت نعم: أنّی أخبرتك بما جعلت لله علیّ، فلم تأمرني و لم تنهيني عن شيء و لم تجبني بشيء؟ فقال: بکر علیّ غدوة المنزل، فغدوت علیه فقال علیه السلام: سل عن حاجتك، فقلت: أنّی جعلت لله علیّ نذراً و صیاماً و صدقة بین الرکن و المقام ان أنا لقیتك أن لا أخرج من المدينة حتّی أعلم أنك قائم آل محمد أم لا، فان كنت أنت رابطتك و ان لم تكن أنت سرت فی الأرض فطلبت المعاش، فقال یا حکم: کلّنا قائم بأمر الله، قلت: فأنّت المهديّ؟ قال کلّنا نهدي الی الله، قلت: فأنّت صاحب السیف؟ قال: کلّنا صاحب السیف و وارث السیف، قلت: فأنّت الذي تقتل أعداء الله و یعزبک أولیاء الله و یظهر بک دین الله؟ فقال: یا حکم! کیف أكون أنا و قد بلغت خمساً و أربعین (سنة)؟! و انّ صاحب هذا الأمر أقرب عهداً باللبن مني و أخفّ علی ظهر الدابة.

۱- حکم بن ابی نعیم گوید: در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده و بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود من سی روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود: ای حکم! تو هنوز اینجایی؟ گفتم آری، من نذری که کرده‌ام به شما عرض

کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی.

فرمود: فردا صبح زود منزل من بیا. فردا خدمتش رفتم، فرمود: مطلبت را بپرس.

عرض کردم: من بین رکن و مقام نذر کرده و روزه و صدقه‌ای برای خدا بعهده گرفته‌ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمت باشم و اگر نیستی، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برایم فرمود: ای حکم! همه ما قائم به امر خدا هستیم.

عرض کردم: شما مهدی هستی فرمود: همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم. عرض کردم: شما صاحب شمشیری: فرمود: همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ما است).

عرض کردم: شما هستی آنکه دشمنان خدا را می‌کشی و دوستان خدا بوسیله شما عزیز می‌شوند و دین خدا آشکار می‌گردد؟ فرمود: ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام؟ و حال آنکه صاحب این امر (که تو می‌پرسی) از من بدوران شیر خوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاک‌تر است، (چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش بصورت جوان سی ساله و قوی و نیرومند باشد).

۲ - الحسين بن محمد بن الأشعري، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن أبي خديجة، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سئل عن القائم فقال: كلنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف، فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان.

۲ - ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع با امام قائم علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: همه ما قائم به امر خداییم: یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید، چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می‌آورد (پدرانش مأمور به تقیه و صبر بوده و او مأمور به جهاد و برانداختن ظلم است).

## هشت حدیث در عالم ظهور

### حضرت مهدی علیه السلام و فضیلت انتظارش

۱ - قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يخرج المهدي عليه السلام و على رأسه غمامة فيها مناد ينادي هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه...<sup>(۱)</sup>

حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود: مهدی علیه السلام خروج می کند قطعه ابری بالای سر او می باشد که در آن ابر منادی ندا می کند، این مهدی خلیفه خدا است، او را پیروی نمایید.

۲ - قال الصادق عليه السلام: يا ابابصير طوبى لشيعة قائمنا المنتظرين لظهوره في غيبته، و المطيعين له في ظهوره اولئك اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون...<sup>(۲)</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابابصیر خوشا به حال شیعیان قائم و منتظران ظهور او در غیبتش، و فرمانبران او در وقت ظهورش آنها دوستان خداوندند که نه ترسی بر آنها است و نه حزنی.

۳ - عن ابي جعفر عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله: طوبى لمن ادرك قائم اهل بيتي و هو ياتم به في غيبته قبل قيامه، و يتولى اوليائه و يعادي اعدائه ذلك من رفقائي و ذوى مودتي و اكرم امتي على يوم القيامة.<sup>(۳)</sup> امام باقر علیه السلام از حضرت رسول صلى الله عليه وآله نقل می کند که فرمود: خوشا به حال آنکه زمان قائم اهل بیت مرا درک کند و در غیبت وی پیش از قیامش او را امام بداند و با دوستانش دوستی کند و با دشمنانش دشمنی کند او از رفیقان و دوستان من است و روز قیامت عزیزترین امت در نزد من خواهد بود.

۴ - عن ابي جعفر عليه السلام قال: اذا قام قائمنا وضع يده على رؤس العباد فجمع به عقولهم و كمل به احلامهم...<sup>(۴)</sup>

از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود: هنگامی که قائم ما قیام می کند دستش را می گذارد بر سر بندگان پس جمع می شوند عقولهای آنها و کامل می شود اخلاق آنان.

۱ - ملاحم همدانی صفحه ۱۰۰.

۲ - ملاحم همدانی صفحه ۱۰۰.

۳ - کتاب الملاحم للهمدانی صفحه ۳۸۹.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۶.

۵ - عن النبي صلى الله عليه وآله يا علي: اعجب الناس ايماناً و اعظهم يقيناً قوم يكون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي صلى الله عليه وآله و حجب عنهم الحجة فأمنوا بسواد علي بياض...<sup>(۱)</sup>

از حضرت رسول اکرم صلى الله عليه وآله روایت شده که به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی بهترین مردم از جهت ایمان و بالاترین ایشان از جهت یقین جمعی هستند که در آخر الزمان باشند که پیغمبر را ندیده‌اند و حجّت و امام از نظر آنها پنهان است و ایشان ایمان آورده‌اند به خدا و رسول او با آن سیاهی که بالای سفیدی است (با آن احادیثی که در کتابها نوشته شده است).

۶ - عن ابي جعفر عليه السلام قال: من ادرك قائم اهل بيتي من ذي عاهة بري و من ذي ضعف قوي.<sup>(۲)</sup>

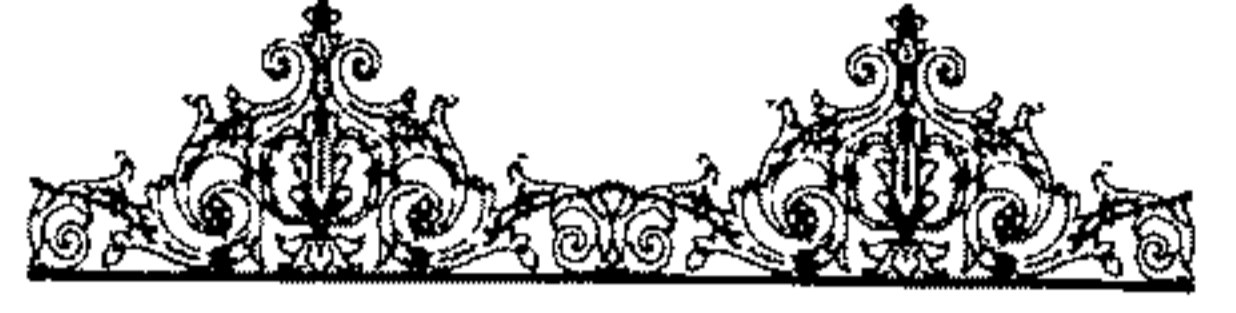
امام باقر علیه السلام فرمود: هر بیماری که قائم آل محمد را درک کند، شفا می‌یابد و هر ناتوانی نیرومند می‌گردد.

۷ - عن اصبع بن نباته قال سمعت علياً عليه السلام يقول كاني بالعجم فساطيط في مسجد الكوفة يعلمون الناس القرآن كما انزل.<sup>(۳)</sup>

از اصبع بن نباته روایت شده است که علی علیه السلام فرمود: مثل اینکه عجم را می‌بینم خیمه‌های خود را در مسجد کوفه بر پا ساخته‌اند، قرآنرا همانطوری که فرود آمده به مردم یاد می‌دهند...

۸ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: العلم سبعة و عشرون حرفاً، فجميع ما جاءت به الرسل حرفان، فلم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين، فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و عشرون حرفاً فيبثها بين الناس و ضم الحرفين حتى يبثها سبعة و عشرين حرفاً.

امام صادق علیه السلام فرمود: علم بیست و هفت حرف است مردم تا کنون غیر از دو حرف نفهمیده‌اند، وقتی که قائم ما خروج می‌فرماید بیست و پنج حرف دیگر بیرون می‌آید و به آن دو حرف ضمیمه می‌کنند آنگاه بیست و هفت حرف علم را بین مردم منتشر می‌سازد



**بخش پنجم:**



**دلائل وارده بر امامت**

**حضرت صاحب الزمان عليه السلام**



## دلائل وارده بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

**و اما دلیل بر امامت:** آن حضرت بسیار است اول از طرق اهل سنت چند دلیل ذکر کنیم تا حجّت باشد: صاحب فصول المهمه و صاحب کشف الغمه از ابی داود که از راویان معتبر سنی است روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: «**لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطىء اسمه اسمي**» یعنی: دنیا به آخر نرسد تا آنکه مالک شود عرب را مردی از اهل بیت من که نام او موافق نام من می‌باشد. (۱)

و ایضاً ابی داود در سننش آورده و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده و آن حضرت از رسول خدا که فرمود: «**لو لم يبق من الدهر الا يوم لبعث الله رجلاً من اهل بيتي يملأها عدلاً كما ملئت جوراً**»، یعنی: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز البته خدای تعالی برمی‌انگیزد مردی را از اهل بیت من که دنیا را پر از عدل کند چنانچه پر از جور شده باشد.

و در فصول المهمه که حافظ ابونعیم چهل حدیث صحیح جمع نموده در شأن مهدی علیه السلام که خاصه او است و شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف کنه‌جی شافعی کتابی تصنیف کرده و آن را بیان نام نهاده که بغیر از اخبار صاحب الزمان علیه السلام در آن کتاب چیزی نیست و گفته است که روایت کرده‌اند ابوداود و ترمذی هر یک در سنن خود بسند صحیح از ابی سعید خدری که او گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «**المهدي مني اجلي الجبهة اقني الانف يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً**» یعنی: مهدی از اهل بیت من است گشاده پیشانی و کشیده بینی خواهد بود و زمین را پر از عدل خواهد ساخت بعد از آنکه پر از جور شده باشد و ابوداود در حدیثش «**يملك سبع سنين**» را اضافه نموده، یعنی: هفت سال پادشاهی

خواهد کرد و در آخر حدیث آورده است که «حدیث ثابت حسن صحیح»، یعنی: این حدیث به همه اعتبارات خوب است و صحیح است و همین حدیث را طبرانی در معجم روایت کرده و غیر او هم ذکر کرده‌اند.

و ایضاً: ابوداود با اسناد خود از ام‌السلمه رضی الله عنها روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که مهدی موعود از عترت من و فرزندان فاطمه خواهد بود و ایضاً از ابوهریره روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «**لا تقوم الساعة حتى يملك رجل من اهل بيتي يفتح القسطنطينية و جبل الديلم و لو لم يبق الا يوم لطول الله تعالى ذلك اليوم حتى يفتحها**» یعنی: قیامت قائم نمی‌شود تا آنکه پادشاه شود مردی از اهل بیت من که فتح کند و بگشاید قسطنطنیه و کوه دیلم را و اگر باقی نماند از عمر دنیا الا یک روز که حق تعالی به قدرت کامله خود آن روز را دراز خواهد کرد تا آنکه او را، آن فتحها واقع شود.

و ایضاً از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا فرمود: که مهدی از ما و اهل بیت ما خواهد بود و حق تعالی اصلاح کار او را در یکشب خواهد نمود و ایضاً در کشف الغمه از ابن عباس روایت نموده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: بدرستی که خلفای من و اوصیای من که حججتهای خالقند بر خلق بعد از من دوازده‌اند اول ایشان برادر من و آخر آنها فرزند من است پس یکی از حضار سؤال نموده، گفت: یا رسول الله برادر شما کیست؟ و فرزند شما کیست؟ رسول خدا در جوابش فرمود: که برادر من علی بن ابیطالب علیه السلام است و فرزند من مهدی است که در آخر الزمان ظهور کند و زمین را پر از عدل و راستی نماید بعد از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد بحق آن خدایی که مرا بر راستی به خلق فرستاده و بشیر و نذیر کرده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که البته حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا آنکه ظهور فرزند من مهدی هادی ظاهر شود و نازل گرداند عیسی بن مریم علیه السلام را از آسمان و عیسی اقتدا به او نموده در عقب او نماز کند و مهدی نورانی خواهد ساخت روی زمین را بنور وجود خود و حکم او به مشرق و مغرب عالم خواهد رسید و از شرک اثری باقی نخواهد گذاشت.

و ایضاً ابن اعثم کوفی در کتاب فتوح از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: که آفرین بر طالقان بدرستی که حق تعالی را در آنجا گنجها است نه از طلا و نه از نقره ولیکن در آن زمین از مؤمنان و موحدان اند که حق تعالی را شناسند چنانچه حق شناختن باشد و از مددکاران و معاونان مهدی باشند در آن روزی که مهدی موعود خروج نموده بنور وجود خود جهان را منور و مزین سازد.

و ایضاً صاحب کشف الغمه از مفضل بن عمر روایت نموده که او گفت: از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمود: که چون قائم آل محمد ظهور کند زمین را بنور روی مبارک خود چنان روشن خواهد ساخت که خلقان را از نور آفتاب مستغنی سازد و تاریکی از روی زمین بردارد و از برکت وجود آن حضرت مردمان به رفاهیت و عیش عمرهای دراز بگذرانند تا بحدی رسد که شخصی آن مقدار بماند که هزار فرزند و فرزندزاده ببیند همه ذکور و زمین دفینها و گنجها و ذخیره‌ها و نباتهای خود را همگی بیرون دهد چنانکه دفینها و گنجها بنظر خلق در آید و در آن عصر و عهد مرد باشد که طالب شخصی از مستحقین باشد که ادای زکات واجبی خود کند و آن حق را از او قبول کند هر چند تفحص کند نیابد چه حق تعالی مردم را به نصیب ایشان چنان مستغنی ساخته باشد که به دیگری محتاج نباشند.

و به همین طریق از ابی خدیجه مروی است که او گفت: از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که فرمود: که چون قائم آل محمد علیه السلام قیام نماید احکام جدید خواهد آورد به همان نحو که در بدو اسلام رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده بودند و همچنین از علی بن عقبه مروی است که از امام مذکور شنیدم که فرمود: چون قائم ما قیام نماید حکم به عدل و راستی خواهد نمود و جور و ظلم در عهد او بالکلیه برطرف خواهد شد و راهها امنیت خواهد یافت و زمین برکتهای خود و دفینه های خود را بیرون خواهد داد و هر حقی به صاحب حق خواهد رسید و هیچ دینی و مذهبی به غیر از دین اسلام نخواهد ماند و اهل هر ملت و مذهب به اسلام میل خواهند نمود و اعتراف به ایمان خواهند کرد نشنیده‌ای که حق تعالی فرموده: **وَوَلَّاهُ اسْلَمَ مَنْ فِي**

**السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ** <sup>(۱)</sup> یعنی: از برکت وجود آن حضرت اسلام می آورند هرچه در آسمانها و زمینها باشد یا به طوع و رغبت یا به جبر و اکراه و بازگشت همه مردمان و خلقان بحق تعالی است و حکم خواهد کرد آن حضرت در میان خلق بحکم داود نبی و جدش محمد صلی الله علیه و آله و از برکت وجود آن حضرت ارزانی و فراوانی و خوشی روزگار و رفاهیت در عهد او به جایی رسد که مردمان مستحق زکات و محل صدقات خود را نیابند و فقیر و بی چیز در روی زمین نماند و غنا و توانگری خلق را از سؤال بی نیاز گرداند.

بعد از اینها فرمود: به درستی که دولت ما آخر همه دولتهاست و باقی نخواهد ماند هیچ اهل ملتی که ایشان را دولتی باشد مگر آنکه پیش از ما به دولت خود برسند و حکمرانی خود بکنند تا آنکه چون سیرت ما را ببینند و سلوک ما را با خلق مشاهده نمایند بگویند که اگر ما را دولتی نصیب می شد و صاحب حکم می شدیم سیرت و سلوک ایشان خواستی بودن و اشاره به این است آنکه حق تعالی می فرماید: **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** <sup>(۲)</sup> یعنی: آخرین دولتها و متمم عهدها دولت متقیان و پرهیزکاران است.

و ایضاً از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه نقل کرده اند و او از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: که هرگاه قائم آل محمد ظهور کند خیمه ها زده خواهد شد از برای آنکه مردمان را قرآن کریم تعلیم نمایند به آن نحوی که نازل شده و حق تعالی به خلق فرستاده و این بر مردمان صعب ترین و مشکل ترین چیزها خواهد بود چه مخالفت بسیار خواهد داشت به آنچه تألیف شده و در این مدّت تلاوت می نموده اند.

و ایضاً از مفضل بن عمر روایت نموده اند که او گفت: از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: قائم آل محمد بیرون خواهد آمد از پشت کوفه با بیست و هفت نفر، پانزده نفر از قوم موسی علیه السلام آنانی که هدایت یافته بودند بحق و به عدالت حکم می کردند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و مقداد و مالک اشتر و ابودجانة انصاری و این بیست و هفت تن جمیع در خدمت آن حضرت خواهند بود و از انصار و مددکاران آن حضرتند و حکم کردن او به حکم داود علیه السلام مانند خواهد بود و

بی آنکه محتاج به گواه و بیّنه باشد حکم خواهد نمود و به الهام الهی و علم خود عمل خواهد کرد و خبر خواهد داد هر قومی را به آنچه ایشان از احکام خود استنباط کرده باشند و دشمنان را از دوستان به فراست خواهد شناخت چنانچه در قرآن مجید می فرماید که: **«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ»**<sup>(۱)</sup> یعنی: بدرستی که در آن نشانهاست از برای آنانکه بفکر و تفرس چیزها را دریابند و حقایق اشیاء را به نشانها شناسند و فرمود: که چهار مسجد در کوفه خراب خواهد کرد و در روی زمین هیچ مسجد را کنگره دار نخواهد گذاشت بلکه کنگره‌ها را برطرف خواهد کرد و جمیع کوچه‌ها را وسیع خواهد ساخت و هر کنیفی و ناودانی که از خانه‌ها و بامها به کوچه‌ها باشد به حکم آن حضرت برطرف خواهد شد و هیچ بدعتی را باقی نخواهد گذاشت و هیچ سنتی را معطل نخواهد گذاشت بلکه جمیع بدعتها مرتفع خواهد شد و همه سنتها به فعل خواهد آمد و قسطنطنیه و چین و جبل دیلم مفتوح خواهد شد و در این روایت هفت سال مدّت ملکش خواهد بود که مقدار هر سالی ده سال باشد چون سالهای شما و بعد از آن هرچه خدا خواهد شود و در روایت دیگر نه سال به طریق مذکور و در روایت بسیار آمده که مهدی علیه السلام از دنیا بیرون نخواهد رفت مگر به چهل روز پیش از قیامت و در آن چهل روز هرج و مرج در احوال دنیا راه خواهد یافت و علامات قیامت ظاهر خواهد شد.

### چهل حدیث از اکابر علماء اهل سنت در باب مهدی علیه السلام

و حافظ ابونعیم و احمد بن عبدالله که از اکابر علمای اهل سنتند چهل حدیث در باب مهدی هادی علیه السلام جمع نموده‌اند و در کشف الغمه و فصول المهمه و غیرهما ذکر کرده‌اند: **تتبعاً لا تارهم نری ترجمة الاربعین لکن باسقاط السند لاجل التخفيف.**  
**ترجمه:** حدیث اول از ابوسعید خدری از رسول خدا نقل نموده که فرمود: مهدی از امت من خواهد بود و اگر عمرش کوتاه باشد هفت الا هشت و الا نه سال تنعم خواهد

کرد در زمان او خلایق به نعمتی که هیچ بدکاری و نیکوکاری هرگز نکرده باشد و از آسمان همیشه باران خواهد آمد و ذخیره نخواهد کرد زمین هیچ علفی و دانه‌ای را.

**دوم:** بسند مذکور مهتر و بهتر عالمیان فرموده که: مملو خواهد گشت زمین از جور و ظلم و بعد از آن مردی از عترت من بیرون خواهد آمد و دنیا را پر از عدل و راستی خواهد نمود و او مالک زمین خواهد بود یکسال یا نه سال.

**سوم:** بهمان سند سرور کاینات فرموده که: قیامت قائم نخواهد شد مگر بعد از آنکه مالک شود زمین را مردی از اهل بیت من که مملو سازد زمین را از عدل چنانکه مملو شده باشد از جور پیش از آن بمدّت هفت سال.

**چهارم:** زهری از علی بن الحسین علیه السلام روایت نموده که رسول خدا، فاطمه علیها السلام را گفت: «**المهدي من ولدك**»، یعنی: هدایت یافته و هدایت نماینده به یقین از فرزندان تو خواهد بود.

**پنجم:** علی بن هلال از پدرش نقل نموده که او گفت: به خدمت رسول خدا رسیدم در حالتی که دنیا را وداع می فرمود، دیدم که دخترش فاطمه علیها السلام به بالینش نشسته می‌گرید پس گریست تا آنکه آواز گریه‌اش بلند شد رسول خدا سر بطرف او برداشته فرمود: ای حبیبه من چه چیز تو را می‌گریاند؟ پس فاطمه علیها السلام گفت: از ضایع شدن بعد از تو می‌ترسم که خلق تو را فراموش نمایند و بر ما جور و ظلم روا دارند، پس رسول خدا فرمود: که ای حبیبه من، مگر ندانسته‌ای که حق تعالی نگاه کرد و اطلاع یافت بر زمین اطلاع یافتنی و نگاه کردنی و برگزید از جمیع اهل زمین پدرت را و برانگیخت او را به رسالت و بعد از آن توجه دیگر فرمود و اختیار نمود از جمیع اهل عالم شوهرت را و به من وحی فرستاد که تو را به او عقد کنم.

ای فاطمه ما از اهل بیتیم که حق تعالی به ما عطا کرده است هفت خصلت که پیش از ما هیچکس را نداده است و بعد از ما به هیچ کس نخواهد داد، یکی آنکه مرا خاتم نبوت ساخته و من نزد حق تعالی خاتم النبیین و اکرم المرسلینم و دوست‌ترین جمیع مخلوقاتم و پدر توام و دیگر آنکه وصی من بهترین اوصیاء و دوست‌ترین جمیع خلق الله است نزد الله تعالی و او شوهر تو است و دیگر آنکه شهید ما بهترین شهیدان

است و دوست‌ترین همه نزد حق تعالی و او حمزة بن عبدالمطلب است که عم پدر تو است و عم شوهر تو است.

و دیگر آنکه از ما است آنکه او را حق تعالی دو بال داده که با ملائکه در بهشت طیران می‌نماید و به هر جا که خواهد می‌رود و می‌آید و او پسر عم تو و برادر شوهر تو است و دیگر آنکه دو سبطین امت از مایند که آن هر دو پسران تو حسن و حسینند و هر دو سید و بهترین جوانان اهل بهشتند و پدر ایشان بهتر از ایشانست، ای فاطمه، ای حبیبه من، قسم به آن خدایی که مرا براستی به خلق فرستاده که از این دو سبط خواهد بود مهدی این امت در آن وقتی که دنیا هرج و مرج شده باشد و فتنها ظاهر گشته و راهها بریده باشد و غارت کنند بعضی بعضی را و هیچ بزرگی رحم نکند کوچکی را و هیچ کوچکی رعایت تعظیم و توقیر بزرگان ننماید در آن حال برانگیزد حق تعالی از این هر دو آنکس را که قلعه‌های ظلالت و گمراهی را بگشاید و قفل از دلها بردارد و برخیزد براه نمودن مردمان به راه دین در آخرالزمان چنانچه من در آخرالزمان به این کار برخواسته بودم و مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد ای فاطمه، ای نور دیده من محزون مباش که حضرت عزت جل ذکره بر تو از من و از همه کس رحیم‌تر است و مهربانتر به جهت نزدیکی که تو را با من است و بواسطه وقعی که تو را در دل من است و به تحقیق که تزویج فرمود حق تعالی تو را با زوج تو در حالتی که حسبش عظیمتر و نسبش عزیزتر و به رعیت رحیم‌تر و به احکام دین داناتر و در حکم کردن عادل‌تر بود و با اینها همه من از حق تعالی درخواست‌ام که تو اول کسی باشی از آنانکه به من ملحق خواهند شد از اهل بیت من و همچنان بود که آن حضرت فرمود چنانچه از وصی به حق و جانشین مطلق امیر مؤمنان و پیشوای متقیان علیه السلام مروی است که فرموده: باقی نماند فاطمه علیها السلام بعد از پدر مگر هفتاد و پنج روز حق تعالی او را بعد از این مدت قلیل به پدر ملحق ساخته.

**ششم:** حدیفه به اسناد خود روایت نموده که خطبه نمود روزی ما را حضرت رسالت پناه و بیان فرمود از برای ما آنچه بعد از این به منصفه ظهور خواهد آمد و بعد از آن فرمود: که اگر باقی نماند از عمر دنیا الا یک روز که البته حق تعالی آن روز را دراز

خواهد گردانید تا آنکه برانگیزد مردی را از فرزندان من که اسم او اسم من باشد پس برخواست سلمان فارسی رضی الله عنه و گفت: ای رسول خدا از کدام یک از فرزندان تو خواهد بود؟ رسول خدا فرمود: که «**من ولدی هذا**»، یعنی: از این فرزند من و دست مبارک بر دوش امام حسین علیه السلام زد.

**هفتم:** حدیثی از عبدالله بن عمر روایت نموده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: مهدی از دهی بیرون خواهد آمد که آن را کرعه گویند.

**هشتم:** بحذف اسناد از حدیثی مروی است که رسول خدا فرمود: که مهدی موعود از فرزندان من خواهد بود که روی او خندان و نورانی باشد همچون ستاره پرنور و درخشنده.

**نهم:** همان حدیثی روایت نموده که رسول خدا فرمود: که مهدی موعود از فرزندان من خواهد بود که رنگ و روی مبارک او رنگ مردم عرب باشد و جسم او مثل جسم اولاد بنی اسرائیل و بر طرف راست او خالی باشد که گویا ستاره‌ای است نورانی پر سازد روی زمین را از عدالت بعد از آنکه از جور و ظلم پر شده باشد و راضی باشند از خلافت او اهل زمین و اهل آسمان و مرغان در میان زمین و آسمان.

**دهم:** از ابوسعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: که مهدی از اولاد ما خواهد بود و از جمله علامتهای او بینی کشیده است و پیشانی نورانی.

**یازدهم:** از ابوسعید مذکور مروی است که رسول صلی الله علیه و آله در بیان صفت مهدی علیه السلام فرموده: که مهدی موعود که از اهل بیت ما است مردی خواهد بود از امت من و او را بینی خوش اندام کشیده و خوش نما باشد و روی زمین را از عدالت پر خواهد ساخت بعد از آنکه از جور پر شده باشد.

**دوازدهم:** بترک سند از ابوامامه باهلی روایت نموده‌اند که او گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: که در میان شما و اهل روم چهار فتنه و چهار صلح خواهد بود و چهارش بر دست مردی که از اهل هرقله باشد به فعل خواهد آمد که دوام آن هفت سال باشد یکی از حضار که از قبیله عبدقیس بود که او را مستور بن عبدغیلان می‌گفتند برخواست و گفت: یا رسول الله امام مردمان در آن روز که خواهد بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله



فرمود: که امام خلق مهدی خواهد بود از فرزندان من چهل سال حکم حکم او است و روی او از بابت ستاره نورانی باشد و در طرف راست روی او خالی سیاه باشد و دو عباى قطوانیه که آن دهی است در حوالی کوفه پوشیده باشد و او را مشابَهت تمام به مردمان بنی اسرائیل باشد گنجها را از زمین بیرون آورد و شهرهای کفر و شرک به تمام بدست او مفتوح شود.

**سیزدهم:** همان راوی مذکور از عبدالرحمان بن عوف از رسول خدا نقل نموده که فرمود: که مهدی را برمی انگیزد حق تعالی از عترت و فرزندان من و نشانهای او اینکه «**افرق الثنایا**» باشد، یعنی: دندانهای پیش او از هم جدا باشد و «**اجلی الجبهه**» باشد، یعنی: پیشانی‌ش گشاده باشد روی زمین را از عدالت پر خواهد کرد و مال را به نزد او قدری نباشد و به هر کس بقدر احتیاج و حاجت می‌داده باشد.

**چهاردهم:** از ابوامامه روایت است که گفت: خطبه خواند روزی رسول خدا و در آن اثنا ذکر دجال فرموده گفت: مدینه کثافت‌های خود را بیرون خواهد انداخت چنانکه کوره کثافت آهن را بیرون می‌کند و آن روز را روز خلاص نام خواهد بود و از آن میان ام شریک برخواست و گفت: یا رسول الله آن روز عرب در کجا خواهند بود و حال ایشان چون می‌شود؟ آن حضرت فرمود: که اکثر ایشان در آن روز در بیت المقدس باشند و در مدینه از ایشان کمتری خواهد بود و امام خلق در آن وقت مهدی است که مردی صالح است از ذریت من.

**پانزدهم:** از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا فرموده: بیرون خواهد آمد مهدی از امت من و برمی انگیزد او را حق تعالی ظاهر و پیدا از برای مردمان در آن زمان امت من به عیش و تنعم خواهند گذرانید و چهارپایان را آب و علف بسیار خواهد بود و زمین بیرون خواهد داد هر رویدنی که در شکم داشته باشد و عطا خواهد کرد صاحب الزمان مالها و زرها به مردم چنانکه باید و شاید و فقیر در عهد او نمی‌ماند.

**شانزدهم:** از عبدالله مروی است که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: بیرون خواهد آمد مهدی در حالتی که ابر بر سر او سایه انداخته باشد و منادی در آن ابر ندا می‌کرده باشد که این مهدی و خلیفه حق سبحانه و تعالی است زنهار که تابع او شوید و

فرمان برداری او نمایید و مخالفت او را جایز مدارید.

**هفدهم:** به همان سند از عبدالله مذکور مروی است که رسول خدا فرمود: که مهدی بیرون خواهد آمد و بر سر او ملکی باشد که ندا می کرده باشد که این مرد مهدی است و او راه راست نماینده است زنهار که تابع او شوید.

**هجدهم:** از ابوسعید خدری روایت است که گفت: رسول خدا فرمود: که شما را بشارت می دهم به مهدی که مبعوث خواهد شد در امت من وقتی که اختلاف و شورش در میان مردمان بسیار باشد و زمین را پر کنند از عدل و راستی چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و راضی خواهند بود از او ساکنان آسمان و زمین، قسمت خواهد کرد مالها بر مردمان به سویت و هر صاحب حقی را بحق خواهد رسانید.

**نوزدهم:** از عبدالله عمر روایت نموده که او گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: قیامت قائم نخواهد شد تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من روی زمین را که نام او نام من باشد و مملو کند زمین را از عدل چنانچه مملو شده باشد از ظلم و جور. **بیستم:** از حذیفه یمانی مروی است که رسول خدا فرمود: که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که البته حق تعالی خواهد برانگیخت در دنیا مردی را که اسم او اسم من و خلق او بعینه خلق من و کنیه او اباعبدالله باشد.

**بیست و یکم:** از ابن عمر روایت است که او گفت: رسول خدا فرمود: دنیا به آخر نرسد تا آنکه حق تعالی برانگیزد مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من، مملو سازد زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد از جور و ظلم و قبل از این در باب عبارت «**اسم اییه اسم ابی**» که بعضی از سنیان روایت کرده اند سخن گذشت.

**بیست و دوّم:** از ابی سعید خدری روایت شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: باید زمین از ظلم و دشمنی پر شود و بعد از آن بیرون آید مردی از اهل بیت من و زمین را پر از عدل و راستی کند چنانچه پر از ظلم و دشمنی شده باشد.

**بیست و سوّم:** از رزین بن عبدالله روایت نموده که از رسول خدا شنیدم که فرمود: که (باید زمین از ظلم و دشمنی پر شود و بعد از آن بیرون آید، یعنی: که گفت: خ ل) ظهور

خواهد نمود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او اسم مرا و خلق او خلق مرا و زمین را از عدل و راستی پر خواهد نمود.

**بیست و چهارم:** از ابوسعید خدری روایت نموده که رسول خدا فرمود: که بعد از این زمانه را اختلاف و انقطاعی به هم رسد و فتنها ظاهر شود و در آخر مردی که او را مهدی گویند ظهور کند و فتنها را برطرف نماید و اختلاف را به اتفاق بدل کند و او را عطاها و بخششها موافق حق و عدالت باشد.

**بیست و پنجم:** از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت: رسول خدا فرمود: بیرون آید مردی از اهل بیت من و عمل نماید به سنت من و نازل کند حق سبحانه و تعالی از برای او برکت از آسمان و زمین بیرون دهد برکتهای خود را به جهت او مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانکه مملو شده باشد از جور و ظلم و عمل کند به همین طریق هفت سال آن سالی که به جهت او مقرر شده و نزول کند در بیت المقدس.

**بیست و ششم:** از ثوبان روایت نموده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه دیدید که رایتها و علمهای سیاه از طرف خراسان می آید رو به آن کنید که خلیفه خدا مهدی در آنجاست.

**بیست و هفتم:** از عبدالله عباس روایت نموده اند که در خدمت رسول خدا بودم که جمعی از جوانان بنی هاشم آمدند چون چشم مبارک آن حضرت بر ایشان افتاد رنگ مبارکش متغیر شده آب در دیدها بگردانید پس ایشان گفتند: یا رسول الله چرا همیشه ما در چهره شما چیزی می بینیم که مکروه می داریم؟ رسول خدا فرمود: بدرستی که ما از آن اهل بیتیم که اختیار کرده است حق تعالی آخرت را برای ما و برگزیده است آن را به جهت و ما بدرستی که اهل بیت مرا بعد از من بلاها و آزارها و محنتها خواهد رسید و در محنت خواهند بود تا آنکه قومی از جانب مشرق بیایند که با ایشان علمهای سیاه باشد و طالب حق باشند و به ایشان نمی داده باشند پس ایشان جهاد کنند و کار برایشان تنگ سازند تا چون خواهند که حق را به ایشان تسلیم نمایند قبول نکنند و حق را به مردی از اهل من واگذارند که مملو سازد زمین را از عدل چنانچه قبل از این مملو شده بود از ظلم پس باید که از شما کسی هرگاه دریابد آن قوم را به جانب ایشان شتابد و اگر چه رفتنش

ممکن نباشد الا به سینه و زانو و اگر چه راهش بر روی برف باشد.

**بیست و هشتم:** از حذیفه یمانی مروی است که از رسول خدا شنیدم که گفت: وای بر این امت از پادشاهان جباریه که چگونه خواهند کشت و چگونه خواهند ترسانید کسانی را که اطاعت ایشان نکنند مؤمن و متقی در آنحال به زبان با ایشان خواهند ساخت و بدل از ایشان گریزان خواهند بود تا چون حق تعالی خواهد که به قدرت کامله خود باز اسلام را عزیز سازد جباران را به یکدیگر گرفتار کند و کار اسلام را بعد از آنکه فاسد شده باشد به صلاح باز آرد پس خطاب به من کرده فرمود: ای حذیفه اگر باقی نمانده باشد از عمر دنیا الا یک روز که البته حق تعالی دراز می گرداند آن روز را تا آنکه مالک و حاکم دنیا شود مردی از اهل بیت من که قتلهای عظیم بر دست او جریان یابد تا اسلام ظاهر شود و کفر برطرف گردد و الله سبحانه و تعالی وعده فرموده و وعده او خلاف نمی شود و حق تعالی سریع الحساب است.

**بیست و نهم:** ابوسعید خدری از رسول خدا نقل نموده و گفته: که خود از آن حضرت شنیدم که فرمود: تنعمی خواهند کرد امت من در زمان مهدی که تا آن روز از اولاد آدم کسی آن قسم تنعمی نکرده باشد آسمان بر ایشان باران پی در پی خواهد ریخت و زمین در شکم خود روئیدنی را پنهان نخواهد داشت بلکه همه را بیرون خواهد داد.

**سی ام:** از انس ابن مالک روایت نموده اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: ما بنو عبدالمطلب از سادات اهل جنتیم بعد از آن مجمل را مفصل نموده به زبان معجز بیان آورد که آن منم و برادرم علی علیه السلام و عم من حمزه که سید الشهداء است و پسر عم من جعفر طیار و دو سبط من حسن و حسین و مهدی هادی از اولاد حسین صلوات الله علیهم.

**سی و یکم:** ابوهریره روایت نموده که از رسول خدا شنیدم که فرمود: که اگر باقی نماند از دنیا بغیر از شبی که البته مالک و حاکم دنیا خواهد شد مردی از اهل بیت من و انتقام مظلومان از ظالم خواهد کشید.

**سی و دوّم:** ثوبان روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: در زمان آخر

فتنه بسیار شود تا آنکه سه نفر از یک پدر بر سر خلافت کشته شوند و به هیچ یک نرسد، بعد از آن رایات سیاه پیدا شود و با دشمنان جهادی کنند که هیچ قومی نکرده باشند و در آن وقت خلیفه خدا مهدی ظاهر شود و هرگاه بشنوید که مهدی خروج نموده بشتابید و با او بیعت نمایید که خلیفه الله مهدی است.

**سی و سوم:** ثوبان مذکور روایت نموده که رسول خدا فرمود: که چون صاحبان رایات سیاه از جانب مشرق پیدا شوند باید که بشتابید و متابعت ایشان کنید اگر چه رفتن به زانو باشد بر روی برف و یخ.

**سی و چهارم:** بسند خود از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: که سؤال کردم از رسول الله که آیا از آل محمد خواهد بود مهدی یا از غیر ما؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه از ما خواهد بود نه از غیر ما حق تعالی چنانچه فتح این دین را به ما کرده ختم آن نیز به ما و از ما خواهد بود چنانچه مردمان به سبب ما از شرک و کفر خلاصی یافتند به برکت ما از فتنه و فساد هم نجات خواهند یافت و به سبب ما حق تعالی الفت می دهد میانه دلها بعد از آنکه دوری افتاده باشد به جهت فتنها و فسادها چنانکه از اول الفت و برادری داد به سبب دین بعد از آنکه دشمنان بودند باهم به جهت شرک.

**سی و پنج:** بسند خود از عبدالله مسعود روایت نموده اند که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک شب البته حق تعالی دراز خواهد گردانید آن شب را تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من که موافق باشد اسم او با اسم من و اسم پدر او با اسم پدر من و زمین را پر کند از عدل و راستی چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم، قسمت کند مالها را در مردم بسویت و برابر گرداند باهم، حق تعالی به برکت او دلهای مردمان را غنی کند و بیم فقر و درویشی را از دلها بردارد و مالک خواهد بود زمین را هفت سال یا نه سال و خیری در زندگی بعد از او نخواهد بود و تعیش و تنعمی خلق را در زمان او خواهد بود که مثل آن ندیده و نشنیده باشند.

**سی و ششم:** ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که گفت: شنیدم که فرمود: قیامت قائم نشود تا آنکه مالک شود مردی از اهل بیت من قسطنطنیه و جبل دیلم را فتح

نماید و اگر باقی نماند مگر یک روز البته حق تعالی دراز گرداند آن روز را تا او فتح نماید بلاد شرک را جمیعاً و از شرک اثری در روی زمین نماند.

**سی و هفتم:** از قیس بن جابر روایت نموده‌اند که او از پدرش و پدرش از جدش و او از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: زود باشد که بعد از من خلفاء باشند و بعد از خلفاء امراء و بعد از امراء ملوک جبابره پس بیرون آید مردی از اهل بیت من که مملو کند زمین را از عدل و راستی چنانچه مملو شده باشد پیش از آن از جور و ظلم و ستم.

**سی و هشتم:** خود از ابوسعید خدری روایت نموده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: از ما خواهد بود آن کسی که نماز کند در پی سر او عیسی بن مریم بعد از آنکه خروج نماید و عیسی علیه السلام از آسمان نزول کند.

**سی و نهم:** بسند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت نموده که گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: نازل می‌شود عیسی بن مریم پس می‌گوید: امیر قوم که مهدی علیه السلام است به عیسی که بیا با هم نماز کنیم عیسی علیه السلام می‌گوید: بدرستی که بعضی از شما بر بعضی امیر است و این کرامتی است که حق تعالی به این امت کرده است و در پی سر او نماز می‌کند.

**چهارم:** بسندی که آن را به محمد بن ابراهیم می‌رسانند و او روایت نموده از ابو جعفر منصور مشهور به دوانقی و او از جدش عبدالله بن عباس نقل کرده که در خدمت رسول خدا بود شنیدم که فرمود: ضایع نخواهد ماند و هلاک نخواهند شد قومی و امتی که من در اوّل و عیسی بن مریم در آخر و مهدی در وسط ایشان بوده باشد و صاحب کشف الغمه در باب خروج صاحب علیه السلام در آخر الزمان افاده نموده و می‌گوید: که من در این کتاب خصوصاً در این باب هر چه ذکر می‌کنم از طریق اهل سنت و جماعت است تا تأکید باشد در حجّت بودن و از جمله حدیث طولانی از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت نموده‌اند که گفت: از جمله چیزهایی که در خصایص مهدی علیه السلام از رسول خدا شنیدم یکی این بود که مدّت بقای او را ذکر کرده و بعد از آن فرموده: «**لا خیر فی الحیوة بعده**» یعنی: بعد از آنکه آن حضرت جهان را بدرود کند خیری در حیات و

مزه‌ای در زندگی و حظی در هستی نخواهد بود.<sup>(۱)</sup>

و هم او و هم صاحب فصول المهمه از ابوهریره روایت نموده‌اند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که خطاب به اصحاب نموده فرمود: «کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم»، معنی حدیث العلم عندالله ظاهراً این باشد: که چون مهدی هادی ظهور کند و عیسی پیغمبر از آسمان نزول کند شما به کدام یک اقتدا خواهید نمود به عیسی علیه السلام که پیغمبر خدا است و از آسمان آمده یا به امامی که از ذریت پیغمبر شما است شما خود را چگونه می‌بینید اگر شما در آن وقت باشید یا از اولاد شما که فی الحقیقه حکم شما دارند چه حال خواهید داشت و چه خواهید کرد شما و اولاد شما نه آنکه بعضی تأویل کرده و گفته‌اند: امام شما از شما است، یعنی: امامت می‌کند شما را به کتاب شما.

و بعد از نقل این حدیث نوشته‌اند که این حدیثی است متفق علیه و بخاری و مسلم هر یک در صحیح خود آورده‌اند و تصحیح آن نموده‌اند و به موجب این حدیث و حدیث جابر و حدیثی که از ابوسعید خدری روایت شده باید که مهدی امام باشد و عیسی علیه السلام مأموم و بعد از آن گفته‌اند اگر سؤال کند سائلی و گوید: با صحت این احادیث و اینکه عیسی در پی سر مهدی نماز خواهد کرد و با دشمنان او جهاد خواهد نمود و با دجال مقاتله خواهد کرد و رتبه کسی که در نماز و جهاد مقدم باشد معلوم است و این خبرها را از اهل سنت تصحیح نموده‌اند و شیعه هم روایت نموده‌اند پس اجماع باشد یا ثبوت اجماع بر صحت خبر آیا کدام یک از امام و مأموم افضل باشند و او نبی است و این وصی.

جواب آنکه هر دو مقتدا و پیشوایند و از چیزی که مخالف مراد الله باشد بری‌اند و هیچ کدام چشم زدنی از خدا غافل نیستند و هر دو معصوم‌اند از ارتکاب قبایح مطلقاً و از مداهنه و ریا و نفاق و رسول خدا فرموده: باید که امام قوم اقرأ باشد و اگر با مأموم در آن مساوی باشد اعلم را مقدم دارند و اگر در آن هم برابر باشند افقه و بعد از آن اقدام در

هجرت و پس از آن اصبح و جهاً پس اگر مهدی داند که عیسی افضل از او است بر او تقدم جايز نخواهد داشت و اگر عیسی داند که افضل است اقتدا نخواهد کرد چه او از ریا و نفاق و مداهنه منزه است پس چون امام علیه السلام می داند که اعلم است تقدم می نماید و چون عیسی علیه السلام را اعلمیت او محقق است به او اقتدا می کند و او را قدوه می داند و همچنین جهاد بذل نفس است در راه حق تعالی که کسی رغبت در آن داشته باشد و اگر این نبودی کسی را جهاد کردن در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در خدمت انبیای سابق صحیح نبودی به دلیل قول حق تعالی که فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: حق تعالی از مؤمنان نفسهای ایشان را می خرد به بهشت که مقاتله بکنند و بکشند و کشته شوند در راه او و وعده کرده است ایشان را در کتابهای خود که وفا کنند به عهد خود و بشارت یابند به رستگاری و فوز عظیم و امام نایب رسول است و جانشین او در میان امت او و عیسی علیه السلام اگر رسول خدا را درمی یافت به یقین که بر او تقدم جايز نخواهد داشت.

## توقیعات از ناحیه مقدسه

و ایضاً در کتب معتبره مذکوره از ابوالحسن ضریر روایت نموده اند که گفت: در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان که ناصرالدوله لقب داشت بودم و بعضی امر ناحیه را منکر بودند گفت: زنهار منکر ناحیه و آنچه می گویند مباشید که آن را من سهل می شمردم روزی در مجلس عم خود حسین حاضر شدم و در آن باب حرف می زدم فرمود: ای فرزند، منکر آن مباش که من هم حال تو را داشتم تا آنکه معامله قم بر خلیفه مشکل شد و هر که را به حکومت آن دیار می فرستاد اطاعت نمی کردند و با او کار به جدال می رسانیدند مرا طلبیده لشکری به من داد و به طرف قم روانه ساخت و من در



راه به صید و شکار مشغول بودم روزی شکاری از من گریخته از عقب او رفته به نهری رسیدم و آن شکار خود را در آب انداخته من هم اسب در آب راندم و هر چند برمی آمد نهر وسیع می شد در این اثنا دیدم جوانی بر اسبی سوار و عمامه‌ای بسته و خزی پوشیده و روی خود را پوشیده چنانچه به غیر از چشمانش نمی نمود و خف سرخ در پای و مرا بی آنکه دیده باشد به امارت و کنیت نام برد و آواز داد و گفت: یا حسین، من گفتم: چه می فرمایید، فرمود: چرا امر ناحیه را سهل می شماری و چرا منع می کنی اصحاب مرا از خمس مال و من با آن غیرت و دلیری که از هیچ کس نمی ترسیدم و هیچ آفریده را به نظر در نمی آوردم ترسیدم و هیبتش چنان در من کار کرد که بر خود می لرزیدم، یا سیدی هر چه می فرمایی به دل و جان منت دارم و من بعد خلاف امر نخواهم کرد، فرمود: که چون به مکانی که متوجهی بررسی کسی با تو مخالفت نخواهد کرد و هر چه در آنجا بهم رسانی خمس آن را به هر که من بفرمایم به او برسان، من در جواب «**سَمْعاً و طَاعَةً**» گفتم، فرمود: به سلامت برو و عنان مرکب را برگردانید چون در عقبش نگاه کردم در جهتی از شش جهت او رانیدم و ندانستم چه شد رعش در من بیشتر اثر کرد و من از آن خوف و ترس به لشکر خود برگشتم و چون به قم رسیدیم و اراده جنگ و جدال داشتیم اهل قم به استقبال من بیرون آمده گفتند: به سلامت داخل شو که ما را با تو مخالفتی نیست و به هر طریق که دلت خواهد سلوک کن من مدتی در قم ماندم و زیاده بر آنکه توقع داشتم از اسباب و اموال بدست من آمد تا آنکه حاسدان و دشمنان بر بسیار ماندن من در قم حسد بردند و در باب من به خلیفه بدگویی کردند و مرا عزل کرده طلبیدند و من آمده اول به سلام خلیفه رفتم و بعد از آن به خانه خود آمده قرار گرفتم و یاران از نزدیک و دور به دیدن من آمدند در وقتی که جمعی کثیر در مجلس من نشسته بودند محمد بن عثمان عمری در آمد و پا بر سر همه گذاشته می آمد تا بر تکیه گاه من تکیه کرد و من در خشم بودم و مردم می رفتند و می آمدند و مرا دم به دم خشم زیاده می شد و او از جای خود حرکت نمی کرد تا آنکه مجلس خالی شد سر در پیش آورده گفت: میان ما و تو سیری است، گفتم: بفرمایید، گفت: آنکه در میان نهر بر اسب شهباسوار بود می فرمایند که ما به وعده خود وفا کردیم

تو هم به وعده خود وفا کن مرا آن حکایت به خاطر آمده بر خود لرزیدم و گفتم: «السمع و الطاعة» پس برخواستم و دست او را گرفته به خزانة اموال بردم و هر چه آورده بودم از نقد و جنس خمس آن را جدا کردم و هرچه قبل از آن نیز سرا بود و می دانستم که در خمس آن تقصیر و تغافل کرده بودم در آن وقت به یاد آورده به او سپرده عذر خواستم و تا من این حکایت را از عم خود حسین شنیدم شک و تردید از خاطر رفت و از اعتقاد اول برگشته توبه و انابه کردم و به ناحیه مقدسه و صاحب آن تقرب می جویم.

و ایضاً از آنهایی که به خدمت آن حضرت رسیده اند یکی سوده نامی است از مشایخ زیدیه که پسرش احمد از او نقل کرده که گفت: گاهی به زیارت ابا عبدالله حسین بن علی علیه السلام می رفتم و بعضی اوقات آنجا می ماندم شپیی آنجا بودم نماز خفتن کردم و به تلاوت مشغول بودم جوانی خوش لباس دیدم و سوره حمد از او شنیدم و صبح باهم از خانه بیرون آمده به کنار فرات رسیدیم، فرمود: تو به کوفه می روی؟ گفتم: بلی، فرمود: برو و راه پیش گرفت من بر جدایی او متأسف شدم و از پیش روانه شدم و به او رسیدم و بعد از لحظه ای خود را عقب نجف اشرف دیدم و بعد از زیارت در خدمت او به مسجد سهله رسیدم، فرمود: این منزل من است، سحری برخواسته دست بر زمین زد و به دست گودی کند آب ظاهر شد وضو ساخت و سیزده رکعت نماز شب کرد بعد از آن نماز صبح و به من گفت: تو مردی پریشان و عیال مندی چون به کوفه رسی به در خانه ابوطاهر رازی رو و در بکوب او از خانه بیرون خواهد آمد و دستش از خون قربانی که ذبح کرده باشد خون آلود خواهد بود با او بگو جوانی که صفتش این و اینست فرمود: که کیسه ای که در زیر تخت مدفونست بمن دهی، پرسیدم: که نام خود را بگو، گفت: محمد بن الحسن علیه السلام، چون به کوفه به در خانه ابوطاهر رفتم در زدم، پرسید: کیستی؟ گفتم: سوده، گفت: تو را با من چه ربط و مرا با تو چکار؟ گفتم: پیغامی دارم با دست خون آلود بیرون آمد چون پیغام رسانیدم «سمعاً و طاعة» گفت و روی مرا بوسید و مرا به درون خانه برد و از زیر پایه کرسی کیسه ای بیرون آورده بمن داد و مرا ضیافت نموده دست بر چشم من مالیده، گفت: آن صاحب العصر و الزمانست و من از برکت او بینا

شدم و مذهب زیدیه را گذاشتم. احمد گفت: پدرم تا بود بر دین امامیه بود و به آن اعتقاد از دنیا رفت و آن کیسه او را غنی ساخت.

و ایضاً از یوسف بن احمد جعفری روایت کرده‌اند که در سال یکصد و شش به زیارت بیت الله رفتم و سه سال در مکه مجاور بودم و بعد از آن روانه شام شدم روزی نماز صبح از من فوت شده به آبی رسیدم از محمل به زیر آمده مهبای قضای نماز شدم دیدم که چهار نفر بر یک محمل سوار می‌آیند از روی تعجب بر ایشان نگاه کردم یکی از آن چهار فرمود: که از ما تعجب می‌کنی و از فوت نماز خود تعجب نمی‌کنی مرا تعجب زیاده شد که از کجا علم به احوال من بهم رسانید، فرمود: که دوست نمی‌داری که صاحب زمان خود را ببینی؟ گفتم: چون دوست ندارم، اشاره به یکی از آن سه نفر کرد، گفتم: او را دلایل و علامات بسیار است، فرمود: کدام را می‌خواهی از این دو: محمل تنها به آسمان رود یا با آنچه بر اوست؟ گفتم: هر کدام می‌شود علامت است به یکبار محمل و سواران بلند شده از نظر من غایب شدند و آنکه به او اشاره کرده بودند جوان گندم گون کشیده بینی بود که از رویش نور می‌تافت.

و اما آن جماعتی که از هنگام ولادت تا حال غیبت آن حضرت را دیده‌اند و در کتب مذکوره و کتب تواریخ و سیر احوال و حکایات ایشان مسطور است بسیارند و از آن جمله در کشف الغمه و اکمال الدین از احمد بن اسحاق اشعری نقل کرده‌اند که گفت: اراده کردم که به خدمت ابومحمد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام روم و سؤال کنم از خلف صالح بعد از او چون به خدمتش رفتم و سلام کردم قبل از آنکه سؤال کنم فرمود: یا احمد بن اسحاق به درستی که حق تعالی از روزی که آدم صفی را خلق کرده تا روز قیامت روی زمین را از حجّتی هرگز خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت چه از برکت حجة الله بلاها از اهل زمین دفع می‌شود و از برکت وجود او باران می‌بارد و به سبب او زمین برکت خود را بیرون می‌دهد. پس من گفتم: یا بن رسول الله هرگاه چنین است خلیفه و امام بعد از شما کیست؟ چون من این سخن گفتم، امام علیه السلام برخوایسته به درون خانه رفت و بیرون آمد و پسری بر دوش داشت که گفتم روی او ماه بدر است در سن سه سالگی، گفت: یا احمد بن اسحاق اگر نه آن بودی که تو را نزد حق تعالی و حجّتهای

او کرامتی و عزّتی هست این پسر را به تو نمی نمودم، نام او و کنیت او نام و کنیت رسول الله است و اینست که مالک زمین خواهد شد و زمین را از عدل و راستی پر خواهد کرد چنانچه از جور و ظلم پر شده باشد یا احمد حال این پسر در این امت حال خضر و ذوالقرنین است والله که این پسر را غیبتی خواهد بود که از هلاک نجات نیابند در غیبت مگر کسانی که بر امامت و امام دانستن او ثابت قدم باشند و توفیق یافته باشند که دعا کنند و از حق تعالی تعجیل فرج او را طلبند.

پس جرأت نموده گفتم: ای مولای من هیچ علامتی هست که خاطر من اطمینان یابد، چون من این گفتم: آن پسر به زبان عربی فصیح و بلیغ فرمود: «انا بقية الله في ارضه و المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثراً بعد عين»، یعنی: به درستی که من حجّت خدا و باقی گذاشته خداوندم در زمین او و منم که انتقام از دشمنان خدا خواهم کشید و بعد از آنکه به چشم حجّت خدا را دیدی دیگر در طلب علامت و نشانه مباش.

پس از خدمت امامین علیهم السلام فرحان و شادان بیرون آمدم با سروری که در زمین نمی گنجیدم و روزی دیگر باز صبح به خدمت رفتم و سلام کردم و گفتم: یابن رسول الله سرور و خوشحالی من بسیار شد به آنچه منت نهادی به آن بر من سنتی که در او جاریست از خضر و ذوالقرنین کدام است؟ فرمود: که آن طول غیبت اوست یا احمد، باز پرسیدم که یابن رسول الله غیبت او دراز خواهد بود؟ فرمود: به خدا قسم حتی آنکه از درازی غایب بودن او بسیاری از آنها که به این اعتقاد باشند برگردند مگر آنهایی که حق تعالی به دوستی ما از ایشان عهد و پیمان گرفته باشد و ایمان در دلهای ایشان نوشته و سرشته شده باشد و از جانب الله مؤید باشند که بر اعتقاد خود بمانند یا احمد بن اسحاق بدانکه این امریست از امرهای خدا و سری است از اسرار غیبی نگهدار آنچه به تو گفتم و پنهان دار و هر کس را محرم این راز مدار تا در درجه ما باشی در قیامت در اعلاء علیین.

و موافق است با این حکایت حدیثی که جابر بن یزید جعفی از جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: بدرستی که ذوالقرنین بنده ای صالح بود از بندگان خدا و گردانیده بود او را حق تعالی حجّت و او

قوم را به خدا دعوت نمود و امر به تقوی و پرهیزکاری کرد و زدند امتش بر قرنش و مدتها غایب بود تا آنکه گفتند: مرده و بعضی گفتند هلاک شده و بعد از آن ظاهر شد و باز رجوع به قوم کرد و بر آن قرن دیگرش زدند و حق تعالی او را تمکین داد و گردانید از هر چیزی سببی از برای امر و حکمش تا به مشرق و مغرب عالم رسید و بدرستی که حق تعالی زود باشد که جاری سازد سنت او را در یکی از فرزندان من و حکم او را به مشرق و مغرب برساند حتی آنکه هیچ محلی و مکانی از کوه و دشت و هموار و درشت نماند که قدم ذوالقرنین رسیده باشد الا آنکه قدم قائم علیه السلام برسد و از برای او حق تعالی گنجهای زمین را ظاهر سازد و معدنها را به دست او در آورد و نصرت دهد او را حق تعالی به رعب و ترس او در دلها و مملو کند زمین را از عدل چنانچه از ظلم پر شده باشد.

و ایضاً از آنهایی که آن حضرت را دیده‌اند یکی یعقوب ابن منقوس است که در کشف الغمه روایت نموده که او گفت: به خدمت ابومحمد علیه السلام رفتم و در خانه نشسته بود بر طرف راستش حجره‌ای بود و بر در آن حجره پرده‌ای آویخته گفتم: یا سیدی صاحب امر امامت و خلافت بعد از تو کیست؟ فرمود: این پرده را بردار چون پرده را برداشتم پسری در سن پنج سالگی و یا شش سالگی بیرون آمد گشاده پیشانی روی سفید نورانی چشمانش سیاه و در یک طرف رو خالی (سیاه خ ل) داشت دو گیسو در سر مانند مشک از فر بر زانوی ابومحمد نشست پس امام علیه السلام فرمود: که این صاحب شما است بعد از من پس لحظه‌ای رو به پسر کرده گفت: به درون رو تا وقت معلوم پسر به درون خانه رفت پس به من گفت: یا یعقوب در این حجره نگاه کن هر چند بر اطراف حجره نگاه کردم کسی را ندیدم.

و ایضاً در آن کتاب از محمد بن عثمان عمری روایت نموده که گفت: با چهل نفر از شیعیان و موالیان در خدمت ابومحمد علیه السلام بودیم که پسرش را بیرون آورده به ما نمود و فرمود: این امام شما است بعد از من و خلیفه من است بر شما پس اطاعت او کنید و متفرق مشوید بعد از من تا در دین خود هلاک نشوید و بدانید که او را نخواهید دید بعد از من مگر امروز آن جمع از خدمتش بیرون آمدند و اندک زمانی بر نیامد

که امام علیه السلام رحلت نمود و ما دیگر آن حضرت را ندیدیم.

و یکی دیگر از آنهایی که بدیدن آن حضرت استسعاد یافته‌اند نسیم خادم ابو محمد علیه السلام است که گفت: بعد از تولد آن حضرت به ده روز به خدمتش رسیدم اتفاقاً مرا عطسه آمد آن حضرت فرمود: «یرحمک الله» من خوشحال شدم پس فرمود: که می‌خواهی تو را مژده بدهم بدانکه عطسه خط امان و برات زندگی است تا سه روز و یکی دیگر همان عمه امام علیه السلام است که می‌گفته بعد از چهل روز از ولادت صاحب علیه السلام به خانه ابو محمد علیه السلام رفتم و مولای خود صاحب را دیدم که در آن خانه می‌گشت و سخن می‌گفت به فصاحتی که به آن فصاحت ندیده و نشنیده بودم و متعجب شدم ابو محمد علیه السلام فرمود: که ما جمیع ائمه را ترقی و بالیدن و نمو کردن می‌باشد در یک روز آنقدر که غیر ما را در یک ماه باشد و در ماهی آنقدر که دیگران را در سالی تواند بود و بعد از آنکه دیگر به آن خانه آمدم او را ندیدم از احوالش پرسیدم پدرش فرمود: چنانکه مادر موسی علیه السلام پسر خود را به خدا سپرد تا آن وقت که خدا خواست ما نیز او را به خدا سپردیم تا وقت معلوم.

و در کشف الغمه به غیر از جماعت مذکورین بسیاری را نقل کرده از وکلاء و سفراء و غیرهما که خوفاً للتطویل نوشته‌شد و توقیعات آن حضرت که بنام جمعی بیرون آمده بسیار است و در کتب خصوصاً در آن دو کتاب مذکور بعضی را از آن آورده‌اند و از آن جمله توقیعی است که بنام علی بن محمد سمیری بیرون آمده است.

توفیق میانه امثال این اخبار و خبرهایی که قائم علیه السلام را دیده‌اند در زمان غیبت کبری در کتاب «نص جلی فی امامة مولانا علی» مسطور گشته هرکس که خواهد که بر آن اطلاع یابد آن کتاب را مطالعه نماید.

توقیع دیگر آنست که در آن مذکور است که: «من سمّانی فی مجمع من الناس فعلیه لعنة الله»، یعنی: کسی که نام برد مرا در مجلسی که جمعی از مردمان باشند بر اوست لعنت و دوری از رحمت الهی.

توقیع دیگر آنست که بعضی می‌گفتند فلان وقت ظهور خواهد کرد و بعضی قرار می‌دادند که فلان مدّت که گذشت وقت ظهور او است نوشته‌ای بخط مبارک آن

حضرت بیرون آمد که: «**کذب الوقتون**»، یعنی: دروغ می‌گویند آنهایی که وقتی برای ظهور و خروج من قرار می‌دهند و این علمی است که نزد حق تعالی است و دیگری را بر آن اطلاعی نیست پس از آن ساکت باید بود و انتظار آن کشید تا آن وقت رسد.

توقیع دیگر آنست که ابواسحاق از محمد بن عثمان عمری التماس نموده که عریضه او را برساند و سؤالی چند که نموده جواب بگیرد آن حضرت به خط خود نوشته فرستاده‌اند و این ترجمه آنست: اما آنچه سؤال کرده‌ای حق تعالی تو را به راه راست بدارد و هدایت نماید از احوال جماعتی از بنی اعمام و پسر عمان و خویشان ما بدانکه میانه حق تعالی و هیچ آفریده‌ای قرابت و خویشی نیست و هر که منکر باشد از ما نیست و حال او حال پسر نوح نبی علیه السلام است و اما امر جعفر عم من و فرزندان او امر برادران یوسف است.

و اما فقاع آشامیدن حرام است و اما مالهای شما قبول نمی‌کنم آن را الا از برای پاک شدن آن اموال هر که خواهد برساند و هر که خواهد قطع نماید و هر چه خدای تعالی به ما می‌رساند به از آنست که شما می‌رسانید و اما ظهور فرج که از آن پرسیده‌ای آن امریست با حق تعالی و آنها که وقتی قرار می‌دهند دروغ گویانند و اما آنکه جمعی را گمان اینست که امام حسین کشته نشد آن کفر و گمراهی است.

و اما آنچه گفته‌ای که هر چه بر ما مشکل شود چه باید کرد رجوع کنید در آنها به دانایان و راویان احادیث ما به درستی که آنها حجّتند بر شما و من حجّتم بر ایشان و محمد بن عثمان و پسرش کتاب ایشان کتاب منست و نزد من ثقه‌اند.

و اما آنچه از برای ما می‌فرستند و هدیه می‌کنند تا پاک و بی‌شبهه نباشد نزد ما مقبول نیست و ثمن مغنیه حرام است و محمد بن شاذان از شیعه ماست و ابوالخطاب ملعونست و اصحاب او همه به لعن گرفتارند، با ایشان تکلم مکنید که من و پدران من از ایشان بری و بیزاریم و اما خمس را ما به شیعه خود مباح کرده‌ایم و بر ایشان حلالست تا وقت ظهور ما و اما پشیمانی قوم که شک در دین خدا داشته باشند ما را به صله ایشان حاجت نیست و اگر استقاله کنند ما اقاله کرده‌ایم و اینکه پرسیده‌ای از سبب و علت

غیبت نشنیده‌ای که حقتعالی می‌گوید: ﴿لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبَدِّلْكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> از آنچه نباید پرسید پرسید و هیچ یک از پدران ما نبودند که بیعت ظالمی و طاغی در گردن ایشان نبود و لیکن وقتی که ظهور کنم بیعت هیچ طاغی و ظالمی در گردن من نخواهد بود و اما آنکه پرسیده‌ای از نفع یافتن از من در حال غیبت به درستی که این مثل نفع یافتن از آفتاب است در روز ابر اگر چه آن روز آفتاب از نظرها غایب است اما همان نفع او به عالمیان می‌رسد و به درستی که من امانم از برای اهل زمین چنانچه ستاره‌ها امانند از برای اهل آسمان و باید که سؤال از چیزهایی که لا یعنی باشد نکنید و به هر چه شما را به آن تکلیف نکرده‌اند کار مدارید و زینهار که دعا کنید در تعجیل فرج که فرج شما در آنست که از حق تعالی در همه وقت خصوصاً وقت استجابت دعوات و عقب صلوات تعجیل فرج آل محمد می‌طلبیده باشید و سلام بر تو ای ابا اسحاق و بر هر که تابع حق باشد.

و ایضاً از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت کرده‌اند که گفت: جمع آمد مالی نزد من از قائم آل محمد علیه السلام که آن پانصد درهم بود الا بیست درهم و مرا خوش نمی‌آمد که این بیست درهم کم باشد از مال خود بیست درهم داخل نمودم و فرستادم به نزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه بود توقیع از آن حضرت به محمد بن جعفر رسید و قبضی فرستاده بود علیه السلام که پانصد درهمی که از آن جمله بیست درهم از مال تو بود به ما رسید و بر قبول آن شکر کردم.

و ایضاً از نصر بن صباح مروی است که شخصی از اهل بلخ پنج دینار به وکیل ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد توقیع آمد که آن مبلغ رسید و نام آن مرد و نام پدر او در آن توقیع نوشته شده بود و دعا در حق او کرده.

و ایضاً از سعد بن عبدالله بن محمد بن صالح روایت کرده‌اند که عریضه نوشتم و طلب دعا کردم از جهت محبوسی که در حبس پسر عبدالعزیز بود و در حق کنیزی که وقت وضع حملش نزدیک بود توقیع بیرون آمد که محبوس را حق تعالی نجات می‌دهد و در باب کنیز هر چه خدا خواهد می‌شود کنیز در وقت وضع



حمل وفات یافت و محبوس خلاص شد.

و ایضاً ابوجعفر محمد بن علی الاسود روایت نموده که التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی آنکه از ابوالقاسم حسین بن روح وکیل ناحیه مقدسه استدعا نمایم که از مولای من صاحب الزمان صلوات الله علیه در خواه که از حق تعالی بخواهد که مرا ولد مذکری صالح روزی کند و من از او از جهت خود نیز همین التماس نمودم و بعد از سه روز توفیق بیرون آمد که زود باشد آنکه حق تعالی علی بن الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید و بعد از او اولاد بهم رسند و محمد بن علی بن بابویه مشهور که از اعظام مجتهدین امامیه است از آن دعا بوجود آمد و امّا در حق ابوجعفر نوشته بود که: «لیس الی هذا سبیل» یعنی او را فرزندی نخواهد شد.

### و امّا از علامات قیام قائم علیه السلام

یکی آنست که منادی ندا کند در شب بیست و سوّم از ماه رمضان به اسم قائم آل محمد علیه السلام که: «الحق مع علی و شیعتہ» و در آخر همین روز منادی شیطان ندا کند: «الحق مع عثمان و شیعتہ» و آفتاب در آخر این ماه بگیرد و ماه در نیمه این ماه و آن حضرت در میان رکن و مقام ظاهر شود و جبرئیل با او آنجا حاضر آید و شیعه او را از اطراف روی زمین به خدمت او خوانده به امر حق تعالی سیصد و سیزده نفر در آن روز به خدمت او حاضر آیند، چهار تن از پیغمبران عیسی بن مریم که از آسمان نزول کند به بام خانه کعبه و از بام به نردبان به زیر آید و ادریس نبی علیه السلام و خضر و الیاس و چهار تن از فرزندان حسن بن علی علیه السلام و دوازده تن از اولاد ابو عبدالله حسین بن علی علیه السلام و چهار تن از مکه و مثل آن از بیت المقدس و دوازده نفر از شام و مثل آن از یمن و سه نفر از آذربایجان و مانند آن از بنی عروه و سه تن از بنی حیه و چهار نفر از بنی تمیم و دو نفر از بنی اسد و هفت نفر از بغداد و چهار نفر از اولاد عقیل و مثل آن از واسطه و هفت تن از بصره و مثل آن از کوهستان و شش تن از ناحیه بصره و چهار تن از خوزستان و مثل آن از جرجان و مانند آن از ری و دوازده تن از قم و سیزده تن از نواحی قم و یک تن از اصفهان و چهار تن از کرمان و یک نفر از مکران و سه از موالیه و سه از مرو و پنج نفر از

هندوستان و سه از غزنین و سه از ماوراء النهر و سه تن از حبشه و دوازده تن از کوفه و چهار نفر از نیشابور و دوازده نفر از سبزوار و هفت تن از طوس و ناحیه طوس و سه تن از دامغان و چهار تن از خاور و پنج نفر از کوهپایه ری و چهار نفر از مصر و هفت نفر از شیراز و دو نفر از طبرستان و سه نفر از حلب و چهار نفر از کوه که این جمله سیصد و سیزده تن باشند ظاهر و باطن همه یکی دین و مال فدای یکدیگر کنند و امام علیه السلام جامه سفید پوشیده و دو انگشتری در دست دارد یکی از حسن بن علی علیه السلام نقش آن: «انی واثق برحمتک» و یکی از حسین بن علی علیه السلام نقش آن: «انا مستجیر بک یا امان الخائفین» روز پنجشنبه ظهور نماید و روز جمعه وقت نماز ظهر خروج کند و ذوالفقار امیرالمؤمنین علیه السلام بر کمر و زره جعفر طیار در بر و قضیب پیغمبر صلوات الله علیه در دست سه علم همراه بر یکی نوشته: «الْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِیْنًا» و بر یکی نقش باشد که: «یَوْفُونَ بِالْتَّذْرِ وَ یَخَافُونَ یَوْمًا کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیْرًا» و بر سوم: «لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللهِ عَلِیٌّ وَلِیُّ اللهِ وَ وَصِیُّ رَّسُولِ اللهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ التَّسْعَةَ الْمَعْصُومُونَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ حُجَّجِ اللهُ عَلَی خَلْقِهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اُمَّةً وَ سَادَةً» نشان شده و چون از مکه راهی شود منادی او ندا کند هیچ کس طعام و شراب همراه برندارد و سنگی که موسی بن عمران علیه السلام همراه می داشت بر شتر بار شده و در هر منزلی که فرود آید چشمه‌ها از آن سنگ روان شود و هر گرسنه که از آن آب بخورد سیر شود و هر که تشنه باشد سیراب گردد و جمله لشگر و چهار پایان را کفایت کند تا وقتی که به نجف فرود آید و عصای موسی در دست آن حضرت باشد و هر چه از آن ظاهر می شد در وقتی که با موسی علیه السلام بود به اراده آن حضرت نیز همانها از آن عصا به ظهور آید بلکه معجزات انبیاء علیهم السلام همه از آن حضرت ظاهر شود و مؤید باشد به نصرت از جانب الله و زمین از برای او نور دیده شود و گنجهایش را بجهت او بیرون دهد و آوازه‌اش به مشرق و مغرب برسد و حق تعالی دین او را بر دینها مسلط گرداند و اوّل کلمه‌ای که بر زبان آورد این باشد که: «بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ» و بعد از آن بگوید که: «اَنَا بَقِیَّةُ اللهِ وَ خَلِیْفَتُهُ وَ حُجَّتُهُ عَلَیْکُمْ» و سلام نکند هیچ کس بر او الا به این طریق که: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ

یا بقیة الله فی الارض» و در روی زمین هیچ مسجودی نماند بغیر از واجب الوجود و هر بتی و صنمی که بوده باشد آتش در او افتد و بسوزد.

و از علامات ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام خروج سفیانی است از جانب شام و یمانی از یمین و کشته شدن پسری از آل محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن الزکیه باشد و از صادق آل محمد علیه السلام مرویست که: فاصله در میان قتل نفس زکیه و خروج قائم بیش از پانزده روز نباشد.

و هم از آن حضرت علیه السلام مرویست که فرمود: گویا می بینم که سفیانی رحل خود را در رحبه کوفه انداخته است و منادی او ندا می کند که هر که سر مردی از شیعیان علی بیارد او را هزار دینار می دهم و همسایه در همسایه خود جهد کند و گوید این از آنهاست و گردنش بزند و هزار درهم بگیرد و غمازان شما در آن روز نباشد الا فرزندان که از زنا بهم رسیده باشند و از صاحب برقع به شیعیان من جورها رسد، پرسیدند که صاحب برقع که باشد؟ فرمود: که شخصی باشد از مردم شما از زنا بهم رسیده که برقع بندد و شما را شناسد و شما او را شناسید تا آنکه قائم بر ابلقی سوار در ظهر کوفه نزول کند و دفع دشمن نماید و عدد لشکروی به صد هزار برسد و هفتاد هزار چشمه در کوهها و بیابانها به قدرت خدای تعالی جاری گردد که لشکر او را تعب بی آبی نباشد و چهل و نه میل لشکرگاه او علیه السلام باشد و در تمامی لشکر او مخنث و دیوث و خمار و فاسق نباشد و هفتاد هزار قرآن خوان در لشکر او به تلاوت مشغول باشند و نمازها به جماعت ادا می شده باشد و آن حضرت به خلق محمد صلی الله علیه و آله و سخاوت علی علیه السلام و زهد حسن علیه السلام و شجاعت حسین علیه السلام و ورع زین العابدین علیه السلام با خلق زندگانی می کرده باشد سلام الله علیه و علی آبائه الطیبین الطاهرین.

دیگر از علامات ظهور آن حضرت آن که چون وقت خروج شود علمی که تا آن روز می پیچیده باشد خود بخود شقه اش باز شود و از آن صدایی برآید که: «یا ولی الله اقتل اعداء الله» و شمشیر بی کشنده از غلاف بیرون آید و به زبان فصیح گوید: «اخرج یا ولی الله فلا یحل لك ان تقعد بعد الان عن اعداء الله» پس ظهور کند و جبرئیل در دست راست و میکائیل در دست چپ و شعیب بن صالح پیشاپیش و به موجب آیه

کریمه: «**أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً**»<sup>(۱)</sup> به عدد اصحاب بدر جماعت مذکورین را به او رساند و چنانچه در خبر آمده که: «**بین یدی القائم موت احمر و موت ابیض**» دشمنان او که فی الحقیقه دشمنان خداوند بعضی به شمشیر که موت احمر است و بعضی به طاعون که موت ابیض است به راه جهنم می رفته باشند و این بعد از آن است که دوازده نفر از بنی هاشم دعوی امامت کرده باشند هر یک خود را قائم نامیده و گذشته و بعد از آنکه سفیانی ملعون که از اولاد عتبه بن ابی سفیان ملعونست و یمانی نیز که ملعون دیگر است هر دو در یکسال خروج کرده باشند و آفتاب از مغرب طلوع نموده و دجال ملعون ظاهر گشته و خلق بسیار تابع او شده.

و اگر چه وقت ظهورش معلوم کس نیست اما واقعیست چنانچه در کتاب خرایج ذکر نموده که بسند صحیح مروی است که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه می خواند بعد از فارغ شدن از خطبه فرمود: «**سلونی قبل ان تفقدونی**» صعصعة بن صوحان قد راست کرده پرسید: که یا امیرالمؤمنین کی دجال بیرون آید؟ آن حضرت فرمود: که این علمی است که از اسرار مخفیة است و شاید رخصت اظهار آن نباشد اما آن را نشانها و علامتها است که همه به هم متصل است فوت کردن و سهل دانستن نماز و برطرف شدن امانت و رواج یافتن و حلال دانستن دروغ و افترا و رشوه خوردن و مشید ساختن بناها و فروختن دین به دنیا و قطع صله رحم نمودن و تابع هوا شدن و مشورت با زنان کردن و سفها را امور عظیمه فرمودن و خون ریختن را سهل شمردن و در آن زمان علم ضعیف باشد و به نظم فخر کنند و امراء فاجر شوند و وزراء ظالم گردند و علماء خیانت پیشه کنند و قراء فسق را پیشه نمایند و ظاهر شود، شهادت زور و هویدا گردد فجور، یعنی: فجور می کرده باشند و منارها بلند شود و مسجدها کنگره دار گردد و مصحفها حلی و حلل به هم رساند و بهتان شایع شود و اثم و طغیان رونق گیرد و صفهای نماز درهم بافته و بهم پیوسته باشد اما دلها متفرق و از هم دور بود و نقض عهد را سهل شمردند و خلاف وعده را آسان گیرند و شریک باشند زنان با شوهران در تجارت به جهت حرص بر دنیا و آوازه های فاسقان بلند باشد و از ایشان شنوند و کفیل مهمات و رئیس قوم

رذلت‌ترین ایشان باشد و از فجار می‌ترسیده باشند و به تقیه با ایشان سلوک می‌باید کرد و تصدیق دروغ کذابان باید نمود و کاذب صادق باشد و خائن امین زنان به مردان مانند شوند و مردان با زنان تشبه جویند و مردان به مردان کفایت کنند و زنان به زنان رغبت نمایند و زنان چون مردان بر زینها سوار شوند و در زمینها گردند و گواهی دهند مردمان بی آنکه از ایشان طلبند و گواهی راست را گوش نکنند و گواهی دروغ بکار آید و بی‌معرفتی و فقهی و علمی حکم کنند و فتواها دهند و عمل دنیا را بر عمل آخرت ترجیح دهند و اختیار نمایند و بپوشند پوست میشها را بر دل‌های گرگان،

یعنی: گرگان باشند پوست میش پوشیده و دل‌های ایشان از مردار بدبوی‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد پس بر شما است که در آن قسم روزگاری خود را از میان به کناری کشید و بهترین مسکنی و موطنی در آن وقت بیت المقدس است و زمانی بیاید که مردمان آرزو کنند توطن را در آنجا.

پس اصبع بن نباته برخواست گفت: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ فرمود: دجال کسی است که تصدیق‌کننده او شقی است و تکذیب‌نماینده او سعید از اصفهان بیرون آید چشم راست ندارد و چشم چپش در پیشانی است مانند ستاره سرخ لفظ کافر در زیر آن نقش بر خری سرخ رنگ سوار طی ارض به سرعت نماید به هر چشمه که قدمش برسد آن چشمه بر زمین فرورود و اکثر تابعان او از اولاد زنا باشند و اصحاب طیلسان و یهودان و آن ملعون با آنکه طعام خورد و در بازارها گردد با آواز بلندی که همه جا رسد «**أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى**» گوید بقیة الله در حوالی شام بر عقبه که آن را فیق خوانند در ساعت سیم روز جمعه او را به قتل آورد بعد از آن طامه کبری است.

کسی پرسید: که یا امیرالمؤمنین آن کدام است؟ فرمود: وقت بیرون آمدن دابة الارض است از میان صفا که انگشتری سلیمان و عصای موسی با او است اگر خاتم را بر پیشانی مؤمن گذارد نقش «**هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا**» بر پیشانی او ظاهر گردد و اگر بر پیشانی کافر نهد «**هَذَا كَافِرٌ حَقًّا**» بر آن نقش گیرد تا مؤمن به کافر گوید: وای بر تو، کافر به مؤمن خطاب کند که خوشا حال تو ای مؤمن دوست می‌دارم که مثل تو باشم ﴿**فَأَفُوزَ**

**فَوْزاً عَظِيماً<sup>(۱)</sup>** پس بلند کند دابة الارض سر خود را و خافقین بأذن الله تعالى او را ببینند و آفتاب در آن وقت از مغرب طالع شود و بعد از آن هیچ توبه‌ای قبول نشود و هیچ عمل به بالا نرود و بعد از آن، آن حضرت این آیه را خواند: **«وَلَا يَنْفَعُ نَفْساً اِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ اَمْنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيْمَانِهَا خَيْراً<sup>(۲)</sup>»**

پس فرمود: که از آنچه بعد از آن خواهد شد سؤال مکنید که رسول صلی الله علیه و آله مرا فرموده که به غیر از عترت او کسی را مطلع نسازم و نزال بن سیره آنجا بود و از صعصعه پرسید: که معنی این کلام را نفهمیدم، صعصعه گفت: مراد از دابة الارض آن کسی است که عیسی علیه السلام در پی سر او نماز کند و او دوازدهم است از عترت و نهم از فرزندان حسین علیه السلام و مراد از آفتابی که از مغرب طالع شود هم آن حضرت است که از میان صفا و مروه بیرون آید و در میان رکن و مقام ظاهر شود و میزان عدلی وضع خواهد نمود که احدی بر احدی ظلم نخواهد کرد و گناهی نخواهد بود که توبه باید کرد و عملها به برکت او مقبول است و به بالا نمی‌رود تا رد و قبولش ظاهر گردد و چندین کس همین حدیث را به همین طریق نقل نموده‌اند.

و ایضاً روایات این حدیث به اسنانید خود از عبدالله بن عمر روایت نموده‌اند که روزی رسول صلی الله علیه و آله چون از نماز فارغ شد برخواسته روان شد اصحاب در ملازمتش بودند تا بر در خانه‌ای رسید و در را بزد پیره زنی بیرون آمده گفت: چه می‌خواهی یا ابا القاسم؟ آن حضرت فرمود: یا ام عبدالله رخصت می‌دهی که عبدالله را ببینم پیره زن گفت: او را چه می‌بینی دیوانه‌ای است کثیف و خبیث بر جامه خود حدث می‌کند و حرفهای ناگفتنی می‌گوید: رسول الله فرمود: که چنین باشد گفت: پس در آید چون داخل شدیم دیدیم کسی سر به قطیفه‌ای برده و خود به خود حرف می‌زند، رسول الله با او گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اني رسول الله» و آن ملعون گفت: «نشهد ان لا اله الا الله و اني رسول الله» که توبه این امر سزاوارتر از من نیستی و آن حضرت روز دیگر همان وقت با اصحاب آمده او را بر بالای درختی دیدیم که به آواز بلند چیزی می‌خواند و پیره زن گفت: با او که حرف مزین و از درخت به زیر آبی که محمد است پس

ساکت شد و رسول صلی الله علیه و آله حرف شهادت گفت: و همان جواب شنید روز سیم که آمدیم در میان گوسفندان بود و آوازی می کرد چون آواز کلاغ و گفتگوی سابق گذشت و رسول صلی الله علیه و آله با او گفت: «**اخصاً**» پس از این دشنام مخاطبش ساخت به این کلام که ترا مهلتی داده اند به آرزوی خود نخواهی رسید و آنچه مقدر شده از تو به فعل خواهد آمد و در هر سه روز آن حضرت به اصحاب می گفت: خدا این زن را از رحمت خود دور کند اگر او نمی بود من شما را خبر می دادم که این او است و در روز آخر فرمود: که حق تعالی هیچ پیغمبری را به دنیا نفرستاد الا آنکه انداز نمود قومش را از دجال و لیکن او را در این امت ظاهر گردانید و او لعنت الله بیرون خواهد آمد بر خری سوار که عرض میان هر دو گوش آن خریک میل باشد و بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری پر آب همراه او سیر خواهد نمود و اکثر تابعان او یهود و زنان و اعراب باشند و در جمیع آفاق خواهد گشت به غیر از مکه و مدینه که قدمش به حرمین نخواهد رسید و «**انا ربکم الاعلی**» خواهد گفت: هرگاه امر او بر کسی مشتبه شود باید که بداند که خدا اعور نیست و بر خر سوار نمی شود.

ابن بابویه رضی الله عنه بعد از نقل این حدیث گفته است: که مخالفین و اهل عناد تصدیق مثل این خبر در باب دجال می نمایند و در کتب خود نقل می کنند و بقای او را و غایب بودنش را در این مدّت دراز و خروجش را در آخر الزمان اعتقاد دارند و از بقای حضرت صاحب الامر و غایب بودنش در این مدّت استبعاد می کنند.

با این همه حدیث و نصوص که از رسول و ائمه صلوات الله علیهم در شأن او واقع شده و این نیست الا از تعصب و عناد و اطفاء نور الهی و دشمنی با عترت حضرت رسالت پناهی و چنانچه ملاحظه و براهمه و یهود و نصاری می گفتند: که معجزات و دلائل رسول الله نزد ما ثابت نشده و به صحت نینجامیده اهل سنت نیز می گویند: این احادیث و اخبار پیش ما به ثبوت نرسیده و هرچه از قول آن طوایف بر ما لازم شود از اینها نیز لازم خواهد شد و می گویند: عقل ما تجویز نمی کند که در زمان ما عمر شخصی به این مبلغ برسد با آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: که هر چه در امام سابقه واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد «**حذو النعل بالنعل**» و در سابق عمر نوح نبی به هزار و پانصد

سال رسیده و انبیای دیگر نیز از معمرین بودند و هستند و اصحاب کهف سیصد سال زنده در خواب بودند و همه را تصدیق می‌کنند الا صاحب الامر را **﴿وَيَأْتِي اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾**<sup>(۱)</sup>

و علی بن عبدالله از عبدالرحمان بن ابی عبدالله از ابی الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که گفت: قائم آل محمد در این امت مالک کل زمین خواهد شد و سیصد و نه سال پادشاهی روی زمین خواهد کرد همان قدر که اصحاب کهف در آن مدت در خواب بودند و حق تعالی گشاده می‌گرداند شرق و غرب زمین را به جهت او از ترس شمشیر او و دینی نخواهد ماند الا دین محمد.

و محمد بن راید الکوفی از امام جعفر الصادق علیه السلام روایت کرده که: هفت تن از فرزند من صاحب الامر علیه السلام معجزه خواهند خواست یک تن از ماوراء النهر که از او معجزه یاس خواهد طلبید و امام علیه السلام **﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾**<sup>(۲)</sup> گفته بر روی آب از این طرف دجله به آن طرف برود که موزه اش تر نشود و آن لعین گوید: که این مرد جادوگر است و این فعل جادوگری است پس امام به آب حکم کند که او را بگیرد و او هفت روز در آب زنده باشد و فریاد کند که این جزای آنکه امام زمان را انکار کند.

دوم: مردی باشد از اصفهان که از او معجزه ابراهیم خلیل علیه السلام خواهد و آن حضرت بفرماید تا آتشی عظیم برافروزند و آیه: **﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾**<sup>(۳)</sup> خوانده در آتش رود و به سلامت بیرون آید و آن ملعون گوید: این سحر است، امام علیه السلام آتش را امر می‌کند تا او را بگیرد و آتش او را بگیرد و او می‌سوخته باشد و گوید: این جزای آنکه منکر امام عصر شود.

سوم: شخصی باشد از فارس که چون عصای موسی در دست امام بیند گوید: معجزه موسی علیه السلام از تو می‌خواهم قائم علیه السلام **﴿فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ﴾**<sup>(۴)</sup> گفته آن عصا را بیندازد و عصا ازدهایی شود و آن معاند گوید این مرد جادوگر است و این امر جادوگری است و با امر امام علیه السلام عصا او را فرو برد و سر و گردنش در

۱ - سوره توبه آیه ۳۲.

۲ - سوره طلاق آیه ۳.

۳ - سوره یس آیه ۸۳.

۴ - سوره اعراف آیه ۱۰۷ و سوره شعراء آیه ۳۲.



بیرون بماند و گوید این جزای آنکه معجزه را جادوگری گوید و جادوگری نام کند.  
 چهارم: مردی باشد از اهل آذربایجان که استخوانی به دست گیرد و از او معجزه عیسی علیه السلام خواهد و گوید: اگر تو امامی این استخوانها را به دعا به سخن در آور و به دعای امام علیه السلام استخوان متکلم شده گوید: ای امام معصوم هزار سال شد که من به عذاب گرفتارم و به دعای تو امید نجات دارم از خدا درخواه تا عذاب از من باز گیرد و آن مطرود ایمان نیاورد پس به امر امام علیه السلام بر دارش کنند و هفت روز بر سردار فریاد کند که این جزای آنکه معجزه بیند و انکار ورزد.

پنجم: منکری از اهل عمان باشد گوید: که آهن در دست داود نبی علیه السلام نرم می شد اگر در دست تو نرم گردد امام باشی و چون امام علیه السلام آن معجزه به وی نماید او بر انکار خود ثابت شود و آن حضرت عمودی در گردش انداخته بتابد و او در دنیا می گشته باشد و می گفته این جزای آنکه امام صادق را تکذیب نماید.

ششم: یکی از اتراک گوید: کارد بر حلق اسماعیل علیه السلام کارگر نشد و من آن را معجزه او می دانم اگر در دست تو آن ظاهر شود به امامت تو اقرار می کنم امام علیه السلام کاردی به دست او دهد که پسر خود را ذبح کن و او به قوت تمام آن کارد را هفتاد بار در گلوی پسر خود مالد اصلاً نبرد پس آن ملعون از روی غضب آن کارد را بر زمین زند به فرمان خدای آن کارد خود را به او رسانیده حلقش را ببرد و به دوزخش فرستد.

هفتم: یکی از اعراب از او معجزه جدش مصطفی صلی الله علیه و آله طلبد آن حضرت شیری طلبیده از او شهادت بر امامت خود بخواهد شیر سر بر زمین نهاده رو به خاک مالد و گواهی به حقیقت و امامت او به زبانی فصیح ادا نماید و چون ببیند که آن اعرابی اقرار به امامت او علیه السلام نمی کند آن شیر او را در آن لشکرگاه بدواند و فریاد می زده باشد که هر که امامت صاحب الامر را انکار نماید سزایش اینست چنانکه خلق عالم از او بشنوند و در آخرش بخورد.

و ایضاً از صادق علیه السلام مروی است که فرمود: چون جبرئیل ندای ظهور صاحب الامر علیه السلام در دهد هیچ ایستاده نباشد الا آنکه بنشیند و هیچ نشسته نباشد مگر آنکه برخیزد و هیچ خوابیده نباشد الا آنکه بیدار شود از هیبت صدای او و در حال قیام

قائم آل محمد علیهم السلام هیچ مؤمنی نماند که آرزوی خدمت او داشته و از برای تعجیل فرج آل محمد دعا کرده باشد الا آنکه آینده بر سر قبرش آید و او را نام ببرد و خبرش دهد و بگوید ای فلان صاحب شما ظهور نمود اگر خواهی برخیز و به او ملحق شو و اگر خواهی بخواب تا روز موعود و بسیاری سر از خاک بردارند و به دنیا برگردند و زنان و فرزندان بهم رسانند.

و در خرایج مذکور است که از امام ثامن امام رضا علیه السلام صفت قائم آل محمد علیهم السلام را پرسیدند فرمود: از علامات او یکی آنست که در سن پیر و در منظر جوان باشد حتی آنکه هر که نظر کند به او خیال کند که چهل سال بیش ندارد و از خواص او علیه السلام اینست که مرور ایام او را پیر نمی کند تا روزی که اجل موعودش برسد و او را از آن منتظر گویند که غیبتش دراز شود و مخلصان شیعه انتظار خروج او را کشند و چون از مکه بیرون شود شعیب بن صالح پیشرو لشکرش باشد.

ابن بابویه در کتاب نبوت از سهل بن سعید نقل کرده که هشام بن عبدالملک مرا فرستاد که در صفا بفرمایم چاهی بکنند چون آن چاه را مقدار صد گز به ته رفتند سر آدمی پیدا شد اطرافش را از خاک پاک کردند تا آنکه آدمی را دیدم که بر سنگی ایستاده و جامه سفید پوشیده و بر سرش زخمیست و کف دست راست بر آن زخم نهاده و چون دستش را از سرش جدا می کردند خون روان می شد و چون دستش را بر زخمش می گذاشتند خون بسته می شد و بر جامه اش نگاه کردیم بر گریبانش نوشته بودند که منم شعیب بن صالح رسول خدا شعیب نبی علیه السلام مرا به دعوت به این قوم فرستاد زخمی بر سر من زدند و مرا در این چاه انداختند و ما این قصه را به هشام عرضه داشت کردیم نوشت که به خاک همان چاه، چاه را پر کنید.

و ایضاً زیاد بن صلت از امام هشتم علیه السلام روایت نموده که چون پرسیدم از او که صاحب امر تویی فرمود: بلی، لیکن نه آن صاحب امری که زمین را بعد از آنکه پر از جور شده باشد پر از عدل نماید و چگونه من آن باشم با این ضعف بدن که می بینی بدرستی که قائم کسی است که چون خروج کند در سن پیر باشد و منظر جوان و او را قوتی است که اگر دست دراز کند به عظیمترین درختی که بر روی زمین باشد البته از

بیخ بر کند و اگر بر کوهی صدا کند چنان بلرزد که سنگهایش از هم بپاشد و با او باشد عصای موسی و خاتم سلیمان و او فرزند چهارم از فرزندان منست او را غیبتی باشد دراز آنقدر که حق تعالی خواهد و از دور سخنان را بشنود چنانچه از نزدیک شنوند و بر مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب باشد و زمین را از نور روی خود نورانی سازد و میزان عدل در میان خلق بنهد تا هیچ احدی ظلم نتواند کرد و او را طی الارض بود و سایه نداشته باشد و منادی از آسمان ندا کند به طریقی که همه اهل زمین بشنوند که: **(الا ان حجة الله قد ظهر عند بیت الله فاتبعوه فان الحق معه)** یعنی: بدانید به یقین که حجّت خدا در خانه خدا ظاهر شده زینهار که بشتابید و تابع او شوید که حق با اوست چنانچه خدای تعالی در قرآن مجید فرموده که: **﴿اِنْ نَّشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَذَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾**<sup>(۱)</sup> یعنی: اگر ما خواهیم از آسمان نشانه‌ای می فرستیم که گردن جباران را کج می کند و ایشان را ذلیل و خوار می سازد.

و در کشف الغمه از صادق آل محمد علیهم السلام از پدرانش از شاه شهیدان ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت نموده‌اند که در نهم از فرزندان من از چند نفر پیغمبر نشانه و سنتی خواهد بود اما از نوح نبی طول عمر و از ابراهیم مخفی بودن ولادت و تنهایی و گوشه گیری از خلق و از موسی ترس از دشمنان و غایب بودن و از عیسی علیه السلام اختلاف از مردم چنانکه در او بعضی گفته‌اند از مادر نزائیده و طایفه‌ای برآند که فوت شده و جمعی را اعتقاد بود که مصلوب شد و از ایوب نبی علیه السلام فرج بعد از شدت و فرج در عقب بلا و از یونس علیه السلام رجوع بعد از غیبت و جوان شدن بعد از پیری و اما از یوسف علیه السلام غیبتش از یاران و خویشان و پنهان بودن از برادران و معلوم نبودن احوالش بر پدرش یعقوب علیه السلام با وجود نزدیکی مسافت و اما سنت جدش صلوات الله علیه خروجش به شمشیر و کشتن دشمنان خدا و رسول و برانداختن جباران و طاغیان و اینکه او را حق تعالی یاری می دهد به انداختن رعب او در دل‌های دشمنان و منصور بودنش به سبب شمشیر چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «انا ابنی بالسيف» و در رساله فارسیه این فقیر نوشته که اعتقاد باید کرد که صاحب الزمان پسر

امام حسن عسکری علیه السلام و امام بحق است از روزی که پدرش دنیا را وداع نمود تا روزی که ظاهر شود تا روزی که رحلت فرماید.

و اجماع اصحاب ما بر این منعقد است و اخبار بر این متواتر که هیچ کس از اهل اسلام خلاف ندارد که حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود به یقین بلی بعضی از عامه می گویند متولد خواهد شد و استبعاد از طول عمر او می نمایند و حال آنکه وجود و بقا امری است ممکن و روایت مشهوره: «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» دلیلست بر آن و در این خبر کسی را نزاع نیست.

و ملا سعد الدین در شرح عقاید نقل کرده که بنابراین خبر مشکل می شود به مذهب غیر امامیه و از ملا جلال دوانی نقل می کند که او نیز می گفته است این خبر دلیلی است بر حقیقت مذهب امامیه و ابن طلحه شافعی و صاحب فصول المهمه مالکی که از اکابر علماء این دو مذهب اند گفته اند این استبعاد نامعقول است چرا که امری است ممکن بلکه واقع از مقبولین مثل خضر و الیاس و عیسی و نوح علیهم السلام و از مردودین چون ابلیس و دجال به کتاب و سنت وجود و بقای ایشان ثابت شده است و بالجمله این امری است ممکن به حسب عقل و مخبر صادق خبر داده و به تواتر ثابت شده پس حق باشد و انکارش باطل و مکابره و زور و نامعقول.

و اگر چه وجود و بقای صاحب الامر علیه السلام نزد شیعیان و محبان آن حضرت اظهر من الشمس است و به گواه و بینه حاجتی ندارد و لیکن چون حکایت غریب و روایت عجیب است و به گوشها کم خورده و در کتاب اربعین که یکی از اکابر مصنفین و اعظام مجتهدین از علمای ملت سید المرسلین و غلامان حضرت ائمه صلوات الله علیهم اجمعین تصنیف کرده به نظر کمترین رسید با آنکه طولی دارد به نقل آن مزین این اوراق می گردد و چشم تحسین از سایر مؤمنین دارد.

عالم و عامل متقی و فاضل محمد بن علی العلوی الحسینی بسندی که آن را به احمد بن محمد بن یحیی الانباری می رساند روایت نموده که گفت: در سال پانصد و چهل و سه در ماه مبارک رمضان در بلده مدینه وزیر سعید عالیشان عون الدین یحیی بن هبیره مرا با جمعی کثیر به ضیافت طلبید و بعد از افطار جمعی از خواص را امر به

توقف فرمود و مشغول به صحبت شدند و آمدن باران نیز یاران را مانع آمد که از آنجا حرکت کنند از هر جا سخنی می گفتند و از هر باب حکایتی در میان بود تا سر رشته کلام به مذاهب و ادیان کشید و به حسب اتفاق از اول مجلس تا آخر در پهلوی وزیر مردی عزیز با وقار و تمکین نشسته بود که در این مدّت او را ندیده بودیم و به صحبت او نرسیده و وزیر با او در کمال ادب سلوک می کرد و با او در مقام توقیر و احترام بود و چون حرف مذهب در میان بود وزیر گفت: شیعه جمعی قلیل اند و در نظر دیگران خوار و ذلیل اند و اهل سنّت جماعت بسیارند و عزیز و صاحب اعتبارند، آن مرد عزیز خواست که بر او ظاهر سازد که کثرت دلیل حقیقت و قلت سبب بطلان نمی شود به وزیر گفت: **اطال الله بقاءک**، اگر رخصت باشد حکایتی که بر من واقع شده و برآی العین مشاهده نموده ام معروض دارم و الا ساکت باشم.

وزیر تأملی کرده گفت: بفرمایید تا منتفع شویم، گفت: بدانید که نشو و نمای من در شهر باهیه بود که آن شهر عظیم است در غایت عظمت چنانچه هزار و دویست ضیاع و قریه دارد و کثرت مردم شهر و نواحی را حصری نیست و همه نصرانی اند و در آن حدود جزایر بسیار است و عدد خلقی را که در صحاری آن که منتهی به نوبیه و حبشه می شود ساکن اند بغیر از حق تعالی کسی نمی داند و همه نصرانیند و سکان حبشه و نوبیه که آن نیز حدّی ندارد همه نصاریند و بر ملت عیسی اند و گمان دارم که عدد مسلمانان در پیش ایشان همچو عدد بهشتیان است به دوزخیان و اینها که گفتم غیر از اهل فرنگ و روم و عراق و حجازند چنانچه بر شما ظاهر است و بعد از آن خواست که به وزیر ظاهر شود که اگر کثرت دلیل حقیقت است حقیقت شیعه از سنی بیشتر است، گفت: قبل از این بیست و یکسال با پدرم به عزم تجارت از مدینه بیرون رفته سفر پرخطر دریا اختیار کردیم و قاید تقدیر کشتی ما را کشیده به جزیره ای رسانید و از آنجا گذشته کشتی ها را بر ساتیق و مدائن عظیمه پراشجار و انهار رسانید.

چون از ناخدا استفسار کردیم، گفت: والله که من همچون شما اینجا را ندیده ام و نه از کسی شنیده ام و چون به شهر اول رسیدیم شهری دیدیم در غایت نزاکت و آب و هوایی دارد در کمال نزاکت و لطافت و از مردی در نهایت پاکیزگی نام آن شهر پرسیدیم،

گفت: مدینه مبارکه و از والی آن پرسیدیم، گفتند: فلان و از تخت و سلطنت و مستقر حکومت و ملکش پرسیدیم گفت: شهری است زاهره نام و از اینجا تا آنجا از راه دریا ده روز راه است و از راه صحرا یک ماه پایتخت سلطان آنجاست گفتم: گماشتگان و عمال حاکم کجایند که اموال ما را ببینند و عشر و خراج خود را بگیرند تا مشغول خرید و فروخت شویم، گفتند: حاکم این شهر را ملازم نمی باشد تجار خراج خود را برداشته به خانه حاکم می برند و ما را به خانه او دلالت کردند چون در آمدیم مردی دیدیم درزی صلحاء جامه ای از ابریشم پوشیده عبایی در زیر اخده دوات و قلمی پیش خود نهاده کتابت می کرد سلام کردیم، جواب داد و مرحبا گفت: و اعزاز و اکرام نمود صورت حال خود را تقریر کردیم گفت: به شرف اسلام رسیده اید یا نه گفتیم بعضی مسلمانیم و بعضی از ما بر دین موسی علیه السلام اند، گفت: اهل ذمه جزیه بدهند و مسلمانان باشند تا مذهب ایشان را تحقیق کنیم.

پس پدرم جزیه خود را و مرا و سه نفر دیگر را داد که نصرانی بودیم و یهود نه نفر بودند جزیه خود را دادند پس استکشاف حال مسلمانان کرد چون بیان عقیده خود کردند نقد معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد، فرمود: که شما در زمره اسلام نیستید بلکه در سلک خوارج منتظم اید و مال شما بر مؤمنان حلال است و هر که به خدا و رسول مجتبی و وصی او علی المرتضی و سایر اوصیاء تا صاحب الامر که مولای ما است اقرار ندارد او از زمره مسلمین نیست و داخل خوارج است.

مسلمانان که این سخن شنیدند و اموال خود را در معرض تلف دیدند سر به جیب تفکر فرو برده بعد از تأمل استدعا نمودند که احوال به سلطان نوشته آن جماعت را به زاهره فرستد شاید آنجا فرجی روی نماید قبول نموده فرمود: که به زاهره روند و این آیه را خواند که: **﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾**<sup>(۱)</sup> و ما ایشان را به جهت مصاحبت گذشته تنها نتوانستیم گذاشت و کشتیبان سابق علمی بحال این راه نداشته و از آن شهر کشتی و معلم گرفته روانه شده روز چهاردهم (چهارم خ ل) به زاهره رسیدیم عرصه ای دیدیم که چشمها بدان خوبی شهری ندیده بود و گوشها مانندش

نشینده بود و آبش چون آب زندگانی و هوایش فرح افزا چون ایام جوانی و آن شهر در کنار دریا واقع شده بود و آبهای بسیار در او جاری و آبهایش در غایت خوشگواری گرگان و گوسفندان با هم در دشت و صحرایش بسیار و سباع و هوامش به حال خود بی آزار نه از کسی می رمیدند و نه ضرر بر کسی می رسانیدند شهری عظیم در وسعت و فراخی چون جنات نعیم و بازاریاران بسیار و امتعه داران بیشمار مردمش بهترین خلائق روی زمین و همه بر راستی و امانت و دیانت قرین اگر کسی به ذرع یا کیل چیزی خریدی خود متعرض آن شده حق خود را برداشتی و وجه آن گذاشتی دروغ و لغو و غیبت در میان ایشان نایاب و همه کارشان محض قربت و از برای ثواب چون مؤذن بانگ گفتی همه در مسجد حاضر و بعد از فراغ به کار و کسب خود ناظر، ما جمع غریبان را چنان تعجبی از آن وضع غریب روی داده بود که تمام در حیرت بودیم جمعی ما را به خانه سلطان راهنمون شدند و به قصری که در میان باغی پراشجار و انهار بود در آوردند، جوانی دیدیم با لباس درویشان در مسندی نشسته و جمعی به ادب در خدمتش کمر بسته تا رسیدن وقت نماز مؤذن بانگ نماز گفت و آن باغ پر از مردم شد و سلطان امامت کرد و بعد از ادای نماز در کمال خضوع و خشوع بود مردم متفرق شدند پس به جانب ما ملتفت شده فرمود: که تازه به این مقام وارد شده اید؟ گفتیم: بلی ما را دلداری نموده مرحبا گفت، و از سبب ورود ما پرسید احوال گذشته را عرض نمودیم چون بر حال ما مطلع شد خطاب به مسلمانان ما کرده فرمود: که مسلمانان چند فرقه اند؟ شما از کدام گروهید؟ در میان ما شخصی که روزبهان نام داشت و بر مذهب شافعی بود متکلم شده عقیده خود را نمود آن جوان گفت: با تو کدامها متفق اند؟ گفت: همه شافعی اند الا یک تن که حسام بن قیس نام دارد و مالکی مذهب است سلطان خواست که روزبهان را به راه نجات دلالت کند گفت: ای شافعی به اجماع قایلی و عمل به قیاس می کنی گفت: بلی یابن صاحب الامر چون مردم او را این چنین نام می بردند.

فرمود: ای شافعی آیه مباحله را خوانده و می دانی گفت: بلی، فرمود: کدام است؟ خواند که: **هُوَ الَّذِي تَدْعُوا أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ**

**أَنْفُسِكُمْ...<sup>(۱)</sup>** تا آخر آیه فرمود: که ترا به خدا قسم می‌دهم و به قرآن که مراد پروردگار از این آیه چه کسانیست؟ روزبهان خاموش شد فرمود: ترا به خدا قسم می‌دهم که در سلک اصحاب به غیر از مصطفی و مرتضی و حسن مجتبی و حسین سید الشهداء و بتول عذرا فاطمه زهرا دیگری بود روزبهان گفت: «لا» یابن صاحب الامر فرمود: که والله نازل شد این آیه در شأن ایشان و به این آیه مخصوص نبوده کسی بغیر از ایشان و بعضی دیگر از آیات و احادیث را به نوعی با فصاحت زبان و طلاق لسان ادا کرد که حضار مجلس را دیده‌ها گریان و سینه‌ها بریان شده شافعی برخواسته گفت: «غَفراً غَفراً» یابن صاحب الامر نسب خود را بیان فرما و این سرگشته وادی ضلالت را راه هدایت بنما.

فرمود: طاهر بن مهدی بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که در شأن او نازل است: **كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ<sup>(۲)</sup>** که مراد حضرت رب العالمین از امام مبین نیست الا حضرت امیرالمؤمنین و قائد الغر المحجلین که خلیفه بی فاصله خاتم النبیین است و هیچ کس را نمی‌رسد که بعد از آن حضرت مرتکب امر خلافت شود و به غیر از شاه ولایت و سلطان خطه هدایت و آیه کریمه: **ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ<sup>(۳)</sup>** در شأن ما است و حق تعالی ما را با این مرتبه عالی اختصاص داده پس فرمود: ای شافعی ما از اهل رسولیم و مراد از اولی الامر ماییم.

و روزبهان چون این سخنان را از آن شاهزاده عالمیان شنید بیهوش شد و بعد از ساعتی که بیهوش آمد گفت: **«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَهَجَنِي بِالْإِسْلَامِ وَتَقَلَّنِي مِنَ التَّقْلِيدِ إِلَى الْيَقِينِ بِالْأَكْرَامِ وَالْإِنْعَامِ»** یعنی: حمد مرخدای را که مرا دولت عرفان نصیب کرد و خلعت ایمان به من پوشانید و از تاریکی تقلید به فضای فرح افزای یقین رسانید و رفقای روزبهان به تمامی از کافران و مسلمانان را آن دولت نصیب شد آن سرور اهل دین و مرکز دایره یقین فرمود: که ما را بدار الضیافة بردند و کمال اعزاز و اکرام رعایت

۱- آل عمران آیه ۶۱

۲- سوره یس آیه ۱۲

۳- سوره آل عمران آیه ۳۴



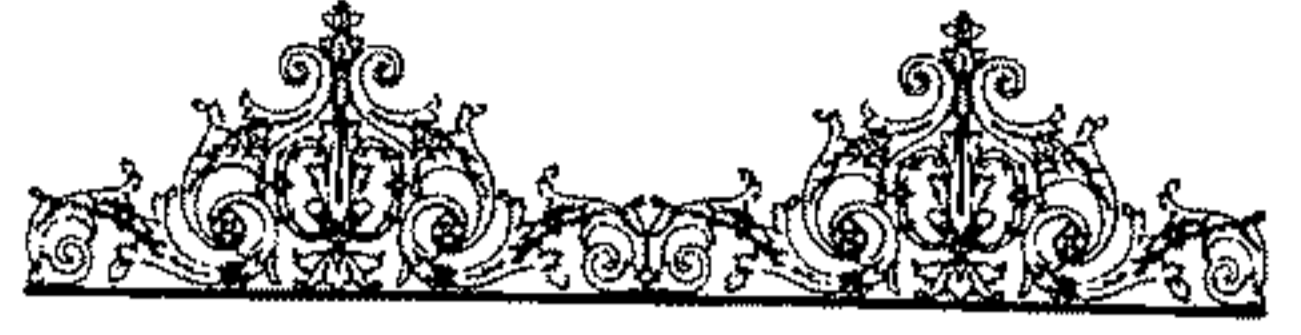
نمودند تا هشت روز بر خوان احسان شاهزاده جهان مهمان بودیم و مردم به دیدن ما می آمدند و مهربانی می کردند و غریب نوازی می نمودند و بعد از هشت روز رخصت گرفتند که ما را ضیافت کنند و شرف قبول ارزانی داشته تا یک سال هر روز یکی از اهل شهر ما را به ضیافت می بردند و نهایت گرمی می کردند و اطعمه لذیذه ملابس شهبه به التماس به ما می دادند و طول و عرض آن شهر دو ماهه راه بود و سکنه آن شهر باز نمودند که از این گذشته مدینه ای است که آن را ربقه نام است و حاکم آن قاسم بن صاحب الامر است و طول و عرضش برابر به این شهر و مردمش در خلق و خلق و صلاح و سداد و رفاهیت و فراغ بال مانند مردم این شهرند و چون از آن شهر بگذرند به شهر دیگر می رسند مثل این شهر آن را ضیافه نام است و سلطان آن ابراهیم بن صاحب الامر است و بعد از آن شهری است به همه زیب و زینت دینی و دنیوی آراسته نام آن ظلوم و متولی آن عبدالرحمان بن صاحب الامر است و در حوالی آن رساتیق عظیم و ضیاع کثیر و طول و عرض آن دو ماهه راه است و منتهی می شود به شهری که قناتیس نام دارد و حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است و مسافت آن شهر چهار ماهه راه است مزین به کثرت اشجار و بسیاری انهار و نمونه ای است از **جَنَاتِ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** هر که بدان خطه دلگشای برآید در باقی عمر از دل که فرمان فرمای ملک بدن است رخصت بیرون آمدن نمی یابد.

القصة طول و عرض ممالک مذکور یک ساله راه بیشتر است و سکنه آن ممالک نامحدود و بالتمام شیعه اثنی عشری و مؤمن و متقی و همه تولی به ائمه معصومین و تبراً از مشایخ ثلثه می نمایند و مجموع به خضوع و خشوع نماز می گذارند و روزه می دارند و زکوة و خمس اموال را به مصرف می رسانند و از مناهی دور می باشند و مدار ایشان ترویج احکام دین و پیروی رسول رب العالمین است و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و هر که مستطیع شود به زیارت بیت الله می آید و به یقین که در عدد و عدت زیاده از کافه مردمان عالم اند و این ممالک همه نسبت به صاحب الامر دارد و حکامش اولاد آن حضرت اند.

چون گمان مردم آن بود که در آن ایام به قدوم بهجت لزوم آن خطه را منور خواهد

ساخت انتظار بردیم و ما را آن دولت میسر نشد پس روانه دیار خود شدیم و اما حسام و روزبهان ماندند به امید آنکه آن دولت را دریابند و چون آن مرد عزیز حکایت را تمام کرد وزیر برخواسته به حجره خاص رفت و یک یک از حضار را طلبیده از ایشان عهد و پیمان گرفت که آن حکایت را به کسی و جایی اظهار ننمایند و مبالغه و الحاح بلکه وعید و تهدید هم نمود که حاضران افشای راز نکنند و ما چون به هم می رسیدیم بر مزوبه‌ای ما یاد آن شب و آن قصه می کردیم و از این قسم حکایت و مانند این چند روایت دیگر هست ولیکن از ملال خواننده و کلال شنونده و شکوه نویسنده خایف گشته به همین اکتفا نمود.

و نصوص وارده از رسول رب العالمین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین آنقدر در شأن حضرت خاتم الوصیین در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمه و فصول المهمه و کشف الغمه و دیگر کتب مخالف و مؤالف هست که اگر همه نوشته شود مثل این کتاب کتابی می گردد و اگر اخبار و احادیث وارده در باب علامات ظهور صاحب الامر علیه السلام و قایع زمان حکومت و معجزات آن حضرت که از ایام تولد تا اکنون بظهور آمده کسی خواهد بنویسد دفترها می شود: **«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَاداً»<sup>(۱)</sup>**



**بخش ششم:**



**تكاليف عباد بالنسبه**

**به امام زمان عليه السلام**

## تکلیف عباد بالنسبه به امام عصر علیه السلام

در ذکر شمه از تکالیف عباد بالنسبه به امام عصر صلوات الله علیه و آداب بندگی و رسوم فرمان برداری آنان که سرزیر بار فرمان و اطاعت آن جناب فرود آورده‌اند و خود را عبد طاعت و ریزه‌خور خوان احسان وجود عام او دانسته و آن شخص معظم را امام علیه السلام و واسطه رساندن فیوضات الهیه و نعم غیر متناهیه دنیویه و اخرویه قرار داده چه آن که آن تکالیف از آداب رسوم بندگی و لوازم احترام توقیر لازم آن جناب باشد که در عمل به آن مقصدی جز این نباشد هرچند سبب باشد از برای خیرات عاجله و آجله و دخول عامل در زمره محبین مطیعین یا از مقدمات پیدا کردن وسیله باشد به سوی آن جناب به جهت جلب منافع دنیویه و اخرویه و دفع شرور ارضیه و سماویه که راهی نیست به آن جلب و دفع جز بچنگ زدن بدامان آن جناب و مسئلت نمودن از آن ولی النعم بلسان استعداد و حال یا به زبان ضراعت و مقال و از آنها چند چیز بیان می‌شود که بعضی قلبیه و بعضی جوارحیه و بعضی لسانیه و بعضی مالیه است.

**اول:** مهموم بودن برای آن جناب علیه السلام در ایام غیبت و مفارقت و سبب این هم متعدد است، اول مجرد مستور و محجوب بودن و نرسیدن دست بدامان وصالش و روشن نگشتن دیدگان بنور جمالش با بودنش در میان انام و اطلاعش بر خفایای کردار عباد در آناء لیالی و ایام چه انسان مدعی وصول بدرجه ایمان به جنان نه بمجرد قول بزبان صادق نباشد جز آنگاه که محبتش بموالیانش چنان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده چنانچه شیخ صدوق در امالی و شیخ طوسی در امالی و ابن شیرویه در فردوس نقل کرده‌اند که ایمان نیاورده بنده تا این که بوده باشم من نزد او محبوبتر از جان او و اهل من محبوبتر نزد او از اهل او و عترت من محبوبتر نزد او از عترت او و ذات من محبوبتر نزد او و از ذات او پس شخصی بعبد الرحمان که راوی حدیث است گفت: تو پیوسته حدیثی می‌آوری که خداوند دلها را به آن زنده می‌کند و شاید این مقام اول درجه ایمان باشد که محبتش با موالیانش چون محبت او باشد با یکی از اخص اولاد و اقرب و اکمل

ایشان نزد او و الا عارف به خصایص ذاتیه و کمالات نفسانیه و نعم و احسان غیر متناهیة ایشان را بعباد کارش به حسب اندازه دانش و معرفتش به آنجا کشد که جز آن سلسله معظمه علیه السلام کس را قابل محبت در خلق نبیند و اگر ببیند به جهت انتساب و علاقه او است هر چند جزئی باشد به آن خانواده رحمت و عظمت و و اگر انسان واقعاً جرعه از شربت گوارای محبت به امام خود را چشیده و رشته قلبش حسب فطرت و ریاضت پیوسته به آن حضرت مقدس کشیده البته چنان مهموم شود با فراقی چنین که خواب را از چشم برد و لذت را از طعام و شراب.

و در (خصال و من لا یحضر الفقیه) از جناب امام صادق علیه السلام مروی است که فرمود: پنج نفر که نمی خوابند تا آن که شمرند از آنها محبی را که مترقب مفارقت حبیب خود است و چنین شخصی البته اگر به مفارقت مبتلا شود همش بیش و قلقش بی اندازه و اضطرابش زیاد و خواب راحت را بالمره فراموش نماید که شخص به این عظمت و جلالت و بزرگی و رأفت و احسان و عطوفت و مهربانتر از هزار پدر حاضر و ناظر و لکن چنان در پرده حجابی از حجابهای الهیه پنهان و پوشیده که نه دستی بدامانش رسد و نه چشمی بجمالش افتد و نه از مقر سلطانتش خبری و نه از محل اقامت و رحلتش اثری هر دون و خسیسی را ببیند جز آنکه جز او کسی را نه جوید و هر لغو ناملایم و منکری را بشنود جز سخنی از آن که جز او نخواهد کسی سخنی گوید.

و در عیون از جناب امام رضا علیه السلام مروی است که در ضمن خبری متعلق به آن جناب که فرمود: چه بسیار مؤمنه و چه بسیار مؤمنی که متأسف و حیران و محزونند در وقت فقدان ماء معین یعنی: حضرت حجّت علیه السلام و در فقرات شریفه دعای ندبه معروفه که در چهار عید و روز جمعه و شب آن باید خواند اشاره شده بدین مقام که حاصل مضمون بعضی از آنها این است بعد از ذکر پاره از اوصاف و مناقب آن جناب روحنا فداه که کاش می دانستم که تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک ترا برگرفته آیا بر ضوی جای داری یا ذی طوی گران است بر من که خلق را به بینم و تو دیده نشوی و نشنوم از تو نه آوازی و نه رازی گران است بر من که احاطه کند به تو بلایه به من و نرسد به تو از من نه ناله و نه شکایتی جانم فدای تو غایبی که از ما کناره ندارد جانم فدای تو دور شده که از

ما دوری نگرفتی جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی از مرد و زن که ترا یاد آورند و ناله کنند گران است بر من که من بر تو بگیرم و خلق از تو دست کشیده باشد گران است بر من آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده نه بر ایشان آیا معینی هست که طولانی کنم با او گریه و ناله را آیا جزع کننده هست که من او را بر جزعش یاری کنم هر آنگاه که خلوتی شد آیا بچشمی کنایه از بسیاری گریه است خاشاکی رفته که چشم من او را بر آن حالت مساعدت کند آیا به سوی تو راهی هست ای پسر احمد که به حضور جنابت مشرف شوند آیا متصل می شوید روز ما از تو بفردای او پس محظوظ شویم و بهره بریم کی وارد می شویم بر چشمه سارهای سیراب کننده پس سیراب شویم کی سیراب می شویم از آب گوارای تو که تشنگی بطول انجامید کی صبح و شام به خدمتت خواهیم رسید کی تو مارا می بینی و ما ترا و حال آنکه لوای ظفر و نصرت برافراشته شده تا آخر دعا که نمونه ای است از درد دل آن که جامی از چشمه محبت آن جناب نوشیده و سزاوار است او را که با مثال این کلمات درد دلی کرده و بر آتش هجرانش کفی از آب شور پاشیده.

**دوم:** ممنوع بودن آن سلطان عظیم الشان که جامه خلافت و سلطنت ظاهره بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی اندخته اند از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و ابلاغ فرامین الهیه و منع تعدی و جور و اعانت ضعیف و اغاثه مظلوم و اخذ حقوق و اظهار و اعلان حق و ابطال و ازهاق باطل و کار ظلم و تعدی بر آن جناب بجایی رسیده که علاوه بر گرفتن تمام لوازم سلطنت ظاهره و تسلط بر بلاد و عباد و اموال از خوف و بیم ظالمین متمکن بر اظهار نفس معظم خود نیست و در این طول زمان تنها یا بعضی از موالیان خاص در براری و قفار سیر می کند و حق خود را در دست دیگران می بیند و حسب امر الهی صبر کرده می گذارد البته آن را که اندک غیر نیست در فطرت پیوسته محزون و غمگین خواهد بود و حالش چون حال فرزند سلطان عادل خواهد بود که تمام احکامش به قانون عدلت و داد و بر رعایا مهربان باشد پس مغلوب عدوی شود که در گوشه حبشش کند و دستش از همه چیز کوتاه کند آنچه کند جز جور و تعدی چیزی نباشد.

و در کافی و تهذیب و فقیه مروی است که امام محمد باقر علیه السلام فرموده: به عبدالله ظبیان که هیچ عیدی نیست برای مسلمین نه قربانی و نه فطر مگر آنکه تازه می‌کند خداوند برای آل محمد علیهم السلام حزنی را.

راوی پرسید چرا؟ فرمود زیرا که ایشان می‌بینند حق خود را در دست غیر خودشان و سید جلیل علی بن طاووس رحمه الله در کشف المحججه فرموده که وصیت می‌کنم ترا ای فرزند من محمد و برادرت و هر کس بر این کتاب من واقف شود براستی در معامله با خداوند جل جلاله و رسول صلی الله علیه و آله و حفظ وصیت ایشان به آنچه بشارت دادند به آن از ظهور مولای ما مهدی عجل الله فرجه پس بدرستی که من یافته‌ام قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آن جناب مخالف با عقیده از چند راه از آن جمله که من یافته‌ام که اگر برود از کسی که اعتقاد دارد امامت او را بنده یا اسبی یا درهمی یا دیناری متعلق می‌شود خاطر او و ظاهر او از برای طلب آن چیز مفقود و بذل می‌نماید در تحصیل او غایت مجهود را و ندیدم که از برای متأخر بودن این محتشم عظیم الشأن از اصلاح اسلام و ایمان و قطع دابر کفار و اهل عدوان تعلق خاطرش مثل تعلق خاطرش باشد به این اشیای محقره پس چگونه اعتقاد دارد کسی که به این صفات است این که او عارف است بحق خداوند جل جلاله و حق رسول او و معتقد است امامت او را بر آن نحوی که دعوی می‌کند موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آن جناب و از آن جمله که یافتم کسی را که ذکر می‌کند که او معتقد است وجوب ریاست آن جناب را و ضرورت ظهور و انفاذ احکام امامتش را اگر نیکی کند به او بعضی از آنهایی که مدعی است که او دشمن امام او است از سلاطین و احسانش را به او تمام کند متعلق می‌شود خاطر او به بقای این سلطان مشارالیه و شاغل می‌شود او را این تعلق از طلب مهدی علیه السلام و از آنچه واجب است بر او از تمنی عزل آن والی که بر او انعام کرده و از آن جمله این که من یافتم کسی را که دعوی می‌کند وجوب سرور را به جهت سرور آن جناب و کدورت را به جهت کدورت او می‌گوید که اعتقاد دارم که تمام آنچه در دنیا است از مهدی صلوات الله علیه گرفته شده و آن را ملوک و سایر ناس غصب کردند از دست او و با این حال نمی‌بینم او را که متأثر باشد برای این نهب و سلب مثل تأثر او اگر

بگیرد سلطانی از او درهمی یا دیناری یا ملکی یا عقاری پس این کجا به او وفا و معرفت خداوند جل جلاله و رسول او و معرفت اوصیاء علیهم السلام تا آخر کلام شریف که از این رقم است و مکرر در اخبار و صف فرموده‌اند: آن جناب را به غریب و وحید رانده مظلوم که حقش را منکر شده‌اند.

**سوّم:** بدست نیامدن جاده واسعه مستقیمه و اضحه شریعت مطهره و انحصار راه رسیدن به آن در راههای باریک تاریک متشتت که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخل دین مبین در کمین نشسته و پیوسته شکوک و شبهات در قلوب عوام بلکه خواص داخل کرده تا آنجا که این فرقه قلیله و عصابه مهتدیه امامیه یکدیگر را تگذیب و تکفیر و لعن و توهین کرده و می‌کنند و اعدا را بر خود چیره نموده پیوسته دسته دسته از دین خداوند بیرون روند و علمای راستین از اظهار علم خود عاجز و صادق شده وعده صادقین علیهم السلام که خواهد آمد وقتی که نگاه داشتن مؤمن دین خود را مشکل تر است از نگاه داشتن جمره آتش در دست.

شیخ نعمانی روایت کرده از عمیره دختر نفیل که گفت: شنیدم حسین بن علی علیه السلام می‌فرماید نخواهد شد آن امری که شما منتظر آنید تا این که بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی و خیو اندازد بعضی از شما در صورت بعضی، و شهادت دهد بعضی از شما به کفر بعضی، و لعن کند بعضی از شما بعضی را پس گفتم به آن جناب که خیری نیست در آن زمان پس امام حسین علیه السلام فرمود: تمام خیر در آن زمان است خروج می‌کند قائم ما و همه آنها را دفع می‌کند نقل کرده به همین مضمون و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده: به مالک بن ضمیره که ای مالک چگونه تو آنگاه که شیعه اختلاف کنند چنین و انگشتان مبارک را داخل نمود در یکدیگر پس گفتم: یا امیرالمؤمنین علیه السلام در آن زمان خیری نیست فرمود: تمام خیر در آن وقت است خروج می‌کند قائم ما پس مقدم می‌شود بر او هفتاد مرد که دروغ می‌گویند: بر خدا و رسول پس همه را می‌کشد آنگاه جمع می‌کند ایشان را بر یک امر.

و نیز از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر آینه آزموده خواهید شد ای شیعه آل محمد آزموده شدن سرمه در چشم پس بدرستی که صاحب سرمه می‌داند که



کی سرمه در چشمش ریخته می شود و نمی داند که چه وقت از چشم بیرون می رود و چنین است که صبح می کند مرد بر جاده از امر ما و شام می کند حال آن که بیرون رفته از آن و شام می کند بر جاده از امر ما و صبح می کند و حال آنکه بیرون رفته از آن.

و از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: والله هر آینه شکسته خواهید شد شکستن شیشه بدرستی که شیشه هر آینه برمی گردد پس عود می کند والله هر آینه شکسته می شوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست بر نمی گردد چنانچه بود و قسم به خدا که بیخته خواهید شد و قسم به خدا که جدا خواهید شد و قسم به خدا که امتحان خواهید شد تا آن که نماند از شما مگر اندکی و کف مبارک را خالی کردند.

و بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده و شیخ صدوق علیه السلام در کمال الدین روایت کرده از امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود: گویا می بینم شماها را که گردش می کنید گردش شتر می طلبید چراگاه را پس نمی یابید آن را ای گروه شیعه.

و نیز از آن جناب روایت کرده که به عبدالرحمان بن سبابه فرمود: چگونه خواهید بود شما در آن زمان که بمانید بی امام هادی و بی نشانه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی در آنگاه امتحان کرده می شوید و جدا می شوید و بیخته می شوید.

و نیز روایت کرده از سدیر صیرفی که گفت: من و مفضل بن عمر و ابوبصیر و ابان بن تغلب به خدمت مولای خود حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدیم و آن حضرت را دیدیم که بر روی خاک نشسته بود و مسح خیبری در برداشت که آستین هایش کوتاه بود و از شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه می کرد مانند جگر سوخته آثار خزن و محنت در روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشک از دیده های حق بینش جاری بود و می گفت: ای سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده و سرور را از دل من ربوده است ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانیده و محن و نوایب را بر من پیایی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من متصل گردانید، سدیر گفت: چون حضرت را به آن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم که آن

حضرت را زهر دادند یا آن که بلیه عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است، پس عرض کردم: که ای فرزند بهترین خلق، خدا هرگز چشم ترا گریان نگرداند، چه حادثه ترا گریان گردانیده است و چه حالت رو داده است که چنین ماتی گرفتی؟ پس حضرت از شدت غصه و گریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود: که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهایی که بر ما می رسد و در آنجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خدا آن علم را مخصوص محمد و ائمه بعد از او گردانیده است صلوات الله علیهم و نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر و غیبت آن حضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و ابتلای مؤمنان را در زمان غیبت و بسیار شدن شک و شبه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حق تعالی در گردن بندگان قرار داده است پس رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است.

الخبر و از برای این مقام همین خبر شریف کافیهست چه اگر تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت و تولد شکوک و شبهات در قلوب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق علیه السلام سالها پیش از وقوع آن و بردن خواب از چشمهای مبارکش پس مؤمن مبتلای به آن حادثه عظیمه غرق شده در آن گرداب بی کرانه تاریک موج سزاوارتر است به گریه و زاری و ناله و بی قراری و حزن و اندوه دائمی و تضرع به سوی حضرت باری جل و علا.

## دوم از تکلیف قلبیه انتظار فرج آل محمد علیهم السلام

از تکالیف قلبیه انتظار فرج آل محمد علیهم السلام در هر آن و ترقیب بروز و ظهور دولت قاهره و سلطنت ظاهره مهدی آل محمد علیهم السلام و پرشدن زمین از عدل و داد و غالب شدن دین قویم بر جمیع ادیان که خدای تعالی به نبی اکرم خود خبر داده و وعده فرموده بلکه بشارت آن را بجمیع پیغمبران و امم داده که چنین روزی خواهد آمد که جز خدای تعالی کسی را پرستش نکنند و چیزی از دین نماند که از بین احدی در

پرده ستر و حجاب بماند و بلا و شدت از حق پرستان برود چنانچه در زیارت مهدی آل محمد علیهم السلام است که:

السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعْثَ وَ  
يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ.

سلام بر مهدی آن چنانی که وعده داده با او جمیع امتها را که جمیع امتها را که جمع کند به وجود او کلمها را یعنی اختلاف را از میان ببرد و دین یکی شود و گرد آورد با او پراکندگیها را و پر کند با او زمین را از عدل و داد و انفاذ فرماید بسبب او وعده فرجی که به مؤمنین داده و این فرج عظیم را در سنه هفتاد از هجرت و عده داده بودند.

چنانچه شیخ راوندی در خرایج از ابی اسحاق سبیبی روایت کرده و او از عمرو بن حمق که یکی از چهار نفر صاحب اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام بود که گفت: داخل شدم بر علی علیه السلام آنگاه که او را ضربت زده بودند در کوفه پس گفتم به آن جناب که بر تو باکی نیست جز این که این خراشی است فرمود: به جان خود قسم که من از شما مفارقت خواهم کرد آنگاه فرمود: تا سنه هفتاد بلا است و این را سه مرتبه فرمود پس گفتم: آیا پس از بلا رخائی هست پس مرا جواب نداد و بیهوش شد تا آنکه می گوید: پس گفتم یا امیرالمؤمنین به درستی که تو فرمودی تا هفتاد بلا است پس آیا بعد از بلا رخاست پس فرمود: آری بدرستی که بعد از بلا رخا است و خداوند محو می کند آنچه را که می خواهد و ثابت می کند و در نزد او است ام الكتاب.

و شیخ طوسی در کتاب غیبت و کلینی در کافی روایت کرده اند از ابی حمزه ثمالی که گفت: گفتم به ابی جعفر علیه السلام به درستی که علی علیه السلام بود که می فرمود: تا سنه هفتاد بلا است و می فرمود: بعد از بلا رخا است و به تحقیق که گذشت هفتاد و ما رخائی ندیدیم پس ابو جعفر علیه السلام فرمود: که ای ثابت به درستی که خدای تعالی قرار داده بود وقت این امر را در سنه هفتاد پس چون امام حسین علیه السلام کشته شد شدید شد غضب خداوند بر اهل زمین پس تأخیر انداخت آن را تا سال صد و چهل پس ما شما را خبر دادیم پس شما خبر ما را نشر کردید و پرده سر را کشف نمودید پس خدای تعالی آن را تأخیر انداخت و پس از آن برای آن وقتی قرار نداد در نزد ما **﴿وَوَيْحُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ**

**عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** <sup>(۱)</sup> ابو حمزه گفت: من این خبر را عرض کردم خدمت حضرت امام صادق علیه السلام پس فرمود: به درستی که چنین بود.

و شیخ نعمانی در کتاب غیبت روایت کرده از علاء بن سبابه از ابی عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود: کسی که بمیرد از شما که منتظر باشد این امر را مانند کسی است که در خیمه باشد که از آن حضرت قائم علیه السلام است و نیز روایت نموده از ابوبصیر از آن جناب که فرمود: روزی آیا خبر ندهم شما را به چیزی که قبول نمی کند خداوند عملی را از بندگان مگر با او، گفتم: بلی، پس فرمود: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ» و اقرار به آنچه خداوند امر فرمود و دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما یعنی ائمه مخصوصاً انقیاد برای ایشان و ورع و اجتهاد و آرامی و انتظار کشیدن برای قائم علیه السلام آنگاه فرمود که: به درستی که برای ما دولت است که خداوند آن را می آورد هر وقتی که خواست آنگاه فرمود: هر کسی که خوش دارد که از اصحاب قائم علیه السلام باشد پس هر آینه انتظار کشد و هر آینه عمل کند با ورع و محاسن اخلاق در حالی که او انتظار دارد پس اگر بمیرد و قائم علیه السلام پس از او خروج کند هست برای او از اجر مثل اجر کسی که آن جناب را درک کرده پس کوشش کنید و انتظار کشید **هَنِيئاً هَنِيئاً** برای شما ای عصابه مرحومه و شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از آن جناب که فرمود: از دین ائمه است ورع و عفت و صلاح و انتظار داشتن فرج آل محمد علیه السلام

و نیز از جناب امام رضا علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «افضل اعمال امت من انتظار فرج است»، از خداوند عزوجل نیز روایت کرده از امیرالمؤمنین علی علیه السلام که فرمود: «منتظر امر ما مانند کسی که در خون غلطیده باشد در راه خداوند» و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد بدست محمد بن عثمان و در آخر آن مذکور است که: «دعا بسیار کند برای تعجیل فرج به درستی که فرج شما در آن است»

و شیخ طوسی در غیبت از مفضل روایت کرده گفت: ذکر نمودیم قائم علیه السلام را او کسی که مرد از اصحاب ما که انتظار او را می کشید پس حضرت ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «به ما

که چون قائم علیه السلام خروج کند کسی بر سر قبر مؤمن می آید پس به او می گوید که ای فلان بدرستی که ظاهر شد صاحب تو پس خواهی که ملحق شوی پس ملحق شو و اگر می خواهی که اقامت کنی در نعمت پروردگار خود پس اقامت داشته باش»

و شیخ برقی در محاسن از آن جناب روایت کرده که فرموده: به مردی از اصحاب خود که «هر که از شما بمیرد با دوستی اهل بیت و انتظار کشیدن فرج مثل کسی است که در خیمه جناب قائم علیه السلام باشد» و در روایت دیگر، «بلکه مثل کسی است که با رسول خدای صلی الله علیه و آله باشد»، و در روایت دیگر «مانند کسی که در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله با شمشیر در راه خدا جهاد کند»، و در روایت دیگر «مانند کسی است که در پیش روی رسول خدای صلی الله علیه و آله شهید گردد»

و نیز از محمد بن فضیل روایت کرده که گفت: فرج را از حضرت رضا علیه السلام سؤال کردم، حضرت فرمود: که آیا انتظار فرج از فرج نیست، خدای عزوجل فرموده: **﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾**<sup>(۱)</sup> شما انتظار برید بدرستی که من با شما از انتظار برندگانم، یعنی انتظار برید فرج مرا و من انتظار می برم آن وقتی را که برای این امر مصلحت دانستم که آن وقت در رسد و نیز از آن جناب روایت کرده که فرمود: چه نیکوست صبر و انتظار فرج آیا نشنیده قول خداوند را که فرمود: **﴿وَأَزْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ﴾**<sup>(۲)</sup>، **﴿فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ﴾** پس بر شما باد به صبر زیرا که فرج می آید بعد از ناامیدی و به تحقیق که بودند پیش از شما که از شما<sup>(۳)</sup> صبرکننده تر بودند و نیز از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: «هر که انتظار برد ظهور حجت دوازدهمی را مانند کسی است شمشیر خود را برهنه کرده و در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دفع دشمنان آن حضرت می کند»

و برقی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: «افضل عبادت مؤمن انتظار بردن فرج حق است» و سید بن طاووس در کتاب مضممار روایت کرده از محمد بن علی طبرازی که بسند معتبر روایت کرده از حماد بن عثمان که گفت: داخل شدم بر حضرت

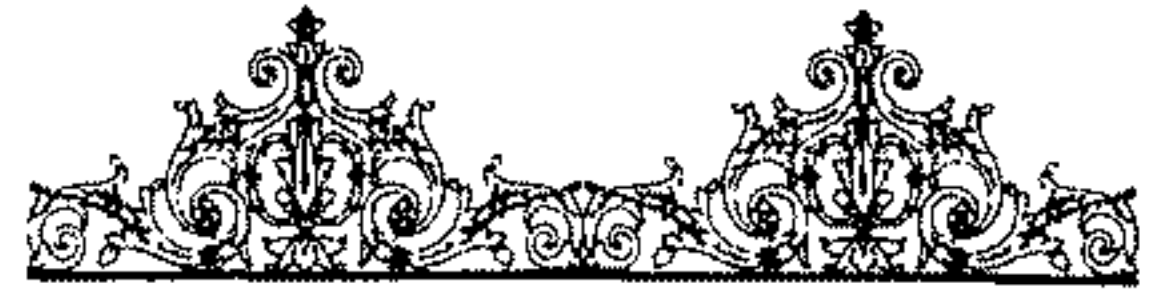
صادق علیه السلام در شب بیست و یکم ماه رمضان پس فرمود: به من ای حماد غسل کردی؟ گفتم: آری، فدای تو شوم، پس امر فرمود: حصیری آوردند آنگاه ایستاد چسبیده به من و مشغول نماز شد و پیوسته نماز می کرد و من نیز چسبیده به آن جناب نماز می کردم تا فارغ شدیم از نمازهای خود آنگاه شروع کرد به دعا و من آمین می گفتم بر دعای او تا آن که فجر طالع شد پس اذان و اقامه گفت و بعضی از غلامان خود را خواند پس در عقب او ایستادیم و او پیش ایستاده و نماز کرد با ما پس حمد خواند و سوره قدر در رکعت اول و در رکعت دوم حمد خواند و سوره توحید چون فارغ شدیم از تسبیح و تحمید و تقدیس ثنای بر خداوند و صلوات بر رسول و آل او و دعا از برای جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات اولین و آخرین به سجده افتاد و نیم شنیدیم از او مگر نفسی یک ساعت طولانی آنگاه شنیدم که می فرمود:

لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ» تا آخر دعا که طولانی است و در اواخر آن «تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَأْذُنَ لِفَرَجٍ مِنْ بِيهِ فَرَجَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَصْفِيَائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِهِ تُبِيدُ الظَّالِمِينَ وَ تُهْلِكُهُمْ عَجَلًا ذَلِكَ يَا رَبُّ الْعَالَمِينَ... الخ

پس چون فارغ شد سر را بلند کرد و گفتم: فدای تو شوم و تو دعا می کنی به فرج کسی که به فرج او فرج اصفیای خدا و اولیای او است آیا نیستی تو همان شخص فرمود: نه این قائم آل محمد علیه السلام است گفتم: آیا برای خروج او علامتی هست فرمود: آری کسوف آفتاب در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز و خسوف ماه شب بیست و سیم و فتنه که وارد شود بر اهل مصر و بلا و قطع راه اکتفاکن به آنچه بیان کردم برای تو و انتظارکش امر صاحب خود را در روز و شب خود زیرا که خداوند هر روز در کاری است و شاغل نشود او را کاری از کاری این پروردگار عالمیان است و با او است تقویت اولیای او و ایشان از عظمت جلالش ترسانند و بر این مضمون اخبار بسیار است چون غرض استیفای تمام آنها نبود به همین مقدار اکتفا نمودیم.

مخفی نماند که شیخ طوسی بعد از ذکر خبر ابی حمزه از امام باقر علیه السلام و خبری قبل از آن از ابوبصیر که گفتم به او یعنی به امام صادق علیه السلام آیا از برای این امر یعنی فرج آل محمد علیه السلام امری هست که بدنهای خود را آسوده کنیم و آسایش دهیم آن را به آن امر و

باز ایستیم به سوی آن یعنی وقتی معین شده که ما از تردید و اضطراب بیرون بیاییم و نفس خود را آسوده نماییم فرمود: آری و لکن شما افشا کردید پس خداوند بر آن افزود پس شیخ فرمود: وجه در این اخبار این است که ممتنع نیست که خدای تعالی موقت فرمود: این امر را در یکی از اوقاتی که ذکر شد پس چون پدیدار شد آنچه پدیدار شد مصلحت تغییر کرد و مقتضی شد تأخیر آن را تا وقتی دیگر و همچنین در ما بعد وقت اول و هر وقتی جایز است که مشروط باشد به این که پیدا نشود چیزی که مقتضی است صلاح را در تأخیر او تا بیاید آن وقتی که تغییر نمی دهد آن را چیزی پس محتوم خواهد شد و بر همین تأویل می شود آنچه وارد شده در تأخیر عمرها از اوقات خود و زیاد شدن در آنها در وقت دعا و صله ارحام و آنچه روایت شده در نقصان عمرها از اوقات خود به سوی پیش از خود در وقت کردن ظلم و قطع رحم و غیر اینها و خدای تعالی هر چند که دانا است بهر دوام پس ممتنع نیست که یکی از آنها معلوم باشد به شرطی و دیگری معلوم باشد بدون شرطی و در این جمله خلافی نیست بین اهل عدل آنگاه جمله از اخبار بداء را نقل کرد پس از آن فرمود: و وجه در این اخبار چیزی است که پیش ذکر کردیم از تغییر مصلحت در او و اقتضای تأخیر امر را تا وقت دیگر به نحوی که بیان کردیم نه ظاهر شدن امر برای خدای تعالی «**تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا**» آنگاه اشکالی کردند که بنابراین لازم می آید که ما مطمئن نشویم به چیزی از خبرهای خدای تعالی و جواب دادند که بعضی اخبار جایز نیست تغییر در مخبرات او چون قطع داریم که آن تغییر داده نمی شود مثل اخبار از صفات خداوند و اخبار از آنچه گذشته و اخبار با این که مؤمنین را ثواب می دهد قسمی از آن قابل تغییر هست فی نفسه بحسب تغییر مصلحت در وقت تغییر شروط آن و جمیع اینها را تجویز می کنیم در اخبارهای از آینده مگر این که وارد شود خبر بر وجهی که دانسته شود که مضمون آن قابل تغییر نیست پس در آن حال قطع می کنیم بشدن آن و برای همین است که در بسیاری از خبرها منضم فرمودند حتم را به آن مضمون یعنی فلان امر خواهد شد و او از محتوم آن است پس ما را تعلیم فرمودند که آن قابل تغییر نیست پس قطع می کنیم به آن.



# بخش هفتم:



تکلیف دعا کردن برای

حفظ وجود امام عصر علیه السلام



## تکلیف دعا کردن برای حفظ وجود امام عصر علیه السلام

از تکالیف دعا کردن است از برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام از شرور شیاطین انس و جن و طلب تعجیل نصرت و ظفر و غلبه بر کفار و ملحدین و منافقین برای آن جناب که این نوعی است از اظهار بندگی و رضای به آنچه خدای تعالی وعده فرموده: که چنین گوهر گرانبهایی را که در خزانه قدرت و رحمت خود پروریده و بر چهره آن حجاب عظمت و جلالت کشیده تا آن روز که خود مصلحت داند که آن جوهر ثمین را ظاهر و دنیا را از پرتو شعاع آن روشن نماید و با چنان وعده منجز حتمی در دعا جز ادای رسم بندگی و اظهار شوق و زیادتى محبت و ثواب و رضای به موهبت کبرای خداوند اثری ظاهر نباشد اگر چه به غایت تحریص و تأکید فرمودند: در دعای برای آن حضرت صلوات الله علیه در غالب اوقات.

سید جلیل علی بن طاووس رحمته الله علیه در فصل هشتم از کتاب فلاح السائل فرمود: بعد از ذکر ترغیب در دعای برای اخوان که هرگاه این همه فضل دعا است برای برادران تو پس چگونه خواهد بود فضل دعا کردن برای سلطان تو که او سبب وجود آن است و تو اعتقاد داری که اگر نبود آن جناب نمی آفرید خداوند ترا و نه احدی از مکلفین را در زمان او و زمان تو و این که لطف وجود او صلوات الله علیه سبب است از برای هر چه که تو و غیر تو در آنید و سبب است از برای هر خیر که می رسید به آن پس حذر کن آنگاه حذر کن از این که مقدم بداری نفس خود را یا احدی از خلائق را در ولا و دعای از برای آن جناب علیه السلام بغایت آنچه ممکن شود و حاضر کن قلب خود را و زبان خود را در دعای از برای این سلطان عظیم الشأن و حذر کنی از این که اعتقاد کنی که من این کلام را گفتم برای این که آن جناب محتاج است به سوی دعای تو هیئات که اگر این را معتقد شوی پس تو مریضی در اعتقاد و دوستی خود بلکه این را گفتم برای آن چیزی که تو را شناساندم از حق عظیم آن جناب بر تو و احسان بزرگ او به سوی تو و به جهت این که هرگاه دعا کردی برای او پیش از دعا کردن برای نفس خود و برای آنکه عزیز است نزد

تو نزدیکتر خواهد بود آنکه باز نماید خداوند جل جلاله ابواب اجابت را در پیش روی تو زیرا که ابواب قبول دعا را ای بنده بستی به سبب گناهان، پس هرگاه دعا کردی برای این مولای خاص در نزد مالک احیا و اموات امید است به جهت آن وجود مقدس خداوند ابواب اجابت را باز نماید. پس داخل شوی تو در دعا کردن برای نفس خود و برای آنکه دعا می‌کنی برای او در زمره اهل فضل او و فرو می‌گیرد رحمت خداوند جل جلاله و کرم و عنایت او به تو، زیرا که چنگ زدی در دعا به حبل او و نگویی که من ندیدم فلان و فلان را از کسانی که پیروی می‌کنی ایشان را از مشایخ خود که عمل بکنند به آنچه من می‌گویم و نیافتم ایشان را مگر غافل از مولای ما که اشاره کردم به سوی جنابش صلوات الله علیه پس من می‌گویم به تو که عمل کن به آنچه می‌گویم به تو که او است حق واضح و کسی که واگذارد مولای ما را و غافل شود چنان چه ذکر نمودی پس آن غلطی است واضح الخ.

و نیز در کتاب مضممار در عمل ماه مبارک رمضان فرموده: بعد از ذکر ادعیه سحر که از وظیفه هر شب این است که ابتدا نماید بنده در هر دعای مبرور و ختم کند در هر عمل مشکور به ذکر آنکه اعتقاد دارد که او نایب خداوند جل جلاله است در میان بندگان او و بلاد او زیرا که او است قیم با آنچه محتاج است به او این صایم از طعام خود و شراب خود و غیر این از مقاصد خود اسبابی که متعلق است به حضرت نایب از جانب رب الارباب و اینکه دعا کند از برای آن جناب این صایم با آنچه سزاوار است که مثل آن جناب را به آن دعا کند و معتقد شود که منت خدای را است و نایب او علیه السلام را که چگونه او را اهل دانستند برای این مقام و رتبه او را بلند نمودند تا به این محل و منزلت و از این کلمات شریفه معلوم می‌شود که سبب دعا برای آن جناب یکی ادای رسم بندگی و تبعیت و وفای حق بزرگی و جلالت است و دیگری رفع موانع قبول و اجابت و فتح ابواب لطف و عنایت است.

و اما تفصیل و شرح دعاهای مأثوره مختصه به آن جناب که بعضی از آنها مطلق است و بعضی مخصوص به زمانی پس مقداری از آن را در اینجا ذکر می‌کنیم:

**دعای اوّل:** سید رضی الدین علی بن طاووس رحمته الله در کتاب مذکور بعد از کلام سابق

فرموده: که از جمله روایات در دعا کردن از برای آنکه اشاره نمودیم به او صلوات الله علیه روایتی است که ذکر کرده آن را جماعتی از اصحاب ما و ما اختیار نمودیم خبری را که ذکر کرده آن را ابن ابی قره در کتاب خود به اسناد خود از علی بن حسن بن علی بن فضال از محمد بن عیسی بن عبید به اسناد خود از صالحین علیهم السلام که فرمود: مکرر بخوان در شب بیست و سوم از ماه رمضان در حالت ایستاده و نشسته و بر هر حالتی که باشی و در تمام آن ماه و هر قسم که ممکن شود ترا و هر زمان از دهرت که حاضر شود می گویی بعد از تمجید کردن خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او علیهم السلام: **اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِكَ الْحُجَّةُ بِنِ الْحَسَنِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ...** و تفصیل آن در آینده خواهد آمد.

و ثقة الاسلام در کافی روایت نموده از محمد بن عیسی باسناد خود از بعضی از صالحین علیهم السلام که فرمود: بعد از شرح مذکور باختلافی یسیر که می گویی بعد از تحمید خداوند تبارک و تعالی و صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و آله: **اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ...** و تفصیل آن در آینده خواهد آمد.

**دعای دوم:** جماعت بسیاری از علما از آن جمله شیخ طوسی در مصباح و سید بن طاووس در جمال الاسبوع بسندهای معتبره صحیحه و غیر ایشان روایت کردند از یونس بن عبدالرحمان که امام رضا علیه السلام امر می فرمود: به دعا برای صاحب الامر علیه السلام به این دعا: **اللَّهُمَّ ادْفَعْ عَنِّي وَلِيَّتِكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَى خَلْقِكَ وَ لِسَانِكَ الْمُعْبِرَ عَنْكَ...** و تفصیل آن در آینده خواهد آمد. (۱)

**دعای سوم:** و نیز سید جلیل علی ابن طاووس علیه السلام در کتاب فلاح السائل فرموده: که از مهمات تعقیب نماز ظهر اقتدا کرد نسبت به حضرت صادق علیه السلام در دعا از برای مهدی صلوات الله علیه که بشارت داده به او محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله امت خود را در صحیح روایات و وعده داده ایشان را که او ظاهر می شود در آخر الزمان چنان چه روایت کرده آن را ابو محمد هارون اردبیلی ابی علی محمد بن حسن بن محمد ابن جمهور عمی از پدرش و او از پدرش محمد بن جمهور از احمد بن حسین سکری از عباد بن محمد

مداینی گفت: داخل شدم بر ابی عبدالله علیه السلام در مدینه در وقتی که فارغ شده بود از مکتوبه ظهر و دستهای مبارک را به آسمان بلند کرده بود و می گفت:

أَي سَامِعَ كُلِّ صَوْتٍ أَيْ جَامِعَ كُلِّ قَوْتٍ أَيْ بَادِيَ كُلِّ نَفْسٍ بَعْدَ الْمَوْتِ أَيْ بَاعِثَ أَيْ  
وَارِثَ أَيْ سَيِّدَ السَّادَاتِ أَيْ إِلَهَ الْإِلَهَةِ أَيْ جِبَارَ الْجَبَابِرَةِ أَيْ مُلِكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَيْ  
رَبَّ الْأَرْيَابِ أَيْ مُلِكَ الْمُلُوكِ أَيْ بَطَاشَ أَيْ ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ أَيْ فَعَالاً لِمَا يُرِيدُ أَيْ  
مُحْصِي عَدَدَ الْإِنْفَاسِ وَ نَقَلَ الْأَقْدَامَ أَيْ مِنَ السَّرِّ عِنْدَهُ عَلَانِيَةً أَيْ مُسْبِدِي أَيْ مُعِيدِ  
أَسْئَلُكَ بِحَقِّكَ عَلَيَّ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَ بِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيَّ نَفْسِكَ أَنْ تُصَلِّيَ  
عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ أَنْ تُمَنَّ عَلَيَّ السَّاعَةَ بِفِكَاكِ رَقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَ أَنْجِزْ لِي وَلِيِّكَ وَ  
ابْنَ نَبِيِّكَ الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِأَذْنِكَ وَ أَمِينِكَ فِي خَلْقِكَ وَ عَيْنِكَ فِي عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ  
خَلْقِكَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُكَ وَ بَرَكَاتُكَ وَ عِدَهُ اللَّهُمَّ أَيْدُهُ بِنَصْرِكَ وَ انصُرْ عَبْدُكَ وَ قَوِّ اصْحَابَهُ وَ  
صَبْرَهُمْ وَ افْتَحْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ امْكَنْهُ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ  
أَعْدَاءِ رَسُولِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

گفتم: آیا دعا نکردی برای نفس خود فدای تو شوم؟ فرمود: به تحقیق که دعا کردم از برای نور آل محمد علیهم السلام و سابق ایشان و انتقام کشنده بامر خداوند از دشمنان ایشان گفتم: کی خواهد بود خروج او خدا مرا فدای تو گرداند؟ فرمود: هر زمان که اراده فرماید آنکه برای او است خلق و امر گفتم: پس از برای آن علاماتی نیست؟ پیش از آن فرمود: آری علاماتی است پراکنده گفتم: مثل چه؟ فرمود: خروج رایاتی از مشرق و رایاتی از مغرب و فتنه که وارد شود بر اهل زوراء و خروج مردی از فرزندان عم من زید در یمن و غارت کردن پرده کعبه و خداوند هر چه می خواهد می کند و شیخ طوسی کفعمی این دعا را نقل کردند و در همه مواضع بجای یا ضبط نمودند.

**دعای چهارم:** و نیز سید معظم در آن کتاب شریف فرموده: که از مهمات بعد از بجا آوردن نماز عصر اقتدا نموده است به مولای ما موسی بن جعفر کاظم علیه السلام در دعا کردن از برای مولای ما مهدی صلوات الله علیه چنان چه روایت کرده آن را محمد بن بشیر ازدی از احمد بن عمر کاتب از حسن بن محمد بن جمهور عمی از پدرش محمد بن جمهور از یحیی بن فضل نوفلی که گفت: داخل شدم بر ابی الحسن

موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد در حین که فارغ شده بود از نماز عصر پس دستهای خود را به آسمان بلند کرد و شنیدم که آن جناب می گفت:

أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ  
إِلَيْكَ زِيَادَةُ الْأَشْيَاءِ وَتُقْصَانِهَا وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَلَقْتَ خَلْقَكَ بِغَيْرِ مَعُونَةٍ مِنْ  
غَيْرِكَ وَلَا حَاجَةَ إِلَيْهِمْ وَأَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ مِنْكَ الْمَشِيَّةُ وَالْإِنْتِزَاعُ أَنْتَ اللَّهُ لَا  
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ قَبْلَ الْقَبْلِ وَخَالِقَ الْقَبْلِ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَعْدَ الْبَعْدِ وَأَنْتَ  
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ تَمَحُّو مَا تَشَاءُ وَتَثْبُتُ وَعِنْدَكَ أُمُّ الْكِتَابِ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ غَايَةُ  
كُلِّ شَيْءٍ وَوَارِثُهُ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يَعْزِبُ عَنْكَ الدَّقِيقُ وَلَا الْجَلِيلُ أَنْتَ اللَّهُ لَا  
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَا يُخْفَى عَلَيْكَ اللُّغَاتُ وَلَا تَتَشَابَهُ عَلَيْكَ الْأَصْوَاتُ كُلُّ يَوْمٍ أَنْتَ فِي شَأْنٍ لَا  
يَشْغَلُكَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ عَالَمِ الْغَيْبِ وَاخْفَى دِيَانَ يَوْمِ الدِّينِ مُدَبِّرِ الْأُمُورِ بَاعِثِ مَنْ فِي  
الْقُبُورِ مُخْبِي الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ أَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ الْمَكْتُونَ الْمَخْزُونِ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي  
لَا يُخِيبُ مَنْ سَأَلَكَ بِهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِهِ وَأَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ الْمُتَّقِمِ لَكَ  
مِنْ أَعْدَائِكَ وَانْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

نوفلی گفت: کیست آنکه دعا برای او کرده شد فرمود: این مهدی است از آل محمد علیه السلام پدرم فدای فراخ شکم پیوسته ابروان باریک ساقها که میان دو منکبش دو رو رنگش گندم گون که عارض شود او را با گندم گونی رنگ چهره زردی از بیداری شب پدرم فدای آنکه در شبش مراقب ستارگان است برای آنکه سجده کند یا رکوع پدرم فدای آنکه نمی گیرد او را در راه خداوند ملامت ملامت کننده چراغ تاریکی، (یعنی: روشنائی هدایت در تاریکی شبهات دین) پدرم فدای قائم بامر خداوند گفتم: کسی خواهد بود خروج او؟ فرمود: چون دیدی عساکرا در انبار بر کنار نهر فرات و نهر صراة و نهر دجله و منهدم شد قنطره کوفه و سوخته شد بعضی از خانه های کوفه پس هرگاه دیدی این را پس به درستی که خداوند می کند آنچه را که می خواهد هیچ چیزی نیست که غالب شود بر امر خداوند و نیست چیزی که رد و باطل کند حکم نافذش را.

**دعای پنجم:** سید علی بن طاووس رحمته الله در کتاب مضماری این دعا را از ادعیه روز

سیزدهم ماه رمضان نقل کرده:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَدِينُكَ بِطَاعَتِكَ وَوَلَايَتِكَ وَوَلَايَةَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّكَ وَوَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَبِيبِ نَبِيِّكَ وَوَلَايَةَ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ سِبْطِي نَبِيِّكَ وَ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ جَنَّتِكَ وَ أَدِينُكَ يَا رَبُّ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ أَدِينُكَ يَا رَبُّ بِطَاعَتِهِمْ وَ وِلَايَتِهِمْ وَ بِالتَّسْلِيمِ بِمَا فَضَلْتَهُمْ رَاضِيًا غَيْرَ مُتَكَبِّرٍ وَ لَا مُتَكَبِّرٍ عَلَيَّ مَعْنَى مَا أَنْزَلْتَ فِي كِتَابِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَرْفِعْ عَنِّي وَ لِيكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ لِسَانِكَ وَ الْقَائِمِ بِقِسْطِكَ وَ الْمُعْظَمِ لِحُرْمَتِكَ وَ الْمُعْبَرِ عَنكَ وَ النَّاظِقِ بِحُكْمِكَ وَ عَيْنِكَ النَّاطِرَةَ وَ أذُنِكَ السَّامِعَةَ وَ شَاهِدِ عِبَادِكَ وَ حُجَّتِكَ عَلَيَّ خَلْقِكَ وَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِكَ وَ الْمُجْتَهِدِ فِي طَاعَتِكَ وَ اجْعَلْهُ فِي وَدِيعَتِكَ الَّتِي لَا تُضَيِّعُ وَ أَيْدِيَهُ بِجَنْدِكَ الْغَالِبِ وَ أَعْنُهُ وَ أَعْنِ عَنْهُ وَ اجْعَلْنِي وَ وَالِدِي وَ مَا وَلَدَاوُ مَا وَلَدَاوُ مَا وَلَدَنِي مِنَ الَّذِينَ يَنْصُرُونَهُ وَ يَنْتَصِرُونَ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اشْعَبْ بِهِ صَدْعَنَا وَ ارْتَقِ بِهِ فَتَقْنَا اللَّهُمَّ أُمَّتٍ بِهِنَّ الْجُورِ وَ دَعْمَدٍ بِهِ مِنْ نَصَبٍ لَهُ وَ اقْصِمْ بِهِ رُؤْسَ الظَّلَالَةِ حَتَّى لَا تَدَّعَ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنْهُمْ دِيَارًا. (۱)

**دعای ششم:** شیخ طوسی در کتاب غیبت خود روایت کرده از حسن بن محمد بن عامر اشعری گفت: خبر داد مرا یعقوب بن یوسف ضرباب غسانی زمانی که از اصفهان برگشته بود گفت: حج کردم در سنه دویست و هشتاد و یک و بودم با قومی از مخالفین از اهل بلد خود پس چون وارد مکه شدیم یکی از ایشان پیش رفت و خانه برای ما کرایه کرد در کوجه میان سوق اللیل و آن خانه خدیجه علیها السلام بود که آن را خانه رضا علیه السلام می گفتند و در آنجا پیره زن گندم گونی بود پس سؤال کردم از چون دانستم که خانه، خانه حضرت رضا علیه السلام است که تو چه نسبت داری با صاحبان این خانه و چرا این را خانه رضا علیه السلام می گویند گفت: من از موالیان ایشانم و این خانه رضا علی بن موسی علیه السلام است و مرا در اینجا جای داده حسن بن علی علیه السلام پس به درستی که من از خدمتکاران او بودم پس چون این را از او شنیدم به او انس گرفتم و امر را پنهان کردم از رفقای مخالفین خود پس هرگاه در شب از طواف برمی گشتم با آن جماعت در رواق

خانه می خوابیدیم و در را می بستیم و در پشت در سنگ بزرگی را می گذاشتیم که آن را می غلطاندیم در پشت او پس مکرر در شبها روشنای چراغ را می دیدیم در روایی که ما در آن بودیم شبیه به روشنایی مشعل و در را می دیدم باز شده و احدی از اهل خانه را نمی دیدم که آن را باز کند و می دیدم مرد میانه گندم گونی که میل به زردی کند اما زرد نباشد کم گوشت که در صورتش آثار سجده بود بر بدنش دو پیراهن بود و یک ازار نازکی که سر خود را به آن پوشانده بود و در پایش نعل بود پس بالا می رفت به آن غرفه در آنجا که پیره زن منزل داشت و آن پیره زن می گفت: به ما که مرا در غرفه دختری است نگذار احدی به آنجا بالا بیاید و من می دیدم آن روشنایی را که می دیدم رواق را روشن می کرد بر پلکانها در آن وقت که آن مرد به آن غرفه بالا می رفت آنگاه آن روشنایی را در غرفه می دیدم بدون اینکه چراغی به عینه و آن اشخاص که با من بودند می دیدند آنچه را که من می دیدم پس گمان می کردند که آن مرد تردد می کند نزد دختر آن پیره زن و اینکه او را متعه کرده پس می گفتند: این علوین جایز می دانند متعه را و این حرام است و حلال نیست بنا بر اعتقادی که داشتند و می دیدم که او داخل می شود و بیرون می رود و می آید نزد در و حال آنکه آن سنگ به همان حالت که گذاشته بودیم باقی است و ما در را می بستیم به جهت خوف بر متاع خود و نمی دیدیم کسی او را باز کند و کسی او را ببندد و آن مرد داخل می شود و بیرون می رود و آن سنگ در پشت در هست تا وقتی که ما آن را دور کنیم آنگاه که خواستیم بیرون رویم چون این اسباب را دیدم دلم گرفت و در قلبم شورشی افتاد پس با آن پیره زن ملاطفت کردم و می خواستم که واقف شوم بر خبر آن مرد پس به او گفتم: ای فلانه دوست دارم که از تو سؤال کنم و با یکدیگر سخنی گوئیم بدون حضور یکی از ما و من قادر نیستم بر آن و من دوست دارم که هرگاه تو مرا دیدی تنها در خانه، که فرود آیی نزد من که سؤال کنم از تو از امری پس در جواب من به سرعت گفت: و من می خواهم که در نهانی به تو چیزی گویم برای من میسر نمی شود به جهت آن کسان که با تو اند گفتم: چه می خواستی بگویی؟ گفت: می گوید به تو و اسم احدی را نبرد که مجالست مکن با رفقا و شرکای خود و با آنها مخاصمه و مجادله مکن زیرا که ایشان دشمنان تواند و مدارا کن با ایشان پس به او گفتم: کی می گوید؟ گفت: من

می گویم پس نتوانستم جسارت کنم و دوباره از او سؤال کنم به جهت هیبتی که از او در دلم افتاد پس گفتم: کدام اصحاب مرا قصد کردی و گمان کرده بودم که او قصد کرده رفقای مرا که با من حج کرده بودند گفت: شریکهای تو که در بلد تو اند و در خانه با تو اند و میان من و آنها زحمت و مشقتی رسیده بود در خصوص دینی پس از من شکایت کردند و من فرار کردم و مخفی شدم به این سبب پس فهمیدم که او اراده نموده آن جماعت را پس گفتم: تو چه نسبت داری با جناب رضا علیه السلام پس گفت: من خادمه بودم از برای حسن بن علی علیه السلام پس چون یقین کردم این را گفتم: سؤال می کنم او را از غایب صلوات الله علیه پس گفتم: به او تو را قسم می دهم به خدا او را به چشم دیدی پس گفت: ای برادر من او را به چشم ندیدم زیرا که بیرون آمدم من و خواهرم حامله بود و بشارت داد مرا حسن بن علی علیه السلام که من او را خواهم دید در آخر عمرم و فرمود: به من که خواهی بود برای او مثل آنکه هستی برای من و من امروز چند وقت است که در مصرم و جز این نیست که وارد شدم الان به کتابتی و خرجی که روانه کرد آن را برای من بردست مردی از اهل خراسان که نمی تواند عربی سخن گوید و آن سی اشرفی است و امر کرد مرا که حج کنم امسال را پس بیرون آمدم به شوق آنکه او را ببینم راوی گفت: پس در دلم افتاد که آن مردی را که می دیدم همان جناب باشد پس گرفتم ده درهم درست که در آن شش درهم رضویه بود از سکه امام رضا علیه السلام که آن را پنهان کرده بودم که بیندازم آنها را در مقام ابراهیم و من این کار را نذر کرده بودم و قصد نموده بودم این را پس آنها را به او دادم و در دل خود گفتم که اینها را بدهم به قومی از فرزندان فاطمه علیه السلام بهتر از آنکه بیندازم آنها را در مقام و ثوابش بزرگتر است پس به او گفتم: بده این دراهم را به کسی که مستحق او است از فرزندان فاطمه علیه السلام و در نیتم چنین بود که آنکه من دیدم همان آن جناب است و اینکه او آن دراهم را به او می دهد پس دراهم را گرفت و بالا رفت و ساعتی ماندم آنگاه فرود آمد و گفت: می گوید به تو ما را حقی نیست در آنها بگذار آنها را در آن موضعی که قصد کردی و لکن این رضویه بگیر بدلتش را از ما و بینداز آن را در موضعی که نیت کردی پس چنین کردم و در نفس خود گفتم آنچه مأمور شدم از جانب آن مرد است یعنی: حجّت علیه السلام و با من نسخه توقیعی بود که بیرون



آمده بود برای قاسم بن علا در آذربایجان پس گفتم: به او آیا عرض نمی‌کنی این نسخه را بر آن کسانی که دیده باشند توقیعات غایب علیهم السلام را پس گفت: به من ده زیرا که من می‌شناسم آن را پس نسخه را به او نشان دادم و گمان کردم که آن زن می‌داند بخواند پس گفتم: که مرا ممکن نیست که بخوانم در این جا پس به غرفه بالا رفت آنگاه فرود آورد آن را و گفت: صحیح است و در آن توقیع بود که بشارت می‌دهم شما را به بشارتی که بشارت ندادم به آن او و غیر او را آنگاه گفتم: می‌گویند به تو هرگاه صلوات می‌فرستی بر پیغمبر خود چگونه صلوات می‌فرستی بر او؟ گفتم: می‌گویم:

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ** پس گفتم: نه هرگاه صلوات می‌فرستی پس صلوات بفرست بر هر یک از ایشان و نام هر یک را ببر پس گفتم: بلی پس چون روز دیگر شد فرود آمد و با او دفتر کوچکی بود پس گفتم: می‌گویند به تو هرگاه صلوات می‌فرستی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس صلوات بفرست بر او و بر اوصیای او بر این نسخه پس آن را گرفتم و عمل می‌کردم بر آن و می‌دیدم چند شب که از غرفه به زیر می‌آید و روشنایی چراغ هست پس من در را باز می‌کردم و بر اثر روشنایی می‌رفتم و روشنایی را می‌دیدم و کسی را نمی‌دیدم تا آنکه داخل مسجد می‌شد و می‌دیدم جماعتی از مردم را از بلاد متفرقه که می‌آمدند در این خانه پس بعضی از ایشان به آن عجزه رقعهایی می‌داد که با او بود و می‌دیدم که آن پیره زن نیز به ایشان رقاعی می‌داد و آنها با او سخن می‌گفتند و او با آنها سخن می‌گفت و من نمی‌فهمیدم کلام ایشان را و دیدم جماعتی از ایشان را در زمان برگشتن ما در راه تا آنکه وارد بغداد شدیم.

نسخه دفتر: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتِمِ النَّبِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...** و تفصیل آن خواهد آمد.

و این خبر شریف در چند کتاب معتبر دیگر از قدما مروی است به سندهای متعدده و در بعضی از آنها در جمیع مواضع «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى...» الخ ضبط شده و در هیچ خبری تعیین وقتی از برای خواندن این صلوات و دعا نشده الا آنکه سید

رضی الدین علی بن طاووس در جمال الاسبوع بعد از ذکر تعقیبات مأثوره از برای نماز عصر روز جمعه فرموده: که اگر ترک کردی تعقیب عصر روز جمعه را به جهت عذری پس ترک مکن این صلوات را هرگز به جهت امری که مطلع کرده ما را خداوند جل جلاله بر آن و از این کلام شریف چنان مستفاده می شود که از جانب صاحب الامر صلوات الله علیه چیزی بدست آوردند در این باب و از مقام ایشان مستبعد نیست چنانچه خود تصریح کردند که باب به سوی آن جناب علیه السلام مفتوح در باب سابق گذشت.

**دعای هفتم:** شیخ طوسی در مصباح متعجد فرموده: مستحب است خواندن این دعا

بعد از دو رکعت اول نماز شب و کفعمی و غیره آن را بعده از هر دو رکعت نماز شب نقل کردند: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَ لَمْ يَسْأَلْ مِثْلَكَ أَنْتَ مَوْضِعَ مَسْئَلَةِ السَّائِلِينَ وَ مُنْتَهَى رَغْبَةِ الرَّاعِيِينَ اذْعُوكَ وَ لَمْ يَدْعُ مِثْلَكَ وَ اَزْغَبُ إِلَيْكَ وَ لَمْ يَرْغَبْ إِلَى مِثْلِكَ أَنْتَ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اَسْأَلُكَ بِأَفْضَلِ الْمَسَائِلِ وَ اَنْجَحِهَا وَ اعْظَمِهَا يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ وَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ امثالك العُلَيَا وَ نِعْمَكَ الَّتِي لَا تُحْصَى وَ بِأَكْرَمِ اسْمَائِكَ عَلَيْكَ وَ احبها إِلَيْكَ وَ اقربها مِنْكَ وَ سِبِيلَةَ وَ اَشْرَفُهَا عِنْدَكَ مَسْئَلَةَ وَ اجزَلها لَدَيْكَ ثَوَاباً وَ اَسْرَعها فِي الامور اجابَةَ وَ بِأَسْمِكَ الْمَكْتُونِ الْاَكْبَرِ الْاَعْزِ الْاَجَلِ الْاَعْظَمِ الْاَكْرَمِ الَّذِي تُحِبُّهُ وَ تَهْوِيهِ وَ تَرْضَى عَمَّنْ دَعَاكَ بِهِ فَاسْتَجِبْ لَهُ دَعَاةً وَ حَقٌّ عَلَيْكَ اَنْ لَا تُحْرَمَ سَائِلُكَ وَ لَا تَرُدَّهُ وَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّوْرَاتِ وَ الْاِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ بِكُلِّ اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةَ عَرْشِكَ وَ مَلَائِكَتِكَ وَ اَنْبِيَاءِكَ وَ رُسُلِكَ وَ اهل طاعتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَ ابْنُ وَلِيِّكَ وَ تُعَجِّلَ خَزْيَ اَعْدَائِهِ.**

### صدقه برای حفظ وجود امام عصر علیه السلام

هر صدقه که انسان می دهد به هرکس برای هر فایده و غرضی که در نظر گرفته یا برای نفس خود است یا برای محبوب عزیز که گرامیست در نزد او و متوقف است به حسب ظاهر اصلاح بسیاری از امور معاش و معاد او بوجود سلامتی او چون معلم

ناصر و والدین و فرزندان و عیال و اخوان و امثال ایشان مثلاً در حالت مرض یا سفر کردن

یکی از ایشان صدقه می‌دهد به جهت صحت و سلامتی او و خیر آن بالاخره راجع می‌شود به خود او، چه صحت عالم سبب سلامتی دین اوست و سلامتی فرزند باعث قلت یا برطرف شدن زحمت و کلفت و بقای نام نیک او و استمرار طلب مغفرت برای اوست و هکذا و چون به برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامتر نیست و نباید باشد از وجود مقدّس امام عصر علیه السلام بلکه محبوبتر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و نقصان و در اعتقاد خلل و سستی است.

چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود: ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیت من محبوبتر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای اوست صلوات الله علیهم و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و صاحب این قصر و بارگاه و سبب آرامی زمین و سیر افلاک و رونق دنیا از سمک تا سماک حاضر در قلوب اخیار و غایب از مردمک اغیار در این اعصار حضرت حجة بن الحسن صلوات الله علیهما است و جامه صحت و عافیت اندازه قامت موزون آن نفس مقدس و شایسته قد معتدل آن ذات اقدس است پس بر تمامی خودپرستان که تمامی اهتمامشان در حفظ و حراست و سلامتی نفس خویش است چه رسد به آنکه جز آن وجود مقدس کسی را لایق هستی و سزاوار عافیت و تندرستی ندانند لازم و متحتم است که مقصود اولی و غرض اهم ایشان از چنگ زدن بدامان هر وسیله و سببی که برای بقای صحت و استجلاب عافیت و قضای حاجت و دفع بلیت مقرر شده چون دعا و تضرع و تصدق و توسل سلامتی و حفظ آن وجود مقدس باشد و از مضامین ادعیه سابقه و آنچه ذکر نکردیم معلوم می‌شود شدت اهتمام و تأکید در طلب حفظ و سلامتی آن وجود معظم روحنا فداه از شرّ جن و انس و طول عمر و سایر نعم الهیه دنیویه و اخرویه بلکه گذشت که سالها قبل از ولادت آن مولود مبارک در عقب نماز و غیر آن چنین می‌کردند و فرقی نیست در وسیله میان دعا و صدقه و از اینجاست که سید جلیل علی بن طاووس رحمته الله علیه که افعال و اقوال او در امثال این

مقام مقبول و متبع بلکه برهان و حجت است.

در کتاب کشف المحججه بعد از وصایای چندی به فرزندش و امر به تمسک و راستی در موالات آن جناب فرموده: که مقدم دار حوائج آن جناب را بر حوائج خود در وقتی که نماز حاجت می خوانی و صدقه از جانب او را پیش از صدقه از جانب خود و از هر کسی که گرامی است نزد تو و دعا کردن برای آن جناب را پیش از دعا برای خود و مقدم دار آن جناب را در هر چیز که این عمل وفا است برای او یعنی وفا است به عقد بیعت و عهد بندگی که بستی با او و مقتضی است مراقبال او را بر تو و احسان آن جناب را به سوی تو «الخ». و در کتاب امان الاخطار در ضمن دعایی که برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرمود: **(اللَّهُمَّ إِنَّ هَذِهِ لَكَ وَ مِنْكَ وَ هِيَ صَدَقَةٌ عَنْ مُولانا (م ح م د) عَجَلَ اللهُ فَرَجَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ بَيْنَ أَسْفَارِهِ وَ حَرَكَاتِهِ وَ سُكُنَاتِهِ فِي سَاعَاتِ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ صَدَقَةٌ عَمَّا يُعْنِيهِ أَمْرُهُ وَ مَا لَا يُعْنِيهِ وَ مَا يَضْمَنُهُ وَ مَا يَخْلِفُهُ)**

و مخفی نماند که رسول خدا و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم به جهت سلامتی و حفظ وجود مقدس خود از شرّ ارضی و سماوی و جنی و انسی برای جلب منافع دنیویه و اخرویّه در صبح و شام و نیم شب و اوّل ماه و اوّل سفر و غیر اینها از حالات و اوقات صدقه می دادند و در آن اهتمام داشتند چنانچه اخبار آن در کلمه طیبه استیفا شده با علم ایشان به منایا و بلایا و آجال و سایر حوادث و هر کدام برای دیگری می دادند و در این جهت فرقی نباشد در صدقه دادن خود برای دفع بلیه یا دادن یکی از رعایا برای دفع آن بلیه از آن وجود مقدس جز در دارا بودن اوّل تمامی شروط تأثیر صدقه را و تخلف بسیار از آن در بسیار از صدقه دیگران و این مانع نتواند شد از رجحان این فعل و ادای تکلیف پس تو هم یادت نرود که حضرت حجّت علیّه السلام مستغنی و بی نیاز بلکه منزّه و مبراست از صدقه رعایا چه این تکلیف از شئون بندگی و ادای حق بزرگی و تربیت آن جناب است پس هر چه مقام ولی منعم بالاتر و مرتبه رعیت پست تر اهتمام این تکلیف و سایر آداب و عبودیت بیشتر خواهد بود چنانچه بر صاحب دانش پوشیده نیست.

## حج کردن و حج دادن به نیابت امام عصر علیه السلام

چنانچه در میان شیعیان مرسوم بود در قدیم و آن جناب تقریر فرمودند: چنانچه قطب راوندی رحمته الله در کتاب خرایج روایت کرده که ابو محمد دعلجی دو پسر داشت که یکی از آن دو صالح بود و او را ابوالحسن می گفتند و او مرده گان را غسل می داد و پسر دیگر او مرتکب می شد محرمات را و مردی از شیعیان زری به ابو محمد مذکور داد که به نیابت حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کند چنانچه عادت شیعیان در آن وقت چنین بود و ابو محمد قدری از آن زر را به آن پسر فاسد داد و او را با خود برد که برای حضرت حج کند و وقتی که از حج برگشت نقل کرد که در موقف یعنی: عرفات جوان گندم گون نیکو هیئتی را دیدم که مشغول تضرع و ابتهال و دعا بود و چون من نزدیک او رسیدم به سوی من التفات نمود و فرمود ای شیخ آیا حیا نمی کنی؟ من گفتم: ای سید من از چه چیزی حیا کنم؟ فرمود: به تو حجه می دهند از برای آن کسی که می دانی و تو آن را به فاسقی می دهی که خمر می آشامد نزدیک است که این چشم تو کور شود پس بعد از برگشتن چهل روز نگذشت مگر آنکه از همان چشم که به آن اشاره شد جراحی بیرون آمد و از آن جراحی آن چشم ضایع شد.

## برخاستن برای تعظیم شنیدن اسم مبارک

### حضرت مهدی علیه السلام

چنانچه سیره تمام اصناف امامیه کثر هم الله تعالی بر آن مستقر شده در جمیع بلاد از عرب و عجم و ترک و هند و دیلم و این خود کاشف باشد از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل اگر چه تاکنون به نظر نرسیده و لکن چند نفر از علماء و اهل اطلاع مسموع که ایشان دیدند خبری در این باب بعضی از علماء نقل کرده که این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل سید عبدالله سبط محدث جزایری و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است (که روزی در مجلس حضرت امام صادق علیه السلام اسم مبارک آن جناب برده شد پس حضرت به جهت

تعظیم و احترام آن برخاست) و در اهل سنت این عادت مرسوم است برای اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله سید احمد مفتی شافعی مکی معاصر در سیره خود گفته جاری شده عادت بر اینکه مردم چون می شنوند ذکر و صف آن جناب را صلی الله علیه و آله بر می خیزند به جهت تعظیم آن حضرت و این برخاستن مستحسن است چون در آن برخاستن است تعظیم پیغمبر صلی الله علیه و آله و بجا آورده این کار را بسیاری از علمای امت که به ایشان باید اقتدا نمود حلبی از علمای اهل سنت در سیره گفته که بعضی حکایت کرده که امام سبکی جمع شد در نزد او بسیاری از علمای عصر او پس خواند قصیده خوانی کلام صرصری را در مدح آن جناب صلی الله علیه و آله:

قلیل لمدح المصطفی الخط بالذهب      علی ورق من خط احسن من کتب  
و ان تنهض الاشراف عند سماعه      قیاما صفوفاً ار جثیاً علی الרכب

پس در این حال برخاست امام سبکی و جمیع کسانی که در مجلس بودند پس وجد عظیمی در آن مجلس شد.

### تکلیف در ظلمات ایام غیبت امام عصر علیه السلام

از تکالیف در ظلمات ایام غیبت تضرع و مسئلت از خداوند تبارک و تعالی بجهت حفظ ایمان و دین از تطرق شبهات شیاطین و زنادقه مسلمین که زندقه و کفر خود را پوشانیده اند به لباسی از جمله از کلمات حقه چون دانه که صیاد در زیر دام خوش هیئت و رنگی پنهان کند و پیوسته به آن ضعفاء را صید کنند و اباطیل خود را بوسیله آن چند کلمه حقه در قلوب داخل کنند و چنان کار را بر اهل دیانت مشکل و مشتبه نمودند که راست شده وعده که صادقین علیهم السلام دادند چنانچه نعمانی در کتاب غیبت خود از جناب امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: بدرستی که از برای صاحب این امر غیبتی است که متمسک در آن غیبت به دین خود مانند کسی است که بدست خود خار درخت خاردار را بتراشد تا هموار شود آنگاه زمانی اندک سر مبارک را به زیر انداختند آنگاه فرمود: بدرستی که از برای صاحب این امر غیبتی است پس هر آینه پرهیز از خداوند در زمان غیبت او و هر آینه متمسک باشد به دین خود و از این جهت

امر فرمودند بخواندن جمله از دعاها و جمله از آنها را نقل می‌کنیم.

**دعای اوّل:** شیخ نعمانی در غیبت و کلینی در کافی به سندهای متعدده روایت

کردند از زراره که گفت: شنیدم که ابو عبدالله علیه السلام می‌فرماید: که بدرستی که از برای قائم علیه السلام غیبتی است پیش از آنکه خروج کند، پس گفتم: از برای چه؟ گفت: می‌ترسد و اشاره فرمود با دست خود به شکم مبارک آنگاه فرمود: ای زراره و او است منتظر و او است کسی که شک می‌شود در ولادتش پس بعضی از مردم می‌گویند: که پدرش مرد و جانشینی نگذاشت و بعضی از ایشان می‌گویند: که حمل بود و بعضی از ایشان می‌گویند: که او غایب است و بعضی می‌گویند: که متولد شد پیش از وفات پدرش به دو سال و او است منتظر غیر این که خداوند خواسته که امتحان کند قلوب شیعه را پس در این زمان به شک می‌افتند مبطلون، زراره گفت: پس گفتم: فدای تو شوم اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم؟ فرمود: ای زراره اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را: **اللَّهُمَّ عَرَفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي.**

آنگاه فرمود: ای زراره لابد است از کشته شدن جوان در مدینه گفتم: فدای تو شوم آیا نیست آنکه او را می‌کشد لشکر سفیانی فرمود: نه ولكن می‌کشد او را لشکر بنی فلان که خروج می‌کند تا آنکه داخل مدینه می‌شود و مردم نمی‌دانند که برای چه آمده پس می‌گیرد آن جوان را و می‌کشد پس چون او را به ظلم و عدوان کشت خداوند ایشان را مهلت نمی‌دهد پس در آن حال منتظر فرج باشد.

**دعای دوّم:** شیخ طوسی در کتاب غیبت صدوق در کمال الدین به اسانید معتبره

صحیح روایت کردند که شیخ ابو عمر و عمرو رضی الله عنهما که نایب اوّل حضرت صاحب الامر علیه السلام است املاء فرمود: به ابوعلی محمد بن همام و امر فرمود او را که این دعا را بخواند و آن دعایی است در غیبت قائم علیه السلام **اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ...** و تفصیل آن در کتاب النجم الثاقب آمده صفحه ۴۴۶ و

کتاب مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی رحمته الله

و سید رضی الدین علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع بعد از ذکر ادعیه مأثوره بعد از نماز عصر روز جمعه و صلوات کبیره که مذکور شد فرموده: ذکر دعای دیگر که باید خواند برای حضرت مهدی علیه السلام و آن سزاوار است خوانده شود اگر برای تو عذری باشد از جمیع آنچه ذکر کردیم آن را از تعقیب عصر روز جمعه پس حذر کن از این که مهمل گذاری خواندن آن را پس بدرستی که ما شناختیم این را از فضل خداوند جل جلاله که مخصوص فرموده ما را به آن پس اعتماد کن به آن و در این کلام نیز اشاره ای است به آنچه در ذیل صلوات سابقه اشاره فرموده چنانچه گذشت.

**دعای سوّم:** و نیز سید جلیل ابن طاووس رحمته الله در کتاب مهج الدعوات روایت کرده به اسناد خود از محمد بن احمد بن ابراهیم جعفری معروف به صابونی که او روایت کرده به اسناد خود در ضمن حدیثی که ذکر شده در آن غیبت مهدی علیه السلام راوی گفت: گفتم: چه کنند شیعیان تو؟ فرمود: بر شما باد به دعا و انتظار فرج پس به درستی که زود است زود است که ظاهر شود برای شما نشانه پس هرگاه ظاهر شد برای شما پس حمد کنید خداوند تبارک و تعالی را و متمسک شوید به آنچه برای شما ظاهر شده گفتم: پس چه دعا بخوانم فرمود: که بگو: **اللَّهُمَّ أَنْتَ عَرَّفْتَنِي نَفْسَكَ وَ عَرَّفْتَنِي رَسُولَكَ وَ عَرَّفْتَنِي مَلَائِكَتَكَ وَ عَرَّفْتَنِي نَبِيَّكَ وَ عَرَّفْتَنِي وَلَاةَ أَمْرِكَ اللَّهُمَّ لَا آخِذُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَ أَوْفَى إِلَّا مَا وَقَيْتَ اللَّهُمَّ لَا تُغَيِّبَنِي بِحَقِّ مَنَازِلِ أَوْلِيَائِكَ وَ لَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي اللَّهُمَّ اهْدِنِي لِيُؤَلِّيَةِ مَنْ افْتَرَضْتَ طَاعَتَهُ** (۱)

**دعای چهارم:** و نیز سید در آنجا فرموده: که در خواب دیدم کسی را که مرا تعلیم می نماید دعایی که شایسته است از برای ایام غیبت و این است الفاظ آن دعا: **يَا مَنْ فَضَّلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ إِسْرَائِيلَ عَلَى الْعَالَمِينَ بِاخْتِيَارِهِ وَ أَظْهَرَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ عِزَّهُ اقْتِدَارِهِ وَ أَوْدَعَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ غَرَائِبَ أَسْرَارِهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَعْوَانِ حُجَّتِكَ عَلَى عِبَادِكَ وَ أَنْصَارِهِ**



**دعای پنجم:** و نیز سید معظم در آن کتاب نقل کرده از کتاب محمد بن محمد بن عبدالله فاطرمین که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن علی بن دقاق قمی ابوجعفر گفت: حدیث کرد ما را ابوالحسن بن محمد بن علی بن حسن بن شاذان قمی گفت: حدیث کرد ما را ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه قمی از پدرش از عبدالله بن جعفر از عباس ابن معروف از عبدالسلم بن سالم گفت: حدیث کرد مرا محمد بن سنان از یونس بن ظبیان از جابر بن یزید جعفی گفت: که فرمود: ابوجعفر علیه السلام هر کس که بخواند این دعا را یک مرتبه در روزگار خود نوشته می شود در پوست نازکی و بالا برده می شود در دیوان حضرت قائم علیه السلام پس چون خروج کرد قائم ما صلوات الله علیه آواز می کند او را به اسم خودش و به اسم پدرش آنگاه می دهند به او آن نوشته را و می گویند: به او بگیر این نوشته عهدی است که معاهده کردی با ما در دنیا و این است قول خدای عزوجل **﴿إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾**<sup>(۱)</sup> و بخوان این دعا را در حالتی که طاهر باشی می گویی:

اللهم يا اله الالهة يا واحد يا احد يا آخر الاخرين يا قاهر القاهرين يا علي يا عظيم انت  
 العلي الاعلى علوت فوق كل علو هذا ياسيدي عهدي و انت منجز وعدي فصل يا  
 مولاي عهدي و انجز وعدي آمنت بك و اسئلك بحجابك العربي و بحجابك العجمي  
 و بحجابك العبراني و بحجابك السرياني و بحجابك الرومي و بحجابك الهندي و  
 اثبت معرفتك بالعناية الاولى فانك انت الله لا تری و انت بالمنظر الاعلى و اتقرب  
 اليك برسولك المنذر صلى الله عليه و آله و بعلي امير المؤمنين صلوات الله عليه  
 الهادي و بالحسن السعيد و بالحسين الشهيد سبطي نبيك و بفاطمة البتول و بعلي بن  
 الحسين زين العابدين ذي الثغفات و بمحمد بن علي الباقر عن علمك و بجعفر بن  
 محمد الصادق الذي صدق بميثاقك و ميعادك و بموسى بن جعفر القائم بعهدك و  
 بعلي ابن موسى الرضا الراضي بحكمك و بمحمد بن علي الحبر الفاضل المرتضى في  
 المؤمنين و بعلي بن محمد الامين المؤمن هادي المسترشدين و بالحسن بن علي  
 الطاهر الزكي خزانه الوصيين و اتقرب اليك بالامام القائم العدل المهدي المنتظر

امامنا و ابن امامنا صلوات الله عليهم اجمعين يامن جل فعظم و اهل ذلك فعفى و رحم يامن قدر فلطف اشكو اليك ضعفي و ما قصر عنه املي من توحيدك و كنه معرفتك و اتوجه اليك بالتسمية البيضاء و بالوحدانية الكبرى التي قصر عنها من ادبر و تولي و آمنت بحجابك الاعظم و بكلماتك التامه العلياء التي خلقت منها دار البلى و احللت من احببت جنة المأوى و امنت بالسابقين و الصديقين و اصحاب اليمين من المؤمنين الذين خلطوا عملاً و آخر سيئاً الا تولني غيرهم و لا تفرق بيني و بينهم غداً اذا قدمت الرضا بفصل الفضاء امنت بسرهم و علا نيتهم و خواتيمهم اعمالهم فانك تختم عليها اذا شئت يامن اتحنني بالاقرار بالوحدانية و حباني بمعرفة الربوبية و خلصني من الشك و العمى رضيت بك رباً و بالاصفياء حجباً و بالمحجوبين انبياء و بالرسول ادلاء و بالمتقين امراء و سامعاً لك مطيعاً. (۱)

این است آخر عهد مذکور.

**دعای ششم:** شیخ صدوق در کتاب کمال الدین روایت کرده از عبدالله بن سنان که گفت: فرمود ابو عبدالله عليه السلام که: زود است می رسد بشما شبهه پس می مانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده و نجات نمی یابد در آن شبهه مگر کسی که بخواند دعای غریق را، گفتم: چگونه است دعای غریق؟ فرمود: می گویی: «يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» پس گفتم: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْإِبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ» پس فرمود: بدرستی که خداوند عزوجل مقلب است قلوب و الابصار را ولكن بگو چنانچه من می گویم: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ»

**دعای هفتم:** شیخ نعمانی رحمته الله روایت کرده به اسناد خود از عبدالله بن سنان که گفت: داخل شدم من و پدرم بر حضرت ابی عبدالله عليه السلام پس فرمود: چگونه خواهید بود شما هرگاه مانند در حالی که نیست در آن وقت یا نمی بینید در آن حال امام هدایت کننده و نه راهنمایی که دیده شود و نجات نمی یابد در آن زمان مگر کسی که بخواند دعای حریق را، پس پدرم گفت: این است والله بلا، پس چه کنیم فدای تو شوم فرمود: چون چنین شود و تو آن زمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید به آنچه

در دست شما است تا آنکه امر بر شما واضح گردد یعنی در آن زمان در دین خود متزلزل نشوید و در عمل متحیر و سرگردان نگردید و به آنچه از امامان گذشته به شما رسیده در اصول و فروع متمسک باشید و عمل به آنها را ترک نکنید و مرتد نشوید و ایمان نیاورید به آنکه مدعی امامت و قائمیت است تا امر امامت او بر شما واضح شود به ظهور و معجزات بینات و از سؤال نکردن سنان والد عبدالله از دعای حریق که کدام است ظاهر می شود معهود و معلوم بودن آن دعا نزد اصحاب و آنچه به این اسم بنظر رسیده دعای معروفی است که جمله از علما آن را نقل کردند در ادعیه صباح و مساء و شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان در کتاب عدت السفر گفته و از جمله دعاها که جلالت و فضیلت آنها بسیار است و شرایط کمال و خوبی را بغایت جمع نموده و خواندن آنها اختصاص به صبح و شام دارد دعایی است که مشهور است به دعای حریق.

و از حضرت امام زین العابدین علیه صلوات و السلام روایت شده است و دعا این است: **«اللهم اني اصبحت اشهدك وكفى بك شهيداً»** تا آخر دعا که طولانی است و در آخر آن گفته که از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی بیرون آمد به سوی محمد بن صلت قمی علیه الرحمه که این دعا را زیادتى و تتمه هست و تتمه این است: **«اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ» الخ**

و آن نیز معروف است و بالجمله چون مطمئن نشدم که مراد همین دعا است و طولانی هم بود و در بسیاری از کتب ادعیه چون مصباح شیخ و کفعمی و مقباس و بحار موجود بود لهذا نقل نکردیم.

**دعای هشتم:** از تکالیف عامه رعایای حضرت صاحب الامر علیه السلام استمداد و استعانت و استکفاء و استغاثه به آن جناب است در هنگام شداید و احوال و بلایا و امراض و رو آوردن شبهات و فتنه از اطراف و جوانب و اقارب و اجانب و ندیدن راه چاره و طریق افتادن در تنگنای مضیق و خواستن از جانبش حل شبهه و رفع کریه و دفع بلیه و سد خله و نشان دادن راه به مقصود را به آن نحوی که خود صلاح داند و تواند به آن متوسل مستغیث برساند حسب قدرت الهیه و علوم لدنیه ربانیه را که داراست و بر

حال هر کس در هر جا دانا و بر اجابت مسئولش توانا بلکه پیوسته فضلش به هر کس به اندازه قابلیت و استعداد و مراعات صلاح نظام عباد و بلاد رسیده و می رسد و از نظر در امور رعایای خود از مطیع و عاصی و عالم و جاهل و شریف و دنی و قوی و ضعیف غفلت نکرده و نمی کند و خود آن جناب در توقیعی که برای شیخ مفید فرستادند مرقوم داشتند که ما اگر چه منزل کردیم در مکان خودمان که دور است از مساکن ظالمین بر حسب آنچه بمانده آن را خدای تعالی از صلاح برای ما و برای شیعه مؤمنین ما در آن مادامی که دولت دنیا برای فاسقین است پس بتحقیق که علم ما محیط است به خبرهای شما و غایب نمی شود از علم ما هیچ چیز از اخبار شما و معرفت ما به بلایی که به شما می رسد.

و شیخ کلینی و نعمانی و دیگران بسندهای خود روایت کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه های طولانی خود فرمود: بار خدایا لابد است که بوده باشد برای تو حجتها در زمین تو حجتی بعد از حجتی بر خلق تو که هدایت کنند ایشان را به سوی دین تو و بیاموزند به ایشان علم تو را تا اینکه پراکنده نشوند اتباع و این حجج بعضی یا گاهی ظاهرند که کسی اطاعت ایشان را نمی کند یا پنهان ترسان که مترقب است زمان ظهور خود را اگر شخص او غایب است از مردم در حال آسایش و آرامی ایشان در دولت باطل پس غایب نیست از مردم علم ایشان و آراء یا آداب ایشان در قلوب مؤمنین گسترده شده و مؤمنین به آنها عمل کننده اند انس می گیرند به آنچه وحشت دارند از آن تکذیب کنندگان و ابا می کنند از آن مسرفین قسم به خدای که این کلامی است که کیل می شود بی بها اگر کسی بود که بگوش دل خود آن را می شنید پس می فهمید آن را پس باور می کرد آن را و پیروی می کرد آن را بر آن منهاج سیر می کرد پس به سبب او رستگار می شد، الخ،

و شیخ جلیل علی بن حسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت کرده از حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام که آن جناب فرمود: چون حضرت صاحب علیه السلام متولد شد خداوند تبارک و تعالی دو ملک را فرستاد پس برداشتند آن جناب را و بردند تا سراق عرش تا این که ایستاد در حضور خداوند تبارک و تعالی پس

خداوند فرمود: به او مرحبا، به تو عطا می‌کنم و به تو می‌آمزم و به تو عذاب می‌کنم و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب غیبت روایت کرده بسند معتبر از ابوالقاسم حسین بن روح نائب سیم که گفت: اختلاف کردند اصحاب ما در تفویض و غیر آن پس رفتم نزد ابی طاهرین بلال در ایام استقامتش یعنی پیش از آنکه بعضی مذاهب باطله اختیار کند پس آن اختلاف را به او فهماندم، پس گفت: مرا مهلت ده، پس او را مهلت دادم چند روز، آنگاه معاودت کردم بنزد او پس بیرون آورد حدیثی به اسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود: هرگاه اراده نمود خدای تعالی امری را عرضه می‌دارد آن را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه امیرالمؤمنین و یک یک یعنی از ائمه علیهم السلام تا آنکه منتهی بشود به سوی صاحب الزمان علیه السلام آنگاه بیرون می‌آید به سوی دنیا و چون اراده نمودند ملائکه که بالا برند عملی را به سوی خداوند عزوجل عرض می‌شود بر صاحب الزمان علیه السلام آنگاه بر هر یک هر یک تا اینکه عرض می‌شود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله آنگاه عرض می‌شود بر خداوند عزوجل پس هرچه فرود می‌آید از جانب خداوند بر دست ایشان است و آنچه بالا می‌رود به سوی خداوند عزوجل بر دست ایشان است و بی‌نیاز نیستند از خداوند عزوجل بقدر بهم زدن چشمی.

و سید حسین مفتی کرکی سبط محقق ثانی در کتاب دفع المناوات از کتاب براهین نقل کرده که او روایت نموده از ابی حمزه از حضرت کاظم علیه السلام که گفت: شنیدم آن جناب می‌فرماید: نیست ملکی که خداوند او را به زمین بفرستد به جهت هر امری مگر آنکه ابتدا می‌کند به امام علیه السلام پس معروض می‌دارد آن را بر آن جناب و به درستی که محل تردد و ملائکه از جانب خداوند تبارک و تعالی صاحب این امر است و گذشت در باب سابق در حدیث ابوالوفای شیرازی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به او که چون درمانده و گرفتار شدی پس استغاثه کن به حجّت علیه السلام که او تو را در می‌یابد و او فریادرس است و پناه است از برای هر کس که به او استغاثه کند و شیخ کشی و شیخ صفار در بصائر روایت کرده‌اند از رمیله که گفت: تب شدیدی کردم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام پس در نفس خود خفتی یافتم در روز جمعه و گفتم نمی‌دانم چیزی را بهتر از آنکه آبی بر خود بریزم یعنی غسل کنم و نماز کنم در عقب امیرالمؤمنین علیه السلام پس

چنین کردم آنگاه آمدم به مسجد پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر برآمد آن تب به من معاودت نمود پس چون امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعت نمود و داخل قصر شد داخل شدم با آن جناب و فرمود: ای رمیله دیدم تو را که بعضی از تو و به روایتی پس ملتفت شد به من امیرالمؤمنین علیه السلام و فرمود: ای رمیله چه شده بود که تو را دیدم که بعضی از اعضایت در بعضی درهم می شد پس نقل کردم برای آن جناب حالت خود را که در آن بودم و آنچه مرا واداشت در رغبت بر نماز عقب آن جناب پس فرمود: ای رمیله نیست مؤمنی که مریض شود مگر آنکه مریض می شویم ما به جهت مرض او و محزون نمی شود مگر آنکه محزون می شویم به جهت حزن او و دعا نمی کند مگر آنکه آمین می گوئیم برای او و ساکت نمی شود مگر آنکه دعا می کنیم برای او پس گفتم: به آن جناب یا امیرالمؤمنین فدای تو شوم این لطف و مرحمت برای کسانی است که با جناب تواند در این قصر خبر ده مرا از حال کسانی که در اطراف زمینند، فرمود: ای رمیله غایب نیست یا نمی شود از ما مؤمنی در مشرق زمین و نه در مغرب آن.

و نیز شیخ صدوق و صفار و شیخ مفید و دیگران به سندهای بسیار روایت کرده اند از جناب امام باقر و صادق علیهما السلام که فرمودند: به درستی که خداوند نمی گذارد زمین را مگر آنکه در آن عالمی باشد که می داند زیاده و نقصان را در زمین پس اگر مؤمنین زیاد کردند چیزی را برمی گرداند ایشان را و به روایتی می اندازد آن را و اگر کم کردند تمام می کند برای ایشان و اگر چنین نبود مختلط می شد بر مسلمین امور ایشان و به روایتی حق از باطل شناخته نمی شد.

در تحفة الزائر مجلسی و مفاتیح النجاة سبزواری که هر که را حاجتی باشد آنچه مذکور می شد بنویسد در رقعۀ و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند و خاک پاک را گل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نهری یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم السلام می رسد و او بنفسه متولی بر آوردن حاجت می شود. نسخه رقعۀ مذکوره:

**كَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِينًا وَ شَكْوَتُ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللهِ**

**عَزَّوَجَلَّ... و تفصیل آن خواهد آمد.**

از این خبر شریف چنین مستفاد می شود که آن چهار شخص معظم چنانچه در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آن جناب در عرض حوایج و رفاع و گرفتن جواب و ابلاغ توقیعات در غیبت کبری نیز در رکاب همایون آن جناب هستند و به این منصب بزرگ مفتخر و سرافرازند پس معلوم شد که خوان احسان و جود و کرم و فضل و نعم امام زمان علیه السلام در هر قطری از اقطار ارض برای هر پریشان درمانده و گم گشته و امانده و متحیر نادان و سرگشته حیران گسترده و باب آن باز و شارعش عام با صدق اضطرار و حاجت و عزم با صفای طویت و اخلاص سریرت اگر نادان است شربت عملش بخشند و اگر گم شده است به راهش رسانند و اگر مریض است لباس عافیتش پوشند.

چنانچه از سیر در حکایات و قصص گذشته ظاهر و هویدا می شود نتیجه مقصود در این مقام و اینکه حضرت صاحب الامر علیه السلام حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا و قادر بر کشف بلایا و عالم بر اسرار و خفایا بجهت غیبت و ستر از مردم از منصب خلافتش عزل نشده و از لوازم و آداب ریاست آلهیه خود دست نکشیده و از قدرت ربانیه خویش عجز به هم نرسانیده اگر خواهد حل مشکل که اندر دل افتاده کند بی آنکه از راه دیده و گوش چیزی به آنجا رساند و اگر خواست دلش را به آن کتاب یا عالمی که دواى دردش در آن و نزد آن است مایل و شایق کند گاهی دعایش تعلیم کند و گاهی در خواب دواى مرضش را به او آموزد و اینکه دیده و شنیده شده که با صدق و لاء و اقرار به امامت چه بسیار شده که ارباب اضطرار و حاجت در مقام عجز و لابه و به شکایت برآمدند و اثر اجابت و کشف بلیت ندیدند علاوه بر دارا بودن این مضطر موانع دعا و قبول را غالباً یا از جهت اشتباه در اضطرار است که خود را مضطر می داند و نیست و گم گشته و متحیر می داند و راهش را به آن نمانده اند مثل جاهل به احکام عملیه که به عالمش ارجاع فرمود.

چنانچه در توقیع مبارک است که در جواب مسائل اسحاق بن یعقوب مرقوم فرمود: که و اما حوادثی که به شما روی دهد پس مراجعه کنید در آنها به راویان احادیث ما به درستی که آنها حجّت من هستند بر شماها و من حجّت خدایم بر ایشان پس مادامی که

جاهل دستش به عالم برسد هر چند به مهاجرت و مسافرت باشد یا به کتاب او در احکام خود مضطر نباشد و همچنین عالمی که حل مشکل و دفع شبهه و تحیر خود را تواند از ظواهر و نصوص کتاب و سنت و اجماع کند عاجز در مانده نباشد و آنان که اسباب زندگی و معاش خویش را از حدود الهیه و موازین شرعیه بیرون بردند و بر آن مقدار ممدوح در شرع اقتصاد و قناعت ننمودند به جهت نداشتن بعضی از آنچه قوام تعیش متعلق نیست بر آن مضطر نباشد و هکذا از مواردی که آدمی خویشتن را عاجز مضطر بیند و پس از تأمل صادقانه خلافت آن ظاهر می شود و اگر در اضطرار صادق باشد شاید صلاح او یا صلاح نظام کل در اجابت او نباشد چه هر مضطری را وعده اجابت ندادند.

بلی اجابت مضطر را جز خدای تعالی یا خلفایش نکند نه آنکه هر مضطر را اجابت کنند و در ایام حضور و ظهور در مدینه و مکه و کوفه و غیر آن از همه اصناف مضطربین و عاجزین از موالیان و محبین غالباً بودند و بسیار بود که سؤال می کردند و اجابت نمی شد چنین نبود که هر عاجز در زمان هر چه خواست به او دهند و رفع اضطرارش نمایند چه این مورث اختلال نظام و برداشتن اجرا و ثوابهای عظیمه جزیه اصحاب بلا و مصایب است که بعد از مشاهده آن در روز جزا آرزو کنند که کاش گوشت بدنهای ایشان را در دنیا با مقراض بریده بودند و خدای تعالی با آن قدرت کامله و غنای مطلق و علم محیط به ذرات و جزئیات موجودات با بندگان خود چنین نکرده.

و بالجمله تکلیف رعیت آن جناب علیه السلام در ایام غیبت پس از اضطرار و حاجت و نرسیدن دست به آنچه خود معین فرمودند و قرار دادند برای رفع تحیر و قضای حاجت توسل و استغاثه به آن جناب است و خواستن حاجت خویشتن است از آن جناب و دانستن و اعتقاد داشتن آن جناب را عالم و قادر بر انجام مرام با نبودن موانع در او بلکه دانستن آن جناب را سبب و واسطه رسیدن هر خیری و برطرف شدن و نیامدن هر شری و بلایی حسب مضامین اخبار بسیار که به بعضی از آنها اشاره شد.

شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده از جابر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که آن جناب ذکر فرمودند: اسامی یک یک از ائمه علیهم السلام را تا آنکه فرمود: پس سَمِی من و هم کنیه من **حجّة**



**الله في ارضه و بقية في عباده** پسر حسن به علی این کسی است که فتح می کند. خدای تعالی ذکره بر دست او مشارق زمین و مغارب آن را این کسی است که غیبت می کند از شیعه و اولیای خود غیبتی که باقی نمی ماند در آن بر قول به امامت او مگر کسی که امتحان کرده اند خداوند دل او را از برای ایمان جابر گفت: یا رسول الله پس آیا منتفع می شوند شیعه به او در غیبت او؟ فرمود: آری قسم به آنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان هر آینه منتفع می شوند به او و استضاء می کنند به نور و ولایت او را در غیبت او مثل انتفاع مردم به آفتاب هر چند بپوشاند او را ابر الخ...

و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده که توقیعی از آن جناب بیرون آمد به دست محمد بن عثمان و در آنجا مرقوم فرمودند: که اما وجه انتفاع مردم به من مانند انتفاع خلق است به آفتاب در وقتی که ابر آن را فرو گیرد و از نظرها غایب گرداند به درستی که من امانم برای اهل زمین چنانکه ستارگان امانند برای اهل آسمان و در روایت دیگر مذکور است که سلیمان گفت: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چگونه مردم منتفع می شوند به حجّت غایب مستور فرمود: چنانچه منتفع می شوند به آفتاب در وقتی که ابر آن را ستر نماید.

مخفی نماند که: از برای آفتاب علو و ارتفاع و انفراد و نور و شعاعی است که مردم به آن اهتدا می یابند در امور دنیای خود و تأثیر و تربیتی است در عناصر و مرکبات و قهر و غلبه ای است بر سایر کواکب نیره بلکه جماعتی نور تمام کواکب را از آفتاب دانسته و برای آن برهان اقامه نمودند و اتم و اکمل تمامی این صفات و خصایص به زیادتی تربیت عقول و ارواح و نفوس و دین و ایمان و صفات حسنه و سبب بودن از برای حیات جاودانی و رسیدن به مقام انسانی در وجود امام عصر علیه السلام است و در وجه تشبیه آن وجود مقدس به آفتاب زیر ابر چند وجه گفته اند:

**اول:** آنکه نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوض و کمالات و خیرات به برکت آن جناب به خلق می رسد و به برکت و شفاعت و توسل به آن جناب حقایق و معارف بر موالیانش ظاهر می شود و بلاها و فتنه ها از ایشان رفع می شود چنانچه در عصر هر

حجتی چنین بوده خدای تعالی می فرماید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾<sup>(۱)</sup>  
 رسم خداوندی چنین نیست که خلق را عذاب کند و حال آنکه تو که رحمة  
 للعالمینی در میان ایشان و به تواتر از آن جناب علیه السلام رسیده که فرمود: اهل بیت من  
 امان اهل زمینند چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند و هر که دیده دلش اندکی به نور  
 ایمان منور شده می داند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را  
 نداند یا مطلب دقیقی و مسئله غامضه بر او مشتبه گردد چون متوسل شود به آن جناب  
 به اندازه توسل البته ابواب رحمت و هدایت مفتوح می گردد.

**دوم:** آنکه چنانچه آفتاب به ابر محجوب شد با وجود انتفاع خلق بضوء او در  
 هر آن و منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین مخلصین و مؤمنین  
 موقنین پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مایوس نیستند و به آن انتظار  
 ثواب عظیم می برند.

**سوم:** آنکه وجود آن حضرت با وجود سطوع انوار امامت و ظهور آثار ولایت مانند  
 منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب شد به سحاب.

**چهارم:** آنکه چنانکه محجوب بودن آفتاب به سحاب گاه هست که از برای عباد  
 اصلح و انفع است غیبت آن حضرت نیز برای شیعیان با وجود انتفاع به آثار او شاید  
 اصلح باشد از برای بسیاری از ظهور آن جناب شیخ صدوق در کمال الدین روایت کرده  
 از عمار سباباطی که گفت: به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: که عبادت کردن  
 با امامی از شما که ظاهر نباشد در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت کردن در  
 زمان ظهور حق و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است؟ حضرت فرمود: که ای  
 عمار صدقه در پنهانی افضل است از صدقه آشکار و علانیه و چنین است عبادت شما  
 در پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از برای ترسیدن شما از دشمنان  
 در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان ظهور حق با امام  
 ظاهر بدانید که هر که از شما نماز کند یک نماز واجب را در پنهانی از دشمن خود و آن  
 نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام کند حق تعالی بنویسد از برای او ثواب بیست و پنج

نماز و اگر یک نافله را در زمان آن بجا آورد حق تعالی از برای او ثواب ده نافله بنویسد و هر که از شما حسنه بجا آورد حق تعالی از برای او بیست و پنج حسنه بنویسد و حق تعالی مضاعف می‌گرداند حسنات مؤمن از شما را وقتی که عمل نیکو بجا آورد و دینداری کند به تقیه برای ترسیدن بر امام خود و ترسیدن بر جان خود و نگاه دارد زبان خود را به اضعاف مضاعفه بسیار به درستی که خدای عزوجل کریم است. عرض کردم: که جانم به فدای تو باد مرا راغب گردانیدی به عمل و تحریر بر آن نمودی ولیکن می‌خواهم بدانم که چگونه اعمال ما افضل است از اعمال اصحاب ظاهر در دولت حق با آنکه ما و ایشان همه بر یک دین می‌باشیم؟ فرمود: به درستی که شما ایشان را پیشی گرفته‌اید در داخل شدن در دیدن خدای عزوجل و سبقت گرفته‌اید ایشان را در ادا کردن نماز و روزه و حج و به دانستن سایر امور دین و اطاعت امام پنهان می‌کنید و با امام خود را شریک کرده‌اید در صبر کردن در دولت باطل و می‌ترسید از پادشاهان بر امام خود و بر جانهای خود و حق امام خود و حق خود را بر دست ظالمان می‌بینید که شما را از حق خود منع کرده‌اند و مضطر گردانیده‌اند به مشقت کشیدن در دنیا و طلب معاش کردن با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت کردن پروردگار خود و ترسیدن از دشمنان خود پس به این اسباب حق تعالی ثواب اعمال شما را مضاعف گردانیده است پس گوارا باد این از برای شما.

عرض کردم: که جان من به فدای تو باد هرگاه چنین است پس ما چرا آرزو کنیم که از اصحاب حضرت قائم علیه السلام باشیم با ظاهر بودن حق و با آنکه ما امروز در زمان امامت تو و مشغول طاعت تو باشیم و اعمال ما بهتر باشد از اعمال اصحاب دولت حق. حضرت فرمود: سبحان الله آیا نمی‌خواهی که خدای عزوجل حق و عدل را در بلاد خود ظاهر گرداند و حال همه خلق نیکو گردد و کلمه خدا جمع گردد و مردم همه اجتماع نمایند بر دین حق و الفت و التیام در میان قلوب مختلفه به هم رسد و کسی در زمین معصیت خدا نکند و حدود خدا در میان خلق جاری گردد و حق به سوی اهلش برسد و حق را اظهار نماید و چیزی از حق به جهت خوف خلق پنهان نگردد بدان والله ای عمار که احدی از شما نمی‌میرد به این حالت دوستی ما مگر آنکه او افضل است نزد خدای

عزوجل از بسیاری آنهایی که در جنگ بدر و احد حاضر شدند پس بشارت باد شما را. و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج روایت کرده از ابو خالد کابلی که گفت: حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود: که طولانی می شود غیبت به ولی دوازدهمی خداوند از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از او ای خالد به درستی که اهل زمان غیبت او و اعتقاد دارندگان به امامت او و انتظار برندگان ظهور آن حضرت افضل اهل هر زمانند زیرا که خداوند عطا کرده به ایشان از عقل و فهم و معرفت آن مقدار که غیبت نزد ایشان به منزله مشاهده گردیده و حق تعالی ایشان را گردانیده به منزله آن کسانی که در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمشیر جهاد می کردند ایشانند دوستان ما از روی اخلاص و شیعیان ما از روی صدق و خوانندگان به سوی دین خدا در پنهان و آشکار پس فرمود: که انتظار فرج از اعظم فرج است و بر این مضمون اخبار بسیار است که مدح فرمودند: کسانی را که در ظلمات غیبت گرفتار و دین خود را نگاه می دارند و ایشانند مقصود از آیه شریفه که: **﴿يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾** <sup>(۱)</sup>

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را برادران خود خوانده و اجرهای بسیار از برای تحمل زحمات و مشقت ایشان در حفظ و حراست دین خود وعده داده اند. «کاتب»  
به آفتاب نماند مگر به یک معنی که در تأمل او خیره می شود ابصار  
**پنجم:** از وجه تشبیه آنکه نظر به قرص آفتاب اکثر دیده ها را ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده یا خیره و تار شدن آن شود و همچنین دیدن شمس جمال بی مثال آن جناب بسا باشد باعث کوری بصیرت ایشان گردد چنانچه بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیاء صلی الله علیه و آله ایمان به ایشان می آوردند و بعد از بعثت به سبب بعضی از اغراض فاسده چون کاستن از جاه و اعتبار و دست برداشتن از ریاست ظاهریه که داشتند انکار می کردند مانند بسیاری از یهود مدینه و دور نیست که بسیاری از دنیاپرستان شیعیان چنین باشند بلکه از بعضی از علماء نقل کردند که تمنی می کرد موت پیش از ظهور را از خوف امتحان و اختبار در آن زمان و افتادن در دام شیطان نعوذ بالله منه.

**ششم:** آنکه در روز ابر بعضی مردم آفتاب را از خلل و فرجهای ابر می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعضی از شیعیان به خدمت آن حضرت برسند و بعضی نرسند چنانچه در ابواب سابقه مشروح شد.

**هفتم:** آنکه آن جناب مانند آفتابست در عموم نفع رساندن به هر چیز بحسب قابلیت و استعداد و سؤال به لسان حال یا مقال آن و نطلبیدن اجر و جزایی حتی دانستن انتساب آن خیر به او بلکه جحود و انکار کردن آن و نسبت آن بغیر و ضرر نرسیدن از این انکار به دامن عصمت و جلال او و دست برداشتن از سیره مرضیه و افاضه خیر چنانچه از منکر رسیدن نفعی از آفتاب در زیر سحاب ضرری به او نرسد و از تربیت خود دست نکشد.

**هشتم:** آنکه چنانچه نور آفتاب داخل می شود و خانه ها بقدر خلل و فرجی که در آنها است و صاحب خانه منتفع می شود از آن نور به قدر راهی که برای تابیدن آن مهیا کرده و موانع را از آن برداشته همچنین خلق منتفع می شوند از انوار هدایت و علم آن حضرت به قدر آنچه از خود رفع نمودند از حجابها و پرده ها و قفلها که از روی شهوات و شبهات و معاصی بر قلوب خود دارند که با وجود آنها دیده بصیرت کور و گوش دل کراست اگر عالم پر از نور شود چیزی نبیند و اگر تمام قدوسیان سخن گویند چیزی نشنود و به همه این وجود علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار اشاره فرموده.

و مخفی نماند که: مراد از آب جاری گوارا در آیه شریفه: **﴿إِنْ أَضْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ﴾**<sup>(۱)</sup> آن جناب است و چنانچه سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان و حیوان و نبات و جماد و اجسام علویه و سفلیه بنص آیه مبارکه و استمساک بعضی از اجزاء بعضی را و بقای ترکیب و مزج آنها آب است سبب باطنی حیات هر چیز به نحو اعلی و اتم و اکمل و اشرف وجود امام علیه السلام است و آفتاب بی آب نتواند تربیت کند چیزی را پس محتاج باشد به آن و آن وجود معظم در تربیت و تکمیل و افاضه خیر محتاج به غیری نباشد با عقول و نفوس و ارواح آن کند که این دو با جسمانیات کنند.

و بالجمله نجات و مفزع و ملاذ و کھفی برای بندگان نیست جز آن شخص معظم علیه السلام و آباء گرامش چنانچه خود در زیارت وجود مقدس که امر فرموده بخوانیم فرمود: «فَلَا نَجَاةَ وَلَا مَفْزَعَ إِلَّا أَنْتُمْ» و بر هر کس لازم که خود را به وسیله به آنجا رساند و آن وسیله همان گریه و زاری و ناله و بیقراری و خواندن او را در زیارت و تضرع و مسئلت است بلکه عمده بیرون آمدن از حالت و صفات و کرداری که مکروه طبع شریف آن جناب است و دانستن و اطاعت کردن محبوبات و مرضی او که نیست مگر آنچه مکروه و مرضی خداوند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله او است و بیشتر آنها در کتاب و سنت مشروح و مبین بلکه جمله در مقام وضوح به حد ضرورت رسیده و پس از آن برداشتن همی از آن جناب چه عمده غرض از بعثت آن جناب چون سایر حجج علیهم السلام تکمیل دین و آموختن شرایع و برگرداندن سرکشان متمردان است به نزد مولای حقیقی خود و نماندن راه است به گمشدگان در وادی ضلالت که بیشتر اهتمام ایشان در آن و تحمل همه مصایب و ناملايمات برای آن بوده.

و در تفسیر حضرت عسکری علیه السلام مروی است که حق تعالی وحی کرد به حضرت موسی علیه السلام که اگر یک کس از آنان که از درگاه من گریخته باشد یا از ساحت عزت من گمشده باشند به سوی من برگردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه باشی و شبها برای عبادت برپا ایستاده باشی، موسی علیه السلام گفت: آن بنده گریخته کدام است؟ فرمود: گناهکاران و آنانکه فرمان من نمی‌برند، پرسید که: گمشده کیست؟ فرمود: جاهل به امام زمانش پس شناساند به او امامش را یا غایب از امامش بعد از شناختن که جاهل باشد به شریعت دین او پس شناساند به او شریعت را و آنچه به آن عبادت کند پروردگار خود را و برسد به سبب آن به خشنودی او پس هر که گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد کلفتی از آن حضرت برداشته و همی از جنابش برطرف نموده و همچنین اگر منکر صانع یا رسالتی یا امامتی را توحید یا ایمان یا اسلام آموخته یا جاهلی به احکام دینی را مسائلی تعلیم نموده هر چند اندک باشد یا کسی را از ظلمات ریا و نفاق و شبهه و حرص و طمع و حقد و حسد و حب دنیا و جاه و ریاست بیرون کشیده و به نور اخلاص و یقین و زهد و قناعت و الفت و محبت و بغض دنیا

رسانده که هر جزئی از آن رفع همی است از آن جناب و وسیله بزرگ و پس از آن برداشتن همی از هموم موالیان و محبین آن جناب علیه السلام که باعث هم خود آن جناب است چنانچه در خبر رمیله گذشت، پس بردارد هم گرسنه یا تشنه یا برهنه یا مریضی یا وامانده یا مقروضی یا مظلومی یا گمشده یا بی عیالی یا بی مسکنی یا شایق زیارت و حجی که سبب شود برای رفع هم و سرور امام زمان علیه السلام و وسیله باشند نزد آن جناب برای قضای حوائج و انجام مارب خود و نظیر اینها است نشر فضایل و مناقب آن جناب و آبای گرامش علیهم السلام بگفتن و نوشتن و در شعر در آوردن و سید اجل علی بن عبدالحمید نیلی در کتاب انوار المضيئه بعد از ذکر جمله از معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوید که: و من می گویم قسم به پروردگار خودم که من بودم در اثنای کتابت من این فضایل عظیمه را و جمع من این معجزات کریمه را که عارض شد برای من عارضی که طاقت نداشتم با آن دردسر خود را نگاه دارم پس هرگاه سر خود را بلند می کردم می انداخت مرا و هرگاه می ایستادم می خوابانید مرا و دلم تنگ شد و ترسیدم که من ممنوع شوم از تمام کردن آنچه به صدد آن هستم پس ملهم شدم به اینکه گفتم بارخدا یا بحق محمد بنده تو و پیغمبر تو صلی الله علیه و آله صاحب این فضایل و بحق آل معصومین او که صلوات بفرست بر جمیع آنها و برگردان از من آنچه در من است از این مرض پس بحق خداوند عظیم که کلامم تمام نشده بود که آن عارضه بالمره رفت که گویا هرگز نبود و برخاستم چنانچه بندی از پایم برداشته شد.

و سید بن طاووس علیه الرحمه در کتاب کشف المحججه فرموده در ضمن وصایای به فرزندش محمد که چون خبر ولادت تو به من رسید و من در مشهد حسین علیه السلام بودم برخاستم در حضور خداوند جل جلاله در مقام ذل و انکسار و شکر برای آنچه مرا تشریف نمود از ولادت تو از سرور و نیکیها و گرداندم تو را به امر خداوند جل جلاله بنده مولای ما مهدی صلوات الله علیه و تو را معلق کردم بر او و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثه که برای تو شد به سوی آن جناب و دیدم آن جناب را در چندین مقامات در خواب که خود متولی شد قضای حوائج تو را با انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمی رسد وصف کردن آن پس بوده باش در موالات آن جناب و

وفا کردن از برای او و تعلق خاطر به او به قدر مراد خداوند جل جلاله و مراد رسول و آباء او و مراد آن جناب از تو صلوات الله علیهم و مناسب است که ختم کنیم این مقام را به ذکر یکی از توسلات مأثوره مجربه.

شیخ مقدم ابو عبدالله سلمان بن حسن صهرشتی شاگرد شیخ طوسی رحمتهما در قبس المصباح چنانچه در بحار نقل کرده ذکر نموده که شنیدم از شیخ ابو عبدالله حسین بن حسن بن بابویه رحمتهما در روی سینه چهارصد و چهل که روایت می کرد از عم خود ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه رحمتهما گفت: خبر داد مرا بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه سختی و طاقتم سست و ضعیف شد و سهل نبود در نفسم که آن را افشا کنم برای احدی از اهل و اخوان خودم پس خوابیدم در حالتی که چنین مغموم بودم پس دیدم مردی را که خوشرو و با جامه نیکو و بوی خوش بود که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین که در نزد ایشان قرائت می کردم، پس در نفس خود گفتم تا کی رنج و مشقت کشم از هم و غم خود و افشا کنم آن را از برای احدی از اخوان خود و این شیخی است از مشایخ علماء این را برای او ذکر می کنم پس شاید بیابم در نزد او فرجی پس او ابتدا کرد به من و فرمود: مراجعه کن در آنچه به آن گرفتار شدی به سوی خداوند تبارک و تعالی و استعانت بجوی به صاحب الزمان صلوات الله علیه و او را بگیر برای خود مفزع زیرا که او نیکو معینی است و او را است عصمت اولیاء مؤمنین خود آنگاه دست راست مرا گرفت و گفت: او را زیارت کن و سلام کن بر او و سؤال از او که شفاعت کند برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو، پس گفتم به او: تعلیم کن به من که چگونه بگویم پس به تحقیق همی که در او هستم از خاطر من برد هر زیارتی و دعا را پس آهی سرد برکشید و گفت: «**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ**» و به دست خود سینه مرا مسح کرد و گفت: خدا کافی تو است و بر تو باکی نیست تطهیر کن و دو رکعت نماز بجای آور آنگاه بایست در حالتی که رو به قبله باشی در زیر آسمان و بگو:

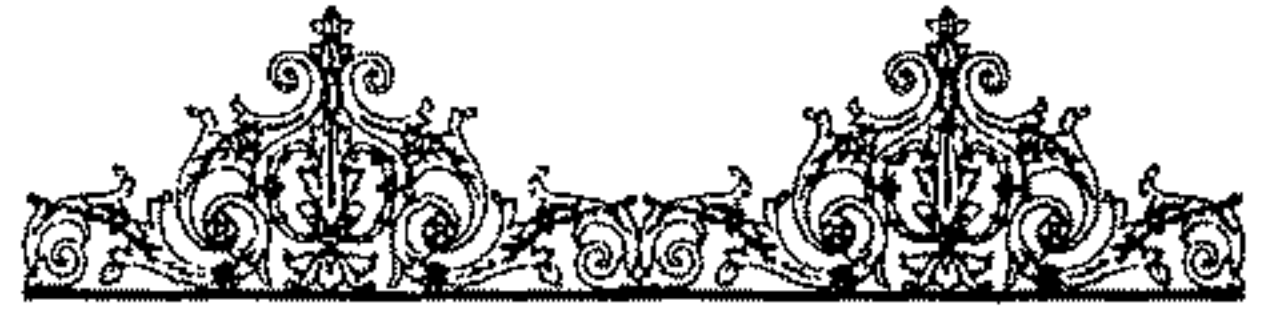
سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلِ التَّامِ الشَّامِلِ الْعَامِّ وَ صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ بَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَ وَليِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ خَلِيقَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ سُلَالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْعِتْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ مَظْهِرِ الْإِيمَانِ وَ مَعْلَنِ أَحْكَامِ الْقُرْآنِ مُطَهِّرِ الْأَرْضِ وَ نَاشِرِ



الْعَدْلِ فِي الطَّوْلِ وَالْعَرْضِ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ وَالْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ الْمَرْضِيِّ الطَّاهِرِ ابْنِ  
 الْأَيْمَةِ الطَّاهِرِينَ الْوَصِيِّ ابْنِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ الْهَادِي الْمَفْضُومِ بِنِ الْهُدَاةِ  
 الْمَفْضُومِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَاوَارِثَ عِلْمِ  
 النَّبِيِّينَ وَالْمُسْتَوْدِعَ حِكْمَةِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عِصْمَةَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُعْزَ  
 الْمُؤْمِنِينَ الْمُسْتَضْعَفِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُذِلَّ الْكَافِرِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ الظَّالِمِينَ السَّلَامُ  
 عَلَيْكَ يَا مُوَلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ  
 نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أُمَّةِ الْحُجَجِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
 مُوَلَايَ سَلَامٌ مُخْلِصٌ لَكَ فِي الْوَلَاءِ أَشْهَدُ أَنَّكَ إِمَامُ الْمَهْدِيِّ قَوْلًا وَفِعْلًا وَأَنَّكَ الَّذِي  
 تَمَلَأَ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا عَجَلَ اللَّهُ فَرْجَكَ وَسَهَلَ مَخْرَجَكَ وَقَرَّبَ زَمَانَكَ وَكَثَرَ  
 أَنْصَارَكَ وَأَعْوَانَكَ وَأَنْجَزَ لَكَ مُوعِدَكَ وَهُوَ أَصْدَقُ الْقَائِلِينَ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ  
 اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ يَا مُوَلَايَ حَاجَتِي كَذَا وَكَذَا  
 فَاشْفَعْ لِي فِي أَنْجَاحِهَا.

و بجای لفظ کذا و کذا حاجت خود را ذکر کند و بخوان آنچه می خواهی، گفت: پس  
 بیدار شدم در حالتی که یقین داشتم به روح و فرج و از شب من مقداری مانده بود که  
 وسعتی داشت پس مبادرت کردم و نوشتم آنچه را به من آموخته بود از خوف آنکه آن  
 را فراموش کنم آنگاه تطهیر کردم و به زیر آسمان در آمدم و دو رکعت نماز خواندم و در  
 رکعت اول بعد از حمد چنانچه برای من تعیین نمود، سوره «فتح» را خواندم و در دوم  
 بعد از حمد سوره «نصر»، پس چون سلام گفتم برخاستم در حالتی که رو به قبله بودم و  
 زیارت کردم آنگاه حاجت خود را خواستم و استغاثه کردم به مولای خود صاحب  
 الزمان صلوات الله علیه آنگاه سجده شکر کردم و طول دادم در او دعا را تا آن که  
 ترسیدم فوت شدن نماز شب را آنگاه برخاستم و نماز مقرری خود را خواندم و مشغول  
 شدم به تعقیب بعد از نماز صبح و نشستم در محراب خود و دعا می کردم پس نه چنین  
 است قسم به خدا که آفتاب طلوع نکرد تا آن که فرج من از آنچه در آن بودم رسید و عود  
 نکرد بمن مثل آن در بقیه عمر من و ندانست احدی از مردم که چه بود آن امری که مرا  
 درهم انداخت تا امروز و منت مر خدای را است و له الحمد کثیراً.

و سید بن طاووس این زیارت را در مصباح الزائر با اختلاف جزئی و بدون تعیین  
سوره و شیخ کفعمی در بلد الامین با سوره نقل کرده و پیش از نماز و زیارت غسلی نیز  
ذکر کرده. (۱)



# بخش هشتم:



وظیفه مؤمنین در زمان غیبت

## وظیفه مؤمنین در غیبت امام علیه السلام و دعا کردن به

### حضرت بقیة الله علیه السلام و طلب ظهورش

**اوّل:** غمگین بودن به جهت مفارقت آن جناب و مظلومیت آن حضرت:

عن عیسی بن ابی منصور قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح و همّة لنا عبادة و کتمانہ لسرّنا جهاد فی سبیل الله. (۱)

یعنی: کسیکه مهموم باشد برای ما و غمناک باشد بجهت مظلومیت ما نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد، و غمناک بودن او برای ما عبادت است و پنهان کردن سرّ ما جهاد در راه خدا می باشد.

**دوم:** منتظر فرج و ظهور آن حضرت بودن:

یا أبا القاسم إنّ القائم منّا هو المهدي الذي يجب أن ينتظر في غيبته، و يطاع في ظهوره، و هو الثالث من ولدي، و الذي بعث محمداً صلی الله علیه و آله بالنبوة و خصّنا بالامامة أنّه لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطوّل الله ذلك اليوم حتّى يخرج فيه فيملاً الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و إنّ الله تبارك و تعالی ليصلح له امره في ليلة، كما اصلح امر كلیمه موسى علیه السلام اذ ذهب ليقتبس لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبیّ، ثمّ قال علیه السلام: افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج. (۲)

از حضرت امام محمد تقی علیه السلام منقول که فرمود: قائم ما آن مهدی است که واجب است در زمان غایب بودن او انتظار او را داشتن، و او سوّمی از اولاد من است، تا آخر حدیث....

عن الباقر علیه السلام عن آباءه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: افضل العبادة انتظار الفرج. (۳)  
بهترین عبادتها انتظار فرج است.

۱. کافی جلد ۲ صفحه ۲۲۶ وظیفه الانام فی زمن غیبة الامام علیه السلام سید محمد تقی موسوی اصفهانی، صاحب کتاب

مکیال المکارم . ۲. اکمال الدین و انمام النعمة جلد ۲ صفحه ۳۷۷.

۳. بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۲۵.

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مروی است که: افضل عبادتها انتظار فرج است. (۱)  
و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قال ابو عبدالله علیه السلام من مات منكم على هذا الامر منتظراً له كان كمن كان في فسطاط القائم علیه السلام. (۲)  
هر مؤمنی که بمیرد در حالیکه منتظر ظهور آن جناب باشد مثل آن است که در خیمه حضرت قائم علیه السلام بوده باشد.

روایتی است که در بحار و مستدرک و جمال الصالحین از امام صادق علیه السلام آمده هر کس بعد از نماز صبح و ظهر بگوید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجَلْ فَرَجَهُمْ (۳) نمی میرد تا اینکه قائم علیه السلام را دیدار کند.

سوّم: گریه کردن در دوری آن حضرت و به جهت مصیبت آن جناب:  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول: اياكم و التنويه، أما والله ليغيبنّ امامكم سنيناً من دهركم، و ليمحصنّ حتى يقال: مات أو هلك بأيّ واد سلك، و لتدمعنّ عليه عيون المؤمنين و لتكفأنّ كما تكفأ السفن في امواج البحر و لا ينجوا الا من أخذ الله ميثاقه و كتب في قلبه الايمان و ايده بروح منه، و لترفعنّ اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري اي من ايّ، قال: فبكيت، فقال لي: ما يبكيك يا ابا عبدالله؟ فقلت: و كيف لا ابكي و انت تقول: اثنتا عشرة راية مشتبهة لا يدري اي من ايّ فكيف نضع؟ قال: فنظر الى الشمس داخله في الصفة، فقال: يا ابا عبدالله ترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، قال: والله لأمرنا ابين من هذه الشمس. (۴)

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: به خدا قسم غایب می شود امام شما زمانی از روزگار و آزموده می شوند تا آنکه گفته می شود مُرد یا هلاک شد و به کدام وادی رفت و هر آینه گریان می شود بر او چشمهای مؤمنان.

و از حضرت رضا علیه السلام مروی است که: هر مؤمنی یاد کند مصیبت ما را یعنی مصیبت

۱- تحف العقول صفحه ۲۰۱، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۲۵.

۲- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۲۵. ۳- بحار الانوار جلد ۸۶ و ۷۷.

۴- اکمال الدین و انمام النعمه جلد ۲ صفحه ۳۴۷.

هر یک از پیغمبر و ائمه علیهم السلام را پس گریه کند یا بگریاند کسی را به جهت ظلمی که بر ما شده با ما می باشد در درجه ما روز قیامت.

**چهارم:** آنکه تسلیم و انقیاد داشته باشد برای امر امام و عجله نکند: یعنی: چون و چرا در امر ظهور آن جناب نکند و آنچه از جانب آن حضرت می رسد صحیح و مطابقت حکمت بداند.

قال الامام محمد بن علي: ان الامام بعدي ابني علي، امره امري و قوله قولي، و طاعته طاعتي، و الامام بعده ابنه الحسن، امره امر أبيه، و قوله قول أبيه، و طاعته طاعة أبيه، ثم سكت. فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الامام بعد الحسن؟ فبكي عليه السلام بكاءً شديداً، ثم قال: ان من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: يا ابن رسول الله لم سمي القائم؟ قال: لانه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد اكثر القائلين بامامته. فقلت له: و لم سمي المنتظر؟ قال: لان له غيبة يكثر أيامها و يطول أمرها فينتظر خروجه المخلصون و ينكره المرتابون و يستهزئ بذكره الجاحدون، و يكذب فيها الوقاتون و يهلك فيها المستعجلون و ينجو فيها المسلمون.<sup>(۱)</sup>

از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مروی است که فرمود: امام بعد از من پسر من علی است امر او امر من است و قول او قول من، و طاعت او طاعت من، و امام بعد از او پسر او حسن است امر او امر پدر او است و قول او قول پدرش و طاعت او طاعت پدرش. آنگاه ساکت شدند راوی گوید: گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله پس کیست امام بعد از حسن؟ حضرت گریه شدیدی کردند آنگاه فرمودند: امام بعد از امام حسن عسکری پسر او قائم منتظر است، گفتم: یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله چرا او را قائم گویند؟ فرمود: برای آنکه قائم می شود بعد از آنکه ذکر او مرده باشد و بیشتر قائلین به امامتش مرتد شوند، گفتم: چرا او را منتظر نامیدند؟ فرمودند: بجهت آنکه برای او غایب شد نیست که روزهای آن بسیار باشد و زمان غایب بودنش دراز می شود، پس مخلصان انتظار خروج او کشند، و شک کنندگان او را انکار کنند و منکران به ذکر او استهزاء کنند و کسانی که وقت برای ظهورش معین کنند دروغگو باشند، و

عجله کنندگان هلاک شوند و تسلیم کنندگان نجات یابند.

پنجم: آنکه به مال خود، آن حضرت را صله کنند، یعنی: هدیه نمایند.

قال الامام الصادق علیه السلام: مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَخْرَجِ الدَّرَاهِمَ إِلَى الْإِمَامِ وَ  
 أَنْ اللَّهُ لِيَجْعَلَ لَهُ الدَّرَاهِمَ فِي الْجَنَّةِ مِثْلَ جَبَلٍ أَحَدٍ. (۱)

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: هیچ چیز محبوب تر نیست نزد خدا از صرف نمودن مال برای امام، و بدرستی که خداوند در عوض یک درهم که مؤمن از مال خود به مصرف امام برساند به اندازه کوه احد در بهشت به او عطا می فرماید.

قال الله تعالى في كتاب العزيز: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ  
 أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (۲) آنگاه فرمود: که حقتعالی در قرآن فرموده: کیست آن کسیکه به خدا  
 قرض الحسنه بدهد تا خداوند چندان برابرها به او عوض دهد.

فرمود: به خدا قسم این آیه بخصوص در صله کردن امام به ما نازل شد. و در این  
 زمان که آن جناب غایب هستند، صرف کند مؤمن آن مالی را که می خواهد هدیه و صله  
 برای آن جناب کند در مصرفی که می داند رضای امام را در آن، مثل آنکه به صالحین از  
 دوستان آن حضرت دهد به این قصد.

در بحار از کامل الزیارة منقول است که: حضرت امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند:  
 هر کس نتواند به زیارت ما بیاید باید زیارت کند صالحین از دوستان ما را تا ثواب زیارت  
 ما برایش نوشته شود، و هر کس نتواند صله نماید ما را باید صله کند نیکان از دوستان ما  
 را تا ثواب صله نمودن ما برایش نوشته شود. (۳)

و بما حکاه العلامة المجلسی رحمته الله في مزار البحار (ج ۴ ص ۳۱۶ ح ۸) عن مؤلف  
 المزار الكبير و هذه العبارة المحكية عنه قال: و قد انفذ أبو الحسن العسكري علیه السلام  
 زائراً عنه الى مشهد أبي عبدالله علیه السلام فقال: ان الله موطن يحب أن يدعى فيها فيجيب  
 و ان حائر الحسين علیه السلام من تلك المواطن، انتهى.

ششم: صدقه دادن به قصد سلامت آن جناب:

۱- اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۳۷.

۲- سوره بقره آیه ۲۴۶.

۳- مکیال المکارم جلد ۲ آیه الله سید محمد تقی الموسوی الاصفهانی.

چنانچه در نجم الثاقب ذکر فرموده‌اند: (۱) در کتاب (امان الاخطار) در ضمن دعایی که برای صدقه دادن وقت سفر کردن ذکر کرده چنین فرمود:

اللَّهُمَّ أَنْ هَذِهِ لَكَ وَ مِنْكَ وَ هِيَ صَدَقَةٌ عَنْ مَوْلَانَا (م ح م د) عَجَلَ اللَّهُ فَرَجَهُ وَ صَلَّى عَلَيْهِ بَيْنَ اسْفَارِهِ وَ حَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ فِي سَاعَاتٍ لَيْلِهِ وَ نَهَارِهِ وَ صَدَقَةٌ عَمَّا يَعْنِيهِ أَمْرُهُ وَ مَا لَا يَضِيهِ وَ مَا يُضْمَنُهُ وَ مَا يَخْلُفُهُ.

صدقه دادن است به آنچه میسر شود در هر وقت برای حفظ وجود مبارک امام عصر علیه السلام و چون برهان عقل و نقل و وجدان هیچ نفسی عزیزتر و گرامی تر نیست و نباید باشد از وجود مقدس امام عصر علیه السلام بلکه محبوب تر از نفس خویش که اگر چنین نباشد در ایمان ضعف و نقصان و در اعتقاد خلل و سستی است.

چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله مروی است که فرمود: ایمان نیاورده احدی از شما تا اینکه بوده باشم من و اهل بیت من محبوب تر نزد او از جان و فرزند و تمام مردم و چگونه چنین نباشد و حال آنکه وجود و حیات و دین و عقل و صحت و عافیت و سایر نعم ظاهریه و باطنیه تمام موجودات از پرتو آن وجود مقدس و اوصیای او است صلوات الله علیهم و چون ناموس عصر و مدار دهر و منیر آفتاب و ماه و سبب آرامی زمین و سیر افلاک است.

**هفتم:** شناختن صفات آن حضرت و عزم بر یاری آن جناب در هر حال داشتن و در فراقش ندبه و زاری کردن:

في صحيح عن عمر بن ابان قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: اعرف العلامة فاذا عرفتة لم يضرّك تقدم هذا الامر او تأخر، أن الله عز وجل يقول: ﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ﴾ (۲) فمن عرف امامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر عليه السلام. (۳)

و في البحار (۴) عن كتابي الامالي للشيخ الطوسي و ابنه بالاسناد عن مولانا الحسين بن علي عليه السلام قال: ما في عبد قطرت عيناه فينا قطره، او دمعت عيناه فينا

۱ - نجم الثاقب صفحه ۴۴۲. ۲ - سوره اسراء آیه ۷۱.

۳ - مکیال المکارم جلد ۲ آیه الله سید محمد تقی الموسوی الاصفهانی.

۴ - بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۲۷۹ ح ۸.



## دمعة الا برّاه الله تعالى بها في الجنة حقياً.

هشتم: طلب معرفت آن حضرت را از جناب اقدس الهی نمودن:

و این دعاء که در کافی و کمال الدین و غیره از حضرت صادق علیه السلام روایت شده بخواند: «اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي نَفْسَكَ فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي رَسُولَكَ فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرَّفْنِي حُجَّتَكَ فَأَنْتَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ظَلَلْتُ عَنْ دِينِي»<sup>(۱)</sup>

نهم: عن عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: ستصيبكم شبهة فتيقون بلا علم يرى، و لا امام هدى، و لا ينجو منها الا من دعا بدعاء (الغريق) قلت: كيف دعاء الغريق؟ قال: يقول: «يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ... الى آخر الحديث»<sup>(۲)</sup>

مداومت به این دعاء نمودن: از حضرت صادق علیه السلام روایت شده: «يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّثْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ... الخ»

دهم: اگر بتواند قربانی کند به نیابت آن حضرت چنانچه در نجم الثاقب فرموده. یازدهم: اسم اصلی آن حضرت که اسم حضرت رسول صلی الله علیه و آله است نگویند بلکه آن حضرت را به لقب یادکنند مثل: قائم و منتظر و حجت و مهدی و امام غایب و غیره آنها و در اخبار متعدده فرموده اند: که بردن نام آن حضرت حرام است در زمان غیبت.<sup>(۳)</sup> دوازدهم: برخاستن به جهت احترام نام آن بزرگوار خصوص اسم قائم، چنانچه در نجم الثاقب فرموده اند.<sup>(۴)</sup>

برخاستن از برای تعظیم شنیدن اسم مبارک آن حضرت خصوص اگر به اسم مبارک قائم باشد چنانچه سیره تمام اصناف امامیه کثرهم الله تعالی بر آن مستقر شد در جمیع بلاد و این خود کاشف باشد از وجود مأخذ و اصلی برای این عمل چند نفر از علماء و

۱- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲، صفحه ۳۴۲.

۲- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲ صفحه ۳۵۲، عنه مکیال المکارم جلد ۲ آیه الله سید محمد تقی موسوی الاصفهانی.

۳- اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۳۲، چهار حدیث نقل شده است.

۴- نجم الثاقب صفحه ۴۴۴.

اهل اطلاع نقل کرده این مطلب را سؤال کردند از عالم متبحر جلیل سید عبدالله سبط محدث جزائری و آن مرحوم در بعضی از تصانیف خود جواب دادند که خبری دیدند که مضمون آن این است: که روزی در مجلس امام صادق علیه السلام اسم مبارک آن حضرت برده شد پس حضرت امام صادق علیه السلام بجهت تعظیم و احترام آن برخاست.

**سیزدهم:** مهیا کردن اسلحه جنگ هر چه بتواند برای جهاد با دشمنان در رکاب آن جناب، در بحار از غیبت نعمانی منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: باید مهیا نماید هر یک از شما برای ظهور حضرت قائم آلت حربی اگر چه یک تیر باشد، امید است همین که این نیت را داشته باشد حقتعالی او را از اصحاب و یاران او قرار دهد.

**چهاردهم:** در مهمات به آن حضرت متوسل شود و عریضه توسل بسیندازد، در بحار منقول است. (۱)

**پانزدهم:** در دعا کردن خدا را بحق آن حضرت قسم دهد و آن جناب را شفیع گرداند. چنانچه در کمال الدین منقول است.

**شانزدهم:** آنکه بر دین قویم ثابت باشند و دنبال صداها و مزخرفاتی که از هر گوشه‌ای بلند می‌شوند نروند زیرا که تا خروج سفیانی و صیحه آسمانی بلند نشود ظهور امام علیه السلام واقع نمی‌شود، در جمله اخبار وارد شده که: ساکن باشید مادامی که آسمان ساکت است از نداء باسم صاحب الامر علیه السلام و زمین ساکن است از فرو بردن لشکر سفیانی. (۲)

و در بحار از غیبت شیخ طوسی از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که: سه نداء از آسمان بلند می‌شود که همه کس می‌شنود و این نداها در ماه رجب ظاهر می‌شود.

اول: «أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ».

دوم: «أَرْفَةَ الْأَرْفَةِ يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ».

سوم: می‌بینید بدنی محاذی خورشید و نداء می‌شود: این است امیرالمؤمنین به تحقیق برگشته برای هلاک نمودن ظالمان. (۳)

و در حدیث دیگر وارد شده که: جبرائیل در بیست و سوّم ماه رمضان نداء می‌کند ندایی که همه خلایق می‌شنوند که: حق با علی و شیعیان او است، در آخر روز شیطان نداء می‌کند که: حق با عثمان و شیعیان او است، و ندای دیگر می‌کند جبرائیل که همه خلایق می‌شنوند که: حضرت مهدی علیه السلام ظهور نموده او را متابعت کنید. (۱)

و در کمال الدین منقول است که: اوّل کسیکه با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کند جبرائیل است. آنگاه یک پای بر بیت الله می‌گذارد و یک پای بر بیت المقدس و نداء می‌کند به ندایی که همه خلایق می‌شنوند: «أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَفْجِلُوهُ» (۲) و در حدیث دیگر فرمود: که چون آن جناب علیه السلام ظاهر شود خداوند بادی را امر می‌فرماید که در هر وادی نداء می‌کند: این مهدی است که حکم می‌کند به قضای داود و سلیمان و شاهد طلب نمی‌کند. (۳)

**هفدهم:** با مردمان روزگار بسیار معاشرت و آمد و رفت ننماید، در کمال الدین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که فرمودند: می‌آید بر مردم زمانی که امام آنها غایب می‌شود خوشا به حال آنها که ثابت باشند بر امر ما در آن زمان کمتر چیزی که برای آنها است از ثواب این است که خداوند آنها را نداء می‌فرماید: که ای بندگان من و کنیزان من ایمان آوردید بسرّ من و تصدیق نمودید حجت غایب مرا بشارت باد شما را به نیکویی ثواب، از شما قبول می‌کنم اعمال خوب را و عفو می‌کنم از اعمال بد شما، و می‌آمرزم گناهان شما را، و به برکات شما باران می‌بارم بر بندگانم و دفع بلاء از آنها می‌کنم، اگر شما نبودید بر آنها عذاب می‌فرستادم.

راوی پرسید: کدام عمل است افضل اعمال مؤمن در آن زمان؟ فرمود: نگاه داشتن زبان، و ماندن در خانه خود (۴)، یعنی: بدون ضرورت با مردم دنیا معاشرت و رفت آمد نکند که او را از یاد امامش باز دارد.

**هجدهم:** صلوات فرستادن بر آن حضرت به نحوی که ذکر می‌شود انشاء الله تعالی.

۱- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۳۰.

۲- سوره نحل آیه ۱، اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲ صفحه ۶۷۱.

۳- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲ صفحه ۶۷۱. ۴- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۱ صفحه ۳۳۰.

**نوزدهم:** ذکر نمودن فضایل و کمالات آن حضرت را زیرا که آن جناب ولی نعمت و واسطه در جمیع نعمتهای خدا است که بما می رسد، چنانچه در کتاب مکیال المکارم بیان نموده ام (مؤلف کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) و یک نوع از شکر ولی نعمت و واسطه نعمت، گفتن فضایل و کمالات و احسان او است، چنانچه در مکارم الاخلاق از حضرت سید الساجدین علیه السلام روایت نموده است. (۱)

**بیستم:** اظهار شوق نمودن به زیارت جمال مبارک او از روی واقع و حقیقت، چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به سینه خود می کردند و آه می کشیدند و اظهار شوق بلقای امام دوازدهم می کردند. (۲)

**بیست و یکم:** مردم را به سوی معرفت آن جناب و خدمت به آن بزرگواران دعوت نمودن، در کافی از سلیمان بن خالد مروی است که به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مرا اهل بیته است و آنها سخن مرا می شنوند آیا دعوت کنم آنها را به سوی این امر؟ فرمودند: بلی خدا می فرماید در قرآن کریم:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا، وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (۳)

یعنی: ای مؤمنین نگاه دارید خودتان و کسان خودتان را از آتش کبرینه آن مردمندها و سنگها.

**بیست و دوم:** صبر کردن بر سختیها و اذیت اعداء و سرزنش نمودن دشمنان دین در زمان غیبت آن جناب، در اکمال الدین از حضرت سید الشهداء علیه السلام مروی است که فرموده: هر مؤمنی که صبر کند در زمان غایب بودن امام دوازدهم بر اذیت و تکذیب دشمنان به منزله کسی است که جهاد کرده باشد با کفار در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله. (۴)

**بیست و سوم:** هدیه نمودن اعمال صالحه خود را مانند قرائت قرآن و غیره از برای آن حضرت.

**بیست و چهارم:** زیارت نمودن آن حضرت، و این دو اختصاص به آن حضرت ندارد

۱ - مکارم الاخلاق طبرسی صفحه ۴۲۲.

۲ - اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۱ صفحه ۲۹۱.

۳ - سوره تحریم آیه ۶.

۴ - اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۱ صفحه ۳۱۷.

بلکه نسبت به جمیع ائمه علیهم السلام وارد شده.

**بیست و پنجم:** دعا کردن به وجود مبارک آن بزرگوار و طلب فتح و نصرت و ظهور آن جناب را از خدا نمودن و برای این عمل فوائدی و ثمرات بسیار از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام مؤلف: سید محمد تقی موسوی اصفهانی جمع نموده در کتاب (ابواب الجنات فی آداب الجمععات) که فارسی است و (مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم علیه السلام) که عربی است ذکر نموده، و در توقیع شریف امام علیه السلام مروی در احتجاج از حضرت روایت شده که: بسیار دعا کنید به تعجیل فرج من زیرا که گشایش و فرج شما با آن است. (۱)

و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که: این دعا یعنی: طلب فرج و ظهور آن جناب را از خداوند عالم نمودند، باعث ثبوت بر ایمان است. (۲)  
و ادعیه منقوله از ائمه علیهم السلام در خصوص آن حضرت بسیار است و مؤلف صاحب کتاب مکیال المکارم در این مختصر پنج دعا ذکر نموده.

**اول:** در فقیه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام مروی است که: بعد از هر نماز واجب این دعاء را بخوان: «رَضِيتُ بِاللهِ رَبًّا وَ بِالاسلامِ دِينًا...» (۳) در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله.

**دوم:** در مکارم و غیره از حضرت صادق علیه السلام مروی است که بعد از هر نماز واجب این دعاء را بخوانند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اللَّهُمَّ إِنَّ رَسُولَكَ الصَّادِقَ الْمُصَدِّقِ الْأَمِينِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ...» (۴) در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله.

**سوم:** دعایی است در جمال الاسبوع از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده که دعاء نمایند به حضرت حجّت علیه السلام فرجه به این دعاء وقت مخصوصی ندارد بلکه هر وقت بتوانند این دعای شریف را بخوانند و این عاصی را بدعای خیر یاد کنند.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ادْفَعْ عَنِّي وَ لِيكَ وَ خَلِيفَتِكَ وَ حُجَّتِكَ...» در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله.

**چهارم:** صلواتی است که از خود آن حضرت در جمال الاسبوع و بحار روایت شده و مشتمل است بر دعای به جهت آن جناب و صلوات بر آن حضرت:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ...» در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله.

**پنجم:** دعایی است که در نجم الثاقب نقل فرموده بجهت همه اوقات خصوصاً ماه مبارک رمضان خصوصاً شب بیست و سوّم آن می‌گویی بعد از تمجید خدای تعالی و صلوات بر پیغمبر و آل او علیهم‌السلام:

«اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْقَائِمُ بِأَمْرِكَ...»<sup>(۱)</sup> در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله. دعاء که همه روز بعد از نماز صبح بخوانند و به منزله زیارت آن جناب است و در بحار الانوار و زاد المعاد و غیرهما منقول است: «اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ...» در آیند تفصیلاً خواهد آمد انشاء الله.

**بیست و ششم:** آنکه علماء علم خود را ظاهر کنند و به کسانی که جاهل و نادانند طریق جواب مخالفین را بیاموزند که آنها حیران و گمراه نشوند و اگر حیرانند از حیرانی نجات یابند و این مطلب در این زمان بسیار مهم و بر علماء لازم است.

در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام مذکور است که حضرت امام محمد تقی علیه‌السلام فرمودند: عالمی که پرستاری کند یتیمان آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وآل‌ه‌وسلم را آن کسانی که از امام خود دور افتاده‌اند، یعنی: امام آنها غایب شده از نظر آنها و حیران مانده‌اند و در دست شیاطین اسیر شده‌اند و به دست دشمنان ما گرفتار شده‌اند پس آنها را از حیرت نجات دهد و وسوسه‌های شیاطین را از آنها دور کند و دشمنان آنها را به دلیل و برهانی که از ائمه آنها رسیده ذلیل و مغلوب نماید، فضیلت این نوع از علماء بر عابدها بیشتر است از فضیلت آسمان و عرش و کرسی و حجابها بر زمین و مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر کوچکترین ستاره‌های آسمان.

و از حضرت امام علی النقی علیه‌السلام روایت است که فرموده: اگر نباشد به برکت علمایی که در زمان غایب بودن حضرت قائم علیه‌السلام مردم را به سوی آن حضرت دعوت می‌کنند.

و به دلیلهای محکم رفع شبهات ملحدین را می نمایند و عوام ضعیف را از دام شیطان و دشمنان دین نجات می دهند، هر آینه تمام مردم گمراه شوند و از دین برمی گردند لکن این نوع از علماء نگاه می دارند دلهای ضعیف شیعیان را چنانکه صاحب کشتی سکان کشتی را نگاه می دارد، و این طایفه از علماء از هر کس افضل و بهترند نزد خداوند جل شأنه.

و در اصول کافی از معاویه بن عمار منقول است که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: شخصی است روایت احادیث شما می کند و در میان مردم حدیث شما را منتشر می نماید و دلهای شیعیان شما را به سبب آن محکم می کند، او بهتر است یا عابدی که عبادت می کند و روایت حدیث نمی کند؟ فرمودند: آن کس که روایت حدیث ما می کند و دلهای شیعیان ما را به آن محکم می کند بهتر است از هزار عابد. (۱)

پس به مقتضای احادیث مذکوره و غیر آنها باید هر عاملی به قدر قوه خود اظهار علم خود نماید خصوص در این زمان که بدعتها ظاهر شده است.

در اصول کافی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: هرگاه ظاهر شد بدعتها در میان امت پس باید آشکار کند عالم علم خود را و اگر نکند بر او است لعنت خدا جل شأنه. (۲)

و در جلد فتن بحار از آن حضرت مروی است که به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: یا علی اگر یک نفر را حق تعالی به علم تو هدایت کند بهتر است برای تو از تمام آنچه آفتاب بر او می تابد، یعنی: از تمام عالم دنیا.

**بیست و هفتم:** آنکه مراقبت و اهتمام در ادای حقوق امام زمان علیه السلام هر کس به قدر قوه خود بکند و در خدمت گذاری به آن جناب کوتاهی نکند، در بحار مروی است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند: آیا حضرت قائم علیه السلام متولد شده؟ فرمودند: هنوز متولد نشده، بعد فرمودند: اگر من در زمان او می بودم تا زنده بودم او را خدمت می کردم. (۳)

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: ای مؤمن ملاحظه کن.

حضرت صادق علیه السلام با آن جلالت قدر چه می فرماید، تو خدمت به امام زمان نمی کنی اقلّاً شب و روز قلب او را محزون و مغموم نکن، باری چو غسل نمی دهی نیش مزّن.

**بیست و هشتم:** آنکه هر وقت شخص می خواهد دعاء بکند اوّل دعاء به جهت آن جناب بکند و ظهور آن حضرت را از حق تعالی سؤال نماید بعد دعاء به جهت خود بکند، و این مطلب از ملاحظه و تأمل در دعای روز عرفه از صحیفه مبارکه سجادیه واضح می شود، علاوه بر اینکه مقتضای کمال محبت و مراقبت در ادای حقوق آن حضرت همین است، و از بعض احادیث خاصه هم استفاده می شود، علاوه بر اینکه زیاده بر هشتاد فایده عظیمه از فواید دنیویه و اخرویه حاصل می شود برای شخص بسبب دعاء نمودن به آن حضرت و طلب فرج و ظهور آن جناب را از حق تعالی نمودن. و معلوم است که شخص عاقل مقدم می دارد تحصیل آن فواید<sup>(۱)</sup> کثیره را بر دعای به خودش که نمی داند مستجاب است یا نه، بلکه همین مقدم داشتن دعای به جهت آن حضرت را بر دعای در حق خود شخص وسیله استجابت دعاهاى بعد که برای خود می کند می شود انشاء الله تعالی، و همچنین است صلوات فرستادن پیش از دعا چنانچه در حدیث وارد شده.<sup>(۲)</sup>

**بیست و نهم:** آنکه به خصوص اظهار محبت و دوستی به آن حضرت بنماید به جهت حدیثی که در غایت المرام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که فرمودند: در شب معراج خطاب از جانب حضرت حق جل جلاله به من رسید که: آیا می خواهی اوصیای خودت را ببینی؟ گفتم: بلی، خطاب شد نظر کن مقابل روی خود، چون نگاه کردم اشباح دوازده وصی خود را دیدم و حجّت قائم مثل ستاره درخشان میان آنها می درخشید پس عرض کردم: خدایا اینها کیستند؟ خطاب شد: اینها امامهای برحقند و اینکه میان آنها درخشان است قائم است که حلال مرا حلال می کند و حرام مرا حرام

۱- و حقیر تمام این فواید را با ماخذ و دلیل در کتاب ابواب الجنات و کتاب مکیال المکارم ذکر نموده ام و بعضی از آنها در جزء اوّل کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شد. مؤلف: سید محمد تقی موسوی اصفهانی.

۲- اصول کافی جلد ۲ صفحه ۴۹۴.



می‌کند<sup>(۱)</sup> و انتقام می‌کشد از دشمنان من، ای محمد او را دوست بدار زیرا که من او را دوست می‌دارم و دوست می‌دارم هر کس که او را دوست دارد.<sup>(۲)</sup>

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: که امر فرمودن به دوستی با آن حضرت به خصوص با وجود آنکه دوست داشتن جمیع ائمه علیهم السلام واجب دلیل است بر اینکه در محبت به آن حضرت خصوصیتی است علاوه که موجب امر حقتعالی شد به آن و در وجود مبارک آن جناب هم خصایصی هست که مقتضی تخصیصی به ذکر شد.

**سیم:** به یاران آن حضرت دعاء نماید همچنان که در دعای یونس بن عبدالرحمان که در جزء اول کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام ذکر شد مذکور است.

**سی و یکم:** نفرین به دشمنان آن جناب کردن چنانچه در اخبار متعدده و در دعای مروری از خود آن حضرت وارد شده.<sup>(۳)</sup>

**سی و دوم:** از خداوند عالم جل شأنه مسئلت نمایند که ما را از یاران آن حضرت قرار دهد چنانچه در دعای عهد نامه و غیره وارد شده.

**سی و سوم:** آنکه در دعا کردن به آن جناب صداها را بلند کنند خصوصاً در مجالس و محافل زیرا که علاوه بر آنکه تعظیم شعائر الله است، از بعض عبارات دعای ندبه که<sup>(۴)</sup> مروی از حضرت صادق علیه السلام است استحباب و رجحان آن ظاهر می‌شود.

**سی و چهارم:** صلوات فرستادن بر انصار و یاران آن حضرت زیرا که آن نوعی از دعای به آنها است، و در دعای عرفه از صحیفه مبارکه سجادیه ذکر شده، و از بعض ادعیه دیگر نیز استفاده می‌شود.

**سی و پنجم:** به نیابت آن حضرت طواف کعبه مشرفه نمودن، و همچنین نایب

۱ - یعنی: همه احکام دین را ظاهر می‌کند که در زمان ظهور او بر طبق آنها عمل شود و تقیه نمی‌کند، مؤلف: سید

محمد تقی موسوی اصفهانی.

۲ - غایت المرام جلد ۱ صفحه ۴۲.

۳ - الاحتجاج جلد ۲ صفحه ۳۱۶.

۴ - و آن عبارت این است: «الی متی اجار فیک یا مولای و الی متی...»، و در قاموس گفته: جار به معنی بلند کردن

صدا است به دعا و زاری کردن. (مؤلف سید محمد تقی موسوی اصفهانی) و مشهور این است که: «الی متی اجار

فیک یا مولای...».

گرفتن که به نیابت آن حضرت طواف کند، و حقیر دلیل این مطلب را در کتاب مکیال المکارم بیان نموده‌ام در اینجا به جهت اختصار ذکر نشد.

**سی و ششم:** حج نمودن به نیابت از حضرت.

**سی و هفتم:** نایب فرستادن که حج نماید به جهت آن حضرت. (۱)

**سی و هشتم:** آنکه همه روز یا هر وقت ممکن شود تازه کند عهد و بیعت با آن حضرت را، بدانکه معنی بیعت چنانچه اهل لغت گفته‌اند: عهد کردن و قرار داد نمودن است، و مقصود از بیعت و عهد با آن حضرت این است که اقرار کند مؤمن به زبان و ملتزم شود به قلب که اطاعت نماید آن جناب را و هر وقت ظهور فرماید او را یاری کند و این مطلب حاصل می‌شود با آنکه دعای عهد نامه کوچک، یا دعای عهد نامه بزرگ را که ذکر می‌شود انشاء الله تعالی می‌خوانید.

و اما دست دادن به دست کسی به عنوان اینکه بیعت با او بیعت با امام است از جمله بدعت‌های مخترعه است و اصلاً در آیات و احادیث وارد نشده است، بلی چون در عرب رسم بود که در مقام اظهار و استحکام عهد و بیعت دست به دست هم می‌داده‌اند، در بعض احادیث وارد شده که حضرت رسول ﷺ مصافحه می‌فرمودند در مقام بیعت با مسلمانان و دست مبارک را در ظرف آبی گذاردند و بیرون آوردند و امر فرمودند: که زنها بیایند و دستهای خود را در آن آب بزنند، و این مطلب دلیل نمی‌شود بر اینکه در هر زمان حتی زمان غایب بودن امام علیؑ هم این نحو از بیعت جایز باشد، بلکه از بعض احادیث ظاهر می‌شود که در زمانی که ممکن نباشد بیعت با شخص امام یا پیغمبر ﷺ باید به همان اقرار زبانی و التزام قلبی اکتفاء نمود و آن حدیث مفصلی است که جماعتی از علماء در کتب خود روایت کرده‌اند.

از آن جمله در تفسیر برهان از حضرت امام محمد باقر علیؑ روایت فرموده: که در روز غدیر بعد آنکه حضرت رسول ﷺ حضرت امیرالمؤمنین علیؑ را به خلافت نصب فرمودند و بیان جمله‌ای از فضایل او را نمودند فرمودند: ای جماعت مردم چون

۱. دلیل این مطلب و مطلب قبل حدیثی است که در خرائج روایت شده و بنده در مکیال المکارم نقل نموده‌ام و ترجمه‌اش در نجم الثاقب مسطور است. (مؤلف سید محمد تقی موسوی اصفهانی).

جمعیت شماها زیاد است و نمی توانید همه دست به دست من بدهید حقتعالی مرا امر فرموده که از شماها بیعت بگیرم با اینکه اقرار کنید به زبانهای خود به آنچه قرار دادم برای امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ای که بعد از او هستند از ذریه من که از صلب او می باشند پس تمام شماها بگویید: که ما شنیدیم و راضی هستیم و فرمانبردار خداوندیم درباره امیرالمؤمنین و ائمه از اولاد آن جناب علیه السلام (۱) تا آخر حدیث.

پس اگر جایز بود دست دادن به دست غیر امام به عنوان بیعت با امام هر آینه امر می فرمودند: مردم را که بیعت کنند هر طایفه از آنها با یکی از بزرگان صحابه مانند سلمان و اباذر و غیر آنها، پس معلوم می شود که این مطلب مختص پیغمبر و امام است در زمان ظهور او علیه السلام، مثل جهاد که نیز مختص است به زمان حضور امام علیه السلام، و علاوه بر این در هیچ کتاب حدیثی دیده نشده که در زمان ائمه علیهم السلام کسی بیعت کرده باشد با این نحو با احدی از بزرگان صحابه آنها و کسانی که خود ائمه علیهم السلام آنها را مرجع شیعیان خود قرار داده بودند.

**سی و نهم:** بعضی از فقهاء مانند محدث عاملی رحمته الله در وسائل (۲) فرموده اند: که

مستحب است به نیابت امام علیه السلام زیارت نمودن قبور ائمه اطهار علیهم السلام.

**چهارم:** در اصول کافی از مفضل روایت شده گفت: شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که

فرمود: برای حضرت صاحب الامر علیه السلام دو غایب شدن اتفاق می افتد که بازگشت می کند در یکی از آن دو - یعنی: غیبت اولی - به سوی اهل خود و غیبت دومش آنقدر طول می کشد که گفته می شود مُرد و در کدام وادی رفت.

مفضل گوید: من گفتم چه کنیم در زمانی که آن حضرت غایب باشد و طول کشد

غیبتش؟ فرمودند: اگر کسی در آن زمان ادعاء کرد که منم صاحب الامر از او پرسید و

بخواهید چیزهایی را که هیچ کس غیر امام نمی تواند از عهده بر آید و جواب گوید. (۳)

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در زمان غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: یعنی: مطالبی را که

علم مردم به آنها نمی رسد از او بخواهید مثل: خبر دادن از طفل که در رحم مادر است

چه چیز است و چه وقت متولد می‌شود؟ و از خیالی که در قلب خود نموده‌اید از آنچه ذخیره و پنهان کرده‌اید که جز خدا کسی نمی‌داند و تکلم با حیوانات و جمادات و شهادت دادن آنها بر حقیقت و صدق او مانند اینها که مکرر از ائمه طاهرین علیهم‌السلام به ظهور رسیده و در کتب مفصله مذکور است.

**چهل و یکم:** آنکه اگر کسی در زمان غایب بودن آن حضرت به غیبت کبری ادعاء نمود نایب بودن از جانب آن جناب را به نیابت خاصه او را تکذیب کنند و دروغگو دانند چنانچه در توقیع شریف مروی در کمال الدین و احتجاج مذکور است.

**چهل و دوم:** آنکه وقت برای ظهور آن حضرت معین نکنند و اگر کسی وقت معینی برای ظهور آن جناب بگوید او را تکذیب کنند و دروغگو دانند. در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که به محمد بن مسلم فرمودند: هر کس وقت معین کرد برای شما نترسید و او را تکذیب کنید، زیرا که ما برای هیچ کس تعیین وقت نمی‌کنیم<sup>(۱)</sup> و در حدیث دیگر از فضیل منقول است که گفت: به حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض کردم: آیا برای این امر وقت معینی هست؟ حضرت سه دفعه فرمودند: که دروغ می‌گویند کسانی که وقت برای آن معین می‌کنند.<sup>(۲)</sup>

و در کمال الدین از حضرت امام رضا علیه‌السلام روایت شده که فرمود: خبر داد مرا پدرم از پدرانش که به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفته شده: چه وقت ظاهر می‌شود قائم از ذریه شما؟ فرمود: مثل او مثل قیامت است که هیچ کس از وقت آن خبر ندارد جز خداوند عالم جل شأنه که آنرا به وقتی که باید ظاهر می‌گرداند<sup>(۳)</sup> و احادیث در این باب بسیار است.

**چهل و سوم:** تقیه کردن از دشمنان است و معنی تقیه: که واجب است این است که شخص مؤمن در جایی که در اظهار حق کردن برای او خوف ضرر عقلایی بجان یا مال یا آبروی او هست خود را نگاه دارد و اظهار حق نکند بلکه اگر ناچار شد بجهت حفظ جان یا مال یا آبروی خود به موافقت کردن با مخالفان به زبان با آنها موافقت کند لکن قلب او مخالف زبان او باشد، در کمال الدین از حضرت امام رضا علیه‌السلام مروی است

۱- الغیبة شیخ طوسی صفحه ۲۶۲.

۲- الغیبة شیخ طوسی صفحه ۲۶۲.

۳- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲ صفحه ۳۷۳.

که فرمودند: هرکس پرهیزکاری از معاصی ندارد دین ندارد و هرکس تقیه نمی‌کند ایمان ندارد، و به درستی که بهترین شماها نزد خداوند جل شأنه آن کسی است که بیشتر تقیه می‌کند، پرسیدند: یا بن رسول الله تا چه زمان باید تقیه کرد؟ فرمودند: تا روز وقت معلوم و آنروز خروج حضرت قائم علیه السلام ما است پس هرکس ترک نماید تقیه را پیش از خروج حضرت قائم ما علیه السلام او از ما نیست. (۱)

و اخبار در خصوص واجب بودن تقیه بسیار است، و آنچه عرض نمودم در بیان معنی تقیه واجب همان معنی حدیثی است که در این باب در احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، و در آن حدیث سه مرتبه تأکید فرموده: که مبادا ترک نمایید تقیه کردن را که ترک تقیه باعث ذلت شما و ریخته شدن خون شما و سایر مؤمنین می‌شود... تا آخر حدیث.

و در خصال شیخ صدوق رحمته الله بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: قوام دین به چهار نفر است یعنی: بر پای بودن احکام دین اسلام موقوف است بر بودن این چهار طایفه:

اول: عالمی که اظهار علم خود را برای نادانها بکند و مطابق علم خود رفتار نماید.  
دوم: دولتمندهایی که بخل نکنند و از زیادی مال خود به محتاجان عنایت کنند.  
سوم: فقرایی که آخرت خود را به دنیا ن فروشند.

چهارم: نادانهایی که از پرسیدن احکام و مسائل دین عارشان نشود و هر چه را نمی‌دانند از اهل علم بپرسند و یادگیرند، پس هر زمانی که علماء علم خود را آشکار و ظاهر نکنند و دولتمندا بخل نمایند، و فقیرها آخرت خود را به دنیا بفروشند و نادانها از پرسیدن احکام دین عارشان آید و دنبال فهمیدن احکام دینشان نروند دنیا برمی‌گردد و واژگون می‌شود پس فریب ندهد شماها را بسیاری و جمعیت مسجدها و بهانه‌های مردمان مختلف. عرض کردند: یا امیرالمؤمنین چگونه با مردم آن زمان باید معاشرت کرد؟ فرمودند: در ظاهر با مخالفان همراهی کنید و در باطن با آنها مخالف باشید، آنگاه فرمودند: هر کسی دچار کار خودش هست و با هر کسیکه او را دوست دارد محشور

می شود و در هر حال منتظر فرج و گشایش از جانب خداوند عزوجل باشید. (۱)  
و اخبار در این باب بسیار است و بنده در کتاب مکیال المکارم جمله از آنها را روایت نموده‌ام.

**چهل و چهارم:** توبه کردن حقیقی است از گناهان اگر چه توبه در هر زمان بر گناه کاران واجب است و اهتمام به آن در این زمان از این جهت است که یکی از اسباب غایب بودن حضرت صاحب الامر علیه السلام و طول غیبت آن جناب گناهان عظیمه کثیره ماها است که سبب منع و حبس آن حضرت شده از ظاهر شدن چنانچه در بحار از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، و در توقیع شریف مروی در احتجاج می فرماید که: حبس نمی کند ما را از شیعیان مگر آنچه بما می رسد از اعمال زشت ناپسند آنها. (۲)  
و معنی توبه پشیمان شدن از گناهان گذشته و عزم بر ترک آن است در زمان بعد و علامت آن تلافی و اجباتی است که از شخص فوت شده و ادای حقوق مردم که بر ذمه او است و اینکه آب و نابود کنی گوشتی را که از معصیت در بدنت پیدا شده و اینکه بچشانی بجان خودت صدمه عبادت را بقدری که لذت معصیت را چشانیده‌ای و با این شش مطلب کامل و محقق می شود توبه چنانچه از آن حضرت یعنی: از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده در کتب متعدده ملتفت حال خودت باش، نگو بر فرض من توبه کنم سایر مردم که توبه نمی کنند باز امام من غایب است زیرا که گناهان همه باعث غایب بودن او و مانع از ظهور او است، عرض می کنم: اگر همه خلق سبب حبس حضرت او شده اند تو ملتفت خودت باش تو شریک در حبس و منع او از ظهورش نباش می ترسم کم کم حالت نظیر حال هارون الرشید که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را حبس کرد یا مأمون که حضرت امام رضا علیه السلام را در سرخس حبس کرد، یا متوکل که حضرت امام علی النقی علیه السلام را در سامره حبس کرد.

**چهل و پنجم:** در روضه کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس از شماها طلب می کند لقای حضرت قائم علیه السلام را باید از حقتعالی مسئلت نماید که با عافیت او را به این فیض برساند زیرا که حقتعالی فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را

برای رحمت و می فرستد حضرت قائم علیه السلام را برای نقت. (۱)

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: یعنی: از خداوند طلب کنید که آن جناب را با ایمان و عافیت از ضلالت‌های آخر الزمان ملاقات نماید تا مورد انتقام آن جناب نشوید.

**چهل و ششم:** آنکه مؤمن مردم را دوست آن حضرت گرداند به بیان نمودن احسانهای آن جناب نسبت به آنها و برکات و خیرات وجود او برای ایشان و محبت آن جناب با ایشان و مانند اینها، و سعی نماید در بجا آوردن اعمالی که سبب محبت و دوستی آن بزرگوار با او گردد.

**چهل و هفتم:** آنکه به سبب طول کشیدن زمان غیبت آن حضرت قلب تو قساوت پیدا نکند، یعنی: دل سخت نشوی بلکه دلت نرم باشد در یاد آن حضرت خداوند عالم جل شأنه در قرآن مجید فرموده:

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾<sup>(۲)</sup>

ترجمه: ظاهر آیه شریفه این است: آیا وقت نشده است برای مؤمنان که دل‌های آنها نرم شود بیاد خدا و آنچه از جانب او نازل شده است از کلمات حق و نبوده باشند مثل اهل کتاب که پیش از این بودند چون طول کشید بر آنها زمان غایب بودن پیغمبران آنها پس سخت شد دل‌های آنها و بسیاری از ایشان فاسق شدند، یعنی: از طاعت خداوند جل شأنه بیرون رفتند و کافر شدند.

در برهان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: این آیه شریفه - که ذکر شد - نازل شده است در خصوص کسانی که در زمان غیبت امام زمان حضرت حجّت بن الحسن علیه السلام می باشد، و بعد از آن فرموده: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: بدانید که حق تعالی زنده می گرداند زمین را بعد از آنکه مرده شده باشد. (۴)

۱ - روضه کافی صفحه ۲۳۴.

۲ - سوره حدید آیه ۱۶.

۳ - سوره حدید آیه ۱۷.

۴ - تفسیر البرهان جلد ۴ صفحه ۲۹۱.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت فرموده که فرمود: مراد به مردن زمین کافر شدن اهل آن است، و مراد به زنده کردن آن احیاء آن است به ظهور حضرت قائم علیه السلام که زمین را به عدل خود زنده می‌کند، و اهل آنرا زنده می‌گرداند بعد از آنکه مرده باشند. (۱)

و در کمال الدین بسند صحیح روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که: از برای قائم ما غایب شدنی است که زمان آن طولانی و دراز می‌شود، گویا می‌بینم شیعیان را که در زمان غایب بودن او از هر طرفی می‌روند مانند چهار پایانی که به طلب علف و چراگاه می‌روند و او را نمی‌یابند، بدانید که هرکس از آنها بر دین خود ثابت بماند و قلب او به جهت طول زمان غیبت امامش سخت نشود و قساوت پیدا نکند، پس این چنین شخص با من خواهد بود در درجه و مقام من در روز قیامت. (۲)

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) می‌گوید: ای مؤمنان و منتظران امام زمان دلتان خوش و چشمتان روشن باشد با این مژده و بشارت عظمی که اعظم بشارتهاست و سعی نمایید در اینکه دلتان نرم باشد و قلب شما قساوت پیدا نکند در زمان غایب بودن امام زمان علیه السلام، اگر بگویید که نرم بودن دل و سخت شدن آن از اختیار ما بیرون است، عرض می‌کنم، راست می‌گویید و لکن مقدمات به اختیار شما است. یعنی: می‌توانید کاری بکنید که دلها نرم شود و می‌توانید کاری بکنید که دلها سخت شود پس اگر از قساوت قلب و سختی دل می‌ترسید آنچه باعث قساوت است ترک نمایید و آنچه باعث نرمی و رقت قلب است مواظبت به آن کنید، و چنانچه در مجمع البیان در تفسیر آیه مذکوره آمده است که: دلهای آنها سخت شد به سبب معصیتهای آنها (۳)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: حق تعالی عقوبت نفرموده کسی را برای گناه او به چیزی که بدتر از قساوت قلب باشد.

پس در اینجا حقیر اشاره به بعض آنها می‌کنم که در کتب حدیث دیده‌ام برای



تذکر خودم و برادران دینی خودم و من الله التوفیق.

اما آنچه باعث نرمی دل می شود: حاضر شدن در مجالس است که ذکر آن حضرت می شود و بیان صفات و خصایص و حالات آن جناب می شود، و مجالسی که ذکر مواعظ و نصایح اهل بیت علیهم السلام می شود، و مجالسی که قرائت آیات قرآن در آنها می شود به شرط تأمل و تفکر در معانی آنها، و همنشینی کردن با علمای عاملین و یا اهل طاعت و کسانی که هم آنها و فکر آنها در عالم آخرت است که از کلمات آنها شخص متنبه و دانا شود و از دین آنها شخص به یاد خداوند جل شأنه بیفتد و به اعمال صالحه آنها تاسی کند و رغبت در طاعات و عبادت نماید و به دنیا و اهل دنیا بی اعتناء شود، و به قبرستانها رفتن، و بسیار به یاد مرگ بودن، و دست بر سر یتیمان کشیدن و به آنها مهربانی و نیکی کردن.

و اما چیزهایی که باعث قساوت قلب می شود از آن جمله: ترک ذکر خداوند جل شأنه کردن است، و غذای حرام خوردن، و با اهل دنیا نشستن و به منزل آنها بسیار رفتن و غذای سیر خوردن، و بسیار خندیدن، و بسیار به فکر خوراک و شکم بودن، و بسیار سخن گفتن در چیزهایی که فایده آخرتی ندارد، و طول امل، یعنی: آرزوهای دور و دراز - داشتن و نماز را از اول وقت تأخیر انداختن، و با اهل معصیت و کسانی که از فسق و گناه باک ندارد نشستن و رفت و آمد کردن، و به سخنان بیهوده که فایده آخرتی ندارد گوش دادن، و برای لهو و لعب به شکار رفتن، و در امور دنیا ریاست کردن، و به منزل رؤسا رفتن، و با زنهای بسیار مجالست نمودن، و زیادتی مال دنیا، و ترک توبه نمودن، و به صدای ساز گوش دادن، و شراب و هر چیز مست کننده خوردن بلکه هر چیز حرامی چنانچه ذکر شد، و ترک مجلس اهل علم نمودن - و مقصود از مجلس اهل علم که حاضر شدن در آن باعث نرمی دل می شود آن مجلسی است که ذکر احکام دین و احادیث و مواعظ ائمه طاهرین و حالات امام زمان علیه السلام آیات قرآن بشود به خصوص اگر گوینده هم عملش مطابق با موعظه و قولش باشد که تأثیر خاصی در قلب شنونده می نماید.

از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند: هرکس که بنشیند در مجلس که

احیاء امر ما می شود نمی میرد دل او در روزی که دلها می میرد، یعنی: روز قیامت مسرور و آسوده است.

مجملاً دلها را نرم کنید و از قساوت قلب بترسید، می ترسم کار بجایی برسد که دیگر موعظه به دلها اثر نکند و از رحمت خداوند جل شأنه بی نصیب گردد.

**چهل و هشتم:** اتفاق نمودن بر یاری امام زمان علیه السلام با این معنی که دلهای مؤمنین با هم متفق باشد و هم عهد شوند در یاری آن حضرت و وفای به عهدی که با آن جناب می نمایند، در توقیعی که از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید رحمته الله آمده و آن آخر توقیعی است که شیخ جلیل احمد بن ابیطالب طبرسی رحمته الله در کتاب احتجاج نقل کرده می فرماید که: اگر شیعیان ما با هم یک دل و متفق می شدند در وفاء به عهدی که بر آنها هست هر آینه ظهور من عقب نمی افتاد و زودتر به سعادت زیارت جمال من فائز می شدند. <sup>(۱)</sup>

**چهل و نهم:** اهتمام نمودن در اداء کردن حقوق مالیه که بر ذمه آنها تعلق می گیرد از قبیل زکات و خمس و سهم امام علیه السلام و این مطلب هر چند در تمام زمانها واجب است لکن در زمان غایب بودن امام علیه السلام اثر مخصوصی دارد که اهتمام به آن شده و سفارش و امر به آن فرموده، در همان توقیع شریف می فرماید: ما با تو عهد می کنیم که هر کدام از اخوان دینی تو از خداوند جل شأنه بترسد و آن حقوق مالی که بر ذمه او است از مالش بیرون کند و به مستحقش برساند ایمن و محفوظ می ماند از فتنه های گمراه کننده و امتحانهایی که عارض می شود، و هر کدام بخل کنند و اداء نکنند آنچه را که حق تعالی امر فرموده که بدهند و به حال عاریتی که به ایشان داده صله ننمایند، کسانی را که امر فرموده به صله نمودن آنها، پس می باشد به این سبب زیان کار در دنیا و آخرت. <sup>(۲)</sup>

**تنبيه:** بدانکه از جمله حقوق مالیه بر شخص این است که هر سالی قدری از مال خود را به مصرف امام زمان خود علیه السلام برساند و این غیر از سهم امام واجب است، زیرا که سهم امام در چیزهای مخصوصه است به شرایط مخصوصی که در کتب فقهیه مذکور است، و این مطلب یعنی: تعارف دادن به جهت امام زمان علیه السلام شرط مخصوصی

ندارد بلکه بر همه کس چه فقیر باشد چه غنی سزاوار بلکه لازم و مؤکد است که هر سالی قدری از مال خود را هدیه امام زمان خود قرار دهد.

در مجلد بیستم بحار، و جلد اوّل برهان روایت شده از مفضل گفت: روزی وارد شدم بر حضرت صادق علیه السلام و با من چیزی بود که برای آن جناب هدیه برده بودم، پس گذاشتم در حضور محترم او، فرمود: چه چیز است؟ و عرض کردم: تعارفی است از دوستان و غلامان شما، فرمود: ای مفضل من قبول می‌کنم تعارف شما را لکن نه بجهت آنکه محتاج به آنم بلکه بجهت آنکه سبب پاکیزه‌گی شما باشد، آنگاه فرمودند: که شنیدم از پدرم که می‌فرمودند: هرکس یک سال بر او بگذرد و چیزی از مال خود را هدیه ندهد برای ما خواه کم خواه زیاد حق تعالی در قیامت نظر رحمت به او نمی‌فرماید مگر آنکه حق تعالی از او عفو فرماید، آنگاه فرمود: ای مفضل این فریضه‌ای است که خداوند عالم جل شأنه لازم گردانیده بر شیعیان ما در کتاب خودش آنجا که می‌فرماید: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾<sup>(۱)</sup> یعنی: نخواهید رسید به مقام برتر و نیکویی مگر آنکه در راه خدا صرف کنید از آنچه دوست می‌دارید.<sup>(۲)</sup>

و در حدیث دیگر از آن حضرت روایت کردند که در تفسیر آیه شریفه: ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ﴾<sup>(۳)</sup> یعنی: آن کسانی که صله می‌کنند آنرا که حقتعالی امر به صله آن فرموده است. فرمودند: مراد صله کردن امام است در هر سالی از آنچه کم باشد، یا زیاد باشد آنگاه فرمودند: اراده نفرموده حقتعالی به این مطلب مگر آنکه شماها پاکیزه و نیکو شوید.<sup>(۴)</sup>

و در حدیث دیگر از آن حضرت روایت فرموده که فرمودند: ترک نکنید هدیه دادن از برای آل محمد علیهم السلام را از اموال خودتان، هر کدام دولت‌مند هستید به قدر توانایی و دولت خود و هر کدام فقیر هستید به اندازه فقر خود، و هر کس بخواهد که حق تعالی روا فرماید اهم حوائج او را، پس باید هدیه نماید برای آل محمد علیهم السلام و

۱- سوره آل عمران آیه ۹۲.

۲- تفسیر البرهان جلد ۱ صفحه ۲۹۷.

۳- سوره رعد آیه ۲۱.

۴- تفسیر البرهان جلد ۲ صفحه ۲۸۹.

شیعیان آنها آنچه را که بیشتر به آن احتیاج دارد از مال خودش. (۱)

و در فقیه از آن حضرت مروی است که فرمودند: یک درهم که هدیه کنید برای امام خود افضل است از هزار هزار درهم که در امور خیریه دیگر صرف کنی. (۲)

مؤلف: (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: از رؤیاهای صادقانه شبی در خواب دیدم شخص جلیلی را که فرمود: شخص مؤمن که چیزی از مال خود را در زمان غایب بودن امام علیه السلام به مصرف امام برساند ثوابش هزار و یک مقابل آن است که در زمان حضور امام علیه السلام تقدیم او نماید، و در امر (پنجاه و یکم) ذکر می شود حدیثی مؤید این مطلب.

پوشیده نماند که در این زمان که امام علیه السلام ما غایب است آن مالی را که مؤمن می خواهد هدیه آن حضرت کند باید صرف کند در محلی که می داند رضای آن حضرت را در آن، مثل آنکه صرف چاپ کردن کتب متعلقه به آن حضرت کند، یا مجالسی که ذکر فضائل و آداب او شود، یا به دوستان آن حضرت داده شود به قصد هدیه آن حضرت «الاهم فالاهم والله العالم».

و از جمله حقوق مالیه نیز صله رحم است، یکی از آنها نیز دادن ماعون است، یعنی: اسباب خانه مثل دیگ و ظرف و چراغ و بیل و تیشه اگر همسایه ها محتاج شدند به آنها عاریه بدهند، یا چیزهای کم قیمت مثل نمک و ادویه و آتش و نحو آنان اگر خواستند به آنها بدهند.

**پنجاهم:** مرابطه است، بدانکه مرابطه دو قسم است:

اول: آن است که فقهاء در کتاب جهاد گفته اند و مقصود از آن این است که شخص در یکی از سرحدات، یعنی: جاهایی که نزدیک بلاد کفار است، بماند و اسب خود را نگاه دارد از برای آنکه اگر کفار بر مسلمانان هجوم کنند یا قصد بلاد مسلمین کنند آنها را خبر دار نماید و اگر دفاع لازم شد، دفع شر کفار را از مسلمانان بکند، و این عمل در زمان حضور امام علیه السلام و زمان غیبت او هر دو مستحب مؤکد است، چنانچه علامه علیه السلام در ارشاد و شهید علیه السلام در روضه فرموده اند.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که: هر میتی نامه عمل او پیچیده می شود و فعل او منقطع می شود از هنگام مردن او مگر آن کس که مرابطه نموده باشد، در راه خدا که عمل او زیاد می شود تا روز قیامت و ایمن می شود از آن ملکی که در قبور مرده ها را امتحان می کند.

و در حدیث دیگر است که در جواهر از منتهی نقل فرموده که آن حضرت فرمودند: مرابطه یک شبه ثوابش بیشتر است از اینکه شخص یک ماه روزها روزه باشد و شبها به عبادت قیام نماید. (۱)

و این قسم از مرابطه دو شرط دارد: یکی آنکه در سرحدی از سرحدات باشد بجهت آنکه حفظ بلاد اسلام و شرع خیر الانام از دست درازی اجانب توقف بر آن دارد و از این جهت فرموده اند که هر گاه خود شخص نمی تواند در آن مکان بماند نایی از جانب خود قرار دهد که آنجا بماند، شرط دیگر آنکه کمتر از سه روز نباشد که این اقل زمان مرابطه است چنانچه در ارشاد و غیره تصریح فرموده اند و اکثر زمان آن چهل روز است پس اگر زیاده بر چهل روز بماند جزء مجاهدین محسوب می شود و ثواب مجاهد فی سبیل الله را دارد.

دوم: مرابطه آن است که شخص مؤمن اسب و سلاح خود را مهیا نماید و نگاه دارد برای اینکه اگر امام علیه السلام ظهور فرماید آن حضرت را یاری نماید و این قسم از مرابطه زمان معینی ندارد، مکان معینی هم ندارد، در روضه کافی از ابو عبدالله جعفری روایت شده گفت: حضرت امام محمد باقر علیه السلام به من فرمودند: چند روز است منتهای زمان مرابطه در نزد شما؟ گفتم: چهل روز، حضرت فرمودند: لکن مرابطه ما مرابطه ای است که همیشه روزگار هست و هر کس مرابطه نماید در راه ما یعنی: مهیا نماید برای یاری ما اسبی را، می باشد از برای او بقدر دو وزن آن دابه مادامی که او را نگاه داشته، یعنی: این اندازه از ثواب برای او هست از قبیل: تشبیه، معقول به محسوس، یا آنکه ثواب انفاق کردن دو وزن طلا و نقره در راه خدا چنانچه مجلسی رحمته الله علیه در شرح حدیث فرموده: **والله تعالی هو العالم** فرمود: هر کس مهیا نماید و نگاه دارد برای ما سلاحی را،

یعنی: اسباب جنگی را می‌باشد از برای او از ثواب باندازه وزن آن مادامی که نزد او هست آنگاه فرمود: جزع نکنید از یک دفعه و دو دفعه و سه دفعه و چهار دفعه، یعنی: اگر مکرر دیدید که ائمه حقه مظلوم و مقهور شدند و بارها دشمنان بر آنها غلبه نمودند شماها ناامید از نصرت امام خود نباشید و مطمئن باشید که حق تعالی به وعده خود وفا می‌کند و او را یاری می‌نماید و غالب می‌گرداند، شما خود را مهبای یاری او نمایید و منتظر وقت باشید به درستی که مثل ما و شماها مانند پیغمبری است که در بنی اسرائیل بود، پس خداوند جل شانه به او وحی فرمود: که قوم خود را به جهاد دعوت کن، زیرا که من یاری می‌کنم تو را، پس آنها را از هر جا که بودند جمع نمود و به اتفاق هم روی به سوی دشمن نهادند هنوز شمشیر و نیزه‌ای بکار نبرده بودند که دشمنان بر آنها غلبه کردند و ایشان روی به عزیمت نهادند.

دفعه دوّم: حقتعالی شانه وحی فرمود: به آن پیغمبر که قوم خود را به سوی جهاد دعوت کن به درستی که من یاری می‌کنم شما را، چون قوم خود را دعوت به جهاد نمود گفتند: تو وعده نصرت بما دادی و ما مغلوب شدیم. حقتعالی وحی فرمود: به آن پیغمبر که اگر جهاد نکنید مستوجب آتش عذاب خواهید بود، عرض کرد: خدایا جهاد با کفار بهتر است از آتش عذاب.

پس دعوت کرد قومش را به جهاد پس سیصد و سیزده نفر از آنها اجابت نمودند دعوت او را به عدد اهل بدر، پس آن پیغمبر با آن سیصد و سیزده نفر روی به سوی دشمن نهادند هنوز شمشیر و نیزه‌ای بکار نبرده بودند که حقتعالی آنها را نصرت و یاری فرمود و فتح نمودند و بر دشمنان غالب شدند.<sup>(۱)</sup>

و اخبار دیگر هم در این مطلب وارد شده و حقیر در کتاب مکیال المکارم آنها را روایت نموده‌ام.

**پنجاه و یکم:** اهتمام نمودن در تحصیل صفات حمیده و اخلاق پسندیده و بجا آوردن طاعات و عبادات شریعه و اجتناب کردن از معاصی و گناهانی که در شرع مقدس از آنها نهی شده است زیرا که مراعات این امور در زمان غیبت امام سخت‌تر از

زمان ظهور است به ملاحظه زیادی فته‌ها و بسیاری ملحدین و مشرکین که در صدد گمراهی مؤمنین می‌باشد، و لهذا در حدیث نبوی وارد شده که فرمودند: یا علی قومی که از همه کس یقین آنها عظیم‌تر و نیکوتر است آن کسانی هستند که در آخر الزمان پیدا می‌شوند که پیغمبر را ندیده‌اند و امام آنها از نظرشان غایب است با وجود این ایمان می‌آورند با حدیث ما که در کتابها نوشته شده. (۱)

و در بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: هر کس دوست می‌دارد که از اصحاب حضرت قائم علیه السلام بوده باشد پس باید منتظر ظهور آن حضرت باشد و به پرهیزکاری و نیکویی اخلاق رفتار نماید در زمانی که انتظار آن حضرت را دارد پس چنین کسی اگر پیش از ظهور آن بزرگوار اجلش رسید و مرد از برای او هست مثل ثواب آن کسانی که در زمان حضرت قائم علیه السلام باشند و او را یاری نماید. (۲)

و در کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: یک نماز واجب در مثل این زمان که شخص مؤمن بجا آورد ثواب بیست و پنج نماز واجب دارد که در زمان ظهور و استیلائی امام بجا آورد و یک نماز نافله که در مثل این زمان بجا آورد ثواب ده نماز نافله دارد که در زمان ظهور و استیلائی امام بجا بیاورد و هر مؤمنی که عمل خیری در مثل این زمان بکند بیست مقابل زمان ظهور و استیلائی امام علیه السلام برای او نوشته می‌شود، آنگاه فرمودند: که هر مؤمنی از شماها که عمل خود را نیکو نماید و به تقیه رفتار کند از برای حفظ دین و حفظ امام خودش و حفظ جان خودش و نگاه دارد زبان خودش را خداوند عالم جل شأنه حسنات آن مؤمن را به اضعاف مضاعفه، یعنی: چندان برابرها، زیاد می‌گرداند، بدرستی که حق تعالی کریم است، تا آخر حدیث... (۳)

و اگر بگویی که در این زمان که امام ما علیه السلام غایب است چگونه به تقیه حفظ او بیاد نمود؟ عرض می‌کنم: بسا می‌شود که در جایی که تقیه واجب است همین که ترک تقیه نمودی سبب بی ادبی نمودن دشمنان به نام آن حضرت می‌شود و به بدی آن جناب را نسبت می‌دهند و آنچه نباید بگویند می‌گویند، پس تو سبب آن شده‌ای و امام خود را

۱- اکمال الدین و انعام النعمه جلد ۱ صفحه ۲۸۸. ۲- بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۴۰.

۳- اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۳۳.

حفظ نکرده‌ای خداوند عالم جل شأنه در قرآن مجید فرموده است: ﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾<sup>(۱)</sup>

و اخبار در این باب بسیار است.

**پنجاه و دوّم:** در روزهای جمعه و عید غدیر و عید فطر و عید قربان دعای ندبه را که متعلق به آن جناب است و در زاد المعاد مسطور است با حالت خوش و توجه بخوانند.

**پنجاه و سوّم:**

آنکه در روزهای جمعه که متعلق به آن حضرت است خود را مهمان آن جناب دانند و آن حضرت را زیارت نمایند با این زیارت که سید بن طاووس رحمته الله در کتاب جمال الاسبوع خود ذکر فرموده:

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي بِهِ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُونَ وَيَفْرَجُ بِهِ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُهَذَّبُ الْخَائِفُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَظُهُورِ الْأَمْرِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ أَنَا مَوْلَاكَ عَارِفٌ بِأَوْلَاكَ وَآخِرِيكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِكَ وَبِآلِ بَيْتِكَ وَانْتَظِرْ ظُهُورَكَ وَظُهُورَ الْحَقِّ عَلَى يَدِكَ، وَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ يَجْعَلَ بَيْنِي مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَعْدَائِكَ وَالتَّاسِئِينَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ فِي جُمْلَةِ أَوْلِيَائِكَ، يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ بَيْتِكَ هَذَا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ يَوْمُكَ الْمَتَّوِّعِ فِيهِ ظُهُورُكَ وَالْفَرَجُ فِيهِ لِلْمُؤْمِنِينَ عَلَى يَدِكَ وَقَتْلُ الْكَافِرِينَ بِسَيْفِكَ وَأَنَا يَا مَوْلَايَ فِيهِ ضَيْفُكَ وَجَارُكَ وَأَنْتَ يَا مَوْلَايَ كَرِيمٌ مِنْ أَوْلَادِ الْكِرَامِ وَمَأْمُورٌ بِالْإِجَارَةِ فَاضْفَيْني وَاجْرِنِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الطَّاهِرِينَ<sup>(۲)</sup>



در کمال الدین و جمال الاسبوع به سندهای صحیح و معتبر روایت شده از شیخ ثقة جلیل القدر عثمان بن سعید عمروی که امر فرمود به خواندن این دعاء و فرمود: این دعایی است که باید شیعیان در زمان غایب بودن امام علیه السلام بخوانند.

مؤلف (کتاب وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام) گوید: این بزرگوار نایب اول بود از نواب اربعه امام در زمان غیبت صغری و در مقام خود محقق شده که آنچه ایشان به آن امر می فرمودند از جانب حضرت صاحب الامر روحی له الفداء به آن امر شده بود.

### فصل (۱)

بدانکه به حسب ادله عقلیه و نقلیه از جمله مطالب مهمه لازمه در این زمان دانستن صفات و خصوصیات زمان حضرت صاحب الامر علیه السلام است و چون این مختر گنجایش بیان تمام آنها را ندارد لهذا بیست چیز از آنها را مختصراً در این کتاب بیان می کنم از کتب معتبره مانند کافی و کمال الدین و محججه و بحار و نجم ثاقب تا بر هر کسی واضح شود که امام زمان چگونه باید باشد:

اول: آنکه خروج آن حضرت برای جهاد از مکه معظمه اتفاق می افتد و آن ظهوری است علانیه و آشکار که همه کس بر آن مطلع می شود.

دوم: آنکه مقارت ظهور آن جناب منادی از طرف آسمان نداء می کند با اسم آن حضرت و پدر بزرگوارش و اجدادش تا حضرت سید الشهداء به طوریکه تمام خلایق می شنوند و می فهمند هر طائفه ای به زبان خودشان و چون آن نداء بلند شود هر کس خواب باشد بیدار شود و هر کس ایستاده باشد بنشیند و هر کس نشسته باشد برخیزد از هیبت آن صدا و آن ندای جبرئیل است.

سوم: آنکه همیشه ابری سفید بر سر مبارکش سایه می اندازد و از میان آن ابر صدایی بیرون می آید که این است مهدی خلیفه الله پس او را متابعت کنید و این روایت را علمای سنی هم روایت کرده اند.

چهارم: آنکه چنان نور جمالش عالم را روشن می‌کند که از برکت نور جمالش مردم به نور آفتاب و ماه محتاج نمی‌شوند.

پنجم: آنکه ظاهر می‌فرماید آن سنگی را که حضرت موسی علیه السلام عصای خود را بر آن زد و دوازده چشمه جاری شد و چون می‌خواهد از مگه حرکت فرماید منادی آن جناب نداء می‌کند که: هیچ کس طعام و آبی بر ندارد برای توشه راه و علف برای حیوانات بر ندارد، پس آن سنگ را بار شتری می‌کنند و به هر منزلی می‌رسند نصب می‌نماید هر کس هر طعامی بخواهد از او بیرون می‌آید و هر کس تشنه باشد برای او آب جاری می‌شود و هر کس علف برای حیوان خود بخواهد از او بیرون می‌آید پس آن سنگ را در آن مکان شریف نصب کنند و دائماً آب و شیر از آن جاری باشد هر کس بخورد سیر شود و هر تشنه بنوشد سیراب گردد.

ششم: ظاهر می‌فرماید عصای حضرت موسی علیه السلام را که می‌ترساند مخالفان را و بلع می‌کند خیالهای آنها را و هر کاری که موسی با آن عصا می‌کرد آن حضرت می‌فرماید. هفتم: صبح آن شبی که آن حضرت در مگه ظهور می‌فرماید هر مؤمنی از خواب برمی‌خیزد هر کجا هست می‌بیند در زیر سر او صحیفه‌ای است که بر آن نوشته شده: «طاعة معروفة»

هشتم: آنکه مؤمنین در بلاد دور می‌بینند آن حضرت را چنانچه در نزد آنها است به اعجاز آن جناب.

نهم: زمانی که ظهور می‌شود تمام مریضهای مؤمنین و مؤمنات صحت می‌کنند به طوری که یک نفر ناخوش در همه عالم پیدا نمی‌شود.

دهم: تمام فقرای مؤمنین را غنی می‌گرداند که یک نفر فقیر در تمام دنیا پیدا نمی‌شود و قرض تمام شیعیان را اداء می‌فرماید.

یازدهم: تمام مؤمنین و مؤمنات دانا می‌شوند به احکام دین که هیچ کس محتاج به دیگری نیست.

دوازدهم: عمرهای ایشان دراز می‌شود تا آنکه هر یک هزار پسر پیدا می‌کنند و در روایتی هست که هر چه بزرگ می‌شوند لباسهای آنها هم بلند می‌شود و به

هر رنگ که بخواهند به همان رنگ می شود.

سیزدهم: آنکه تمام راهها و بلاد امن می شود.

چهاردهم: روایات شیعه و سنی متفق است بر اینکه در زمان ظهور آن حضرت چنان عدل آن جناب دنیا را پر می کند که هیچ کس به دیگری ظلم نمی کند.

پانزدهم: آنکه به علم باطن حکم می فرماید و تمام کفار و منافقین را می کشد اگر چه به ظاهر در زمره اصحاب او باشند و دین اسلام را در تمام روی زمین رواج می دهد و جزیه قبول نمی کند و مانع زکات را گردن می زند.

شانزدهم: بر تمام پادشاهان غالب می شود و در تمام عالم سلطنت او ظاهر و مستولی می گردد.

هفدهم: در زمان ظهور آن حضرت حیوانات درنده و غیر آنها با هم انس می گیرند.  
هجدهم: سنگها با اصحاب آن حضرت سخن می گویند و اگر کافری در زیر سنگی پنهان شود آن سنگ مؤمن را نداء می کند که ای مؤمن در زیر من کافری است او را به قتل برسان.

نوزدهم: لشکر سفیانی که در بعض روایات سیصد هزار نفر ذکر شده اند به جهت قتل آن حضرت از مدینه به جانب مکه روند، در ابتدای ظهور آن حضرت چون به بیابانی ما بین مکه و مدینه رسند جبرئیل صیحه زند که ای زمین اینها را فرو ببر به یک دفعه تمام آنها با حیوانات و اسباب جنگ به زمین فرو روند جز دو نفر یا سه نفر.

بیستم: آنکه به اعجاز و برکت آن جناب حق تعالی جماعت بسیاری از مخالفین را زنده گرداند برای انتقام، و سید محمد تقی موسوی روایات و مطالب مذکوره را در کتاب مکیال المکارم ذکر نموده، هرگاه حاجت مهمی داشتید و در برآوردن آن عاجز بودید خواسته خود را به وسیله این عریضه خدمت حضرت ولی عصر روحی فداه عرض نمود انشاء الله بدست حضرتش آن مهم به انجام رسد.

يَا سَيِّدِي يَا أَبَا الْقَاسِمِ يَا حُسَيْنَ ابْنَ رُوحٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتِكَ فِي سَبِيلِ  
اللَّهِ وَأَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرْزُوقٌ وَقَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ  
هَذِهِ رُقْعَتِي وَحَاجَتِي إِلَى مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ فَإِنَّ الثَّقَةَ الْأَمِينِ.

كَتَبْتُ يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ مُسْتَعِيثًا وَ شَكْوَتْ مَا نَزَلَ بِي مُسْتَجِيرًا بِاللَّهِ  
عَزَّوَجَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرِ قَدْ دَهَمَنِي وَ أَشْغَلَ قَلْبِي وَ أَطَالَ فِكْرِي وَ سَلَبَنِي بَغْضَ لُبِّي وَ  
غَيْرَ خَطِيرَ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدِي أَسْلَمَنِي عِنْدَ تَخَيُّلِ وَرُودِهِ الْخَلِيلِ وَ تَبَرَّءَ عِنْدَ تَرَائِي إِقْبَالِهِ  
الْحَمِيمِ وَ عَجَزَتْ عَنِ دِفَاعِهِ حِيلَتِي وَ خَانَنِي فِي تَحْمَلِهِ صَبْرِي وَ قُوَّتِي فَلَجَأْتُ فِيهِ  
إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْكَ فِي دِفَاعِهِ عَنِّي عِلْمًا بِمَكَانِكَ  
مِنَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلِيَّ التَّدْبِيرِ وَ مَالِكِ الْأُمُورِ بِكَ وَائْتِقًا فِي الْمُسَارَعَةِ فِي الشَّفَاعَةِ  
إِلَيْهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ فِي أَمْرِي مُتَيْقِنًا لِإِجَابَةِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِيَّاكَ بِأَعْطَاءِ سُؤَالِي وَ أَنْتَ يَا  
مَوْلَايَ جَدِيرٌ بِتَحْقِيقِ ظَنِّي وَ تَصَدِيقِ أَمَلِي فِيكَ فِي أَمْرٍ.

محل عرض حاجت:

فِيمَا لَا طَاقَةَ لِي بِحَمْلِهِ وَ لَا صَبْرَ لِي عَلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتُ مُسْتَحِقًّا لَهُ وَ لِأَضْعَافِهِ بِقَبِيحِ  
أَفْعَالِي وَ تَفْرِيطِي فِي الْوَاجِبَاتِ الَّتِي لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَأَغَثَنِي يَا مَوْلَايَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ  
عِنْدَ اللَّهْفِ وَ قَدَمِ الْمَسْئَلَةِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي أَمْرِي قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ  
فِيكَ بَسِطَتِ النُّعْمَةَ عَلَيَّ وَ اسْتَلَّ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ لِي نَصْرًا عَزِيزًا وَ فَتْحًا قَرِيبًا فِيهِ بُلُوغُ  
الْأَمَالِ وَ خَيْرُ الْمَبَادِي وَ خَوَاتِيمُ الْأَعْمَالِ وَ الْأَمْنُ مِنَ الْمَخَافِ كُلِّهَا فِي كُلِّ حَالٍ إِنَّهُ  
جَلَّ ثَنَاؤُهُ لِمَا يَشَاءُ فَعَالٌ وَ هُوَ حَسْبِي وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فِي الْمَبْدِئِ وَ الْمَالِ.

سپس در حرم یکی از ائمه معصومین علیهم السلام یا در سر چاه آبی و یا نهری یکی از نواب  
اربعه: «عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح، علی بن محمد سمري» را  
برده و بگوید<sup>(۱)</sup>: سَلَامٌ عَلَيْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفَاتِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ أَنَّكَ حَيٌّ عِنْدَ اللَّهِ مَرزُوقٌ  
وَ قَدْ خَاطَبْتُكَ فِي حَيَاتِكَ الَّتِي لَكَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ هَذِهِ رُقْعَتِي وَ حَاجَتِي إِلَيْكَ  
مَوْلَانَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلِّمْهَا إِلَيْهِ وَ أَنْتَ الثَّقَةُ الْأَمِينُ<sup>(۲)</sup>

۱ - مصباح کفعمی صفحه ۴۴، نجم الثاقب صفحه ۶۱۶، صحیفه المهدیه صفحه ۷۱، منتهی الامال صفحه ۴۱۹.

۲ - نجم الثاقب صفحه ۴۵۳.

## احادیث در خصوص غائب شدن

### امام زمان علیه السلام از ابصار آنام

حدیث اول: عن جابر بن عبد الله الانصاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله المهدي من ولدي، اسمه اسمي، وكنيته كنيتي، اشبه الناس بي خلقاً وخلقاً، تكون به غيبة وحدة تضل فيها الامم، ثم يضل كالشهاب الثاقب يملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً<sup>(۱)</sup>

از حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمودند: مهدی از اولاد من نام او نام من است و کنیه او کنیه من است شبیه ترین مردم به من در صورت و در همه صفات حمیده می باشد، او را غایب شدنی است که در زمان غایب بودنش گروههایی از مردم گمراه می شوند آنگاه می آید مانند شهاب درخشنده و زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر شده باشد از ظلم و ستم.

حدیث دوم: عن الأصبغ بن نباته قال: اتيت امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام فوجدته متفكراً ينكت في الأرض، فقلت: يا امير المؤمنين مالي اراك متفكراً تنكت في الارض ارغبت فيها؟ فقال: لا والله ما رغبت فيها و لا في الدنيا يوماً قط ولكن فكّرت في مولود يكون من ظهري الحادي عشر من ولدي، هو المهدي يملأها عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً تكون له حيرة و غيبة، يضل أقوام و يهتدي فيها آخرون، فقلت: يا امير المؤمنين و إن هذا لكائن؟ فقال: نعم، كما أنه مخلوق و أني لك بالعلم بهذا الأمر يا اصبغ اولئك خبار هذه الأمة مع إبرار هذه العترة، قلت: و ما يكون بعد ذلك؟ قال: ثم يفعل الله ما يشاء فإن له ارادات و غايات و نهايات<sup>(۲)</sup>

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، اصبغ بن نباته گفت: رفتم خدمت آن حضرت علیه السلام دیدم متفکر است و بر زمین با انگشت خط می کشد، گفتم: یا امیرالمؤمنین، در چه فکر هستی؟ آیا به سلطنت رغبت فرموده ای؟ فرمود: به خدا قسم هرگز نه به سلطنت

۱- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۲۸۶، وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام جلد ۱ صفحه ۳۹.

۲- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۲۸۹، وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام جلد ۱ صفحه ۳۹.

رغبت داشته‌ام نه به دنیا رغبت نموده‌ام، لکن فکر می‌کردم در امر مولودی که از من به ظهور می‌آید و آن یازدهم از فرزندان من است آن مهدی است که عالم را پر از عدل می‌کند چنانچه پر شده از ظلم و ستم، خواهد بود او را غایب شدنی و مردم را حیرتی که در زمان غایب بودنش بسیاری از مردم گمراه شوند و جمعی دیگر هدایت یابند، گفتم: یا امیرالمؤمنین این مطلب تقدیر حتمی است که تغییر ندارد؟ فرمود: بلی، لابد غایب می‌شود همچنان که لابد متولد می‌شود.

حدیث سوّم: عن أبي سعيد عقیصا قال: لما صالح الحسن بن علیّ علیه السلام معاویة بن ابي سفیان دخل علیه الناس، فلامه بعضهم علی بیعتهم، فقال علیه السلام: ویحکم ما تدرون ما عملت والله الذي عملت خیر لشیعتی مما طلعت علیه الشمس او غربت، آلا تعملون اننی امامکم مفترض الطاعة علیکم واحد سیّدي شباب اهل الجنة بنصّ من رسول الله صلی الله علیه و آله علیّ؟ قالوا: بلی، قال: أما علمتم أن الخضر علیه السلام لما خرّق السفینة و اقام الجوار و قتل الغلام کان ذلك سخطاً لموسی بن عمران اذ خفی علیه وجهه الحکمة فی ذلك و کان ذلك عندالله تعالی ذکره حکمة و صوباً، أما علمتم أنه ما منا أحد الا و یقع فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه الا القائم الذي یصلی روح الله عیسی بن مریم علیها السلام خلفه، فأن الله عزوجل یخفی ولادته، و یغیب شخصه لئلا یكون لاحد فی عنقه بیعة اذا خرج، ذلك تاسع من ولدی اخي الحسین بن سیدة الاماء، یطیل الله عمره فی غیبتة ثم یمظهره بقدرته فی صورة شاب دون اربعین سنة، ذلك لیعلم أن الله علی کل شیء قدير<sup>(۱)</sup>

از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است، فرمود: کس از ما نیست که بیعت سلطان جائر زمان به ناچاری به گردنش نیفتد مگر آن قائم که حضرت عیسی علیه السلام در عقب سر او نماز می‌کند، زیرا که حقتعالی ولادت او را مخفی می‌کند و شخص او را از نظرها غایب می‌کند تا بیعت سلطان ظالمی به گردنش نیفتاده باشد زمانی که خروج کند، او نهمی فرزندان برادرم حسین است پسر سیده زنان زمان است، طولانی می‌کند خدایا عمر او را در زمان غایب بودنش آنگاه به قدرت کامله خود او را به صورت مردی که

چهل سال کمتر عمر کرده باشد ظاهر می فرماید تا دانسته شود که خداوند عزوجل بر هر چیزی توانا است.

حدیث چهارم: عن عبد الله بن شريك، عن رجل من هموان قال: سمعت الحسين بن علي بن ابيطالب عليه السلام يقول: قائم هذه الامة هو التاسع من ولدي و هو صاحب الغيبة و هو الذي يقيم ميراثه و هو حي <sup>(۱)</sup>

از حضرت سید الشهداء عليه السلام فرمود: قائم این امت نهمی از اولاد من است و او است کسیکه غایب می شود و میراث قسمت کرده می شود با وجود اینکه زنده است.

حدیث پنجم: عن ابي خالد الكابلي، قال: دخلت على سيدي علي بن الحسين زين العابدين عليه السلام فقلت له: يا ابن رسول الله اخبرني بالذين فرض الله عزوجل طاعتهم و مودتهم و أوجب على عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله؟ فقال لي: يا كنيك أن أولي الامر الذين جعلهم الله عزوجل أئمة للناس و أوجب عليهم طاعتهم: اميرالمؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام، ثم الحسن، ثم الحسين ابنا علي بن ابيطالب، ثم انتهى الامر الينا ثم سكت. فقلت له: ياسيدي روي لنا عن اميرالمؤمنين علي عليه السلام أن الارض لا تخلو من حجة لله جل و عز على عباده، فمن الحجة و الامام بعدك؟ قال: ابني محمد و اسمه في التوراة باقر، يبقر العلم بقرا، هو الحجة و الامام بعدي، و من بعد محمد ابنه جعفر، و اسمه عند اهل السماء صادق، فقلت له: ياسيدي فكيف صار اسمه صادق و كلكم صادقون، قال: حدثني ابي، عن أبيه عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: اذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابيطالب عليه السلام فسموه صادق، فان للخامس من ولده ولداً اسمه جعفر يدعي الامامة افتراء على الله و كذباً عليه فهو عند الله جعفر الكذاب المفترى على الله عزوجل، و المدعي لما ليس له باهل، المخالف على ابيه و الحاسد لا خيه، ذلك الذي يروم كشف ستر الله عند غيبة ولي الله عزوجل، ثم بكى علي بن الحسين عليه السلام بكاءً شديداً، ثم قال: كأي جعفر الكذاب و قد حمل طاغية زمانه على تفتيش أمر ولي الله، و المغيب في حفظ الله و التوكيل بحرم ابيه جهلاً منه بولادته، و حرصاً منه على قتله ان ظفر به، (و) طمعاً في ميراثه حتى

یأخذه بغير حقه. قال ابو خالد: فقلت له: يا ابن رسول الله و ان ذلك لكائن، فقال: اي و ربي ان ذلك لمكتوب عندنا في صحيفة التي فيها ذكر المحكن التي تجري علينا بعد رسول الله ﷺ. قال ابو خالد: فقلت: يا ابن رسول الله ثم يكون ماذا، قال: ثم تمتد الغيبة بولي الله عزوجل الثاني عشر من اوصياء رسول الله ﷺ و الائمة بعده.

يا ابا خالد ان اهل زمان غيبة قائلين بامامته و المنتظرين لظهوره افضل من اهل كل زمان، لان الله تبارك و تعالى اعطاهم في عقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة، و جعلهم في ذلك الزمان بمنزلة المجاهدين بين يدي رسول الله ﷺ بالسيف، اولئك المخلصون حقاً و شيعتنا صدقاً، و الدعاة الى دين الله عزوجل سراً و جهراً و قال علي بن الحسين عليه السلام: انتظار الفرج من أعظم الفرج. (۱)

از حضرت امام زين العابدين عليه السلام است، فرمود: بسيار طولانی می شود زمان غایب بودن ولی خدا که دوازدهم اوصیاء حضرت رسول الله ﷺ است، ای ابا خالد: به درستی که اهل زمان او که قائل به امامت او هستند و انتظار ظهورش را دارند افضل اهل هر زمانی هستند، زیرا که حقتعالی چنان عقل و هوشی به آنها داده که غیبت و حضور نزد آنها یکسان است، و آنها را در آن زمان به منزله مجاهدين در حضور خاتم پیغمبران قرار داده، ایشانند مؤمنان خالص و شیعیان واقعی ما و دعوت کنندگان به دین خدا در آشکار و پنهان.

حدیث ششم: عن أم هاني الثقفية قالت: غدوت على سيدي محمد بن علي الباقر عليه السلام فقلت له: ياسيدي آية في كتاب الله عزوجل عرضت بقلبي فأقلقتني و أسهرت ليلي، قال: فسألي يا أم هاني قالت: قلت: ياسيدي قول الله عزوجل: ﴿فلا أقسم بالخنس الجوار الكنس﴾ (۲) قال: نعم المسئلة سألتيني يا أم هاني هذا مولود في آخر الزمان هو المهدي من هذه العترة، تكون له حيرة و غيبة يذل فيها اقوام، و يهتدي فيها اقوام، فلي طوبى لك ان ادركتيه، و يا طوبى لمن ادركه (۳)

۱- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۳۲۰، وظیفه مردم در غیبت امام زمان عليه السلام جلد ۱ صفحه ۴۱.

۲- سوره تکویر آیه ۱۵.

۳- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۱ صفحه ۳۳۰، وظیفه مردم در غیبت امام زمان عليه السلام جلد ۱ صفحه ۴۱.



از حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: که مهدی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او غایب شدنی است و در زمان غیبت او حیرانی برای مردم که گروهی گمراه شوند و گروهی به سلامت مانند.

حدیث هفتم: عن عبدالله بن ابي يعفور قال: ابو عبدالله الصادق علیه السلام: من اقر بالائمة من آبائي و ولدي و جحد المهدي من ولدي كان كمن اقر بجميع الانبياء و جحد محمداً صلی الله علیه و آله بنبوته. فقلت: ياسيدي و من المهدي من ولدك؟ قال: الخامس من ولد السابع يغيب عنكم شخصه، و لا يحل لكم تسميته. (۱)

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، عبد الله بن ابی یعفور از آن جناب روایت می کند که فرمود: هر کس اقرار کند به امامان از پدران من و فرزندان من و انکار کند مهدی از اولاد مرا مثل کسی است که اقرار به همه پیغمبران کند و پیغمبر آخرالزمان را منکر باشد. گفتم: کیست مهدی از اولاد شما؟ فرمود: پنجم از اولاد هفتم ما که شخص او غایب می شود از شما، و حلال نیست گفتن نام او یعنی: اسم اصلی او بر شما.

حدیث هشتم: عن علي بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر علیه السلام قال: اذا فقد الخامس من ولد السابع الله الله في ادیانکم لا یزیلنکم احد عنہا، یابنی: انه لا بد لصاحب هذا الامر من غيبة حتى يرجع عن هذا الامر من كان يقول به، انما هي محنة من الله عزوجل امتحن بها خلقه، و لو علم آبائکم و اجدادکم دیناً اصح من هذا لاتبعوه. فقلت: ياسيدي و ما الخامس من ولد السابع؟ فقال: يابني عقولکم تضعف عن ذلك و احلامکم تضيق عن حملة ولكن ان تعيشوا فسوف تدرکونه.

از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است فرمود: چون که غایب شود پنجم از فرزندان هفتم پس ملتفت باشید کسی شما را از دین برنگرداند بدانید البته حضرت صاحب الامر علیه السلام غایب می شود و آنقدر طول می کشد غایب شدنش تا بیشتر از مسلمانان از این دین برمی گردند، به درستی که غیبت او امتحانی است از

جانب خداوند برای خلق که خوب از بد واضح شود. (۱)

حدیث نهم: عن الحسين بن خالد قال: قال علي بن موسى الرضا عليه السلام: لا دين لمن لا ورع له، ولا ايمان لمن لا تقية له، ان اكرمكم عند الله اعمالكم بالتقية. فقيل له: يا ابن رسول الله الى متى؟ قال: الى يوم الوقت المعلوم و هو يوم خروج قائمنا اهل البيت، فمن ترك التقية قبل خروج قائمنا فليس منا فقيل له: يا ابن رسول الله و من القائم منكم اهل البيت؟ قال: الرابع من ولدي ابن سيدة الاماء، يطهر الله به الارض من كل جور، و يقدسها من كل ظلم، و هو الذي يشك الناس في ولادته، و هو صاحب الغيبة قبل خروجه، فاذا خرج اشرفت الارض بنوره، و وضع ميزان العدل بين الناس فلا يظلم احد احداً، و هو الذي تطوى له الارض و لا يكون له ظل، و هو الذي ينادي منادي من السماء يسمعه جميع اهل الارض بالدعاء اليه يقول: آلا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه، فان الحق معه و فيه، و هو قول الله عزوجل: ﴿ان نشأ نزل عليهم من السماء آية فضلت اعناقهم لها خاضعين﴾ (۲)

از حضرت امام رضا عليه السلام پرسیدند: کیست قائم از شما اهلبیت عليهم السلام؟ فرمودند: چهارمی از اولاد من است که پسر سیده کنیزکان است، پاک می گرداند خداوند عالم به او زمین را از هر ستمی و پاکیزه می کند زمین را به وجود او از هر ظلمی و او است آن کسی که مردم در ولادت او شک می کنند، و او است کسیکه غایب می شود پیش از خروجش پس چون خروج فرماید زمین به نور او روشن شود و میزان عدل را میان مردم قرار دهد، پس هیچ کس به دیگری ظلم و ستم نکند و او است کسیکه زمین برای او درهم پیچیده شود، و او را سایه نباشد، و او است کسیکه منادی از آسمان به اسم او ندا کند به ندایی که تمام اهل زمین بشنود و مردم را به سوی او دعوت نماید و آن ندا این است: «آلا ان حجة الله قد ظهر عند بيت الله فاتبعوه فان الحق معه و فيه» یعنی: همه آگاه باشید و بدانید که حجت خدا به تحقیق ظهور فرموده در نزد کعبه مشرفه پس او را

۱- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۲ صفحه ۳۶۰، وظیفه مردم در غیبت امام زمان عليه السلام جلد ۱ صفحه ۴۲.

۲- سوره شعراء آیه ۴، اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۲ صفحه ۳۷۲، وظیفه مردم در غیبت امام زمان عليه السلام جلد ۱

پیروی و متابعت نماید زیرا که حق با او و رستگاری در متابعت او است.

حدیث دهم: عن عبد العظیم بن عبد الله الحسین قال: قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام: انی لارجو أن تكون القائم من اهل بیت محمد الذي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، فقال علیه السلام: یا ابا قاسم: ما منا الا و هو قائم بأمر الله عزوجل، و هاد الی دین الله، ولكن القائم الذي يطهر الله عزوجل به الارض من اهل الكفر و الحجود و يملأها عدلاً و قسطاً هو الذي تخفي علی الناس ولادته و يغیب عنهم شخصه، و يحرم عليهم تسميته و هو سمي رسول الله صلی الله علیه و آله و كنية و هو الذي تطوي له الارض، و يذل له كل صعب و يجتمع اليه من اصحابه عدة اهل البدر: ثلاثمائة و ثلاث عشر رجلاً، من أقاصم الارض، و ذلك قول الله عزوجل: ﴿أين ما تكونوا يأت بكم الله جميعاً ان الله على كل شيء قدير<sup>(۱)</sup>﴾ فاذا اجتمعت له هذه العدة في اهل الاخلاص أظهر الله امره، فاذا تحمل له العقد و هو عشرة آلاف رجل خرج باذن الله عزوجل، فلا يزال يقتل اعداء الله حتى يرضى عزوجل. قال عبد العظیم: فقلت له: ياسيدي و كيف يعلم ان الله عزوجل قد رضي؟ يلقي في قلبه الرحمة، فاذا دخل المونيه اخرج اللات و العزى فاحرقهما<sup>(۲)</sup>

از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسیدند: شمایی قائم از اهلبیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که عالم را پر از عدل و داد می کند؟ فرمودند: جمیع ما ائمه قائم به امر خدا هستیم و راهنمایی به دین او، ولكن آن قائمی که حقتعالی به ظهور او زمین را از اهل کفر پاک می کند و آن را پر از عدل می فرماید، آنکسی است که ولادتش از مردم پنهان واقع شود و شخص او از نظرهای خلائق غایب و پنهان گردد و گفتن نام اصلی او بر مردم حرام باشد او است هم نام و هم کنیه با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او است کسیکه زمین برای او درهم پیچیده شود یعنی: در زمان بسیار کم راه های بسیار دور را بی واسطه شمندفر<sup>(۳)</sup> و اسباب سیر کند و هر مشکلی برای او آسان شود، و سیصد و سیزده نفر اصحاب او که به عدد اصحاب

۱. سوره بقره آیه ۱۴۸

۲. اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۲ صفحه ۳۷۷ و وظیفه مردم در غیبت امام زمان ۷ جلد ۱ صفحه ۴۴.

۳. در اصطلاح قدما به معنی اتومبیل است.

بدرند از شهرهای دور به خدمتش حاضر شوند، چون این عدد از اهل اخلاص برایش جمع شد خداوند عالم امر او را ظاهر و آشکار گرداند، پس چون عدد یاران او به ده هزار نفر رسید به اذن خدا خروج کند و دشمنان حقتعالی را بکشد تا خدا راضی شود حضرت عبد العظیم از انجناب پرسید: از کجا می دانید که خدا راضی شده؟ فرمود: رحمت در دل او قرار می دهد که دیگر نکشد یعنی: غضب آن حضرت ساکن می شود پس چون مدینه داخل شود لات و عزی را بیرون آورد و بسوزاند.

حدیث یازدهم: عن ابي هاشم داود بن قاسم الجعفري قال: سمعت ابا الحسن صاحب العسکر عليه السلام يقول: الخلف من بعدي ابني الحسن فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ قلت: و لِمَ جعلني الله فداك؟ فقال: لانكم لا ترون شخصه، و لا يحل لكم ذكره باسمه، قلت: فكيف نذكره؟ قال: قولوا: الحجّة من آل محمّد عليه السلام. (۱)

از حضرت امام علی النقی عليه السلام فرمودند: امام بعد از من پسر من حسن است پس چگونه خواهد بود حال شما در زمان امام بعد از امام حسن عسکری عليه السلام، راوی پرسید: از چه جهت؟ فرمود: بجهت اینکه شخص او از شما غایب می شود و او را نمی بینید و بر شما حلال نیست که اسم او را بگویید، عرض کرد: پس به چه اسم او را ذکر نماییم؟ فرمود: حجّت از آل محمّد عليه السلام.

حدیث دوازدهم: حدّثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن احمد بن اسحاق بن سعد الاشعري قال: دخلت على ابي محمّد الحسن بن علي عليه السلام و أنا أريد أن أسأله عن الخلف (من) بعده فقال لي مبتدئاً: يا احمد بن اسحاق ان الله تبارك و تعالی لم یخلّ الأرض منذ خلق آدم عليه السلام و لا یخلّیها الى أن تقوم الساعة من حجّة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن اهل الأرض، و به ينزل الغيث، و به یخرج برکات الأرض. قال: فقلت له: یا ابن رسول الله فمن الامام و الخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مرعاً فدخل البيت، ثم خرج و على عاتقه غلامٌ كان وجهه القر اليلة البدر من ابناء الثلاث سنين، فقال: یا احمد بن اسحاق لولا کرامتك على الله عزّوجلّ و على حججه ما عرضت عليك ابني هذا، انه سمي رسول الله عليه السلام و كنيه، الذي يملأ الأرض

قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، يا احمد بن اسحاق مثله في هذه الامة مثل الخضر عليه السلام و مثله مثل ذي القرنين والله ليغيبن غيبة لا ينجوا فيها من الهلكة الا من ثبته الله عزوجل على القول بإمامته و وقفه فيها للدعاء بتعجيل فرجه.

فقال احمد بن اسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامة يطمئن اليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السلام بلسان عربي فصيح، فقال: أنا بقيّة الله في ارضه، و المنتقم من اعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا احمد بن اسحاق. فقال احمد بن اسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلما كان من الفرعوت اليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت (به) عليّ فما السنة الجارية فيه من الخضر و ذي القرنين؟ فقال: طول الغيبة يا احمد، قلت: يا ابن رسول الله و انّ غيبة لتطول؟ قال: اي و ربّي حتى يرجع عن هذا الامر اكثر القائلين به و لا يبقى الا من اخذ الله عزوجل عهده لولايتنا، و كتب في قلبه الايمان و أيده بروح منه، يا احمد بن اسحاق: هذا امر من امر الله، و سرّ من سرّ الله، و غيب من غيب الله فخذ ما آتيتك و كن من الشاكرين تكن معنا غداً في عليين.<sup>(۱)</sup>

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است فرمودند: پسر من حضرت صاحب الامر علیه السلام شبیه است به خضر و ذو القرنین، راوی پرسید: از چه جهت؟ فرمودند: از جهت طول کشیدن زمان غایب شدنش، پرسید: مگر خیلی طولانی می شود زمان غایب بودن او؟ فرمودند: بلی به خدا قسم آن قدر طول می کشد و دراز می شود غیبت او تا آنکه بیشتر کسانی که اعتقاد به او داشته اند از دین برمی گردند و گمراه می شوند و باقی نمی ماند بر دین مگر کسیکه حقتعالی عهد او را گرفته باشد برای دوستی ما و ایمان را در دل او محکم گردانیده باشد و به قوه ای از جانب خودش او را تأیید و یاری فرموده باشد.

آیت الله حاج میرزا سید محمد تقی موسوی می گوید: ما بقی این حدیث در فایده چهاردهم از فواید و خواص دعاء نمودن به آن جناب مذکور شده.<sup>(۲)</sup>

۱- اکمال الدین شیخ صدوق جلد ۲ صفحه ۳۸۵، وظیفه مردم در غیبت امام زمان علیه السلام جلد ۱ صفحه ۴۶.

۲- اکمال الدین و اتمام النعمه جلد ۲ صفحه ۳۸۵-۳۸۴.



**بخش نهم:**



**تاریخ ولادت حضرت**

**حجة الله عجل الله تعالى**

**فرجه الشريف**

## تاریخ ولادت حضرت حجة الله ﷺ

اصح و اشهر آن است که ولادت با سعادت آن بزرگوار در نیمه شعبان سنه دو بیست و پنج و پنج بوده چنانچه در کافی شریف و ارشاد مفید و اقبال سید بن طاووس و تاریخ ابن خلکان و نورالابصار سید مؤمن شبلنجی فرموده: و در دروس تصریح کرده که در شب جمعه بوده از ماه و سال مرقوم.

در ارشاد و نورالابصار فرموده: در شب نیمه شعبان از سال و ماه مرقوم بوده و تعیین روز نکرده، بعضی گفتند: تاریخ ولادت حضرت حجّت ﷺ کلمه (نور) است.

پس سن مبارک آن حضرت ﷺ وقت رحلت پدر بزرگوارش بنا بر مشهور در باب رحلت حضرت عسکری ﷺ و ولادت حضرت بقیة الله چهار سال و پنج ماه و هفت روز بوده.

اسم و لقب و کنیه و نسب حضرت حجة الله فی الارضین و بقیة الله فی العالمین و خاتم الاوصیاء المرضیین ارواحنا له الفداء و عجل الله تعالى فرجه الشريف، اما اسم شریف نظر به اخبار کثیره معتبره حرام است ذکر آنرا نمودن چون در بعضی از اخبار دارد: «لا یحل ذکره بأسمه حتی ینخرج فیما لا یرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» و در بعضی از اخبار دارد: «ملعون ملعون من سماني في محفل من الناس» اشهر القاب آن حضرت ﷺ مهدی و قائم است.

در غیبت طوسی است راوی از حضرت صادق سؤال کرد: «لای شیء سمي المهدي قال: لانه یهدی الی کل امر خفی و سمي القائم لقیامه بالحق».

و در کتاب علل الشرایع از ابی حمزه ثمالی روایت کرده گفت: سؤال کردم از حضرت باقر ﷺ عرض کردم: یا بن رسول الله آیا شما قائم نیستید؟ فرمود: چرا، عرض کردم پس چرا نامیدن قائم را قائم؟ فرمود: چون جدم حضرت سید الشهداء ﷺ را شهید کردند ملائکه ها گریه و ضجه نمودند به درگاه الهی عرض کردند: الهنا و سیدنا آیا

می بینی به برگزیده و پسر بهترین برگزیده های تو از خلقت چه کردند؟ خداوند عزوجل

وحی فرمود به سوی ایشان آرام بگیرید ای ملائکه من قسم به عزت و جلال خود هر آینه انتقام می‌کشم از قتله این مظلوم ولو بعد از مدتی باشد، بعد خداوند کشف حجاب از پیش چشم ملائکه فرمود ائمه از اولاد سید الشهداء علیهم السلام را دیدند ملائکه مسرور شدند و دیدند یک نفر از ائمه علیهم السلام ایستاده و نماز می‌خواند خطاب فرمود: «بذلك القائم انتقم منهم» و در معانی اخبار است: «سمى القائم قائماً لانه يقوم بعد موت ذكره».

اما كنيه آن حضرت علیه السلام در کشف الغمه است: «يقال كنية الخلف الصالح ابوالقاسم».

اما نسب شرفش والد ماجدشان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، والده ماجده‌شان ملیکه معروفه به نرجس است و در بعضی از اخبار، ریحانه و سوسن و صیقل وارد شده در کتاب اکمال الدین از ابوالحسن محمد شیبانی روایت مفصلی نقل می‌کند، در آن روایت از خود آن مخدره نقل شده که فرمود: من ملیکه دختر یسوعا پسر قیصر روم هستم و مادرم از اولاد حواریین است و نسبش به شمعون وصی حضرت عیسی علیه السلام می‌رسد.

ایضاً از حکیمه خاتون دختر امام محمد جواد علیه السلام نقل می‌فرماید، فرمود: وقت غروب شمس در منزل حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودم، خواستم بروم، حضرت فرموده: عمه امشب را اینجا بمان و بیتوته کن که خداوند مولود کریمی عطا می‌فرماید عرض کردم، از که؟ فرمود: از نرجس، حکیمه فرمود: نزد نرجس ابداً اثر حمل در او ندیدم مراجعت نمودم خدمت حضرت خبر دادم که من آثار حمل در مخدره نرجس خاتون ندیدم، حضرت تبسم کرد و فرمود: وقت طلوع فجر حملش ظاهر می‌شود مثل این نور دیده من مثل موسی علیه السلام است که حملش ظاهر نشد تا وقت ولادتش به جهت آنکه فرعون شکم زنهای آبستن را پاره می‌کرد، در طلب حضرت موسی علیه السلام این آقا زاده هم نظیر حضرت موسی علیه السلام است. (۱)

حکیمه خاتون فرمود: در آن شب مراقب بودم نرجس خاتون را تا وقت طلوع فجر و



نرجس خاتون خوابیده بود ناگاه از خواب جستن نمود مضطربانه من او را به سینه خود چسبانیدم حضرت عسکری علیه السلام فریاد زد: ای عمه بخوان سوره (قدر) را، من مشغول خواندن آن سوره مبارکه شدم دیدم جنین که در بطن نرجس خاتون است با من می خواند. حکیمه فرمود: مضطرب شدم ناگاه برادر زاده ام فریاد کرد: تعجب مکن از امر الهی خداوند تبارک و تعالی ما را ناطق می کند به حکمت در صغر سن و حجّت قرار می دهد در روی زمین در کبر سن چون کلام حضرت تمام شد آن مخدره را ندیدم گویا بین من و او پرده و حجاب واقع شد پس رفتم نزد حضرت عسکری علیه السلام صبیحه زنان فرمود: برگرد ای عمه نرجس خاتون را در جای خود خواهی دید، گفت: برگشتم حجاب از بین برداشته شد لمعه نوری به نظرم آمد که چشم را خیره می کرد ناگاه دیدم آقازاده حضرت حجّت الله الاعظم به سجده افتاده و انگشت (مسیحه اش) را بطرف آسمان بلند کرده می گوید:

«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ جَدِي رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّ أَبِي

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام» بعد یک یک از ائمه را اسم برد و شمرد تا رسید به خودشان، عرض کرد: پروردگارا وعده مرا وفا کن و امر مرا به اتمام برسان و پرکن زمین را به سبب من از عدل و داد، پس حضرت عسکری علیه السلام فریاد زد: ای عمه بیاور طفل مرا نزد من پس بردم آقازاده را نزد پدر بزرگوارش، چون پدرش را دید سلام کرد حضرت نور دیده اش را گرفت ملائکه به صورت طیور بالای سرشان صف کشیده بودند حضرت یکی از آن طیور را صدا زد فرمود: این طفل مرا ببر و حفظ کن و در هر چهل روز یک مرتبه او را بیاور نزد من، پس آن طیر آقازاده را گرفت و طیران نموده به سوی آسمان، بقیه طیور هم با او رفتند، حضرت فرمود: تو را به آن کس سپردم که مادر موسی بن عمران علیه السلام فرزندش را به او سپرد.

پس نرجس خاتون گریه کرد حضرت فرمود: ساکت شو، شیر خوردن بر او حرام است مگر از پستان تو، و زود برگردد به سوی تو چنانچه حضرت موسی علیه السلام برگشت به مادرش. این است قول خدای تعالی که فرمود: «فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا

تَحْزَنَ<sup>(۱)</sup> حکیمه خاتون سؤال کرد: این طائر که بود؟ فرمود: روح القدس بود الخ... در غیبت شیخ طوسی است وقتی که حضرت حجّت علیه السلام را دادند به دست پدر بزرگوارش حضرت او را به زانوی راست نشانید دست بر سرش کشید فرمود: نور دیده تنطق بنما به قدرت الهی آقازاده استعاده از شیطان رجیم نمود بعد گفت: <sup>(۲)</sup> ﴿وَوَثُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ<sup>(۳)</sup>﴾

### داستان شکفت

جشن مفصلی بود کاخ زیبای قیصر پادشاه روم به انواع زینتها آراسته شده سیصد نفر از رهبانان مسیحی و بیش از هفتصد نفر از اعیان و اشراف و حدود چهار هزار نفر از امرا و فرماندهان لشکر و بزرگان مملکت روم در این جشن شرکت کرده‌اند. قیصر پادشاه روم می‌خواست دختر پسرش یسوعا را (که از طرف مادر نسبش به حضرت شمعون وصی حضرت عیسی می‌رسد) برای پسر برادرش تزویج کند، تخت زیبایی که به انواع جواهرات آراسته بود و بر روی چهل پایه قرار داشت آماده کردند. پسر را روی تخت نشانده صلیبها را بر بلندیا گذاشته اسقفها صف کشیدن انجیلها را گشوده و آماده مراسم عقد شدند. ناگهان صلیبها روی زمین ریخت و پایه‌های تخت درهم شکست و جوان از بالای تخت روی زمین افتاد و بیهوش شد رنگ اسقفها پرید و بدنها به لرزه در آمد.

کشیشان این حادثه را به فال بد گرفته و از قیصر خواستند که از انجام این کار بگذرد ولی سلطان روم دستور داد دوباره تخت را مرتب کرده صلیبها را در جای خود قرار داده و برادر آن جوان را روی تخت بنشانند و نرجس را برای او عقد کنند. اما بار دوم نیز همین که کشیکها آماده انجام مراسم شدند صدای شکستن تخت بگوش رسید و صلیبها درهم ریخت و جوان بیچاره بر زمین غلطید.

۲ - منتخب التواریخ حاج محمد هاشم خراسانی.

۱ - سوره قصص آیه ۱۳.

۳ - سوره قصص آیات ۵ - ۶.

مهمانها متفرق شدند و قیصر روم شرمنده و غمگین به حرمسرا برگشت.

## خواب شیرین

در همان شب نرجس خاتون در خواب دید که: حضرت عیسی علیه السلام و شمعون و گروهی از یاران عیسی علیه السلام به قصر جدش پادشاه روم آمده‌اند و در جای تخت منبری که نور از آن می‌درخشید قرار دارد. چیزی نگذشت که حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر خاتم و جانشین وی و جمعی از فرزندان او وارد قصر شدند. حضرت عیسی به استقبال رفت و با آن معانقه کرد و خوش آمد گفت.

پیغمبر اسلام فرمود: یا روح الله من به خواستگاری دختر شما شمعون برای فرزندم (اشاره کرد به امام حسن عسکری علیه السلام) آمده‌ام.

حضرت عیسی علیه السلام نگاهی به شمعون کرده و گفت: سعادت بزرگ به تو روی آورده است قبول کن خویشاوندی با آل پیامبر اسلام را، شمعون نیز پذیرفت، سپس پیغمبر اسلام بالای منبر رفت و خطبه‌ای انشاء فرمود و نرجس را به عقد امام حسن عسکری علیه السلام در آورد و حضرت عیسی علیه السلام و حاضرین را گواه گرفت. در این هنگام نرجس از خواب بیدار شد ولی از آن محفل زیبا اثری نیافت. اما دیدن این خواب نشاط و سروری در جسم و روح او بوجود آورد و خواب را برای کسی نقل نکرد ....

از آن شب به بعد قلبش در فراق امام حسن عسکری علیه السلام می‌طپید و از خوردن و خواب مانند رنجور و لاغر و بیمار گردید به معالجه او پرداختند ولی پزشکان از معالجه او ناامید شدند.

جدش قیصر به دیدنش آمد و گفت: نور دیده هر خواهشی داری بگو تا در انجام آن بکوشم؟ گفت: پدر جان قدری درباره اسرای مسلمین مهربانی کن شاید عیسی و مریم مرا شفا دهند. قیصر تقاضای او را پذیرفت نرجس هم از خود حال بهتری نشان داد جدش خشنود گردید.

## خوابی شیرین‌تر

چهارده شب بعد خواب دیگری دید. این بار ملکه اسلام حضرت زهراء علیها السلام و مریم و حوریان بهشتی را دید که به دیدن او آمدند حضرت مریم به نرجس فرمود: این بانو سیده زنان و مادر امام حسن عسکری علیه السلام است یعنی همان کسی که او را در خواب دیده‌ای و تو را برای او خواستگاری کردند، نرجس خود را در آغوش فاطمه علیها السلام انداخت و سخت گریست و گله کرد که من از فراق فرزندان می‌سوزم چرا او نزد من نمی‌آید؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: تو مشرکی پسرم به دیدار مشرک نمی‌رود، خواهر من مریم از دین تو بیزار است. در این موقع نرجس فوراً شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و امامت علی علیه السلام و فرزندانش داد و مسلمان شد.

فاطمه زهراء علیها السلام نرجس را به سینه خود چسبانید و فرمود: از این پس منتظر باش که فرزندم به دیدنت خواهد آمد.

## خواب وصال

شب بعد امام یازدهم در خواب به دیدن او رفت و فرمود: هر شب به دیدنت می‌آیم تا وقتی که من و تو در ظاهر به هم برسیم.

نرجس گفت: چگونه من و تو به هم خواهیم رسید؟

فرمود: جدت قیصر لشکری به جنگ مسلمانان می‌فرستد تو هم به طور ناشناس و در لباس خدمتگزاران همراه عده‌ای از کنیزان به آنان ملحق شو...

طولی نکشید که جنگ سختی بین مسلمانان و رومیان در گرفت پس از مدتی زد و خورد جنگ به پیروزی مسلمین تمام شد و نرجس را هم با سایر زنان به اسارت بردند، این جنگ در سال ۲۴۸ هجری روی داد و در این سال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام شانزده ساله بود.

کشتی حامل اسیران به ساحل فرات رسیده بود و برده‌فروشان کنیزان را در معرض

فروش گذاردند. نرجس که لباس حریر سفید بر تن داشت بوسیله عمرو بن یزید برده فروش در معرض فروش گذارده شده بود.

امام علی النقی علیه السلام در شهر سامره زندگی می کرد به غلام خود (کافور) دستور داد تا فوراً (بشر بن سلیمان) را که از دوستان آن حضرت بود احضار نماید.

پس از اینکه بشر به دیدن امام هادی علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: ای بشر تو از اولاد انصار هستی، دوستی شما با ما همیشگی خواهد بود، و تو مورد اعتماد مایی. اکنون تو را از یک راز آگاه می کنم که موجب سرافرازی توست، می خواهم تو را مأمور کنم برای خریدن یک کنیز، درست به گفتار من دقت کن آنگاه حضرت نامه ای به زبان رومی نوشت و مهر کرد و به او دوپست و بیست دینار داد و فرمود: این پول را بگیر و به بغداد برو در کنار فرات وکلای عباسیان مشغول خرید بردگان هستند تو پیش عمرو بن یزید برده فروش برو، نزد او کنیزی از بزرگ زادگان است که لباس حریر به تن دارد و از اینکه او را به مشتریان نشان دهند یا اینکه دست به بدنش بگذارند ممانعت می کند بعضی از افراد بخاطر اینکه کنیزی با عفت است می خواهند او را خریداری کنند ولی او حاضر نمی شود.

تو نزد او برو و بگو نامه ای از یکی از بزرگان به زبان رومی آورده ام صاحب نامه اخلاق و خصوصیات خود را شرح داده است نامه را بخوان اگر مایل شدی من وکیل او هستم و تو را برای او خریداری می کنم.

بشر می گوید: من به بغداد رفتم و به همان کیفیت که امام علیه السلام دستور داده بود عمل کردم و همین که نامه را بدست کنیز دادم نرجس نامه را بوسید و بر دیده نهاد و به عمرو بن یزید برده فروش گفت: من به صاحب این نامه راضی هستم، به خدا اگر مرا به او فروشی خودم را می کشم.

بشر با پولی که همراه داشت و حضرت به او داده بود نرجس را خریداری کرد و او را نزد امام علیه السلام در سامره آورد.

حضرت امام علی النقی علیه السلام به نرجس فرمود: مژده باد تو را به فرزندی که حکومت کند بر شرق و غرب جهان و زمین را پراز عدل و داد گرداند پس از آنکه پر شده باشد از

ظلم و ستم، سپس او را به حکیمه خاتون خواهرش سفارش کرد تا احکام اسلام را به او بیاموزد و وسیله ازدواج او با امام حسن عسکری علیه السلام فراهم شد و مادر گرامی حضرت صاحب الامر امام زمان علیه السلام گردید. (۱)

## داستان ولادت

حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی علیه السلام می گوید: امام حسن عسکری علیه السلام مرا طلبید و فرمود: عمه امشب نیمه شعبان است، نزد ما افطاری کن که خداوند در این شب فرخنده کسی را بوجود می آورد که حجّت او در روی زمین می باشد.

عرضه کردم: مادر این نوزاد مبارک کیست؟ فرمود: نرجس. گفتم فدایت کردم اثری از حاملگی در نرجس خاتون نیست.

فرمود: همین است که می گویم سپس به خانه حضرت وارد شده سلام نموده نشستم. نرجس خاتون آمد تا کفش از پای من در آورد و گفت: ای بانوی من شب بخیر. گفتم: بانوی من و خاندان من تویی. گفت: نه، من کجا و این مقام بزرگ؟

گفتم: دختر جان امشب خداوند پسری به تو می دهد که سرور دو جهان خواهد بود همین که این سخن را شنید با کمال حجب و حیا نشست.

سپس نماز شام را گزارده افطار نموده خوابیدم سحرگاه برای نماز شب برخاستم بعد از نماز دیدم نرجس خوابیده و از وضع حمل او خبری نیست.

پس از تعقیب نماز دوباره خوابیدم و بعد از لحظه ای با اضطراب بیدار شدم. دیدم نرجس خوابیده است. در آن حال درباره امام تردید می کردم که ناگهان حضرت از جایی که تشریف داشتند با صدای بلند مرا صدا زده فرمودند: عمه تردید نکن که وقت نزدیک است.

چون صدای امام را شنیدم شروع کردم به خواندن سوره «آلّم سجده» و «یس» در این هنگام نرجس با نگرانی از خواب برخاست من به او نزدیک شدم و نام خدا را بر

زبان جاری کردم و پرسیدم: آیا احساس چیزی می‌کنی؟ گفت: آری.

گفت: ناراحت نباش دل قوی دار. این همان مژده‌ای است که به تو دادم سپس هر دو به خواب رفتیم.

اندکی بعد برخاستیم دیدم بچه متولد شده و روی زمین با هفت موضع خدا را سجده می‌کند. آن ماه پاره را در آغوش گرفتم دیدم به عکس نوزادان دیگر، از آرایش ولادت پاک و پاکیزه است در این هنگام امام حسن عسکری علیه السلام صدا زد: عمه جان فرزندم را بیاور. چون او را نزد پدر بزرگوارش بردم امام دست زیرانها و پشت بچه گرفت و پاهای او را به سینه مبارک چسباند و زبان در دهانش گردانید و دست بر چشم و گوش و بندهای او کشید و فرمود:

### «فرزندم با من حرف بزن!»

آن مولود مسعود گفت: «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً رسول الله» آنگاه بر امیر المؤمنین و ائمه طاهرین علیهم السلام درود فرستاد و بر پدرش سلام کرد. امام فرمود: عمه جان او را نزد مادرش ببر تا به او نیز سلام کند و باز نزد من برگردان. چون او را نزد مادرش بردم سلام کرد، مادر نیز جواب سلامش را داد. سپس او را پیش امام حسن عسکری علیه السلام برگردانیدم.

حضرت فرمود: عمه روز هفتم ولادتش نیز بچه را نزد من بیاور، صبح روز نهمه شعبان که به خدمت امام رسیدم سلام کردم، روپوش از روی او برداشتم ولی بچه را ندیدم عرض کردم: فدایت گردم بچه چه شد؟ فرمود: عمه جان او را به کسی سپردم که مادر موسی فرزند خود را به او سپرد چون روز هفتم به حضور امام شرفیاب شدم فرمود: عمه فرزندم را بیاور. او را در قنداقه پیچیده نزد حضرت بردم. امام همانند بار اول فرزندش را نوازش فرمود و زبان مبارک آن چنان در دهان او می‌نهاد که گویی شیرو عسل به او می‌خوراند. سپس فرمود

## «ای فرزندم با من سخن بگو!»

گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» آنگاه بر پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و یکایک ائمه علیهم السلام تا پدر بزرگوارش درود فرستاد سپس این آیه شریفه را تلاوت نمود:

﴿وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾<sup>(۱)</sup>

یعنی: اراده کرده ایم که منت بنهیم بر آنانکه در زمین ضعیف شدند و آنها را پیشوایان و وارثان زمین قرار دهیم و آنها را در زمین جای دهیم، و به فرعون و لشکریان آنان نشان دهیم آنچه را که آنها از آن می ترسیدند<sup>(۲)</sup>

## کودک چهار سال

شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب (غیبت) نقل می کند که گروهی از مفوضه و مقصره<sup>(۳)</sup> کامل بن ابراهیم مدنی را نزد امام حسن عسکری علیه السلام فرستادند (تا راجع به عقیده آنها از آن حضرت پرسش کند).

کامل می گوید: من پیش خود فکر کردم که این مطلب را هم از آن حضرت سؤال کنم که آیا داخل بهشت می شود کسیکه عقیده و معرفت کامل به ائمه خود نداشته باشد و مانند من که آشنایی با امام دارم، آشنایی با امام نداشته باشد؟

وقتی خدمتش رسیدم دیدم لباس سفید و نرمی پوشیده است با خود گفتم: ولی الله و حجّت خدا لباسهای نرم و لطیف می پوشید ولی بما امر می کند که در فکر برادران دینی خود باشید و ما را از پوشیدن اینگونه لباسها نهی می کند! ناگهان دیدم حضرت تبسمی کرد و آستین هایش را بالا زد و لباس سیاه زبری که در زیر لباس سفید به تن کرده

۱- سوره فصص آیات ۵-۶. ۲- مهدی موعود نقل از کمال الدین صدوق صفحه ۱۸۳.

۳- مفوضه و مقصره کسانی بودند که عقیده داشتند: خداوند تمام کارها را به پیغمبر یا امام واگذار نموده و خودش دخالتی ندارد بلکه از دخل و تصرف در آنها قاصر است.



بود نشان داد و فرمود: ای کامل: این لباس خشن را برای خدا پوشیده‌ام (یعنی: برای مخالفت با هوای نفس) و این لباس رویش را برای شما. سپس سلام کرده و کنار دری که پرده‌ای از آن آویزان بود نشستم.

ناگاه باد گوشه پرده را بالا زده، کودک زیبایی که مانند پاره ماه بود و چهار ساله به نظر می‌رسید دیدم که به من فرمود: ای کامل بن ابراهیم: من (از اینکه این کودک را ندیده و نام مرا می‌داند) چنان در شگفت شدم که بر خود لرزیدم و مثل اینکه به من الهام شده که بگویم:

### «لَبِيكَ يَا سَيِّدِي»

بلی، ای آقای من. فرمود: آمده‌ای از ولی الله و حجّت خدا سؤال کنی که: کسی داخل بهشت می‌شود که آنچه تو شناخته‌ای او هم بشناسد و هر چه تو معتقدی او هم معتقد باشد. گفتم: آری به خدا قسم، برای پرسیدن این مطلب آمده‌ام.

فرمود: به خدا قسم آنها که داخل بهشت می‌شوند اندکند. به خدا سوگند کسانی داخل بهشت می‌شوند که آنها را حقیه می‌گویند. گفتم: ای آقای من آنها کیستند؟

فرمود: آنها کسانی هستند که: از بس علی عليه السلام را دوست دارند بحق او قسم می‌خورند ولی حق او و فضل او را نمی‌دانند. آنگاه لحظه‌ای سکوت کرد و سپس فرمود: آمده‌ای که از عقاید مفوضه سؤال کنی؟ مفوضه در عقیده خود دروغ گفتند.

(نه خداوند امور عالم را بما واگذار نکرده) بلکه دل‌های ما ظرف مشیت خدا است

هرگاه خدا چیزی را بخواهد ما نیز می‌خواهیم چنانکه فرمودند: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ <sup>(۱)</sup>﴾ یعنی: به مراد خود نمی‌رسید مگر اینکه خداوند بخواهد. آنگاه پرده به

حالت اولی خود برگشت دیگر من جرأت نکردم که آن را عقب زنم (معلوم می‌شود که

باد نبوده که پرده را بالا زده بلکه ملکی به امر امام پرده را بالا گرفته بوده). در این هنگام

امام حسن عسکری عليه السلام به من نگاهی کرد و تبسمی نمود و فرمود: ای کامل دیگر برای

چه نشسته‌ای؟ شنیدی که جانشین من آنچه می‌خواستی به تو گفت. پس من برخاستم و بیرون آمدم و دیگر آن کودک را ندیدم. (۱)

## جانشین شما کیست؟

افتخار خدمتگذاری حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را داشتم و مأمور رساندن نامه‌های ایشان به شهر اطراف بودم.

در آن بیماری که منجر به شهادتش شد خدمتش رسیدم نامه‌هایی نوشت و فرمود: این نامه‌ها را بگیر و به این شهرها برو، سفت پانزده روز به طول می‌انجامد هنگام بازگشت وارد سامرا که بشوی صدای شیون از خانه من می‌شنوی و خواهی دید که بدن مرا غسل می‌دهند.

ابوالادیان می‌گوید: گفتم: آقا بعد از وفات شما چه کسی جانشین شما خواهد بود؟ فرمود: آن کس که پاسخ نامه‌های مرا از تو می‌خواهد او جانشین من است.

گفتم: بیشتر توضیح دهید. فرمود: آن کس که بر من نماز می‌گذارد جانشین من است. گفتم: بیشتر بفرمایید. فرمود: هر کس خبر داد که در میان چیست او امام شما است در اینجا هیبت آقا مرا گرفت که سؤال کنم کدام همیان؟

بدین گونه نامه‌ها را برداشته به شهرهایی که فرموده بود بردم و جوابهای آنها را گرفته روز پانزدهم وارد سامره شدم و همان طوری که فرموده بود دیدم صدای شیون و ناله در خانه حضرت بلند است و برادر آن حضرت (جعفر کذاب) دم در خانه است و شیعیان اطراف او را گرفته و در مرگ آن حضرت تسلیت و به خاطر مقام امامتش تهنیت می‌گویند.

با خود گفتم: اگر این امام باشد، منصب امامت از بین رفته است زیرا من او را می‌شناختم که اهل شراب و قمار و ساز و آواز بود. باز هم برای امتحان نزد او رفتم و مثل دیگران تسلیت و تهنیت گفتم ولی او از من چیزی نخواست.

آنگاه عقید غلام امام حسن عسکری علیه السلام آمد و به او گفت: آقا برادرت را کفن کردند بیا و بر او نماز کن.

جعفر در حالیکه شیعیان اطراف او را گرفته بودند وارد خانه شده وقتی آماده نماز شدیم دیدم حضرت را کفن کرده گذارده‌اند. سپس جعفر جلو رفت و خواست تکبیر بگوید، که کودک گندم گونی که موهای سرش سیاه و میان داندانهایش باز مانند پاره ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت: عمو کنار برو که من در نماز گزاردن بر پدرم از تو سزاوارترم. جعفر رنگش پرید و عقب رفت.  
من گفتم این علامت اول است.

کودک جلو ایستاد و بر امام نماز گزارد و آن حضرت را پهلوی قبر پدرش امام علی النقی علیه السلام دفن کرد.

آنگاه آن کودک به من رو کرد و گفت: جواب نامه‌ها را آورده‌ای بده.

من هم نامه‌ها را که آشکار شد تسلیم کرده و با خود گفتم این دو علامت جانشینی امام (یکی نماز گزاردن بر حضرت و دیگر مطالبه جواب نامه‌ها) آشکار اکنون جریان همیان باقی مانده است آنگاه به سراغ جعفر رفتم. دیدم در وفات برادرش ناله می‌کند در این هنگام حاجز و شاء آمد و به جعفر گفت: آقا آن کودک کی بود اگر ادعا دارد که پسر امام است لازم است که از وی دلیل بخواهید جعفر گفت: به خدا قسم من تاکنون او را ندیده و نشناختم. در آن وقت که ما نشسته بودیم جمعی از قم آمدند و سراغ امام حسن عسکری علیه السلام را گرفتند. به آنها گفتند حضرت از دنیا رفته پرسیدند پس جانشین او کیست؟ مردم اشاره به جعفر کردند و گفتند این است.

آنها هم آمدند سلام کرده و او را در مرگ برادرش تسلیت و امامتش را تهنیت گفتند. سپس گفتند: نامه‌ها و اموالی نزد ما هست. بفرمایید که نامه‌ها از کیست و اموال چقدر است؟ تا تسلیم کنیم.

جعفر از جابر خواست و در حالیکه دامن خود را می‌تکانید گفت: اینها از ما می‌خواهند که غیب بدانیم.

در این وقت خادمی از اندرون آمد و گفت: شما نامه فلانی و فلانی را آورده‌اید و

همیانی دارید که هزار اشرفی در آن است که ده اشرفی آن روکش طلا است. آنها هم نامه‌ها و اموال را به آن خادم دادند و گفتند کسی که تو را فرستاده امام و حجّت خدا است. (۱)



**بخش دهم:**



**ملاقات امام**

**العصر و الزمان عليه السلام**

## دو هزار دلیل

او خود را از دانشمندان اهل سنت می‌شمرد چند ورقی را سیاه کرده بود و چیزهایی را نوشته بود و به خیال خامش که کتابی تألیف کرده هر کجا می‌رفت و هر جا که می‌نشست از کتابش تعریف می‌کرد ولی حاضر نبود کتابش را کسی ببیند. او می‌گفت: در این کتاب حقانیت مذهب عامه و بطلان مذهب تشیع را ثابت کرده‌ام.

علامه حلی «حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی» که از دانشمندان بزرگ شیعه است تصمیم گرفت این کتاب را بدست آورد و مطالب او را بخواند و دلائل بی‌اساس او را رد کند، از طرفی متوجه شد که به سادگی نمی‌توان کتاب را از او بگیرد.

لذا علامه به طور ناشناس بعنوان تحصیل نزد آن عالم سنی رفت و چند مدتی در جلسه درس او رفت و آمد کرد تا اعتمادش را نسبت به خود جلب نموده و مورد علاقه‌اش قرار گرفت.

یک روز علامه از استاد درخواست کرد کتابش را به وی امانت دهد استاد گفت: من عهد کرده‌ام این کتاب را به کسی ندهم، ولی چون به تو علاقه‌مندم فقط یک شب آن را در اختیار می‌گذارم و سپس آن را خواهم گرفت.

علامه پذیرفت و کتاب را گرفت و به منزل برد و از اوّل شب شروع کرد به نوشتن مطالب کتاب ولی با همه جدیت و کوشش نیمه‌های شب خواب بر چشمانش غلبه کرد و خستگی به او روی آورد. خدایا چه کنم؟ از طرفی باید امشب کتاب را تمام کنم و فردا اوّل صبح به صاحبش برگردانم از طرفی خواب و خستگی مرا از پای در آورده، خدایا کمکم کن یا بقیّة الله به دادم برس.

ناگهان آقایی را دید که با قیافه جذاب وارد و سلام کرد. سپس فرمود: علامه تو کاغذها را خط کشی و آماده کن تا من برایت بنویسم.

و چون علامه در خط کشی به آن آقا نمی‌رسید و سرعت نوشتن او فوق العاده بود،

فرمود: علامه تو بخواب و نوشتن را به من واگذار.

علامه سر بر بالین استراحت نهاد و به خواب عمیقی فرو رفت. بامداد که سر از خواب برداشت و با شتاب به سراغ کتاب آمد دید تمام کتاب نوشته شده و در آخر این جمله دیده می شود: کتبه م ح م د ابن العسکری صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه، یعنی: این کتاب را پسر امام عسکری حضرت صاحب الزمان نوشت. علامه بسیار خوشنود شده فردا کتاب آن عالم سنی را پس داد و در رد آن کتابی نوشت بنام الفین «دو هزار دلیل» و تمام دلائل او را رد و باطل کرد و وی را رسوا نمود.<sup>(۱)</sup>

### سفر کربلا و دیدن یار

او عالمی گرانقدر و دانشمندی فعال بود، بیش از پانصد جلد کتاب نوشت و صدها دانشجوی دینی تربیت کرد، و به جهان اسلام خدمت هایی شایانی نمود. با این همه گرفتاری و اشتغالات علمی هر شب جمعه به کربلا می رفت و حضرت سید الشهداء علیه السلام را زیارت می کرد «به طوریکه بعد از وفاتش او را در خواب دیدند فرمود: **لو لا تألیف الالفین و زیارة الحسین علیه السلام لهلکتی الفتاوی** یعنی: اگر تألیف کتاب الفین و زیارت امام حسین علیه السلام نبود فتواها مرا به هلاکت انداخته بود». علامه حلی: در یکی از شبهای جمعه که تنها و سوار بر مرکبش به سوی کربلا می رفت در بین راه عرب ناشناسی به او رفیق شد و سرگرم صحبت شدند، کم کم علامه متوجه شد مرد دانا و فاضلی است، شروع کرد پرسیدن مسائل علمی و مطالب مشکل، و از مرد ناشناس پاسخهای قانع کننده دریافت می کرد تا پاسخ به مسئله ای رسید. علامه: فتوای من در این مسئله این است.

همسفر: اما رأی من بر خلاف فتوای تو است.

علامه: من روایتی که بر مقصود شما دلالت کند ندیده ام.

همسفر: چرا روایت وارد شده در کتاب تهذیب شیخ طوسی رحمته الله صفحه فلان و سطر

فلان حدیث نوشته شده بخوان و فتوایت را تغییر بده.

علامه در حالی که شگفت زده شده بود و درباره همسفرش به شک افتاده بود گفت: مولای من، سؤال دیگری دارم و آن این است که: در زمان غیبت کبری آیا ممکن نیست کسی خدمت امام زمان (عج) برسد؟

در این هنگام بدن علامه از جلالت آن شخص به لرزه درآمد و تازیانه از دستش افتاد همسفر خم شد و تازیانه را برداشت و در دست علامه نهاد و فرمود: چگونه ممکن است و حال آنکه اکنون دستش در دست تو است؟

علامه ناگهان متوجه شد که در مقابل حجّت خدا حضرت صاحب الامر علیه السلام قرار دارد، خود را از مرکب به زیر افکند تا پای حضرت را ببوسد و بدین وسیله عرض ادب نماید ولی از هیبت و عظمت آن آقا بیهوش شد.

هنگامی که به هوش آمد کسی را ندید شروع کرد به گریه و ناله و معذرت خواهی که: مولای من، ببخشید من سواره بودم و شما پیاده، اسائه ادب کردم.

آنگاه که سفر را به پایان رسانید و به منزل برگشت کتاب تهذیب را برداشت همانطوری که امام علیه السلام بیان داشته بود روایت را در همان صفحه و سطر ملاحظه کرد و در فتوایش تجدید نظر نمود. و در حاشیه کتاب نوشت. این روایتی است که ولی عصر (عج) به من نشان داده است. (۱)

## مجلس شورا

در کشور بحرین حکومت می‌کرد، او سنی ناصبی بود، ولی وزیری داشت که در کینه توزی و لجبازی کم نظیر و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و از مخالفین تشیع بود. همیشه به دنبال بهانه می‌گشت تا مردم بحرین را که سالها سابقه تشیع و دوستی خاندان نبوت دارند اذیت و آزار نماید.

این روش ننگین ادامه داشت تا اینکه وزیر یک نقشه خائنانانه و مرموزی طرح کرد، و به خیال خام خودش خواست با این نقشه دیگرکار را یکسره و تیشه به ریشه تشیع بزند



و شیعیان را نابود کند، ولی می بینیم که چگونه نقشه اش نقش بر آب شد و رسوا گردید. یک روز وزیر در حالیکه اناری در دست داشت نزد حاکم آمد و گفت: این انار را ببینید که خدا چگونه بوسیله این انار حقانیت مذهب ما را ثابت کرده. حاکم انار را گرفت و به دقت نگاه کرد دید روی پوست آن با خطوط برجسته این کلمات دیده می شود: «لا اله الا الله: محمد رسول الله، ابو بکر و عمر عثمان و علی خلفاء رسول الله» و معلوم می شود که این نوشته از خود انار است و ساختگی نیست حاکم رو به وزیر کرد و با تعجب گفت: این انار بهترین دلیل است بر بطلان مذهب شیعه، آیا نظر تو درباره شیعیان چیست؟

وزیر: آری همین طور است این انار دلیل خوبی است ولی این طائفه متعصب به سادگی این گونه دلیل را نمی پذیرد.

به نظر من بهتر است که: علما و بزرگان آنها را در یک مجلس عام احضار کنی و انار را به آنها نشان داده و به مذهب ما دعوتشان کنی.

اگر پذیرفتند چه بهتر و الا آنها را به انتخاب یکی از سه چیز مجبور نمایی.

۱ - پاسخ قانع کننده ای برای این دلیل روشن بدهند.

۲ - مانند یهود نصاری با ذلت و خواری جزیه بدهند.

۳ - مردانشان کشته و زنانشان اسیر و اموالشان به غنیمت گرفته شود.

حاکم گفت: پیشنهاد خوبی است، باید چنین کرد. سپس دستور داد مجلسی تشکیل دادند و عده ای از رجال لشکری و کشوری را دعوت کرد و علما و بزرگان را نیز احضار کرد و انار را به آنها نشان داد و پیشنهاد فوق را بیان کرد که یا جواب، یا جزیه، و یا قتل و غارت و اسارت.

شیعیان که ظاهراً جوابی نداشتند در بن بست عجیبی قرار گرفتند چهره ها دگرگون، رنگها پریده، و بدنها لرزان لاعلاج با خواهش و تمنا سه روز مهلت خواستند تا جوابی بیاورند. حاکم سه روز به آنها مهلت داد تا پاسخی بیاورند یا خود را برای اطاعت امر او حاضر نمایند.

شیعیان مجلس حاکم را ترک نموده و خود شورایی تشکیل دادند اکابر و بزرگان

شیعه در آن شرکت کردند و به چاره جویی پرداختند و افکار و نظریات و پیشنهادات مورد بحث و گفتگو قرار گرفت، نتیجه آرا و تنها راه حل این شد که: برای نجات از این مشکل و برای تهیه پاسخ باید دست توسل به دامت ولی الله الاعظم حضرت صاحب الامر علیه السلام زد و از آن آقا مدد گرفت.

به این ترتیب که ده نفر از پارسایان و شایستگان را انتخاب کرده و از میان آنها سه نفر که از نظر تقوی و پرهیزگاری لیاقت ملاقات با امام علیه السلام را داشتند برگزیدند تا هر یک شبی را در این سه شب به بیابان بروند و با دعا و تضرع متوسل شوند و از این مشکل نجات یابند.

شب اول: یکی از آن سه نفر به بیابان رفت و به تضرع پرداخت ولی صبح بدون نتیجه باز گشت.

شب دوم: نفر دوم رفت و با دعا و گریه آن شب سپری شد و کسی را ندید. اکنون یک شب دیگر مهلت دارند، دلها می‌طپد، اشکها می‌ریزد همه مضطرب و نگرانند، سومین نفر محمد بن عیسی بحرینی است او که خود از شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام است خود را برای رفتن آماده می‌کرد. زن و مرد پیر و جوان همه در بدرقه‌اش اشک می‌ریزند و التماس دعا دارند.

غروب روز دوم محمد بن عیسی با سروپای برهنه از میان جمعیت خارج و سر به صحرا نهاد و شروع به تضرع و زاری و استغاثه به امام عصر علیه السلام نمود.

شب تاریک است و بیابان خلوت دل‌باخته‌ای در طلب محبوب و معشوقش می‌نالید، در تمام طول شب ناله زد، ضجه کرد، التماس کرد، استغاثه نمود، صورت بر خاک سایید دمدمه‌های صبح بود که نسیم سعادت وزید و در آن تاریکی صدای شخصی را شنید که به او گفت: ای محمد بن عیسی، چرا اینقدر نگرانی؟ و برای چه در این شب تاریک به بیابان خلوت آمده‌ای؟

محمد بن عیسی گفت: ای مرد مرا به حال خود بگذار که من برای کار مهمی آمده‌ام و درد دلم را جز امام زمانم نمی‌گویم.

ناگاه شنید که همان شخص فرمود: «یا محمد بن عیسی انا صاحب الامر» ای

محمد بن عیسی منم صاحب الامر درد دلت را بگو.

محمد بن عیسی عرض کرد: اگر تو صاحب الامر هستی از حال من آگاهی و نیازی به گفتن نیست.

فرمود: آری راست می‌گویی، تو برای قضیه انار و تهدیدهای مخالفین به اینجا آمده‌ای. ای محمد بن عیسی: نگران نباش، گوش کن، وزیر در خانه‌اش درخت اناری دارد هنگامی که آن درخت بار آورد، وزیر یک قالبی از گل ساخت و در داخل آن قالب آن کلمات را حکاکی کرد و یکی از انارهای درخت را وقتی که هنوز آن انار کوچک بود در میان آن قالب گذاشت و بست. تدریجاً که انار بزرگ شد گود و بلندیه‌های قالب را پر کرد و آن خطوط برجسته در انار پیدا شد. فردا که نزد حاکم رفتی بگو جواب انار را باید در خانه وزیر بدهم حاکم خواه ناخواه می‌پذیرد وقتی که به خانه وزیر رفتید سمت راست بالا خانه‌ای است تو پیش از وزیر خود را به بالا خانه برسان و در طاقچه آن کیسه سفیدی است که آن قالب گلی در آن کیسه است آنرا بردار و در حضور حاکم قالب را روی آن انار بگذار تا حيله و مکر وزیر ظاهر شود.

ای محمد بن عیسی به حاکم بگو که: ما برای درستی گفتار خود علامت دیگری هم داریم، و آن این است که در میان این انار به غیر از دود و خاکستر چیزی وجود ندارد و این انار اصلاً دانه نبسته است اگر می‌خواهید صدق گفتار ما را بدانید انار را به وزیر دهید تا بشکند.

در این هنگام وزیر انار را گرفته و می‌شکند و دود و خاکستر به صورت وزیر می‌رسد و سیاه رویی هر دو جهان نصیبش می‌شود. همینکه این کلمات به پایان رسید ناگهان از دیده پنهان گردید.<sup>(۱)</sup>

محمد بن عیسی از اینکه جواب را دریافته بسیار مسرور گردید و در فراق آن حضرت بسیار گریست و عرض ادب کرد و سپس به سوی شهر مراجعت کرد. روز سوّم بزرگان شیعه در کاخ حاکم حاضر شدند و دستورات حضرت بقیّة الله را

۱ - مرحوم عراقی در دار السلام می‌نویسد: بعضی گفته‌اند محمد بن عیسی عرض کرد آقا چرا شب اول جواب ندادید؟ فرمود: شما سه شب مهلت گرفتید اگر یک شب مهلت می‌گرفتید ما همان شب اول جواب می‌دادیم.

دقیقاً اجرا کرد به اتفاق حاکم به خانه وزیر و کیسه سفید و قالب گلی را بدست آورد و حيله وزیر کشف شده تا آخرین مرحله که شکستن انار است آن هم بدست پلید وزیر انجام گرفت که دود، و خاکستر آن بر سر و روی وزیر نشست و آن رسوا را رسواتر کرد. حاکم که سخت مجذوب و تحت تأثیر قرار گرفته بود گفت: ای محمد بن عیسی این پاسخ را چه کسی به تو یاد داد؟ امام زمان ما که حجّت خدا است در میان مردم. امام شما کیست؟ امام زمان ما دوازدهمین پیشوای معصوم بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است. سپس نامه‌های مقدس امامان معصوم را یکی پس از دیگری شمرد تا به حضرت مهدی امام زمان علیه السلام رسید.

در این هنگام حاکم که در برابر حادثه‌ای عجیب قرار گرفته و حقیقت امر برایش روشن شده بود گفت: دستت را بیاور تا من بر مذهب شیعه با تو بیعت کنم دست او را گرفت و گفت: **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمد عبده و رسوله ان علي بن ابيطالب امیر المؤمنین و خلیفة بلا فصل.**

گواهی به یکتا پروردگاری و رسالت خاتم الانبیاء و خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام داد. سپس دستور داد تا آن وزیر خائن و حيله گر را گردن زدند تا عبرت دیگران شود و از شیعیان و اهل بحرین عذر خواهی نموده و به آنان احسان کرد و این داستان اکنون هم در میان مردم بحرین مشهور است و قبر مقدس محمد بن عیسی در بحرین همواره مزار و مورد احترام اهالی آنجا است. (۱)

## میر علام

در یکی از حجره‌های صحن در نجف اشرف درس می‌خواندم، به درس استاد بزرگ (مقدس اردبیلی) می‌رفتم، شبها در اطاق خلوت خود به مطالعه می‌پرداختم و درسهایم را حاضر می‌کردم. در یکی از شبها که مطالعه‌ام تمام شده بود و خیلی از شب گذشته بود.

از حجره ام بیرون شدم در میان صحن به قدم زدن پرداختم، چراغها خاموش و هوا بسیار تاریک بود و آن بارگاه ملکوتی که پیوسته شیفتگان و دردمندان در آنجا به ناله و ضجه می پرداختند اکنون آرام و خاموش بود و سکوت بر همه جا حکومت می کرد. میر علام می گوید: در آن شب ظلمانی ناگهان مردی را دیدم که از طرف درب حرم به سوی ایوان طلا روانه است.

با خود گفتم نکند در این نیمه شب قصد سوئی داشته باشد و بخواهد از این لوسترها یا چیزهای نفیس دیگر سرقت کند. از این جهت آهسته به سوی او راه افتادم طوری که مرا نبیند، دیدم وارد ایوان شد و مقابل در حرم ایستاد، ناگهان قفل گشوده و در باز شد و آن شخص داخل شد همچنین درب دوّم نیز گشوده شد و او مقابل ضریح مقدس قرار گرفته و سلام کرد و از داخل ضریح جواب شنید، سپس متوجه شدم که از امام درباره یک مطلب علمی پرسش می نمود، پس از چند لحظه کوتاه از حرم بیرون شد و راه مسجد کوفه را پیش گرفت. من که حس کنجکاویم تحریک شده بود به دنبال او روانه شدم تا ببینم این شخص کیست که در این شب با امیر المؤمنین علیه السلام تماس دارد همه جا تعقیبش کردم تا وارد مسجد کوفه شد و در مقابل محراب<sup>(۱)</sup> قرار گرفت و در خصوص همان مسئله با کسی سخن می گوید و جواب می شنود.

سپس مراجعت کرد، من نیز بدنبال او روانه شدم تا به دروازه شهر نجف نزدیک شدیم کم کم هوا روشن شد به دقت نگاه کردم، اوه این استاد بزرگوار مقدس اردبیلی است با شتاب خود را به او رسانیدم.

استاد سلام علیکم. علیکم السلام و رحمة الله میر علام تویی صبح به این زودی کجا بودی؟ مولای من که تا از اوّل شب هر کجا که رفتید با شما بوده ام در حرم امیر المؤمنین علیه السلام شاهد کارهای شما بودم استاد محترم تقاضا دارم بفرمایید در حرم امیر المؤمنین علیه السلام و همچنین در محراب مسجد کوفه با که سخن گفتم؟ تو عهد کن که تا من زنده هستم این جریان را به کسی نقل نکنی. عهد می کنم قسم می خورم که تا شما زنده هستید به کسی نگویم.

۱ - همان محرابی که علی علیه السلام در آن نماز می خواند و در آنجا ضربت خورد.

آری (میر علام) گاهی مسائل مشکلی پیش می‌آید که راه حلی ندارد مگر اینکه مشرف شوم حرم مطهر حلال مشکلات حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام و جواب آن مسائل مشکل را از آن آقا می‌پرسم.

اما شب گذشته هنگامی که به حرم مطهر مشرف شدم مرا به سوی حضرت صاحب الزمان علیه السلام راهنمایی کردم و فرمود: فرزندم مهدی علیه السلام در مسجد کوفه است او امام زمان تو است نزد او برو و مسائلت را از او بپرس.

من طبق فرمان آن حضرت به مسجد کوفه رفتم و آن کس که در محراب با او سخن می‌گفتم حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام بود. (۱)

## یک شیخ و یک قصاب

خانه‌ام در نجف اشرف بود ولی برای انجام کاری به حله یکی از شهرهای عراق رفته بودم از بازار آن شهر می‌گذشتم چشمم به گنبد زیبایی افتاد که در بالای سر در آن نوشته: «**هذا مقام صاحب الزمان علیه السلام**» جمعیت زیادی را در آنجا دیدم که به دعا و زیارت سرگرم‌اند.

حجة الاسلام و المسلمین آقای سید علی اکبر خوئی می‌گوید: (۲) از بسیاری از مردم حله درباره آن مقام و علت نامیدن آنجا به این اسم پرسش کردم این داستان را برایم نقل کردند که: این مقام قبلاً خانه یکی از اهل علم این شهر به نام شیخ علی بود، او مردی عابد و زاهد و پرهیزگار و از شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام بود.

پیوسته حالت انتظار آن حضرت را داشت غالباً در توسلاتش به امام زمان علیه السلام گلايه می‌کرد و می‌گفت: عاشقان شما زیادند چرا ظهور نمی‌فرمایید؟

تا آنکه یک روز به تنهایی به صحرا رفت و متوسل شد به آن حضرت و شروع کرد به گریه و ناله و اعتراض که چرا ظاهر نمی‌شوی. تعداد یاران شما زیادند در همین شهر اکنون بیش از هزار نفر فدوی و جان نثار داری در شهرهای دیگر نیز شیعیان تو بسیارند؟

ناگاه شخصی را در لباس اعراب بدوی دید که نزد او حاضر شد و فرمود: شیخ این همه خطاب و عتابت به چه کسی است؟ مقصودم حضرت حجّة امام زمان علیه السلام است که به این یاران صمیمی اش توجه نمی‌کند و به وجود آن همه یار و یاور که فقط در حله بیش از هزار نفرند قیام نمی‌کند تا عدالت و دادگری را در جهان رواج دهد.

ای شیخ، این قدر فریاد نکن اینطور هم که تو فکر می‌کنی نیست! من صاحب الزمانم، اگر سیصد و سیزده تن از اینها یاران واقعی من بودند قیام می‌کردم، در این شهر حله که تو می‌گویی بیش از هزار نفر فدوی دارم فقط دو نفر یار واقعی هستند یکی تو و دیگری فلان مرد قصاب، اگر می‌خواهی حقیقت را بدانی برو از میان همه آنها چهل نفر را که به عقیده تو از بهترین آنها باشند انتخاب کن و پیش از آمدن آنها بی اطلاع آنها دو عدد بزغاله پشت بام خانهات ببند و مهمانهایت را در صحن منزلت و جای ده و منتظر باش، من به پشت بام خانهات می‌آیم و حقیقت را برایت روشن می‌سازم، سخن که به اینجا رسید از نظرش ناپدید شد.

شیخ با مسرت و خوشحالی به شهر بازگشت و نزد آن قصاب رفت و جریان را برایش نقل کرد. سپس با صلاح دید یکدیگر از میان بیش از هزار نفر از شیعیان حله که همه آنها را یار وفادار امام می‌دانستند چهل نفر انتخاب و برای شب جمعه به خانه شیخ دعوت کردند تا به ملاقات امام زمان علیه السلام مشرف شوند.

شیخ علی وسائل پذیرایی از مهمانان را فراهم نمود و بی تابانه انتظار می‌کشید غروب روز پنجشنبه دو عدد بزغاله چاق و فربه پشت بام خانه اش بست، اوّل شب دسته دسته مهمانها رسیدند و در صحن حیاط با وضوء و طهارت رو به قبله صفها بسته و به دعا و توسل مشغول شدند.

هنوز چیزی از شب نگذشته بود که نور عظیمی در آسمان ظاهر و متوجه خانه شیخ شد و آمد تا آنکه بالای بام منزل شیخ قرار گرفت سپس صدایی بلند شد و آن مرد قصاب را به بالای بام فرا خواند.

قصاب به بالای بام رفت، آن حضرت بلافاصله دستور داد یکی از بزغاله‌ها را گرفته و نزدیک ناودان آن بام برده و سرش را ببرد به طوری که خون آن از ناودان

میان صحن منزل بریزد. قصاب به دستور آن حضرت عمل کرد. همین که آن چهل نفر چشماشان به خونها افتاد، رنگها از رخسارشان پرید و بدنهایشان به لرزه در آمد خیال کردند که امام علیه السلام آن قصاب را به قتل رسانیده است. پس از چند لحظه باز صدا بلند شد و شیخ علی را به بالای بام طلبید شیخ به پشت بام رفت قصاب را دید که زنده است حضرت دستور داد تا بزغاله دوّم را نیز به ترتیب اوّل ذبح کند تا خونس از آن ناودان بریزد و آنها ببینند همین که بزغاله دوّم ذبح شد و آن چهل نفر چشماشان به خونها افتاد یقین کردند که شیخ علی نیز بدست امام زمان علیه السلام به قتل رسیده است و بدین ترتیب همه آنها بدست آن آفاکشته می شوند لذا یکی پس از دیگری فرار را برقرار ترجیح دادند و خانه شیخ را ترک کردند.

پس از چند دقیقه امام علیه السلام به شیخ علی فرمود: اکنون به نزد مهمانهایت برو و بگو به بالای بام بیایند و مرا ببینند شیخ وقتی که به صحن منزل آمد احدی از آنها را ندیده شگفت زده و شرمنده از آن حضرت رفت و جریان را به عرض رسانید.

حضرت مهدی علیه السلام فرمود: ای شیخ اکنون متوجه شدی که یاران واقعی من اندکند. دیگر این قدر عتاب نکن این شهر حله بود که می گفتم بیش از هزار نفر یار وفادار دارد شهرهای دیگر را نیز اینطور بدان این کلمات را فرمود و از دیده پنهان گردید. آنگاه شیخ آن بام خانه را مرمت و تعمیر کرد و نامش را مقام صاحب الزمان علیه السلام نهاد. از این جهت اینجا محل سوز و گداز و عرض نیاز شده و به نام آن حضرت نامیده شده است. (۱)

## به جای اشک خون

واعظ دانشمند آقای حاج ملا سلطان علی تبریزی گفت: در عالم خواب خدمت حضرت بقیه الله ارواحنا فداء مشرف شدم، عرض کردم مولای من آنچه در زیارت (ناحیه مقدسه) ذکر شده بود که خطاب به جد غریبت امام حسین علیه السلام می گویند:

**فَلَا نَدْبِنَكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً وَ لَا بِكَيْنِ عَلِيكَ بَدَلِ الدَّمِوعِ دَمَا.**



یعنی: صبح و شام بر مظلومیت ندبه می‌کنم و در عزای تو بجای اشک خون گریه می‌کنم. آیا درست است؟ فرمود: آری صحیح است.

گفتم: مصیبتی که به جای اشک خون گریه می‌کنید کدام است؟ آیا مصیبت حضرت علی اکبر است؟

فرمودند: نه: اگر علی اکبر زنده بود او هم در این مصیبت خون گریه می‌کرد. گفتم: آیا مصیبت حضرت عباس؟

فرمودند: نه، بلکه اگر عباس هم در حیات بودند ایشان هم در این مصیبت خون گریه می‌کردند!!

عرض کردم: البته مصیبت حضرت سید الشهداء است؟

فرمودند: حضرت سید الشهداء هم اگر در حیات بودند خون گریه می‌کردند!

گفتم: پس کدام مصیبت است که من نمی‌دانم؟!

فرمودند: این مصیبت، اسیری حضرت زینب است!!<sup>(۱)</sup>

## مناظره

عشق فراوانی بخواندن کتاب داشتم، هر جا کتاب علمی خوبی سراغ داشتم تهیه می‌کردم تا کتاب بسیاری فراهم کردم مقصودم این بود که با مطالعه آنها حقیقت مذهب شیعه را به خوبی آشکار کنم و از چیزهایی که موجب اشتباه مردم می‌شود سخن نگویم و اگر احیاناً با کسی از غیر شیعه طرف صحبت شدم با مطالعه این کتابها و فهمیدن مشکلات و دقائق آن بتوانم بروی غلبه کنم. آری، سعد پسر عبدالله قمی می‌گوید: من سخت پای بند مذهب شیعه اثنی عشری بوده و هنگام مناظرات از تامین جانی و سلامتی خود چشم پوشیده آماده مناظره و مباحثه بودم، و پرده از اعمال پیشوایان آنان بر می‌داشتم تا اینکه دچار یک نفر دانشمند ناصبی شدم که: در کشمکش عقیده سختگیر و در باطل خود لجاجت داشت.

ایراد یکی از متعصبین: یک روز بین مناظره به من گفت: ای سعد، وای بر تو و یاران تو شما رافضی ها مهاجرین و انصار (خلفا) را سرزنش می کنید و خلافت آنها را انکار می کنید این صدیق (ابوبکر) کسی است که بواسطه سابقه اسلامش بر تمام اصحاب پیغمبر سبقت گرفته.

آیا نمی دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن جهت که او به همراه خود به غار برد که می دانست او خلیفه بعد از وی است و علی را به جای خود خوابانید به جهت آنکه از کشته شدن او پروایی نداشت سعد بن عبدالله گفت: من جوابهای گوناگونی به او دادم ولی او همه آنها را نقض و رد کرد سپس گفت: ای سعد! بگذار ایراد دیگری بر شما وارد کنم که بینی رافضی ها را به خاک بمالم.

آیا شما عقیده دارید که ابوبکر و عمر منافق بودند و نفاق خود را پنهان می داشتند و استدلال به شب عقبه<sup>(۱)</sup> می کنید.

ای سعد، بگو بینم ابوبکر و عمر از روی میل اسلام آوردند یا از روی اجبار؟ سعد می گوید: دیدم اگر بگویم از روی میل و رغبت مسلمان شدند دیگر نفاق معنی ندارد و اگر بگویم از روی اجبار مسلمان شدند مرا سرزنش می کند زیرا در وقت مسلمان شدن آنها شمشیری کشیده نمی شد که به موجب وحشت و ترس آنها باشد.

لذا تدبیری کردم و از او روی برگردانیدم و سخن نگفتم در حالیکه خشمگین بودم و جگرم از غصه می خواست پاره شود.

پیش از این قصه من قریب چهل و چند مسئله از مسائل مشکله را نوشته بودم و کسی را نیافته بودم که پاسخ بدهد و می خواستم از احمد بن اسحاق که از بهترین مردم شهر من (قم) و از خواص اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بود سؤال کنم.<sup>(۲)</sup>

۱- شب عقبه شبی بود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از جنگ تبوک بر می گشت عمار یاسر مهار شتر حضرت را بدست گرفته بود و حدیفه آنرا می راند ناگهان چند نفر نقابدار جلو آمده شتر حضرت را رم دادند نزدیک بود پیغمبر زمین بخورد این چند نفر نقابدار در کتب مربوطه شناسانده شده اند.

۲- خلاصه مطلب نوشته شده.

## پاسخ امام زمان علیه السلام

وقتی به سراغ احمد بن اسحاق رفتم گفتند به سفر سامره رفته من هم پشت سر او حرکت کردم تا رد یکی از منازل بین راه به او رسیدم وقتی با او مصافحه کردم گفت خیر است. گفتم: اولاً اشتیاق دیدار شما و ثانیاً طبق معمول سؤالاتی دارم که می‌خواهم جواب بدهی.

گفت: من به شوق ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام حرکت کرده‌ام می‌روم از آن حضرت پرسش کنم تو هم با من بیا و فرصت را غنیمت بشمار و از محضر آن حضرت استفاده کن زیرا وقتی خدمت آن حضرت بررسی دریای علوم بی پایان خواهی دید که عجایب و غرائب آن تمام نمی‌شود.

سعد می‌گوید: به اتفاق احمد بن اسحاق رفتیم چون وارد شهر سامرا شدیم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام رفته اجازه ورود خواستیم. خادمی آمد و ما را به داخل خانه برد احمد بن اسحاق هم انبانی را در پارچه‌ای پیچید که صد و شصت کیسه درهم (نقره) و دینار (طلا) در آن بود و سرکیسه‌ها بسته و با مهر صاحبش مهر شده بود آنرا بر روی دوش گذاشته و با خود آورده بود و من در این هنگام که امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم چنان نور صورتش جلب توجه کرده بود که نمی‌توانم شبیه کنم جز اینکه بگویم جمال زیبایش چون ماه شب چهارده بود کودک زیبایی روی زانوی آن حضرت نشسته بود که مانند ستاره مشتری در (کنار ماه) می‌درخشید و موی سرش از دو سوی تا به گوشش می‌رسید و میان آن باز بود مانند الفی که در میان دو واو واقع شده باشد و یک دانه انار زرینی که نقشهای بدیعی در میان حلقه‌گوناگون و رنگارنگ آن می‌درخشید، و یکی از بزرگان بصره به آن حضرت اهداء کرده بود جلو امام نهاده بود.

امام حسن عسکری علیه السلام قلمی در دست داشت و می‌خواست چیزی بنویسد آن کودک انگشتان آن حضرت را می‌گرفت و حضرت هم انار زرین را روی زمین می‌انداخت و کودک را به گرفتن و آوردن آن سرگرم می‌کرد تا بتواند بنویسد. ما به حضرت سلام کردیم. امام هم با مهربانی پاسخ داد و اشاره کرد که بنشین هنگامی که از

نوشتن نامه فارغ شد احمد بن اسحاق انبان را از میان پارچه بیرون آورد و جلو آن

حضرت گذاشت. حضرت نگاهی به فرزند خود کرده فرمود: فرزندم، مهر از هدایای دستان و شیعیان برگیر حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت: آقا آیا سزاوار است که دستی به این پاکی بطرف هدایای آلوده و اموال پلید که حلال و حرام آنها با هم مخلوط گشته دراز شود حضرت عسکری علیه السلام فرمودند: ای پسر اسحاق آنچه در انبان است بیرون بیاور تا فرزندم حلال آنرا از حرام جدا کند چون کیسه اول را در آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: این کیسه فلانی پسر فلانی از فلان محله قم است و شصت و دو دینار در آن است چهل و پنج دینار آن از پول زمین سنگلاخی است که صاحبش فروخته و آن زمین را از بردارش ارث برده و چهارده دینارش از پول نه طاقه پارچه است و سه دینار هم اجاره مغازه‌ها است.

امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: راست گفתי فرزندم اکنون به این مرد بنما که حرام آن چقدر است؟ حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود: یک دینار یک سکه ری دارد و در فلان تاریخ سکه خورده و نقش یک رویش پاک شده با قطعه طلایی که وزن آن ربع دینار است و در آور و ملاحظه کن علت حرام بودن آنها این است که صاحب آن در فلان ماه و فلان سال یک من و ربع پنبه رسیده وزن کرده و به یک نفر بافنده که همسایه او بود داده تا ببافد.

بعد از چندی دزد آنرا دزدید، آن بافنده هم جریان را به صاحب پنبه اطلاع داد. ولی او گفت: دروغ می‌گویی سپس یک من و نیم پنبه نازکتر از رشته خود که به او سپرده بود به عوض آن گرفت و آنرا پارچه کرد و فروخت، و این دینار با قطعه طلای پول آن پارچه است و حرام است.

هنگامی که احمد بن اسحاق آن کیسه را گشود نامه‌ای میان دینارها بود که نام فرستنده و مقدار آنرا همانطور که آن حضرت گفت در آن نوشته بود و آن قطعه طلا با همان نشانی بیرون آورد.

سپس احمد بن اسحاق کیسه دیگری بیرون آورد (پیش از آنکه مهر آن را بگشاید) حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت: این کیسه مال فلانی پسر فلانی ساکن فلان محله قم است و پنجاه دینار در آن است که برای ما حلال نیست دست به آن بزنیم.

حضرت فرمود: چرا؟ حضرت صاحب علیه السلام گفت: زیرا این از پول گندمی است که صاحب آن موقع تقسیم بازاری که شریک او بود ظلم کرده. سهم خودش را با پیمانانه پر بر می داشت و سهم شریکش را با پیمانانه کم می گرفت: حضرت فرمود: راست گفتی فرزندم. آنگاه حضرت عسکری علیه السلام فرمود: ای پسر اسحاق تمام این پولها را جمع کن و به صاحبانش برگردان یا سفارش کن تا به آنها برسانند، ما احتیاجی به آنها نداریم فقط پارچه آن پیرزن را بیاور.

احمد بن اسحاق گفت: آن پارچه را من در خورجین گذاشته بودم و اصلاً فراموش کرده بودم.

سعد می گوید: وقتی او رفت که آن را بیاورد امام حسن عسکری علیه السلام نگاهی به من نموده فرمود: ای سعد تو برای چه آمده ای!

عرض کردم: احمد بن اسحاق مرا تشویق به زیارت آقام نمود. فرمود: مسائلی را که می خواستی بپرسی چه کردی؟ عرض کردم: ای آقای من آن مسائل همچنان بی جواب مانده است. فرمود: آنچه به نظرت می رسد از نور چشم من سؤال کن و با دست مبارک اشاره به حضرت صاحب الامر علیه السلام نمود.

### پرسش از امام زمان علیه السلام

من رو به آن آقازاده نموده عرض کردم: ای آقا و آقازاده از اجداد شما روایت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله اختیار طلاق زنان خود را بدست امیرالمؤمنین داده حتی روایت شده که علی علیه السلام در جنگ جمل برای عایشه پیغام فرستاد که اسلام و پیروان آنرا گرفتار فتنه خود نمودی و فرزندان خود را از روی نادانی به سراشیبی مرگ افکندی اگر خود برمی گردی که هیچ و گرنه تو را طلاق می دهم، بفرمایید معنی این طلاق چیست. با اینکه چون پیغمبر از دنیا رفتند طلاق و رهایی بین آن حضرت و زنان واقع شده بود؟

آقازاده فرمود: طلاق معنایش چیست؟ عرض کردم: یعنی رها کردن زن (که اگر

بخواهد شوهر کند آزاد باشد).

فرمود: پس اگر زنان پیغمبر به وفات آن حضرت مطلقه شده بودند پس چرا برای آنها جاز نبودند که بعد از پیغمبر شوهر کنند؟

گفتم: به جهت اینکه خداوند ازدواج آنها را بعد از پیغمبر حرام کرده بود؟  
فرمود: پس چگونه گفتمی وفات پیغمبر آنها را مطلقه و رها کرده بود؟ گفتم: پس شما بفرمایید معنای آن طلاق چیست که پیغمبر بعد از خود به امیرالمؤمنین واگذار کرده بود؟ فرمود: خداوند متعال مقام زنان پیغمبر را بزرگ قرار داده و آنها را به شرف مادری مؤمنین فائز گردانید پیغمبر هم به امیرالمؤمنین فرمود: یا علی این شرافت تا وقتی که اطاعت می‌کنند برای آنها خواهد بود، ولی هر کدام بعد از من نافرمانی خداوند کردند و علیه تو سر به شورش برداشتند آنها را آزاد بگذار و از شرف ام‌المؤمنین ساقط گردان و رها ساز تا اگر بخواهد با دیگری ازدواج کنند.

عرض کردم: بفرمایید آن فاحشه بی‌بینه (و گناه روشن) که (خدا در قرآن فرموده) اگر زن آن کار را کرد شوهرش می‌تواند در ایام عده طلاق او را از خانه‌اش بیرون کند آن گناه چیست؟

فرمود: آنها گناه مساحقه است نه زنا دادن زیرا اگر زنا داد و تازیانه خورد بعد اگر کسی خواست با او ازدواج کند مانعی ندارد، ولی اگر مساحقه نمود باید او را سنگسار کرد و سنگسار کردن برای زن ذلت و خواری است و هرکس را که خدا امر کرده سنگسارش کنند خوار و رسوا کرده و هرکس را که خدا خوار کند او را از خود دور نموده است لذا کسی نمی‌تواند که او را نزدیک گرداند.

### نعلین موسی علیه السلام

عرض کردم: یابن رسول الله اینکه خداوند به حضرت موسی فرمود: «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی» یعنی: نعلینت را بیرون بیاور که در سرزمین مقدس قرار گرفته‌ای مقصود چه بوده؟ زیرا فقهای خاصه و عامه عقیده دارند کفشهای حضرت موسی علیه السلام از پوست مردار بوده است. فرمود: هرکس این عقیده را داشته باشد به موسی علیه السلام افترا بسته و آن پیغمبر را جاهل دانسته است زیرا مطلب از دو حال بیرون

نیست: یا نماز خواندن موسی علیه السلام با آن کفش جائز بوده یا نبوده، اگر نماز با آن صحیح بوده است پوشیدن آن کفش در آن مکان هم جائز بوده زیرا هر قدر آن زمین مقدس پاک باشد مقدس تر و محترم تر از نماز نیست و اگر نماز خواندن با آن جائز نبوده ایراد به موسی علیه السلام وارد می شود که (جاهل بوده) و نمی دانسته که چه چیز حلال و چه چیز حرام است و چه چیز نماز به آن جائز است و چه چیزی نماز به آن جائز نیست و این نسبت به پیغمبر خدا کفر است.

گفتم: ای مولای من پس بفرماید تأویل آن چیست؟ فرمود: در آن بیابان مقدس حضرت موسی علیه السلام با خدا مناجات کرد و گفت: پروردگارا محبت خود را به تو خالص گردانیده ام و دل را از تمایل به غیر تو شستشو داده ام ولی در عین حال علاقه زیاد به زن خود داشت (که او را در بیابان در حال وضع حمل رها کرده بود) خداوند فرمود: «فاخلع نعلیک» نعلینت را از پا در آور یعنی: اگر دوستی تو نسبت به من خالص است ریشه محبت زن و فرزند را از دل بکن.

### امام حسین علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام

عرض کردم: یا بن رسول الله تأویل کهیصص چیست؟ فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند به اطلاع ذکریا علیه السلام بنده اش رسانید، سپس آنرا برای محمد صلی الله علیه و آله نیز حکایت کرد و آن بدین گونه بود: زکریا از خداوند خواست که اسامی پنج تن را به او بیاموزد پس جبرئیل آمد و آن را به او یاد داد، از آنروز هر وقت زکریا اسامی محمد و علی و فاطمه و حسن علیه السلام را به زبان می آورد مسرور می شد و غمهایش برطرف می گردید، ولی چون نام حسین علیه السلام را به زبان می آورد چندان می گریست که گلوش می گرفت و نفسش قطع می شد. یک روز گفت: خدایا مرا چه می شود که هرگاه اسامی آن چهار تن را می برم غمهایم تسکین می یابد ولی وقتی نام حسین علیه السلام را می برم اشکم جاری می گردد؟ خداوند متعال داستان آن را به وی اطلاع داد و فرمود: «کهیصص» (کاف) اشاره به کربلا و (ها) هلاک عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله و (یاء) یزید پلید و (عین) عطش امام حسین علیه السلام و (صاد) صبر آن حضرت است.

چون زکریا علیه السلام این را شنید تا سه روز از مسجدهش خارج نشد و مانع شد که مردم نزد او بیایند در این سه روز مرتب گریه و زاری می کرد و می گفت: خداوند آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزندش مبتلا می سازی و امتحان این واقعه جان گذاز را به نابودی او فرود می آوری؟

پروردگارا آیا لباس این مصیبت عظمی را بر تن علی و فاطمه علیهما السلام می پوشانی و غم و اندوه آن را به دل آنها می اندازی؟ سپس عرضه داشت: پروردگارا پسری به من روزی فرما که در این سن پیری چشمم به او روشن گردد و او را وارث و جانشین من کنی و او را برای من مثل حسین برای محمد صلی الله علیه و آله قرار بده وقتی او را به من ارزانی فرمودی مرا مفتون محبت او گردان سپس مرا به مرگ او مبتلا فرما، چنانکه حبیب خود را در مرگ فرزندش سوگوار می سازی.

خداوند، یحیی را به او عطا فرمود و زکریا را در مرگ او عزادار ساخت، مدت حمل یحیی ششماه و حسین علیه السلام نیز چنین بود و این خود داستان مفصلی دارد.

## امام معصوم انتصابی است نه انتخابی

عرض کردم: آقا چه مانع دارد که مردم خودشان امامی برای خود انتخاب کنند؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: البته امام مصلح. فرمود: امکان دارد که مردم به نظر خود امام مصلحی انتخاب نمایند ولی در واقع مفسد باشد؟ گفتم: آری.

فرمود: به همین جهت مردم نمی توانند امام را انتخاب کنند اکنون با دلیلی که عقلت با آن اطمینان پیدا کند برایت شرح می دهم: آیا پیغمبرانی که خداوند آنها را از میان خلق برگزیده و کتابهای آسمانی بر آنها نازل فرموده و با وحی و عصمت تأیید کرده مانند موسی و عیسی که سرآمد عصر خود بودند و در انتخاب (نماینده خدا) از آنها داناتر و با همه عقل و کمال و دانشی که داشتند، امکان دارد که منافقی را به گمان اینکه مؤمن است انتخاب کنند؟ عرض کردم: نه ممکن نیست. فرمود: موسی کلیم الله با آن همه عقل و کمال و علم با اینکه وحی بر او نازل می شد هفتاد نفر از اعیان و بزرگان



امتش را انتخاب کرد تا به میقات ببرد با اینکه شکی در ایمان آنها نداشت، مع هذا آنها منافق از کار در آمدند.

قال الله تعالى: ﴿و اختر موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا﴾<sup>(۱)</sup> تا آن جا که می فرماید: ﴿فقالوا ارنا الله جهرة فأخذتهم الصعقة بظلمهم﴾<sup>(۲)</sup> یعنی: موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات انتخاب کرد آنها گفتند: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه علناً خدا را ببینیم پس صاعقه‌ای آمد و آنها را به کیفر ظلم خود گرفت.

وقتی ما می بینیم کسیکه خداوند او را برای پیغمبری برگزیده اشخاص مفسد را انتخاب کرد و حال اینکه گمان می کرده افراد صالح انتخاب نموده یقین می کنیم که: انتخاب امام حق ذات مقدس پروردگار است که از آنچه در سینه‌ها نهفته و در دلها جا گرفته اطلاع دارند.

وقتی پیغمبر خدا در مقام انتخاب، افراد فاسد را انتخاب کند، به طور حتم مهاجرین و انصار هم از این خطر برکنار نبودند. سپس فرمود: ای سعد، دشمن تو که با تو مناظره می کرد گفت: حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای شفقت به غار برد چون که می دانست او خلیفه است مبادا کشته شود. چرا در جواب او نگفتی که مگر شما روایت نکرده‌اید و نمی گویند که: پیغمبر فرموده است مدت خلافت بعد از من سی سال است و این مدت را مخصوص چهار نفر خلفا بعد از خود می دانست. (که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می باشند) و ایشان را شما در مذهب خودتان خلفاء راشدین می گویند؟

اگر این را می گفتی، ناگزیر از این بود که بگویند: آری، صحیح است. فرمود: آنگاه به او می گفتی: آیا اینطور نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله چنانکه می دانست، بعد او جانشین او ابوبکر است، می دانست که بعد از ابوبکر عمر و بعد از عمر عثمان و سپس علی است؟ باز هم ناچار بود بگوید آری.

آن وقت به او می گفتی: بنابراین بر پیغمبر صلی الله علیه و آله لازم بود که این چهار نفر را با خود به غار ببرد، و همانطوری که به ابوبکر مهربانی کرد نسبت به بقیه هم مهربانی کند و با بردن ابوبکر به تنهایی مقام سه نفر دیگر را پایین نیاورد (پس معلوم می شود بردن ابی بکر

برای حفظ او برای خلافت نبوده است) وقتی آن ناصبی پرسید: آیا اسلام آوردن ابوبکر و عمر به میل انجام گرفت یا به طور اجبار؟ چرا به او نگفتی: نه به میل بود و نه به اجبار بلکه از روی طمع اسلام آوردند.

زیرا ابوبکر و عمر با قوم یهود مجالست می نمودند و اخبار تورات و سایر کتب پیش را که از آینده خبر داده بودند می پرسیدند، و یهود گفته بودند که: محمد صلی الله علیه و آله بر عرب مسلط می گردد چنانچه بخت النصر بر بنی اسرائیل مسلط گشت: با این فرق که بخت النصر در ادعایش دروغگو بود.

آن دو نفر هم آمدند نزد پیغمبر و او را در گفتن «لا اله الا الله» همراهی کردند و به طمع اینکه بعد از بالا گرفتن کار پیغمبر از طرف آن حضرت به حکومت و ریاست شهری برسند با او بیعت کردند، و چون (مدتی گذشت و ریاستی بدست آنها نیامد) و مایوس شدند نقاب بستند و با عده ای از منافقین نظیر خودشان (شبان) از گردنه بالا رفتند که پیغمبر را به قتل رسانند.

اما خداوند نیرنگ آنها را به هم زد و با خشم و کینه برگشته و به مقصود خود نرسیدند، همانطوری که طلحه و زبیر هم آمدند نزد علی علیه السلام و با او بیعت کردند و هر یک چشم داشتند که از طرف آن به حکومتی برسند ولی وقتی ناامید شدند بیعت را شکستند و بر آن حضرت شوریدند و خداوند هر یک از آنها را به سرنوشت سایرین که نقض بیعت کرده بودند رسانید.

در این هنگام حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با آقا زاده اش برخاستند و آماده نماز شدند. من نیز از خدمت ایشان مرخص شده و به دنبال احمد بن اسحاق رفتم در بین راه او را دیدم که گریان می آید. گفتم: چرا دیر آمدی و چرا گریه می کنی؟ گفتم: پارچه ای را که آن حضرت خواسته اند گم کرده ام. گفتم: طوری نیست برو به حضرت بگو. او هم رفت خدمت حضرت و برگشت در حالی که تبسم بر لب داشت و صلوات می فرستاد. پرسیدم چه شد؟ گفتم: دیدم آن پارچه زیر پای حضرت پهن است و روی آن نماز می خواند ما هم خدا را شکر کردیم. بعد از آن چند روز به منزل حضرت عسکری علیه السلام رفتم و آمد کردیم ولی آن آقا زاده را نزد آن حضرت ندیدیم.

## وداع با امام عسکری

روز آخر که خواستیم با حضرت وداع کنیم احمد بن اسحاق در برابر آن حضرت ایستاد و عرض کرد: یا بن رسول الله هنگام حرکت نزدیک و اندوه ما زیاد است ما از خداوند مسئلت می‌داریم که رحمت خود را بر جدت محمد مصطفی ﷺ و پدرت علی مرتضی و مادرت سیده النساء و بر دو آقای اهل بهشت عمو و پدرت ائمه طاهرین علیهم السلام بعد از آنها که پدران شما هستند و بر فرزند شما پی در پی نازل فرماید. و امیدواریم که خداوند پیوسته مقام با عظمت شما را بالا برد و دشمن شما را ذلیل گرداند و این سفر را آخرین سفر دیدار ما قرار ندهد.

وقتی احمد بن اسحاق این جمله را بر زبان جاری کرد چشمان حضرت علیّه السلام پر از اشک شد به طوری که قطرات آن بر رخسار مبارکش جاری گشت آنگاه فرمود: ای پسر اسحاق در این دعا اصرار مکن زیرا در هنگام مراجعت از این سفر از دنیا خواهی رفت از شنیدن این سخن احمد بن اسحاق بر زمین افتاد و بی هوش شد.

وقتی به هوش آمد عرض کرد: ای مولای من شما را به خدا و جدت (رسول خدا ﷺ) که مرا مفتخر کنید و پارچه‌ای بدهید که آن را کفن خود قرار دهم. پس آن حضرت دست زیر برده و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این خرج مکن و آنچه را که از من خواستی که کفن خود کنی از دست نخواهی داد. زیرا خداوند مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.

پس از آنکه از خدمت حضرت مرخص شدیم و به سه فرسخی شهر حلوان<sup>(۱)</sup> رسیدیم احمد بن اسحاق تب کرده و مریض سختی شد، به طوری که از کاروانسراها منزل کردیم. احمد بن اسحاق یکی از همشهری‌های خود را که در آنجا بود طلبید و به ما گفت: شما امشب از اطراف من متفرق شوید (شاید می‌خواست به او سفارش

۱ - محدث عالیقدر مرحوم حاج میرزا حسین نوری رحمته الله در کتاب نجم الثاقب باب ۶ صفحه ۱۹۸ می‌نویسد: حلوان همین ذهاب معروف است که در راه کرمانشاه است به بغداد و قبر آن معظم در نزدیک رودخانه آن قریه است به فاصله هزار قدم تقریباً از طرف جنوب و بر آن قبر بنای مختصری است و سزا نیست کسیکه وکیل امام در قم بوده و مسجد معروف قم را به امر آن آقا بنا کند قبرش مخروبه و متروکه باشد.



کند که آن انبان پول را به قم به صاحبانش برگرداند) ما هم از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود رفتیم.

نزدیکی های صبح که چشم گشودم، دیدم کافور خادم حضرت عسکری علیه السلام را که در برابر من ایستاده می گوید: خداوند در عوض مصیبتی که به شما رسید مزد نیکو بدهد، ما از غسل و کفن همسفر شما فارغ شدیم بر خیزید و او را دفن کنید که او در نزد آقای شما مقام بزرگی دارد. این را گفت از نظر ما غائب شد. ما بر بالین احمد بن اسحاق جمع شدیم و به گریه و زاری پرداختیم و او را دفن کردیم <sup>(۱)</sup> و <sup>(۲)</sup>

## رؤیای صادقه

هنوز ده سال بیشتر از عمرم نگذشته بود که بیمار شدم روز به روز حالم وخیم تر و مرضم سنگین تر می شد، فامیل و بستگانم از زندگانیم ناامید بوده و منتظر مرگم بودند، و آنها کنار بسترم جمع شده بر من می گریستند.

شیخ حر عاملی <sup>(۳)</sup> می گوید: در این حال که از شدت بیماری نمی دانم خواب بودم یا بیدار، دیدم در نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیهم السلام هستم به آنها سلام کرده و با یکایک آنها مصافحه کردم، بین من و امام صادق علیه السلام سخنی گذشت که خاطر من نیست این قدر یادم هست که آن حضرت درباره من دعا کرد.

سپس به حضرت صاحب الزمان علیه السلام سلام کرده و مصافحه نمودم و گریه کرده گفتم:

۱ - هنگام نوشتن کتاب مردد بودم که این داستان را بنویسم یا به جهاتی از نوشتن آن صرف نظر کنم؟ با قرآن استخاره گرفتم این آیه آمد:

﴿وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم امنا يعبدونني لا يشركون بي شيئاً﴾، (سوره نور آیه ۵۵).  
و این همان آیه ای است که عیاشی در تفسیر خود از امام سجاد علیه السلام روایت می کند: این آیه را تلاوت کرده و فرمود: به خدا این عده دوستان ما اهل بیت هستند که بدست مردی از ما که مهدی این امت به اصلاح دنیا قیام می کنند « مؤلف ».

۲ - مهدی موعود ترجمه جلد ۱۳ بحار الانوار صفحه ۸۲۶، عين الحیوة صفحه ۱۰۷ منتهی الامال صفحه ۴۶۷، کمال الدین صفحه ۱۲۸.

۳ - محمد بن علی معروف به شیخ حر عاملی صاحب کتاب وسائل الشیعه.



ای مولای من، می ترسم که در این بیماری بمیرم و به هدفهای علمی و عملی نرسم؟ حضرت فرمود: نترس تو نخواهی مرد بلکه خداوند ترا شفا دهد و عمر طولانی خواهی نمود. در این هنگام کاسه‌ای که در دست مبارکش بود به من داد و من از آن کاسه آشامیدم در همان لحظه شفای کامل یافته و بیماریم بکلی از بین رفت.

## دکان قفلگر

یکی از دانشمندان آرزوی زیارت حضرت بقیه الله را داشت و از اینکه موفق نمی شد رنج می برد مدت‌ها ریاضت کشید در نجف اشرف میان طلاب حوزه علمیه معروف است که هر کس چهل شب چهارشنبه مرتباً و پی در پی به مسجد سهله برود و عبادت کند خدمت امام زمان علیه السلام می رسد.

مدتها در این باره کوشش کرد ولی به مقصود نرسید. سپس به علوم غریبه و اسرار حروف و اعداد متوسل شد و چله‌ها نشست و ریاضت‌ها کشید و نتیجه نگرفت. ولی به خاطر بیدار خوابیهای فراوان و مناجات سحرگاهان صفای باطنی پیدا کرد گاهی نوری در دلش پیدا می شد و حال خوشی به او دست می داد حقایقی می دید و دقایقی می شنید.

در یکی از این حالات به او گفته شد: دیدن امام زمان علیه السلام برای تو ممکن نیست مگر آنکه به فلان شهر سفر کنی هر چند این مسافرت مشکل بود ولی در راه انجام مقصود آسان بود. روانه شد پس از چند روز به آن شهر رسید در آنجا نیز به ریاضت مشغول شد و چله گرفت. روز سی و هفتم یا سی و هشتم به او گفتند: الان حضرت بقیه الله، امام زمان علیه السلام در بازار آهنگران درب دکان پیرمردی قفل ساز نشسته است.

هم اکنون برخیز و شرفیاب شو. با اشتیاق از جا بلند شده روانه دکان پیرمرد شد وقتی رسید دید حضرت ولی عصر علیه السلام آنجا نشسته‌اند و با پیرمرد گرم گرفته و سخنان محبت آمیز می گویند.

همین که سلام کرد حضرت پاسخ فرمود: و اشاره به سکوت کردند که: اکنون سیری

است تماشا کن (امر امام واجب است و خودش دانشمند و عارف به مسئله در

گوشه‌ای ایستاد) در این حال دید: پیرزنی ناتوان و قد خمیده عصازنان آمده و با دست لرزان قفلی را نشان داد و گفت: ممکن است برای رضای خدا این قفل را به مبلغ سه شاهی از من بخری که من به سه شاهی نیاز دارم.

پیرمرد قفل را گرفت و نگاه کرد دید که بی عیب و سالم است گفت: خواهرم این قفل دو عباسی (هشت شاهی) ارزش دارد زیرا پول کلید آن بیش از ده دینار نیست شما اگر ده دینار (دو شاهی) به من بدهی من کلید این قفل را می‌سازم و ده شاهی قیمت آن خواهد بود (گویا کلید نداشته است).

پیرزن گفت: نه به آن نیازی ندارم شما این قفل را سه شاهی از من بخرید شما را دعا می‌کنم. پیرمرد با کمال سادگی گفت: خواهرم تو مسلمانی و من هم ادعا می‌کنم که مسلمانم چرا مال مسلمان را ارزان بخرم و حق کسی را ضایع کنم. این قفل اکنون هشت شاهی ارزش دارد، من اگر بخواهم منفعت ببرم به هفت شاهی می‌خرم، زیرا در دو عباسی معامله بیش از یک شاهی منفعت بردن بی انصافی است. اگر می‌خواهی بفروش من هفت شاهی می‌خرم و باز تکرار می‌کنم که قیمت واقعی آن دو عباسی است چون من کاسب هستم و باید نفعی ببرم یک شاهی ارزان‌تر می‌خرم. شاید پیرزن باور نمی‌کرد که این مرد درست می‌گوید. ناراحت شده بود که من خودم می‌گویم هیچ کس به این مبلغ راضی نشد من التماس کردم که سه شاهی خریداری کنند زیرا مقصود من با ده دینار انجام نمی‌گیرد و سه شاهی پول مورد احتیاج من است.

پیرمرد هفت شاهی پول به آن زن داد قفل را خرید همین که پیرزن رفت امام علیه السلام به من فرمود: آقای عزیز دیدی و این منظره را تماشا کردی؟

این طور باشید و این جوری بشوید تا ما به سراغ شما بیاییم چله نشینی لازم نیست به جفر متوسل شدن سودی ندارد عمل صالح داشته باشید و مسلمان باشید تا من بتوانم با شما همکاری کنم.

از همه این شهر من این پیرمرد را انتخاب کرده‌ام زیرا این مرد دین دارد و خدا را می‌شناسد، این هم امتحانی که داد از اول این بازار این پیرزن عرض حاجت کرد و چون او را محتاج و نیازمند دیدند همه در مقام آن بودند که ارزان بخرند، و هیچ کس حتی

سه شاهی نیز خریداری نکرد و این پیرمرد به هفت شاهی خرید، هفته‌ای بر او نمی‌گذرد مگر آنکه من به سراغ او می‌آیم و از او دلجویی و احوالپرسی می‌کنم. (۱)

## تصحیح فتوی

بنده خدا از ده آمده بود عجله داشت می‌خواست یک مسئله پرسد و برگردد در خانه مرجع بزرگ شیعه شیخ مفید آمد اجازه ورود گرفت خدمت شیخ رسید مسئله‌اش را چنین سؤال کرد: زنی بر اثر وضع حمل از دنیا رفته است بچه در شکمش زنده است جنازه آن زن را هنوز دفن نکرده‌ایم تکلیف چیست؟ شیخ فرمود: بروید جنازه را با حملش دفن کنید.

مرد دهاتی از حضور شیخ مرخص شد می‌رفت تا به دستور او عمل کند ولی در بین راه دید سواره‌ای از پشت سر با شتاب می‌تازد وقتی به او رسید فرمود: ای مرد! شیخ فرموده است: اول بچه را از شکم مادر بیرون آورید و سپس جنازه را به خاک بسپارید. آن مرد به منزل برگشت و به دستور عمل کرد پس از چند سال آن مرد دوباره خدمت شیخ رسید و درباره آن کودک سخن گفت و اشتباه شیخ را یادآور شد. در این هنگام شیخ متوجه اشتباه خود شد و دانست که امام عصر علیه السلام فتوی او را تصحیح کرده است، بسیار ناراحت شد در خانه بر روی خود بست و تصمیم گرفت که دیگر فتوی ندهد. ولی از ناحیه مقدسه توقیعی آمد برایش که: از شما فتوی از ما تصحیح. (۲)

## نوری در ظلمت

در شهر حله حکومت می‌کرد، حاکم ظالمی بود، بی خود و بی جهت مردم را به باد فحش و کتک می‌گرفت، او سنی ناصبی و از دشمنان اهل البیت علیهم السلام بود و از همین جهت با شیعیان میانه‌ای نداشت با یک گزارش دروغ انسان بی‌گناهی را مجازات‌های سخت می‌کرد مأمورین مغرض و عقده‌ای به او گزارش دادند که

ابوراجح حمامی از ابوبکر و عمر بدگویی می‌کند. مرجان حاکم دستور داد دستگیرش کرده به حضور آوردند، و بدون بازجویی با چوب و چماق بر سرش ریختند، سر و رویش را درهم شکستند، آن قدر بیچاره را زدند که دندانهایش افتاد، بینی‌اش شکست و تمام بدنش مجروح شد. به این هم اکتفا نکرد دستور داد ریسمانی به او بستند و او را در کوچه و خیابان کشانیدند تا عبرت دیگران شود سپس فرمان قتلش را صادر کرد. بعضی از مأمورین گفتند: او آنقدر کتک خورده که نیازی به کشتنش نیست، با توجه به پیری و لاغری بزودی خواهد مرد. گفت: او را رها کنید، پیکر مجروح او را به بستگانش تحویل دادند، آنها ابوراجح را به خانه‌اش بردند ولی یقین داشتند که چند ساعتی بیش زنده نمی‌ماند و آنشب صبح نشده خواهد مرد.

شب به نیمه رسیده بود، کسالت همه را عارض شده بود بعضی خواب و برخی بیدار، سکوت و آرامش همه جا را گرفته بود.

نزدیکی سحر صدای شخصی را شنیدند که با حال خوشی مشغول مناجات است، این کیست که رو به قبله ایستاده و با نشاط خدای خویش را می‌خواند؟ صدایش آشنا است شاید یکی از اهل خانه است آخر فکر نمی‌کند که زمزمه مناجاتش مریض را ناراحت می‌کند. یکی در حالی که بهت زده به او نگاه می‌کرد گفت: این ابوراجح است اطرافیان از جا پریدند به گرد او جمع شدند شگفتا او صحیح و سالم مشغول نماز است و هیچ اثری از شکستگیها و جراحتهای در بدنش نیست پس از ادای نماز برای دوستان چنین تعریف کرد: چنانکه می‌دانید من از شدت درد و جراحتهای مشرف به مرگ شدم دیگر زبان نداشتم که با خدا مناجات کنم نیمه شب دلم را متوجه خدا کردم و متوسل به مولایم حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه شدم و از آن حضرت برای نجات خودم استمداد کردم.

ناگهان در دل شب تاریک نوری فضای خانه را روشن و منور کرد چشمم روشن شد دیده‌ام را گشودم حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیدم که کنار بسترم نشسته و دست مبارکش را به صورتم کشید مرا نوازش داد سپس فرمود: برو برای اهل و عیالت کار کن خدا تو را شفا داد.



در آن حال متوجه خود شدم که هیچ گونه درد و رنجی ندارم از جا بلند شدم ولی دیگر کسی را ندیدم به شکرانه عافیت و سلامتیم به نماز و بندگی خدا پرداختم و به درگاهش سجده کردم.

محمد بن قارون می گوید: به خدا قسم این ابوراجح مردی ضعیف بود و چهره‌ای لاغر و زشت داشت من همیشه به حمام او می رفتم و او را می دیدم ولی آن روز که مردم بدیدن او می رفتند من نیز با آنها بودم و دیدم که خیلی قیافه‌اش تغییر کرده چهره‌اش درخشان و اندامش موزون مانند یک جوان بیست ساله شده بود و تا پایان عمر نیز این چنین بود.

وقتی آن حاکم ظالم خبر دار شد او را احضار کرد ولی با کمال تعجب دید مردی که دیروز آن همه جراحی در بدن داشت امروز سالم و تندرست است خیلی وحشت کرد و ترسید دیگر جرأت نکرد به او جسارتی کند تا آنروز هر وقت در مجلس خود می نشست پشت خود را به مقام حضرت می کرد ولی بعد از این قضیه روی خود را به مقام حضرت صاحب الامر می نمود و به اهل حله و شیعیان خوش رفتاری می کرد.<sup>(۱)</sup>

### یا صاحب الزمان (عج)

فقط یک پسر داشتم و خیلی مورد علاقه‌ام بود اتفاقاً مریض شد و روز بروز حالش بدتر می شد، دوا و دکتر هم علاجی نکرد، دلم گرفته بود، به هر که می رسیدم دست به دامن می شدم هر سید و عالمی را که می دیدم التماس دعا می کردم کم کم داشتم از پسرک دل می‌کندم. ده روز تمام بود که روی بستر افتاده بود شب یازدهم بیماریش سنگین تر شد، در تب شدید می سوخت اهل خانه به حالش می گریستند می گفتند علی، محمد رفتنی است، عقده گلویم را گرفت جای خلوتی می خواستم تا عقده دلم را خالی کنم آهسته از خانه بیرون رفتم و به بالای بام آمدم رو به قبله کردم و بنا کردم به گریه و ناله.

مرحوم حاج ملا باقر بهبهانی می گوید: در این هنگام متوسل شدم به حضرت قائم علیه السلام شروع کردم به تضرع و زاری می گفتم: **یا صاحب الزمان اغثنی، یا صاحب الزمان ادرکنی.**

اشک می ریختم و خودم را به خاک انداخته ناله می زدم، بعد از چند لحظه ای به خانه آمدم کنار بیمار رفتم با کمال تعجب دیدم در فاصله ای کوتاه تبش شکسته و درد بر طرف شده و عرق کرده و به برکت حضرت صاحب الامر علیه السلام خداوند او را عافیت بخشیده است خدا را شکر کرده و او را بر این نعمت سپاسگزاری کردم. <sup>(۱)</sup>

## خجالت اهل و عیال

خانه اش دیوار صحن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، او مرد پارسایی بود و سالها در نجف اشرف زندگی می کرد، مصلحت چه بود که بیچاره مریض شد و بعد از مدتی هر دو پایش مثل چوب خشکیده و خانه نشین شد.

در نتیجه حسین مدمل مبتلا به فقر و نیازمند مردم شد و زن و بچه اش روزهای سختی را می گذرانیدند: درد و رنج یک مصیبت و بالاتر از آن خجالت اهل و عیال بیشتر شبها را نمی خوابید و به بیچارگی خود می اندیشید و از درد می نالید.

در یکی از شبها همسر و فرزندانش بیدار شدند دیدند که نوری فضای منزل را روشن و زمین و آسمان را منور کرده به حدی که چشمها را خیره می کند. از حسین پرسیدند: چه خبر است؟ گفت: الان فریادرس بیچارگان حضرت صاحب الزمان علیه السلام اینجا بود کنار بستر آمد به من فرمود: ای حسین برخیز.

عرض کردم: مولای من توجه دارید که نمی توانم بلند شوم پس با کمال محبت و مهربانی به کمک شتافت دستم را گرفت و مرا بلند کرد و دیدم هیچ گونه درد و مرضی در من نیست و خداوند متعال به برکت آن حضرت مرا شفا داد و از غم و اندوه رهانید سپس مولایم به من فرمود: این سبابط «راهروی که سقف آن پوشیده شده است» راه من

است که به زیارت جدم امیرالمؤمنین علیه السلام می روم شبها درب آن را ببند.  
عرض کردم: اطاعت می کنم ای مولای من، سپس برخاست و به زیارت حضرت  
امیر علیه السلام رفت، و این نور و روشنایی اثر وجود مقدس آن آقا است. آن سباباط در نجف  
اشرف مشهور است به سباباط حسین مدمل و مردم برای آن سباباط نذرها می کردند و به  
برکت حضرت قائم علیه السلام به مرادشان می رسیدند.

### ضربت صفین

بنده خدا داشت چرت می زد خیلی خسته به نظر می رسید گاهی چنان سرش پایین  
می آمد که چانه اش به سینه اش می رسید، سرش را بالا گرفت ولی این دفعه چنان سرش  
پایین افتاد که عمامه از سرش پرت شد عمامه اش را برداشت ولی چشم ما افتاد به  
سرش که اثر زخم عجیبی داشت، همه از دیدن آن در شگفت شدند، پدرم از علت آن  
پرسید؟ جواب داد این اثر از جنگ صفین است. پدرم با تعجب گفت: جنگ صفین کجا  
و تو کجا قرنهای از نبرد صفین گذشته است. گفت: آری داستان جالبی دارم گوش کنید.  
در سفری که به سوی مصر داشتم با مردی از اهل غزه در بین راه رفیق شدم روزی  
سخن از جنگ صفین به میان آمد. رفیقم گفت: اگر من در صفین بودم شمشیرم را از  
خون علی سیراب می کردم، من نیز گفتم اگر منم می بودم شمشیرم را از خون معاویه و  
یارانش رنگین می کردم. بگو و مگو در گرفت. رفیقم گفت: حساب کن اکنون جنگ  
صفین است تو طرفدار علی، من طرفدار معاویه ام. بیا با هم بجنگیم تا داد خود را از  
یکدیگر بستانیم این را گفت و دست به قبضه شمشیر برد و به من حمله کرد من نیز  
شمشیر کشیده به سوی او تاختم. زد و خورد سختی در گرفت تا آنکه آن شخص  
ضربت محکم بر فرقم زد که من از هوش رفتم دیگر نفهمیدم چه شد؟ پس از لحظه ای  
چشم گشودم سواره ای را دیدم که از مرکبش فرود آمد و در کنارم نشست و معلوم  
می شود که او مرا به هوش آورده.

سپس دست مبارکش را بر جراحت سرم مالید فوراً آن جراحت بهبود یافت و

ناراحتی ام از بین رفت، آنگاه به من فرمود: اندکی اینجا بمان تا برگردم سوار بر اسب شد

و از نظرم نا پدید شد. چیزی نگذشت که آن سواره پیدا شد و سر بریده آن شخص و اسب و نیزه او را برایم آورد و فرمود: این سر دشمن تو است چون تو ما را یاری کردی ما نیز تو را یاری کردیم «وَلَيَتَصَرَّنَّ اللَّهُ مَنْ يَتَصُرُهُ» خدا یاری کنندگانش را یاری می کند. من چون این آقای و محبت را از آن آقا دیدم عرض کردم خودتان را معرفی فرمایید؟ فرمود: من محمد بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام می باشم و هر که از تو درباره این زخم پرسید بگو این ضربت صفین است این را فرمود و از نظرم نا پدید شد. (۱)

### طلبه فاضل

او جوان با استعداد و طلبه فاضل بود. هم به درس و بحثش می رسید و هم با دعا و زیارت، ولی از درد سینه رنج می برد و چون به بیماری خطرناک سل مبتلا شده بود، راه علاجی هم نداشت نه پولی داشت که به معالجه پردازد و نه بیماریش مرض ساده ای بود. از همه بدتر که با این ناداری و بیماری عاشق هم شده بود.

شیخ حسین زندگی فردی خود را نمی توانست اداره کند و دیگران به او کمک می کردند، با این وصف یک روز چشمش به یک دختر زیبایی افتاد دلباخته او شد چند بار هم خواستگار فرستاده بود ولی بستگان دختر راضی نمی شدند.

از همه جا ناامید شد همه راههای چاره بر رویش بسته شده بود ناگهان به این اندیشه فرورفت که من سرباز امام زمانم چرا در خانه اربابم نمی روم؟ و آن آقا را وسیله و شفیع در نزد خدا قرار نمی دهم؟

به دنبال این فکر تصمیم گرفت آنچه در نجف اشرف میان اهل علم معروف است انجام دهد، در نجف معمول است که هر گاه کسی حاجت مهمی داشته باشد چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کند و به عبادت بسربرد شب چهل امام زمان علیه السلام را می بیند و حاجتش برآورده می شود.

شیخ حسین آل رحیم می گوید: چهل هفته شبهای چهارشنبه پی در پی به مسجد

کوفه رفتم و به حضرت صاحب الامر علیه السلام متوسل شدم شب چهارشنبه آخر اتفاقاً زمستان بود و شبی سرد و بارانی و هوا تاریک و ظلمانی بود و به همین جهت مسجد خلوت بود، من به خاطر اینکه در وقت سرفه از سینه‌ام خون کنده می‌شد بیرون مسجد دم در نشسته بودم تا بی احترامی به مسجد نشود ضمناً قدری آتش کرده بودم و ظرف قهوه‌ای داشتم کنار آتش گذارده بودم تا گرم شود و از آن بنوشم شاید سینه‌ام تسکین بیابد و آن شب را بهتر به عبادت پردازم.

در این هنگام به فکر فرو رفتم که این هوای سرد و تاریک من تنها و مریض نه پوشاکی دارم و نه امام زمان را دیدم اکنون شب چهلم عبادت من است این همه رنج و مشقت که از نجف به کوفه می‌آمدم: سرما، گرما، گرسنگی، تشنگی و خستگی چه نتیجه‌ای بردم با این فکر جهان در نظرم تیره و تار شد. غم سنگینی بر قلبم نشست و مرا اندوهگین ساخت ناگاه شخص عربی را دیدم به سوی من می‌آمد، با خود گفتم این دیگر کیست؟ شاید از عربهای اطراف مسجد است اکنون چشمش به قوری قهوه من افتاده و به طمع آن می‌آید و من امشب بی قهوه خواهم ماند.

شخص عرب ناشناس رسید و گفت: شیخ حسین سلام علیکم آنگاه نشست. شیخ حسین آل رحیم می‌گوید: در شگفت شدم از کجا نام مرا می‌داند شاید یکی از عربهای قبائل اطراف نجف است که گاهی من بر آنها وارد می‌شدم و او مرا می‌شناسد. پرسیدم: از کدام قبیله‌ای؟ در جواب گفت: از یکی از طوائف.

نام چند طائفه را بردم و پرسیدم از اینهایی؟ گفت: نه. سرانجام حوصله‌ام سر آمد و با لحن تمسخری گفتم پس از قبیله طریطره‌ای.

عرب ناشناس تبسمی کرد و گفت: بر تو باکی نیست من اهل کجا باشم ولی تو برای چه اینجا آمده‌ای؟ گفتم: پرسیدن این کارها به تو نفعی ندارد.

گفت: دانستن من هم به تو ضرری ندارد. از حلاوت گفتار و شیرینی بیان و حسن خلق و قیافه جذابش چنان مجذوب شدم که هر چه سخن می‌گفت محبتش در دلم بیشتر می‌شد مقداری توتون در چپق ریختم و تعارف کردم، و فرمود: من نمی‌کشم تو بکش، سپس فنجان قهوه به دستش دادم و گرفت و کمی از آن را نوشید بقیه را

به من داد و فرمود: بنوش. گرفتم و باقیمانده آنرا نوشیدم و هر لحظه محبت و علاقه‌ام به او بیشتر می‌شد.

گفتم: برادر، خدا امشب تو را برای تسلای دلم فرستاده حاضری با هم به حرم حضرت مسلم برویم؟ فرمود: حاضرم ولی تو سرگذشت خود را نقل کن.

گفتم: واقع مطلب این است که من بسیار فقیر و نیازمندم و مدت‌ها است به درد سینه مبتلایم علاوه بر این من هنوز ازدواج نکرده‌ام و به دختری از دخترهای نجف علاقه‌مندم که ازدواج با او برایم میسر نیست و مرا این آخوندها گول زدند و گفتند اگر می‌خواهی حوائجت برآورده شود چهل شب چهارشنبه در مسجد کوفه بیتوته کن و متوسل شو به حضرت صاحب الزمان علیه السلام تا آن حضرت را ببینی و خواسته‌هایت را بیابی و امشب شب آخر است با این همه رنج و زحمت آقا را هم ندیدم این سبب آمدن من به اینجا و اینجا است درد دل من.

ناشناس: اما سینه‌ات که شفا یافت و آن دختر را هم نیز به همین زودی خواهی گرفت ولی تهی دستیت تا پایان عمر باقی خواهد بود چون صلاح تو در این است. آن کس که توانگرت نمی‌گرداند او مصلحت تو از تو بهتر داند

من که غفلت سراپایم را گرفته بود و مجذوب گفتار او بودم و از این همه تفضیل و بیان به خود نیامده بودم عرض کردم به حرم حضرت مسلم برویم.

ناشناس روانه شد و من پشت سرش تا وارد مسجد شدیم. فرمود: دو رکعت نماز تحیت مسجد بخوانیم آنگاه نزدیک سنگ شاخص مسجد ایستاد و من پشت سر او به نماز پرداختیم.

در بین نماز متوجه قرائت حمد او شدم، قرائتی که از جهت ادای کلمات و لهجه چنان دلنشین و شیوا بود که هرگز ندیده بودم.

با خود گفتم: شاید همین آقا حضرت صاحب الزمان علیه السلام باشد، قیافه جذاب و کلمات شیرین و سخنانی که درباره من می‌گفت همه دلیل صحت این مطلب است.

آنگاه به او نگاه کردم دیدم نور عظیمی اطراف آن حضرت احاطه کرده به طوری که چشم را خیره می‌کند فقط صدای دلنشین او را می‌شنیدم که با حال خوشی مشغول

نماز بود و شعاع نورش به طرف بالا تطق می کشید.

اضطراب و لرزه بدن را فرا گرفته بود نمی توانستم نمازم را تمام کنم سرانجام هر طور بود نماز را به آخر رسانیدم.

نور همچنان می درخشید و من مشغول گریه و زاری شدم و از سوء ادبم نسبت به آن حضرت عذر خواهی می کردم. سپس عرض کردم: مولای من وعده شما درست است بنا بود با هم به زیارت مسلم علیه السلام برویم، نور به حرکت آمد و متوجه حضرت مسلم شد و من نیز روانه شدم.

فضای آن مکان متبرک تا صبح در پرتو آن نور روشن و منور بود و من به گریه و زاری پرداخته بودم همین که هوا روشن شد آن نور بالا رفت و از دیده ام پنهان گردید و تازه به سخنان آن حضرت متوجه شدم که می فرمود: سینه ات شفا یافت. دیدم از آن لحظه درد و ناراحتیم به کلی از بین رفته و حتی یک سرفه هم نکرده ام و از این قصه یک هفته نگذشت که «مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ»<sup>(۱)</sup> اسباب ازدواج با آن دختر فراهم شد ولی همانطور که حضرت فرمود فقر و تهیدستی به حال خود باقی ماند.<sup>(۲)</sup>

## شفادر وادی السلام

کاروان برای زیارت بیت الله روانه بود. آنها از راه عراق می رفتند تا در مسیرشان به طرف مکه معظمه تربت، امامان معصوم علیهم السلام که در کشور عراق مدفونند زیارت کنند. هنگامی که به نجف اشرف رسیدند، مردی از اهل کاشان که جزء مسافرین کاروان بود مریض شد و حالش روز به روز بدتر می شد با اینکه سرانجام هر دو پایش فلج شد به طوری که دیگر توانایی راه رفتن نداشت.

اهل قافله چون از او ناامید شدند او را نزد مرد صالحی که در یکی از اطاقهای صحن مطهر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منزل داشت، گذاردند و سفارشات لازم را نموده و رفتند و مرد صالح هر روز صبح برای تفریح و یافتن سنگهای قیمتی «در» به خارج شهر

می رفت و مریض را در حجره تنها می گذاشت.

یک روز مریض گفت: برادر، دلم تنگ شده و از تنهایی در اینجا رنج می برم امروز محبتی کن و مرا از این اطاق بیرون ببر و در گوشه ای بگذار و هر کجا خواهی برو مرد صالح خواهش او را پذیرفت و هر طور که بود او را به مقام امام زمان در وادی السلام برد و لباس خود را در حوضی که آن جا بود شست و بالای درختی انداخت و به صحرا رفت. بیمار می گوید: پس از رفتن آن مرد من تنها ماندم در آن مکان مقدس و روح افزا درباره سرنوشت خودم در اندیشه فرو رفته بود و غم و اندوه بسیار بر قلبم سنگینی می کرد.

ناگاه جوان خوش قیافه ای را دیدم که چهره زیبا و گندم گونی داشت و وارد صحن شد به من سلام کرد و به سوی مقام رفت و در آن چند رکعت نماز با توجه فروان به جای آورد، نمازی که من هرگز به آن خوبی ندیده بودم.

پس از ادای نماز با محبت بسیار برای دلجویی از من غریب نزد من آمد و حال مرا پرسید. گفتم: به بلایی مبتلا شده ام که حوصله ام سر آمده نه خدا شفایم می دهد که نجات پیدا کنم و نه مرا از دنیا می برد که آسوده شوم.

آن آقای مهربان فرمود: ناراحت نباش خداوند متعال بزودی هر دو را به تو می دهد. پس از رفتن آن جوان متوجه شدم که لباس دوستم از بالای درخت روی زمین افتاده فوراً از جا بلند شدم و رفتم آن لباس را آب کشیدم و بالای درخت انداختم ناگاه به خود آمدم و در اندیشه و شگفت شدم که من نمی توانستم از جا بلند شوم. چه شد که هیچ گونه درد و مرضی در من نیست؟

تازه متوجه شدم که آن جوان زیبا و خوش قیافه جذاب حضرت مهدی علیه السلام بوده که از برکت مقدمش در این مکان مقدس شفا یافتم. دنبالش دویدم به بیابان و اطراف نگاه کردم ولی کسی را ندیدم و از غفلتی که در وقت ملاقات مرا گرفته بود رنج بردم. رفیقم از بیابان آمد چشمش به من افتاد در شگفت شد باورش نمی شد. قضیه را برایش تعریف کردم او هم از اینکه از فیض دیدار امام محروم مانده بسیار متأسف گردید.

سپس به اتفاق دوستش به خانه برگشتند حالش خوب بود تا رفیقانش بعد از ایام



حج از مکه برگشتند از ماجرای هم سفرشان مطلع و خوشحال شدند. ولی بعد از چند روز مرد کاشانی مریض شد و از دنیا رفت و در صحن مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام مدفون گردید و فرمایش حضرت مهدی علیه السلام که فرموده بود خدا هر دو را به تو می دهد معلوم شد، هم شفا داد و هم از دنیا برد. (۱)

## شیعه شد و شفا گرفت

هر وقت به هم می رسیدند درباره مذهبشان با هم به گفتگو می پرداختند گاهی هم این گفت و شنید بالا می گرفت و به سر و صدا منجر می شد، تا اینکه یک روز در یکی از اماکن مذهبی که جمعیت زیادی آنجا بودند باز این دو نفر به مباحثه پرداختند و هر یک برای اثبات مطلب خود چیزی گفتند: ابن الخطیب گفت: من آن سه نفری را که دوست دارم یعنی: علی و حسن و حسین علیهم السلام را کف دستم می نویسم تو هم کف دست خودت نام آن سه نفری را که دوست داری بنویس آنگاه دست نوشته من و تو را با هم می بندیم و روی آتش می گیریم هر کدام که سوخت بر باطل و هر کدام که نسوخت بر حق است. ولی عثمان که در مذهب خود متزلزل بود این کار را نپذیرفت.

حضار مجلس شروع کردند بسرزنش کردن و طعنه زدن و به عثمان گفتند که: براستی اگر تو مذهب خود را بر حق می دانی چرا این آزمایش را نمی پذیری؟

مادر عثمان که از نزدیک شاهد این جریان بود بسیار خشمگین و ناراحت شد و بنا کرد مردم را به فحاشی و ناسزا گفتن و تهدید کردن ولی ناگهان در این بین که با داد و فریاد به زمین و زمان بد می گفت متوجه شد که چشمانش تاریک شد و جایی را نمی بیند کسانش نزد او رفتند و با کمال تعجب دیدند که بینایش را از دست داده و هر دو چشمش نابینا شده است. این خبر به سرعت در میان مردم پیچید و همه جا شایع شد او را برای معالجه به شهر حله بردند و چند نفر طبیب از بغداد و حله برای معالجه او آوردند ولی اطباء نتوانستند کاری بکنند.

وقتی به کلی از معالجه چشمش نا امید شد عده‌ای از بانوان شیعه که با او سابقه دوستی داشتند نزد او رفته و نصیحتش کردند. به او گفتند: آن کس که تو را نابینا گردانید قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است اگر شیعه شوی و دوستی حضرت صاحب الامر علیه السلام را اختیار کنی و از دشمنانش بیزاری بجویی ما ضمانت می‌کنیم که خداوند متعال چشمان تو را شفا دهد و غیر از این راه نجاتی برایت نیست.

مادر عثمان راضی شد و مذهب تشیع را پذیرفت. سپس زنان با ایمان یکدیگر را خبر کرده شب جمعه‌ای زن را به مقام امام زمان علیه السلام در شهر حله بردند. او را داخل قبه مطهره نموده و خود بیرون آمده و به درگاه آن مکان مقدس به دعا و مناجات پرداختند و متوسل به حضرت مهدی علیه السلام شدند هنوز شب به نیمه‌ها نرسیده بود که آن زن بیرون آمد در حالیکه بینایی خود را باز یافته بود. زنها از دیدن او خوشحال شدند و خدا را شکر کردند و چگونگی حال را جویا شدند زن گفت: شما که از مقام بیرون رفتید و پاسی از شب گذشته بود در حال استغاثه و ناله حس کردم دستی بدست من رسید و صدایی شنیدم که فرمود: بیرون رو خدا تو را شفا داد چشمم روشن شد دیدم قبه مثل روز روشن است نوری تمام قبه را احاطه کرده آقایی را دیدم پرسیدم شما کیستید؟ فرمود: من محمد پسر حسنم، این را گفت: و از نظر ناپدید شد پس از آن بانوان با ایمان با خوشحالی تمام به خانه‌های خود برگشتند و عثمان پسر آن زن نیز شیعه شد و از ارادتمندان به حضرت مهدی علیه السلام گردید و داستان همه جا مشهور شد. (۱)

## امید نا امیدان

بیچاره نمی‌توانست از جا بلند شود آخر جفت پایش فلج شده بود، هر چه معالجه می‌کردند فایده نداشت هر کس هر دوايي گفته بود استعمال کرده بود. پیش چند تا از دکترهای بغداد که خیلی تعریف کرده بودند رفت چقدر پول دوا و دکتر داد بالاخره خوب نشده بود که نشد.

مردم می گفتند: نجم الدین جعفر زهدری خوب بشو نیست دردش کهنه شده است او در شهر حله زندگی می کرد در آنجا یک بقعه ای است معروف به بقعه صاحب الزمان علیه السلام خیلی ها می گفتند: بیمار را ببرید به مقام صاحب الزمان علیه السلام شاید خداوند به برکت آن حضرت شفا دهد چون خیلی از مریضها که از همه جا نا امید شدند آن جا رفته اند و شفا گرفته اند.

بالاخره مادر بزرگش که پرستاری او را بر عهده داشت با کمک دیگران بیمار را به مقام امام بردند و به دعا و توسل پرداختند نجم الدین می گوید: بعد از آنکه مادر بزرگم مرا به مقام امام برد و خوابانیده حال بسیار سخت و ناراحت بودم پس از چند لحظه ای سیدی را دیدم که به من نزدیک شده فرمود: برخیز. گفتم: ای آقا من چند سال است که توانایی بلند شدن ندارم. فرمود: برخیز به اذن خدا، آنگاه جلو آمد زیر بغلم را گرفت و مرا بلند کرد، وقتی برخاستم دیدم هیچ اثری از درد و فلجی در من نیست.

همین که مردم دیدند من با پای خودم راه می روم به من هجوم آوردند و برای تبرک لباسهایم را پاره کردند و از لباسهای خودشان به من پوشاندند و من با پای خودم به خانه رفتم و از درد و رنج راحت شدم و به برکت حضرت صاحب الامر شفا یافتم. (۱)

## آمده ام تو را شفا دهم

او زیدی مذهب بود و بسیار اتفاق می افتاد که باهم درباره مذهب سخن می گفتیم و برای او بر حقانیت مذهب شیعه استدلال می کردیم ولی پدرم عطوه قبول نمی کرد بلکه ما فرزندانمان را مورد ملامت و سرزنش قرار می داد تا اینکه مریض شد و روز به روز حالش وخیم تر و بیماریش شدیدتر می شد، هرچه در معالجه اش تلاش کردیم سودی نبخشید. سرانجام دکترها از معالجه اش ناامید شده اظهار عجز و ناتوانی کردند.

او را در اطافی بستری کردیم گاهی که سخن از حضرت مهدی علیه السلام در حضور او به میان می آمد می گفت: من مذهب شما را باور ندارم مگر اینکه امام شما حضرت

مهدی علیه السلام بیاید و مرا از این بیماری نجات بخشد.

سید باقی پسر عطوه حسنی می گوید: شبی از شبها هنگام نماز عشاء که ما برای نماز جمع شده بودیم ناگهان صدای پدر را شنیدیم که از اطاق دیگر فریاد می زند بشتابید هنگامی که به نزدش شتافتیم گفت: بدوید صاحب و امامتان را دریابید که اکنون از اینجا رفت! ما از خانه بیرون پریدیم و هرچه این طرف و آن طرف دویدیم کسی را ندیدیم نزد او برگشته پرسش کردیم که چه بود.

گفت: همین طور که روی بستم خوابیده بودم و از درد می نالیدم صدایی شنیدم چشمم را گشودم آقای را دیدم که کنار بستم نشسته و مرا به اسم صدا زد فرمود: ای عطوه. عرض کردم: آقا شما کیستید؟ فرمود: من امام فرزندان توأم آمده ام که تو را شفا دهم سپس دست مبارکش را بر موضع درد کشید و از جا برخاست و بیرون رفت. من به خود آمدم که چگونه اثری از آن درد و مرض در من نیست و این مرد سالها با سلامتی و نیروی کامل زندگی کرد. (۱)

## زیارت عاشورا

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله نقل می کند: یک وقتی محضر آیت الله شیرازی در سامراء درس می خواندم در بین درس استاد بزرگ ما آیت الله سید محمد فشارکی وارد شد در حالیکه آثار گرفتگی و ناراحتی از چهره اش پیدا بود معلوم شد که پریشانی ایشان در اثر بروز وبا بود که در آن زمان در عراق شیوع پیدا کرده بود. فرمود: شما مرا مجتهد می دانید یا نه؟ عرض کردیم: بلی.

فرمود: عادل می دانید؟ عرض کردم بلی (مقصود این است که از آنها تصدیق بگیرد که شرایط حکم و فتوی در من است).

آنگاه فرمود: من به تمام شیعیان سامرا از زن و مرد حکم می کنم هر یک از ایشان یک فقره زیارت عاشورا به نیابت از طرف والده محترمه امام زمان (عج) بخوانند و آن

محترمه را در نزد فرزند بزرگوارش شفیعه قرار دهند که آن حضرت پیش خداوند عالم شفاعت نماید تا خداوند شیعیان سامرا را از این بلا نجات دهد.

مرحوم حائری فرمود: همین که این حکم صادر گردید چون مقام ترس بود همه شیعیان مقیم سامرا اطاعت نمودند و در نتیجه یک نفر شیعه در سامرا تلف نشد. در حالیکه هر روز ده نفر از غیر شیعه در اثر و با تلف می شدند. (۱)

## روضه علی اصغر

حاج ستار ترکیان که یکی از متدینین تبریز و ساکن تهران است برای من نقل کرد. در حدود سی سال پیش شاید هزار و سیصد و پنجاه دو قمری بود که من مریض شدم و مرضم تب شدیدی بود که بر من عارض شد، و یک روز در میان تب شدید مرا به این طرز که از ظهر می گرفت تا فردا صبح طول می کشید و صبح فراد حالم بهتر می شد تا ظهر که مشغول خوردن غذا بودم باز همان حال در من پیدا شد، گفتم رختخواب مرا بیندازید تب من عارض شد، و در این تب سومی که داشتم با تب دست و پنجه نرم می کردم و در آتش تب می سوختم توسل به پیغمبر و فاطمه زهراء و ائمه علیهم السلام نکردم، بلا فاصله رو کردم به درگاه خداوندی عرض کردم: خدایا تو کسی هستی که دعای فرعون را اجابت کردی و تو قادر و توانا هستی، اگر بگویی، این تب از من می رود. می گوید: من این دعا را کردم مختصر خوابم برد، در عالم رؤیا دیدم مجلسی تشکیل است حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته و در اطراف آن بزرگوار اشخاص نشسته اند، ولی من نمی دانم حاضرین چه کسانی هستند در این حال دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: به پسر عمم زیاد ظلم کردند، به پسر عمم زیاد ظلم کردند، به پسر عمم زیاد ظلم کردند (سه مرتبه) بعد از هاتفی صدا آمد: یا محمد صلی الله علیه و آله دعا کن ما این شخص را شفا دهیم. حضرت دستهای مبارکش را به درگاه خداوند بلند کرد و عرض کرد پروردگارا: من کارها را رجوع کرده ام به فرزندم و او باید دعا کند.

می‌گوید: در این موقع از خواب بیدار شدم همسر من پهلویم بود گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من بود اگر دعا می‌کرد من خوب می‌شدم دوباره داشتم با تب شدید دست و پنجه نرم می‌کردم که باز از هوش رفتم.

در عالم رؤیا حضرت حجّة علیه السلام را دیدم که نشسته و کسی هم در خدمتش ایستاده و در حال قیام است حضرت به او فرمود: جدم علی علیه السلام را زیاد ظلم کردند و سه مرتبه این جمله را مانند جد بزرگوارش تکرار فرمود، بعد فرمود: این مرد (یعنی: من) در عملش چیزی نیست. اما در روضه جدم حسین علیه السلام به مصیبت علی اصغر زیاد گریه کرده خداوند عالم به این شخص دوباره عمر عطا کرد دیگر از فردا شب این شخص مریض نمی‌شود. می‌گوید: از آن ساعت کاملاً خوب شدم و تا به حال به مرض تب مبتلاً نشده‌ام. (۱)

## زیارت حضرت رضا علیه السلام

پس از سالها آرزو و امید سرانجام زیارت حضرت رضا علیه السلام نصیبم شد، و به زیارت آن حضرت شرفیاب شدم، ولی در مدت کوتاهی پولهایم تمام شد و در تنگدستی و سختی قرار گرفتم، و زندگی در مشهد مقدس رضوی با آن همه فراوانی نعمت برای من سخت و مشکل شده بود.

سید محمد جبل عاملی می‌گوید: صبح آن روز که بنا بود قافله زائرین از مشهد روانه شوند، من بقدری در مضیقه بودم که علاوه بر نداشتن زاد و توشه و مرکب سواری حتی فرص نانی هم نداشتم لذا از رفتن منصرف شدم و قافله رفت و من تا ظهر بلا تکلیف ماندم، سپس در اندیشه‌ای فرو رفتم که اگر خودم را به قافله نرسانم دیگر قافله‌ای نیست که به اتفاق آنها این راه را طی کنم، و اگر با این فقر و تنگدستی در اینجا بمانم. زمستان از سرما از بین می‌روم. به دنبال این اندیشه و برای ادای فریضه به حرم مطهر مشرف شدم و به گریه و زاری پرداختم و شرح حالم را برای مولایم امام رضا علیه السلام بیان

کردم و از فقر و تنگدستی به آن حضرت شکایت کردم. آنگاه با خاطری افسرده و دلی غمگین از حرم خارج شدم و با خود گفتم: با همین گرسنگی به دنبال قافله بیرون می‌روم اگر بمیرم راحت می‌شوم و اگر به قافله رسیدم که به هر طور باشد خود را به وطن می‌رسانم.

از دروازه مشهد خارج شدم و از چند نفر راه را جویا شدم و تک و تنها راه افتادم ولی هر چه رفتم به جایی نرسیدم، تا اینکه در بیابان وسیع و دشت پهناوری متحیر و سرگردان شدم متوجه شدم که بیراه آمده‌ام و در نتیجه راه را گم کرده‌ام، تشنگی و گرسنگی به من رو آورد، در آن بیابان حنظل‌های<sup>(۱)</sup> بسیاری شکستم با امید اینکه شاید یکی از آنها هندوانه باشد و از تشنگی نجات پیدا کنم، ولی همه‌اش تلخ و زهراگین بود. تا هوا روشن بود در آن بیابان می‌گشتم شاید آب یا گیاهی بدست آورم تا اینکه به کلی ناامید و آماده مرگ شدم، و به گریه و زاری و توسل پرداختم در این هنگام جای بلندی به نظرم آمد خودم را به آن جا رساندم دیدم چشمه آبی است در شگفت شدم که چگونه از این مکان بلند چشمه آب است خدا را سپاس نمودم با خود گفتم آب بنوشم و وضو بگیرم نمازم را بخوانم که نمازم را خوانده باشم مشغول نماز شدم هوا کم‌کم تاریک شد صدای جانوران و درندگان از اطراف به گوش می‌رسید نماز عشاء را که خواندم وحشت سراپایم را گرفته بود چشمان بعضی از حیوانات از دور مانند چراغ می‌درخشید با مرگ فاصله زیادی نداشتم.

سرانجام بر اثر کثرت خستگی و رنج، تن به قضا داد خوابیدم هنگامی بیدار شدم که ماه طلوع کرده هوا روشن بود صدای درندگان خاموش شده بود در این حال سواره‌ای نمایان گردید. با خود گفتم: این سواره مرا می‌کشد چون از من چیزی خواهد خواست و من چیزی ندارم لذا خشمگین شده مرا می‌کشد. اما آن سوار همین که به من رسید سلام کرد با خوشحالی پاسخ دادم.

فرمود: چه می‌کنی؟ اشاره به ضعف و ناتوانی خود کردم. فرمود: در پهلوی تو سه تا خربزه است چرا نمی‌خوری؟ من چون قبلاً به دنبال هندوانه گشته بودم و ناامید شده

۱ - میوه‌ای است به شکل هندوانه بسیار کوچک طعمش تلخ در فارسی هندوانه ابو جهل می‌گویند (فرهنگ عمید).

بودم گفتم مرا مسخره می‌کنی؟ فرمود: نگاه کن. تا نگاه کردم دیدم بوته خربزه‌ای است که سه تا خربزه بزرگ دارد. فرمود: یکی را الان بخور تا گرسنگی ات برطرف شود نصف یکی را فردا صبح بخور و نصف دیگر آن را با خود ببر، و از این راه مستقیم برو فردا نزدیک ظهر نصف خربزه را بخور و خربزه دیگر را نگهدار که لازم می‌شود. هنگام غروب به خیمه سیاهی می‌رسی که آنها ترا به کاروان می‌رسانند این را گفت و از نظرم غایب شد. من یکی از خربزه‌ها را شکستم و خوردم به قدری شیرین و لطیف بود که هرگز به آن خوبی خربزه ندیده بودم. سپس برخاسته و دو خربزه دیگر را برداشته و راه افتادم تا صبح یکی از آنها را شکسته نصف آنرا خوردم و روانه شدم هنگام ظهر که هوا بشدت گرم شده بود نصف دیگر آنرا خوردم و خربزه سوّم را برداشته و روانه شدم. نزدیک غروب از دور خیمه‌ای دیدم، همین که اهل خیمه مرا دیدند با شتاب به سوی من آمدند، مرا گرفته نزد بزرگشان بردند نه من زبان فارسی می‌دانستم و نه آنها زبان عربی. او به من گفت: از کجا می‌آیی؟ راست بگو و الا ترا می‌کشم. به هر سختی بود به او فهماندم که روز گذشته از مشهد آمدم و راه را گم کرده‌ام.

گفت: ای سید دروغگو اینجاها که تو می‌گویی هیچ کس نمی‌تواند عبور کند مگر اینکه تلف شود یا جانوران او را می‌خورند و علاوه از اینجا تا مشهد راه بسیاری است چگونه آمدی؟ راست بگو و الا با این شمشیر ترا می‌کشم در این هنگام خربزه از زیر عبای من نمایان شد پرسید این چیست؟ جریان را هر طور بود فهماندم گفتند در این بیابان خربزه نیست مخصوصاً از این نوع که هرگز دیده نشده. سپس با زبان فارسی با هم شروع کردند به سخن گفتن مثل اینکه مطمئن شدند که این معجزه است پس آمدند دست مرا بوسیدند و احترام بسیار کردند و لباسهای مرا به عنوان تبرک بردند و جامه‌های پاکیزه برایم آوردند و دو شبانه روز از من پذیرایی کردند. روز سوّم با کمال محبت ده تومان به من داده و سه نفر را همراه نموده و مرا به قافله رسانیدند. (۱)



## راشد همدانی

در شهر همدان فامیل بزرگی بود که آنها را بنی راشد می گفتند راستی هم اهل رشد و صلاح بودند و همه آنها شیعه و از پیروان اهل بیت علیهم السلام بودند، جای تعجب بود حس کنجکاوی مرا واداشت به جستجو پردازم و علت را جويا شوم. احمد بن فارس ادیب می گوید: به مرد سالخورده و شایسته ای از این طائفه برخورددم و از او سبب پرسیدم که چرا در این شهر فقط قبیله شما شیعه اید؟

او چنین گفت: جد ما مرد شایسته ای بود به نام (راشد و ما را از جهت انتساب به او بنی راشد می گویند، او برای زیارت خانه خدا به مکه معظمه رفت. پس از بازگشت از مکه معظمه چنین حکایت کرد که: اعمال حج را که انجام دادم با دوستان به اتفاق کاروان از مکه بیرون شدیم چند منزلی که آمدیم بر اثر پیاده روی زیاد خسته شدم، با خود گفتم که کاروان بزرگ است و من در اول کاروانم خوب است قدری بخوابم تا آخر کاروان برسد من بیدار می شوم با این تصمیم خوابیدم ولی هنگامی که به خواب رفتم بیدار نشدم تا گرمی آفتاب مرا بیدار کرد. وقتی که بلند شدم دیدم از کاروان هیچ اثری نیست معلوم می شود ساعتها است که قافله رفته است. با پای پیاده و توکل بر خدا تک و تنها روانه شدم ولی هنوز راه زیادی نرفته بودم که رسیدم به صحرای سبز و خرمی و دشت و سیعی که پر از گلهای تازه و زیبا بود مانند گلستانی که تازه بر آن باریده و بوی عطر از آن سرزمین به مشام می رسد. در میان آن منظره زیبا قصری دیدم که مانند ستاره می درخشید و به قشنگی او قصری ندیده بودم به سوی آن رفتم وقتی نزدیک شدم دو نفر پیش خدمت سفید پوست را دیدم که بر در قصر ایستاده اند بر آنها سلام کردم جواب خوبی دادند و به من گفتند: بنشین خداوند اراده خوبی درباره تو کرده.

آنگاه یکی از آنها وارد قصر شد و پس از آنک زمانی برگشت و به من گفت: برخیز بیا! با اشتیاق فراوان وارد قصر شدم عمارتی دیدم که زیباتر و روشن تر از آن در عمرم ندیده بودم، آن خادم آمد و پرده ای که بر درب یکی از اتاقها آویخته بود بالا گرفت و به من گفت: داخل شو!

همین که وارد شدم جوان زیبایی را دیدم که چهره اش مانند ماه شب چهارده

درخشان و در وسط اطاق نشسته و شمشیر بلندی بالای سرش آویزان بود سلام کردم، با لطف و مهربانی پاسخ گفت. سپس فرمود: می دانی من کیستم؟ گفتم: نه و الله. فرمود: من قائم آل محمد من همان کسی هستم که در آخر الزمان با این شمشیر که می بینی قیام می کنم و زمینی که پر از ظلم و جور شده پر از عدل و داد خواهم کرد.

من همین که آن حضرت را شناختم خود را به زمین افکندم و صورت به خاک مالیدم. فرمود: این کار را نکن و سرت را بلند کن و تو فلانی از یکی از شهرهای کوهستانی به نام همدان هستی؟ عرض کردم: آری مولای من همین طور است. فرمود: دوست داری که به خانه و زندگی برگردی و اهل و عیالت را ببینی؟

گفتم: آری، ای مولای من می خواهم آنها را از اینکه توفیق زیارت شما نصیب شده بشارت دهم. در این هنگام اشاره به آن خادم کرد او هم دست مرا گرفت و کیسه پولی به من داد و با هم بیرون آمدیم چند قدمی بیشتر نرفته بودیم که دیدم درختانی و مناره مسجدی نمایان شد. خادم گفت: این شهر را می شناسی؟ گفتم: نزدیک شهر ما شهری است که اسد آباد می گویند و این شبیه به آن شهر است.

گفت: این همان اسد آباد است برو در امان خدا. وقتی به اطراف خود نگاه کردم کسی را ندیدم، وارد شهر اسد آباد شدم کیسه پول را نگاه کردم چهل یا پنجاه دینار طلا داشت سپس به شهر همدان وارد شدم و خویشان خود را جمع کردم و آنچه دیده بودم برای آنها نقل کردم و تا آن دینارها را داشتم همواره خیر و برکت در خانه ما بود و از برکت حضرت بقیة الله علیه السلام همه طائفه ما شیعه شدیم. (۱)

## تنبیه در عرفات

او از بزرگان علمای شیعه بود احادیث و روایات بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام شنیده بود نامش ابو محمد دعلجی بود. وی دو پسر داشت که یکی منحرف و آلوده و دیگری متدین و مؤمن بود و شغلش شستن مردگان بود.

یک سال ابو محمد دعلجی اجیر شد که به نیابت امام زمان علیه السلام به حج برود (این رسمی است میان شیعیان و دوستان آن حضرت که یا خود به نیابت آن حضرت حج می‌گزارند یا پول می‌دهند دیگری را اجیر می‌کنند برای حج).  
ابو محمد مبلغی از پول را که برای سفر حج گرفته بود به پسری که اهل فساد بود داد و خود به مکه مشرف شد.

پس از بازگشت نقل کرد که: در بین اعمال حج یک روز در عرفات ایستاده بودم جوانی خوشرو و گندم‌گونی را که موی سرش از دو طرف گوشش دیده می‌شد پهلوی خود در حال خشوع و دعا و زاری دیدم. هنگامی که مردم می‌خواستند متفرق شوند متوجه من شد و گفت: ای شیخ حیا نمی‌کنی؟!

گفتم: آقا از چه چیزی حیا کنم؟ گفت پولی برای نیابت حج کسی که می‌دانی کیست به تو می‌دهند و تو آنرا به فاسق شراب‌خواری می‌دهی؟ عنقریب این چشمت نابینا می‌شود و اشاره به چشم من نمود من از آن موقع تا کنون بیم ناک و خائف هستم.  
شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان نیز این را شنید، او گفت: هنوز چهل روز از مراجعت وی از سفر مکه نگذشته بود که دملی در همان چشمی که حضرت اشاره فرموده بود پدید آمد و نابینا شد.<sup>(۱)</sup>

## نافله شب

تاریخ ۱۲۸۰ قمری به عزم زیارت بیت الله از رشت به تبریز رفتم و از آنجا مرکبی کرایه کرده و روانه شدم. در منزل اول سه نفر دیگر با من رفیق شدند. سید احمد رشتی می‌گوید: در یکی از منازل بین راه خبر دادند که قدری زودتر روانه شویم که منزل آینده خطرناک و مخوف است کوشش کنید که از کاروان عقب نمانید.

از این جهت دو سه ساعت به صبح مانده راه افتادیم هنوز یک فرسخ نرفته بودیم که هوا منقلب و برف باریدن گرفت به طوری که رفقا هر کدام سرهای خود را به پارچه

پیچیدند و تند رفتند من هم هرچه کردم که بتوانم با آنها بروم ممکن نبود سرانجام از آنها عقب ماندم و ناچار از اسب پیاده شده و کنار راه نشسته و متحیر بودم مخصوصاً بخاطر ششصد تومان پولی که برای هزینه سفر همراه داشتم نگرانی بیشتری داشتم.

با خود گفتم: همین جا تا صبح می مانم و به منزل قبلی بر می گردم و از آنجا چند نفر مستحفظ به همراه برداشته خود را به قافله می رسانم.

در این اندیشه بودم که: در برابر خود باغی دیدم که باغبانی با بیلش برف درختان را می ریخت تا مرا دید جلو آمد و گفت: کیستی؟ گفتم: رفقایم رفتند و من ماندم و راه را نمی دانم. به زبان فارسی فرمود: نافله<sup>(۱)</sup> بخوان تا راه پیدا کنی. من مشغول نافله شدم نماز شب تمام شد باز آمد و فرمود: نرفتی؟

گفتم: والله راه را نمی دانم. فرمود: جامعه بخوان<sup>(۲)</sup> من جامعه را از حفظ نداشتم و تا کنون هم از حفظ ندارم ولی از جا بلند شدم و جامعه را تماماً از حفظ خواندم.

باز آمد و فرمود: نرفتی؟ هنوز اینجایی؟ بی اختیار گریه ام گرفت و گفتم: آری راه را نمی دانم. فرمود: عاشورا بخوان<sup>(۳)</sup>.

و عاشورا را نیز از حفظ نداشتم و اکنون هم از حفظ ندارم از جا بلند شدم و مشغول زیارت عاشورا شدم و همه اش را حتی لعن و سلام و دعای علقمه را از حفظ خواندم.

بار سوم آمد و فرمود: نرفتی؟ هستی؟

گفتم آری نرفتم هستم تا صبح. فرمود: من هم اکنون ترا به قافله می رسانم و سپس رفت و بر الاغی سوار شد و بیل خود را به دوش گرفت و آمد.

فرمود: ردیف من بر الاغ سوار شو من هم پشت سر او سوار شدم و افسار اسبم را کشیدم اسب اطاعت نکرد.

فرمود: جلو اسب را به من بده عنان اسب را بدست راست گرفت و راه افتاد اسب در نهایت تمکین پیروی می کرد. سپس دست مبارکش را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی خوانید؟ نافله، نافله، نافله سه بار تکرار کرد.

۱- به نمازهای مستحبی نافله می گویند و در اینجا شاید مقصود نماز شب بوده است.

۲- مقصود زیارت جامعه کبیره است.

۳- مقصود زیارت عاشورا است.

آنگاه فرمود: شما چرا عاشورا نمی خوانید، عاشورا، عاشورا، عاشورا؟ سپس فرمود: شما چرا جامعه نمی خوانید؟ جامعه، جامعه، جامعه؟

دقت کردم دیدم در وقت پیمودن راه به نحو دایره راه را طی می کرد یک مرتبه برگشت و فرمود: اینها رفقای شمایند که کنار نهر آبی فرود آمده و برای نماز صبح وضو می گیرند. پس من از الاغ پیاده شدم و خواستم سوار بر اسبم شوم نتوانستم آن آقا پیاده شد و بیل را در برف فرو کرد و به من کمک کرد تا سوار شدم سر اسب را به طرف رفقایم برگداندید من در این هنگام با خود گفتم این شخص کی بود که به زبان فارسی حرف می زد؟ و حال آنکه زبانی جز ترکی و مذهبی جز عیسوی در آن نواحی نبود چگونه با این سرعت مرا به قافله رساند؟ برگشتم پشت سر خود را نگاه کردم دیدم کسی نیست. (۱)

## مطوّف

هنوز دخترک ده ساله بود که به همراه مادرش که از زنان عفیفه و پرهیزگار بود عازم سفر مکه شدند. وی می گوید: پس از ورود به میقات احرام عمره تمتع بستیم و وارد مکه معظمه شدیم، جمعیت زیادی بود طواف و سعی با آن ازدحام کار آسانی نبود، وقت تنگ شده بود که اگر طواف و سعی با آن ازدحام کار آسانی نبود، وقت تنگ شده بود که اگر طواف و سعی به تأخیر می افتد ممکن بود وقوف اختیاری ما در عرفات از بین برود. لذا من به اتفاق مادرم و عده ای از زنان همسفر برای طواف و سعی رفتیم ولی زیادی جمعیت بحدی بود که رفت و آمد بسختی انجام می گرفت و مانند روز قیامت هر کس سرگرم کار خود بود.

در بین راه مادرم و همراهان چنان به خود مشغول بودند که از من به کلی یادشان رفته بود، یک مرتبه متوجه شدم که با آنها نیستم.

هر چه دویدم و داد و فریاد کردم کسی از آنها را ندیدم. لباسها همه یکنواخت سفید،

جمعیت زیاد هر کس گرفتار اعمال خودش راه را هم نمی دانم. اعمال طواف و سعی را هم بلد نیستم، دختری خردسال و تنها، فکر می کردم اگر اعمالم از بین برود حجّم فاسد می شود و آن همه زحمت و رنج سفر ضایع می گردد و باید سال دیگر بیایم این افکار همچون پتکی بر مغزم ضربه می زند نزدیک بود از وحشت و غصه بمیرم.

سرانجام به گوشه ای رفتم و ناامید به گریه و ناله پرداختم و به انوار مقدسه و ارواح معصومین علیهم السلام متوسل شدم و می گفتم: «یا صاحب الزمان ادرکنی»، و سر بر زانوی غم و حسرت نهاده می گریستم.

ناگاه پس از توسل به امام عصر علیه السلام آوازی شنیدم که مرا به نام صدا می زند. چون سر برداشتم شخصی نورانی را با لباس احرام در نزد خود دیدم.

فرمود: برخیز و بیا طواف کن. گفتم: از طرف مادرم آمدی؟ فرمود: نه. پس من چگونه بیابم، من که اعمال طواف را نمی دانم و با این همه جمعیت تنها نمی توانم طواف کنم. فرمود: با من هر جا می روم بیا و هر عملی که انجام می دهم بکن، ترسی به خود راه نده و دلت را قوی کن.

پس از سخنان آن آقا ناراحتیم برطرف شد و غم و اندوه هم زایل شد و دل و اعضایم قوت گرفت، برخاستم و با آن آقا راه افتادم ولی به هر طرف که متوجه می شد مردم بی اختیار کوچه می دادند و کنار می رفتند به طوری که بدون زحمت از میان جمعیت عبور می کردیم تا وارد مسجد الحرام شدیم در این هنگام به من فرمود: نیت کن، نیت کردم و راه افتادیم تا به حجرالاسود رسیده به راحتی حجر را بوسید و به من اشاره کرد بوسیدم طواف را آغاز کردیم تا اینکه هفت شوط طواف تمام شد در هر شوط حجرالاسود را به راحتی بوسیدیم برای نماز طواف به طرف مقام رفت و من هم با او رفتم، و نماز طواف را خواندیم آنگاه فرمود: دیگر عمل طواف تمام شد، من چند دانه اشرفی با خود داشتم، با عذر خواهی خدمت او گذاردم، فرمود: بردار من برای خدا این کار را کردم بعد به طرفی اشاره کرد و فرمود: مادر و یاران تو آنجا برو پیش آنها. چون به آن سمت نگاه کردم صورت را برگرداندم او را ببینم دیگر او را ندیدم. به طرفی که اشاره کرده بود رفتم مادرم و همراهانش را دیدم که نگران من بودند تا مرا

دیدند خوشحال شدند و از حال پرسیدند.

قصه را گفتم مخصوصاً مرا به نام خواننده و در هر دور حجر را بوسیدم و به راحتی طواف کردیم. همه در شگفت شدند از روحانی که با آنها بود پرسیدند شما این روحانی را می شناسید گفت: آن آقا کسی است که توبه او متوسل شدی آن آقا حجة بن الحسن علیه السلام بوده است. (۱)

### نگاه تند

کاروان در حرکت بود پیاده و سواره با عشق و علاقه راه طی می شد آنها به سامرا برای زیارت عسکرین علیهم السلام می رفتند در یک طرف کجاوه بانویی سیده و علویه با طفل شیر خوارش و در طرف دیگر یکی از فرزندان آن بانو بود مقصد نزدیک شده فقط سه فرسخ به شهر مانده بود که: حیوانی که کجاوه بر او بار بود از رفتن بازماند، رفته رفته از تمام قافله عقب ماند و قافله رفت تا از چشم ناپدید شد.

بیابان ترسناکی بود، کجاوه دار دچار بیم و هراس شد، نزد آن بانوی علویه آمد و گفت: ای بانو حیوان از رفتن وامانده و راه مخوف است چاره ای نیست جز اینکه شما متوسل به اجداد خود بشوید. همین که علویه این مطلب را شنید به جزع و ناله درآمد و متوسل به امام زمان علیه السلام شد و آن آقا را به فریادرسی طلبید.

در این هنگام سیدی جلیل که لباسهای زیبا و سفید بر تن داشت نمودار و یک نگاه تندی به آن حیوان کرد ناگهان حیوان که تا آن وقت قادر براه افتادن نبود به جان آمد و با شتاب براه افتاد گویی پر در آورده است و آن سید تبسمی فرمود از نظر ناپدید شد.

حیوان با سرعت و به بهترین وجه وارد سامره گردید و در بین راه نه قافله را دیدند و نه زوار. در سامرا به منزل پسر عمویشان حجة الاسلام حاج میرزا محمد حسین شهرستانی وارد گشتند، آنها از دیدن این بانو و فرزندانش در شگفت شدند زیرا هنوز قافله نیامده بود و شوهر این بانو که در قافله است نرسیده پس از مدتی کاروان رسید و

شوهر بانو با نگرانی و اضطراب وارد شد و از دیدن زن و فرزندانش مسرور و خدا را سپاسگذاری نمودند. (۱)

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند      آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

## مذهب مادر

از زیارت امام حسین علیه السلام از کربلای معلا بطرف نجف اشرف بر می گشتم، برای عبور از فرات در کشتی کوچکی سوار شدم که بین کربلا و طویرج کار می کرد، و طویرج قصبه‌ای است که راه حله و نجف از آنجا جدا می شود.

مسافرین کشتی همه اهل حله بودند در بین راه به لهو و لعب و خنده سرگرم بودند جز یک جوان مؤدب و باوقار که او هم با آنها بود حتی در خوردن و آشامیدن با آنها شریک بود ولی آنها او را مسخره می کردند و بر مذهبش عیب می گرفتند.

من در شگفت شدم و در یک فرصت مناسبی به او نزدیک شده گفتم: چگونه است که تو با آنهایی ولی آنها به تو و مذهب اهانت می کنند؟ گفتم: اینها خویشان من هستند از اهل سنت و پدرم نیز از ایشان بود ولی مادرم شیعه و من نیز سنی بودم ولی به برکت حضرت حجة بن الحسن صاحب الزمان علیه السلام شیعه شدم.

خواهش کردم که داستانش را برای من بیان کند چنین نقل کرد: نام من یاقوت و در کنار جسر حله روغن فروشی داشتم. در یکی از سفرهایم که برای تجارت به اطراف شهر حله رفته بودم پس از خرید روغن با عده‌ای از اهل حله بطرف شهر برگشتم.

در یکی از منازل بین راه خوابیدم هنگامی که بیدار شدم دیدم رفقای من همه رفته‌اند و من تنها مانده‌ام، اتفاقاً راه بسیار خطرناکی بود علاوه بر اینکه بیابان بی آب و گیاهی بود درندگان بسیاری نیز داشت و تا چندین فرسخ آبادی نبود.

ناچار تک و تنها راه افتادم و به دنبال قافله روانه شدم ولی هر چه رفتم به جایی نرسیدم، متوجه شدم راه را گم کرده‌ام، وحشت و بیم و هراس سراپای



وجودم را فراگرفت تشنگی و خستگی نیز مرا از پای در آورده بود متوسّل به خلفا شدم و آنها را نزد خدا شفیع قرار دادم و تضرع و زاری کردم اثری نکرد.

یادم آمد از سخن مادرم که می گفت: ما را امام زنده ای است که کنیه اش ابوصالح است گم شدگان را راهنمایی می کند، درماندگان را فریاد رسی و ضعیفان را یاری می کند. با خدا عهد کردم که من متوسّل به امام زمان مادرم می شوم اگر مرا نجا داد مذهب مادرم را می پذیرم لذا استغاثه به امام زمان بردم و او را صدا زدم ناگهان کسی را دیدم که با من راه می رود و عمامه سبزی بر سر دارد رنگ عمامه اش مانند این گیاهان سبز بود راه را به من نشان داد و فرمود: مذهب مادر را اختیار کنم. و فرمود: بزودی می رسی به آبادی که اهل آن شیعه اند.

گفتم: آی آقا و مولای من با من تا این آبادی نمی آید؟ گفت: نه، زیرا که هزاران نفر در اطراف شهرها مرا به فریاد می طلبند. باید آنها را نجات دهم. این سخن را فرمود و از نظرم ناپدید شد.

من اندکی بیش نرفتم که به آن قریه رسیدم و حال آنکه تا آنجا را بسیاری بود زیرا رفقای من روز بعد به آنجا رسیدند. سپس به اتفاق آنها به حله آمدم و نزد سید الفقها آقای سید مهدی قزوینی رحمته الله رفتم و داستانم را گفتم و معارف دین را از او آموختم، و از ایشان سؤال کردم که چه کنم تا یک بار دیگر بتوانم آن حضرت را ملاقات کنم؟

### چهل شب جمعه

فرمود: چهل شب جمعه زیارت کن حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام را تا به شرف دیدن حضرت صاحب الامر مشرف شوی، لذا هر شب جمعه از حله به کربلا می رفتم و زیارت می کردم حضرت سید الشهداء را تا آنکه یک شب جمعه باقیمانده بود.

روز پنجشنبه بود که از حله رفتم کربلا دم دروازه شهر دیدم مأمورین دولت با سخت گیری زیادی از واردین مطالبه گذرنامه می کنند و من هم گذرنامه نداشتم، هر چه خواستم با تدبیری اگر چه مخفیانه بگذرم ممکن نشد.

مسافرین هر کس گرفتار کار خودش بود. نگران و متحیر بودم ناگهان مولای خود

حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که مانند طلاب ایرانی عمامه سفیدی بر سر داشت و داخل شهر است تا آن حضرت را دیدم استغاثه کردم و آن حضرت را به یاری خود طلبیدم پس بیورن آمد و دست مرا گرفت و داخل شهر نموده و کسی مانع نشد و ندید. ناگاه از نظرم ناپدید شد و من در حسرت و فراق آن حضرت ماندم. (۱)

## آب خوشگوارا

او بسیار به حج می رفت و از مسافرت‌هایش خاطرات شیرین داشت می گفت: در یکی از سفرهایم یک روز از پیاده روی خسته شدم به سایه درختی رفتم تا چند لحظه‌ای استراحت کنم، خواب بر چشمانم غلبه کرد وقتی بیدار شدم که کاروان حج رفته بود و من تنها ماندم بودم.

شیخ قاسم می گوید: نمی دانستم به کدام طرف باید بروم؟ وحشت سراپایم را گرفته بود بیادم آمد آنچه را که عالم بزرگوار سید بن طاووس در کتاب امام نوشته که اگر کسی راه را گم کرده با صدای بلند صدا بزند: «یا اباصالح» پس به سمتی متوجه شدم و به آواز بلند صدا می کردم: «یا اباصالح». و مقصودم حضرت صاحب الامر علیه السلام بود. در این حال فریاد می کردم، عربی را دیدم که سوار بر ناقه‌ای است مانند عربهای بدوی به من فرمود: از کاروان عقب ماندی؟ گفتم: آری. فرمود: در ردیف من سوار شو تا ترا به قافله برسانم. من سوار شدم ساعتی نگذشت که به قافله رسیدم مرا پیاده کرد و فرمود برو. گفتم: تشنگی مرا رنجور کرده. دیدم از زین مرکب خود مشک آبی بیرون آورد و مرا سیراب کرد. به خدا سوگند که هرگز لذیذتر و گواراتر از آن نیاشامیده‌ام سپس به کاروان ملحق شدم و متوجه او شدم او را ندیدم و در کاروان جستجو کردم و هر چه کوشش کردم دیگر او را ندیدم. (۲)

## زیارت سید محمد

سید بزرگواری از اهل علم و تقوی نقل کرد که: از سامرا به زیارت حضرت سید محمد<sup>(۱)</sup> می رفتم در بین راه، راه را گم کردم هرچه رفتم راه را پیدا نکردم تشنگی و خستگی مرا از پای در آورده از گرمای شدید و عطش فراوان روی خاکهای گرم افتاده و بیهوش شدم ناگهان چشم گشودم سر خود را بر زانوی شخصی دیدم کوزه آبی داشت قدری به من آشامانید هرگز به شیرینی و خوشگواری آن ندیده بودم، سفره نانی داشت دو سه قرص نان ارزن در آن بود به من غذا داد.

سپس فرمود: یا سید، در این نهر آب خود را شستشو بده. گفتم: برادر اینجا که نهری نیست، من از تشنگی مشرف به هلاکت بودم شما به داد من رسیدید. فرمود: این آب جاری و خوش گواری است.

تا نگاه کردم دیدم نهر با صفایی است. در شگفت شدم با خود گفتم: نهر آب به این نزدیکی، من داشتم از تشنگی می مردم؟

آن شخص فرمود: یا سید قصد کجا داری؟ عرض کردم: حرم مطهر حضرت سید محمد علیه السلام. فرمود: این حرم سید محمد است تا نگاه کردم دیدم نزدیک حرم و حال اینکه از جایی که راه گم کردم تا حرم مسافت زیادی بود.

راه افتادیم به طرف حرم ضمناً در بین راه مطالبی فرمودند که در خاطر من سپردم:

- ۱- تأکید در تلاوت قرآن شریف و انکار شدید از کسانی که می گویند قرآن تحریف (کم و زیاد) شده حتی نفرین فرمودند: بر آنهایی که حدیثهای تحریف را جعل کرده اند.
- ۲- تأکید در گذاردن عقیقی که نامهای مقدسه معصومین علیهم السلام بر او نوشته شده زیر زبان میّت.

۳- تأکید در نیکی کردن به پدر و مادر حیا و میتاً.

۴- تأکید در زیارت بقاع متبرکه ائمه معصومین علیهم السلام و امام زاده ها و قبور صلحاء و علماء.

۱- سید محمد پسر امام هادی علیه السلام امامزاده عظیم الشان بقعه و بارگاهش در هشت فرسخی سامرا معروف و دارای کرامات است.

۵- تأکید در احترام سادات و ذریه علویه و فرمودند: یا سید قدر انتساب به خاندان رسالت را بدان و این نعمت را بسیار سپاسگزاری کن که موجب سعادت و سربلندی است.

۶- تأکید مجدد فرمودند: در قرآن خواندن و نماز شب و فرمودند: یا سید حیف است از اهل علم و که خود را وابسته بما بداند و مداومت بر نماز شب ننماید.

۷- سفارش فرمودند: دربارہ تسبیح حضرت زهراء علیها السلام و زیارت حضرت سید الشهداء از دور و نزدیک.

۸- تأکید در حفظ کردن خطبه حضرت صدیقه طاهره در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و خطبه شقشقیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و خطبه حضرت زینب علیها السلام در مجلس یزید. در این حال به این اندیشه فرو رفتم که این شخص عرب کیست شاید امام زمان است یک مرتبه دیدم تنهایم و کسی با من نیست.<sup>(۱)</sup>

## شهید ثانی

با قافله از دمشق به مصر می رفتم. منازلی را طی کردیم تا به منزل رمله رسیدیم. در آنجا مسجدی است که معروف است به جامع ابیض با خود گفتم: تا اهل قافله استراحت می کنند من به این مسجد بروم و بعضی پیامبران که در آنجا مدفونند زیارت کنم. شهید ثانی می گوید: به دنبال این تصمیم خود به تنهایی روانه شدم وقتی به آن مسجد رسیدم دیدم در بسته است قفلی هم به در زده شده قفل را کشیدم باز شد وارد مسجد شدم و به عبادت پرداختم و در تنهایی و خلوت حالی پیدا کردم و قدری طول کشید وقتی به محل قافله برگشتم دیدم همه رفته اند و زاد و توشه و مرکب را هم برده اند. ناچار به دنبال آنها روانه شدم هرچه رفتم آنها را ندیدم خسته و مانده شده تک و تنها پیاده و رنجور ناگهان آقای را دیدم که سوار مرکبی است و به من نزدیک شد و فرمود: در ردیف من سوار شو. با خوشحالی سوار شدم مثل برق می رفت چیزی

نگذشت که به کاروان رسیدیم. فرمود: اینها رفقای تواند مرا از مرکب پیاده کرد و خود از نظرم ناپدید شد! (۱)

## چرا دعای فرج نمی خوانی؟

در بغداد مرکز حکومت عراق زندگی می کرد، کزّ و فرّی داشت و غلام و نوکری، آخر او منصب وزارت داشت و دنیا به او اقبال کرده بود.

من از کارمندان او بودم، کاری را به من واگذارده بود که انجام دهم و سرانجام به خاطر آن کار بین ما اختلافی به وجود آمد و چون او مرد خطرناکی بود ناچار شدم که برای حفظ جانم خودم را پنهان کنم.

مدتها مخفی بودم و در بیم و هراس به سر می بردم تا اینکه تصمیم گرفتم برای نجات به کاظمین بروم و متوسّل به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شوم شب جمعه ای بود نم نم باران می بارید و باد سردی می وزید من از محله کرخ که یکی از محله های بغداد است در آن شب تاریک مخفیانه به طرف کاظمین (۲) روانه شدم.

هنگامی که به آنجا رسیدم اول متولی حرم مطهر را دیدم و از او خواهش کردم که حرم را برایم خلوت کند و درهای حرم را ببندد، او هم قبول کرد صبر کردیم تا رفت و آمد مردم قطع شد ضمناً باران خیلی شدید و مانع رفت و آمد بود نیمه های شب با خاطر جمع وارد حرم شدم متولی درهای حرم را بست و قول داد که هیچ کس را به حرم راه ندهد.

تک و تنها در حرم مشغول دعا و زیارت شدم و به گریه و زاری پرداختم ساعتی بیش نگذشته بود که صدای پایی شنیدم نگاه کردم جوان خوش قیافه ای را دیدم که لباس سفید بر تن و عمامه زیبایی دارد که یک سر عمامه را از زیر گلو رد کرده و روی دوش افکنده و عبایی بر شانه دارد با وقار و ادب خاصی در برابر ضریح مطهر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام ایستاده و زیارت می کند گوش کردم شنیدم که سلام کرد به حضرت

آدم علیه السلام و پیغمبران اوالعزم و بر یکایک امامان علیهم السلام ولی اسمی از امام زمان علیه السلام نبرد در شگفت شدم با خود گفتم درها که بسته بود این مرد از کجا آمد و چرا بر امام عصر علیه السلام، سلام نکرد. شاید آن حضرت یادش رفته و یا ممکن است یازده امامی باشد.

به هر حال پس از زیارت دو رکعت نماز خواند آنگاه به سوی ضریح مطهر حضرت ابی جعفر جواد الائمه علیه السلام آمد و مانند همان زیارت و نماز را بجا آورد. آنگاه رو به من کرده و فرمود: ای ابوالحسن بن ابی البغل چرا دعای فرج نمی خوانی؟ مولای من دعای فرج چیست؟ دو رکعت نماز بخوان و بعد بگو:

یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریره و لم یهتك الستریا  
عظیم المن یا کریم الصفح یا حسن التجاوز یا واسع المغفره یا باسط الیدین بالرحمة  
یا منتهی کل شکوی یا عون کل مستعین یا متبداً بالنعیم قبل استحقاقها یا رباه  
(ده مرتبه) یا غایة رغبتاه (ده مرتبه) اسئلك بحق هذه الاسماء و بحق محمد و  
آله الطاهرین علیهم السلام الا ما کشفتم کربی و نفست همی و فرجت غمی  
و اصلحت حالی.

و سپس هرچه می خواهی دعا کن و حاجت خود را بخواه. آنگاه صورت راستت را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو: «یا محمد یا علی یا علی یا محمد اکیانی فانکا کافیان و انصرانی فانکما ناصرانی» و صورت چپ را بر زمین بگذار و صد مرتبه بگو: «ادرنکی» و به قدر یک نفس بگو: «الغوث، الغوث، الغوث...» و سر از سجده بردار که انشاء الله خداوند حاجتت را روا می گرداند.

ابی الحسین می گوید: مشغول آن نماز و دعا شدم و آن آقا از حرم بیرون رفت پس از انجام آن دستورات آمدم از حرم بیرون شوم و از متولی باشی در خصوص آن آقا و اینکه چرا دیگری را به حرم راه داده پرسش کنم دیدم که درهای حرم همه قفل است.

با خود گفتم شاید در دیگری است که من نمی دانم بطرف اطاق متولی رفتم او را دیدم که بطرف من می آید به او گفتم: بنا نبود که کسی به حرم وارد شود! چطور مگر کسی را دیدی؟ آری آقای را دیدم که به من دعایی و نمازی تعلیم داد.

به به خوشا به حالت آن مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه السلام است و من بارها در

شبهای خلوت آن حضرت را در اینجا دیده‌ام که سرگرم زیارت بوده است.  
 ابی‌الحسین می‌گوید: از اینکه امام زمانم را نشناختم متأسف شدم و هنوز هوا روشن نشده بود که از کاظمین به طرف محله کرخ روانه شدم و در مخفیگاه سابقم پنهان شدم. اما صبح آن روز هنوز چیزی از روز گذشته بود که یکی از دوستان صمیمی من به اتفاق چند تن از مأمورین وزیر در حالیکه امان نامه‌ای به خط خود وزیر همراه داشتند نزد من آمدند و از من خواستند که به اتفاق آنها نزد وزیر بروم و به من اطمینان دادند که مورد لطف او قرار خواهم گرفت.

با توکل به خدا و به همراهی آنان نزد وزیر رفتم تا چشمش به من افتاد از جا پرید و به استقبال آمد و به طرز بی سابقه‌ای مرا در آغوش گرفت و گفت: کارت به جایی رسیده که شکایت مرا به حضرت صاحب الزمان علیه السلام بنمایی؟ گفتم: من دعایی کردم و از آن حضرت مسئلتی نمودم.

گفت: وای بر تو، دیشب که شب جمعه بود در خواب دیدم که آن حضرت امر کرد مرا به مهربانی نسبت به تو، و تهدید کرد مرا به طوری که برخورد بیمناک شدم گفتم: لا اله الا الله، گواهی می‌دهم که آن حضرت بر حق است.

دیشب اگر تو او را در خواب دیده‌ای من آن آقا را در بیداری دیدم و به من دعایی و نمازی تعلیم داد. وزیر از این پیش آمد در شگفت شد و از آنروز نسبت به من فوق العاده مهربان شد و از برکت حضرت صاحب الزمان علیه السلام نسبت به من خدماتی انجام داد که هرگز گمان آن را نداشتم. (۱)

## خرج مهمانی

دوری داشتند شبها دور هم جمع می‌شدند هم مسائل دینی و مذهبی خود را یاد می‌گرفتند و هم از حال یکدیگر خبر دار بودند آنها شیعه و در کشور بحرین زندگی می‌کردند با هم قرار گذاشته بودند هر یک به نوبت دیگران را مهمانی

کنند بر این قرار عمل می‌کردند. تا نوبت به مردی تنگدست رسید. چون برای مهمانی دوستان وسیله‌ای در اختیار نداشت بسیار اندوهگین شد و از افسردگی از خانه خارج شده روی به صحرا آورد تا شاید کمی اندوهش برطرف شود.

در این بین شخصی پیش او آمد و گفت: در شهر به فلان تاجر بگو: محمد بن حسن علیه السلام می‌گوید: آن دوازده اشرفی را که برای ما نذر کردی بده پول او را می‌گیری و صرف مهمانی خود می‌کنی. آن مرد پیش تاجر رفت و پیغام را رساند، تاجر گفت: این حرف را به تو محمد بن حسن علیه السلام شخصاً گفت؟ جواب داد آری، پرسید او را شناختی؟ پاسخ داد نه. گفت: او صاحب الزمان علیه السلام بود. من این مبلغ را برای آن جناب نذر کرده بودم آنگاه مرد بحرینی را بسیار احترام کرد و پول را پرداخت. خواهش کرده که چون آن بزرگوار نذر مرا پذیرفته نصف این اشرفیها را به من بده معادل آن از پولهای دیگر می‌دهم، تا به عنوان تبرک داشته باشم. بحرینی بدین وسیله از عهده مهمانی دوستان خود برآمد. (۱)

## پنج تن آل عبا

مدتها بود که اشتیاق ملاقات امام زمان علیه السلام را داشتم عصرهای پنجشنبه به زیارت اهل قبور می‌رفتم قبر برادرم در مصلی بود (مصلی مکان معروفی است در آمل) کنار قبر برادرم گریه بسیار می‌کردم تا ضعف بر من غلبه کرد و جهان در نظرم تاریک شد از جا برخاستم و متوجه حرم امامزاده شدم (امامزاده ابراهیم) در این هنگام نظرم افتاد در پهلوی رودخانه‌ای که آنجا بود، نوری به رنگهای گوناگون آن بیابان را فرا گرفته، زیارت کردم و نزدیک رودخانه رفتم دیدم آقای آنجا نماز می‌خواند و در حال سجده است، با خود گفتم این مرد از بزرگان دین است و باید او را بشناسم. لذا جلو رفته ایستادم تا نمازش تمام شد، سلام کردم، جواب فرمود: عرض کردم شما اهل کجایید؟ و نام شما چیست؟ فرمود: نام من عبدالحمید (یعنی: بنده خدا) و مردی غریب هستم، با خود



گفتم: خوب است این غریب را به خانه ببرم و او را مهمان کنم، دیدم از جا بلند شد که تشریف ببرد در حالی که لبهایش به دعا مشغول بود در این وقت گویا به من الهام شد که بایستی این آقا امام زمان علیه السلام باشد نگاه به صورتش کردم دیدم خال سیاهی چون پاره مشک روی ورق نقره در گونه راست او نمایان است بر یقینم افزود شد. ولی از شدت دهشت و اضطراب گویا دست و پایم از کار افتاده ندانستم چه بگویم و چه حاجت بخواهم؟ اینقدر شد که عرض کردم: فدایت شوم آرزو دارم خداوند پنج فرزند به من دهد که آنها را به اسامی پنج تن آل عبا نام گذارم، دیدم دستهای خود را بطرف آسمان بلند کرد و دعا نمود و فرمود: انشاءالله و رفت داخل حرم امامزاده ابراهیم شد. هیبت و عظمت آن آقا مرا گرفت نتوانستم داخل حرم شوم گویا راه بر من بسته شده بود اضطراب سختی مرا فرا گرفت. حرم یک درب بیشتر نداشت جلو آن درب متحیر و سرگردان ایستادم و در این بین زنی آمد و وارد حرم شد، من هم پشت سر او رفتم ولی اصلاً کسی را ندیدم شگفت زده به هر طرف دویدم حالم دگرگون شد فریاد زدم نزدیک بود بیهوش شوم مردم آمدند و مرا به خانه رسانیدند.

در همان ماه حامله شدم و بعد پسری زاییدم که نامش را محمد گذاردم بعد علی و بعد فاطمه و بعد حسن اما پس از چندی حسن از دنیا رفت طولی نکشید حامله شدم دو قلو زاییدم دو پسر که یکی را حسن و دیگری را حسین نامیدم علاوه پسر دیگری آوردم که او را عباس نام نهادم، اینها همه از برکت دعای امام زمان علیه السلام بود. (۱)

## تعمیر مسجد

حاج آقا مصطفی مسجد جامعی نقل کرده است که: حدود بیست سال پیش مسجد المصطفی که آن زمان مسجد همت آباد معروف بود چند پله گود بود و ستونهای ضخیم و بزرگی داشت و به جهت تاریکی مردم رغبتی به این مسجد نداشتند. جلسه‌ای تشکیل دادم و از مردم دعوت کردم و آنها را ترغیب کردم به تعمیر مسجد

و تجدید بنای آن حاضرین همه آماده شده بودند برای کمک که اگر یک نفر می گفت من فلان مبلغ را می دهم دیگران هم بی دریغ کمک می کردند. ولی یک نفر منفی باف از جا بلند شد و گفت: فلان مسجد نزدیک است اگر مردم اهل نمازند بروند آنجا نماز بخوانند لازم نیست اینجا مسجد بسازید با سخن او همه دلسرد شدند و مجلس به هم خورد و حضار پراکنده شدند من غمگین و افسرده به منزل برگشتم شب جمعه بود نیمه شعبان باز به فکر مسجد افتادم متوسل به حضرت ولی عصر علیه السلام شدم عرض کردم: آقا اگر من نوکر خوبی نیستم مرا بیرون کنید و اگر نظرم خدا است کمکم کنید لحظه ای با آن آقا به توسل و گریه پرداختم و سپس خوابیدم.

ظهر جمعه بعد از نماز در مسجد با چند نفر صحبت می کردیم مردی کت و شلوار و ظاهر الصلاح وارد مسجد شد و پرسید حاج آقا مصطفی کیست؟ اطرافیان مرا معرفی کردند آمد و سرش را بر زانوی من گذاشت و شروع کرد به گریه کردن ما فکر می کردیم شاید نیازی دارد پولی می خواهد گفتیم برادر چه شده؟ گفت: از دهات قزوینم سالها است آرزوی دیدار امام زمان علیه السلام را دارم دیشب که شب جمعه بود متوسل شدم به آن حضرت و خیلی هم گریه کردم بعد که خوابیدم در عالم خواب دیدم به من فرمودند: فردا با اولین وسیله برو تهران و به فلان مسجد (آدرس این مسجد را دادند) و به آقا مصطفی مسجد جامعی بگو. ما تو را تنها نمی گذاریم در تجدید بنای مسجد اقدام کن من هم برای انجام این مأموریت آمدم.

حاج مصطفی می گوید: فردای آن روز رفتم خدمت مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی و جریان را به ایشان عرض کردم. معظم له فرمودند: خوشا به حالت برو انجام بده من هم حسب الامر شروع به کار کردم در صورتی که حتی یک تومان بودجه نداشتم مرتب کارگر و بنا کار می کرد و در بین روز از جاهایی که هیچ گمان نداشتم هزینه ای می رسید. حدود یک میلیون تومان (پول بیست سال قبل خرج برداشت و مسجد تکمیل شد و مورد توجه مؤمنین قرار گرفت و همان طوری که حضرت فرموده بودند کمک کردند. (۱)

## پدر پیر

او مردی پاکدامن و از طبقه زحمتکش بود، پدر پیری داشت که در خدمتگزاری او هیچگونه کوتاهی نمی‌کرد، حتی آفتابه برایش می‌برد و پیوسته ملازم خدمت او بود. مگر شبهای چهارشنبه که به مسجد سهله می‌رفت و در آن شب بواسطه اعمال مسجد سهله و شب زنده داری از خدمت پدر معذور بود. ولی پس از مدتی رفتن به مسجد سهله را ترک کرد.

از او پرسیدند چرا رفتن مسجد سهله را ترک کردی؟ گفت: چهل شب چهارشنبه به آنجا رفتم و شب چهلم رفتنم به تأخیر افتاد هنگام غروب آفتاب تک و تنها از نجف بطرف مسجد سهله روانه شدم رفتم تا اینکه یک سوّم راه باقیمانده بود کم کم مهتاب مقداری از تاریکی شب را به روشنایی تبدیل کرد در این هنگام شخصی عربی را دیدم که بر اسبی سوار است و بطرف من می‌آید.

با خود گفتم: الان این مرد راهزن مرا برهنه می‌کند. همین که به من رسید با زبان عرب بدوی شروع به صحبت کرد پرسید کجا می‌روی؟ گفتم: مسجد سهله. گفت: با تو چیز خوردنی است؟ جواب دادم: نه. فرمود: دستت را در جیب کن. گفتم: در آن چیزی نیست. باز آن سخن را با تندی تکرار کرد: من دست در جیبم کردم دیدم مقداری کشمش است که من برای کودکم خریده بودم و از یادم رفته بود به او بدهم.

آنگاه به من فرمود: «**اوصیک بالعود**» سه مرتبه (عود به زبان عرب بدوی پدر پیرمرد را می‌گویند) یعنی: سفارش می‌کنم ترا به پدر پیرت.

پس از این سخنانها ناگهان از نظرم ناپدید شد فهمیدم که او حضرت مهدی علیه السلام بود و دانستم آن جناب راضی نیست خدمت پدرم را ترک کنم حتی در شب چهارشنبه از این جهت دیگر به مسجد سهله نرفتم و آنرا ترک کردم.<sup>(۱)</sup>

## دیدار امیر اسحاق استر آبادی

علامه مجلسی رحمته الله می گوید: پدرم مولا محمد تقی رحمته الله چنین نقل کرد: در زمان ما مرد شریف و صالحی به نام «امیر اسحاق استر آبادی» بود که چهل بار پیاده به مکه مشرف شده بود، و بین مردم مشهور بود که او «طی الارض» دارد. یعنی: چندین فرسخ را در یک لحظه می پیماید در یکی از سالها او به اصفهان آمد. من با خبر شدم و به دیدارش شتافتم، در ضمن احوالپرسی از او پرسیدم: در بین ما شهرت دارد که تو «طی الارض» داری، علت این شهرت چیست؟ در پاسخ گفت: یکی از سالها، عازم مکه شدم وقتی که با کاروان حجّ به منزلی رسیدیم که از آنجا تا مکه هفت یا ده منزل - بیش از ۵۰ فرسنگ راه بود من به علتی از کاروان عقب ماندم و به طور کلی کاروان را گم کردم و از جاده اصلی به جای دیگری رفتم، حیران و سرگردان در بیابان ماندم.

تشنگی شدید بر من غالب شد به طوری که از زنده ماندن ناامید شدم، چند بار فریاد زدم: «یا ابا صالح، یا ابا صالح، اَزْشِدُونَا اِلَى الطَّرِيقِ يَرْحَمُكُمُ اللهُ».

یعنی: ای ابا صالح، ای ابا صالح، - امام زمان - راه را بما نشان بده، خدا شما را رحمت کند. در این هنگام شبی از دور دیدم، همین که در این باره اندیشیدم ناگاه در اندک زمانی، آن شبخ نزد من حاضر شد، دیدم جوان زیبا رویی است که لباس تمیزی پوشیده و گندمگون است و سیمای بزرگان را دارد. بر شتری سوار است و همراهش مشک آبی است، سلام کردم، جواب سلام مرا داد و پرسید، تشنه هستی؟ عرض کردم: آری. مشک آب را به من داد و من از آن نوشیدم.

سپس فرمود: می خواهی به کاروان برسی؟ گفتم: آری، مرا پشت سرش سوار بر شتر کرد و به جانب مکه روانه شد، عادت من این بود که هر روز دعای «حرز یمانی» را می خواندم، مشغول خواندن آن شدم، در بعضی از جمله ها آن شخص ایراد می گرفت و می فرمود: چنین بخوان، چند دقیقه ای نگذشت که به من فرمود: اینجا را می شناسی؟ نگاه کردم دیدم در ابطح - که همان سرزمین مکه است - هستم! فرمود: پیاده شو، وقتی که پیاده شدم او بازگشت و از جلوی چشم من ناپدید شد. در این هنگام فهمیدم که او امام زمان علیه السلام بوده است، از فراق او و از اینکه او را نشناختم متأسف شدم.

بعد از گذشت هفت روز از این ماجرا کاروان به مکه رسید، افراد کاروان پس از آنکه از زنده بودن من مأیوس شده بودند مرا در مکه دیدند، از این رو بین مردم مشهور شد که من «طی الارض» دارم. (۱)

## استغاثه به امام زمان علیه السلام

### با کلمه «یا ابا صالح»

سید فاضل متبحر سید علیخان حویزی نقل کرده که مردی از همشهریان ما به نام شیخ قاسم که مرد با ایمان و با تقوایی بود و بارها به حج مشرف شده بود برایم گفت: در یکی از سفرها که با قافله می رفتم در منزلی از منازل پیاده شدیم و من در گوشه ای خوابیدم.

ولی وقتی قافله حرکت کرد مرا بیدار نمودند. من هم که از خواب طولانی بیدار شدم کسی را ندیدم و دانستم قافله زیاد از من دور شده است و من نمی دانستم که از کدام طرف بروم. به ناچار به یک سمتی متوجه شدم و به آواز بلندی فریاد می کردم: «یا ابا صالح» و منظورم از این جمله استغاثه به حضرت صاحب الامر علیه السلام بود. زیرا مرحوم سید بن طاووس رحمته الله در کتاب امان نوشته که اگر کسی در جایی گم شود و بگوید: «یا ابا صالح» حضرت به فریادش می رسد، لذا منهم فریاد می زدم و حضرت را برای نجات خود می طلبیدم.

در همین اثناء ناگاه سواری را دیدم که در لباس عربهای بدوی است. وقتی نظرش بر من افتاد فرمود: از قافله حجاج عقب ماندی؟ عرض کردم: آری، فرمود: پشت سر من سوار شو تا تو را به قافله برسانم. منهم سوار شدم، ساعتی نکشید که به قافله رسیدیم. وقتی به نزدیکی آنها رفتیم مرا پیاده کرد و فرمود: برو در پی کار خود، من عرض کردم: تشنگی مرا اذیت کرده است. آن عرب از زین شتر خود مشک آبی بیرون آورد و مرا سیراب نمود.

شیخ قاسم آنگاه می گوید: سوگند به خداوند متعال که آن لذیذترین و گواراترین آبی بود که در مدت عمر آشامیده بودم، سپس رفتم و به قافله ملحق گردیدم. یک مرتبه ملتفت شدم، دیدم که آن عرب از نظرم ناپدید شد و دیگر او را ندیدم در آنحال فهمیدم آن عربی که در آن بیابان لم یزرع به فریاد من رسیده حضرت حجّت علیه السلام بوده است. (۱)

## پیاده روی تا مکه

### در خدمت امام زمان علیه السلام

در کتاب «معجزات و کرامات» نقل شده که عالم زاهد و بزرگوار جناب آقای «حاج سید عزیز الله تهرانی» فرمودند: ایامی که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم توفیقات الهی شامل حالم بود و به ریاضتهای شرعی از قبیل نماز و روزه و دعاها سرگرم بودم و مقید بودم مستحبات را انجام دهم.

تا اینکه برای زیارت مخصوصه عید فطر به کربلا مشرف شدم، در مدرسه صدر مهمان یکی از دوستان بوده و بیشتر اوقات را در حرم مطهر امام حسین علیه السلام بسر می بردم و گاهی برای استراحت به مدرسه می رفتم.

یک روز در مدرسه جمعی از رفقای نجف بودند که آنها هم برای زیارت آمده بودند سخن از مراجعت به نجف بود، از من سؤال کردند، آقای حاج سید عزیز الله تهرانی شما چه وقت خیال برگشتن دارید؟ گفتم: شما بروید من امسال قصد زیارت خانه خدا را دارم. گفتند: شما که وسائل چنین سفری را ندارید، نه قافله‌ای آماده حرکت است و نه مرکب سواری و رفیق راه داری! گفتم: می خواهم با پای پیاده به مکه بروم، در حرم امام حسین علیه السلام هم دعا کرده‌ام، امیدوارم دعایم مستجاب شود و خدا در این سفر کمک کند! دوستان از این سخن خندیدند و هر کدام به عنوان مسخره کردند چیزی گفتند. یکی گفت: به دلیل اینکه ریاضت کشیده دیوانه شده، دیگری گفت: سید معلوم می شود به سرش زده است.

سرانجام از سخنان آنها دلتنگ شده با دل شکسته و اشک جاری به حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام رفتم، زیارت مختصری نموده، بطرف بالای سر مبارک روانه شدم و در مکانی که همیشه در آنجا نماز و دعا می خواندم نشستم و به دعا و گریه و توسل مشغول شدم.

ناگهان متوجه شدم کسی دست روی شانهام گذاشت، سرم را بلند کردم، آقای را دیدم در لباس اعراب ولی با زبان فارسی به من فرمود: سید عزیز الله، دوست داری پیاده به مکه بروی؟

گفتم: بله آقا، فرمود: پس قدری نان خشک که یک هفته تو را کفایت کند با یک آفتابه و احرامی با خود بردار و در فلان روز و فلان ساعت همین جا بیا و زیارت و دعای بکن تا با یکدیگر از همین جا روانه شویم. گفتم: اطاعت می کنم.

مرحوم حاج سید عزیز الله تهرانی می گوید: از حرم بیرون رفتم و سائل لازم را آماده کردم، روز موعود به حرم مشرف شدم و در همان مکان مشغول زیارت و دعای شدم، هنوز زیارت تمام نشده بود که آن آقا آمد. به اتفاق از حرم بیرون آمدیم و پیاده روانه شدیم. پس از ساعتی به محلی که مقداری آب بود رسیدیم، خطی در زمین کشید و فرمود: این خط قبله است نماز بخوان و استراحت کن، هنگام عصر نزد تو خواهم آمد و رفت. من نماز خواندم و نهار خوردم عصر شد، آن آقا تشریف آورد.

فرمود: برخیز برویم، راه افتادیم چند ساعتی رفتیم باز به آبی رسیدیم خطی کشید و قبله را نشان داد، چند ذکر و دعا به من یاد داد و فرمود: شب اینجا بمانان من صبح خواهم آمد تا اینکه هفت روز به این ترتیب گذشت و هیچ گونه احساس خستگی و رنج سفر نکردم. روز هفتم آبی در بیابان پیدا شد، به من فرمود: در این آب مانند من غسل کن و لباس احرام بپوش و لَبَّیک بگو. آنچه فرمود انجام دادم و روانه شدیم، نزدیک کوهی رسیدیم، صداهایی شنیدم، عرض کردم این صداها چیست؟

فرمود: از این کوه که بالا رفتی شهری دیده می شود داخل آن شهر شو، این را فرمود و خودش کم کم از من جدا شد. من با اشتیاق تمام می رفتم. کوه را پشت سر گذاشتم، شهر نمایان شد، دیگر آن آقا را ندیدم! وارد شهر شدم از کسی پرسیدم، اینجا کجا

است؟ گفت: مگه معظّمه است و آن هم خانه کعبه است! یک مرتبه به خود آمدم و در اندیشه فرو رفتم و متوجه شدم که آن آقا حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام بوده و من غافل بودم و از اینکه آن آقا را شناختم متأسف شدم، سپس دهه دوّم و سوّم ماه شوال و تمام ماه ذیقعدّه و چند روزی از ذیحجه در مگه مشغول عبادت بودم.

کم کم از راه شام حجّاج وارد شدند، در بین حجّاج ایرانی پسر عمویم حاج سیّد خلیل الله فرزند حاج سیّد اسد الله تهرانی با عده‌ای از تهرانیها که از راه شام مشرف شده بودند ملاقات کردم و هیچ از آمدن من خبر نداشتند با آنها رفیق شدم، آنها هزینه برگشتن مرا به عهده گرفتند و از راه «جبل» به نجف اشرف مراجعت کردم و این داستان در بین حجّاج مشهور شد و آن دوستان نجف که مرا مسخره می‌کردند از این ماجرا غبطه و حسرت می‌خوردند. (۱)

## نجات حاج ملا هاشم سدهی اصفهانی

### بوسیله امام زمان علیه السلام

حاج ملا هاشم سدهی اصفهانی مکرر این واقعه را برای محصلین و طلاب خود نقل کردند، جریان مورد اشاره با نقل قول یکی از طلاب ایشان بشرح زیر می‌باشد. در یکی از سفرهای حجّ شبی از قافله عقب می‌مانند و نتوانستند خود را به قافله برسانند و در بیابان راه را گم می‌کنند، گرچه صدای قافله را از دور می‌شنوند اما قدرت نداشتند خود را به قافله برسانند.

در راه ایشان گرفتار خارهای مغیلان می‌شوند و تمام لباسهای و کفشهای پاره می‌شود و دست و پایشان مجروح می‌گردد به طوری که دیگر قادر به حرکت نبودند، ناامید و دست از جان شسته بر روی زمین می‌نشینند و خون زیادی از ایشان رفته بود. در این اثناء طبق عادت قدیم مشغول ذکر و خواندن «دعای غریق» و سایر ادعیه



می‌گردند و نزدیک اذان صبح بود که در آنحال صدای سُم اسب بلند می‌شود و گمان می‌کند که از عربهای بدوی است و می‌خواهد او را بکشد، از ترس خاموش می‌شود و پشت خاری روی زانو خم شده و خود را مخفی می‌کند.

سوار به ایشان می‌رسد و به عربی می‌گوید: «حاجی قُم» ایشان از ترس جواب نمی‌دهد که سوار سر نیزه خود را بر کف پایش می‌نهد و به زبان فارسی می‌گوید: «هاشم، برخیز». ایشان سر بلند کرده و سلام می‌کنند و جواب می‌شنوند، سوار به او می‌فرماید: چرا خوابیده‌ای، چه ذکری می‌گفتی؟

ایشان جریان را توضیح داد. سوار به او دستور می‌دهد که برخیز و چون حاجی از جراحت زیاد که قادر بر حرکت نبود شکایت می‌کند، سوار می‌فرماید: مشکلی نیست، زخمهایت خوب شده، بیا پشت سر من سوار شو و حاجی هم می‌بیند که قادر بر حرکت است ولی سوار شدن بر اسب برایش مشکل است. سوار می‌فرماید: پایت را بر روی رکاب و روی پای من بگذار و خودش هم دستش را می‌گیرد و او را سوار می‌کند. حاجی هاشم گوید: از لمس دستش لذتی به من دست داد که تمام ناراحتیهای گذشته را فراموش کردم و از عبایشان رائحه عطری استشمام کردم که دلم زنده شد و فکر کردم که یکی از حاجیان ایرانی است که با منم سفر بوده و بیشتر صحبتش از خصوصیات راه و حالات بعضی مسافری بود تا آثار طلوع فجر ظاهر شد و ایشان فرمودند: این چراغ را می‌بینی، اینجا منزل رفقای شما است و اسم صاحب قهوه خانه را هم گفت و گفت: نزدیک قهوه خانه آبی هست برو دست و پایت را بشوی، لباست را بکن و نمازت را بخوان و همین جا باش تا همراهانت را ببینی.

حاجی گفت: چون پیاده شدم دست بر زانو گذاشتم تا آثار جراحت را ببینم که آیا باقی است یا التیام یافته که از سوار غافل شدم، چون سر بلند کردم اثری از او ندیدم. به قهوه خانه آمدم و صاحب او را به اسم خواندم و آن مرد متعجب شد، شرح واقعه را گفتم. متأثر شد و خدمتها به من کرد. عصر فردا بود که قافله همراهان من به این منزل رسید و لباسم را که کندم بسیار خون آلود بود اما زخمی باقی نمانده و جای زخمها پوست سفیدی داشت و همراهان بعد از رسیدن من بسیار متعجب شدند، زیرا احتمال

کشته شدن من بدست عربهای بدوی را داده بودند. بعد از شنیدن جریان من توجه آنها به امام عصر علیه السلام بسیار زیاد شد. (۱)

## تشرّف حجّة الاسلام آقای

### حاج آقا علی قاضی زاهدی

یک سال با جمعی از مؤمنان و همشهریان با اتوبوس از طریق ترکیه و سوریه و اردن برای عمره مفرده به مکه معظمه مشرف شدم. شب جمعه بود، رفقا گفتند: شما حرم نمی آید؟ اظهار تأسف و عجز کردم. آنها رفتند و من تنها در مسافر خانه ماندم.

پس از گذشت مدّتی به حال خود رقت می کردم و از بی سعادتی خود منقلب و متأثر که چرا در آن شب جمعه توفیق رفتن به مسجد و طواف کعبه و راز و نیاز با قاضی الحاجات از من سلب شد. اما طولی نکشید که در خود قوتی یافتم و رنج و تب از من زایل و بیش از پیش به رفتن به حرم مایل شدم. از جای برخاستم و وضو ساختم و تنهایی به جانب مسجد روانه گشتم. چون به مطاف گاه رسیدم و مشغول طواف خانه گردیدم شخصی را دیدم که توجه مرا به خود جلب کرد.

شخصی بود چهارشانه و معتدل القامه و خوش چهره، و با اینکه هواگردم بود عبای ضخیم و زمستانی بر دوش داشت و به زی اعراب که مغناطیس وار قلب مرا به خود جلب می کرد. او در جلوی من مشغول طواف بود و با آنکه معتدل القامه بود، یک سر و گردن از همگان بلندتر بوده به آرامی و وقار، طواف می نمود و به کسی و به جایی توجه نمی کرد. من هرچه می کوشیدم به او نمی رسیدم چشم به او دوخته دمی از او غافل نبودم، طواف تمام شد. و در عقب مقام ابراهیم مشغول نماز شد و من هم قدری دورتر، پشت سر او نماز خواندم، مُلهمم بودم که او محبوب مطلوب است. اما تصرّفی در وجود من شده بود که سر از پای نمی شناختم و در حالتی بودم که وصف آن را نمی توانم بیان کنم.

پس از نماز، برابر کعبه، مقابل درب خانه ایستاد و دست به دعا برداشت و با خداوند به راز و نیاز پرداخت، بعد از فراغ دیدم دست پسر بچه‌ای را گرفت و از خانه دور شد و پس از چند قدم که رفت دیگر او را نیافتم. (۱)

## عنایت امام زمان علیه السلام

### به میرزا محمد استرآبادی

مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال در ذکر آنان که به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام رسیده‌اند، حکایت زیر را به نقل از بحار الانوار علامه مجلسی این چنین آورده است: جماعتی مرا خبر دادند از سید سند فاضل میرزا محمد استرآبادی نورالله مرقده که گفت: (۲) در مکه کنار کعبه رفته و مشغول طواف بودم، ناگاه جوانی زیبا رویی را دیدم که مشغول طواف بود، چون نزدیک من رسید گل سرخی را به من داد در حالیکه آن زمان فصل چنان گلی نبود، آن را گرفتم و بو کردم. عرض کردم که ای آقای من این گل از کجا است؟ فرمود: از خرابات برای من آورده‌اند آنگاه از نظر من ناپدید شد و من دیگر او را ندیدم (۳)

## تشرّف حضرت آیت الله لنگرودی

### به محضر امام زمان علیه السلام

عالم بزرگوار حضرت آیت الله سید محمد مهدی مرتضوی لنگرودی - دامت برکاته قصه تشرّفش را به محضر والای امام زمان علیه السلام در مکه معظمه برای مؤلف کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج) این چنین نوشته‌اند: (مقدمه نامه حذف شده است). بیست و هشت سال پیش، که تشرّف اولم به بیت الله بود، در حال طواف هر چه

۱ - شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام جلد ۱ صفحه ۲۰۱.

۲ - این جریان در احوالات شهید ثانی رحمته الله علیه نیز نقل شده است، (مؤلف).

۳ - منتهی الآمال جلد ۲ صفحه ۴۷۳، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۷۶.

خواستم طبق دستور مذهب جعفری طواف کنم مقدور نبود. چون سودانیها، اهل سنت و بعضی از عوام، رعایت طواف را نمی کردند و حجاج را به این طرف و آن طرف منحرف می نمودند و به هیچ وجه نمی توانستم طبق دستور طواف کنم. گاهی تا پنج شوط طواف می کردم در شوط ششم مرا منحرف می نمودند.

چندین مرتبه این کار تکرار شد، دیگر از خود بی خود شدم به گوشه ای از «مسجد الحرام» رفته و با حزن و اندوه شدید های های گریه کردم. در حال گریه به حضرت حق - جل و علا - توسل یافته، عرض نمودم: «پروردگارا! تو را به ارواح مقدسه انبیاء و ائمه اطهار علیهم السلام قسم می دهم، ولی الله اعظم حضرت حجة بن الحسن - روحی له الفداء - را امر نما تا مرا صدا کند و من با آن حضرت طواف را انجام دهم».

چندی نگذشت که دیدم شخصی در سنّ چهل سالگی که یک موی سفید هم در سر و محاسن شریفش نبود مرا به اسم صدا کردند و فرمودند: «می خواهی طواف کنی؟ عرض کردم: «آری!» فرمود: بیا با ما طواف کن». شخص پیری که محاسنش با حنا خضاب شده، با ایشان بود.

اینجانب به هیچ وجه توجه نداشتم که آن حضرت، ولی عصر و امام زمان علیه السلام می باشند لذا به ایشان عرض کردم: «طواف طبق دستور ابدأ مقدور نیست».

فرمودند: «چرا مقدور است، بیا با ما طواف کن» فوراً به قلبم خطور کرد که تقاضایی از ایشان بنمایم و آن اینکه: «پس آقا! اجازه بدهید من احرامی شما را بگیرم و پشت شما به همان نحوی که شما طواف می کنید طواف کنم».

فرمودند: «مانعی ندارد احرامی مرا بگیر». عرض کردم: «این پیرمرد در این صورت عقب بنده قرار می گیرد. چه باید کرد؟» فرمودند: «عیبی ندارد، شما فرزند پیغمبر هستید، او راضی خواهد بود».

من احرامی آن سید<sup>(۱)</sup> را گرفتم. من در وسط و آن سید بزرگوار در جلو و آن پیرمرد در عقب بنده شروع به طواف نمودیم. در حین طواف، مشاهده نمودم که در جلو و طرفین ما هیچ کس وجود ندارد و مثل اینکه خانه خدا را برای ما قرق کرده اند.

۱ - اینکه می گویم سید چون دیدم شال سبزی بر روی لنگ خود بسته بودند.

ولی باز متوجه نشدم که این شخص بزرگوار کیست، تا این که فرمود: «هفت شوط تمام شد» استلام حجر کن».

عرض کردم: «آقا! مثل اینکه شش شوط شده، نه هفت شوط». یک مرتبه هر دو از نظرم غایب شدند. ولی صدایی به گوشم رسید که: «با امام زمان خود و «خضر» طواف نمودی، شک مکن و وسوسه را از خود دور نما».

در این حال حزن و اندوه من بیش از پیش شدید شد و با خود گفتم: «ای کاش امام زمانم را می شناختم و با آن حضرت بودم و در کنارشان نماز طواف را انجام می دادم و با ایشان «سعی» بین «صفا» و «مروه» می نمودم». بعد با خود گفتم: «تأثر بیجا است بیش از این نصیب تو نبوده، چون بیش از طواف نخواسته بودی».<sup>(۱)</sup>

## ملاقات با امام زمان علیه السلام

### در کنار کعبه

در کتاب شریف بحار الانوار به نقل از غیبت شیخ از علی بن ابراهیم فدکی چنین نقل می کند که<sup>(۲)</sup>، اودی رضی الله عنه می گوید: مشغول طواف خانه کعبه بودم، طواف ششم را تمام و قصد طواف هفتم کرده بودم ناگهان دیدم در طرف راست کعبه عده ای حلقه زده اند و جوان خوش صورت و خوشبو و با هیبتی که در عین حال خود را به مردم نزدیک می کند و سخن می گوید آنجا است، من زیباتر از کلام او و شیرین تر از منطق او در خوش بر خوردی ندیدم، جلو رفتم با او سخن بگویم، مردم مرا منع کردند. از یکی از آنان سؤال کردم: این شخص کیست؟ گفت: فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله است که هر سال یک روز برای خواص دوستان خود ظاهر می شود و با آنها گفتگو می کند و آنان با او گفتگو می کنند.

گفتم: ای آقای من ارشاد می خواهم مرا ارشاد کن، خداوند ترا هدایت کند.

۱- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام جلد ۲ صفحه ۱۸۲.

۲- ابن جریان در کتاب کمال الدین شیخ صدوق از قول علی بن احمد خدیجی کوفی به نقل از، ازدی نقل شده است (مؤلف).

مقداری سنگریزه به من داد برگشتم. بعضی از همنشینانش به من گفتند: فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیزی به تو داد گفتم: سنگریزه. بعد کف دستم را گشودم دیدم مشتی از طلا است. رفتم دیدم خود را به من رسانید. فرمود: حجّت بر تو ثابت و حقّ برای تو عیان گردید و کوری از تو رفت آیا مرا می شناسی؟

گفتم: به خدا نه. فرمود: من مهدی هستم، من قائم زمانم، منم کسیکه زمین را پر از عدل می کنم همانطوری که پر از ظلم شده، روی زمین از حجّت خالی نمی شود و مردم بیش از حیرت بنی اسرائیل در انقطاع نمی مانند، ایام خروج من ظاهر خواهد شد. اینکه برای تو گفتم در گردن تو امانت است. پس آن را برای هر کدام از برادران دینی که اهل حقّ باشد نقل کن. (۱)

## نصب حجر الاسود بوسیله

### امام زمان (عج)

قطب راوندی از جعفر بن قولویه استاد مرحوم شیخ مفید رحمته الله روایت کرده است که چون فرقه اسماعیلیه کعبه را خراب کردند، حجر الاسود را به کوفه آورده و در مسجد کوفه نصب نمودند و در سال سیصد و سی و هفت که اوایل غیبت کبری بود تصمیم گرفتند که حجر الاسود را به کعبه برگردانند و در جای خود نصب کنند.

در آن سال من به امید ملاقات حضرت صاحب الامر علیه السلام اراده حجّ نمودم، زیرا در احادیث صحیحه وارد شده است که حجر الاسود را کسی به غیر معصوم و امام زمان نمی تواند نصب کند.

چنانکه قبل از بعثت که سیل خانه خدا را خراب کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نصب نموده و در زمان حجّاج هم که آن ستمگر کعبه را خراب نمود، بعد از ساختن هر کس که آمد حجر الاسود را گذاشت لرزید و قرار نگرفت، تا آنکه امام زین العابدین علیه السلام آمدند و آن را بجای اولیه اش نصب کردند.

لذا در آن سال متوجه حجّ شدم، چون به بغداد رسیدم، به بیماری سنگینی مبتلا گردیدم که بر جان خود ترسیدم و بخاطر همین نتوانستم به زیارت خانه خدا بروم. مردی از شیعیان را که اسمش، ابن هشام بود برای خود نایب گرفتم و نامه‌ای به خدمت حضرت بقیّة الله نوشتم و سؤال کرده بودم که چند سال عمر می‌کنم و آیا از این بیماری شفا می‌یابم یا نه؟ و به ابن هشام گفتم: منظور من آن است که این نامه را بدست همان کسی بدهی که حجرالاسود را بجای خود نصب می‌کند و جوابش را دریافت کنی و تو را برای همین کار می‌فرستم.

ابن هشام پس از بازگشت چنین نقل کرد: وقتی به مکه مشرف شدم، مبلغی به خدمه کعبه دادم که در وقت گذاشتن حجرالاسود مرا حمایت کنند که بتوانم ببینم چه کسی حجر را بجای خود می‌گذارد و ازدحام مردم مانع دیدن من نشود.

هنگام نصب کردن حجرالاسود خدمتگزاران کعبه مرا در وسط خود قرار دادند و از من حمایت می‌کردند و من به خوبی می‌دیدم هر کس که حجرالاسود را بجای خود می‌گذاشت حرکت می‌کرد و می‌لرزید و آرام نمی‌گرفت، تا آنکه جوان خوش صورت و خوشبو و با موی زیبا و گندمگونی پیدا شد و حجرالاسود را از دست ایشان گرفت و بجای خود نصب کرد و درست ایستاد و حرکت نکرد.

در این هنگام صدای شادی حاجیان از هر سو برخاست سپس جوان مزبور از یکی از درهای مسجد خارج شد، منم پشت سر آن جوان به سرعت تمام براه افتادم و مردم را این طرف و آن طرف می‌کردم و مردم خیال کردند که من دیوانه شده‌ام و چشم از او بر نمی‌داشتم که مبادا از نظر من غایب شود، تا اینکه از میان مردم بیرون رفتم و او در نهایت آهستگی و آرامش می‌رفت. در عین حال من هرچه می‌دویدم به او نمی‌رسیدم و چون بجایی رسید که به غیر از من و او کسی نبود ایستاد و به من نگاه کرد و فرمود: بده آنچه را که با خود داری.

در این حال نامه را به دست مبارکش دادم، بدون اینکه به نامه نگاه کند فرمود: به او بگو که از این بیماری ترس نداشته باش و خوب می‌شوی و اجل حتمی تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود، چون این حالت را دیدم و سخنان معجزه آسایش را شنیدم

خوف بزرگی بر من مستولی شد که قدرت حرکت نداشتم تا اینکه از نظرم غایب شد. آنگاه پس از انجام کامل مناسک به بغداد مراجعت کردم و عین جریان را برای ابن قولویه نقل کردم و ابن قولویه پس از این جریان یقینش به حضرت حجّت زیاد شد و تا سی سال دیگر که سال سیصد و شصت و هفت بود زنده ماند و سپس در سال آخر عمرش به بیماری مختصری مبتلا شد و وصیت کرد و تهیه کفن، حنوط و ضروریات سفر آخرت را گرفت و در این کار سعی فراوان می نمود. مردم به او گفتند: بیماری تو زیاد نیست، این قدر عجله و اضطراب برای چیست؟ گفت: امسال همان سالی است که مولای من حضرت بقیّة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف مرا وعده داده است و این بود تا اینکه به همان مرض جزئی به منازل رفیعه بهشت انتقال یافت. (۱)

## شفای خانم فائزی پور

### در حجر اسماعیل

حجّة الاسلام حاج اصغر آقای فائزی پور تهرانی قضیه شفای صبیّه خودشان را، بنام طاهره فائزی پور همسر جناب آقای حاج اکبر توکلی تراشکار که در مهر ماه ۱۳۷۱ به بیماری مبتلا شده بود در تاریخ: ۱۳۷۲/۱۰/۲۲ به قلم بانوی شفا یافته در اختیار مؤلف کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج) قرار داده اند که چنین است: روزی در منزل، ناگاه متوجه غده کوچکی در قسمت چپ سینه ام شدم و به شدت ناراحت شدم و قضیه را با همسرم در میان گذاشتم و به اتفاق خدمت دکتر فائزی پور تهرانی که برادرم نیز می باشند رفتیم و ایشان ما را به دکتر فیض معرفی کردند دکتر فیض بعد از آزمایش و سونوگرافی و عکس، چیزی متوجه نشدند تا اینکه مدتی گذشت، غده بزرگتر شد. تصمیم گرفتیم خدمت آقای دکتر ناصری متخصص سرطان در تهران برویم. آقای دکتر بعد از معاینه، سه غده دیگر، زیر بغل سمت چپ تشخیص داد و سریعاً

۱- امدادهای غیبی امام زمان صفحه ۸۷، با مختصر تغییری در عبارات، به نقل از منتهی الامال جلد ۲ صفحه ۴۴۷،

نجم الثاقب صفحه ۳۲۵، مهدی موعود صفحه ۷۹۶.



دستور بستری شدن در بیمارستان سجّاد را داد و گفت: «من شما را بیهوش و از غده شما تکه برداری می‌کنم و اگر لازم شد در همان حال قسمتی از بدن شما را برمی‌دارم، چون این غده سرطان است». وقتی اسم سرطان را شنیدم، نفهمیدم که کجا هستم و کنترل از دستم رفت و نفهمیدم که چطور از پله‌های چهار طبقه ساختمان دکتر پایین آمدم و خودم را به ماشین رساندم. به همسرم گفتم: مرا به قم برسان. و سریع به قم برگشتیم و با پدرم آقای تهرانی مسأله را در میان گذاشتم و گفتم: با این درد چه کنم؟ پدرم در حالیکه اشک می‌ریخت به ائمه اطهار علیهم السلام متوسّل شد و من به حرم حضرت معصومه علیها السلام رفتم.

خواهرم از تهران تلفن زد و از قول دکتر گفت: که هرچه زودتر باید بستری شوی، چون خطرناک است. من برای مشورت با دکتر اباسهل متخصص سرطان به بیمارستان امام خمینی مراجعه کردم. او هم پس از معاینه گفت: باید فوری بستری شوی. روز شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بستری شدم که روز شنبه بود و به من گفتند: که چهارشنبه عمل می‌شوی. دکتر گفت: دخترم! امکان دارد که قسمتی از بدنت بریده شود. گفتم: اوّل خدا، بعد شفا. فقط خواهش دارم که در اتاق با چادر باشم. گفت: اشکال ندارد. صبح روز بعد دکتر آمد و گفت: همسر شما تماس گرفتند و گفتند: که قبل از چهارشنبه عمل شوید لذا، عمل شما را جلو می‌اندازیم. مرا به اتاق بیهوشی بردند و مادر و همسر و خواهرم، پشت درب اتاق عمل ایستاده بودند، بعد از ۱/۵ ساعت اعلان کرده بودند که غده را آزمایش کرده و غده سرطان است و ناچارند که قسمتی از بدن مرا بردارند.

بعد از ۳/۵ ساعت از اتاق عمل مرا بیرون آورده، بستری کردند و پس از مدّتی که از بیمارستان مرخص شدم، دستور شیمی درمانی به مدّت شش ماه دادند. بعد از اینکه شش بار شیمی درمانی کردند به مدّت ۲۵ جلسه، زیر برق قرارم دادند، نتیجه آزمایشات را پیش دکتر مظاهری بردم سری تکان داد و گفت: متأسفانه کلیه ۹۴٪ و کبد ۹۷٪ آلوده به سرطان شده است. که البته آزمایشها همه موجود است و خلاصه من ناامید شدم.

هفتم ماه مبارک رمضان بود که همسرم گفتم: قرار است به عنوان خدمه به مکه بروم، اگر موافق باشی با هم برویم. استخاره کردیم، خوب آمد. مقدمات سفر فراهم شد و به مکه مشرف شدیم. آنجا به همسرم گفتم: حال که اینجا آمدیم، خواهشم این است که اجازه بدهید، من در خانه خدا بمانم تا حاجتم را بگیرم. قبول کرد، سه شبانه روز در خانه خدا، در کنار کعبه ماند و گفتم: اگر بنا باشد شفا پیدا کنم باید به گوشم بگویند نه آنکه در خواب ببینم.

شب چهارم، حدود ساعت ۱۲ نیمه شب، با یکی از هم اتاقیهایم نیت کردیم برای شفای همه مریضها، طوافی انجام دهیم. دور دوّم طواف بود که او را گم کردم و طواف را ادامه دادم. پس از پایان طواف، کنار حجر اسماعیل ایستادم و از خدا خواستم که زیر ناودان طلا دو رکعت نماز بخوانم. ناگهان شخصی را با قد رشید دیدم، به گوشم گفتم: می خواهی نماز بخوانی؟ گفتم: بلی! دستی بر حجر اسماعیل گذاشت و دست دیگر را باز کرد، دیدم (با اینکه در ایّام حجّ بود) هیچ کس در حجر نیست فقط یک خانه در آن جا بود که گریه می کرد. نماز را خواندم، آقا فرمود: می خواهی باز هم نماز بخوانی؟ جواب دادم: نه! چون مریض هستم. فرمود: خدا تو را شفا داده است، بیا و از آب زمزم استفاده کن. گفتم: دردم، بد دردی است. فرمود: مگر سرطان نیست؟ گفتم: چرا! فرمود: خدا تو را شفا داده است، بیا برو و از آب زمزم استفاده کن.

وقتی روی برگرداندم، دیدم کسی نیست، احساس کردم که دردم رفع شده و آن خلوتی از بین رفته بود و مردم در اطراف من بودند. پس از آنکه به ایران آمدیم، آزمایش دیگری دادم که در نتیجه کبد ۰.۷٪ و کلیه ۰.۸٪ آلوده بودند و دکترها گفتند: آثار بیماری از بین رفته است. گفتم: اینها به عنایت ولی عصر امام زمان علیه السلام بوده است. (۱)

## دیدار با امام زمان علیه السلام

### در مسجد الحرام

یکی از شخصیتها اصفهان که مورد وثوق است جریان زیر را برای مؤلف کتاب ملاقات با امام زمان علیه السلام نقل نموده است: من در منزل اطاق بزرگی را به عنوان حسینیه اختصاص داده‌ام و اکثراً در آنجا روزه خوانی می‌کنم. شبی در خواب دیدم که من از منزل خارج شده‌ام و بطرف بازار می‌روم، ولی جمعی از علماء اصفهان بطرف منزل ما می‌آیند وقتی به من رسیدند گفتند: فلانی کجا می‌روی؟ مگر نمی‌دانی منزلت روزه است. گفتم: نه منزل ما روزه نیست. گفتند: چرا منزلت روزه است و ما هم به آنجا می‌رویم و حضرت بقیة الله هم آنجا تشریف دارند، من فوراً با عجله خواستم بطرف منزل بروم به من گفتند: با ادب وارد منزل شو، من مؤدبانه وارد شدم، دیدم جمعی از علماء در حسینیه نشسته و در صدر مجلس هم حضرت ولی عصر علیه السلام نشسته‌اند. وقتی به قیافه آن حضرت دقیق شدم دیدم مثل آنکه ایشان را در جایی دیده‌ام. لذا از آن حضرت سؤال کردم که آقا من شما را کجا دیده‌ام؟ فرمود: همین امسال در مکه در آن نیمه شب در مسجد الحرام وقتی آمدی نزد من و لباسهایت را پیش من گذاشتی و من به تو گفتم مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار. تاجر اصفهانی می‌گفت: همین طور بود یک شب در مکه خواب از سرم پریده بود، با خودم گفتم: چه بهتر که به مسجد الحرام مشرف شوم و در آنجا بیتوته کنم و مشغول عبادت بشوم، وارد مسجد الحرام شدم به اطراف نگاه می‌کردم که کسی را پیدا کنم لباسهایم را نزد او بگذارم و بروم وضو بگیرم، دیدم آقایی در گوشه‌ای نشسته‌اند، خدمتش مشرف شدم و لباسهایم را نزد او گذاشتم. می‌خواستم مفاتیح را روی لباسهایم بگذارم فرمود: مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار. (۱) بهر حال در خواب از آقا سؤال کردم فرج شما کی خواهد بود؟ فرمود: نزدیک است به شیعیان ما بگویید دعای ندبه را روزهای جمعه بخوانند. (۲)

۱ - تشریفات و دیدارهایی که در کتاب نقل شده همگی در عالم بیداری اتفاق افتاده و از نقل جریاناتی که در عالم رؤیا واقع شده خودداری گردیده است. جریان مذکور بدلیل اینکه تشریف در مسجد الحرام در عالم بیداری اتفاق افتاده بوده، نقل شده است (مؤلف).  
 ۲ - ملاقات با امام زمان علیه السلام جلد ۱ صفحه ۴۸.

## تشرّف مرحوم حاج آقا سید جواد منتظری قمی

### پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام

آقای حاج سید جواد منتظری داستان تشرّف خود را در مکه به محضر امام زمان علیه السلام برای مؤلف کتاب شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام چنین نقل کردند: (مقدمات داستان حذف شده است).

در سال ۴۹ به مکه رفتم. دوست داشتم آقا و مولایم را در آنجا زیارت کنم. چون شنیده بودم طبق روایات هر سال امام عصر علیه السلام در مراسم حجّ شرکت نموده و اعمال حجّ را به جای می آورند. در مقام حضرت ابراهیم نشسته، به ذکر و دعا مشغول بودم که ناگاه جذبه ولایت مرا جذب و به یاد امام زمان علیه السلام افتادم گویا کسی به من گفت: اگر می خواهی آن حضرت را ببینی، یک ختم صلوات بگیر.

شروع کردم به ختم صلوات، بعد از آنکه یک دوره، صلوات فرستادم، دیدم یک عرب سفید پوش که پیراهن بلند تمیزی پوشیده و یک دستار از چپ به راست انداخته آمد. در دلم گفتم: نکند این آقا امام زمان علیه السلام باشد. مخصوصاً یاد دارم خوش چهره‌ای بود که خالی هم به رخسارش بود. سلام کردم، جوابم داد و مانند یک نفر فارسی زبان از من احوالپرسی کرد، جواب دادم.

من متوجّه او بودم که چه می کند، جلو من قرار گرفت و اوّل شروع کرد به نماز خواندن و بعد از نماز شروع کرد به دعای توسّل، منم با حضرتش شروع به خواندن کردم، یک به یک اسامی معصومین را بیان کرد تا رسید به اسم مبارک خودش، من در فکر بودم چه می کند. دیدم یک دست بر سر گذاشت و یک دست به جلو روی مبارک و مشغول دعا شد.

هر چه گوش دادم ببینم آیا اسم امام زمان علیه السلام را می برد، نفهمیدم، ولی اشک می ریخت و مطالبی می فرمود که من متوجّه نمی شدم. سپس اراده کرد تا برود نگاهی به من فرمود و با من مصافحه و معانقه کرد. من به دنبالش رفتم ببینم خود آقا هست یا نه و به کجا می رود؟ چند قدمی در بین جمعیت دنبالش رفتم

ناگاه مقداری پول سودانی که روی زمین افتاده بود نظرم را جلب کرد. وقتی سرم را بلند کردم دیگر آقا را ندیدم.

شروع کردم در فراق امام زمان اشک ریختن و یقین کردم که آن شخص خود حضرت بودند. شرایط قبل از رؤیت ایشان را در ذهن بررسی کردم دیدم قبل از آمدن آقا، از هر طرف مورد تهاجم جمعیت بودم و به من تنه می زدند.

اما با آمدن آقا کسی از جلو، اصلاً رفت و آمد نمی کرد، و از عقب هم مرا اذیت نمی کردند و تنه نمی خودرم و جای ما راحت بود و با رفتن آقا دو مرتبه همان تهاجم جمعیت و ضیق جا شروع شد. و باز با توجه به این نکته که نام مبارک خود را نگفت و آن مطالبی که من نفهمیدم و دعاهاى مخصوصی که خواند ثابت می شود که ایشان حضرت ولی عصر علیه السلام بوده اند. (۱)

## دیدار نایب دوّم حضرت

### در مسجد الحرام

از محمد بن عثمان رضی الله عنه (که نایب دوّم حضرت بوده است) سؤال شد که تو حضرت صاحب الامر (عج) را دیده ای؟ گفت: بلی، و دیدن آخر من در بیت الله الحرام بود در حالیکه می فرمود: **اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي** پروردگارا! وعده هایی را که به من داده ای تحقق بخش. و همچنین محمد بن عثمان در روایت دیگر گوید: آن حضرت را دیدم که پرده خانه کعبه را در مستجار گرفته و می فرمود: **اللَّهُمَّ أَنْتَقِمْ بِي مِنْ أَعْدَائِكَ (أَعْدَائِي)**. پروردگارا! بوسیله من از دشمنانت (دشمنانم) انتقام بگیر. (۲)

۱- شیفگان حضرت مهدی علیه السلام جلد ۱ صفحه ۱۸۲.

۲- وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه ۳۶۰، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۰، کمال الدین جلد ۲ صفحه ۴۴۰.

## دیدار عده‌ای با امام زمان علیه السلام

### در مسجد الحرام

در کتاب غیبت شیخ از علی بن عائد رازی و او از حسن بن وجناء نصیبی و او از ابونعیم محمد بن احمد انصاری نقل می‌کند که گفت: روز ششم ذیحجه سال ۲۹۳ در مکه معظمه داخل مسجد الحرام کنار مستجار همراه با عده‌ای در حدود سی مرد نشسته بودیم در میان آنها جز محمد بن قاسم علوی با اخلاص نبود، ناگهان دیدم جوانی که دو حوله احرام پوشیده و نعلین خود را در دست گرفته به نزد ما آمد. وقتی او را دیدیم طوری تحت تأثیر بزرگی و عظمت او قرار گرفتیم که همه به احترام او از جا بلند شدیم، او بما سلام کرد و در وسط جمع ما نشست و ما نیز در اطراف وی نشستیم. آنگاه به سمت راست و چپ خود نگاه کرد و سپس گفت: آیا می‌دانید حضرت ابا عبدالله در دعای الحاح چه می‌گفت؟ گفتیم: چه می‌فرمود؟ گفت: می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمِكَ الَّذِي تَقُومُ بِهِ السَّمَاءُ وَبِهِ تَقُومُ الْأَرْضُ وَبِهِ تَفْرَقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ وَبِهِ تَجْمَعُ بَيْنَ الْمُجْتَمَعِ وَبِهِ أُخْصِيَتْ عَدَدَ الرَّمَالِ وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَكَئِلَ الْبَحَارِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرْجًا.

یعنی: خدایا تو را می‌خوانم، به آن نامت که آسمان و زمین را به آن به پای می‌داری و حق و باطل را از هم جدا می‌کنی و پراکنندگان را گرد می‌آوری و عدد ریگهای بیابان و وزن کوهها و پیمانها دریاها را می‌شماری، بر محمد و آل او درود بفرستی و فرج مرا نزدیک گردان.

سپس برخاست و مشغول طواف شد ما هم با وی برخاستیم وقتی که او رفت ما فراموش کردیم که درباره او گفتگو کنیم و از یکدیگر پرسیم که او کی بود. فردا در همان وقت نیز از طواف فراغت یافت و به نزد ما آمد و مانند روز گذشته ما به احترامش برخاستیم و او هم در وسط و ما اطراف او را گرفته نشستیم. مجدداً سمت راست و چپ خود را نگاه کرد و گفت: آیا می‌دانید امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از هر نماز واجب چه دعایی را می‌خواند؟ پرسیدیم: چه دعایی را می‌خواند؟ گفت: می‌فرمود: **إِلَيْكَ رَفَعَتْ**

الأصواتِ وَ دَعَيْتَ الدَّعْوَةَ وَ عَنَّتِ الوُجُوهُ وَ لَكَ خَضَعَتِ الرِّقَابَ وَ إِلَيْكَ التَّحَاكُمُ فِي  
الْأَعْمَالِ، يَا خَيْرَ مَنْ سُئِلَ، وَ يَا خَيْرَ مَنْ أُعْطِيَ، يَا صَادِقَ يَا بَارِيءَ يَا مَنْ لَا يُخْلِفُ  
الْمِيعَادَ، يَا مَنْ أَمَرَ بِالدُّعَاءِ وَ وَعَدَ بِالْإِجَابَةِ يَا مَنْ قَالَ: أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ يَا مَنْ قَالَ:  
وَ إِذَا سَأَلْتَنِي عِبَادِي عَنِّي فَأَنْتِ قَرِيبٌ أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسْتَ تَجِيبُوا لِي  
وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ وَ يَا مَنْ قَالَ: يَا عِبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ  
لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لَيْسَ لَكَ  
وَ سَعْدَيْكَ هَا أَنَا ذَا بَيْنَ يَدَيْكَ الْمُسْرِفُ وَ أَنْتَ الْقَائِلُ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ  
اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً.

سپس نگاهی به راست و چپ خود کرد و گفت: آیا می دانید امیر المؤمنین علیه السلام در  
سجد شکر چه می فرمود: گفتیم: نه، چه می فرمود؟ گفت: حضرت می فرمود:

يَا مَنْ لَا يَزِيدُهُ كَثْرَةُ الْعَطَاءِ إِلَّا سَعَةً وَ عَطَاءٌ يَا مَنْ لَا يَنْقُدُ خَزَائِنَهُ، يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ  
السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَا مَنْ لَهُ خَزَائِنُ مَادِقَ وَ جَلٌّ لَا يَمْنَعُكَ إِسَائِي مِنْ إِحْسَانِكَ أَنْتَ  
تَفْعَلُ بِي الَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ فَأَنْتَ أَهْلُ الْجُودِ وَ الْكَرَمِ وَ الْعَفْوِ وَ التَّجَاوُزِ يَا رَبِّ يَا اللَّهَ لَا  
تَفْعَلُ بِي الَّذِي أَنَا أَهْلُهُ فَإِنِّي أَهْلُ الْعُقُوبَةِ وَ قَدْ اسْتَحَقَّقْتُهَا لَا حُجَّةَ لِي وَ لَا عُذْرَ لِي  
عِنْدَكَ. أَبُوءُ لَكَ بِذُنُوبِي كُلِّهَا وَ اعْتَرَفْتُ بِهَا كُنِّي تَغْفُو عَنِّي وَ أَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنِّي أَبُوءُ لَكَ  
بِكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَ كُلِّ خَطِيئَةٍ إِخْتَمَلْتُهَا وَ كُلِّ سَيِّئَةٍ عَمِلْتُهَا، رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْ وَ  
تَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْأَكْرَمُ.

سپس برخاست و مشغول طواف شد، ما نیز به احترام او از جا برخاستیم. فردا در  
همان وقت برگشت و ما نیز مانند روزهای گذشته به استقبالش شتافتیم، تا آنکه آمد و  
در وسط نشست و ما هم در اطراف او نشستیم. آنگاه نظری به سمت راست و چپ  
خود کرد و گفت: علی بن الحسین علیه السلام وقتی به اینجا می آمد و با دست اشاره به سنگ  
زیر ناودان کرد و در سجود خود می فرمود:

عِيْدُكَ بِفِنَائِكَ مِسْكِينُكَ بِفِنَائِكَ فَقِيرُكَ بِفِنَائِكَ سَائِلُكَ بِفِنَائِكَ يَسْأَلُكَ مَا لَا يَقْدِرُ  
عَلَيْهِ غَيْرُكَ.

آنگاه به راست و چپ خود نگاه کرد و در بین ما محمد بن قاسم را مخاطب ساخت

و گفت: «ای محمد بن قاسم، تو بر عقیده ثابت استواری!» محمد بن قاسم نیز معتقد به وجود صاحب الزمان علیه السلام بود.

سپس برخاست و مشغول طواف شد، همه ما این دعاها را حفظ کردیم ولی هیچ کدام به یاد نیاوردیم که راجع به او با یکدیگر صحبت کنیم، جز اینکه در روز آخر یکی از حضار بنام ابوعلی محمودی بما گفت: ای مردم! این شخص را می شناسید، به خدا قسم این شخص صاحب الزمان شما است پرسیدیم: تو چگونه دانستی که او امام زمان است؟ او توضیح داد که هفت سال تضرع و زاری می کردم و از خداوند می خواستم که حضرت صاحب الزمان علیه السلام را به من بنمایاند.

تا اینکه وقتی در عصر روز عرفه دیدم این مرد آمد و همین دعایی را که شنیدیم خواند. من از وی پرسیدم: شما کیستید؟ او گفت: از مردم هستم، گفتم: از کدام تیره مردم. گفت: از تیره عرب. پرسیدم: از کدام تیره عرب؟ گفت: از اشراف آنها. پرسیدم: اشراف طایفه کیستند؟ گفت: بنی هاشم. گفتم: شما از کدام دسته بنی هاشم می باشید؟ گفت: از دسته والا و بلند قدر آنها. گفتم: از اولاد کدام یک از آنها؟ گفت: از کسی که سرهای گردن کشان را می شکافت و به مردم طعام می داد و به وقتی که مردم در خواب بودند، نماز می گذارد. من دانستم که او علوی است. سپس دیدم ناپدید گشت و نفهمیدم به کجا رفت. پس از مردمی که در اطراف او بودند پرسیدم: آیا این مرد را شناختید؟ گفتند: آری. هر سال پیاده با ما به حج می آید، گفتم: سبحان الله به خدا قسم اثر پیاده روی در او ندیدم. سپس به مشعر الحرام رفتم در حالیکه از فراق او غمگین و افسرده بودم چون آن شب را خوابیدم دیدم پیغمبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و فرمود: ای احمد، مطلوب خود را دیدی؟ گفتم: آقا، او کیست؟ فرمود: همان کسیکه دیروز عصر دیدی امام زمان تو بود. ابونعیم محمد بن احمد انصاری راوی این حکایت می گفت: وقتی این مطلب را از ابوعلی محمودی شنیدیم او را مورد سرزنش قرار دادیم که چرا به موقع به ما نگفت. ابوعلی گفت: منم فراموش کردم، تا موقعی که شما درباره او به سخن گفتن پرداختید!!<sup>(۱)</sup>



## عنایت امام زمان علیه السلام

### به شیخ عابد حاج عنایت الله

شیخ عابد حاج عنایت الله نقل کرد که: در سال ۱۳۳۱ شب جمعه‌ای از منی به مسجد الحرام آمد با دو نفر از اتقیاء در نزدیک مسجد میلاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشستیم، مشغول به ختم «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ»<sup>(۱)</sup> به نیت تعجیل فرج حضرت ولی عصر علیه السلام شدیم، نزدیک به دو هزار گفته بودیم که خواب هر سه ما را در ربود. ناگاه از خواب بیدار شدم دیدم که یکی از دو رفیق از مسجد بیرون رفته، بسیار محزون شدم فوراً برای تجدید وضو رفتم و با نهایت تأسف وارد مسجد شدم. از ایرانیان بجز ما دو نفر کسی نبود و از اعراب سنی دو سه نفر در حال مناجات بودند، من آمدم در موضعی مشغول تضرع و زاری شدم.

هنگام سحر بود ناگاه احساس کردم بزرگواری دست به شانه من گذاشت و فرمود: حال بسیار خوبی است، وقت بسیار خوبی است، حال بسیار خوبی داری، در دعا اهتمام نما. به مجرد شنیدن این کلمات بدنم مرتعش گردید حالم دگرگون شد، چون نظر کردم احدی را نیافتم و در مسجد فردی ایرانی جز رفیقم نبود که در جای خود قرار داشت پس یقین کردم که آن بزرگوار حضرت ناموس دهر، ولی عصر علیه السلام بودند.<sup>(۲)</sup>

### تشرّف علی بن ابراهیم مهزیار

حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی چنین نقل نمود: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از بازماندگان امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم، علی بن مهزیار گفت: برادر! مطلب بزرگی را پرسیدی من بیست مرتبه به زیارت خانه خدا مشرف شدم و در تمام این سفرها قصدم دیدن امام زمان علیه السلام بود، چون شنیده بودم هر سال در ایّام حجّ آن حضرت برای زیارت خانه خدا به مکه می‌رود ولی در این بیست

۱ - سوره نمل آیه ۶۲.

۲ - حضرت بقیة الله و ۷۳ نفر از متوسّلین و نجات یافتگان صفحه ۷۲، به نقل از عبقری الحسان جلد ۱ صفحه ۱۰۶.

سفر راه بجایی نبردم و موفق نشدم. تا اینکه شبی در بستر خود خوابیده بودم شنیدم که کسی می گوید: ای پسر مهزیار، امسال به حج بیا چرا که به خدمت امام زمان خود خواهی رسید. پس بیدار شدم، فرحناک و خوشحال و پیوسته به نماز و دعا مشغول شدم تا صبح طالع شد، سپس نماز صبح گذاردم، آنگاه رفتم تا از کاروان حجّاج سراغی بگیرم. دیدم عده‌ای از رفقا قصد حرکت دارند، منم با اولین کاروان به سمت کوفه حرکت نمودم چون به کوفه رسیدم از مرکب پیاده شدم و اثاثیه خود را به برادران امین خود سپردم، سپس رفتم تا از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام جستجو نمایم ولی نه اثری از آنها دیدم و نه خبری شنیدم.

ناچار با نخستین کاروان به طرف مدینه منوره عزیمت نمودم، وقتی که وارد آنجا شدم، پیاده شده اثاثیه خود را به رفقا سپردم و به سراغ مطلوب و هدف خود رفتم ولی نه خبری شنیدم و نه اثری دیدم. سپس با جمعی که به مکه می رفتند حرکت نموده تا آنکه به مکه مشرف شدیم، اعمال حجّ را انجام دادم. در این مدّت دائماً در گوشه‌ای از مسجد الحرام تنها می نشستم و در میان امیدواری و ناامیدی فکر می کردم، گاهی با خود می گفتم: آیا خوابم درست بوده یا خیالاتی بوده است که در خواب دیده‌ام.

تا آنکه یک شب در مسجد الحرام سر در گریبان فرو برده و در گوشه‌ای نشسته بودم، انتظار می کشیدم که اطراف خانه خدا خلوت شود تا مشغول طواف کردم و به تضرّع و زاری پردازم و از خداوند بزرگ طلب نمایم که مرا به کعبه مقصود خویش یعنی: دیدار امام زمان علیه السلام راهنمایی کند. وقتی که خلوت شد مشغول طواف شدم ناگهان جوان زیبای خوش بویی را در طواف دیدم که با دو برد یمنی احرام پوشیده بود چون نزدیک او رسیدم نظری به من افکند و پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: از اهواز. پرسید: ابن خصیب (یا خصیب) را می شناسی؟ گفتم: خدا او را رحمت کند، از دنیا رفته و به رحمت الهی و اصل شده است، گفت: خدا او را رحمت فرماید که روزها را روزه می گرفت و شبها را به عبادت می ایستاد و به درگاه خداوند می نالید و اشکش پیوسته جاری بود، تلاوت قرآن بسیار می نمود و از شیعیان و دوستان ما بود. آنگاه پرسید: علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من خودم هستم. گفت: خوش آمدی ای ابوالحسن! نشانه‌ای را که

میان تو و امام عسکری بود چه کردی؟ گفتم: اکنون همراه من است گفت: آن را بیرون بیاور. پس من دست در جیب بردم و انگشتر زیبایی را که بر نگین آن «یا الله و یا محمد و یا علی» نقش بسته بود بیرون آوردم، همین که نگاهش به آن افتاد چشمانش پر از اشک شد و زار گریست به طوریکه لباسهایش از سیلاب اشک تر گشت.

آنگاه گفت: ای ابو محمد<sup>(۱)</sup> خدا تو را رحمت کند، تو امام عادل بودی و فرزند امامان و پدر امام بودی، خداوند تو را در فردوس اعلیٰ با پدران خود هم‌نشین گردانید. آنگاه رو به من کرد و پرسید: بعد از انجام مناسک حج چه قصدی داری؟ گفتم: آرزوی دیدن امام زمان علیه السلام را دارم. گفت: به آرزویت رسیده‌ای، آن حضرت مرا به سوی تو فرستاده است، خود را آماده سفر کن و به کسی چیزی نگو، امشب یک سوّم از شب که گذشت به شعب بنی عامر بیا که به هدف خود می‌رسی.

ابن مهزیار می‌گوید: به خانه خود برگشتم و همواره در این اندیشه بودم تا اینکه ثلثی از شب گذشت پس سوار بر مرکبم شدم و به سوی شعب بنی عامر روانه گردیدم چون به شعب رسیدم، آن جوان را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت: خوش آمدی و خوشا به حال تو که تو را رخصت ملازمت دادند.

پس همراه او روانه شدم تا از صحرای منی و عرفات گذشته به دامنه کوههای طائف رسیدیم، در آنجا به من دستور داد که پیاده شوم و مهبای نماز کردم پس نافله شب را بجا آوردم، صبح طالع شد پس نماز صبح را هم ادا کردم. پس از سلام نماز به سجده رفت و صورت بر خاک نهاد، سپس سوار شد و من هم سوار شدم و با وی حرکت نمودم تا آنکه قله کوه طائف پیدا شد پرسید: نگاه کن بین آیا چیزی می‌بینی؟ چون نگاه کردم دشت سبز و خرّمی را دیدم که گیاهان بسیار داشت. گفت: بالای تل ریگ چیزی می‌بینی؟ چون نگاه کردم خیمه‌ای دیدم که نور آن تمام آسمان و آن سرزمین را روشن کرده بود.

گفت: چشم تو روشن که منتهای آرزوها در اینجا است. با هم رفتیم تا از بلندی کوه پایین آمدیم، سپس گفت: از مرکب پیاده شو که در اینجا سرکشان ذلیل می‌گردند، چون

از مرکب پیاده شدیم گفت: مهار شتر را رها کن. گفتم: بدست چه کسی بدهم؟ گفت: اینجا حرم محترمی است که جز افراد با ایمان بدین جا راه نمی یابند و هیچ کس جز مؤمن و دوست خدا از اینجا بیرون نمی رود، پس مهار شتر را رها کرده و با او رفتم تا نزدیک آن خیمه رسیدیم، به من گفت: بیرون چادر توقف کن تا اجازه ورود بگیرم و خود داخل خیمه شد. لحظه ای نگذشت که برگشت و در حالیکه می گفت: خوشا به حالت که به مقصود خود رسیدی مرا با خود به درون چادر برد.

داخل خیمه آن حضرت را دیدم که روی تشک پوست سرخی که است. نمدی پهن شده بود نشسته و به بالشی از پوست سرخ تکیه داده است.

چهره زیبایش مانند ماه شب چهارده، اندامش معتدل و رسا، نه لاغر و نه چاق، نه زیاد بلند و نه بسیار کوتاه، سر مبارکش گرد، پیشانی اش باز و گشاده، ابروانش بلند و پیوسته، چشمهایش سیاه و درشت، بینیش کشیده و میان بر آمده، صورتش صاف و بر گونه راستش خالی همانند قطره مشکی که بر روی صفحه نقره ای باشد دیده می شد. چشمم که به جمال زیبای آن حضرت افتاد عقلم در وصف او حیران گشت، سلام نمودم، جوابی از سلام خود بهتر شنیدم. آنگاه فرمود: ای پسر مهزیار احوال برادران دینی در عراق چگونه است؟ گفتم: در نهایت سختی و مشقت در حالی که شمشیرهای اولاد شیطان یعنی: بنی عباس مرتب بر سر آنها فرود می آید بسر می برند فرمود: خدا آنها - بنی عباس - را بکشد و روزی می رسد که شما بر آنها حاکم می شوید و آنها در دست شما خوار و ذلیل خواهند شد.

عرض کردم: آقا چرا شما از ما دور و آمدنتان به طول انجامیده است؟ فرمود: پدرم از من پیمان گرفت که مجاور قومی نباشم که خداوند بر آنها غضب نموده و در دنیا و آخرت مورد نفرت و مستحق عذاب دردناک هستند و امر فرمود: که جز در کوههای سخت و بیابانهای هموار نمانم. به خدا قسم مولای شما امام حسن عسکری علیه السلام خود رسم تقیه پیش گرفت و مرا نیز امر به تقیه فرمود، و اکنون من در تقیه بسر می برم تا روزی که خداوند به من اجازه دهد و قیام کنم.

عرض کردم: آقا چه وقت قیام می فرمایی؟ فرمود: موقعی که راه حج را به روی شما

بستند و خورشید و ماه در یک جا جمع شوند و نجوم و ستارگان در اطراف آن به گردش در آمدند. عرض کردم: یا بن رسول الله! این کی خواهد بود؟ فرمود: در سال فلان و فلان دابة الارض در بین صفا و مروه قیام کند در حالیکه عصای موسی و انگشتر سلیمان با او باشد و مردم را به سوی محشر سوق دهد.

علی بن مهزیار می گوید: چند روزی در خدمت حضرت ماندم و بعد از آنکه به منتهای آرزوی خود رسیدم و مسائل مشکله را از آن حضرت سؤال نمودم مرا مرخص نمود، هنگام خدا حافظی مبلغ پنجاه هزار درهم که با خود داشتم به عنوان هدیه به خدمت آن حضرت بردم و خواهش بسیار نمودم تا قبول نماید، حضرت تبسم کرده فرمودند: پولت را بردار که در هنگام برگشتن به وطن ترا لازم است، سپس در حق من دعای بسیار نمود و من از مکه به سوی کوفه حرکت نمودم در حالیکه غلامی نیز جهت خدمتگزاری به من همراهم بود.<sup>(۱)</sup>

## ملاقات سید بحر العلوم در مکه

مرحوم محدث قمی در منتهی الامال می نویسد: نقل کرد جناب عالم جلیل آخوند ملا زین العابدین سلماسی از ناظر علامه بحر العلوم زمانی که در مکه معظمه سکونت داشت گفت: آن بزرگوار با وجود اینکه از بستگان و آشنایان خود به دور بود و در غربت زندگی می کرد ولی آنقدر قوی القلب بود که از هر گوه بذل و بخشش به مستمندان دریغ نمی ورزید و از کثرت مصارف و زیاد شدن مخارج واهمه ای نداشت.

تا اینکه روزی اتفاق افتاد که دیگر چیزی اندوخته باقی نمانده بود، چگونگی وضع را خدمت سید عرض کردم که مخارج زیاد است و چیزی در دست نیست. پاسخی نفرمود. عادت ایشان در مکه چنین بود که هر صبح به طواف کعبه مشرف می شد و پس از آن به خانه می آمد و به اطاق مخصوص خود می رفت، سپس قلیانی برای او مهیا می نمودم، آن را می کشید، آنگاه بیرون می آمد و در اطاق دیگری می نشست و شاگردان

۱. بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۹، مهدی مرعود صفحه ۷۷۴ منتهی الامال جلد ۲ صفحه ۴۳۹، شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام جلد ۱ صفحه ۱۷۷، ترجمه الزام الناصب صفحه ۳۴۰.

از مذاهب مختلف جمع می شدند و برای هر گروه به طریق مذهب خودشان درس می گفت. فردای آن روز که شکایت از تنگدستی کرده بودم، چون از طواف برگشت، من چون همیشه قلیان را حاضر کردم که ناگهان کسی درب را کوبید، دیدم سید بشدت مضطرب شد و به من گفت: قلیان را بگیر و از اینجا بیرون ببر و خود با سرعت به سوی درب رفت و آنرا باز کرد.

شخص جلیلی با لباس اعراب داخل گردید و در اطاق مخصوص سید نشست و سید هم در نهایت کوچکی و ادب نزدیک درب نشست و به من اشاره کرد که قلیان را نزدیک نبرم. پس ساعتی با یکدیگر خلوت کردند و سخن گفتند.

آنگاه آن شخص برخاست سید به شتاب بلند شد و درب خانه را باز کرد و دست آن آقا را بوسید و او را بر ناقه ای که در جلوی درب خانه خوابانیده بود سوار کرد و مهمان رفت. سید در حالیکه رنگ چهره اش تغییر کرده بود بازگشت و حواله ای را بدست من داد و گفت: این حواله ای است بر فلان مرد صرّاف که در کوه صفا دکان دارد، نزد او برو و هر چه داد بگیر و بیاور.

پس آن حواله را گرفتم و نزد همان مرد صرّاف بردم، چون حواله را گرفت و در آن نگاه کرد، بوسید و گفت: برو چند نفر حمال بیاور. من رفتم و چهار حمال آوردم. مرد صرّاف به اندازه ای که آن چهار نفر قدرت داشتند ریال سعودی که هر یک برابر با پنج ریال ایرانی و چیزی بیشتر بود در کیسه ها ریخت، حمالها کیسه ها را برداشته و به منزل آوردند.

پس از چند روز تصمیم گرفتم که نزد آن مرد صرّاف بروم و از حال او جويا شوم و از او بپرسم که این حواله از طرف چه کسی بود، هنگامی که به کوه صفا رسیدم نه صرّافی را دیدم و نه مغازه ای. پس از شخصی که آنجا بود از احوال صرّاف سؤال نمودم گفت: ما تا کنون در این مکان صرّافی ندیده بودیم و در اینجا فلانی می نشیند. آنگاه متوجه شدم که این از اسرار ملک علام و از الطاف امام زمان علیه السلام بوده است. (۱)

## عنایت امام زمان علیه السلام به مرحوم

### حاج سید عبدالحسین لاری

مرحوم حاج سید عبدالحسین موسوی لاری متولد سنه ۱۲۶۴ قمری در نجف و متوفای ۱۳۴۲ در جهرم، از علماء بزرگ و از مراجع تقلید فارس بوده‌اند. وی ذاتاً اهل دزفول و لیکن از آغاز تولد تا پایان دوران تحصیل در نجف اشرف بوده‌اند و از محضر رجال بزرگ و زعمای گرانقدر علمی آنروز از قبیل مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم حاج شیخ محمد حسین کاظمینی و مرحوم حاج شیخ لطف الله مازندرانی و مرحوم شیخ محمد ایروانی و عارف بزرگوار مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی رضوان الله علیهم اجمعین بهره‌مند گردیده و به مراحل بلند علم و تقوی رسیده بوده است. و چون اهالی لار از مرحوم میرزای شیرازی، عالمی بزرگ برای ارشاد و هدایت مردم آن سامان می‌خواهند مرحوم میرزا ایشان را انتخاب و مأمور رفتن به لار می‌کند آن عالم بزرگ و مجاهد حدود بیست و پنج سال در لار اقامت داشته‌اند و بعد به جهرم مهاجرت می‌کنند و در آنجا به ارشاد خلق و اعلاء شعائر اسلامی می‌پردازند و پس از پنج سال اقامت در آن شهر از این جهان رخت بر بسته و به جوار رحمت خداوند می‌روند. آرامگاه پاک آن بزرگوار در شهرستان جهرم مزار عمومی است.

وی از قداست خاصی برخوردار بوده و بر حسب نقلی که شده، حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء نسبت به آن فقیه بزرگوار و مرجع گرانقدر، عنایت و لطف داشته‌اند و احیاناً مسائل او را حل می‌کرده‌اند. چنانکه مرحوم حجّة الاسلام آقای شیخ عبدالحمید مهاجری رحمته الله نقل کرده‌اند که بعضی از ثقات اکابر نقل نموده که در سنه هزار و سیصد و چهل و دو به کرمان رفتم. شب هنگام در خدمت حضرت آیت الله آقای حاج میرزا محمد رضا بودم که ناگاه سلطان الواعظین آمد و خبر فوت آیت الله لاری را داد. آیت الله کرمانی از این داهیه عظمی بسیار متأثر شد سپس فرمود: من با این مرد بزرگ، در سفر مکه مصاحب بودم و از برکات و فیوضاتش متمتع و متنعم می‌شدم و آثار کرامتش را مشاهده می‌نمودم. الحق کسی را در جلالت قدر و عظمت شأن و رفعت

مقام و علو منزلت و وفور حکمت و تبخر در علوم و اصابت رأی و صفای باطن مانند آن بزرگوار ندیده بودم شبی از شبها با هم نشسته بودیم و صحبت می کردیم. سید معظم فرمود: مسأله ای بر من مشکل شده ولی آنرا مطرح نفرمود تا نیمه شب که مشغول نماز شد پس از فراغ، به وصال انور حضرت حجّت، نائل گردید و لمعان انوار را مشاهده می کردم که او را فرا گرفته و صدا را می شنیدم که با وی تکلم می کند ولی کیفیت مکالمه را نمی فهمیدم. گویا حواس و قوایم بکلی ربوده شده بود. پس از افتراق و جدایی شنیدم آن جناب به من فرمود: آقای معظم، امام زمان روحی له الفداء مسئله مرا حلّ فرمود. ولی تو را قسم می دهم به وجود مقدّس آن حضرت که تا من زنده ام این قصّه را برای کسی نقل مکن، من هم آنرا پیوسته در دل خود مستول داشته بودم و اکنون که این فاجعه کبری به عالم روحانیت رخ داد، این قضیه را اظهار می نمایم. پس بسیار گریست و دستور مجلس ترحیم داد. (۱)

## عنایت امام زمان علیه السلام

### به مرحوم آقای نجفی اصفهانی

مرحوم آقای نجفی اصفهانی می فرماید: شبی از مسجد الحرام بعد از خواندن نماز واجب و نوافل به سمت خانه می رفتم، راه خلوت و خالی از مردم بود، بزرگواری خودش را به من نمود و فرمود: «شیخ محمد تقی أنت فقیه اصفهان» از شنیدن این سخن روح افزا بی اندازه شاد گشتم ولی متحیر شدم که در این شب تاریک در شهر غریب چه کسی مرا می شناسد و نام و احوال مرا می داند. تعجب کردم که از کجا می داند در دل فکر کردم که شاید حضرت ولی عصر علیه السلام بوده باشد، چون نگاه کردم کسی را ندیدم، دانستم که بیش از این قابلیت تشرف به خدمت آن سرور را ندارم. (۲)

۱- عنایت حضرت مهدی موعود علیه السلام به علماء و مراجع تقلید صفحه ۹۷ به نقل از شجره طیبه صفحه ۱۰.

۲- حضرت بقیه الله و ۷۳ نفر از متوسلین و نجات یافتگان صفحه ۷۵، به نقل از عبقری الحسان جلد ۱ صفحه ۱۰۹.



## تشرّف حاج محمد علی فشندی تهرانی

جریان زیر را حاج محمد علی فشندی تهرانی برای مؤلف کتاب شیفتگان حضرت مهدی (عج) در تاریخ شانزدهم ذیحجه الحرام سال ۱۴۰۰ چنین نقل نموده است: سال اوّلی که به مکه مشرّف شدم از خدا خواستم بیست سفر به مکه بیایم تا بلکه امام زمان علیه السلام را هم زیارت کنم. بعد از سفر بیستم نیز، خداوند منت نهاد و سفرهای دیگر هم به زیارت خانه خدا موفق شدم.

ظاهراً سال ۱۳۵۳ بود به عنوان خدمه کاروان از تهران رفته بودم، شب هشتم ذیحجه از مکه آمدم برای عرفات تا مقدمات کار را فراهم کنم که فردا شب وقتی حاجی‌ها همه باید در عرفات باشند از جهت چادر و وضع منزل نگران نباشند. شرطه‌ای آمد و گفت: آقا چرا الان آمدی؟ کسی نیست. گفتم: برای این جهت که مقدمات کار را آماده کرده باشم. گفت: پس امشب باید خواب نروی. گفتم: چرا؟ گفت: به خاطر آنکه ممکن است دزدی بیاید و دستبرد بزند. گفتم: باشد.

و بعد از رفتن شرطه، تصمیم گرفتم، شب را نخوابم، برای نافله شب و دعاها وضو گرفته، مشغول نافله شدم. بعد از نماز شب، حالی پیدا کردم و در همین حال بود که شخصی آمد درب چادر و بعد از سلام وارد شد و نام مرا برد من از جا بلند شدم پتویی چند لا کرده زیر پای آقا افکندم. او نشست و فرمود: چایی درست کن. گفتم: اتفاقاً تمام اسباب چایی حاضر است ولی چای خشک از مکه نیاورده‌ام و فراموش کرده‌ام. فرمود: شما آب روی چراغ بگذار تا من چایی بیاورم.

از میان چادر بیرون رفت و من هم آب را روی چراغ گذاشتم، طولی نکشید که برگشت و یک بسته چای در حدود هشتاد الی صد گرم بدست من داد، چایی را دم کرده پیش رویش گذاردم، خورد و فرمود: خودت هم بخور. من هم خوردم، اتفاقاً عطش هم داشتم چایی لذت خوبی برای من داشت.

بعد فرمود: غذا چه داری؟ عرض کردم: نان. فرمود: نان خورش چه داری؟ گفتم:

پنیر. فرمود: من پنیر نمی خواهم<sup>(۱)</sup> عرض کردم: ماست هم از ایران آورده‌ام. فرمود: بیاور. گفتم: اینکه از خود من نیست. مال تمام اهل کاروان است. فرمود: ما سهم خود را می خوریم. دو سه لقمه خورد.

در این وقت چهار جوان صبح که موهای پشت لبشان تازه سبز شده بود، جلوی چادر آمدند با خود گفتم: نکند اینها دزد باشند، اما دیدم سلام کردند و آن شخص جواب داد، خاطر جمع شد. سپس نشستند و آن آقا فرمود: شما هم چند لقمه بخورید. آنها هم خوردند. سپس آقا به آنها فرمود: شما بروید. خدا حافظی کردند و رفتند، ولی خود آقا ماند و در حالیکه نگاه به من داشت سه بار فرمود: خوشا به حالت حاج محمد علی. گریه راه گلویم را گرفت. از چه جهت؟ فرمود: چون امشب کسی در این بیابان برای بیتوته نمی آید، این شبی است که جدّم امام حسین علیه السلام در این بیابان بیتوته کرده بود.

بعد فرمود: دلت می خواهد نماز و دعای مخصوص که از جدّم هست بخوانی؟ گفتم: آری. فرمود: برخیز غسل کن و وضو بگیر. عرض کردم: هوا طوری نیست که من با آب سرد بتوانم غسل کنم. فرمود: من بیرون می روم تو آب را گرم کن و غسل نما. او بیرون رفت، منم بدون اینکه توجه داشته باشم چه می کنم و این آقا کیست، وسیله غسل را فراهم کرده و غسل نمودم و وضو گرفتم، دیدم آقا برگشت. فرمود: حاج محمد علی غسل کردی و وضو ساختی؟ گفتم: بلی.

فرمود: دو رکعت نماز بجا بیاور، بعد از حمد یازده مرتبه سوره **«قل هو الله»** بخوان و این نماز امام حسین علیه السلام در این مکان است. بعد از نماز شروع کرد دعایی خواند که یک ربع الی بیست دقیقه طول کشید ولی هنگام قرائت اشک مانند ناودان از چشم مبارکش جریان داشت. هر جمله دعا که می خواند در ذهن من می ماند و حفظ می شد. دیدم دعای خوبی است مضامین عالی دارد و من با اینکه زیاد دعا می خواندم و با کتب دعا آشنا بودم به مانند این دعا برخورد نکرده بودم. لهذا در فکرم خطور کرد و تصمیم گرفتم فردا برای روحانی کاروان بگویم بنویسد، لیکن تا این فکر در ذهنم آمد آقا از فکر

۱- شاید به جهت کراهتی باشد که برای خوردن پنیر به تنهایی رسیده است.

من خبر دار شد برگشت و فرمود: این خیال را از دل بیرون کن، زیرا این دعا در هیچ کتابی نوشته نشده و مخصوص امام علیه السلام است و از یاد تو می‌رود.

بعد از تمام شدن دعا نشستم و عرض کردم: آقا آیا توحید من خوب است که می‌گویم: این درخت و گیاه و زمین و همه اینها را خدا آفریده؟ فرمود: خوب است و بیشتر از این از تو انتظار نمی‌رود.

عرض کردم: آیا من دوست اهل بیت هستم؟ فرمود: آری و تا آخر هم هستید و اگر آخر کار شیطانها فریب دهند آل محمد صلی الله علیه و آله به فریاد می‌رسند. عرض کردم: آیا امام زمان در این بیابان تشریف می‌آورند؟ فرمود: امام الان در چادر نشسته است. - با اینکه حضرت به صراحت فرمود، اما من متوجه نشدم - و به ذهنم رسید که: «یعنی: امام در چادر مخصوص به خودش نشسته». بعد گفتم: آیا روز عرفه امام با حاجیها در عرفات می‌آید؟ فرمود: آری، گفتم: کجا است؟ فرمود: در «جبل الرحمه» است. عرض کردم: اگر رفقا بروند می‌بینند؟ فرمود: می‌بینند ولی نمی‌شناسند. گفتم: فردا شب که شب عرفه است امام در چادرهای حجّاج می‌آیند و به آنها توجهی دارند؟ فرمود: در چادر شما چون فردا شب مصیبت عمویم حضرت «ابوالفضل علیه السلام خوانده می‌شود امام می‌آید. بعداً دو اسکناس صد ریالی سعودی به من داد و فرمود: یک عمل عمره برای پدرم بجای بیاور. گفتم: اسم پدر شما چیست؟ فرمود: حسن عرض کردم: اسم شما؟ فرمود: سید مهدی. قبول کردم. آقا بلند شد برود. او را تا دم چادر بدرقه کردم. حضرت برای معانقه برگشت و با هم معانقه نمودیم و خوب یاد دارم که حال طرف راست صورتش را بوسیدم.

سپس مقداری پول خرد سعودی به من داده فرمودند: برگرد، تا برگشتم، دیگر او را ندیدم. این طرف و آن طرف نظر کردم کسی را نیافتم. داخل چادر شدم و مشغول فکر که این شخص کی بود؟ پس از مدّتی فکر، با قراین زیاد مخصوصاً اینکه نام مرا برد و از نیت من خبر داد و نام پدرش و نام خودش را بیان فرمود، فهمیدم امام زمان علیه السلام بوده، شروع کردم به گریه کردن.

یک وقت متوجه شدم شرطه آمده و می‌گوید: مگر دزدها سراغ تو آمدند؟ گفتم: نه،

گفت: پس چه شده؟ گفتم: مشغول مناجات با خدایم. هر حال به یاد آن حضرت تا صبح گریستم و فردا که کاروان آمد قصّه را برای روحانی کاروان گرفتم. او هم به مردم گفت: متوجّه باشید که این کاروان مورد توجّه امام زمان علیه السلام است. تمام مطالب را به روحانی کاروان گفتم. فقط فراموش کردم که بگویم آقا فرمود: فردا شب چون در چادر شما مصیبت عمویم خوانده می شود می آیم.

شب شد اهل کاروا جلسه ای تشکیل دادند و ضمناً حالت توسّل آن هم به حضرت عباس علیه السلام بود. اینجا بیان امام زمان علیه السلام یادم آمد، هرچه نگاه کردم آن حضرت را داخل چادر ندیدم، ناراحت شدم و با خود گفتم: خدایا وعده امام حقّ است. بی اختیار از مجلس بیرون شدم.

درب چادر همان آقا را دیدم. عرض ادب کرده می خواستم اشاره کنم. مردم بیایند، آن حضرت را ببینند، اما آقا اشاره کرد: حرف مزن، به همان حال ایستاده بود تا روضه تمام شد و دیگر حضرت را ندیدم. داخل چادر شده جریان را تعریف نمودم. <sup>(۱)</sup>

## تشرّف سیّد خلیل تهرانی

### در عرفات، منی و مسجد الحرام

فاضل معاصر ربّانی، جناب «شیخ محسن معروف به شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب کتاب «الذریعه الی کتب الشیعه» از دایی خود سیّد جلیل و فاضل نبیل حاج سیّد خلیل تهرانی نقل نموده اند که عین داستان را به درخواست مرحوم مبرور «شیخ اسماعیل محلاتی» که از اجلّ علما بوده اند برای ایشان نوشته اند که: در سال ۱۳۱۲، در سفر چهارم به مکه معظمه به همراهی مرحوم ملا محمد علی رستم آبادی که از هد علمای عصر خود در تهران بود، از راه شام مشرّف شدیم.

در آن سال در هلال ماه ذیحجه، بین عامّه و خاصّه اختلاف شد. روز هفتم که عامّه آن روز را هشتم گرفته بودند، حجّاج از شیعه و سنی احرام بستند به منی رفتند و

جماعتی که از جمله آنها مرحوم آخوند ملا محمد علی بود و من تخلف نموده احرام بستیم و شب را در مکه معظمه بیتوته نمودیم و صبح روز هشتم که نزد عامه نهم بود، مکه نکردیم به منی و عرفات رفتیم و با همه حجّاج همراه شدیم.

خیمه خود را نصب و مستقر شدیم. من به خاطر ملاقات با سید حسین تهرانی داماد حاج ملا هادی اندرمانی از خیمه بیرون آمد. تا نزدیک ظهر، در بین حجّاج می‌گشتم، خسته شدم و چادر او را پیدا نکردم. نزدیک ایستگاه حجّاج، عقب نهری که طرف چپ کوه بود، به خیمه‌ای رسیدم که از پشم سیاه بود خطوط سفیدی داشت و آخرین خیمه بود. کنار آن خیمه نشستم تا استراحت کنم، شخصی مرا از خیمه به اسم صدا زد و گفت: حاج سید خلیل! نگاه کردم شخصی را دیدم میان خیمه ایستاده گفتم: چه می‌گویی؟ فرمود: بیا داخل شو. به داخل چادر رفتم و سلام کرد و جواب سلامم را داد.

در وسط خیمه، روی زمین رو به قبله ایستاده و بساطی از پشم شتر و دو پوست که پوست گوسفند نبود فرش شده بود در زاویه خیمه عقب آن شخص دو نفر بر روی آن نشسته و هر دو ساکت بودند. آن آقا سؤال کردند که: دنبال چه کسی می‌گردی؟ و بلافاصله خود فرمود: دنبال حاج سید حسین، داماد مرحوم حاج ملا هادی هستی؟ گفتم: بلی! فرمود: حال خودش و حال زوجه‌اش خوب است و در آن مکان است. و با دستش به مکانی اشاره کرد و گفت: نزدیک فلان حمله دار خیمه زده است. و اسم او را ذکر کرد و من فراموش کردم.

بعد پرسیدند: از کدام راه آمده‌ای؟ و خود فرمود: از راه شام و از تهران آمده‌ای؟ گفتم: بلی! و هر چه در راه واقع شده بود، سؤال کرد و خودش جواب می‌گفت و از جمله اموری که برای من در بین راه واقع شده بود، این بود که: در حالت احرام، بین من و شخصی از اعراب، سخنی واقع شده بود و آن شخص با تازیانه‌اش بر سر من زده بود و من چون محرم بودم چیزی نگفتم، از این قضیه خبر داد و گفتم: هر چه بر بندگان واقع می‌شود خیر است. چون نزدیک ظهر بود خواستم احتیاطاً نیت و قوف کنم، فرمود: امروز روز هشتم و فردا نهم است، امروز را نیت و قوف نکن.

قبول کردم، سپس بلند شدم و التماس دعا گفته و بیرون آمدم. به خیمه خودمان برگشتم و خوابیدم.

فردا که روز نهم بود، با جناب حاج ملا محمد علی و دو نفر دیگر، به دیدن حاج سید حسین رفتیم و در بین راه از منزل او سؤال می نمودیم. نام آن حمله داری که دیروز آن شخص ذکر کرده بود و من فراموش نموده بودم، برد. پس از حاج سید حسین دیدن کردیم و به مسجد رفتیم و چند رکعت نماز بجا آوردیم و هنگام بازگشت از مسجد، آن چادر را دیدم. بعضی از دوستان گفتند: آنقدر حجّاج زیاد شده اند که تا اینجا خیمه زده اند بعضی دیگر گفتند: این خیمه هیزم فروشان است. من گفتم: این خیمه حجّاج است. وقت نزدیک ظهر شد، در نهر غسل کردیم و به منزلمان رفتیم، بعد از غروب آفتاب از عرفات بار برداشتیم و به سوی مشعر رهسپار شدیم.

وقتی صبح شد از مشعر به سوی منی رفتیم، موقع قربانی، من و چند نفر از رفقا قربانی خود را برداشتیم تا در مکان مخصوصی که قربانی می کنند، قربانی نماییم، چون از بین خیمه ها خارج شدیم و در جاّه افتادیم، همان شخصی که دیروز در آن خیمه بود و با من صحبت می کرد، نزد من آمد و مرا به اسم خواند و فرمود: قربانیت را در آن مکان ذبح کن. و به مکانی غیر از جایی که ما در نظر داشتیم، اشاره فرمود. من بدون چون و چرا پذیرفتم، سه نفر از رفقا نیز متابعت نمودند. ولی بقیّه قبول نکردند و رفتند. بدست آن آقا عصای کوچکی بود و جملاتی را می فرمود، آنچه را که فهمیدم و در یادم ماند این بود که می فرمود: ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾<sup>(۱)</sup>

وقتی از قربانی و سایر اعمال فارغ شده و به مکه برگشتم، در مسجد الحرام مشغول طواف شدم، ناگاه چشمم به همان آقا افتاد که در مقابل حجر الاسود به فاصله دو زراع یا کمتر ایستاده و دستها را مقابل صورتش نگاه داشته، مشغول دعا می باشد. در هر هفت شوط او را به همان حال، مشغول دعا دیدم و بعد از فراغ از طواف که خواستم حجر الاسود را ببوسم به همان طرفی رفتم که او بود، دیدم جماعت حجّاج که در طوافند، وقتی به او می رسند هیچ یک از پیش روی او نمی روند و او مثل کوهی

ایستاده و مردم همه از پشت سر او آمد و شد می‌کنند.

زمانی خواستم حجر را مسّ و تقبیل نمایم، دست مرا گرفت و به حجر الاسود رسانید. پس با کمال اطمینان بوسیدم و مسّ نمودم و دستم را بر شانه آقا گذاردم و گفتم: «الْتَمِسُ مِنْكُمُ الدُّعَاءَ وَ اسْتَلْکُمُ الدُّعَاءَ». قبول فرمود و برایم دعا کرد. پس متوجّه مقام ابراهیم شدم تا نماز طواف را بخوانم. پولی به خادم مقام داده و مقابل درب مقام ایستادم و مشغول نماز شدم. در بین نماز دیدم همان آقا مقابل حجر الاسود ایستاده و چیزی بین من و او حائل نیست، نه خود مقام و نه ضریح، هیچ یک از اینها، حائل نیست. در فکر رفتم که یعنی: چه؟ چون وارد تشهّد نماز شدم، با خود گفتم: چطور این همه مردم که طواف می‌کنند بین من و آقا فاصله و حائل نیستند؟ منقلب شدم، خواستم نماز را قطع کنم، اشاره فرمود که: نماز را تمام کن وقتی نماز را تمام کرده و از جا بلند شدم. دویدم و به زمین خوردم و چون به آن مکان رسیدم، او را ندیدم و از نظرم غایب شد. هرچه در اطراف نگاه کردم او را ندیدم، یقین کردم که آن حضرت بقیّه الله الاعظم امام زمان ارواحنا فداه بوده است. بعضی از افراد پرسیدند: چرا نگرانی، چه شده؟ گفتم: همیانم را گم کرده‌ام. و بر سر خود می‌زدم و گریه می‌کردم که: چرا آقا را نشناختم؟ صدایم از گریه گرفت و چند روز به همین حال بودم و هرکس می‌پرسید: چرا صدایت گرفته؟ می‌گفتم: در آب سرد رفته‌ام و سرما خورده‌ام. (۱)

## دیدار با امام زمان علیه السلام و سفارش حضرت

### درباره عمّه مکرمه اش زینب علیها السلام

زمانی که مشغول مراحل تکمیل کتاب «دیدار با امام زمان علیه السلام در مکه و مدینه» بودم خداوند توفیق نصیبم فرمود اولین جمعه ماه شوال یعنی: تاریخ ۱۳۷۴/۱۲/۴ در دعای ندبه مهدیه مشهد از محضر مداحان محترم مشهدی حاج آقای خوش چهره و حاج آقا رضا انصاریان بهره‌مند گردیدم.

در حین دعای ندبه حاج آقای انصاریان جریان تشرّف یکی از علاقمندان حضرت را در صحرای عرفات نقل فرمودند که: معنویت خاصی در جلسه ایجاد شد. پس از پایان دعا خدمت ایشان رسیده، تقاضا نمودم جریان را دقیقاً برایم بازگو نمایند. ایشان تقبّل فرموده و پس از چند روز که جهت اطمینان و سؤال مجدد از راویان قضیه گذشت، جریان را چنین تعریف نمودند:

از آقای نجاتی که از متدینین و محترمین مشهد مقدّس می باشند شنیدم که در یکی از روستاهای اطراف قوچان به نام «چکنه» سیدی زندگی می کند که دارای وضعیت زندگانی بسیار ساده و معمولی است و از طریق چوپانی گوسفندان دیگران امرار معاش می نماید. در عین حال علاقه بسیار زیادی به اهل بیت علیهم السلام داشته و در عین فقر و تنگدستی، آرزویش این بوده است که خداوند وسیله مسافرتش را به مکه معظمه و مدینه منوره فراهم نماید.

حدود دو سال قبل از این، یک روز عده ای از اهالی روستا متوجّه می شوند که یکی از متدینین تهران به روستای آنها وارد شده و سراغ همین سید را می گیرد، به او می گویند که: با تعدادی گوسفند از روستا خارج شده است. ایشان تا عصر صبر می کنند تا سید به روستا بر می گردد، وقتی او را می بیند می گوید: شناسنامه ات را به من بده که من مأمور هستم امسال تو را همراه خودم به مکه و مدینه ببرم.

سید تعجّب کرده سؤال می کند که جریان چیست؟ ایشان در جواب می گوید: پریشب در تهران در عالم رؤیا خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیدم. حضرت به من فرمودند: امسال که مکه مشرف می شوی اگر می خواهی حجّ تو مورد قبول درگاه خداوند متعال واقع شود برو در فلان جا، فلان فرزند مرا هم که آرزوی زیارت خانه خدا و مدینه را دارد با خودت به این سفر ببر، حالا منم طبق نشانیهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به من داده اند آمده ام که این کار را انجام دهم. حاج آقای انصاریان می گفتند از اینجا به بعد جریان را من در جلسه ای سال قبل در تهران، از یکی از وعاظ محترم تهران شنیدم و وقتی آن را تطبیق نمودم برایم یقین حاصل شد که صاحب بقیّه جریان هم همان سید بزرگوار ساکن روستای چکنه قوچان می باشد.



واعظ تهرانی از قول فردی که مأمور بردن این سید به سفر حجّ بوده است گفته بود: این سید تا صحرای عرفات در کاروان و با ما بود. در صحرای عرفات متوجه شدیم که ایشان در کاروان ما نیست، هرچه دنبالش گشتیم او را پیدا نکردیم، در مشعر الحرام و منی هم او را ندیدیم. پس از اعمال وقتی به مکه برگشتیم دیدیم ایشان هم برگشته و مجدداً در کاروان بسر می برد.

از ایشان پرسیدیم کجا رفته بودی و چه می کردی؟ جواب داده بود روز عرفه در صحرای عرفات دیدم آقای بزرگواری به من نزدیک شدند و فرمودند: بیا اعمالت را با من انجام بده و منهم بی اختیار همراه این آقا رفتم. در صحرای عرفات، مشعر الحرام و منی همراه آقا بودم و به کمک حضرت اعمالم را انجام می دادم.

به او گفتیم ریز جریانات و وقایع را برایمان تعریف کن. در جواب گفته بود: جریانات زیاد بوده است ولی آنچه که من مجاز هستم برای شما بگویم، این نکته است که من چون در محضر امام زمان علیه السلام علاقمندی زیاد خودم را به اهل بیت علیهم السلام نشان می دادم حضرت به من فرمودند: به مردم بگوید برای عمّه ام زینب علیها السلام که بسیار مظلومه است زیاد روضه بخوانند و گریه کنند.

## عنایت امام زمان علیه السلام در رمی جمرات

### به آقای شیخ محمد باقر ملبویی

حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای شیخ محمد باقر ملبویی، عنایت حضرت ولی عصر علیه السلام را در هنگام رمی جمرات چنین نوشته اند: در سال ۱۳۵۳ هجری قمری که به مکه مشرف بودم، در منی به اتفاق یکی از رفقا به نام سید باقر - که اخیراً مرحوم شد - عازم جمرات بودیم. در بازگشت، فشار جمعیت چنان زیاد شد که نزدیک بود زیر دست و پا از بین برویم و خفه شویم.

در این هنگام به مقام ولایت عظمی متوسّل و به آقای سید باقر گفتم: بگو: «یا ابا صالح المهدی اذرکنا» یک باره دیدم دستی، ما را برداشت و به جای آرامی گذاشت.

به لطف غیاث المضطر المستکین نجات یافتیم و ماندیم تا کاروان به سراغ ما آمده و ما را به چادر رهنمود کردند. (۱)

## دیدار با امام زمان علیه السلام در چادر منی

### در مجلس روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام

در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی که با عده‌ای از دوستان به حج تمتع مشرف شده بودیم، در روز یازدهم ذیحجه ۱۴۱۳ هجری قمری مطابق با یازدهم خرداد ماه ۱۳۷۲ هجری شمسی، مجلس روضه‌ای در چادر کاروان ما برگزار شد که بسیار با معنویت بود. چند ماه پس از بازگشت از سفر حج یکی از دوستان که راضی نیست نامش در کتاب آورده شود جریانی را که در آن جلسه برایش اتفاق افتاده بود با مقدمه‌ای برایم چنین نقل نمود: قبل از مسافرت به مکه در حرم مطهر آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام از درگاه خداوند طلب نمودم که در این سفر عنایت امام زمان علیه السلام شامل حالم گردد. شنیده بودم که عده‌ای از عاشقان آن حضرت در جریان سفر به مکه خدمت آن بزرگوار رسیده‌اند، لذا از ابتدای سفر به یاد امام زمان علیه السلام بودم.

در مدینه منوره که مدت یک هفته اقامت داشتیم، همواره دنبال حضرت می‌گشتم در مسجد النبی صلی الله علیه و آله، در روضه منوره، کنار منبر محراب، مأذنه، نزدیک ستون توبه، جایگاه اصحاب صفه، محراب تهجد پیامبر، کنار درب خانه حضرت زهرا علیها السلام و در بین سیل جمعیت، در قبرستان بقیع، کنار قبور خراب شده چهار امام مظلوم و غریب و در بین زائرین مدینه دنبال کسی می‌گشتم که نشانیهای او را داشته باشد.

ایام توقف ما در مدینه سپری گشت و ما با چشم گریان و قلب سوزان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، دخت گرامیش و ائمه بقیع با کوله باری از خاطره جدا شده و خداحافظی نمودیم. در مکه نیز در حین انجام اعمال عمره تمتع، در مطاف، پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام، در زمزم، در سعی صفا و مروه، به یاد حضرت بودم.

چند روز بین اعمال عمره تمتع و حج تمتع نیز در جای جای مسجد الحرام خاطره حضرت در ذهنم بود، گاهی اوقات به عاشقان دلسوخته امام زمان علیه السلام برخورد می نمودم که به او متوسل شده و در هجران او می سوزند، گاهی نیز با خود زمزمه می کردم:

از جهان دل بتو بستم به خدا مهدی جان      طالب وصل تو هستم به خدا مهدی جان  
هر کجا یاد تو و ذکر تو و نام تو بود      بی تأمل بنشستم به خدا مهدی جان  
اعمال حج تمتع شروع شد به صحرای عرفات رفتیم، شب عرفه گذشت، روز عرفه در جبل الرحمه، در بین چادرها و در بین دعای عرفه امام حسین علیه السلام به یاد آن یوسف گمگشته بودم، غروب روز عرفه پس از نماز مغرب و عشاء سرزمینی را که مطمئن بودم حضرت در آنجا بین جمعیت بوده اند بطرف مشعر الحرام پشت سر نهادیم، روز دهم ذیحجه در منی اعمال روز عید قربان را انجام دادیم. هوا در سرزمین منی بسیار گرم و ما در زیر چادرها بسر می بردیم، عصرها بقدری هوا گرم بود که امکان استراحت و خوابیدن نبود.

عصر روز یازدهم همانطور که مردها چند نفر چند نفر در چادر دور هم جمع شده بودیم و از هر دری سخن می گفتیم و عده ای نیز در حال بیداری دراز کشیده بودند بدون اینکه از قبل برنامه ریزی خاصی شده باشد روحانی کاروان شروع کرد به زمزمه کردن اشعاری در مورد امام زمان علیه السلام در نتیجه همگی نشسته و شروع به گوش کردن کردیم ناخودآگاه مجلسی برقرار شد و بعد هم مداح کاروان توسلی به حضرت نمود، حال خوشی در مجلس پیدا شده بود، سپس یکی از برادران اشعاری را خطاب به آن حضرت در رابطه با سفر حج خواند که دو بیت آن چنین بود:

ای حریم کعبه مُحرم بر طواف کوی تو      من به گرد کعبه می گردم بیاد روی تو  
گرچه بر مُحرم بود بوییدن گلها حرام      زنده ام من ای گل زهرا ز فیض بوی تو  
و در ضمن خواندن اشعار خطاب به حضرت می گفت: آقا جان در این سرزمین خیمه ها و چادرها زیادند و ما نمی توانیم همه آنها را یک به یک بگردیم تا خیمه شما را پیدا نماییم.

اما شما می دانید خیمه و چادر کاروان ما کجا است، شما بما عنایتی بفرمایید، شما به ما سر بزنید، همه افراد گریه می کردند و اشک می ریختند، بعد هم یکی از برادران دیگر توسّلی به حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام پیدا نمود و گفت: آقا شما به روضه عمویتان خیلی علاقه دارید و خودتان سفارش به خواندن این روضه کرده اید، همین طور که ایشان روضه می خواند و همگی با حال منقلب اشک می ریختند و منمهم گریه می کردم، سرم را بلند کردم دیدم آقای با لباس سفید عربی و به هیئت عربها در داخل چادر جلو درب روی دو زانو بطر سرپا نشسته اند، روی سر ایشان دستمالی بود که آن هم سفید رنگ بود و طوری قرار گرفته بود که قسمتی از پیشانی ایشان را هم پوشانده بود. من در چادر جایی نشسته بودم که تنها سمت چپ صورت و محاسن ایشان را می دیدم که حالت گندمگون داشت چند ثانیه ایشان را نگاه کردم، آقای بودند تنومند و با وقار که شاید حدود چهل و چند ساله بنظر می رسید. سپس جلو درب چادر را نگاه کردم دیدم دو نفر جوان که سن آنها تقریباً زیر بیست سال بود با لباس سفید بلند عربی درست جلو قسمت ورودی چادر ایستاده اند و حدود یکی دو متر پشت سر آقا بودند.

در آن لحظه چنین تصور نمودم که اینها عربهایی هستند که از جلو چادر ما عبور می کرده اند صدای روضه را شنیده لذا داخل چادر آمده اند تا به روضه گوش دهند. مجدداً سرم را پایین انداخته و اشک می ریختم دقیقاً نمی دانم چقدر طول کشید ولی مطمئن هستم که مدّت زیادی نگذشت مجدداً سرم را بلند کردم دیدم از آقا و جوانها خبری نیست ولی در آن زمان چنان تصرفی در ذهنم ایجاد شده بود که تنها درباره آنها چنین فکر می کردم که اینها عرب بوده و برای گوش کردن به روضه به مجلس آمده اند. حتی پس از پایان این مجلس بسیار با معنویت اصلاً به ذهنم خطور نکرد که در این مورد با دیگر اعضاء کاروان صحبتی نمایم، روز بعد شنیدم که یکی دو نفر از افراد کاروان راجع به آقای که به مجلس آمده بودند صحبت می کردند، از آنها پرسیدم شما چگونه آمدن و رفتن آن آقا را متوجّه شدید، گفتند: نه ما فقط دیده ایم ایشان جلو درب چادر نشسته اند.

آن وقت خود آمدم و کمی در مورد جریان‌های که اتفاق افتاده بود فکر کردم و به تصور خودم در مورد این واقعه تأمل نمودم. به خود گفتم اگر اینها عرب بودند چگونه به روضه‌ای که به زبان فارسی خوانده می‌شد گوش می‌دادند؟! چرا در زمانی که همگی در عزای حضرت ابوالفضل علیه السلام گریه می‌کردند ایشان تشریف آورده بودند؟! صدای روضه آنقدر بلند نبود که به بیرون چادر برود تا کسی با شنیدن صدای روضه داخل شود!! چطور کسی دقیقاً متوجه چگونگی آمدن و رفتن آنها نشده بود!! چطور در اثر تصرفی که در ذهن من ایجاد شده بود به این تصورم که اینها عرب هستند و به روضه فارسی گوش می‌دهند شک نکرده‌ام!! همه این سؤالاتی که اکنون در ذهنم ایجاد شده بود مرا امیدوار ساخت که ایشان خود حضرت یعنی: امام زمان علیه السلام بوده‌اند و تأسف خوردم که چرا در همان لحظه حضرت را نشناختم.

## دیدار آیت الله آقای حاج شیخ

### علامه آیه اللهی در سرزمین منی

باز از مواردی که صدیق بزرگوار حضرت آیت الله آقای حاج شیخ علامه آیت اللهی برایم نقل نمود جریان زیر است: در سفر اولی که به اتفاق پدر پیر و بزرگوارم به حج تمتع مشرف شده بودیم، صبح روز دوازدهم ذیحجه از منی به اتفاق ایشان با ماشین به مکه برگشتیم تا باقیمانده اعمال حج تمتع را انجام دهیم. پس از بجا آوردن اعمال با وسیله به منی برگشتیم تا وقوف در منی را درک نماییم. وسیله‌ای که ما را به منی آورد تا جلوی مسجد خیف بیشتر نتوانست به حرکت خود ادامه دهد و در آنجا بدلیل اینکه وسایل نقلیه زیادی از کاروانهای حج توقف نموده بودند ما را پیاده نمود. از جلوی مسجد خیف تا محل خیمه ما حدوداً یک فرسخ راه بود که چون پدرم پیر بود و توان راه رفتن نداشت ایشان را در محلی نشاندم و خودم دنبال وسیله‌ای می‌گشتم که ما را به یک طریقی به خیمه خودمان برساند، در ضمن متوسل به حضرت حجّت علیه السلام شدم و صدا می‌زدم: «یا صاحب الزمان اغثنی، یا صاحب الزمان اذرنی» و گاهی این آیه را

می خواندم: «يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ<sup>(۱)</sup>» و از این طرف به آن طرف می رفتم، وقتی پدرم وضعیت مرا این چنین دید فکر کرد که ما راه را گم کرده ایم. ایشان هم شروع کرد به استغاثه و می گفت: «يَا أَبَا صَالِحِ أَذْرِكُنِي» و اینکه آقا امام زمان راه را بما نشان بدهید و شروع به گریه کردن کرد.

چند لحظه ای نگذشت دیدم دو نفر با لباس عربی نزدیک ما آمدند، یکی از آنها سؤال کرد: می خواهید به خیمه تان بروید؟ گفتیم: بلی! فرمود: با ما بیایید، من حدوداً می دانستم که برای رفتن بطرف خیمه باید از کدام جهت برویم ولی ایشان ما را در جهت خلاف مسیر خیمه حرکت داد، من تعجب کردم و قدری ترسیدم که دیدم ایشان صدا زدند: علامه نترس! با ما بیا! شاید چند قدمی بیشتر نرفته بودیم دیدم ایشان فرمودند: خیمه شما همین جا نیست؟ نگاه کردم دیدم نزدیک خیمه خودمان رسیده ایم و خیمه کنار ما که به نام خیمه «صادق صحره» بود مشخص می باشد. گفتم: بلی خیمه ما همین است.

پدرم چون خسته بود خدا حافظی کرد و داخل خیمه شد. من با توجه به اینکه خیلی زود به خیمه رسیده بودیم به ایشان عرض کردم: مثل اینکه ما راه را گم کرده بودیم و بعد پرسیدم: شما اهل کجا هستید؟ فرمود: مدنی هستم (اهل مدینه ام). گفتم: از سادات نخواوله هستید؟ فرمود: خیر. گفتم: حنفی هستید؟ فرمود: خیر. گفتم: شافعی هستید؟ فرمود: خیر. ده ریال پول عربستان را بیرون آوردم و جلو ایشان گرفته و گفتم: زحمت کشیده اید، مقداری بردارید، فرمود: پول نمی خواهم. بسیار اصرار کردم و خواهش نمودم، دو ریال از ده ریال را برداشتند.<sup>(۲)</sup>

به ایشان گفتم: تشریف بیاورید داخل خیمه بیشتر شما را ببینیم، فرمودند: انشاء الله در مدینه مرا می بینید.

۱ - سوره بوسف آیه ۸۸

۲ - آقای علامه می فرمودند: استنباط پدرم - که ایشان هم از روحانیون بزرگوار بوده اند و خداوند رحمتشان فرماید - نسبت به برداشتن دو ریال از ده ریال توسط حضرت، تذکر و تنبه جهت پرداختن خمس بوده است.

همین که خدا حافظی کرده و چند قدمی برداشتند دیگر کسی را ندیدم، داخل خیمه شدم، به ساعت نگاه کردم، دیدم از زمانی که از جلو مسجد خیف حرکت نموده‌ایم تا حالا چند دقیقه‌ای بیشتر نگذشته، و حال آنکه طی نمودن این مسافت باید بیشتر طول می‌کشید! یک مرتبه بخود آمدم که چگونه این آقا از فکر من آگاه بود و مرا به اسم صدا زد مطمئن شدم که ایشان آقا امام زمان علیه السلام بوده‌اند جریان را به پدرم گفتم و شروع کردیم به گریه و زاری و اینکه چرا حضرت را نشناخته‌ایم.

## دیدار آیت الله آقای حاج شیخ

### علامه آیه اللهی در مسجد خیف

باز از مواردی که صدق ارجمند آیت الله حاج شیخ علامه آیت اللهی برایم نقل نمودند جریان زیر است: در یکی از سفرهایی که به حج تمتع مشرف شده بودم از خداوند درخواست نمودم که در این سفر خدمت حضرت برسم به طوری که ایشان را بشناسم و همواره در طول سفر جهت رسیدن به این آرزو بدرگاه خداوند و به آن حضرت متوسل بودم.

روز نهم ذیحجه در صحرای عرفات در حالیکه با عده‌ای از دوستان و همسفران دعای عرفه امام حسین علیه السلام را می‌خواندیم و همگی حال خوشی داشتیم، ناگهان ملامت شدم که حضرت حجّت علیه السلام در جبل الرحمه هستند، خواندن دعای عرفه را به یکی دیگر از همسفران سپردم و راه افتادم به طرف جبل الرحمه، وقتی به آن جا رسیدم بوی عطر خوشی را حس می‌نمودم و نور حضرت را می‌دیدم، ولی خود حضرت را نمی‌دیدم. لذا با اشک و آه و ناله دوان دوان از این طرف به آن طرف می‌رفتم و صدا می‌زدم: آقا شما کجایید؟ چرا جواب مرا نمی‌دهید آقا؟ شما صدای مرا می‌شنوید، آقا کجایید؟ همین طور در حال خودم بودم و اشک و ناله‌ای داشتم. یک وقت دیدم یکی از حجّاج جلو من را گرفت و دستی به شانهم زد و گفت: حاج آقا این جوری نمی‌شود دنبال پدرتان بگردید، جمعیت در جبل الرحمه زیاد است، شما اگر پدرتان را گم

کرده‌اید بایستی با بلندگوی دستی در بین جمعیت اعلام کنید شاید پدرتان را پیدا کنید. خلاصه بنده خدا فکر می‌کرد من پدرم را در بین این جمعیت گم کرده‌ام، لذا مرا از حال خوشی که داشتم بیرون آورد و در آن جا موفق به زیارت حضرت شدم. روز عرفه گذشت و به مشعر الحرام رفتیم و بعد وارد سرزمین منی شدیم در یکی از روزهایی که در منی بودیم، در خیمه حال خوشی پیدا نمودم و باز ملهم شدم که حضرت الان در مسجد خیف هستند، برخاستم و بطرف مسجد براه افتادم. در حالیکه متوسل به حضرت بودم وارد مسجد که شدم دیدم جمعیت زیادی از زن و مرد بدون اینکه رعایت مراتب حجب و حیا را بنمایند در کف مسجد خوابیده‌اند. بسیار ناراحت شدم که چرا مسلمانان در چنین مسجدی با این وضعیت قرار دارند و حرمت مسجد را نگه نمی‌دارند. خلاصه با زحمت فروان رو به محراب مسجد جایی را جهت نماز پیدا نمودم و به راز و نیاز و عبادت پرداختم و در ضمن شکایت این وضع را به حضرت نمودم. در یک لحظه دیدم که حضرت حجّت علیه السلام در محراب مسجد خیف قرار دارند و چند نفر اطراف ایشان هستند، حضرت صورت مبارکشان را بطرف من چرخانیده و من حضرت را مشاهده نمودم و در همان لحظه وضعیت مسجد و جمعیت را به گونه دیگری دیدم، به طوریکه اطراف عده‌ای حیوان به اشکال مختلف دیده می‌شد. وقتی که حضرت رویشان را برگردانیدند، مجدداً وضعیت مسجد و جمعیت در آن به حال قبلی برگشت و مردم را به صورت ظاهری خودشان می‌دیدم و حضرت را دیگر ندیدم.

## تشرّف حاج محمد علی فشندی

### تهرانی در سرزمین منی

یکی از موارد دیگری که حاج محمد علی فشندی تهرانی در سرزمین منی به محضر مقدّس امام زمان علیه السلام رسیده است جریان زیر می‌باشد که حجّة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمد صادق حسینی تهرانی آیت الله زاده مرحوم علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی در تاریخ ۱۳۷۴/۱۰/۲۵ برایم نقل نمودند.



ایشان ضمن تعریف فراوان از زهد و تقوای حاج محمد علی فشنندی تهرانی فرمودند: حاج محمد علی با پدر بزرگ مادری ما یعنی مرحوم عالم عامل حضرت مستطاب حاج آقا سید عبدالحسین معین شیرازی که از اتقیاء اهل منبر در تهران بودند عقد اخوت بسته بود و ما اکثر اوقات که منزل پدر بزرگمان می رفتیم حاج محمد علی را آنجا زیارت می کردیم، حدود ده سال قبل از این در حضور پدر بزرگم این جریان را از زبان حاج محمد علی شنیدم: در یکی از سالها که به حج بیت الله مشرف شده بودم روز عید قربان پس از اینکه وارد سرزمین منی شدیم، جهت رمی جمره عقبه آماده شده و پس از رمی جمره، وقتی که می خواستم قربانی انجام دهم متوجه شدم که پولی همراه ندارم و نمی توانم گوسفندی جهت قربانی خریداری نمایم، بسیار ناراحت شدم در گوشه ای بیرون از خیمه نشسته و نمی دانستم چه بکنم و از چه کسی کمک بگیرم. ناگهان دیدم آقای بزرگواری در حالیکه گوسفندی به همراه داشتند به من نزدیک شده و فرمودند: حاج محمد علی! بیا این قربانی را برای خودت بکش. من خوشحال شدم جلورفتم و گوسفند را از ایشان گرفتم و قربانی را انجام دادم. برگشتم هرچه نگاه کردم و گشتم آقا را ندیدم! پس به فکر فرو رفتم که چگونه ایشان مرا بنام صدا زدند و از نگرانی من بدون اینکه به کسی اظهار نمایم خبر داشتند! و حاجت مرا بر آورده نمودند در نتیجه یقین کردم که ایشان آقا امام زمان علیه السلام بوده اند.

### در مسجد النبی صلی الله علیه و آله چه گذشت؟

مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله از جمعیت ملامال بود و هر که به دعا و زیارت و دیگر کارها سرگرم بود. بزرگ و سخنگوی و هابیهها نیز برای صدها نفر خطابه ایراد می کرد و در بین سخنانش به شیعیان مخصوصاً ایرانیها، سخت تاخت! او می گفت: ایرانیها که شیعه هستند، تمامی مشرک و از راه حق منحرفند، زیرا به آهن و نقره ای که پیرامون قبر پیامبر صلی الله علیه و آله کشیده شده احترام می گذارند و آنرا می بوسند، و حال آنکه قرآن درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: تو و آنان میّت (مرده) هستید. بنابراین توسل به مرده جز شرک نیست!

سخنگو به این گونه یاوه سرایی‌ها می‌پرداخت و شنوندگانش لحظه به لحظه نسبت به شیعیان، دشمن‌تر و بی‌اعتنا تر می‌گشتند که پیرمردی روحانی، در حالیکه عمامه‌ای سفید به سر داشت و در حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشت با قیافه‌ای بس گرا پیش آمد و گفت: ای استاد سؤالی دارم و پس از اذن چنین سخن گفت: مگر در حدیث، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نشده: در آن زمان که آدم ابوالبشر، هنوز بین آب و گل بود، من نبی بودم؟! پیرمرد روحانی می‌خواست با این حدیث آغاز سخن کند و او را در موضوع بوسیدن ضریح و توسلات و دیگر ایراداتش پاسخ گوید ولی مجال سخن به او ندادند و سخنگو از کرسی خطابه فرود آمد و دست آن پیرمرد را گرفت و سپس رو به جمعیت کرد و گفت: شنیدید این شخص چه مطلبی را بیان کرد؟ و چون جمعیت تصدیق کردند گفت: همگان نزد قاضی بزرگ بیایید و شهادت دهید، تا درباره این مرد، حدّ شرعی جاری شود! وضع مسجد بهم ریخت و جمعیت چون دریا به گاه طوفان به موج درآمد. مأمورین حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله سوت کشیده، شرطه‌های امدادی حاضر شدند و دست پیرمرد روحانی را محکم گرفته و با هیاهویی از درب غربی مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند خارج شوند. معمولاً در این گونه شرایط که جمعیت جهت خروج هجوم می‌آورند، اجازه ورود به کسی نمی‌دهند. ولی آقای مصباح زاده<sup>(۱)</sup> گفت: در همان لحظه، مرد درشت اندامی که عمامه سبزی بر سر داشت و خال گوشتی سیاهی بر گونه‌اش نمایان بود بدون عبا، با یک جهان وقار، از همان درب وارد شد، فشار سیل جمعیت کوچکترین مزاحمت را برای آن آقا بوجود نیاورد و با کمال آرامش دست آن پیرمرد روحانی را گرفت و از میان آن گروه خشن بیرون کشید و کنار ستون حنانه دستی به پشت آن پیرمرد زد و فرمود: برو دنبال کار خود و آن شخص رفت!

اما من که خواستم با سّد ملاقات کنم، هر چه کوشیدم، او را ندیدم، پای برهنه از کفشدار پرسیدم، سیدی به این قیافه از حرم خارج نشد؟ او گفت: ندیدم! مقداری در خیابانهای اطراف حرم گشتم ولی هیچ اثری از آن سید بزرگوار نیافتم.

۱ - جناب آقای شیخ عباس مصباح زاده، یکی از مفاخر عصر حاضر و از منجمین و خطاطان و شعرا و شخصیت‌های هنری جهان اسلام است، وی این قضیه را شخصاً ناظر بوده و تاریخ آن مربوط به سال ۱۳۴۸ شمسی می‌باشد.

و چون به مسجد بازگشتم، جمعیت را در هیجان فوق العاده‌ای دیدم و همگی بهت زده بنظر می‌رسیدند.

روز بعد، پیرمرد روحانی را در زاویه‌ای از مسجد النبی صلی الله علیه و آله دیدم، نشسته و برای جمعی مناسک حج می‌گوید، لذا پیش رفتم و گفتم: ای استاد، دوست دارم حمد و سوره خود را نزد تو بخوانم تا اگر ایرادی دارد تذکر دهی آن مرد فرمود: بخوان و بعد از قرائت، بسیار تحسین فرمود. سپس گفت: آیا شما همان شخص روز گذشته نبودی که در برابر خطیب وهابی حدیثی خواندی و او می‌خواست ترا نزد قاضی بزرگ ببرد؟ فرمود: چرا، من همانم. پس لطفاً بفرمایید: آن آقای که عمامه سبز داشت و ترا از دست آنها رهانید چه کسی بود؟! پیرمرد لب به دندان گزید و گفت: یا شیخ اطفاء السراج فقد طلع الشمس: ای شیخ چراغ را خاموش کن که صبح دمید و با این عبارت از پاسخ خودداری کرد! <sup>(۱)</sup>

## گل نرگس، گل وفا

### تشرّف در مسجد النبی صلی الله علیه و آله

مؤلف کتاب شفتگان حضرت مهدی (عج) نقل می‌کند: یکی از دوستان حوزه علمیه قم، که از دانشوران و محترمین جنوب شرق ایران است تشرّف جالب و زیبایی نصیبشان شده بود و در تاریخ سوّم ربیع الاول سال ۱۴۱۴ هـ ق مطابق با ۱۳۷۲/۶/۳۰ در بیت حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه در حضور حضرت آیت الله صافی و آیه زاده گلپایگانی برای معظّم له، نقل کرده بودند و در پایان حضرت آیت الله گلپایگانی با چشم اشک آلوده فرموده بودند: «رَزَقْنَا اللهُ مِثْلَ ذَلِكَ» یکی از دوستان، با اصرار زیاد از ایشان تقاضا کرده بودند که برای خوانندگان کتاب شفتگان حضرت ولیّ عصر - ارواحنا فداء - نوشته شود، ایشان به شرط آنکه نامی از ایشان برده نشود، موافقت نمودند و قضیه چنین است: «سالها به یادش بودم، مدتها در فراقش

می سوختم و ساعت‌های به عشقش اشک می ریختم.

عصر جمعه‌ای هنگام خواندن دعای سمات، آن جایی که نوشته: «**حاجت را بخواه**» از خداوند متعال درخواست دیدارش را نمودم. همان شب در عالم رؤیا گفته شد، در مکه دیدارش خواهی کرد. در سفر حجی که پیش آمد، توفیق تشرّف حاصل نشد. در سفر بعد، حرکت صبحگاهان، در لحظه بیدار شدن، **مُلهم شدم: «إِعْمَلُوا! أَنْتُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>(۱)</sup>**

و اگر جمله اخیر «**وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ**» نبود، تا واپسین لحظات عمر به کسی عنوان نمی‌کردم. در اینجا بود که یقین کردم در این سفر، موفق به دیدار خواهم شد، جملاتی از دعای سریع الاجابه و از دعای مشلول و آیاتی از قرآن، من جمله آیه: «**إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ**»<sup>(۲)</sup> و آیه: «**إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي...**»<sup>(۳)</sup> و تکرار ده مرتبه: «**أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ**»<sup>(۴)</sup> و در دفعه دهم تا آخر آیه و ده مرتبه «**يا الله**» و قسم دادن خداوند را به خمسه طیبه و در پایان «**اللَّهُمَّ ارِنِي الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَ ائْحُلْ نَاطِرِي بِنَظْرَةٍ مِنْهُ**» در طول این سفر به جدّه، مکه، ... زمزمه می‌نمودم و از جان و دل دیدار او را از خلاق منان مسألت می‌نمودم.

یادم هست که در روز هفتم مکه، خلف مقام، تمام صحیفه سجّادیه را خواندم، ناامیدانه به سمت منزل روانه شدم، در حین عبور از مسعی لحظه‌ای نشستم. در کمال یأس و اندوه ناگهان به قلبم درخشید: «**گل نرگس، گل وفا!**» باز جان تازه‌ای گرفتم برخاسته به سوی منزل حرکت کردم.

سحرگاهان شب دهم، در مشعر، در نماز وتر اشاره غیبی شد «**يَوْمَ ظَعْنِكُمْ**»<sup>(۵)</sup> یعنی: روز حرکت، تصوّر کردم روز حرکت از مکه است که چنین نشد، ولی در عین حال در مدینه در بیت الاحزان و بقیع و.. همه جا می‌نالیدم و می‌گریستم و همان زمزمه را که اشاره رفت، با خود داشتم.

۱- سوره بقره آیه ۲۰۳.

۳- سوره انعام آیه ۷۹.

۵- سوره نحل آیه ۸۰.

۲- سوره هود آیه ۵۶.

۴- سوره نمل آیه ۶۲.

سحرگاه روز آخر اقامت در مدینه، با خود گفتم: «برای نماز صبح به مسجد النبی صلی الله علیه و آله بروم». به محض ورود به مسجد النبی از باب جبرئیل یا باب النساء در حالیکه تمام جمعیت بعد از خواندن نماز صبح نشسته و در حال تعقیبات نماز بودند، در صفوف جلو، زاویه سمت چپ، متوجه فردی شدم که روی از قبله به سمت باب چرخانده و نگاهش به من است که کاملاً می توان از حالتشان گفت: که از پشت دیوار مرا می دیده است. با دست اشاره می فرماید که به سوی ایشان بروم، صفها را که حدود دهها صف بود، می شکافتم و نگاهم را بر نمی داشتم که مبادا در انبوه جمعیت، ایشان را گم کنم. جالب اینجا است که ایشان هم تا لحظه رسیدن حقیر، آن طور که شرحش رفت پیوسته به سمت حقیر، عنایت داشتند. با اشاره ایشان معانقه نمودم از محضرشان سؤال کردم: «نامتان چیست؟» سری تکان دادند و جوابی نیامد. رو به جانب آن کعبه مقصود - روحی فداه - پشت به ستونی، در یک قدمی ایشان به نظاره ایستادم.

صورت به گونه گل سرخ، دندانها همچون صدف، محاسن مانند پَرزاق سیاه و بَرّاق، موهای سریشان ابریشم، نازک و به بلندی چهار انگشت و در عین حال حلقه حلقه که قسمتی را با عرفچین سفید دستباف پوشانده بودند. پیراهن عربی به رنگ آسمان و جلیقه ای بر اندام آن حضرت برازنده بود.

در جایی جلوس فرموده که سنگ کف جلوی ایشان پیدا بود که نیازی به مهر نباشد. دو نفر در سمت راست و دو نفر در سمت چپ آن حضرت، ملبّس به لباس اهل یمن، مؤدب و متواضع نشسته، در حالیکه سرها به زیر، مشغول تعقیب بودند و تا لحظه آخر سر بلند نکردند، با خود گفتم: «حضرتش را سوگند دهم، تا خویش را معرفی نمایند». از آن ترسیدم که ملزم به جواب شوند، در صورتیکه میلشان نباشد، در موقع نخواستم موجب اذاء باشم و درخواست دیگری هم نداشتم، در تمام مدّت اطمینان داشتم حضرت هستند. ولی یقین کامل حاصل نمی شد، برای نیل به این مقصود گفتم: «خوب است به صورت استدعا خواسته ام را مطرح کنم».

جلو آمدم، عرض کردم: «استدعا می کنم، خود را معرفی فرمایید». پاسخ را در کمال بزرگواری و عطوفت در قالب جمله ای فرمودند که حقیر خود را کوچکتر از آن

می دانسته و می دانم که مصداق آن تعبیر واقع شوم، آنگاه در کمال انفعال از اظهار عنایتشان ایستادم و غرق تماشایشان شدم.

از آنجا که نماز صبح را نخوانده بودم، با خود فکر کردم در جایی که سنگ کف معلوم باشد نماز بخوانم. غافل از اینکه، با دور شدن برای حصول این مقصود، در برگشت هرگز حضرتش را نخواهم یافت.

ای غایب از نظر به خدا می سپارم جانم بسوختی و به دل دوست دارم (۱)

## پاسخ امام زمان علیه السلام

### به سخنان بیهوده در مورد حضرت ابوطالب

باز از مواردی که صدیق ارجمند آیت الله آقای حاج شیخ علامه آیت اللهی برایم نقل نمودند جریان زیر است: در همان سفر اولی که بیش از سی سال پیش از این همراه با پدر بزرگوaram به حج مشرف شده بودیم (حدود سال ۱۳۴۳ هـ.ش)، یک روز برای انجام طواف به مسجد الحرام رفته بودم، عده‌ای را دیدم که در گوشه‌ای از مسجد الحرام نشسته و یکی از وعاظ اهل سنت برای آنها سخن می‌گوید، نزدیک آنها رفتم تا ببینم درباره چه موضوعی صحبت می‌کند.

وقتی گوش کردم متوجه شدم که درباره حضرت ابوطالب سخن می‌گوید و چنین ادعا می‌کند که او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود و اگر پشتیبانی و حمایتی از پیامبر داشته است بدلیل عدم ایمانش بحال او سود و منفعتی نداشته است! از سخنان بیهوده و گمراه کننده او بسیار ناراحت شدم و چون نمی‌توانستم بر علیه او و سخنانش کاری انجام دهم به حضرت حجّت علیه السلام متوسّل شدم و با چشمانی اشکبار به حضرت عرض کردم: آقا من من که از دستم کاری بر نمی‌آید و چاره‌ای ندارم، خودت جواب این نادان و سخنان بیهوده‌اش را بده.

پس از انجام اعمال حج برای زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه بقیع علیهم السلام به مدینه منوره

رفتیم، صبح روز سوّم ورود به مدینه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله پس از انجام نماز جماعت صبح، ناگهان دیدم کنار ستونی که نشسته بودم در جلو من مردی نورانی به هیئت عربها در حالیکه لباس و عبای بسیار تمیز و سفید پوشیده و عمامه سفیدی نیز بسر داشت ایستاد و با زبان عربی بسیار فصیح مشغول سخنرانی شد.

معمولاً هر روز پس از نماز صبح جمعیت نمازگزار متفرق می شدند و عده‌ای نیز مسجد را ترک می کردند ولی در آنروز همگی ساکت نشستند و به سخنان آن مرد عرب گوش دادند. در ابتدای سخنرانی فکر کردم ایشان نهج البلاغه می خواند ولی وقتی خوب گوش کردم چون به زبان عربی آشنا بودم متوجه شدم که انشاء خودش می باشد مدّتی سخنرانی نمود و مردم را به تقوی و پرهیزکاری و اجتناب از گناه سفارش نمود. پیش خود گفتم: وقتی سخنانش تمام شد نزد او می روم و با او آشنا می شوم. پس از پایان سخنرانی بطرفش حرکت کرده ولی موفق نشدم به او دسترسی نمایم و از نظرم غایب شدم.

وقتی به محل اقامت و استراحت کاروانمان برگشتم جریان را برای پدرم تعریف نمودم، پدرم که با عده‌ای از اهل کاروان نماز جماعت را در همان محل اقامتمان برگزار می کردند شب به افراد اعلام کردند که فردا صبح در نماز جماعت مسجد النبی صلی الله علیه و آله شرکت می کنیم.

فردا صبح به اتفاق پدرم به طرف مسجد النبی صلی الله علیه و آله حرکت کردیم. پدرم جهت شرکت در نماز نزدیک قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رفتند ولی من در همان جای دیروزی و کنار همان ستون نشستم. پس از نماز جماعت صبح مجدداً دیدم همان آقا کنار ستون ایستاد و شروع به سخنرانی نمود، جمعیت نیز ساکت نشسته و بدون اینکه کسی از جایش بلند شود مشغول گوش دادن شدند. من اینقدر به ایشان نزدیک بودم که عبای ایشان روی زانوی من قرار می گرفت و آن روز درباره اصل دیانت و عظمت اسلام سخن گفت و به سلاطین روی زمین بدگفت و از عملکرد آنها انتقاد نمود و همگی آنها را ظالم و جائر خواند. جهت نگهداری و حفظ دین اسلام نیز سفارشات نمود. پیش خود گفتم: امروز عبای ایشان را می گیرم و از سؤال می کنم که کیست، ولی به محض

اینکه سخنرانیش تمام شد دیگر او را ندیدم.

روز دوّم آن چنان تصرفی در من ایجاد شده بود که اصلاً در مورد سخنان این مرد عرب به پدرم چیزی نگفتم و ایشان هم در این مورد با من صحبتی نکردند، فقط از ایشان پرسیدم: فردا چه کنیم؟ گفتند: حتماً به مسجد النبی صلی الله علیه و آله بیاییم.

روز سوّم نیز به مسجد النبی صلی الله علیه و آله آمدیم و من مجدداً در همان محلی که روزهای قبل می‌نشستم جاگرفتم، پس از نماز جماعت صبح مجدداً همان آقا کنار ستون ایستاد و شروع به سخنرانی نمود، امروز راجع به حضرت ابوطالب و ایمان او صحبت‌های زیادی کرد و فرمود: حضرت ابوطالب از اوصیای حضرت عیسی علیه السلام بوده و پیش از ولادت خاتم النبیین به حضرت ایمان داشته است، فردی پاک و مطهر بوده است، حتی در این باره عبارتی از زیارت ششم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در مفاتیح هم وجود دارد آورد که عبارت چنین است: «... أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طَهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ...»

«یعنی: ... شهادت می‌دهم که ذات پاک تو از هر آلائش پاکیزه و از آباء پاک گوهر و پاکیزه جان بوجود آمده‌ای...».

همچنین درباره خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن گفت و به طور آشکار شیخین را مورد انتقاد قرار داده و به آنها ایراد گرفت، تعجب کردم که چگونه او در میان اهل سنت چنین جرأتی پیدا نموده و این چنین سخن می‌گوید، شروع کردم به لرزیدن و پیش خود گفتم: نکند کسی آقا را بگیرد و به او آزار و اذیتی برساند.

امروز نیز با وجود اینکه خیلی به ایشان نزدیک بودم و گاهی حتی دامن قبایشان را می‌گرفتم ولی پس از پایان سخنرانی از نظرم ناپدید و نتوانستم به ایشان دسترسی پیدا نمایم. پس از اینکه جمعیت متفرق شدند با چند نفر از دوستان که در این مورد صحبت کردم، معلوم شد هر کس در هر کجای مسجد النبی صلی الله علیه و آله نشسته بوده صدای ایشان را طوری می‌شنیده که انگار در کنارش صحبت می‌کرده‌اند. حتی آنها که بیرون از مسجد النبی صلی الله علیه و آله بوده صدا را به طور واضح شنیده بودند و مهمتر اینکه عربها به زبان عربی سخنرانی را شنیده بودند و ایرانیها اکثراً به زبان فارسی و ظاهراً هر کس به زبان خودش متوجه سخنان ایشان شده بودند.



در اینجا بود که به فکر فرو رفتم و به یاد تو سلم در مسجد الحرام به آقا و همچنین این سخن حضرت افتادم که در سرزمین منی به من گفته بودند انشاء الله در مدینه مرا خواهید دید. در نتیجه یقین برآیم حاصل شد که ایشان خود حضرت یعنی: امام زمان علیه السلام بوده‌اند.

## دیدار عیسی بن مهدی جوهری

علامه مجلسی رحمته الله می‌گوید: در یکی از کتب علمای ما از حسین بن حمدان از ابومحمد عیسی بن مهدی جوهری روایت نموده که گفت: در سال ۲۶۸ به آهنگ حج بیت الله از وطن بیرون آمدم و قصدم شهر مدینه بود، زیرا بر ما ثابت شده بود که امام زمان علیه السلام ظاهر شده است. پس من بیمار گشتم در حالیکه ما از «فید»<sup>(۱)</sup> بیرون آمده بودیم و من میل به خوردن ماهی و خرما پیدا کردم، زمانی که به مدینه وارد شدم در آنجا برادران دینی خود (شیعیان را ملاقات نمودم آنان نیز بشارت دادند که حضرت در محلی بنام «صابر» ظاهر شده است.

پس من به سوی صابر رفتم وقتی به آن بیابان رسیدم، چند سر بزغاله لاغر دیدم و قصری هم در آنجا بود، پس داخل قصر شدم و منتظر امر بودم تا آنکه نماز مغرب و عشاء را خواندم در حالیکه دعا و آه و ناله می‌کردم و سؤال و درخواست می‌نمودم. ناگاه «بدر» خادم را دیدم که گفت: ای عیسی بن مهدی جوهری داخل شو. من از شنیدن این حرف تکبیر و تهلیل گفتم و بسیار حمد و ثنای الهی بجا آوردم.

هنگامی که وارد صحن قصر شدم، سفره غذایی را دیدم که گسترده شده، خادم به من دستور داد که کنار سفره بنشینم، پس مرا پهلوی سفره نشاند و گفت: آقایت به تو دستور می‌دهد که هرچه دلت می‌خواهد در بیماریت از آن بخوری در حالی که تو از «فید» آمده‌ای. من گفتم: همین دلیل برای من کافی است، من چگونه غذا بخورم با اینکه هنوز سرور و آقای خود را ندیده‌ام؟ پس صدا زد: ای عیسی از غذایت

بخور بدرستی که تو مرا خواهی دید.

پس من سر سفره نشستم، نگاه کردم دیدم ماهی بریانی که بخار می‌کند در سفره نهاده و کنار آن نیز خرماهایی که شبیه خرماهای ما می‌باشد گذارده‌اند و کنار خرما شیر گذاشته شده است. پیش خودم گفتم: مریضی است و ماهی و خرما و شیر! در این هنگام مرا صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا باز هم در امر ما شک داری؟ آیا تو بهتر می‌دانی چه چیزی برایت سود و چه چیزی ضرر دارد یا من؟ پس من گریستم و استغفار نمودم و از آنچه در سفره بود خوردم.

هر بار که دست از آن بر می‌داشتم، جای دستم معلوم نبود، پس آن غذای سفره را لذیذترین غذای دنیا دیدم و چندان خوردم که شرم کردم بیشتر تناول کنم ولی او بانگ زد و گفت: ای عیسی! شرم نکن که این از غذای بهشتی است و دست مخلوق آن را نپخته است، منم باز شروع به خوردن کردم دیدم دلم نمی‌خواهد دست از آن بردارم. گفتم: ای مولای من کافی است، پس مرا صدا کرد و گفت: بیا نزد من. من پیش خود گفتم: آقای من آمد و من هنوز دستم را نشسته‌ام. حضرت صدا زد و گفت: ای عیسی! آیا آنچه خوردی چربی داشت؟ پس دستم را بوییدم، دیدم از مشک و کافور خوشبوتر است، آنگاه نزدیک او رفتم، پس نوری از او آشکار گشت که چشمم را خیره نمود و طوری ترسیدم که گمان کردم عقلم از بین رفته و اختلال حواس پیدا کرده‌ام.

فرمود: اگر تکذیب‌کنندگان من نمی‌گفتند او در کجا است و چه وقت بوده و در کجا متولد شده، و کی او را دیده و چه کسی از پیش او آمده است که به شما اطلاع دهد و چه چیز به شما خبر داده و چه معجزه‌ای برای شما آورده است؟ لزومی نداشت که مرا ببینی، ولی به خدا قسم مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را با اینکه می‌دیدند و از وی روایت می‌کردند و به خدمتش می‌رسیدند عقب زدند و به او کید و حيله نمودند و کشتند و همچنین مقام سایر پدران مرا پایین آوردند و آنها را تصدیق نکردند و معجزات آنها را به سحر و تسخیر جنّ شمردند، تا هنگامی که حقیقت ادعای آنها روشن شد.

ای عیسی! آنچه دیدی به دوستان ما برسان و به دشمنان ما مگو زیرا از تو گرفته می‌شود، گفتم: ای مولای من برای من دعا کن که در این امر ثابت قدم بمانم.

فرمود: اگر خداوند تو را ثابت قدم نمی داشت مرا نمی دیدی! پس برو که همیشه رستگار و پیروز هستی، منم بیرون آمدم در حالی که بی نهایت حمد و شکر خدا می نمودم. (۱)

### مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام

در عصر ما که طلاب حوزه علمیه قم، بحمدالله زیاد شده اند و ارادتمندان آن حضرت رو به افزایش گذاشته اند و امروز شهر قم به منزله پایگاه بزرگ سربازان امام زمان علیه السلام شده است.

لازم بود علاوه بر آنکه دفتر و محل عرض ارادت به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه یعنی مسجد جمکران به امر آن حضرت توسعه می یابد، دفتر دیگری در آن طرف قم نیز ساخته شود تا سربازان حضرت ولی عصر علیه السلام بهتر و با سهولت بیشتری بتوانند با آن حضرت ارتباط برقرار کنند و آن مسجد که با اراده و نقشه آن حضرت ساخته شده مسجد «امام حسن مجتبی علیه السلام» است که سرگذشتش این است:

حضرت آیت الله آقای «حاج شیخ لطف الله صافی» در کتاب «پاسخ ده پرسش» صفحه ۳۱ می نویسد: از حکایات عجیب و صدق که در زمان ما واقع شده این حکایت است: اکثر مسافرینی که از قم به تهران و از تهران به قم می آیند و اهالی قم اطلاع دارند، اخیراً در محلی سابقاً بیابان و خارج از شهر قم بود در کنار راه قم - تهران سمت راست (جاده قدیم) جناب «حاج یدالله رجبیان» که از اخیار قم هستند مسجد مجلل و با شکوهی به نام مسجد «امام حسن مجتبی علیه السلام» بنا کرده است که هم اکنون دایر است و نماز جماعت در آن منعقد می گردد.

شب چهارشنبه بیست و دوم ماه مبارک رجب ۱۳۹۸ مطابق هفتم تیرماه ۱۳۵۷ حکایت ذیل را راجع به این مسجد شخصاً از صاحب حکایت جناب آقای «احمد عسکری کرمانشاهی» که از اخیار است و سالها است در تهران متوطن است در منزل

۱- دیدار با امام زمان علیه السلام در مکه و مدینه دکتر محمد حسن ضرابی صفحه ۱۸۸ - ۲۶، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه

۶۸، مهدی موعود صفحه ۸۱۲، ترجمه الزام الناصب صفحه ۳۶۸.

جناب آقای «رجبیان» با حضور ایشان و بعض دیگر از محترمین شنیدم.

آقای «عسکری» نقل کرد: حدود هفده سال پیش روز پنج شنبه‌ای بود، مشغول تعقیب نماز صبح بودم که در زدند، رفتم بیرون دیدم، سه نفر جوان که هر سه میکانیک بودند با ماشین آمده‌اند گفتند: تقاضا داریم امروز پنجشنبه است با ما همراهی نمایید تا به مسجد جمکران مشرف شویم، دعا کنیم، حاجت شرعی داریم.

اینجانب جلسه‌ای داشتم که جوان‌ها را در آن جمع می‌کردم و نماز و قرآن به آنها تعلیم می‌دادم، این سه نفر جوان از همان جوان‌ها بودند. من از این پیشنهاد خجالت کشیدم، سرم را پایین انداختم و گفتم: من چکاره‌ام بیایم دعا کنم بالأخره اصرار کردند، من هم دیدم نباید آنها را رد کنم، موافقت کردم، سوار ماشین شدم و بسوی قم حرکت کردیم. در جاده تهران (نزدیک قم) ساختمانهای فعلی نبود فقط دست چپ یک کاروانسرای خرابه به نام قهوه‌خانه «علی سیاه» بود چند قدم بالاتر از همین جا که فعلاً «حاج آقا رجبیان» مسجدی به نام مسجد «امام حسن مجتبی علیه السلام» بنا کرده است ماشین خاموش شد.

رفقا که هر سه میکانیک بودند پیاده شدند سه نفری کاپوت ماشین را بالا زدند و مشغول تعمیر آن شدند، من از یک نفر آنها به نام «علی آقا» یک لیوان آب گرفتم که برای قضای حاجت و تطهیر بروم، وقتی توی زمینهای مسجد فعلی رفتم دیدم سیدی بسیار زیبا و سفید، ابروهایش کشیده، دندانهایش سفید و خالی بر صورت مبارکش بود، با لباس سفید و عبای نازک و نعلین زرد و عمّامه سبز مثل عمّامه خراسانیها ایستاده و با نیزه‌ای که به قدر هشت متر بلند است زمین را خط کشی می‌نماید. با خودم گفتم: اوّل صبح آمده است اینجا جلو جاده دوست و دشمن می‌آیند رد می‌شوند نیزه دستش گرفته است! (آقای عسکری در حالیکه از این سخنان خود پشیمان بود و عذرخواهی می‌کرد گفت:) در دل با خود خطاب به او گفتم: عمو زمان تانک و توپ و اتم است، نیزه را آورده‌ای چه کنی! برو درست را بخوان، رفتم برای قضای حاجت نشستم، صدا زد: آقای «عسکری» آنجا نشین اینجا را من خط کشیده‌ام مسجد است.

من متوجه نشدم که از کجا مرا می‌شناسد مانند بچه‌ای که از بزرگتر اطاعت می‌کند

گفتم: چشم، پا شدم، فرمود: برو پشت آن بلندی. رفتم آنجا به خود گفتم: سر سؤال را با او باز کنم بگویم آقا جان، سید، فرزند پیغمبر، برو درست را بخوان. سه سؤال پیش خود طرح کردم.

۱- این مسجد را برای جنها می سازی یا ملائکه که دو فرسخ از قم آمده ای بیرون زیر آفتاب نقشه می کشی درس نخوانده معمار شده ای؟

۲- هنوز مسجد نشده چرا در آن قضای حاجت نکنم؟

۳- در این مسجد که می سازی جن نماز می خواند یا ملائکه؟

این پرسشها را پیش خود طرح کردم، آدمم جلو سلام کردم بار اول او ابتدا به من سلام کرد نیزه را به زمین فرو برد و مرا به سینه گرفت، دستهایش سفید و نرم بود چون این فکر را هم کرده بودم که با او مزاح کنم چنانکه در تهران هر وقت سیدی شلوغ می کرد می گفتم: مگر روز چهارشنبه است، هنوز عرض نکرده بودم، تبسم کرد و فرمود: پنج شنبه است چهارشنبه نیست و فرمود: سه سؤالی را که داری بگو، من متوجه نشدم که قبل از اینکه سؤال کنم از مافی الضمیر من اطلاع داد، گفتم: سید فرزند پیغمبر درس را ول کرده ای اول صبح آمده ای کنار جاژه نمی گویی این زمان تانک و توپ، نیزه به درد نمی خورد و دوست و دشمن می آیند رد می شوند برو درست را بخوان!

خندید چشمش را انداخت به زمین فرمود: دارم نقشه مسجد می کشم. گفتم: برای جن یا ملائکه؟ فرمود: برای آدمیزاد، اینجا آبادی می شود.

گفتم: بفرمایید ببینم اینجا که می خواستم قضای حاجت کنم هنوز مسجد نشده است؟ فرمود: یکی از عزیزان فاطمه زهرا علیها السلام در اینجا بر زمین افتاده و شهید شده است من مربع مستطیل خط کشیده ام اینجا می شود محراب اینجا که می بینی قطرات خون است که مؤمنین می ایستند.

اینجا که می بینی مستراح می شود اینجا دشمنان خدا و رسول به خاک افتاده اند، همین طور که ایستاده بود برگشت و مرا هم برگرداند فرمود: اینجا می شود حسینیه و اشک از چشمانش جاری شد من هم بی اختیار گریه کردم. فرمود: پشت اینجا می شود کتابخانه تو کتابهایش را می دهی؟

گفتم: پسر پیغمبر به سه شرط:

شرط اوّل: اینکه من زنده باشم، فرمود: انشاء الله.

شرط دوّم: این است که اینجا مسجد شود، فرمود: بارک الله.

شرط سوّم: این است که به قدر استطاعت ولو یک کتاب شده برای اجرای امر تو پسر پیغمبر بیاورم ولی خواهش می‌کنم برو درست را بخوان آقا جان این هوا را از سرت دور کن!

خندید دو مرتبه مرا به سینه خود گرفت.

گفتم: آخر نفرمودید اینجا را کی می‌سازد؟ فرمود: «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»<sup>(۱)</sup>

گفتم: آقا جان من این قدر درس خوانده‌ام یعنی: دست خدا بالای دست همه دستهاست، فرمود: آخر کار می‌بینی وقتی ساخته شد به سازنده‌اش از قول من سلام برسان. در مرتبه دیگر هم مرا به سینه گرفت فرمود: خدا خیرت بدهد.

من آمدم رسیدم سر جاده دیدم ماشین راه افتاده است. گفتم: چه شده بود؟ گفتند: یک چوب کبریت گذاشتیم زیر این سیم وقتی آمدی درست شد. گفتند: با کی حرف می‌زدی؟ گفتم: مگر سیّد به این بزرگی را با نیزه ده متری که دستش بود ندیدید! من با او حرف می‌زدم. گفتند: کدام سیّد؟ خودم برگشتم دیدم سیّد نیست، زمین مثل کف دست پستی و بلندی نداشت ولی هیچ کس نبود.

من یک تکانی خوردم آمدم توی ماشین نشستم، دیگر با آنها حرف نزدم به حرم حضرت معصومه علیها السلام مشرف شدیم نمی‌دانم چطوری نماز ظهر و عصر را خواندم. بالأخره آمدیم جمکران ناهار خوردیم نماز خواندیم گیج بودم، رفقا با من حرف می‌زدند من نمی‌توانستم جوابشان را بدهم.

در مسجد جمکران یک پیرمرد یک طرف من نشسته و یک جوان طرف دیگر، من هم وسط ناله می‌کردم، گریه می‌کردم، نماز مسجد جمکران را خواندم می‌خواستم بعد از نماز به سجده بروم، صلوات را بخوانم، دیدم آقایی که بوی عطر می‌داد فرمود: آقای «عسکری» سلام علیکم نشست پهلوی من.

تُن صدایش همان تُن صدای سید صبحی بود به من نصیحتی فرمود، رفتم به سجده ذکر صلوات<sup>(۱)</sup> را گفتم، دلم پیش آن آقا بود، سرم به سجده، گفتم سر بلند کنم، بپرسم شما اهل کجا هستید؟ مرا از کجا می شناسید؟ وقتی سر بلند کردم دیدم آقا نیست. به پیرمرد گفتم: این آقا که با من حرف می زد کجا رفت او را ندیدی؟ گفت: نه. از جوان پرسیدم او هم گفت: ندیدم.

یک دفعه مثل اینکه زمین لرزه شد، تکان خوردم و فهمیدم که حضرت مهدی علیه السلام بوده است.

حالم بهم خورد رفقا مرا بردند آب به سر و رویم ریختند. گفتند: چه شده خلاصه نماز را خواندیم به سرعت به سوی تهران برگشتیم. یکی از علمای تهران را در اولین فرصت ملاقات کردم و ماجرا را برای ایشان تعریف کردم و خصوصیات را از من پرسید، گفت: خود حضرت بوده اند حالا صبر کن اگر آنجا مسجد شد درست است. مدتی قبل روزی یکی از دوستان، پدرش فوت کرده بود به اتفاق رفقا که در مسجد با من بودند او را آوردیم قم، به همان محل که رسیدیم دو پایه بالا رفته است، خیلی بلند پرسیدم: اینجا چیست؟ گفتند: این مسجدی است به نام امام حسن مجتبی علیه السلام که پسران «حاج حسین سوهانی» می سازند وارد قم شدیم جنازه را بردیم «باغ بهشت» دفن کردیم من ناراحت بودم، سر از پا نمی شناختم، به رفقا گفتم: تا شما می روید ناهار می خورید من الآن می آیم تاکسی سوار شدم رفتم سوهان فروشی پسرهای «حاج حسین آقا» پیاده شدم، به پسر «حاج حسین آقا» گفتم: اینجا شما مسجدی می سازید؟ گفت: نه، گفتم: این مسجد را کی می سازد؟

گفت: «حاج یدالله رجبیان». تا گفتم: «یدالله» قلبم به طپش افتاد. گفت: آقا چه شد؟ صندلی گذاشت نشستم خیس عرق شدم، با خود گفتم: «**يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ**»

فهمیدم «حاج یدالله» است، ایشان را هم تا آن موقع ندیده و نمی شناختم، برگشتم به تهران به آن عالم که قبلاً جریان را به او گفته بودم، این قصه را هم گفتم. فرمود: برو سراغش درست است من بعد از آنکه چهار صد جلد کتاب خریداری کردم

رفتم قم آدرس محلّ کار (پشمبافی) «حاج یدالله» را معلوم کردم، رفتم کارخانه از نگهبان پرسیدم. گفت: حاجی رفت منزل.

گفتم: استدعا می‌کنم تلفن کنید، بگویید یک نفر از تهران آمده با شما کار دارد. او تلفن کرد. حاجی گوشی را برداشت. من سلام عرض کردم.

گفتم: از تهران آمده‌ام چهار صد جلد کتاب وقف این مسجد کرده‌ام کجا بیاورم.

فرمود: شما از کجا این کار را کردید و چه آشنایی با ما دارید؟

گفتم: آقا چهار صد جلد کتاب وقف کرده‌ام. گفت: باید بگویید مال چیست؟

گفتم: پشت تلفن نمی‌شود. گفت: شب جمعه آینده منتظر هستم، کتابها را بیاورید

منزل، چهارراه شاه، کوچه سرگرد شکراللهی، دست چپ در سوّم.

رفتم تهران، کتابها را بسته بندی کردم روز پنجشنبه با ماشین یکی از دوستان آوردم

قم منزل حاج آقا.

ایشان گفت: من اینطور قبول نمی‌کنم جریان را بگو. بالأخره جریان را گفتم و کتابها

را تقدیم کردم، رفتم در مسجد هم دو رکعت نماز حضرت خواندم و گریه کردم.

مسجد و حسینیه را طبق نقشه‌ای که حضرت کشیده بودند «حاج یدالله» به من نشان

داد و گفت: خدا خیرت بدهد تو به عهدت وفا کردی. این بود حکایت مسجد امام

حسن مجتبی علیه السلام که تقریباً به طور اختصار و خلاصه‌گیری نقل شد علاوه بر این،

حکایت جالبی نیز آقای رجبیان نقل کردند که آن را مختصراً نقل می‌نماییم.

آقای رجبیان گفتند: شبهای جمعه طبق معمول حساب و مزد کارگرهای مسجد را

مرتب کرده و وجوهی که باید پرداخت شود پرداخت می‌شد.

شب جمعه‌ای استاد اکبر، بنای مسجد برای حساب و گرفتن مزد کارگرها آمده

بود گفت: امروز یک نفر آقا «سید» تشریف آوردند در ساختمان مسجد و این

پنججاه تومان را برای مسجد دادند. من عرض کردم، بانی مسجد از کسی پول نمی‌گیرد.

با تندی به من فرمود: می‌گویم بگیر، این را می‌گیرد. من پنججاه تومان را گرفتم روی آن

نوشته بود برای مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام.

دو سه روز بعد صبح زود، زنی مراجعه کرد و وضع تنگدستی و حاجت خودش و



دو طفل یتیمش را شرح داد، من دست کردم در جیبهایم پول موجود نداشتم، غفلت کردم که از اهل منزل بگیرم، آن پنجاه تومان مسجد را به او دادم و گفتم: بعد خودم جبران می‌کنم و به آن زن آدرس دادم که بیاید تا به او کمک کنم.

زن پول را گرفت و رفت و دیگر هم با اینکه به او آدرس داده بودم مراجعه نکرد، ولی متوجه شدم که نباید پول را داده باشم و پشیمان شدم.

تا جمعه دیگر استاد اکبر برای حساب آمد گفتم: این هفته من از شما تقاضایی دارم، اگر قول می‌دهید که قبول کنید، تقاضا کنم.

گفتم: بگویید. گفت: در صورتی که قول بدهید که قبول می‌کنید، می‌گویم. گفتم: آقای استاد اکبر، اگر بتوانم از عهده‌اش برآیم، قبول می‌کنم. گفت: می‌توانی. گفتم: بگو.

گفت: تا نگوئی، نمی‌گویم، از من اصرار که بگو از او اصرار که قول بده، تا من بگویم. گفت: آن پنجاه تومان که آقا دادند برای مسجد به من بده.

به خودم گفتم: آقای استاد اکبر داغ مرا تازه کردی، چون بعداً از دادن پنجاه تومان به آن زن پشیمان شده بودم و تا دو سال بعد هم، هر اسکناس پنجاه تومانی به دستم می‌رسید، نگاه می‌کردم شاید آن اسکناس باشد که نوشته بود.

گفتم: آن شب مختصر گفتمی، حال خوب تعریف کن.

گفت: بلی حدود سه و نیم بعد از ظهر، هوا خیلی گرم بود، در آن بحران گرما مشغول کار بودم دو سه نفر کارگر هم داشتم ناگاه دیدم، یک آقای از یکی از درهای مسجد وارد شد، با قیافه نورانی جذاب با صلابت آثار بزرگی و بزرگواری از او نمایان است وارد شدند دست و دل من دیگر دنبال کار نمی‌رفت، هی می‌خواستم آقا را تماشا کنم.

آقا آمدند اطراف شبستان قدم زدند، تشریف آوردند جلو تخته‌ای که من بالایش کار می‌کردم، دست کردند زیر عبا پولی در آوردند، فرمودند: استاد این را بگیر بده به بانی

مسجد. من عرض کردم: آقا! بانی مسجد پول از کسی نمی‌گیرد؛ شاید این پول را از شما بگیرم و او نگیرد و ناراحت شود، آقا تقریباً تغییر کردند فرمودند: به تو می‌گویم بگیر، این

را می‌گیرد، من فوراً با دستهای گچ آلوده پول را از آقا گرفتم، آقا تشریف بردند بیرون.

من گفتم: این آقا کجا بود در این هوای گرم؟ یکی از کارگرها را به نام «شهدی علی»

صدا زدم، گفتم: برو دنبال این آقا ببین کجا می روند، باکی و با چه وسیله ای آمده بودند، «مشهدی علی» رفت، چهار دقیقه شد، پنج دقیقه شد، ده دقیقه شد، «مشهدی علی» نیامد! خیلی حواسم پرت شده بود، «مشهدی علی» را صدا زدم، پشت دیوار ستون مسجد بود. گفتم: چرا نمی آیی؟ گفتم: ایستاده ام، آقا را تماشا می کنم. گفتم: بیا وقتی آمد. گفتم: آقا سرشان را زیر انداختند و رفتند. گفتم: با چه وسیله ای؟ ماشین بود؟ گفتم: نه آقا هیچ وسیله ای نداشتند سر به زیر انداختند و تشریف بردند. گفتم: تو چرا ایستاده بودی. گفتم: ایستاده بودم آقا را تماشا می کردم.

آقای رجبیان گفت: این جریان پنجاه تومان بود، ولی باور کنید که این پنجاه تومان یک اثری روی کار مسجد گذارد، خود من امید اینکه این مسجد به این گونه بنا شود و خودم به تنهایی برسانم نداشتم، از موقعی که این پنجاه تومان به دستم رسید، روی کار مسجد و روی کار خود من اثر گذاشت.

(این بود آنچه از کتاب «پاسخ ده پرسش» آیت الله صافی به قلم خودشان نوشتم). و من خودم این سرگذشت را تحقیق کرده ام و آقای حاج یدالله رجبیان را دیده ام و به صدق و صحت آن قضیه گواهی می دهم. امید است طلاب حوزه علمیه قم، از برکات این مسجد با عظمت، غفلت نفرمایند و به وسیله زیارت «آل یاسین» و نماز توسلی که در بالا ذکر شد، با حضرت ولی عصر علیه السلام ارتباط برقرار کنند.

و من با آنکه در مشهد زندگی می کنم و کمتر توفیق تشرّف به این مسجد را دارم، ولی بحمدالله هر زمان که به قم مشرف شده ام، در مسجد جمکران و مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام رفته ام و برکات بسیاری از این دو مسجد دیده ام.

## تشرّف حجّة الاسلام سیّد

### محمد باقر دامغانی

مرحوم آیت الله آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی که یکی از علماء اهل معنی مشهد بودند و من خودم از ایشان کراماتی دیده ام.

در سال ۱۳۳۸ نقل فرمودند: آقای «سید محمد باقر» اهل دامغان که در مشهد ساکن بود و از علماء و شاگردان مرحوم آیت الله «حاج میرزا مهدی اصفهانی غروی» بود و زیاد خدمت معظم له می رسید و سالها مبتلا به مرض «سل» شده بود و آن روزها این مرض غیر قابل علاج بود و همه از او مأیوس بودند و بسیار ضعیف و نحیف شده بود یک روز دیدیم، که او بسیار سرحال و سالم و بانشاط و بدون هیچ کسالتی نزد ما آمد، همه تعجب کردیم از او علت شفا یافتنش را پرسیدیم!!

گفت: یک روز که خون زیادی از حلقم آمد و دکترها مرا مأیوس کرده بودند، خدمت استاد حضرت «آیت الله غروی» رفتم و به ایشان شرح حال را گفتم: معظم به دو زانو نشست و با قاطعیت عجیبی به من گفت: تو مگر سید نیستی؟! چرا از اجدادت رفع کسالت را نمی خواهی؟! چرا به محضر حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام نمی روی و از آن حضرت طلب حاجت نمی کنی؟ مگر نمی دانی آنها اسماء حسنی پروردگارند، مگر در دعای کمیل نخوانده ای که فرموده: «یا من اسمه دواء و ذکره شفاء» (ای کسی که اسمش دواء و ذکرش شفاء است؟).

تو اگر مسلمان باشی، اگر سید باشی، اگر شیعه باشی، باید شفایت را همین امروز، از حضرت بقیة الله ارواحنا فداء بگیری!

و خلاصه آنقدر سخنان محرک و تهییج کننده، به من زد، که من گریه ام گرفت و از جا بلند شدم مثل آنکه می خواهم به محضر حضرت بقیة الله علیه السلام بروم. لذا بدون آنکه متوجه باشم، اشک می ریختم و با خود زمزمه می کردم و می گفتم: یا حجة بن الحسن ادرکنی و به طرف صحن مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می رفتم، وقتی به در صحن کهنه رسیدم آنجا را طوری دیگر دیدم صحن بسیار خلوت بود، تنها جمعیتی که در صحن دیده می شد چند نفری بودند، که با هم می رفتند و در پیشاپیش آنها سیدی بود که من فهمیدم آن سید «حضرت ولی عصر علیه السلام» است با خودم گفتم، که چون ممکن است آنها بروند و من به آنها نرسم، خوب است که آقا را صدا بزنم و از ایشان شفای مرض خود را بگیرم. همین که این خطور در دلم گذشت دیدم، که آن حضرت برگشتند و نگاهی با گوشه چشمی به من کردند.

عرق سردی به بدنم نشست، ناگهان صحن مقدّس را به حال عادی دیدم دیگر از آن چند نفر خبری نبود، مردم به طور عادی در صحن رفت و آمد می کردند. من بهت زده شدم، در این بین متوجّه شدم که از آثار کسالت «سل» چیزی در من نیست، به خانه برگشتم و پرهیز را شکستم و آنچنان حال خوب و سالم شده است، که هر چه می خواهم سرفه بکنم نمی توانم و سرفه ام نمی آید.

مرحوم «حاج شیخ مجتبی قزوینی رحمته الله» در اینجا به گریه افتاد و فرمودند: بله این بود قضیه آقای سیّد محمد باقر دامغانی و من بعد از سالها که او را می دیدم حالش بسیار خوب بود و حتی فربه شده بود.

آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند      آیا شود که گوشه چشمی بمانند

اگر اهل علم و سادات به آن حضرت توجه پیدا کنند، چون سربازند، چون خادم و خدمتگذارند، چون به آن حضرت نزدیکترند. آن حضرت به آنها توجه بیشتری خواهد کرد و زندگی مادی و معنوی آنها را به احسن وجه اداره خواهد فرمود.

ولی اگر خدای ناکرده سهم امام علیه السلام را بخورند، علاوه بر آنکه متوجّه آن وجود مقدّس نباشند و با آن حضرت مناجاتی نداشته باشند و در شبانه روز لا اقل یک ساعت به آن حضرت عرض ارادت نکنند، بلکه دوستان آن حضرت را هم مسخره کنند بدانند که مورد غضب آن ولی خدا قرار می گیرند و تار و پود جنبه های مادی و معنوی آنها بر باد می رود چنانکه این موضوع مکرّر تجربه شده است!

## خانه حضرت بقیّة الله علیه السلام

### در مدینه منوره

در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی که به مدینه منوره مشرف شده بودم، نیمه شبی که شهر مدینه کاملاً خلوت بود و ساختمانهای قسمت باب السلام را خراب کرده بودند و هنوز سایبانهای فعلی آن قسمت را نساخته بودند.

میدان وسیعی، که از دیوارهای حرم تا خیابان مقابل مسجد غمامه امتداد داشت

وجود پیدا کرده بود، چون در آن آخر شب هنوز درهای حرم را باز نکرده بودند من و رفیقم پشت دیوارهای «مسجد النبی صلی الله علیه و آله» نشسته بودیم و از هر دری درباره حالات حضرت حجّة بن الحسن علیه السلام سخن به میان آمده بود و اظهار علاقه به آن حضرت می نمودیم ضمناً رفیقم گفت: از شما سؤالی دارم؟

گفتم: پرسید. گفتند: آیا ممکن است حضرت بقیّة الله ارواحنا لتراب مقدمه الفداء در مدینه منوره منزلی نداشته باشند؟

گفتم: چرا ممکن نباشد، لازم نیست که آن حضرت در هر شهری خانه‌ای داشته باشند، بخصوص با توجه به اینکه خانه دوستانشان متعلق به ایشان است. رفیقم گفت: نه من معتقدم که آن حضرت در مدینه منوره خانه‌ای دارند. گفتم: آن خانه کجا است؟ فرمود: اگر من خانه آن حضرت را می دانستم که اینجا نمی نشستم؟ (من می دانستم که وقتی این حالات برای محبّین آن حضرت پیش می آید، با مختصر پی گیری می توان استفاده‌های زیادی نمود لذا گفتم:)

من اگر این اعتقاد را می دانستم، یعنی معتقد بودم که حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء در مدینه منوره خانه‌ای دارند، در این چند روزی که در مدینه منوره بودم تمام درهای خانه‌های مدینه را می زدم و از اسم صاحب منزل سؤال می کردم تا خانه آن حضرت را پیدا کنم و اضافه کردم، که اگر این عمل با جدیت و پشتکار داشتن صحیحی انجام بشود، نهایت پنج الی شش روز بیشتر طول نمی کشد، تا آنکه انسان خانه آن حضرت را پیدا می کند، مگر مدینه چقدر خانه دارد و این مدّت زحمت و حتی خجالت کشیدن و احتمالاً از مردم فحش و ناسزا شنیدن، برای رسیدن به این هدف مقدّس ارزش دارد. و حال آنکه من معتقدم، غیرت و لطف و محبّت حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء اجازه نمی دهد، که دوستش برای رسیدن به او تا این حدّ زحمت و خجالت بکشد و طبعاً نمی گذارند، پس از یکی دو در خانه زدن بیشتر معطل شوید و خانه خود را به شما نشان می دهند.

ولی چون من معتقد نیستم، یعنی یقین ندارم که آن حضرت در مدینه منوره خانه‌ای داشته باشند، این عمل را انجام نداده‌ام.

و خلاصه به قدری در این باره با معظم له حرف زدیم، که ایشان در همان نیمه شب از جا برخاست و ایستاد من هم ایستادم و متحیر بودم که از کجا و از کدام طرف شروع کند و به اطراف نگاه می‌کرد، من در هر لحظه منتظر لطفی از طرف حضرت بقیة الله ارواحنا فداء بودم. ناگهان در صورتی که سراسر این میدان وسیع پرنده‌ای پر نمی‌زد همه مردم در خانه‌ها به خواب بودند، سکوت عجیبی همه جا را گرفته بود، صدایی از طرف خیابان مقابل مسجد غمامه به گوش می‌رسید، که شخصی به زبان فارسی صدا می‌زند «از این طرف، از این طرف» ما به طرفی که صدا می‌آمد نگاه کردیم، از دور شخصی را که نمی‌توانستیم خصوصیات قیافه و لباسش را تشخیص دهیم دیدیم، که ظاهراً ما را صدا می‌زند. من با خودم در مرحله اول فکر کردم که شاید او ما را به طرف خانه حضرت ولی عصر علیه السلام صدا می‌زند و اشک از دیدگانمان جاری شد و بدون معطلی به آن طرف حرکت کردیم.

من که در این جریانات در مرحله دوم خیلی دیر باورم، با خود گفتم: حتماً یکی از ایرانیها خیال کرده که ما رفقای او هستیم و راه را گم کرده‌ایم، او ما را به آن طرف صدا می‌زند و راهنمایی می‌کند ولی آن شخص پس از آنکه ما را صدا زد به طرف کوچه‌هایی که در آن حدود بود رفت و ما دیگر او را ندیدیم. بالأخره پس از ده دقیقه به آن محل رسیدیم، ولی باز در آن محل که سر سه راهی بود متحیر بودیم، که باید از کدام طرف برویم.

این تردید چند لحظه بیشتر طول نکشید که صدای موتور دنده‌ای قوی آرامش خیابان را به هم زد و موتور سواری از انتهای خیابانی که مقابل مسجد غمامه است، پیدا شد وقتی که به ما رسید از سرعتش کاهید و توقف کوتاهی نزد ما کرد و اشاره به خیابان فرعی که پشت فندق الحرم است نمود و با زبان فارسی گفت: «از این طرف... از این طرف...» و با سرعت از ما دور شد.

در اینجا من هم می‌خواستم کم‌کم احتمال بدهم که این راهنمایی‌ها طبیعی نیست. زیرا اگر فردا اول به حسب تصادف آن صدا را زده بود، دیگر این موتوری، که معمولاً ایرانیها در مدینه موتور، سوار نمی‌شوند، عادی نبوده به خصوص که این موتور

سوار نزدیک ما توقف کرد و ما را دید و ممکن نیست که ما را با رفقای خودش اشتباه کرده باشد. به هر حال با اشک ریزان و ذکر یا صاحب الزمان علیه السلام بطرف آن خیابان فرعی به راه افتادیم، هنوز ده قدمی بیشتر در آن خیابان نرفته بودیم که دیدیم، جمعی حدود ده نفر جوان اطراف مرد با شخصیتی را که لباس عربی در برداشت گرفته بودند و سخنان او را گوش می دادند و خوب روشن بود که تازه از خانه‌ای خارج شده‌اند و می خواهند به جایی بروند و آهسته آهسته بطرف ما می آمدند وقتی به ما رسیدند آن مرد بزرگوار و با شخصیت نگاهی ب ما کرد و گفت: (سلام علیکم) ما جواب دادیم ولی این سلام و آن نگاه به قدری دلریا و جذاب بود که ما را مبهوت کرده بود.

من به فکر افتادم که ببینم آنها از کجا بیرون آمده‌اند وقتی به پشت سر نگاه کردم، دیدم چراغ خانه‌ای روشن است و کاملاً مشخص است که آنها از این منزل بیرون آمده‌اند، در منزل چوبی بود و به جای شیشه روی میل گردهایی به فاصله سه انگشت از هم جدا نصب شده بود. خانه کاملاً قدیمی و بدون تشریفات ظاهری بود. داخل منزل پشت در چراغی روشن بود و شخصی که ظاهراً خادم آن خانه بود زیر آن چراغ ایستاده بود. بالای در خانه تابلویی نصب بود و چراغ نسبتاً پرنوری روی آن تابلو روشن شده بود، که کاملاً تابلو و مقداری از سطح خیابان را منور کرده بود. روی این تابلو با خط طلایی برجسته‌ای نوشته شده بود: «منزل المهدی الغوث» البته ترتیب نوشته به این نحوه بود که کلمه «منزل» بالای تابلو قرار گرفته و در سطر دوم کلمات «المهدی - الغوث» به همین نحوه که اینجا نوشته شده:

## منزل

### المهدی - الغوث

قرار داشت، وقتی این را دیدیم یقین کردیم، که با سهولت به مقصد و هدف خود رسیده و خانه پرنور حضرت بقیة الله ارواحنا فداء را پیدا کرده‌ایم من که هنوز می خواستم از موضوع بیشتر تحقیق کنم خود را پشت میل گردهای آن در چوبی

رساندم و از مردی که زیر چراغ در داخل منزل ایستاده بود به زبان عربی پرسیدم: «صاحب البيت فيه» یعنی: صاحب خانه در خانه است. او با کمال محبت با لبهای متبسم به من جواب داد و گفت: «الآن راح» یعنی: همین الآن تشریف برد.

من دانستم که آن آقای که با جمعی در خیابان می رفتند، صاحب خانه است، نامش «مهدی» است، لقبش «الغوث» است ولی آیا حقیقتاً او حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان علیه السلام بوده؟! آیا من لیاقت آنکه یک نظر به صورت مبارکش چشمم افتاده باشد داشته‌ام؟! معنی «الغوث» چیست؟ یعنی تنها او پناهگاه بیچارگان است، اشک و آه ما را امان نمی‌داد، کم کم مستخدم آن خانه چراغ داخل منزل را خاموش کرد، مثل آنکه رفت بخوابد.

ولی من در باطن آن چنان دچار طوفان فکری عجیبی شده بودم که نزدیک بود قالب تهی کنم، با خود می‌گفتم: مگر می‌شود مثل منی لیاقت به این فیض عظمی پیدا کند. از طرف دیگر با توجه به اینکه آن موتور سوار به فارسی با ما حرف زد و ما را راهنمایی کرد و دیگر آنکه معمولاً اهل سنت نام «مهدی» را روی خود نمی‌گذارند و حتی شیعیان مدینه هم از باب تقیه کمتر این نام مقدس را دارا هستند، مرا امیدوار می‌نمود که شاید این لیاقت نصیب شده باشد.

به هر حال حدود یک ساعت پشت آن در نشستیم و سپس حرکت کردیم و به محل اقامتمان رفتیم، صبح آن شب کاروان ما عازم مکه بود و من در آن سفر نتوانستم دو مرتبه به در آن خانه بروم ولی در سفرهای بعد که موفق به زیارت مدینه منوره شده بودم، به آنجا رفتم چند خانه شبیه یکدیگر در آنجا بود ولی آن تابلو روی هیچ یک از آن درها نبود. ملاحظه می‌فرمایید که آن حضرت حتی راضی نشدند که ما حتی در یک خانه را بزنیم و یک صاحب خانه ما را ببیند و ما از او خجالت بکشیم، جان و مال و پدر و مادرمان فدای این چنین آقای مهربانی باد.



## تشرّف حجّة الاسلام شهید هاشمی نژاد

مرحوم شهید حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج «سید عبدالکریم هاشمی نژاد» استادی داشت به نام آقای شیخ «علی فریده الاسلام کاشانی» که من مختصر شرح حالی از او در کتاب «پرواز روح» نوشته‌ام.

شهید «هاشمی نژاد» نقل می‌کرد که: شبی مرحوم استاد در ایوان اطاق فوقانی که در قم برای زندگی اجاره کرده بودیم، رو به حیاط منزل ایستاده بود و حضرت «بقیّة الله» ارواحنا فداه را با زیارت «آل یس» زیارت می‌کرد و با آن حضرت مناجات می‌نمود. من هم در کنار او منقل آتش را برای کرسی درست می‌کردم، یعنی آتش را باد می‌زدم تا برای زیر کرسی آماده شود.

ناگهان دیدم مرحوم استاد تکانی خورد و حال توجّه‌اش، بیشتر شد و گریه‌اش شدّت کرد من سرم را بالا کردم تا ببینم چه خبر است، با کمال تعجب دیدم: حضرت بقیّة الله علیه السلام در میان زمین و آسمان مقابل استاد ایستاده و به او تبسم می‌کند و من در آن تاریکی شب تمام خصوصیات قیافه و حتی رنگ لباس آن حضرت را می‌دیدم. سپس سرم را پایین انداختم باز دو مرتبه وقتی سرم را بالا کردم آن حضرت را با همان قیافه و همان خصوصیات دیدم.

بالآخره چند بار این عمل تکرار شد و در هر مرتبه جمال مقدّس آن حضرت را مشاهده می‌کردم، تا آنکه در مرتبه آخر که سرم را پایین انداختم متوجّه شدم که استاد آرام گرفت وقتی سرم را بالا کردم و بطرف آن حضرت نگاه نمودم دیگر آن آقا را ندیدم معلوم شد که مناجات استاد با رفتن آن حضرت تمام شده است.

وقتی من و استاد پس از این جریان در میان اطاق زیر کرسی نشسته بودیم، استاد به گمان آنکه من چیزی ندیده‌ام می‌خواست موضوع را از من کتمان کنند.

من ابتداء به او گفتم: استاد شما آقا را به چه لباسی می‌دیدید؟ او با تعجب از من

سؤال کرد و گفت: مگر تو آن حضرت را دیدی؟!!

گفتم: بلی با لباس راه راه و عمّامه‌ای سبز و قیافه‌ای جذّاب که خالی در کنار

صورت داشت و خلاصه آنچه از خصوصیات در آن حضرت دیده بودم به او گفتم و او

مرا تصدیق کرد و تشویق نمود و خوشحال شد که من لیاقت ملاقات با آن امام معصوم علیه السلام را پیدا کرده‌ام.

من در سال ۱۳۳۳ شمسی هجری که با مرحوم شهید هاشمی نژاد به نجف اشرف برای تحصیل رفته بودم، در شب جمعه‌ای به کربلاء برای زیارت رفته بودیم، من در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام تقاضا کردم که یقین مرا درباره وجود مقدس حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداه زیاد کنند.

سپس به صحن حضرت سید الشهداء علیه السلام برای زیارت آمدم، معظم له با من بود با آنکه هیچ اطلاعی از نیتم نداشت این قصه را برای من نقل کرد و آنچنان قلبم آرام شد و یقین کردم حضرت ابوالفضل علیه السلام به این وسیله خواسته‌اند حاجت مرا بدهند و قلب مرا مطمئن فرمایند که دیگر هیچگاه نسبت به آن حضرت تردید پیدا نکردم.

## تشریف آقای شیخ اسماعیل نمازی

در بین اهالی مشهد از آقای «حاج شیخ اسماعیل نمازی» که در مشهد ساکنند قصه‌ای معروف است که جمعی از اهالی مشهد آنرا نقل می‌کنند و من در پی آن بودم که قضیه را تحقیق کنم و از خود ایشان بشنوم تا آنکه در جلسه‌ای که در مدینه طیبه با جمعی از علماء منجمله «آیت الله اراکی» تشکیل شده بود از معظم له شنیدم که می‌فرمود: در یکی از سالها که من جمعی از اهالی مشهد را به عنوان حمله دار و رئیس کاروان به زیارت بیت الله الحرام می‌بردم و در آن زمان از راه نجف اشرف که از بیابانهای بی آب و علف و پر از شن عبور می‌کرد می‌رفتیم، جاده آسفالته و یا حتی جاده‌ای که شن ریزی شده باشد نبود و فقط عده‌ای راه بلد می‌توانستند از علائم مخصوص، راه را پیدا کنند و حتماً باید آب و بنزین کافی همراه داشته باشند تا در راه نمانند. ما از نظر آب و بنزین و ماشین و ضعمان مرتب و خوب بود، حتی دو نفر راننده داشتیم، مسافرین نان و غذای کافی برداشته بودند و ما راه خود را پیش گرفته بودیم و می‌رفتیم.

یکی از دو راننده آدم باتقوایی نبود اتفاقاً آنروز نزدیک غروب وسط بیابان او پشت

فرمان نشسته بود ما به او گفتیم: شب نزدیک است همین جا می‌مانیم صبح با خیال

راحت حرکت می‌کنیم. او بما اعتنائی نکرد و به راه خود ادامه داد، تا آنکه شب شد، پس از مدتی که به راه خود ادامه داد ناگهان ایستاد و گفت: دیگر راه معلوم نیست ما همه پیاده شدیم و شب را در همانجا ماندیم، صبح که از خواب برخاستیم دیدیم به کلی راه کور شده و حتی باد، شن‌ها را در جای طایر ماشین ما ریخته که معلوم نیست ما از کجا آمده‌ایم.

من به مسافرین گفتم: سوار شوید و به راننده گفتم: حدود ده فرسخ بطرف مشرق و ده فرسخ بطرف مغرب و ده فرسخ بطرف جنوب و ده فرسخ بطرف شمال می‌رویم تا راه را پیدا کنیم. راننده قبول کرد و در آن بیابان بی آب و علف تا شب کارمان همین بود، ولی راه را پیدا نکردیم، باز شب در همانجا بیتوته کردیم ولی من خیلی پریشان بودم. روز دوم به همین ترتیب تا شب هر چه کردیم اثری از راه دیده نشد و ضمناً بنزین ما هم تمام شد و حدود غروب آفتاب بود که دیگر ماشین ما ایستاد و بنزین نداشتیم، آب هم جیره‌بندی شده بود و دیگر نزدیک بود تمام شود، آن شب در خانه خدا زیاد عجز و ناله کردیم، صبح همه ما تن به مرگ داده بودیم، زیرا دیگر نه آب داشتیم و نه بنزین و نه راه را می‌دانستیم من به مسافرین گفتم: بیایید نذر کنیم که اگر خدا ما را از این بیابان نجات بدهد وقتی به وطن رسیدیم، هر چه داریم در راه خدا بدهیم، همه قبول کردند و خود را به دست تقدیر سپردیم، حدود ساعت نه صبح بود، دیدم هوا نزدیک است گرم شود و قطعاً با نداشتن آب جمعی از ما می‌میرند لذا من فوق العاده مضطرب شده بودم، از جا حرکت کردم و قدری از مسافرین فاصله گرفتم. اتفاقاً در محلی شنها انباشته شده بود و مانند تپه‌ای بوجود آمده بود، من پشت آن تپه رفتم و با اشک و آه فریاد می‌زدم: «یا ابا صالح المهدي اذركني - يا صاحب الزمان اذركني - يا حجة بن الحسن العسكري اذركني» سرم پایین بود، قطرات اشکم به روی زمین می‌ریخت، ناگهان احساس کردم صدای پایی به من نزدیک می‌شود، سرم را بالا کردم مرد عربی را دیدم، که مهار قطار شترهایی را گرفته و می‌خواهد عبور کند، صدا زدم که آقا ما در اینجا گم شده‌ایم، ما را به راه برسان.

آن عرب شترها را خواباند، نزد من آمد سلام کرد، من جواب گفتم: اسم مرا برد و

گفت: «شیخ اسماعیل» نگران نباش، بیا تا من راه را به شما نشان بدهم مرا به آن طرف تپه بُرد و گفت: ببین از این طرف می‌روید به دو کوه می‌رسید، وقتی از میان آن دو کوه عبور کردید، بطرف دست راست مستقیم می‌روید، حدود غروب آفتاب به راه خواهید رسید. گفتم: باز ما راه را گم می‌کنیم و ضمناً قرآن را از جیبم در آوردم و گفتم: شما را به این قرآن قسم می‌دهم ما را خودتان به راه برسانید.

(حالا توجه ندارم که او شترهایش را خوابانده و اینطوری که می‌گوید: حدود ده ساعت راه تا جاده هست!!) زیاد اصرار کردم و او را مرتب قسم می‌دادم، او گفت: بسیار خوب همه سوار شوند و به آن راننده‌ای که تقوای بیشتری داشت، گفت: تو پشت فرمان بنشین، خودش هم پهلوی راننده نشست و من هم پهلوی او نشستم، یعنی جلو ماشین سه صندلی داشت یکی مال راننده بود و دو صندلی دیگر را هم ما نشستیم، حالا یا بس که ما خوشحال شده بودیم و یا تصرفی در فکر ما شده بود که هیچ کدام از ما حتی راننده و مسافرین توجه نداشتند که بنزین ماشین ما، در شب قبل تمام شده بود. یکی دو ساعت راه را پیمودیم ناگهان به راننده دستور داد که نگهدار، ظهر است نماز بخوانیم بعد حرکت کنیم.

همه پیاده شدیم در همان نزدیکی چشمه آبی بود خودش وضو گرفت، ما هم وضو گرفتیم و از آن آب خوردیم او رفت در کناری مشغول نماز شد و به من گفت: تو هم با مسافرین نماز بخوان وقتی نماز تمام شد و سرو صورتی شستیم فرمود: سوار شوید که راه زیادی در پیش داریم. همه سوار شدیم همانطور که قبلاً گفته بود به دو کوه رسیدیم از میان آنها عبور کردیم بعد به راننده فرمود: بطرف دست راست حرکت کن تا آنکه حدود غروب آفتاب بود، که به جاده اصلی رسیدیم، در بین راه فارسی با ما حرف می‌زد، احوال علماء مشهد را از من می‌پرسید، بعضی از آنها را تعریف می‌کرد و می‌فرمود: فلانی آینده خوبی دارد.

در بین راه به ایشان گفتم: ما نذر کرده‌ایم که اگر نجات پیدا کنیم همه اموالمان را در راه خدا انفاق کنیم. فرمود: عمل به این نذر لازم نیست. بالأخره وقتی به جاده رسیدیم، همه خوشحال از ماشین پیاده شدیم و من مسافرین را جمع کردم و گفتم هر چه پول

دارید بدهید تا به این مرد عرب بدهیم چون خیلی زحمت کشیده است شترهایش را در بیابان رها کرده و با ما آمده است. ناگهان مسافرین و خود من از خواب غفلت بیدار شدیم و مسافرین گفتند: راستی این مرد کیست و چگونه برمی گردد؟! دیگری گفت: شترهایش را در بیابان به که سپرد؟! سوّمی گفت: ماشین ما که بنزین نداشت این همه راه یک صبح تا غروب چگونه بدون بنزین آمده ایم؟ خلاصه همه سراسیمه بطرف آن مرد عرب دویدیم، ولی اثری از او نبود، او دیگر رفته بود، ما را به فراق خود مبتلا کرده بود، دانستیم که یک روز در خدمت امام زمان علیه السلام بوده ایم ولی او را نشناخته ایم!

این قضیه بما می گوید: که یکی از نشانه های امام مهدی علیه السلام این است که تمام امور تکوینی در دست با کفایت آن حضرت است او هر زمان و هر جا که مصلحت بداند خود را به متوسّلینش نشان می دهد و به فریاد آنها می رسد ولی: «گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟» فدای آن محبّت و لطف و کرمش گردیم.

## تشرّف سیّد بحر العلوم

مرحوم حاجی نوری در کتاب نجم الثاقب از عالم جلیل آخوند «ملاّ زین العابدین سلماسی» شاگرد اهل سرّ «سیّد بحر العلوم» نقل می کند که فرمود: در خدمت سیّد بحر العلوم به حرم مطهر عسکریین علیهم السلام در سامرا مشرف شدیم و ما چند نفر بودیم، که او نماز می خواندیم، در رکعت دوّم بعد از تشهد که می خواست برای رکعت سوّم رخصت کرد و دست داد که توقّفی نمود و بعد از چند لحظه برخاست. بعد از نماز در حالیکه همه ما تعجب کرده بودیم و نمی دانستیم چرا آن عالم بزرگ ر وسط نماز توقّف کرده کسی از ما جرئت نداشت که از او سؤال کند. وقتی به منزل آن بزرگوار برگشتیم و سر سفره نشستیم یکی از سادات به من اشاره کرد که علت آن توقّف را سؤال کنم؟

گفتم: تو از من به آن جناب نزدیکتری. سیّد بحر العلوم علیه السلام متوجّه ما شد و فرمود: با من چه می گوید؟ من که از همه رویم به آن جناب بازتر بود. گفتم: این سیّد می خواهد

بداند، سرّ آن توقّف در حال نماز چه بوده است؟ فرمود: من وقتی در حال نماز بودم دیدم، حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء برای زیارت پدر بزرگوارش وارد حرم مطهر، شد من از مشاهده جمال مقدّسش مبهوت شدم و لذا آن حالت که مشاهده نمودید به من دست داد و من به او نگاه می‌کردم تا آنکه آن حضرت از حرم بیرون رفتند.

## تشرّف حجّة الاسلام

### آقای سیّد محمّد مشیر

مرحوم حجّة الاسلام عالم عارف متقی جناب آقای «سیّد محمّد مشیر» که از اوتاد و دارای کمالات نفسانی و علوم غریبه مثل جفر و رمل و کیمیا بود و در مشهد مقدّس سکونت داشت در سال ۱۳۳۲ برایم نقل می‌کرد که: یک روز به وسیله علم جفر متوجّه شدم، که الآن حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء در حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام تشریف دارند. فوراً حرکت کردم و به حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام رفتم بهر وسیله‌ای که بود، دانستم یکی از آن سه نفری که در پیش روی ضریح مبارک نشسته‌اند حضرت ولیّ عصر علیه السلام است.

منتظر بودم که آنها زیارتشان را بخوانند سپس به آنها عرض ارادت کنم. در این مدّت که آنها با هم بودند با خود فکر می‌کردم که آیا کدام یک از آنها امام زمان علیه السلام است، در این موقع یکی از آنها بیشتر جلب توجهم را نمود و تقریباً یقین کردم، که باید او حضرت ولیّ عصر علیه السلام باشد.

تصادفاً آن دو نفر دیگر حرکت کردند و بطرف بالای سر مطهر حضرت رضا علیه السلام رفتند. ولی آن یک نفری که مورد نظر من بود و خیال می‌کردم که او حضرت بقیّة الله ارواحنا فداء است همچنان پیش روی مبارک حضرت رضا علیه السلام نشسته بود و حال خوشی داشت و من هم خوشحال بودم که آن حضرت را تنها می‌بینم اما چند دقیقه‌ای بیشتر طول نکشید، که یکی از آن دو نفر که بطرف بالای سر مقدّس رفته بود با عجله آمد و به آن کسیکه من گمان می‌کردم که او امام زمان علیه السلام است به زبان عربی گفت:

حضرت مهدی علیه السلام رفت، او هم با عجله از جا برخاست و پشت سر آن شخص رفت. من تازه متوجه شده بودم که امام زمان علیه السلام را در میان این سه نفر اشتباه گرفته‌ام، لذا با عجله من هم پشت سر آنها رفتم اما آنها معجزه‌آسا بدون آنکه تند حرکت کنند و من می‌دویدم از من دور شدند تا آنکه دیگر آنها را ندیدم.

من به آقای مشیر گفتم: چطور شد که همه جا شما درست رفته بودید ولی در جای حساس یعنی در تشخیص وجود مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در میان آن سه نفر اشتباه کردید؟! فرمود: همه جا که اختیار در دست ما نیست، در آن قسمت تصرف ولایتی فرمودند تا من اشتباه کنم و بدانم راه رسیدن به محضر حضرت بقیه الله ارواحنا فداه رمل و جفر و سایر چیزها از این قبیل نیست، بلکه باید تزکیه نفس کرد و خود را ساخت تا لیاقت محضر مقدس آن حضرت را پیدا کرد.

مرحوم آقای مشیر به قدری در مکاشفه قوی بود، که در آن زمانها که برق نبود و خود او ساعت هم نداشت هر زمان که دوستان و خود من در نیمه‌های شب او را بیدار می‌کردیم و از ساعت سؤال می‌نمودیم ساعت را با تعیین دقیقه‌اش بدون آنکه به ساعت نگاه کند می‌گفت و می‌خوابید. او در یکی از باغهای اطراف مشهد که چند نفر از اولیاء خدا دعوت بودند و مرحوم ملا آقا جان زنجانی که شرح حالش را در کتاب «پرواز روح» نوشته‌ام نماز می‌خواند ناگهان از جا حرکت کرد و به مرحوم حاج ملا آقا جان اقتداء نمود، بعد از نماز از او پرسیدیم که: چه شد با این عجله به ایشان اقتداء کردی؟ گفت: دیدم او به حضرت ولی عصر علیه السلام اقتداء کرد من هم به او اقتداء نمودم که در حقیقت به امام زمان علیه السلام اقتداء کرده بودم.

## تشرّف اسماعیل هرقلی

مرحوم حاجی نوری در کتاب «نجم الثاقب» و علامه اربلی در کتاب «کشف الغمّه» نقل کرده‌اند که در نزد جمعی از ثقات و شیعیان در بلاد حله این قضیه معروف است که: مردی به نام «اسماعیل بن حسن هرقلی» اهل قریه‌ای از اطراف حله به نام «هرقل» بود، وی نقل کرده که: در جوانی روی ران چپ من غده‌ای بیرون آمده بود، که

هر سال فصل بهار می‌ترکید و چرک و خون زیادی از آن می‌ریخت و این کسالت مرا از همه کار باز داشته بود.

یک سال که فشار و ناراحتیم بیشتر شده بود، به حلّه آمدم و خدمت جناب «سید بن طاووس» رسیدم و از مرض و کسالتم به ایشان شکایت کردم، آن سید بزرگوار تمام اطباء و جراحان حلّه را جمع کرده و شورای پزشکی تشکیل داده آنها بالاتفاق گفتند: این غده در جایی بیرون آمده، که اگر عمل شود اسماعیل به احتمال قوی می‌میرد و لذا ما جرأت نمی‌کنیم او را عمل کنیم.

جناب «سید بن طاووس» به من فرمود: قصد دارم در این نزدیکی به بغداد بروم تو هم با ما بیا تا تو را به اطباء آنجا هم نشان بدهم، شاید آنها بتوانند تو را معالجه بکنند. من اطاعت کردم و پس از چند روز در خدمتش به بغداد رفتم.

جناب «سید بن طاووس» اطباء و جراحان بغداد را هم با نفوذی که داشت جمع کرد و کسالت مرا به آنها گفت، آنها هم شورای پزشکی تشکیل دادند و مرا دقیقاً معاینه کردند و بالأخره نظر پزشکان حلّه را تأیید نمودند و از معالجه من خودداری کردند! من خیلی دلگیر شدم، متأسف بودم که باید تا آخر عمر با این درد و مرض که زندگیم را سیاه کرده، بسوزم و بسازم.

حضرت «سید بن طاووس» به گمان آنکه من برای نماز و اعمال عبادیم متأثرم به من فرمود: خدای تعالی نماز تو را با این نجاست که تو به آن آلوده‌ای قبول می‌کند و اگر به این درد صبر کنی خدا به او اجر می‌دهد و تو متوسّل به «ائمہ اطهار و حضرت بقیّة الله علیه السلام» بشو تا آنها به تو شفا عنایت کنند.

من گفتم: پس اگر اینطور است به سامراء می‌روم و پناهنده به ائمہ اطهار علیهم السلام می‌شوم و رفع کسالتم را از حضرت «بقیّة الله» ارواحنا فداء می‌خواهم. و لذا وسایل سفر مهیا کردم و به طرف سامراء رفتم و چون به آن مکان شریف رسیدم، اوّل به زیارت حرم مطهر «حضرت امام هادی و حضرت امام عسکری علیه السلام» مشرف شدم و بعد به سرداب مطهر حضرت «ولّی عصر» ارواحنا فداء رفتم و شب را در آنجا ماندم و به درگاه خدایتعالی بسیار نالیدم و به حضرت «صاحب الامر علیه السلام» استغاثه کردم.



صبح بطرف دجله<sup>(۱)</sup> رفتم خود را در کنار دجله شستشو کردم، غسل زیارت نمودم و ظرفی را پر از آب کردم و برخاستم که بطرف حرم مطهر «ائمه اطهار علیهم السلام» برای زیارت بروم. اما هنوز در خارج شهر بودم که چهار نفر اسب سوار را دیدم، که بطرف من می آیند و چون در اطراف سامراء جمعی از سادات و شرفاء خانه داشتند، گمان کردم که این چهار نفر از آنها هستند.

من کناری رفتم، تا آنها عبور کنند ولی وقتی به من رسیدند دیدم دو جوان که به خود شمشیر بسته اند و تازه محاسنشان رویده بود و دیگری پیرمردی بسیار تمیز و نیزه ای در دست داشت و چهارمی مردی بود که شمشیر حمایل کرده و تحت الحنک انداخته و نیزه ای به دست گرفته بود با هم نزدیک من آمدند، آن دو جوان در طرف چپ این شخص ایستادند و پیرمرد، در طرف راست او ایستاد و آن مرد نیزه به دست وسط راه، در حالتی که سر نیزه را به زمین گذاشته بود ایستاد و به من سلام کردند، من جواب دادم، آن شخص به من فرمود: فردا از اینجا می روی؟! عرض کردم: بله. فرمود: پیش بیا تا زخمت را ببینم.

من در دلم گفتم: اینها که اهل بادیه هستند از نجاست پرهیزی ندارند، من هم تازه غسل کرده ام و لباسهایم هنوز تراست، اگر دستشان را به لباس من نمی زدند بهتر بود. به هر حال من هنوز در این فکر بودم، که آن شخص خم شد و مرا به طرف خود کشید و دستش را به آن زخم گذاشت و فشار داد که احساس درد کردم.

سپس دستش را برداشت و بر روی زین مانند اول نشست، آن پیرمرد به من گفت: «أَفَلَحْتَ يَا إِسْمَاعِيلَ» یعنی: ای اسماعیل رستگار شدی!

من گفتم: شما رستگارید، در ضمن تعجب کردم که آنها اسم مرا از کجا می دانند! باز همان پیرمرد گفت: رستگار و خلاص شدی این «امام زمان» است؟! من با شنیدن این جمله! دویدم و ران مقدّسش و رکابش را بوسیدم و عقب آنها دویدم. به من فرمود: برگرد. گفتم: از تو هرگز جدا نمی شوم.

باز به من فرمود: برگرد مصلحت تو در برگشتن است. گفتم: من هرگز از تو جدا

۱ - دجله نهر آب بسیار بزرگی است که از طرف ترکیه به سوی بغداد و از کنار سامراء می گذرد.

نمی شوم. آن پیرمرد گفت: ای «اسماعیل» شرم نمی کنی امام زمانت دو بار به تو فرمودند: برگرد و تو اطاعت نکردی!!

من ایستادم، آنها چند قدم از من دور شدند، حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداء ایستاد و رو به من کرد و فرمود: «وقتی به بغداد رسیدی «مستنصر خلیفه عباسی» تو را می طلبد و به تو عطایی می دهد، از او قبول نکن و به فرزندم، «رضی»<sup>(۱)</sup> بگو که نامه ای به «علی بن عوض» درباره تو بنویسد و من به او سفارش می کنم، که هر چه بخواهی به تو بدهد». من همانجا ایستادم و سخنان آن حضرت را گوش دادم، آنها بعد از این کلمات حرکت کردند و رفتند و از نظرم غائب شدند.

اما دیگر نمی توانستم از کثرت غم فراق آن حضرت بطرف سامراء بروم همانجا نشستم، گریه می کردم و از دوری آن حضرت اشک می ریختم.

بالآخره پس از ساعتی حرکت کردم و به سامراء رفتم، جمعی از اهل شهر که مرا دیدند گفتند: چرا حالت متغیر است؟! با کسی دعوا کرده ای؟ گفتم: نه ولی شما بگویید که این اسب سواران که بودند؟

گفتند: ممکن است از سادات و بزرگان این منطقه باشند. گفتم: نه آنها از بزرگان این منطقه نبودند یکی از آنها حضرت «صاحب الامر علیه السلام» بود!! گفتند: کدام یکی از آنها؟ من آن حضرت را معرفی کردم!

گفتند: زحمت را به او نشان دادی؟ گفتم: بلی او خودش آنرا فشار داد و درد هم گرفت. آنها ران مرا باز کردند، اثری از آن زخم نبود من خودم هم تعجب کردم و به شک افتادم و گفتم: شاید پای دیگرم زخم بوده، لذا پای دیگرم را باز کردم باز هم اثری نبود!! مردم که متوجه شدند، که من به برکت حضرت «بقیة الله علیه السلام» شفا یافته ام. دور من جمع شدند و پیراهنم را پاره کردند و اگر جمعی مرا از دست مردم خلاص نمی کردند زیر دست و پای مردم از بین می رفتم.

این جنجال و سرو صدا به گوش ناظر «بین النهرین» رسید او آمد و ماجرا را با جمیع خصوصیات سؤال کرد و رفت و منظورش این بود که ماجرا را به بغداد بنویسد.

بالآخره من شب در آنجا ماندم و صبح جمعی از دوستان مرا مشایعت کردند و من به طرف شهر بغداد حرکت کردم و رفتم.

روز بعد به بغداد رسیدم، دیدم جمعیت زیادی سر پل بغداد جمع شده‌اند و هر که از راه می‌رسد اسم و خصوصیاتش را سؤال می‌کنند و منتظر کسی هستند و چون مرا دیدند و نام مرا سؤال کردند و مرا شناختند به سر من هجوم آوردند لباسی را که تازه پوشیده بودم پاره کردند و بردند و نزدیک بود مرا هلاک کنند که «سید رضی الدین بن طاووس» با جمعی رسیدند و مردم را دور کردند و مرا نجات دادند، بعدها معلوم شد که ناظر «بین النهرین» جریان را به بغداد نوشته و او مردم را خبر کرده است.

«سید رضی الدین بن طاووس» به من گفت: آن مردی که می‌گویند شفا یافته تویی؟! گفتم: بلی از اسب پیاده شد پای مرا باز کرد و دقیق آنرا نگاه کرد و چون قبلاً هم زخم را دیده بود و حالا اثری از آن نمی‌دید گریه زیادی کرد و غش کرد و بیهوش افتاد! وقتی که به حال آمد به من گفت: وزیر خلیفه قبل از آمدن تو مرا طلبیده و گفته که از سامراء کسی می‌آید، که خدا به وسیله حضرت «بقیة الله علیه السلام» او را شفا داده و او با تو آشنا است زود خبرش را برای من بیاور.

بالآخره مرا نزد وزیر که از اهل قم بود برد و به وزیر گفتم: این مرد از دوستان برادر من است. وزیر رو به من کرد و گفت: قصه‌ات را نقل کن، من قصه‌ام را از اوّل تا به آخر برای او نقل کردم. وزیر اطبایی را که قبلاً مرا دیده بودند جمع کرد و به آنها گفتم: شما این مرد را دیده‌اید و می‌شناسید؟ همه گفتند: بلی او مبتلا به زخمی است که در رانش می‌باشد. وزیر به آنها گفتم: علاج او چیست؟

همه آنها گفتند: علاج او منحصرأ در عمل کردن پای او است و اگر آنرا جراحی کنند مشکل است «اسماعیل» زنده بماند. وزیر پرسید: بر فرض که جراحی شود و زنده بماند چقدر مدّت لازم دارد که جای آن خوب شود؟ گفتند: لا اقل دو ماه مدّت لازم است، که جای آن زخم خوب شود ولی جای آن سفید و بدون آنکه مویی از آنجا بیرون آید باقی می‌ماند. وزیر از آنها پرسید: شما چند روز است که زخم او را دیده‌اید؟ گفتند: ده روز قبل او را معاینه کرده‌ایم.

وزیر گفت: نزدیک بیایید و ران مرا برهنه کرد و به آنها نشان داد اطباء تعجب کردند، یکی از آنها مسیحی بود گفت: به خدا قسم این معجزه حضرت «مسیح» است. بالأخره این خبر به گوش «خلیفه» رسید. او وزیر را طلبید و دستور داد که مرا نزد او ببرد وزیر مرا نزد «خلیفه مستنصر بالله» برد و او به من گفت: که جریان را نقل کن. من جریان را برای او نقل کردم به خادمش دستور داد کیسه پولی را که هزار دینار در آن بود به من بدهد.

من قبول نکردم. خلیفه گفت: از که می ترسی؟ گفتم: از آنکه مرا شفا داده زیرا خود آن حضرت به من فرموده است که از «مستنصر» چیزی قبول نکن. خلیفه بسیار مکدر شد و گریه کرد. این بود جریان «اسماعیل هرقلی» که در کتب متعددهای نقل شده است. در این قضیه چند نکته قابل توجه وجود دارد:

اول: آنکه انسان وقتی متوسل به «امام عصر» روحی له الفداء بشود آن آقا به او توجه می فرمایند و خودشان به سراغ او می آیند.

دوم: آنکه انسان در هر حال باید مطیع و فرمانبردار امام زمانش باشد.

سوم: آنکه انسان نباید دست بطرف اموال کسانی که از راه ظلم و ستم و اعمال قدرت پول به دست آورده اند دراز کند و از آنها اهدایی بگیرد.

چهارم: آنکه سید بن طاووس را آن حضرت فرزند خود دانسته اند.

## تشرّف حجّة الاسلام

### حاج شیخ تقی زرگری

مرحوم حجّة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ «تقی زرگری» که یکی از اولیاء خدا بود و من شرح حالی از او در کتاب «پرواز روح» نقل کرده‌ام، همسرش که بانوی محترمه‌ای است، می گفت: در نیمه شب شانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۳۹۸ با صدای گریه و مناجات مرحوم حاج «میرزا تقی زرگری» از خواب بیدار شدم، عطر عجیبی فضای اطاق را پر کرده بود! پرسیدم: چه شده؟! گفت: نمی دانی چه خبر بود!

حضرت «بقیة الله» روحی له الفداء تشریف داشتند، مدّتی خدمتشان نشسته بودم و الآن که رفتند فراق ایشان مرا ناراحت کرده است. گفتم: پس چرا مرا بیدار نکردی؟ گفت: آقا فرمودند بگذار بخوابد.

گفتم: مذاکراتی هم داشتید؟ گفت: سؤالاتی از آقا کردم و ایشان جواب عنایت فرمودند ولی نمی توانم همه سؤالاتم را به تو بگویم. گفتم: آنچه را می توانید بگویید. گفت: از اوضاع مملکت از آقا سؤال کردم، فرمودند: شاه می رود و رژیم سرنگون می شود و فرج نزدیک است (با آنکه در آن روز مردم فکر نمی کردند که قدرتمندی مثل محمد رضای پهلوی شاه ایران سرنگون گردد).

پرسیدم: شفای کسالتت را از آقا نخواستی؟ گفت: من باید از دنیا بروم چند ماه هم دیر شده است. سپس خود او ادامه داد و گفت: از حضرت بقیة الله علیه السلام سؤال کردم چگونه می شود خدمتتان رسید؟ فرمودند: من همیشه با شما هستم، هر وقت بخواهید مرا می بینید. به هر حال آن شب گذشت و از آن شب به بعد مرحوم حاج «میرزا تقی» علیه السلام غالباً حالش دگرگون بود تا دار فانی را وداع کرد.

خوانندگان محترم می بینید که چگونه دوستان حضرت «بقیة الله» روحی له الفداء با آن حضرت در تماس اند و چگونه اولیاء خدا از مرگ استقبال می کنند و دنیا را زندان خود می دانند. و آن حضرت به آنها اظهار می فرماید که من همیشه با شمایم. (ای به فدای خاک پایت روح و جانمان باد).

## شفا دادن حضرت بقیة الله علیه السلام میهمانان را

حضرت حجّة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج سید «ستار محمدی» از علماء بزرگ «میانه» آذربایجان است و مرد بسیار پاک و پرارزشی است، سخاوت او ضرب المثل است، در خانه اش باز و مأوایی برای علماء و دوستان است.

در سال ۱۳۶۰ که بعضی از نمک شناسان او را اذیت کرده بودند و او از شهر میانه برای شکایت از آنها به مشهد مقدّس نزد حضرت «علی بن موسی الرضا علیه السلام» آمده بود و در منزل ما نزول اجلال فرموده بود.

چند روزی که در منزل ما بود، فوق العاده ناراحت بود، یک روز بعد از نهار من خوابیده بودم در عالم رؤیا دیدم پدرم که از دنیا رفته، در اطاق مهمانخانه در محل مخصوصی بیهوش روی زمین افتاده مثل آنکه سگته قلبی کرده است، من شانه‌های او را مالیدم به هوش آمد به من گفتم: خیلی ترسیدم فکر می‌کردم که از دنیا خواهم رفت. من از خواب بیدار شدم و به خدمت معظم له که در اطاق مهمانخانه بود رفتم و به ایشان خوابم را گفتم. ایشان به من توصیه کرد، که خیراتی برای پدرم بدهم.

شب همان روز من برای کاری از منزل بیرون رفته بودم، وقتی به منزل برگشتم و وارد اطاق مهمانخانه شدم دیدم معظم له، در همان حال مخصوصی که روز گذشته در خواب دیده بودم که پدرم افتاده و قلبش گرفته او هم افتاده و قلبش گرفته و با زحمت نفس می‌کشد.

من فوراً به یاد خوابم افتادم، شانه‌های او را مالیدم تا آنکه به حال آمد فوراً او را بهر نحوی که بود به اطاق دیگری که جنب اطاق خوابم بود و دری به آن باز می‌شد برای آنکه از حالش اطلاع داشته باشم منتقل کردم و در رختخواب به او استراحت دادم و چون منزل در خارج از شهر یعنی در قریه المهدی (طرفدر) بود، نتوانستم در همان شب طبیبی برای عیادتش حاضر کنم. اما فوق العاده نگران بودم، شب خوابم نمی‌برد، هر ساعت به او سری می‌زدم و از حالش تجسس می‌کردم صبح که من می‌خواستم او را نزد طبیب ببرم ایشان فرمودند: حال بسیار خوب است و احتیاج به طبیب نیست، بعداً اهل بیتم به من گفتم: من آن روز صبح که آقای «محمدی» در اطاق مجاور خوابیده بود و حالش خوب نبود و من نماز صبح را خوانده بودم و در بیداری می‌دیدم در اطاقی که آقای «محمدی» خوابیده است باز شد و حضرت «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» وارد شدند در میان در اطاقی که بین ما و ایشان باز می‌شد ایستادند حضرت «علی بن ابیطالب علیه السلام» طرف راست ایشان ایستاده بود و حضرت «فاطمه زهراء علیها السلام» طرف چپ ایشان بودند و سایر «ائم علیهم السلام» و حضرت «بقیة الله علیه السلام» پشت سر آنها ایستاده بودند، من اول خیال کردم که چون ایشان سید و عالم و متقی هستند و می‌خواهند از دنیا بروند «معصومین علیهم السلام» به بالینش آمده‌اند و لذا با خودم می‌گفتم: چرا آنها را من هم می‌بینم، باید آنها را خود

محتضر ببیند ولی بعد دیدم که حضرت «رسول اکرم صلی الله علیه و آله» او را در بغل گرفتند و به او اظهار محبت فرمودند و حضرت «بقیة الله علیه السلام» او را دلداری دادند و مثل آنکه دست به قلبش گذاشتند و او را شفا عنایت کردند و رفتند!!

بعداً بحمدالله آثار کسالت از ایشان برطرف شده بود و ناراحتیها هم بعداً از بین رفت و بحمدالله در این چند سال از کسالت قلبی ایشان خبری نبوده و صحیح و سالم در شهر میانه به همان آقایی زندگی می‌کند.

## شفا یافتن شخصی

### در مسجد صاحب الزمان

معمولاً وقتی من در مسجد «صاحب الزمان» مشهد نماز مغرب و عشاء را می‌خواندم به منبر می‌رفتم و چند جمله از اعتقادات و یا اخلاقیات از قرآن و احادیث برای مردم می‌گفتم.

آن شب اتفاقاً از مسائل معنوی و روحی سخن به میان آمده بود و من گرم حرف زدن بودم، که ناگاه شخصی که راضی نیست اسمش را در کتاب ببرم پای منبرم فریادی زد و گفت آقا کجا رفتند؟ من که روی منبر نشسته بودم و بهتر از دیگران متوجه می‌شدم، اگر کسی از میان جمعیت بیرون می‌رفت گفتم: کسی از مسجد بیرون نرفته شما چه کسی را می‌گویید که کجا رفته است؟ گفت: همین الآن اینجا (پهلویش که جای خالی ای بود نشان داد) بودند ولی حالا نیستند. گفتم: ممکن است جریان را بگویید؟

گفت: من اهل دورترین محله‌های مشهد نسبت به مسجد «صاحب الزمان علیه السلام» (کوی رضائیه) هستم و تا به حال به این مسجد نیامده بودم و سه سال است که مبتلا به دل درد کهنه هستم و به هیچ وجه علاج نمی‌شوم.

امشب که برای انجام کاری به این محل آمده‌ام وقتی کارم تمام شد اذان نماز مغرب و عشاء را می‌گفتند، با خودم گفتم: خوب است از نماز اول وقت غفلت نکنم در همین مسجد بروم و نماز را بخوانم و چون شما را می‌شناختم از جهت جماعت خواندن

مانعی نداشتم. ولی وقتی نماز عشاء را سلام دادم و نگاه بطرف راستم کردم دیدم آقای پهلوی من نشسته و او اول سلام کرد من جواب دادم به من فرمود: درد دلت خوب شده یا نه من اول خیال کردم که او از ساکنین محله ما است و به همین جهت از درد شکم من خبر دارد، ولی من او را نمی شناسم.

گفتم: نه آقا هنوز مبتلا هستم، دستش را به روی شکم من گذاشت و فشار داد مثل آبی که روی آتش بریزند دلم فوراً خوب شد! ولی از طرف دیگر می ترسیدم که پای منبر شما اگر حرف بزنم بی ادبی باشد، همانطور که به شما نگاه می کردم زیر لب از او سؤال کردم شما اینجا چه کار می کنید؟

گفت: مگر اینجا مسجد «صاحب الزمان» نیست؟ گفتم: چرا. گفت: پس اینجا متعلق به من است. من متوجه نشدم که منظورش چیست و به شما نگاه می کردم ولی یک دفعه به فکر درد شکم و سخنی که فرمود (پس متعلق به من است) افتادم و با خودم گفتم شاید او حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداه باشد لذا بطرف راستم نگاه کردم دیدم جایش خالی است و او نیست. این مرد بعدها با ما آشنا شد و سالها بر او گذشت الحمدلله از آن شب دیگر اثری از شکم دردش ندیده است.

## تشرّف حاج علی بغدادی

مرحوم حاج شیخ «عباس قمی» رحمته الله می گوید: مناسب است که در اینجا حکایت سعید صالح، صفی متقی، حاج «علی بغدادی» نقل شود.

شیخ ما در کتاب جنة المأوی و کتاب نجم الثاقب این حکایت را نقل کرده و می گوید: «اگر در کتاب نجم الثاقب حکایتی جز این حکایت، یقینی و صحیحه که در آن فوائد زیادی است و در این نزدیکیها واقع شده نبود کافی بود».

حاج علی بغدادی نقل کرده که هشتاد تومان سهم امام علیه السلام به گردنم بود و لذا به نجف اشرف رفتم و بیست تومان از آن پول را به جناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه دادم و بیست تومان دیگر را به جناب شیخ محمد حسن مجتهد کاظمینی و بیست

تومان به جناب شیخ محمد حسن شروقی دادم و تنها بیست تومان دیگر به گردنم باقی



بود، که قصد داشتم وقتی به بغداد برگشتم به شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس بدهم و مایل بودم که وقتی به بغداد رسیدم، در ادای آن عجله کنم.

در روز پنجشنبه‌ای بود که به کاظمین به زیارت حضرت موسی بن جعفر و حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفتم و خدمت جناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس رسیدم و مقداری از آن بیست تومان را دادم و بقیه را وعده کردم که بعد از فروش اجناس به تدریج به من حواله دهند که بدهم.

و بعد همان روز پنجشنبه عصر به قصد بغداد حرکت کردم ولی جناب شیخ خواهش کرد که بمانم عذر خواستم و گفتم باید مزد کارگران کارخانه شعربافی را بروم و بدهم و چون رسم چنین بود که مزد تمام هفته را در شب جمعه می دادم.

لذا به طرف بغداد حرکت کردم، وقتی یک سوّم راه را رفتم سید جلیلی را دیدم، که از طرف بغداد رو به من می آید وقتی نزدیک شد به من سلام کرد و دستهای خود را دراز کرد که با من مصافحه و معانقه کند و فرمود: «اهلاً و سهلاً» و مرا در بغل گرفت و با هم با کمال محبت معانقه کردیم و هر دو یکدیگر را بوسیدیم.

بر سر مبارکش عمامه سبز روشنی بود و روی صورتش خال سیاه بزرگی بود. ایستاده و فرمود: «حاج علی خیر است کجا می روی؟» گفتم: کاظمین بودم زیارت کردم و به بغداد برمی گردم. فرمود: «امشب شب جمعه است، بیا به کاظمین برگردیم». گفتم: آقای من نمی توانم و امکانات ندارم! فرمود: «داری! برگرد تا نزد جدّم امیرالمؤمنین علیه السلام شهادت دهم، که تو از دوستان و موالیان ما هستی و شیخ هم شهادت می دهد، ما دو شاهد می شویم، و خدای تعالی هم فرموده: دو شاهد بیاورید».

این مطلب اشاره‌ای بود، به آنچه من در دل نیت کرده بودم، که وقتی جناب شیخ را دیدم، از او تقاضا کنم که چیزی بنویسد و در آن شهادت دهد، که من از موالیان اهلبیت عصمت و طهارتم و آن را در کفن خود بگذارم.

گفتم: شما این مطلب را از کجا می دانید و چطور شهادت می دهید؟! فرمود: «کسی که حق او را به او می رسانند، چگونه رساننده را نمی شناسد؟»  
گفتم: چه حقی؟ فرمود: «آنچه به وکلای من رساندی!» گفتم: وکلای شما کیست؟

فرمود: «شیخ محمد حسن!» گفتم: او وکیل شما است؟! فرمود: «وکیل من است». اینجا در خاطر من خطور کرد، که این سید جلیل که مرا به اسم صدا زد با آنکه مرا نمی‌شناخت کیست؟ به خودم جواب دادم، شاید او مرا می‌شناسد و من او را فراموش کرده‌ام!

باز با خودم گفتم: حتماً این سید از سهم سادات از من چیزی می‌خواهد و چقدر مایلم از سهم امام علیه السلام به او چیزی بدهم.

لذا به او گفتم: از حق شما پولی نزد من بود که به آقای شیخ محمد حسن مراجعه کردم و باید با اجازه او چیزی به دیگران بدهم.

او به روی من تبسمی کرد و فرمود: «بله بعضی از حقوق ما را به وکلای ما در نجف رساندی». گفتم: آنچه را داده‌ام قبول است؟ فرمود: «بله».

من با خودم گفتم: این سید کیست که علماء اعلام را وکیل خود می‌داند و مقداری تعجب کردم! و با خودم گفتم: البته علماء وکلایند در گرفتن سهم سادات.

سپس به من فرمود: «برگرد با هم برویم جدم را زیارت کن».

من برگشتم او دست چپ مرا در دست راست خود نگه داشته بود و با هم قدم زنان به طرف کاظمین می‌رفتیم. در طرف راست ما نهر آب صاف سفیدی جاری بود و درختان مرکبات لیمو و نارنج و انار و انگور و غیره همه با میوه، در یک وقت که موسم آنها نبود بر سر ما سایه افکنده بود.

گفتم: این نهر و این درختها چیست؟ فرمود: «هرکس از موالیان و دوستان ما باشد و جدم را زیارت کند اینها با او هست».

گفتم: سؤالی دارم؟ فرمود: «پرس». گفتم: مرحوم شیخ عبدالرزاق، مدرس بود روزی نزد او رفتم شنیدم می‌گفت: کسی که در تمام عمر خود روزها روزه بگیرد و شبها را به عبادت مشغول باشد و چهل حج و چهل عمره کند و در میان صفا و مروه بمیرد و از دوستان و موالیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نباشد! برای او فایده‌ای ندارد!

فرمود: «آری والله برای او چیزی نیست». سپس از احوال یکی از خویشاوندان خود

سؤال کردم و گفتم: آیا او از موالیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هست؟

فرمود: «بله او و هر کس متعلق به تو است از موالیان خواهد بود».

گفتم: ای آقای من سؤالی دارم؟ فرمود: «بپرس». گفتم: روضه خوانهای امام حسین علیه السلام می خوانند: که سلیمان اعمش از شخصی سؤال کرد، که زیارت سید الشهداء علیه السلام چطور است او در جواب گفت: بدعت است، شب سلیمان اعمش در خواب دید، که هودجی در میان زمین و آسمان است، سؤال کرد که در میان این هودج کیست؟ گفتند: حضرت فاطمه زهراء و خدیجه کبری علیهما السلام هستند.

گفت: کجا می روند؟ گفتند: چون امشب شب جمعه است، به زیارت امام حسین علیه السلام می روند و دید رقعه هایی را از هودج می ریزند که در آنها نوشته شده:

**امان من النار لزوار الحسين علیه السلام في ليلة الجمعة امان من النار يوم القيامة.**

(امان نامه ای است از آتش برای زوار سید الشهداء علیه السلام در شب جمعه و امان از آتش

روز قیامت) آیا این حدیث صحیح است؟

فرمود: «بله راست است و مطلب تمام است». گفتم: ای آقای من صحیح است که می گویند: کسی که امام حسین علیه السلام را در شب جمعه زیارت کند، برای او امان است؟ فرمود: «آری والله» و اشک از چشمان مبارکش جاری شد و گریه کرد. گفتم: ای آقای من سؤالی دارم؟ فرمود: «بپرس».

گفتم: در سال (۱۲۶۹) هزار و دویست و شصت و نه به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام رفتم در قریه درّود (نیشابور) عربی از عربهای شروقیه، که از بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند را ملاقات کردم و او را مهمان نمودم از او پرسیدم: ولایت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام چگونه است؟

گفت: بهشت است، تا امروز پانزده روز است که من از مال مولایم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می خورم نکیرین چه حق دارند در قبر نزد من بیایند و حال آنکه گوشت و خون من از طعام آن حضرت رویده شده آیا صحیح است آیا علی بن موسی الرضا علیه السلام می آید و او را از دست منکر و نکیر نجات می دهد؟ فرمود: «آری والله جدّ من ضامن است». گفتم: آقای من سؤال کوچکی دارم؟ فرمود: «بپرس». گفتم: زیارت من از حضرت رضا علیه السلام قبول است؟

فرمود: «انشاءالله قبول است». گفتم: آقای من سؤالی دارم. فرمود: «بپرس». گفتم: زیارت حاج احمد بزاز باشی قبول است، یا نه؟ (او با من در راه مشهد رفیق و شریک در مخارج بود)؟

فرمود: «زیارت عبد صالح قبول است». گفتم: سؤالی دارم؟ فرمود: «بپرس». گفتم: فلان کس اهل بغداد که همسفر ما بود زیارتش قبول است؟ جوابی نداد. گفتم: آقای من این کلمه را شنیدید؟ یا نه! زیارتش قبول است؟ باز هم جوابی نداد. (این شخص با چند نفر دیگر از پولدارهای بغداد بود و دائماً در راه به لهو و لعب مشغول بود و مادرش را هم کشته بود).

در این موقع به جایی رسیدیم، که جاده پهن بود و دو طرفش باغات بود و شهر کاظمین در مقابل قرار گرفته بود و قسمتی از آن جاده متعلق به بعضی از ایتام سادات بود، که حکومت به زور از آنها گرفته بود و به جاده اضافه نموده بود و معمولاً اهل تقوی که از آن اطلاع داشتند، از آن عبور نمی کردند ولی دیدم آن آقا از روی آن قسمت از زمین عبور می کند! گفتم: ای آقای من این زمین مال بعضی از ایتام سادات است تصرف در آن جایز نیست! فرمود: «این مکان مال جدّ ما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و ذریّه او و اولاد ما است برای موالیان ما تصرف در آن حلال است».

در نزدیکی همین محل باغی بود که متعلق به حاج میرزا هادی است او از متمولین معروف ایران بود که در بغداد ساکن بود.

گفتم: آقای من می گویند: زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است این راست است یا نه؟ فرمود: «چه کار به این کارها داری!»

در این وقت رسیدیم به جوی آبی، که از شط دجله برای مزارع کشیده اند و از میان جاده می گذرد و بعد از آن دو راهی می شود، که هر دو راه به کاظمین می رود، یکی از این دو راه اسمش راه سلطانی است و راه دیگر به اسم راه سادات معروف است، من به آقا عرض کردم بیا از این راه برویم (یعنی راه سلطانی). فرمود: «نه از راه خودمان می رویم».

از آنجا چند قدمی برداشتیم، خودم را در صحن مقدّس کاظمین کنار کفشداری

دیدم، هیچ کوچه و بازاری را ندیدم، داخل ایوان شدیم و از طرف باب المراد که طرف شرقی حرم است و پایین پای مقدّس است، وارد شدیم و آقا به در رواق معطل نشد و اذن دخول نخواند و وارد حرم شد و ایستاد و فرمود: «زیارت بکن». گفتم: من سواد ندارم. فرمود: «برای تو زیارت بخوانم». گفتم: بلی.

فرمود: «ادخل یا الله السّلام عليك یا رسول الله السّلام عليك یا امیر المؤمنین» و بالأخره بر یک یک از ائمه سلام کرد تا رسید به حضرت عسکری علیه السلام و فرمود: «السّلام عليك یا ابا محمّد الحسن العسکری» بعد از آن به من فرمود: «امام زمانت را می شناسی؟» گفتم: چطور نمی شناسم. فرمود: «به او سلام کن». گفتم: «السّلام عليك یا حجّة الله یا صاحب الزّمان یا بن الحسن» آقا تبسّمی کرد و فرمود: «عليك السّلام و رحمة الله و برکاته» پس داخل حرم شدیم و خود را به ضریح مقدّس چسبانیدیم و ضریح را بوسیدیم به من فرمود: «زیارت بخوان». گفتم: سواد ندارم.

فرمود: «من برای تو زیارت بخوانم؟» گفتم: بلی. فرمود: «کدام زیارت را برای تو بخوانم؟» گفتم: هر زیارتی که افضل است.

فرمود: «زیارت امین الله افضل است»، سپس مشغول زیارت امین الله شد و آن زیارت را به این نحوه خواند:

السّلام عليكما یا امینی الله فی ارضه و حجّتیه علی عباده اشهد انکما جاهدتما فی الله حقّ جهاده و عملتما بکتابه و اتبعتما سنن نبیّه صلی الله علیه و آله حتّی دعاکما الله الی جواره فقبضکما الیه باختیاره و الزم اعدائکما الحجّة مع مالکما من الحجج البالغة علی جمیع خلقه... تا آخر زیارت.

در اینجا چراغهای حرم را روشن کردند، یعنی شمعها روشن شد ولی دیدم حرم روشنی دیگری هم دارد، نوری مانند نور آفتاب در حرم می درخشد و شمعها مثل چراغی بودند که در آفتاب روشن باشد و آنچنان مرا غفلت گرفته بود که به هیچ وجه ملتفت این همه از آیات و نشانه‌ها نمی شدم.

وقتی زیارتمان تمام شد، از طرف پایین پا بطرف پشت سر یعنی بطرف شرقی حرم مطهر آمدیم، آقا به من فرمودند: «آیا مایلی زیارت جدّم حسین بن علی علیه السلام را بکنی؟»

گفتم: بله شب جمعه است زیارت می‌کنم. آقا برایم زیارت وارث را خواندند، در این وقت مؤذن از اذان مغرب فارغ شد به من فرمودند: «به جماعت ملحق شو و نماز بخوان» ما با هم به مسجدی که پشت سر مقدّس است رفتیم آنجا نماز جماعت اقامه شده بود، خود ایشان فرادا در طرف راست محاذی امام جماعت مشغول نماز شد و من در صف اوّل ایستادم و نماز خواندم، وقتی نماز تمام شد، نگاه کردم دیدم او نیست با عجله از مسجد بیرون آمدم و در میان حرم گردیدم، او را ندیدم، البتّه قصد داشتم او را پیدا کنم و چند قرانی به او بدهم و شب او را مهمان کنم و از او نگهداری نمایم.

ناگهان از خواب غفلت بیدار شدم، با خودم گفتم: این سیّد که بود؟ این همه معجزات و کرامات!، که در محضر او انجام شد، من امر او را اطاعت کردم! و از میان راه برگشتم! و حال آنکه به هیچ قیمتی بر نمی‌گشتم! و اسم مرا می‌دانست! با آنکه او را ندیده بودم! و جریان شهادت او و اطلاع از خطورات دل من! و دیدن درختها! و آب جاری در غیر فصل! و جواب سلام من! وقتی به امام زمان علیه السلام سلام عرض کردم! و غیره...!!

بالاخره به کفشداری آمدم و پرسیدم: آقای که با من مشرف شد کجا رفت؟ گفتند: بیرون رفت، ضمناً کفشداری پرسید این سیّد رفیق تو بود؟ گفتم: بله. خلاصه او را پیدا نکردم، به منزل میزبانم رفتم و شب را صبح کردم و صبح زود خدمت آقای شیخ محمّد حسن رفتم و جریان را نقل کردم او دست به دهان خود گذاشت و به من به این وسیله فهماند، که این قصّه را به کسی اظهار نکنم و فرمود: خدا تو را موفق فرماید. من هم قضیه را به کسی نمی‌گفتم، تا آنکه یک ماه از این جریان گذشت، یک روز در حرم مطهر کاظمین سیّد جلیلی را دیدم، نزد من آمد و پرسید: چه دیده‌ای؟

گفتم: چیزی ندیدم. او باز اعاده کرد، من هم باز گفتم: چیزی ندیده‌ام و به شدّت آن را انکار کردم، ناگهان او از نظرم غائب شد و دیگر او را ندیدم.  
(ظاهراً این برخورد سبب شد که حاج علی بغدادی قضیه را برای مردم نقل کند).

## تشرّف مرحوم آیه الله

### حاج سید حسین قاضی

مرحوم آیت الله آقای «حاج سید حسین قاضی تبریزی» که در قم ساکن بودند و تمام علماء و بزرگان ایشان را به عنوان یک مرد عالم و متقی و اهل معنی و دارای کرامات می شناختند و من خودم مکرّر خدمتشان رسیده بودم و از محضرشان استفاده‌هایی نموده بودم، معروف بود که ایشان مکرّر خدمت حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداه می‌رسند، ولی من قضیه‌ای که از ایشان سندش صحیح باشد نداشتم که آن را در اینجا نقل کنم و خود من هم از ایشان در این خصوص چیزی نشنیده بودم.

ولی بحمدالله وقتی به این قسمت از کتاب رسیده بودم، میهمانی از قم، به منزل ما آمد که او را مدّتها است به عنوان یک فرد اهل حال و معنی می‌شناسم او با مرحوم آیت الله قاضی کاملاً آشنا بود و از اصحاب اهل سرّ ایشان بوده است، معظّم له در بیستم ذیقعد ۱۴۰۳ سه قضیه از آن جناب در موضوع این کتاب برای ما نقل فرمود: مرحوم آیت الله آقای «سید حسین قاضی» نقل فرمودند که: در محلی جمعی بودیم که به محضر حضرت «بقیة الله» ارواحنا فداه رسیدیم، ایشان به ما نگاه می‌فرمودند و از افراد تفقّد می‌نمودند، به من فرمودند: شما چه می‌خواهید که من به شما بدهم؟ عرض کردم: می‌خواهم از همه این جمعیت به شما نزدیکتر باشم. حضرت در کنار خود جایی باز کردند و مرا پهلوی خود نشانند.

## تشرّف دیگری از مرحوم

### آیت الله حاج سید حسین قاضی

آقای حاج آقا «جواد رحیمی» قضیه دوّم مرحوم «آیت الله قاضی» را این چنین نقل کردند، ایشان گفت: مرحوم «آقای قاضی» فرمود که: زمانی در محضر حضرت «بقیة الله علیه السلام» بودم، قصیده‌ای که در مدح حضرتش یکی از دوستانش گفته بود، من آن را برای آن حضرت می‌خواندم، شاعر در آن قصیده اخلاص و ارادت خودش را نسبت

به آن حضرت اظهار می‌کند، من وقتی آن اشعار را می‌خواندم، آنچه را شاعر نسبت به خودش داده بود من آنها را نسبت به خودم و اخلاص خودم می‌دادم و می‌خواستم به این وسیله ابراز ارادت می‌کنم، که ناگاه دیدم آن حضرت نیستند و متوجه شدم که از این عمل من خوششان نیامد!

## تشرّف آیت الله قاضی

### در مسجد جمکران

آقای حاج آقا «جواد رحیمی» قضیه سوّم مرحوم «آیت الله قاضی» را این چنین بیان کردند: مرحوم آیت الله آقای حاج «سید حسین قاضی» فرمودند: شب تولّد حضرت «فاطمه زهراء علیها السلام» یعنی شب بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۴۸ در مسجد جمکران بودم، ناگهان مشاهده شد که انواری از آسمان به زمین و بخصوص روی آسمان جمکران فرو می‌ریزند، (در اینجا آقای رحیمی فرمودند: من هم اتفاقاً آن شب در مسجد جمکران بودم و آن انوار را دیدم و بلکه همه مردم آنها را می‌دیدند).

در همان شب شخصی که مورد وثوق «آقای قاضی» بود برای ایشان نقل کرده بود که من در مسگر آباد تهران بودم، یکی از اولیاء خدا مرا با طی الأرض به مسجد جمکران آورد با او در مسجد جمکران به مجلس روضه‌ای که در گوشه‌ای تشکیل شده بود رفتیم، از همان اوّل مجلس حضرت «بقیّة الله» ارواحنا فداء در روضه شرکت فرمودند، روضه خوان اشعاری از کتاب «گلزار آل طه» که مرحوم آیت الله حاج «سید علی رضوی» سروده است، می‌خواند و حضرت «ولّی عصر» ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء گوش می‌دادند و گریه می‌کردند، پس از خاتمه مجلس حضرت «حجّة بن الحسن علیه السلام» دعاء کردند و از مجلس برخاستند و تشریف بردند، جمعی که در آن مجلس بودند به شخصی که از دیگران به حضرت ولیّ عصر علیه السلام نزدیکتر بود، اصرار می‌کردند که شما هم دعایی بکنید، او می‌گفت: حضرت ولیّ عصر علیه السلام دعاء فرمودند، بالأخره با اصرار زیاد او را وادار به دعاء کردند او هم چند جمله دعاء درباره



فرج کرد و مجلس خاتمه یافت. (احتمالاً دعاء کننده خود مرحوم «قاضی» بوده ولی نمی خواسته اسمش را ببرد).

## تشرّف مرحوم آیه الله

### میرزا مهدی اصفهانی

استادمان مرحوم آیت الله آقای «حاج شیخ مجتبی قزوینی» رحمته الله علیه قضیه استادش مرحوم آیت الله آقای «میرزا مهدی اصفهانی» را این چنین نقل می فرمود: مرحوم آیت الله «میرزای اصفهانی» می فرمود: در ایّام تحصیل که در نجف اشرف بودم، در علم اخلاق و تزکیه نفس و سیر و سلوک از محضر آقای «سید احمد کربلایی» که یکی از عرفاء بلند پایه بود استفاده می کردم، تا آنکه در رشد و کمالات معنوی و تزکیه نفس از نظر ایشان به حدّ کمال و به اصطلاح به مقام قطبیت و فناء فی الله رسیدم.

او به من درجه و سمت دستگیری از دیگران را داد و مرا استاد در فلسفه اشراق دانست، او مرا عارف کامل و قطب و فانی فی الله می دانست ولی من که خودم را نمی توانستم فریب دهم و هنوز از معارف حقّه چیزی نمی دانستم، دلم آرام نگرفته بود و خود را در کمالات ناقص می دانستم، تا آنکه به فکر رسید که شبهای چهارشنبه به مسجد سهله بروم و متوسّل به حضرت «بقیّة الله» ارواحنا فداه بشوم شاید آن آقای که خدای تعالی او را برای ما غوث و پناهگاه خلق کرده توجّهی به من بفرماید و صراط مستقیم را به من نشان بدهد.

لذا به مسجد سهله رفتم و از جمیع علوم می که: سر به سر قیل و قال، نه از آن کیفیتنی حاصل نه حال. و از افکار عرفانی متصوّفه و از بافته های فلاسفه، خود را خالی کردم و صد در صد با کمال اخلاص و توبه به مقام مقدّس آن حضرت، خود را در اختیار گذاشتم، که ناگهان جمال پر نور حضرت «بقیّة الله» ارواحنا فداه ظاهر شد و به من اظهار لطف زیادی فرمود و برای آنکه میزانی در دست داشته باشم و همیشه با آن میزان حرکت کنم، این جمله را به من فرمودند: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت

**مساوی انکارنا** یعنی: جستجوی معارف و شناخت حقایق از غیر خط ما اهل بیت طهارت مساوی است با انکار ما.

وقتی مرحوم میرزای اصفهانی این جمله را از آن حضرت می شنود، متوجه می گردد که باید معارف حقه را تنها و تنها از مضامین آیات قرآن و روایات اهل بیت عصمت و طهارت استفاده کند و لذا به مشهد مقدس مشرف می گردد، معارف قرآن و اهل بیت را به پاک طینتان از اهل علم تعلیم می دهد و شاگردانی که همه اهل معنی و تشرّف و تزکیه نفس و در صراط مستقیم معارف حقه هستند، به جامعه روحانیت تحویل می دهد.

در اینجا چند تذکر و توضیح را لازم می دانم که به عرض خوانندگان محترم برسانم. اول: آنکه قضیه تشرّف مرحوم میرزای اصفهانی، به انحاء مختلف نقل شده و چون برای من آنچه را که استاد مرحوم آقای حاج شیخ مجتبی قزوینی نقل فرموده بودند معتبر است، این نحوه که نقل کردم نزد من معتبرتر است.

دوم: مرحوم سید احمد کربلایی، از شاگردان ملا حسین قلی همدانی است و مراسلاتی دارد که ظاهراً شخصی معنی این شعر شیخ عطار را می پرسد:

دائماً او پادشاه مطلق است      در کمال عز خود، مستغرق است  
او بسر ناید ز خود، آنجا که او است      کی رسد عقل وجود، آنجا که او است

که ابتداء مرحوم «آخوند خراسانی» جواب مختصری می دهد و بعد همان سؤال را از مرحوم «شیخ محمد حسین غروی کمپانی» می کنند، که ایشان طبق مذاق فلسفه مشاء پاسخ می گوید و بعد باز همان سؤال را از مرحوم «سید احمد کربلایی» می پرسند، که ایشان طبق مذاق فلسفه اشراق جواب می دهند که عیناً آن مراسلات نزد من موجود است، بنابراین مرحوم سید احمد کربلایی مذاقشان مذاق عرفانی وحدت موجودی است و این مطلب کاملاً از آن مراسلات استفاده می شود.

سوم: مرحوم آیت الله آقای میرزا مهدی اصفهانی در روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه الحرام ۱۳۶۵ هجری قمری در مشهد مقدس از دنیا رفت و در وسط دارالضیافه آستانه مبارکه حضرت رضا علیه السلام دفن شد. ضمناً بعضی از شاگردان مرحوم میرزای اصفهانی و فرزند بزرگوارش در کتاب دین و فطرت قضیه او را چنین نقل می کنند.

از جمله عالمان و فقیهان و مربیان روحانی دهه‌های گذشته مرحوم مبرور آیت الله العظمی آقای میرزا مهدی اصفهانی علیه السلام است (۱۳۶۵ - ۱۳۱۳ هجری قمری) بوده است، که مراکز علمی خصوصاً حوزه علمیه مشهد سالها تحت نفوذ و سیطره معنوی آن بزرگوار بوده و تعالیشان از جمله حرکت‌های عظیم فکری معاصر گشته که همچون سدّی فولادین در مقابل انحرافات ایستاد و معارف قرآن و ائمه طاهرین را به عنوان تنها راه دستیابی به اسلام خالص عرضه داشته است.

بسیاری از دانشمندان شیعه که امروز نگهبانان مرزهای تشیع‌اند در محضر آن بزرگوار درسها گرفته و پندها آموخته‌اند این تب و تاب که امروزه در زاد روز امام عصر علیه السلام می‌بینیم، گوشه‌ای از شراره‌های محبتی است که ایشان به پیشگاه امام زمان علیه السلام می‌ورزیده و اینک جلوه‌هایی از آن آشکار گشته است...

آن بزرگوار، در آن هنگامی که به تحصیل مشغول بوده و سینه خویش را از علوم اسلامی می‌انباشته در برخورد با روشها و مشربهای گوناگون از جمله مکاتب فلسفی و عرفانی به حیرت و نوسان کشیده می‌شود و اضطراب عجیبی بر روحش سایه می‌افکند.

پریشانی و آزرده‌گی حاصل از بلا تکلیفی، انقلاب فکری در او ایجاد می‌کند که نمی‌داند چه بکند و به کجا برود و به کدام سیر، از سیرهای علمی و معنوی آن زمان رو کند. سرانجام برای نجات از این دغدغه خاطر، به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل می‌شود و چاره مشکل را از آن حضرت می‌طلبد. حضرتش نیز تفضل می‌کنند و در کنار قبر هود و صالح در «وادی السلام نجف» تشریف فرما شده بر او تجلی می‌فرمایند و راه را به او می‌نمایانند... او که در آنجا با قلبی شکسته و دیده‌ای گریان دیدار را آرزو می‌نمود سرانجام به مقصود خود نائل می‌آید و شرفیاب محضر پر فیضش می‌شود و درمان درد خویش را می‌یابد. بدین گونه که وقتی در بیداری، به خدمت حضرت می‌رسد، بر سینه آن حضرت نواری را به رنگ سبز به عرض بیست سانت و به طول قریب شصت سانت می‌بیند؛ که عبارتی به رنگ سفید، به گونه نور بر آن چنین نقش شده است: **طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ طَرِيقِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ مُسَارِقٌ لِإِنكَارِنَا وَقَدْ**

أَقَامَنِي اللَّهُ وَ أَنَا حُجَّةُ بَنِي الْحَسَنِ. (که کلمه «حجة بن الحسن» قدری درهم و به شکل امضاء نقش یافته بود). (یعنی: جستجوی معارف جز از راه ما خاندان پیامبر، مثل انکار نمودن ماست و خداوند امروز مرا برپا داشته و من حجت خدا پسر حضرت عسکری علیه السلام هستم). و بعد آن حضرت غائب می شوند.

## نامه مبارک حضرت عسکری پدر امام زمان علیه السلام

### به جناب ابن بابویه قمی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين و الجنة للموحدين و النار للملحدين و لا عدوان الا على الظالمين و لا اله الا الله احسن الخالقين و الصلوة و السلام على محمد و عترته الطاهرين

اما بعد اوصيك يا شيخى و معتمدى ابا الحسن على بن الحسين القمى! وفقك الله لمرضاتك و جعل من صلبك اولاداً صالحين برحمته بتقوى الله و اقامة الصلوة و ايتاء الزكوة فانه لا يقبل الصلوة من مانع الزكوة.

و اوصيك بمغفرة الذنب و كظم الغيظ و صلة الرحم و مواساة الاخوان و لسعى فى حوائجهم فى العسر و اليسر و الحلم عند الجهل و التفقة فى الدين و التثبت فى الامور و التعاهد للقرآن و حسن الخلق و الامر بالمعروف و النهى عن المنكر قال الله عزوجل ﴿لا خير فى كثير من نجواهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بين الناس و اجتناب الفواحش كلها﴾<sup>(۱)</sup>

به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر

سپاس از آن خداوندی است که پروردگار جهانیان است و فرجام نیک از آن تقوا پیشگان و بهشت از آن یکتا پرستان و آتش دوزخ برای انکارگران حق است و ستم جزیر ستمگران روانیست و معبودی نیست جز خداوندی که بهترین آفریدگار است و درود و

سلام بر محمد و دودمان پاک او باد.

اما بعد ای ابوالحسن علی بن حسین قمی! که شخصیت بزرگوار و مورد اعتماد ما هستی و امید که خداوند تو را به انجام کارهایی که خود می‌پسندد موفق داشته و از سر مهر و رحمت خویش فرزندان شایسته کردار روزیت سازد. من شما را به پروای از خدا و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و حقوق مالی خویش سفارش می‌کنم چرا که نماز کسی که حقوق مالی خود را نپردازد پذیرفته نمی‌شود. و نیز تو را به عفو و گذشت از گناهان و لغزشها، فرو خوردن خشم، پیوند با بستگان، مواسات با برادران دینی، تلاش در برآوردن حوائج آنان در خوشیها و ناخوشیها، بردباری در برابر نادانان ژرف نگری در دین استواری در کارها تعهد در برابر قرآن، اخلاق شایسته دعوت به خوبیها و نهی از بدیها توصیه می‌کنم.

خدا در قرآن می‌فرماید: در بسیاری از نجواهایشان سودی نیست مگر در سخن آنان که به صدقه دادن یا نیکی کردن و یا آشتی جویی و اجتناب از همه زشتیها فرمان دهند. بر تو باد به انجام نماز شب! چرا که پیامبر گرامی سه بار امیر مؤمنان علی علیه السلام را بدان سفارش فرمود و گفت: علی جان! بر تو باد به انجام نماز شب! هر کس آن را سبک شمارد از ما خاندان پیامبر نیست از این رو به سفارشهای من به خوبی عمل کن و همه شیعیان مرا به انجام این دستورات توصیه و دعوت نما تا عمل کنند.

بر تو باد به شکیبایی و انتظار فرج! و بدانکه شیعیان ما همواره در رنج و فشارند تا فرزندم مهدی علیه السلام ظهور نماید. همو که پیامبر گرامی نوید او را داد که زمین و زمان را لبریز از عدل و داد خواهد ساخت.

آری! زمین را خداوند به هر کدام از بندگان شایسته‌اش که بخواهد به میراث می‌دهد فرجام نیک و پیروزمندانه از آن تقوای پیشگان است.

درود بر تو باد و بر همه شیعیان ما و رحمت خدا و برکات او بر شما باد. (۱)

## قاسم بن علاء و نامه رسان پیر

نامش قاسم و نام پدرش علاء بود و به همین جهت به قاسم بن علاء شهرت یافته است. مدتی در «ران» که شهری میان مراغه و زنجان بود زندگی می‌کرد و عمری به بلندای ۱۱۷ سال داشت. او افتخار دیدار و ارادت و همراهی دهمین و یازدهمین امام نور حضرت نقی و عسکری علیه السلام را داشت و از کسانی است که به افتخار دریافت توفیق به وسیله «جناب محمد بن عثمان» از محبوب دلها نائل آمده است.

زندگی پرماجرائی داشت در هشتاد سالگی از دو چشم نابینا شد و پس از سالهای طولانی درست هفت روز پیش از رحلتش بار دیگر بینا گشت و خود با آگاهی کامل روز وفات خویش را که از توفیق مبارک دریافته بود اعلان کرد و این پیش‌بینی چنان دقیق بود که باعث هدایت یکی از دشمنان اهل بیت شد.

داستان او را مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در کتاب خویش اینگونه روایت کرده است: «محمد بن احمد صفوانی» از افراد مورد اعتماد است او آورده است که چند ماهی بود که به جناب قاسم بن علاء از سوی جناب محمد بن عثمان دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام پیامی نرسیده بود به همین جهت این مرد نگران و بی‌قرار به نظر می‌رسید. روزی از روزها در خدمت او بودم که ناگهان دربان او وارد شد و ما در حال خوردن غذا بودیم که گفت: سرورم! سفیر و پیام‌رسانی از عراق آمده است.

جناب قاسم شادمان شد و سجده سپاس به جا آورد و به استقبال او شتافت، مرد سالخورده‌ای در حالی که خورجین به دوش داشت وارد شد قاسم بن علاء او را به گرمی در آغوش گرفت، خورجین از دوشش برداشت و طشت آب طلبید تا او دست و صورت بشوید و آنگاه او را در کنار خود جای داده و به خوردن غذا دعوت کرد.

غذا صرف شد: پس از غذا مرد پیام‌رسان نامه‌ای را بیرون آورد و به جناب قاسم تقدیم داشت، او نامه را گرفت و بوسه باران ساخت، آنگاه به منشی خویش داد تا برای او قرائت کند. منشی او مهر نامه را برداشت و شروع به خواندن نامه کرد تا به نقطه‌ای رسید و ساکت شد. قاسم پرسید: چرا نمی‌خوانی؟ گفت: احساس مطلب حزن‌انگیزی

کردم اگر می‌خواهید نخوانم؟

گفت: نه بگو! مگر چیست؟ منشی گفت: مرقوم شده است که شما تا چهل روز دیگر جهان را بدرود خواهی گفت و هفت قطع پارچه برای کفن شما ارسال شده است. پرسید: آیا در آن حال، دین من سالم است؟ پاسخ داد: آری! با ایمان سالم و راسخ جهان را بدرود خواهی گفت. جناب قاسم تبسم کرد و گفت دیگر پس از این عمر طولانی و نوید رفتن با ایمان کامل، چه آرزویی می توانم داشته باشم؟ و در این حال پیام رسان برخاست و سه طاقه پارچه و لباس سرخ رنگ یمنی و یک عمامه و دو دست لباس و دستمالی از خورجین بیرون آورد و تقدیم به قاسم کرد. جناب قاسم بیش از این، پیراهنی نیز از هشتمین امام نور دریافت داشته بود به عنوان خلعت نزد خود داشت همه اینها را و نیز در کنار آن قرار داد.

ایشان دوستی به نام «عبدالرحمن بن محمد» داشت که سنی مذهب بود و از سرسخت ترین دشمنان خاندان وحی و رسالت بود و اتفاقاً همان روز آن مرد برای اصلاح میان پسر قاسم بن علاء و مردی به نام ابوجعفر که اختلاف مالی داشتند، به خانه قاسم آمده بود.

جناب قاسم به دو نفر از دوستداران اهل بیت نیز که آنجا حضور داشتند گفت: بیایید این نامه را به عبدالرحمن بن محمد بخوانید چرا که من همواره در اندیشه هدایت او بوده ام و باز هم بدان امید هستم که خداوند به برکت این نامه او را هدایت فرماید.

دو مرد وزین و سالخورده گفتند: جناب! از این امید درگذر چرا که محتوای نامه برای بسیاری از شیعیان قابل تحمل نیست تا چه رسد به عبدالرحمن که به خاندان رسالت و دوازدهمین امام نور ایمان ندارد.

قاسم گفت می دانم که نباید اسرار آل محمد را فاش کنم اما من به خاطر دوستی با او و شور و شوقی که به هدایت او دارم می خواهم به دلایلی نامه را برای او بخوانم بنابراین بگیریید و برای او بخوانید. به هر حال آن روز گذشت: روز دیگر عبدالرحمن نزد قاسم بن علاء آمد و پس از سلام و تعارفات معمولی قاسم گفت: این نامه را بخوان و در مورد آن خوب و منصفانه بیندیش.

عبدالرحمن نامه را گفت و با دقت خواند و دید که خبر مرگ قاسم در آن آمده است نامه را پرت کرد و گفت: ابو محمد! از عقیده‌ای که داری به خدا پناه ببر چرا که تو مرد سالخوده و دینداری هستی که از نظر تقوا و درایت بر همه برتری داری این بافته‌ها چیست؟ خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَ مَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ<sup>(۱)</sup>﴾ و نیز می‌فرماید: ﴿عَالَمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا<sup>(۲)</sup>﴾

او دانای غیب است و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد

جناب قاسم تبسم پرمعنایی کرد و گفت: دوست عزیز! چرا بقیه آیه شریفه را نمی‌خوانی که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا لِمَنِ الرَّضَىٰ مِنْ رَسُولٍ<sup>(۳)</sup>﴾ مگر بر آن پیام آوری که از او خشنود باشد و بخواند. و افزود که من می‌دانستم که تو چنین خواهی کرد و دستخوش تعصب خواهی شد اما تاریخ امروز را یادداشت کن و به خاطر داشته باش اگر من درست طبق پیشگویی این نامه از دنیا رفتم بدان که عقیده من صحیح و برخاسته از قرآن است و تو در اندیشه‌ات تجدید نظر کن. عبدالرحمن پذیرفت تاریخ و روز مورد نظر را در آن نامه یادداشت کرد و از هم جدا شدند.

پس از هفت روز قاسم بن علاء بیمار شد و همانگونه که در بسترش تکیه داده بود پسرش حسن را فرا خواند و در حالی که من و تعدادی از دوستان و بستگانش نظاره می‌کردیم به دعا و نیایش خالصانه و عاشقانه پرداخت به پیامبر و امامان نور توسل جست و با این کلمات به نیایش و توسل خویش ادامه داد: «یا محمد! یا علی! یا حسن! یا حسین! یا موالی! کونوا شفعاۃ الی الله...»

چند بار این کلمات را با سوز و گداز تکرار کرد گویی سومین مرتبه بود که مژگان دیدگان نابینایش به حرکت آمد و حدقه چشم او ورم کرد آستین خود را بالا آورد و روی دیدگان کشید که دیدیم آبی زرد بسان آبگوشت از دیدگانش فرو ریخت رو به پسرش حسن و دوستانش ابوحامد و ابوعلی کرد و آنان را نزد خویش فرا خواند همه به او

۱ - سوره لقمان آیه ۳۴ «...هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمین می‌میرد...»

۲ - سوره جن آیه ۲۶ یعنی «دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی‌سازد.»

۳ - سوره جن آیه ۲۷ «مگر رسولانی که آنان را برگزیده...»



نزدیکتر شدیم و با تعجب بسیار دیدیم هر دو چشم او پس از سالها کوری اینک بینا شده است او را آزمودیم دیدم آری! چنین است. جریان او در همه شهر پیچید مردم دسته دسته به دیدار او می آمدند «ابوسائب قاضی شهر نیز به دیدار او آمد و ضمن گفتگوی کوتاهی با او در حالی که انگشتر خویش را در دست گرفته بود پرسید: قاسم بن علاء! این چیست و آن چه نوشته شده است؟ و او درست بسان دورانی که دیدگانش سالم بود پاسخ داد آنگاه پسرش حسن را توصیه به تقوا و اجتناب از گناه و نافرمانی خدا نمود و از او پیمان اطاعت و بندگی خدا و پیروی از قرآن و عترت گرفت آنگاه ورقه‌ای طلبید و با دست خویش وصیت نامه نوشت.

پس از چهل روز همانگونه که در توفیق شریف آمده بود با طالع شدن فجر قاسم بن علاء از دنیا رفت و آنگاه بود که عبدالرحمن همان دوستی که با خاندان وحی و رسالت دشمنی می ورزید از راه رسید و با سر و پای برهنه دنبال جنازه قاسم حرکت کرد.

مرگ او را فاجعه‌ای بزرگ شمرد و او را با عناوین بزرگی یاد کرد برخی با تعجب پرسیدند عبدالرحمن! مگر چه شده است؟ گفت ساکت باشید من چیزی از قاسم بن علاء دیدم که شما ندیده‌اید.

و آنگاه دنبال جنازه او فریاد می کشید که: «واسیاده...» و از اندیشه و عقیده خویش بازگشت و راه خاندان وحی و رسالت را در پیش گرفت.

آری! شیعه شد و اموال و املاک خود را یکجا وقف محبوب دلها حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام نمود. به هر حال پیکر پاک قاسم را در مغسل نهادند ابو حامد که یکی از دوستانش بود آب ریخت و ابوعلی او را غسل داد و در پارچه‌هایی که پیام رسان آورده بود او را کفن کردند و پیراهن امام رضا علیه السلام را نیز که بدو خلعت داده شده بود بر او پوشانیدند و او را به خاک سپردند. پس از مدتی نامه‌ای که در بردارنده تسلیت از ناحیه مقدسه بود به نام پسرش حسن صادر گشت که در پایان آن این عبارت آمده بود: خداوند فرمانبرداری خویش را بر تو الهام فرماید و تو را از نافرمانیش باز دارد...<sup>(۱)</sup>

## شبی در محضر حضرت مهدی علیه السلام

آیا راه دیدار امام مهدی علیه السلام و تشرّف به محضر آن گشوده است یا دیدار او در غیبت کبری ممکن نیست؟ نگارنده در مقدمه جلد چهارم کتاب گنجینه دانشمندان ضمن بحثی اشاره کردم که تشرّف به محضر گشوده است و مرحوم آیه الله مجاهد حاج شیخ محمد تقی بافقی در این مورد می فرمود: علاوه بر اثبات این مطلب به ادله اربعه بالاترین دلیل امکان چیزی وقوع آن است که در طول ۱۱۵۸ سال عمر شریف آن حضرت انبوهی از دوستان او به محضر او شرفیاب شده اند. که در اینجا تنها به نمونه هایی اشاره می رود چرا که گردآوری داستان همه کسانی که با افتخار تشرّف رسیده اند کاری گسترده و مشکل است و نیاز به تألیف چندین جلد کتاب دارد.

یکی از بزرگان دانش و تقوا که از او به ابی ذر عصر خویش تعبیر کرده اند مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی بافقی است.

نگارنده درباره این مرد بزرگ کتابی مستقل نوشته ام که بارها چاپ شده و در آن آمده است که: این مرد شایسته از چهره هایی است که بارها به افتخار تشرّف نائل آمده است که یک نمونه آن بدینگونه روایت شده است: مرحوم حجة الاسلام و المسلمین ملا اسدالله بافقی برادر بزرگتر مجاهد شهید حاج شیخ محمد تقی بافقی که شخصیت راستگو و درستکار و مورد اعتمادی بود در این مورد می فرمود: مرحوم آیه الله بافقی از کسانی بود که بارها به دیدار آن حضرت نائل آمده که از جمله آنها اینگونه بود: ایشان زمستانی از نجف اشرف به قصد زیارت هشتمین امام معصوم حضرت رضا علیه السلام حرکت می کند هنگامی که از مرز عراق می گذرد و وارد منطقه غرب کشور می گردد می بیند برف به شدت می بارد و کوهها و دشتها و درّه های ایلام را برفی سنگین پوشانده و هوا به شدت سرد است. به قهوه خانه ای می رسد که پای گردنه ای بود و به خود می گوید: گذشتن از گردنه در این ساعات پایانی روز مشکل است مناسب است شب را در اینجا بمانم صبح زود به خواست خدا از گردنه عبور کنم. با این نیت به قهوه خانه می رود اما با گروههایی از کردهای شیطان پرست روبرو می شود که به لهو و لعب مشغول و به قمار و گناه آلوده اند.

به این اندیشه فرو می‌رود که شب را چگونه به سحر، آورد اگر آنها را نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر کند در قلب سیاهشان اثر بخش نیست و اگر چیزی نگوید و نظاره گر گناه و زشتی باشد آن هم برایش زجه آور است. در همین گیرودار بوده است که صدایی طنین می‌افکند: حاج شیخ محمد تقی! بیا دنبال صدا می‌رود می‌بیند نزدیک قهوه‌خانه درخت سرسبز و خرم و پرتراوتی است که در زیر آن شخصیت گرانقدری با سیمای درخشان نشسته است به او سلام می‌کند او با مهر و محبت پاسخ می‌دهد و می‌فرماید: آنجا جای تو نیست نزد ما بیا! زیر درخت و نزد آن شخصیت والا می‌رود و می‌بیند گویی به دنیای دیگری وارد شده است چرا که در آن هوای سرد و برفی زیر آن درخت خشک هوایش بهاری و دلپذیر است.

شب را در محضر آن بزرگوار می‌ماند و بهره‌ها می‌برد و پس از طلوع فجر و نماز صبح آن بزرگوار می‌فرماید: حاج شیخ محمد تقی! اینک که هوا روشن شده است حرکت می‌کنیم. راه را در پیش می‌گیرند و پس از پیمودن مقداری از راه آیه الله بافقی درمی‌یابد که به افتخار تشریف نائل آمده و به فیض و فوز عظیمی رسیده است پس از شناخت آن وجود گرانمایه آن حضرت از او خدا حافظی می‌کند که برود او نیز می‌گوید: سرورم! اجازه می‌خواهم افتخار همراهی داشته باشم. که می‌فرماید نه! شما نمی‌توانی با من بیایی. می‌پرسد: پس کجا بار دیگر افتخار تشریف خواهم یافت؟ پاسخ می‌دهند در همین سفر دو بار نزدت خواهم آمد یکبار در قم و بار دیگر در سبزوار. و آنگاه از نظرش غائب می‌گردد.

آیه الله بافقی به شوق دیدار تا قم سر از پا نمی‌شناسند پس از ورود به قم سه روز برای زیارت و در انتظار تشریف به محضر آن حضرت توقف می‌کند اما گویی آنگونه که می‌خواست است توفیق شامل حالش نمی‌شود با دلی گرفته به سوی خراسان حرکت می‌کند و پس از حدود یک ماه به منطقه سبزوار می‌رسید و در این اندیشه می‌رود که: خدایا! چطور شد که نه در قم به محضر آن حضرت تشریف یافتم نه اینجا چرا در وعده آن گرامی تخلف رخ داد؟ در همین حال و هوا بوده است که به ناگاه صدای پای مرکبی به گوشش می‌رسد برمی‌گردد تا صاحب صدا را بنگرد می‌بیند جان جانان است که

سوار بر مرکب کنار او ایستاده است سلام عرض می کند ضمن صحبت به عرض می رساند که سرورم شما به من وعده فرمودید که در قم مرا به دیدار جمال خویش مفتخر سازید اما گویی سعادت از من سلب شد چرا؟ می فرماید: نه! من آمدم شما از حرم عمه ام حضرت معصومه علیها السلام بیرون آمده بودی و یک زن تهرانی از شما مسائلی می پرسید و شما سرتان را پائین انداخته پاسخ او را می دادید که من در کنارتان ایستاده بودم و شما توجه نکردی. (۱)

## برتر از هر دلیل و برهان

یکی از دانشمندان و رهبران مذهبی زیدیه که به خاطر هوش سرشار و دانش بسیارش بدو عنوان بحرالعلوم داده بودند در مورد امام عصر علیه السلام چون و چرا داشت و وجود آن گرامی را انکار می کرد.

در یمن می زیست اما همانجا ضمن ایجاد شک و شبهه در این مورد به رهبران فکری و علمای بزرگ حوزه ها نامه می نوشت و آنان را به بحث و مناظره می طلبید و دلیل و برهان برای اثبات وجود گرانبایه کعبه مقصود و قبله موعود امام عصر علیه السلام از آنان می خواست. موجی از دلیل و برهان به سوی او ارسال شد اما او قانع نشد و ضمن نامه ای به مرجع گرانقدر جهان تشیع آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی از او خواست تا در این مورد خود وارد عمل گردد و اگر پاسخ قانع کننده ای دارد برای او بنویسد. آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی طی پیام کتبی به یمن از علم زیدی مذهب دعوت کرد تا به نجف اشرف و کنار تربت مقدس امیر مؤمنان علیه السلام سفر کند و در آنجا مهمان او باشد و پاسخ قانع کننده را به طور شفاهی و رویارو از (سید) دریافت دارد.

دانشمند یمنی دعوت رهبر شیعیان را پذیرفت و همواره با فرزندش که سید (ابراهیم) نام داشت و گروهی از پیروانش به سوی نجف حرکت کردند و پس از ورود به نجف در فرصتی مناسب به دیدار آیه الله اصفهانی شتافتند.

عالم زیدی مذهب گفت: حضرت آیه الله! ما طبق دعوت کتبی شما راه طولانی میان یمن تا نجف را با شور و اشتیاق پیمودیم اینک امیدواریم جوابی قانع کننده در مورد وجود دوازدهمین امام نور به ما بیان کنید تا وجدان ما آرام گیرد و در این مورد به باور و یقین برسیم در این صورت است که مسافرت ما ثمربخش بوده و به آرزوی قلبی خویش رسیده ایم. سید در پاسخ فرمود: اینک خستگی راه را با استراحت از خود برطرف کنید تا شب آینده پاسخ اشکال شما را به یاری خدا خواهم داد.

دانشمند یمنی و پسرش پذیرفتند و به استراحت پرداختند فردا شب به منزل شخصی سید شتافتند و پس از صرف شام و پذیرایی از آنان بحث و گفتگو در مورد وجود گرانمایه خورشید فروزان رخ برکشیده در پس ابرها آغاز شد بحث به درازا کشید پاسی از نیمه شب گذشته بود و بحث آنگونه که می باید به ثمر، ننشسته بود که سید ابوالحسن به یکی از کارگزاران بیت خود فرمود: مشهدی حسین! مشعل را بردار تا جایی برویم. و آنگاه خطاب به عالم یمن و پسرش فرمود: برویم! پرسید کجا؟ گفت: برویم تا وجود گرانمایه آن حضرت را به شما نشان دهم و شما با دیدگان خود جمال جهان آرای او را بنگرید تا هیچ تردیدی بر جای نماند و به اوج یقین نائل آید.

یکی از دانشمندان بزرگ و پروا پیشه<sup>(۱)</sup> که خود در آن نشست حضور داشته است می افزاید: ما با شنیدن سخنان آیه الله سید ابوالحسن شگفت زده برخاستیم تا همراه آنان برویم اما سید نپذیرفت و فرمود: تنها بحرالعلوم یمنی و فرزندش سید ابراهیم با من می آیند.

آنان در دل شب رفتند و ما را به همراه خود نبردند فردای آن شب هنگامی که عالم زیدی مذهب و پسرش را دیدم و از آن دو جریان شب گذشته را جويا شدم آنان با همه وجود گفتند: سپاس خدای را که ما را به مذهب خاندان وحی و رسالت رهنمون و به وجود گرانمایه حضرت مهدی علیه السلام معتقد ساخت اینک ما به مذهب شما روی آورده و از اردتمندان و شیعیان امام عصر علیه السلام هستیم. پرسیدم: چگونه و به چه دلیل؟ گفت

۱ - علامه محقق حاج سید محمد حسن میرجهانی بوده است.

بدان جهت که در آن بحث و مناظره سید ابوالحسن وجود مقدس قطب دایره امکان را به ما نشان داد گفتم: چگونه سید امام عصر علیه السلام را به شما نشان داد؟ پاسخ داد: دوست من! هنگامی که پس از نیمه شب از خانه خارج شدیم ما نمی دانستیم که سید ما را به کجا می برد و او از پیش و ما در پی او رفتیم تا به وادی السلام نجف وارد شدیم در آنجا و در همان نقطه ای که به مقام ولی عصر علیه السلام مشهور است آیه الله سید ابوالحسن ایستاد چراغ را از مشهدی حسین گرفت و آنگاه دست مرا در دست خویش قرار داد و با هم وارد مقام شدیم در آنجا تجدید وضو کرد و در حالی که پسر سید ابراهیم خارج از (مقام) به کار او می خندید به نماز ایستاد.

چهار رکعت نماز در آنجا خواند و آنگاه دست نیاز به بارگاه آن بی نیاز برد نمی دانم چه گفت و چه زمزمه و نیایشی با آن بی نیاز کرد همانقدر می دانم که به ناگاه فضای آن مکان مقدس نور باران شد و من دیگر از خود بیگانه و از هوش رفتم. پسرش سید ابراهیم افزود: در این هنگام من خارج از مقام ایستاده و پدرم همراه سید ابوالحسن داخل آن مکان مقدس بودند که پس از چند دقیقه صدای صیحه پدرم را شنیدم به سوی شتافتم که دیدم او غش کرده و آیه الله برای به هوش آمدن او شانه هایش را ماساژ می دهد. پدرم به خود آمد و گفت که وجود گرامی امام عصر علیه السلام را دیده است و آن حضرت او را به مذهب خاندان وحی و رسالت مفتخر ساخته و بیش از این از ویژگیهای دیدار سخن نگفت.

بدینسان بحر العلوم یمنی آن عالم زیدی مذهب به وجود امام عصر ایمان آورد و به یمن بازگشت و چهار هزار نفر از ارادتمندان خویش را به مذهب شیعه هدایت ساخت و سال بعد با اموال فراوانی که مریدان و دوستانش به عنوان خمس به او داده بودند وارد نجف اشرف گردید و همه را به عنوان وجوهات به آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله تقدیم داشت او تا آخرین لحظات بر عقیده سخت و استوار خویش پای فشرد و در قلمرو دعوت تبلیغی خویش از مرزهای فکری و عقیدتی و اخلاقی و انسانی مکتب اهل بیت علیهم السلام قهرمانانه مرزبانی کرد. (۱)

## آیه الله سید محسن امین

### و تشریف به محضر امام عصر علیه السلام

آیه الله سید محسن امین عاملی رضی الله عنه صاحب کتاب نفیس و ارزشمند (اعیان الشیعه) از مردان بزرگ علم و تقوی در جهان معاصر بود او از نامداران و قهرمانانی است که دو بار در مکه مکرمه و کنار خانه خدا به محضر مقدس امام عصر علیه السلام تشریف یافته است. جریان بسیار شنیدنی دیدار او را آقای حاج میرزا علی حیدری تهرانی معروف به (صنیع الدوله) از مرحوم آیه الله حاج شیخ اسحاق رشتی برای نگارنده نقل کرد و خود نگارنده نیز در بازگشت از سفر حج موفق به دیدار او در شام شدم و چگونگی جریان را از خود او دریافت داشتم و اینک این شما و این هم داستان او.

در زمان حکومت شریف علی، پدر شریف حسین، آخرین پادشاه شرفای حجاز که حسنی و زیدی و از سادات فرزندان پیامبر بودند اینجانب به مکه مشرف شدم و در همه جا از طواف گفته تا عرفات منی و مشعر دل در شور و عشق حضرت ولی عصر علیه السلام داشتم چرا که با الهام از روایات و استفاده از اخبار یقین داشتم که آن بزرگوار همه ساله در موسم حج تشریف دارند و مناسک را به جامی آورند. دست دعا و تضرع به بارگاه خدا برداشتم و از او خواستم که مرا به فیض دیدار نائل آورد اما ایام حج سپری شد و موفق نشدم در این اندیشه بودم که چه کنم؟ آیا به لبنان بازگردم و سال بعد برای زیارت و در پی مقصود بازگردم یا این که همانجا رحل اقامت افکنده و از خدا حجت او را بطلبیم؟

پس از محاسبه بسیار دیدم با وسائل مسافرت روز (که همانند امروز نبوده است) بهتر است بمانم شاید خدا مدد کند و توفیق یار گردد و به منظور نائل آیم. بنا را بر ماندن نهادم و تا مراسم سال بعد ماندم اما با همه تلاش و جستجو سال بعد هم توفیق دیدار نیافتم باز هم ماندم تا سال سوم، چهارم پنجم یا هفتم این توقف ادامه یافت.

در این مدت طولانی با مرحوم شریف علی پادشاه حجاز آن روز طرح دوستی ریخته شد به صورتی که گاه و بیگاه بدون هیچ مانعی به اقامتگاه او می رفتم و با او

ملاقات می‌کردم. در آخرین سال توقفم در مکه بودم که موسم حج فرا رسید و من پس از انجام مناسک حج، روزی پرده خانه کعبه را گرفتم بسیار اشک ریختم به بارگاه خدا گله بردم که چرا در این مدت طولانی به این سید عالم و خدمتگزار دین و ملت و از شیفتگان آن حضرت توفیق دیدار حاصل نیامده است؟

آری! پس از راز و نیاز بسیار از خانه خدا خارج و به دامنه کوهی از کوههای مکه بالا رفتم، هنگامی که به قلّه کوه رسیدم در آن سوی کوه دشت سرسبز و بسیار پرتراوت و خرمی که همانندش را در همه عمر ندیده بودم در برابر خویش نظاره کردم. شگفت زده شدم با خود گفتم: در اطراف مکه و به بیان قرآن: در دشت فاقد کشت و زرع... این همه تراوت و سرسبزی و چمن از کجا؟ چگونه من در این سالها اینجا را ندیده‌ام؟ از فراز کوه به سوی دشت گام سپردم که در میان آن صحرای پر تراوت و خرم خیمه‌ای شاهانه دیدم نزدیک شدم تا بنگرم جریان چیست که دیدم گروهی در میان خیمه نشسته‌اند و انسان وارسته و والایی برای آنان صحبت می‌کند.

نزدیکتر شدم دیدم خیمه لبریز از جمعیت است در گوشه‌ای گوش به سخنان آن بزرگوار سپردم دیدم می‌گوید: از کرامت و بزرگواری مادرمان فاطمه علیها السلام این است که فرزندان و دودمان پاک او با ایمان به حق از دنیا می‌روند و در هنگامه سكرات مرگ ایمان واقعی و ولایت به آنان تلقین شده و با دین حق از دنیا می‌روند.

با شنیدن این نکته عقیدتی، نگاهی به تراوت و زیبایی و خرمی آن پهن دشت سبزه‌زار نمودم و باز برگشتم تا به خیمه و چهره‌هایی که در درون آن نشسته بودند بنگرم که دیدم خیمه و کسانی که درون آن بودند از نظرم ناپدید شدند با عجله بار دیگر چشم به آن دشت سرسبز و پرتراوت دوختم که دیدم از آن هم خبری نیست و خود را در دامنه کوهها و بیابانهای گرم و سوزان حجاز یافتم.

با اندوهی جانکاه برخاستم و از کوه پایین آمدم وارد شهر مکه شدم و اوضاع و احوال شهر را غیر عادی یافتم دیدم مردم شهر آهسته با هم گفتگو می‌کردند و نیروهای انتظامی شهر اندوهگین به نظر می‌رسیدند. پرسیدم: چه خبر است مگر اتفاقی افتاده است؟ گفتند: مگر نمی‌دانی که شریف مکه در حال احتضار است.



با شتاب خود را به اقامتگاه شریف که در جوار حرم و بازار صفا بود رساندم اما دیدم کسی را راه نمی دهند من به قصد دیدار او پیش رفتم و چون مرا می شناختند و سابقه دوستی مرا با او می دانستند مانع ورود من نشدند.

وارد اقامتگاه شریف مکه شدم و او را در حال سکرات مرگ دیدم قضات و ائمه چهار مذهب حنفی، مالکی، شافعی، حنبلی در کنار بستر او نشسته بودند و فرزندش شریف حسین نیز در کنار پدر بود من نیز نزدیک شریف نشستم و سر سخن را با برخی گشوده بودم که ناگاه دیدم همان شخصیت والایی که در میان آن خیمه و در آن دشت سرسبز و خرم برای آن گروه سخن می گفت وارد شد و بالای سر شریف نشست و به او فرمود: «**شریف علی! قُلْ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» زبان شریف که تا آن لحظه بسته بود و به دستور او گشوده شد و گفت «**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» و نیز فرمود: «**شریف علی! قُلْ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ**» و او نیز به دستور او آن جمله را تکرار کرد. و نیز فرمود «**قُلْ أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ**» و شریف سومین جمله را نیز باز گفت. و نیز فرمود: «**قُلْ أَشْهَدُ أَنْ الْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ بِكَرْبَلَا حُجَّةُ اللَّهِ**» و شریف اطاعت کرد و فرمود: «**قُلْ أَشْهَدُ أَنْ الْحُسَيْنَ الشَّهِيدَ بِكَرْبَلَا حُجَّةُ اللَّهِ**» و او نیز اطاعت نمود و باز گفت تا اینکه فرمود: «**قُلْ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ بَنِي الْحَسَنِ حُجَّةُ اللَّهِ**» و او نیز باز گفت. غرق تماشای این منظره شگرف بودم که آن شخصیت والا برخاست و بیرون رفت و شریف علی نیز از دنیا رفت. من که از خود بیگانه شده بودم تازه به خود آمدم با عجله به دنبال آن بزرگوار رفتم تا ببینم کیست اما به او نرسیدم از دربانها و نگهبانها و مأموران سراغ او را گرفتم که گفتند: جناب! نه کسی اینجا وارد شده است و نه کسی از اینجا خارج شده است.

به داخل کاخ بازگشتم دیدم علمای چهار مذهب اهل سنت در مورد سخنان آخرین شریف علی صحبت می کنند و با اشاره به یکدیگر می گویند: «**الرَّجُلُ يَهْجُرُ!**» او هذیان می گوید. اما من به خوبی دریافتم که آن تلقین کننده امام عصر علیه السلام بود و من در آن روز خاطره انگیز دو بار به دیدار آن حضرت نائل آمده ام اما او را نشناختم. (۱)

## شخصیت کم نظیر عالم اسلام

آیه الله العظمی سید محمد حجت کوه کمری رحمته الله بنیانگذار مدرسه حجّتیّه قم از علمای بنام و مراجع عالی مقام بود. او افزون بر مقام والای علمی از معنویت خاصی برخوردار بود به همین جهت به نظر بسیاری در عصر خویش بی نظیر بود و پیش از زمان خود و پس از آن نیز کم نظیر.

او بسیار کتوم و راز دار بود و از شهرت و آوازه گریزان. حقیقت و معنویت خود را نهان می داشت به طوری که حتی نزدیکان و شاگردان او تا پس از رحلت آن مرد بزرگ از ابعاد شخصیت و ارتباط او با حضرت ولی عصر روحی له الفداه بی خبر بودند.

نگارنده به او بسیار نزدیک بودم می دیدم که اهل معنی از او تقلید می کنند به همین جهت در صدد تحقیق برآمدم و پس از پیگیری برایم مسلم شد که او یکی از مصادیق راستین کسانی است که ششمین امام نور حضرت صادق علیه السلام در مورد آنان فرمود: «اعرفوا منازل شیعتنا بقدر ما یحسنون من روایاتنا عنّا فانّا لا نعد الفقیه منهم فقیهاً حتّی یكون محدثاً» مقام و منزلت علمی و عملی شیعیان ما را به اندازه ای که به شایستگی از ما روایت می کنند و رفتارشان گواه گفتار آنهاست بشناسید چرا که هر فقیهی را تا آنگاه که محدث نباشد فقیه نمی شناسیم.

سؤال شد آیا مؤمن هم به این مقام می رسد؟ فرمود: آری! به او نیز الهام می گردد و آنگاه پس از الهام می تواند محدث باشد.

و آیه الله حجت کوه کمری به این مرحله رسیده بود. و اینگونه بود که پیش از فرا رسیدن روز رحلتش از آن پرده برداشت و روز آن را نشان داد و به طور علنی در حضور گروهی از بزرگان حوزه دستور داد مهر او را شکستند و بعد هم تربت سالار شهیدان را خواست و کمی از آن را خورد و فرمود: «آخر زادی من الدنیا تریة الحسین علیه السلام» در مورد این مرد بزرگ مکاشفات بسیار آورده اند که ما یکی از آنها را که بیانگر مقام و منزلت بسیار اوست و برای آیه الله حاج شیخ محمود یاسری تهرانی رخ داده است به نقل از حجة الاسلام و المسلمین آیه الله زاده میلانی آقای حاج سید نور الدین که از زبان مرحوم یاسری باز می گفت اکتفا می کنیم.

## یاسری و ختم شیخ بهائی

مرحوم یاسری می گفتند: یک روز در کتابخانه و به هنگام مطالعه به یک نوع آداب ختم از قول شیخ بهائی برخورد کردم که در پایان آن نوشته بود: هر کس این ختم را ده روز به گونه‌ای که از روز چهارشنبه آغاز و روز جمعه خاتمه دهد بخواند خواسته‌اش برآورده شود. و افزوده بود که: اگر برآورده نشد مرا لعن و نفرین کند.

پس از خواندن آن ورقه و فرا گرفتن آداب ختم، خودم که مطلب و خواسته مهمی داشتم آن را شروع کردم و بدان عمل نمودم اما اثری از آن نیافتم به همین جهت مرحوم شیخ بهائی را مخاطب ساخت و بدون اهانت گفتم جناب! شما شخصیت بزرگی هستید زبان من لال باد اگر به شما جسارت کنم! اما چرا چیزی باید بنویسید که اگر دست افراد ناآگاه افتاد به شما اهانت شود. و این مطلب را به هیچ کس نگفتم.

پسری داشتم که با مرحوم (جنانی) که در احضار ارواح تخصص و آگاهی‌هایی داشت معاشر بود.

روزی به منزل آمد و گفت شیخ بهائی برای شما پیامی دارند و شما را خواسته‌اند حاضر گردید تا با شما سخن بگویند. با شنیدن این سخن بر خود لرزیدم و بهت زده شدم او افزود که: آقای جنانی می گوید: من تا کنون موفق نشده‌ام شیخ بهائی را حاضر کنم تا چه رسد با من سخن بگویند به همین جهت خوشحال است که با آمدن شما به خانه او شاید فرصتی دست دهد که او نیز بدین وسیله با شیخ بهائی باب گفتگو را باز نموده و از او بهره‌ها برد. آنگاه پسرم مطلب دیگری از قول جنانی مربوط به آیه‌الله حجت کوه کمری نقل کرد و آن این بود که جنانی گفته است امروز ارواحی را احضار کردم اما آنها گفتند: برای مصاحبه آمادگی ندارند چرا که مأموریت یافته‌اند از روح ملکوتی آیه‌الله حجت استقبال نمایند. پرسیده است کدام حجت؟ پاسخ داده‌اند: آن مرد بزرگی که هفته‌ای یک بار به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام تشریف می‌یافت. جنانی افزوده بود که شنیدن این خبر به دلیل بیماری آیه‌الله حجت برای ما اندوهبار بود عجیب اینکه اندک زمانی بیشتر نگذشت که خبر رحلت آن مرجع بزرگ از قم رسید و رادیو تهران برنامه‌های عادی خویش را قطع کرد و خبر رحلت او را اعلان نمود.

به هر حال آقای جنانی اصرار داشت که اینجانب را زودتر به خانه خویش ببرد تا شاید او هم بتواند با شیخ بهائی سخن بگوید به همین جهت پسرم را مأمور تعقیب این داستان ساخته بود و من نیز امروز و فردا می‌کردم و نمی‌دانستم چه باید کرد؟ سرانجام یکی از روزها به منزل او رفتم برنامه خویش را آغاز کرد به خواندن اوراد و اذکار برای احضار ارواح پرداخت.

من که خود در این مورد آگاهی و آشنایی نداشتم تنها به حرکات و استفاده او از آینه و اموری از این قبیل ناظر بودم و برنامه این بود که هر کس مطلبی داشت آن را باید می‌نوشت و در دست می‌گرفت تا جواب آن روی آینه نگاشته شود و جنانی آن را از روی آینه بخواند. نوبت به احضار روح شیخ بهائی رسید و جنانی به من گفت هر پرسشی دارم بنویسم و در دست خود پنهان کنم و قلم و کاغذ نیز در اختیار افراد قرار گرفت تا هر چه او از روی آینه می‌خواند یادداشت برداری شود چرا که می‌گفت نمی‌تواند همه را به خاطر بسپارد.

پس از تلاش او روحی حاضر شد اما شیخ نبود جنانی پرسید شما کیستید؟ پاسخ آمد سید محد طباطبائی. گفت: من شما را نخواستم. گفت: من از سوی شیخ بهائی آمده‌ام تا به شما اطلاع دهم که ایشان یک دقیقه دیگر حاضر می‌شوند.

جنانی آینه را برگرداند و حالت تنفس و استراحت اعلان کرد. پس از مصرف یک سیگار و اندکی استراحت بار دیگر برنامه را شروع کرد و روشن شد که مرحوم شیخ بهائی آمده است و پیام او را جنانی می‌خواند و من می‌نوشتم. نخست جنانی گفت: آقای شیخ بهائی! سلام می‌دهند. گفتم «علیکم السلام و رحمة الله و برکاته» گفت: حال شما را می‌پرسند. گفتم: از عنایت و لطف آنان خوشوقت هستم و تشکر می‌کنم. گفت: اگر به شما عنایتی نبود در صدد تصحیح آن ختم که تحریف شده است نمی‌شدم. آنگاه افزود که در آن ختم تحریفی رخ داده است و پایان آن باید روز یکشنبه باشد نه جمعه «**ختمه یوم الاحد**» چرا که در ایام هفته روزهای طاق همچون یکشنبه سه شنبه و پنجشنبه آثار خاصی دارند و روز جمعه نیز برای دعای ندبه است.

نکته عجیب اینکه من از شنیدن خبر تشرف آیه الله حجت به محضر مبارک امام

عصر علیه السلام که آقای جنانی خبر آن را از ارواح دریافت داشته و پسر من از او نقل کرده بود شگفت زده شده بودم اما آن را در دل داشتم و به کسی چیزی نگفته بودم اینک به هنگام گفتگوی جنانی با روح شیخ بهائی دیدم مرحوم شیخ از راز دل من خبر داده و می گوید آقای یاسری! شما در عهد ما نبودید تا بدانید که بسیاری از مردم در آن روزگار به ملاقات اما عصر علیه السلام نائل می آمدند اما مردم این عصر به دلیل آلودگی به گناه از نعمت دیدار محرومند. به مردم بگو: دست از گناه و نافرمانی خدا بردارند در غیر این صورت بلا نازل می شود. و آنگاه یک یک سؤالاتی را که نوشته و در دست خود پنهان داشتم همه را جواب دادند و با پایان یافتن پرسشهای من خدا حافظی نمود و آقای جنانی نتوانست از او بهره بگیرد.

## دعا و ختم مورد اشاره

دعا و ختم مورد نظر مرحوم شیخ بهائی این است که باید از روز جمعه آغاز و تا ده روز که پایان آن روز یکشنبه خواهد بود روزی صد بار بخواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا مُنْتَحِ الْأَبْوَابِ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ يَا ذَكِيلَ الْمُتَحِيرِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَفِئِينَ تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ يَا رَبِّ فَاقْضِ حَاجَتِي وَ اكْفِ مُهِمِّي وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ»<sup>(۱)</sup>

## در مسجد کوفه

به نام محمد و به شهرت کوفی شوشتری و از خطه خوزستان و شهر شوشتر ریشه داشت و به همین جهت هم به حاج شیخ محمد کوفی شوشتری شهرت یافته بود. او مردی پارسا و عابد راستگو و باتقوا در شایستگی ها و درستکاری کم نظیر و از چهره های مورد اعتماد و اطمینان بود نه تنها به واجبات عمل می کرد و از محرّمات دوری می جست که عمل مکروهی نیز از او دیده نشد و از چهره های موفق و پیروزی

است که به محضر امام عصر علیه السلام تشریف یافت.

داستان تشریف او از زبان خود او اینگونه است: جوان بودم و شور و حالی داشتم شب بیست و یکم ماه رمضان بود که برای احیاء و عبادت و راز و نیاز با خدا به مسجد کوفه رفتم. نخست نماز مغرب و عشاء را در مقام امیرمؤمنان علیه السلام بجا آوردم و آنگاه برای افطار به ایوان مجاور آمدم تا جایی بیابم و آنجا به افطار و استراحت بنشینم. وقتی به ایوان صحن رسیدم دیدم فرشی گسترده است و شخصی بر روی آن به پشت خوابیده و عبا بر چهره کشیده و شخص دیگری مؤدب در کنار او نشسته است. بر او سلام کردم پاسخ مرا داد و با زبان شوشتی گرم پر مهر گفت: شیخ محمد! بنیش<sup>(۱)</sup> افطار کن.

شگفت زده از اینکه من او را ندیده‌ام اما او مرا با نام و نشان صدا می‌زند و از نیت من آگاه است که به قصد افطار به ایوان رفته‌ام او را نگریستم اما به هر حال فرش خود را افکندم و در کنار آنها نشستم و افطار را که بسیار ساده بود گشوده و او را به افطار دعوت کردم. و او پاسخ داد که: افطار کرده‌ام. افطار خود را شروع کردم اما سر صحبت را نیز آغاز کردم، پرسیدم: این آقا که اول شب خوابیده است کیست؟ پاسخ داد: ایشان آقای عالم است. منظورش را درک نکردم، فکر کردم می‌گوید دانشمند و مجتهد است به همین جهت پرسیدم: ملا و مجتهد است؟ گفت: می‌گویم آقای عالم است. باز هم متوجه نشدم... بار سوم پرسیدم جواب داد: ایشان آقای عالم است.

فردی که خوابیده بود فرمود: «یا خضر! دعه» یعنی خضر او را رها کن. خوابم گرفته بود گفتم کمی بخوابم آنگاه برخیزم و به عبادت و مراسم شب احیاء پردازم با این اندیشه و نیت برخاستم و رفتم در ایوان مجاور خوابیدم ساعتی بیشتر نشد بیدار شدم دیدم عجب فضای مسجد روشن است تو گویی سپیده دمیده و چیزی به درخشش کامل خورشید نمانده است. ناراحت شدم که چرا خوابم برد و احیای شب قدر به آسانی از دستم رفت و از بهره‌ها و فیوضات آن محروم گشتم. با عجله برای وضو رفتم تا

نماز صبح را بخوانم هنگامی که به مقام امیر مؤمنان علیه السلام رسیدم دیدم چند صف برای نماز جماعت تشکیل شده و شخصیت والایی در محراب نشسته است نفهمیدم نماز را خوانده‌اند یا می‌خواهند شروع کنند سلام گفتم و آنان جواب مرا دادند وقتی خواستم بپرسم که نماز تمام است یا نه؟ یکی از آنان گفت: شیخ محمد را با خود ببریم؟ آن بزرگواری که در محراب نشسته بود فرمود نه! وقت او نرسیده است.

من بی توجه و با عجله از کنار آنان گذشتم و در خارج از مسجد وضو ساختم بازگشتم تا نماز صبح را بخوانم که دیدم مسجد تاریک است و هیچ کس در مقام نیست دقت کردم دیدم عجب اول شب است و تازه دریافتم که: آقای عالم است یعنی کی! بر خود تأسف خوردم که چه فیض عظیمی را از دست داده‌ام اما چاره‌ای نبود. (۱)

## تشریف علامه میرجهانی

### در سرداب مقدس

مرحوم جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای میرجهانی از علماء و نویسندگان بزرگ و مبلّغین نیک اندیش و پرتلاش بود او دارای آثاری چون مصباح البلاغه... نوائب الدهور فی علائم الظهور و دیگر تألیفات می‌باشد که ما بیوگرافی و آثار ارزنده او را در گنجینه دانشمندان آوردیم. (۲)

این مرد خاطرات شگفت‌انگیزی دارد که برخی از آنها ترسیم گردید و اینک دو خاطره دیگر او را می‌آوریم: نگارنده از مرحوم میرجهانی شنیدم که می‌فرمود: در دوران زعامت و مرجعیت آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی علیه السلام که به اینجانب بسیار لطف و محبت داشت و حقیر مورد توجه و اعتماد او بودم مأموریتی از معظم له به اینجانب داده شد که به سامرا بروم و پول زیادی از سوی ایشان میان طلاب و خدمتگزاران حرم دو امام گرانقدر حضرت هادی و حضرت عسکری علیه السلام تقسیم

۱- کرامات الصالحین محمد شریف رازی صفحه ۱۰۸

۲- گنجینه دانشمندان جلد ۲ صفحه ۴۱۰

نمایم. من هم در آنجا به همان دستور به شهر تاریخی سامرا رفتم و پول را تقسیم نمودم و به خدمتگزاران حرم نیز که دینشان پول است از آن پول دادم به همین جهت بسیار مورد احترام آنها به ویژه مدیر کل و کلید دار حرم قرار گرفتم. از او خواستم که به من اجازه دهد شب هایی را که در آن شهر هستم در حرم شریف به صبح آورم او نیز موافقت کرد و من اجازه یافتم ده شب را در آن مکان مقدس به سحر آورم و در کنار قبر آن دو امام معصوم شب زنده داری و عبادت و راز و نیاز کنم توسل و تضرع نمایم.

صبح روز دهم و پیش از سپیده دم جمعه بود که درب حرم را گشودند و من با شور و شوق بسیار به سرداب مقدس تشریف یافتم. آن روزها هنوز برق نیامده بود با این وصف هنگامی که از پله ها سرازیر شدم دیدم فضای سرداب مقدس روشن است و در آن روشنایی که به روشنایی مهتاب شباهت بسیاری داشت سید گرانقدری در آنجا به عبادت و ذکر خدا مشغول است. از برابر او عبور کردم و در نقطه ای مخصوص به زیارت سالارم حضرت مهدی علیه السلام مشغول شدم و پس از آن کمی جلوتر از آن بزرگوار نماز زیارت را شروع کردم پس از نماز به خواندن دعای ندبه پرداختم و با زمزمه دعا را تا این فراز خواندم که می فرماید «**و عرجت بروحه الی سمائك**» که ناگهان دیدم که آن سید بزرگوار که تا کنون نه من با او حرفی زده بودم و نه او با من، فرمود: این جمله از ما نرسیده است، صحیح آن این است: «**و عرجت به الی سمائك**» وقتی به او توجه یافتم فرمود: چرا شما رعایت وظیفه را نمی کنید و جلوتر از امام نماز می خوانید؟ شگفتا که من از هر دو نشانه و آیت بزرگ غفلت کردم و بدون اینکه بدانها دقت کنم به ادامه دعا پرداختم. دعای ندبه به پایان رسید به نماز ایستادم در میان نماز و در حالت سجده به ناگاه متوجه شدم که آن بزرگوار کیست، همو که فرمود: این جمله از ما نرسیده است و فرمود: چرا رعایت وظیفه نمی کنید؟ اضطراب سراسر وجودم را گرفت سر از سجده برداشتم تا دامان پربرکتش را بگیرم از او عذرخواهی کنم اما دریغ که وقتی سر برداشتم دیدم سرداب مقدس تاریک است و هیچ کس هم در آنجا نیست، دریافتم که به چه دولتی رسیدم اما به رایگان آن را از دست دادم.<sup>(۱)</sup>



## افتخاری دیگر

دومین داستان شنیدنی از معظم له در امامزاده ابراهیم رخ داده است که این شما و این هم داستان به روایت خودشان بدین صورت آمده است: مدت‌ها بود که به درد پای شدیدگی گرفتار شده و با همه تلاش و کوشش و مراجعه به پزشکان جدید و اطبای قدیم راه به جایی نبرده از فشار بیماری نقرس و سیاتیک که آن روزها «عرق النساء» نام داشت دیگر جانم به لب رسیده بود.

روزی برخی از دوستان نزد آمدند و مرا به شیروان خراسان بردند و به هنگام بازگشت بود که در قوچان توقف نموده و به زیارت (امامزاده ابراهیم) در خارج از شهر قوچان رفتیم. از آنجایی که هوای لطیف و منظره جالبی داشت دوستان پیشنهاد کردند که آن روز نهار را در آنجا بمانیم و اینجانب هم پذیرفتم. آنان مشغول تهیه غذا شدند و من برای تجدید وضو بسوی رودخانه‌ای که از نزدیک امامزاده می‌گذشت رفتم. فاصله تا رودخانه برای من زیاد بود اما آهسته آهسته خود را تا آنجا کشیدم تجدید وضو نمودم و در کنار رودخانه نشسته و به تماشای مناظر زیبا و دل‌انگیز پرداختم.

به ناگاه دیدم فردی به ظاهر عادی که در لباس چوپانان منطقه می‌نمود به سویم آمد و پس از سلام همانند دوستی بسیار نزدیک گفت: فلانی! شما هستید؟ گفتم: آری! شما؟ گفت: با اینکه اهل دعا و دوا هستی هنوز پای خود را معالجه نکرده‌ای؟ گفتم: تا کنون که نشده است. پرسید: دوست داری درد پا و بیماریت را معالجه کنم؟ گفتم: چرا که نه؟ نزدیکتر آمد و در کنار من نشست و از جیب خود چاقوی کوچکی بیرون آورد و با به زبان آوردن نام مادرم فاطمه نوک چاقو را بر روی نقطه درد نهاد و تا پشت پا و انتهای موضع درد کشید و فشار داد از شدت درد کمی فریاد کشیدم گفتم: «آخ» چاقو را برداشت و گفت: خوب شدی برخیز! به پا خاستم و دست به عصا بردم که مثل همیشه با عصا حرکت کنم که او عصا را از من گرفت و به آن سوی رودخانه افکند.

به خود آمدم دیدم عجب! گویی پام سالم است و هیچ اثری از درد نیست. پرسیدم: شما اینجا چه می‌کنید؟ با اشاره به اطراف فرمود: من در همین قلعه‌ها هستم. گفتم پس من کجا می‌توانم شما را ببینم؟ فرمود: تو آدرس مرا نخواهی دانست اما من

آدرس شما و منزلتان را میدانم کجاست و درست و دقیق بازگفت و فرمود: هرگاه مقتضی باشد نزد شما خواهم آمد و آنگاه از من دور شد. در همین گیرودار دوستان از راه رسیدند و گفتند: پس عصایت کو؟ گفتم آقا را دریا بید! اما هر چه جستجو کردند اثری از او نیافتند.

مرحوم حاج سید قاسم قطب الذاکرین مشهور به آقای قطب که از وعاظ و معمرین مشهد و او نیز دچار همین نوع بیماری بود پس از شنیدن این جریان به قوچان رفت و بارها به امامزاده ابراهیم تشریف یافت بدان امید که آن جریان برای او نیز اتفاق افتد اما توفیق دیدار آن آقا نصیبش نشد و دست خالی بازگشت. (۱)

## آیه الله عراقی

### و ملاقات امام عصر علیه السلام

مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالنبی عراقی از علمای بزرگ حوزه نجف و قم صاحب تألیفات ارزشمند و مقام معنوی و عرفانی بود در ولایت بسیار عجیب بود و شهادت سوم را در اذان و اقامه لازم می دانست و رساله‌ای نیز در این مورد نوشته بود. او در زندگی بسیار ساده و پارسا بود و با اینکه در دوران خود مقلدینی هم داشت در سختی و عسرت زندگی می کرد در زمان آیه الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه همواره مورد نظر ایشان بود و پس از او مورد نظر مرحوم استاد بزرگوار ما آیه الله العظمی مرعشی بود که از حال و روزگار او غفلت نمی ورزید.

آن مرحوم به آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی اعتقاد ویژه‌ای داشت و او را از نمایندگان مورد تأیید امام عصر علیه السلام و تشریف یافتگان به کوی او می دانست و در این مورد مکاشفه عجیبی داشت که شنیدنی است.

ایشان در این مورد آورده اند که: در روزگاری که در نجف اشرف بودم چهارده مسئله مهم و غامض مرا مشغول داشته و در پی آن بودم که آنها را از امام عصر علیه السلام سؤال کنم.

در همان شرایط شنیدم که مرتاضی که از راه ریاضت شرعی به مقامات رسیده است به نجف آمده و کارهای شگفت انگیزی از او نقل می‌کردند.

به دیدار او رفتم و او را آزمودم دیدم مرد آگاهی است از او پرسیدم که: آیا با اطلاعات و تخصص و دریافتهای تو راهی به کوی امام عصر علیه السلام است؟ پاسخ داد: آری! پرسیدم: چگونه؟ گفت: شما با نیت خالص و با وضو و یا غسل به صحرا برو و در نقطه‌ای دور دست و خلوت رو به قبله بنشین و «هفتاد بار آیه الکرسی» را با همه وجود قرائت کن آنگاه حاجت و خواسته خود را بخواه و مطمئن باش که هر کس در پایان برنامه نزد تو آمد مطلوب و محبوب تو می‌باشد دامان او را بگیر و خواسته‌ات را بخواه. به همین جهت روزی از روزها با آمادگی کامل به بیابان مسجد سهله رفتم و رو به قبله برنامه را به انجام رسانیدم که دیدم مردی گرانقدر و پرابهتی در لباس عربی پدیدار شد و به من گفت: شما با من کاری داشتید.

گفتم: با شما خیر. فرمود: چرا؟ چنان غفلت زده بودم که باز هم گفتم: نه! با شما کاری نداشتم او رفت و به ناگاه من به خود آمدم و از پی او به راه افتادم او به منزلی در همان دشت وارد شد و من نیز به آنجا رسیدم اما دیدم در بسته است. در زدم فردی درب را گشود و پرسید: چه می‌خواهی؟ گفتم: همان آقای را که اینجا آمدند. پس از چند دقیقه بازگشت و گفت: بفرمایید. وارد شدم منزل کوچکی بود و ایوانی داشت تختی بر آن ایوان زده شده بود و بر روی آن وجود گرانمایه دوازدهمین امام معصوم حضرت مهدی علیه السلام نشسته بود.

سلام کردم و آن گرامی پاسخ داد، اما چنان مجذوب آن حضرت شدم که مسائل اصلی خود را تماماً فراموش کردم به ناچار چند سؤال دیگر طرح و پاسخ آنها را گفتم و بیرون آمدم. کمی از خانه دور شدم دیدم مسائل چهارده گانه‌ای که در پی پاسخ یافتن بدانها بودم به یادم آمد بی درنگ بازگشتم و بار دیگر درب منزل را زدم همان فرد بیرون آمد و گفت: بفرمایید. گفتم: می‌خواهم خدمت حضرت شرفیاب شوم و پاسخ سؤالهای خویش را بگیرم. گفت: آقا تشریف بردند اما نایب او هستند. گفتم: اگر ممکن است اجازه دهید از نایبشان بپرسم. گفت: بفرمایید.

وارد شدم اما هنگامی که نگاه کردم دیدم آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی جای حضرت مهدی علیه السلام و بر روی همان تخت نشسته است پرسشهای خود را یکی پس از دیگر طرح نمودم و ایشان پاسخ دادند خدا حافظی کردم و بیرون آمدم. پس از خروج از منزل با خود گفتم: شگفتا! آیه الله اصفهانی که در نجف بودند کی به اینجا آمدند؟ فوراً به نجف بازگشتم و در هوای گرم بعد از ظهر به منزل ایشان رفتم اجازه ورود گرفتم دیدم مشغول نماز است نمازش به پایان رسید رو به من کرد و ضمن تفقد فرمود مگر پاسخ سوالهای خود را نگرفتی؟ گفتم چرا... اما...! بار دیگر پرسیدم و ایشان به همان سبک جواب داد و من دریافتم که مقام و موقعیت آن مرد بزرگ چگونه است و ارتباطش با صاحب الزمان علیه السلام تا کجا است. (۱)

## از جهان جان رفت

او جمال پویندگان راه حق مقتدای عارفان و از علمای ربانی بود از تبریز و از خطه قهرمان خیز آذربایجان برخاسته و پس از پیمایش مدارج عالی کمال به (حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی) شهرت یافت. مردی پروا پیشه بود و همواره در انجام وظایف و مستحبات کوشا و ضمن حضور قلب لحظه‌ای از یاد خدا غفلت نمی‌ورزید. در حوزه علمیه علاوه بر تدریس دروس مختلف، معلم درس اخلاق بود و از دانشمندان و بزرگان کم نظیری بود که با سالارمان حضرت ولی عصر علیه السلام بی ارتباط نبود. مرحوم آیه الله (حاج سید جعفر شاهرودی) که از علمای تهران و از شاگردان خاص آن مرحوم بود مکاشفه مفصلی را در مورد ایشان به اینجانب نقل کرد که فشرده آن اینگونه است: او می‌فرمود: شبی در شاهرود در عالم رؤیا دیدم که امام عصر علیه السلام با گروهی در دشتی بی کرانه و پهناور حضور دارند گویی به نماز جماعت ایستاده‌اند. من نزدیک رفتم تا جمال نورانی آن حضرت را زیارت کنم و دست مبارکشان را ببوسم که دیدم شیخ بزرگواری که آثار وقار و بزرگواری و عظمت در سیمایش آشکار

بود در کنار حضرت مهدی علیه السلام و نزدیک آن بزرگوار است. با خود پیرامون او اندیشیدم که: این مرد کیست که این اندازه به امام عصر علیه السلام نزدیک است؟ برای شناخت پیدا کردن او به مشهد مشرف شدم اما او را نیافتم به تهران رفتم پیداش نکردم به قم رفتم و پس از تلاش بسیار ایشان را در حجره‌ای از مدرسه فیضیه دیدم که مشغول تدریس بود. نامش را از افراد پرسیدم گفتند: «آقای حاج میرزا جواد آقا تبریزی» است. به محضر پربارش رفتم، پس از عرض سلام او محبت بسیاری کرد و فرمود: کی آمدی؟ تو گویی مرا دیده و می‌شناسد و از جریان من آگاه است همراهی او را برگزیدم و پس از مدتی او را همانگونه که دیده بودم و می‌خواستم یافتم.

مدتها از ملازمت من با استاد گذشت تا اینکه سحرگاه یازدهم ذیحجه سال ۱۳۴۳ قمری بود میان خواب و بیداری بودم که دیدم دروازه‌های آسمان گشوده شد به گونه‌ای که گویی تا زیر عرش خدا را می‌نگرم و دیدم که استاد گرانقدرم در آنجا به قنوت ایستاده و در حال راز و نیاز با خدای بی‌نیاز است.

از مقام والا و قرب بسیار او سخت شگفت زده شدم که ناگهان صدای در خانه مرا از آن حالت خوش جدا ساخت به سرعت از جا برخاستم و درب را گشودم دیدم یکی از دوستان است تا مرا دید گفت: دوست عزیز! بی درنگ به منزل آقا بیایید. پرسیدم: چرا؟ چه خبر است آقا؟ گفت: از دنیا رفت. منظور دوستم از آقا (حاج میرزا جواد آقا تبریزی) بود. پیکر پاک او برای خاکسپاری آماده شده و فراموش نمی‌کنم که تشییع عجیب و پرشوری به عمل آمد و در مقبره شیخان نزدیک قبر مرحوم میرزای قمی به خاک سپرده شد. ماده تاریخ فوت او بر سنگ قبرش به عربی اینگونه است: «رفع العلم و ذهب الحلم» و در مرتبه‌اش اینگونه سرودند: «از جهان جان رفت از ملت پناه»<sup>(۱)</sup>

## از یاران و خدمتگزاران امام عصر علیه السلام

در یکی از شهرهای ایران، عالم عامل و بزرگواری که از درایت، کیاست، تقوا، پرهیزکاری، زهد و ورع، بهره‌ای وافر داشت زندگی می‌کرد او هم مورد قبول و احترام عوام بود و هم خواص و مهر و امضای او را دولت و ملت احترام می‌کردند، و برایش حساب ویژه‌ای داشتند. او که یکی از خوبان روزگار بود و سرانجام به خدمتگزاری امام عصر علیه السلام مفتخر گردید و واسطه فیض شد داستانی شنیدنی دارد که در یکی از کتابها بدین صورت آمده است.

این سید علیم روزی نشسته بود که یکی از تجار وارد شد و گفت من املاکی دارم و می‌خواهم آنها را بفروشم، سند املاک این است تقاضا می‌کنم آن را توشیح کنید. سید دانشمند سند را می‌گیرد و مهر خود را پای آن می‌زند و می‌دهد شب فرا می‌رسید، بسیار سرد و تاریک و زمستانی.

سید در خانه خفته است که نیمه شب در خانه مرا می‌زنند، درب را می‌گشاید و چهره پارسا و پروا پیشه‌ای را می‌نگرد که در آن ساعت شب اجازه ورود می‌گیرد. سید با اینک از نابهنگام آمدن آن مرد ناراحت می‌شود به خود نمی‌آورد و او را می‌پذیرد، او پس از نشستن بنای نصیحت می‌نهد و می‌گوید: جناب عالم و رهبر دینی شهر باید از شتاب در کارها به ویژه تصدیق و یار د و تکذیب مردم پرهیزد چه بسا که تصمیم‌گیری شتابزده باعث تباهی دنیا و آخرت خودش و دیگران خواهد شد....

و آنگاه می‌گوید: شما سید و عالم بزرگوار چرا و چگونه آن سند جعلی را با حسن نیت به طور شتابزده امضاء کردی؟ اینک بدان که آن املاک وقف حضرت حسین علیه السلام است و آن مرد فریبکار در نقشه بلعیدن آنها است و راه چاره این است که بامداد با کارگری به منزل حاکم شهر بروی و او را به همراه خویش به منزل آن تاجر ببری و دستور دهید تا او فلان نقطه از خانه را بشکافد تا اسناد و وقفنامه این املاک را که آنجاست بنگرید و در شهر هم اعلان کنید که این املاک وقف امام حسین علیه السلام است و آن سند جعلی را نیز پاره می‌کنی. و آنگاه از سید خدا حافظی نموده و می‌رود.

سید صبح زود حرکت می‌کند و طبق دستور عمل نموده و اسناد را پیدا می‌کند و در

شهر نیز اعلان می نماید و سند جعلی را نیز پاره می کند. از آن پس در شهر این مطلب بر سر زبانها می افتد که او علم غیب می داند و حاکم نیز شگفت زده از کار او بر احترام او مراقبت بیشتری می کند و سید نیز درمی یابد که آگاهی بخش او، از این جریان از ابدال و رجال الغیب است و پشیمان می شود که چرا او را نشناخته است.

مدتی از این داستان نگذشته بود که بار دیگر نیمه شبی در خانه اش به صدا در می آید، سید درب را می گشاید و با همان چهره نورانی و زاهدانه روبرو می گردد و به او خوشامد می گوید و از راهنمایی او سپاسگزاری می کند. او رو به سید می گوید: شما مرد واقع بین و حقجو و درستکاری هستید از این پس شایسته است این شهر را ترک و به نجف اشرف بیایید و بقیه روزگار خویش را در آنجا بگذرانید. و می افزاید که: هنگامی که وارد نجف شدی روز جمعه به تاریخ..... من در وادی السلام در انتظار شما خواهم بود. و آنگاه خدا حافظی نموده و می رود.

سید آماده هجرت می شود مردم شهر از تصمیم او آگاه شده و مصرانه از او می خواهند در شهر آنان بماند اما او می رود و طبق وعده وارد نجف می گردد و در روز موعود به مکان و وعده گاه خویش می شتابد و می بیند همان مرد وارسته و همان چهره شایسته و پارسا در انتظار او است.

سلام عرض می کند و او پاسخ سلام را به گرمی می دهد و به او خوشامد می گوید و آنگاه می گوید: دوست عزیز! من در صحن شریف آستان مقدس امیر مؤمنان علیه السلام در خان دارالشفاء منزل دارم و اینک هم که به استقبال شما آمده ام در خود کسالت و بیماری احساس می کنم روز جمعه آینده به حجره من بیا که من از دنیا می روم بدنم را تسهیز و دفن کن و آگاه باش که من یکی از ابدال و خدمتگزاران حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستم و آن حضرت دستور داده است که شما را بجای خود نصب کنم. و نیز یاد آور می گردد که: دیدارهای من با تو و تذکر در مورد وقف نامه و دعوت شما به نجف همه و همه به دستور امام عصر علیه السلام بوده است.

سید اندوهگین و منقلب برمی گردد و روز جمعه بعد می رود و همانگونه که آن مرد بزرگ، خود خبر داده بود او را در حالی می بیند که جهان را بدرود گفته است

پیکر او را تجهیز و به خاک می سپارد و خود به عنوان خدمتگزاری در آستان حضرت مهدی علیه السلام تکالیف و وظایف او را از آن پس به عهده می گیرد و یکی از ابدال و وسایط فیض می گردد. (۱)

## یک از خوبان روزگار

آیه الله حاج میرزا حسن لواسانی در کتاب خود<sup>(۲)</sup> داستان شنیدنی و شگفت انگیزی

را از عظمت و معنویت و مقام مردی آورده است که به ظاهر خادم مدرسه زنجان بود اما در حقیقت بدلی از ابدال و واسطه‌ای از وسایط فیض. مردی که در اوج پروا پیشگی و درستکاری و صداقت و اخلاص بود و مورد عنایت امام عصر علیه السلام قرار داشت. لازم به یادآوری است که ایشان این داستان را از استاد گرانقدرش شیخ مهدی زنجانی رحمته الله علیه و آن بزرگوار نیز به نقل از استاد خویش (آقا شیخ محمد) نقل کرده است که هر دو تن از چهره‌های کم نظیر دانش، بینش، ایمان، عمل، صداقت و درستی، در روزگار خویش بودند که نه تنها به واجبات و مستحبات عمل می کردند که از مکروهات نیز اجتناب می ورزیدند.

اینک این شما و این هم داستان مورد نظر: استاد بزرگوار آقا شیخ محمد می گوید: من در یکی از مدارس زنجان در دوران طلبگی خوش در حجره‌ای سکونت داشتم و در این مدرسه خادم صالح و درستکاری و تقوا پیشه‌ای بود که حجره‌اش در راهرو ورودی و خروجی مدرسه قرار داشت.

یکی از شبها طبق عادت خوش برای خواندن نماز نافله برخاستم که با منظره شگفت انگیزی روبرو شدم. جریان بدینگونه بود که وقتی از کنار حجره خادم برای وضو عبور می کردم دیدم نور و روشنایی خیره کننده و بی سابقه‌ای فضای اطاق او و اطراف را در بر گرفته است. حس کنجکاوی مرا به سوی اطاق خادم کشاند از لابلای

۱. کرامات الصالحین محمد شریف رازی صفحه ۱۶۳ بیان الائمة جلد ۱ صفحه ۲۵

۲. کشکول آیه الله لواسانی صفحه ۲۲۵



درب منظره شگفتی را دیدم در یک سو خادم مدرسه را دیدم که مؤدب و در کمال تواضع در گوشه‌ای نشسته و به سخنان کسی گوش می‌دهد و به طور مکرر خود را فدای او می‌نماید و می‌گوید: سرورم! مولایم! آقایم! جانم به قربانت!

و از دگر سو هر چه دقت کردم فرد دیگری را ندیدم اما گفتگوی آن دو را می‌شنیدم گر چه سخنان آنان را نمی‌فهمیدم و از طرف سوم دیدم چراغ خادم خاموش است اما حجره‌اش نورباران است.

ساعتی از شب به همان حال بر من گذشت و هر لحظه بر تعجب و حیرتم افزون گشت. دیگر وقت نافله می‌گذشت به همین جهت برای خواندن نماز رفتم اما همه فکرم در اطاق خادم و منظره بهت آوری بود که آنجا دیده بودم. صبح آن روز از راه رسید به حجره خادم آمدم دیدم تاریک و در هم بسته است گویی که او در خواب است. در زدم بیدار شد اما از منظره سپیده دم خبری نبود از خود او پرسیدم انکار کرد و اصرار من بر انکار او افزود. او را سوگند دادم که نه اشتباه کردم و نه خواب دیده‌ام جریان چه بود؟ حالش منقلب شد گفت واقعیت را می‌گویم اما با سه شرط.

گفتم: شرایط سه گانه چیست؟ گفت: ۱- تا زمانی که من در قید حیات هستم این راز پوشیده بماند ۲- از این پس چون گذشته با من رفتار کنی بدون هیچ احترام و تواضع خاص ۳- و کار به رفتار عادی طلبه‌ها با من نداشته باشی شرایط سه گانه او را به جان پذیرفته و تعهد سپردم. آنگاه گفت: دوست عزیز! واقعیت این است که گاه سالارم امام عصر علیه السلام از من دلجویی و تفقد می‌کنند و امشب یکی از آن شبها بود.

بدنم لرزید و دگرگون شدم و چون دریافتم که راست می‌گوید چنان مشتاق او شدم که می‌خواستم خود را روی پاهای او انداخته و ببوسم اما چون تعهد گرفته بود چاره‌ای جز شکیبایی نبود.

به حجره خود بازگشتم اما چه بازگشتی زمین بر من تنگ شده بود و دنیا در نظرم تاریک و راهی نیز برای اظهار آن راز بزرگ به دوستانم نداشتم.

روزهایی چند گذشت نیمه شبی بود که احساس کردم درب حجره‌ام را به طور آهسته می‌زنند، درب را گشودم دیدم خادم مدرسه است سلام کرد و گفت: برای

خدا حافظی آمده است و پیدا بود که هم نگران و اندوهگین به نظر می‌رسد و هم بسیار شتاب داشت پرسیدم: کجا؟ گفت من رفتم حجره و اثاثیه آن مال شما. گفتم: آخر کجا؟ گفت: یکی از یاران امام عصر علیه السلام جهان را بدرود گفته مرا فراخوانده است تا به حضورش شرفیاب و وظیفه او را به عهده گیرم.

و عجیب اینکه هنوز سخنش پایان نیافته بود که از نظرم ناپدید شد و من هر کجا در پی او گشتم او را در مدرسه نیافتم.

بی اختیار فریادی کشیدم که همه طلبه‌ها بیدار شدند و اطراف مرا گرفتند من جریان را برای آنان گفتم و آنان مرا نکوهش کردند که چرا تا کنون آنان را در جریان نگذاشته‌ام. به آنان گفتم: دوستان! مرا نکوهش نکنید که دلیل داشتم. پرسیدند: چه بود؟ گفتم: او از من عهد گرفته بود. (۱)

## پیام به آیه الله قمی

حاج آقای اثنی عشری که از مروجین دین و خاندان رسالت می‌باشند و در تهران سکونت دارند، داستان شنیدنی از مشهد و از بیت آیه الله حاج آقا حسن قمی نقل کرده‌اند که جالب است این شما و این هم داستان او از مشهد:

هر هفته شبهای سه شنبه آیه الله آقای حاج آقا حسن قمی در منزل خویش مجلس دعا و توسل داشتند و برای سلامتی و فرج امام عصر علیه السلام دعا می‌خواندند.

راستی مجلس پر معنویت و با روحی بود، خودشان با گریه و شور و خلوص وصف ناپذیری، دعای توسل را می‌خواندند و همه را دگرگون می‌ساختند.

یکی از شبهای سه شنبه پس از مراسم دعا، من در گوشه‌ای نشسته و غرق در شور و اخلاص بودم که یکی آمد و گفت: آیه الله شما را می‌خواهد. رفتم دیدم که آقای قمی تنها در اطاق نشسته است، سلام گفتم و نشستم و فرمودند: کسی برای من و شما پیامی آورده است. نگاه کردم دیدم جوان خوش چهره و زیبائی آمد و کنار درب ایستاد و رو به

آیه الله کرد و گفت: من از طرف حضرت بقية الله الاعظم برای شما و آقای اثنی عشری پیام دارم. آیه الله فرمودند: بگو پیامت چیست؟ گفت: من مأموریت دارم به شما بگویم که حضرت فرمودند: برو به حاج آقا حسن قمی و اثنی عشری بگو برای فرج من دعا کنید. و اینکه خدا مرا از زندان غیبت نجات دهد. این جمله را گفت و رفت من از پی او روان شدم تا بیشتر با او صحبت کنم اما گویی یک لحظه از نظرم ناپدید شد، دیدم آیه الله قمی هم حالش منقلب شد و در گریه و اضطراب است.<sup>(۱)</sup>

### این راز باید پوشیده بماند تا...

علامه بزرگوار و دانشمند نسب شناس آیه الله حاج سید محمود مرعشی رحمته الله علیه پدر بزرگوار علامه نسابه و فقیه اهل بیت عصمت و طهارت آیه الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله علیه می باشد.

او در مورد دختر گرانمایه امام کاظم حضرت معصومه علیها السلام داستانی دارد که شنیدنی است. این داستان را نگارنده از آیه الله العظمی مرعشی نجفی نقل می کنم: ایشان می فرمود: پدرم علامه نسابه آیه الله مرعشی می گفت: مدت ها بود که من در تلاش و کوشش بودم تا راز قبر گمشده مادرم فاطمه علیها السلام دخت پیامبر را کشف کنم و بدانم قبر آن بانوی سرفراز گیتی کجاست؟ اما هر چه در این رابطه کتابهای شیعه و سنی را زیر و رو کردم به جایی راه نبردم به ناگزیر دست به توسلات و ختمهای گوناگون زدم تا شاید از این راه به هدف خویش دست یابم و به همین جهت بود که در مسجد سهله برنامه ای را مشغول شدم که دوره آن چهل شب بود و گویی شب سی و هفتم بود که در عالم رؤیا امام هفتم یا ششم علیه السلام را دیدم که خطاب به من فرمود: سید محمود! در گشودن این راز اصرار نورز که باید این راز تا آمدن حضرت بقية الله پوشیده بماند چرا که این وصیت آن بانوی مظلومه و گرانقدر است و راهی است برای آگاهی یافتن حق طلبان از ستم و بیدادی که بر آن بانوی دو سرا و همسر گرانقدرش امیر مؤمنان از سوی استبداد رفت.

و افزود: خداوند عظمت او را در این سرا به کریمه اهل بیت عنایت فرموده است پرسیدم: سرورم! منظور از کریمه اهل بیت کیست؟ فرمودند: فاطمه معصومه در قم پدرم افزودند: از خواب بیدار شدم و برای نخستین بار راه ایران را در پیش گرفتم و به قم آمدم و پس از زیارت به شهر ری رفتم و آنجا بودم که سیل قبر جناب صدوق را تخریب نموده و بدن شریفش ظاهر شده بود که به همراه گروهی از علمای تهران رفتیم و پس از نهصد سال از رحلت آن مرحوم دیدیم پیکر پاکش تر و تازه مانده و دست او را بوسیدم. از جمله علمای حاضر در کنار قبر صدوق عبارت بودند از: آقای میر ابوالحسن جلوه، آقای حاج ملا محمد اندرمانی، آخوند رستم آبادی، آقای علی حکیم و آقای مدرس که همگی به زیارت صدوق آمده بودند و بدن شریف او را دیدند.<sup>(۱)</sup>

## نجات یافتن علامه امینی

علامه امینی از چهره‌های درخشان علم و عمل و از ستارگان فروزان بیان و قلم و از مرزبانان حریم ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام است. هم نام خودش بلند آوازه است و هم اثر ارزشمند و شاهکارش «الغدیر» او داستانی شنیدنی از نجات خویش از خطر مرگ دارد که به نقل از یکی از فضیلات قم برای علاقمندان ترسیم می‌گردد.

او به نقل از افراد مورد اعتماد می‌گفت که: فردی از مرحوم علامه امینی پرسید: آیا شما به افتخار تشرف به محضر امام عصر علیه السلام نائل آمده‌اید؟ ایشان پاسخ دادند: آنگونه که آن بزرگوار را بشناسم نه، اما داستانی دارم که شنیدنی است.

آنگاه فرمود: فردی از اهالی بغداد که سنی متعصب و افراطی بود با من دوستی و آشنایی داشت و من هم برای هدایت او و زدودن غبار و زنگارهای تعصب از ذهن او گاه و بیگاه از کتابهای خودشان مطالبی را در مورد ولایت امیر مؤمنان برای او نقل می‌کردم و او می‌شنید.

من شب نهم ربیع که عید الزهراء گفته می شود، همیشه در منزلم به خاطر عشق به اهل بیت و بیزاری از ظالمان و غاصبان حقوق آنان مجلس داشتم که گروهی از اهل علم و ایمان شرکت می کردند و فرد مورد اشاره نیز به خاطر آشنایی با من به آن مجلس راه یافت، اما از اول تا آخر عبوس و ناراحت در گوشه ای نشست و به سخنان دوستان گوش داد. مدتی از این مجلس گذشته بود که روزی نزد من آمد و مرا به خانه خویش به میهمانی دعوت کرد و من نیز به امید هدایت او پذیرفتم و در یک روز تعطیلی مقرر شد به بغداد و به خانه او بروم.

روز موعود فرا رسید و من وارد بغداد شدم سر کوچه ای که می باید طبق آدرس می رفتم سید گرانقدری جلوی من آمد و ضمن سلام و تعارفات معمولی گفت: منزل فلانی را می خواهید؟ گفتم: آری! و فکر کردم او را به عنوان راهنما فرستاده است.

گفت: من شما را راهنمایی می کنم بفرمایید! به همراه او به منزل رفتیم در زدیم درب منزل را که در کنار دجله بود گشود و بسیار به گرمی استقبال کرد و ما را به طبقه فوقانی هدایت کرد و در طبقه فوقانی اطاقی بود که درش بسته و کلید روی درب بود از درون اطاق صدای گروهی به گوش می رسید و معلوم بود که پر از میهمان است.

ما را به اطاق دیگری راهنمایی کرد و سریع یک چایی آورد و ضمن گفتگویی کوتاه از دهانش پرید که شیخ عبدالحسین! امشب می خواهیم حساب نهم ربیع و مطالب الغدیر شما را تصفیه کنم و پاداش شما را بدهم.

تا این جمله را گفت سید که من تا کنون فکر می کردم از دوستان اوست و او هم فکر می کرده که همراه و دوست من است برخاست و گفت تهدید می کنی؟ چه گفتی؟ و گلوی او را آنقدر فشرد که خفه شد.

و آنگاه به من گفت: شالت را بده و شال را گرفت و دست و پای او را محکم بست و پنجره ای را که به سوی شط دجله بود باز کرد و او را آهسته به دجله افکند و به من گفت: زود حرکت کن که اینجا جای تو نیست، هنگامی که حرکت کردیم آن در اطاق را که گروه زیادی داخل آن بودند و کلید که روی درب بود را پیچاند و قفل شد و هر دو به سرعت از پله ها پایین آمدیم و از خانه خارج شدیم. به کوچه که رسیدیم من دیدم که

کسی مرا با نام و نشان صدا زد و گفت: شیخ عبدالحسین هستی؟ گفتم: آری! و دیدم سید ناپدید شد. آن مرد گفت «تعال! ارکب!» یعنی بیا! زود سوار شو. دیدم قایق کوچکی آماده است سوار شدم و به همراه او از دجله گذشتم از او پرسیدم: شما از کجا مرا می شناسی و چگونه به سراغ من آمدی؟ گفتم: من روزها در دجله کار می کنم و شغلم انتقال مسافر به وسیله این قایق کوچک است امشب در منزل بودم غذا خورده و در خواب بودم و پاسی از شب گذشته بود که حضرت کاظم علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم او به من فرمود: برخیز! به این آدرس برو و یکی از دوستان ما را که نامش «عبدالحسین» و اینک در مخاطره است از شط عبور ده و از بغداد به کاظمین برسان و من به دستور آن حضرت آمدم. (۱)

### نتیجه توسل به امام زمان علیه السلام

آن وقتها در قم وقتی طلبه ای ازدواج می کرد دیگر به او در مدرسه جا نمی دادند و طبعاً می خواست برای خود و همسرش خانه ای تهیه کند که هم در آن زندگی نماید و هم یک اطاق لاقل برای مطالعه و پذیرایی و کتابخانه داشته باشد.

ما که از نظر مادی و وضعیت خوب نبود مجبور بودیم که با یکی از دوستان که نسبت هم با ما داشت یک خانه سه اطاقه درستی اجاره کنیم و یک اطاق آن را برای پذیرایی و مطالعه و کتابخانه قرار دهیم و هر کدام یک اطاق هم برای زندگی داشته باشیم.

یک روز جمعه ای من در اطاق کتابخانه نشسته بودم و مطالعه می کردم دیدم صاحبخانه (که زنی بود) در زد و وارد منزل شد و از اهل بیت ما ایرادهایی موزیانه که به بهانه گیری بیشتر شبیه بود گرفت و زیاد او را اذیت کرد.

من دلم شکست همان ساعت حرکت کردم و از قم پیاده با دوستم به مسجد جمکران برای توسل به حضرت بقیه الله ارواحنا فداء رفتیم تا نزدیک غروب در آن مسجد متوسل بودیم ناگهان حالتی به من دست داد که نمی توانم کیفیتش را وصف کنم

در آن حال حضرت بقیة الله علیه السلام به من فرمودند به منزل که بروید آن کسی که باید برای شما منزل بخرد در اطاق پذیرایی تان نشسته است! من این مطلب را به دوستم گفتم: و با هم حرکت کردیم و به قم آمدیم و یکسره به منزل رفتیم وقتی در منزل را باز کردند دیدم چراغ اطاق پذیرایی روشن است.

سؤال کردم که آیا مهمان داریم؟! اهلبیت گفت: بله فلانی است. (ایشان یکی از دوستان بازاری تهرانمان بود که هر وقت به قم می آمد وارد منزل ما می شد و در آن زمان او زیاد هم ثروتمند نبود که بتواند یک منزل برای ما از پول خودش بخرد.) به هر حال وارد اطاق شدیم و سفره شام را پهن کردیم، وقتی مشغول شام خوردن شدیم میهمانمان گفت: من شنیده ام که در قم مقبره هایی می سازند و می فروشند و من هم امروز آمده ام تا برای فامیل خودمان در قبرستان یک مقبره بخرم. من گفتم مانعی ندارد و دیگر موضوع به سکوت گذشت.

ولی آن شب به حضرت بقیة الله علیه السلام متوسل شدم و عرض کردم معلوم می شود که عمر ما تمام شده که ایشان قصد مقبره خریدن دارد و طبعاً چون ما با او رفیق هستیم حتماً ما را هم در آن دفن خواهد کرد. ولی صبح که برای میهمانمان صبحانه آوردیم دیدیم رأیش تغییر کرده و می گوید: انسان هر کجا دفن شود باید عملش صالح باشد تا عالم برزخ را راحت بگذراند، حالا می خواهد بالای قبرش ساختمان داشته باشد یا نداشته باشد. ما هم چیزی نگفتیم! سپس بدون آنکه ما قضیه را برای او بگوییم خود او اضافه کرد و گفت: به شما در این منزل سخت می گذرد من فکر کرده ام که یک خانه در قم بخرم که لا اقل چهار اطاق داشته باشد دو اطاق آن برای شما و دو اطاق دیگر برای من که هر وقت خودم یا دوستانم به قم آمدیم در آن سکونت کنیم.

من به ایشان گفتم: شما خانه را بخرید ولی ما در آنجا نخواهیم ماند (و علت این نحوه پاسخ به آن میهمان این بود که معمولاً بعضی از اهالی تهران در قم منزل می خریدند و در حقیقت وقتی به دست یک طلبه می سپردند عملاً از او توقع سرایداری را داشتند چون دوستان و آشنایان صاحب منزل توقع داشتند هر موقع از شبانه روز در بزنند و وارد شوند آن روحانی از آنها پذیرایی می کند و این برنامه تقریباً

همه روزه در دوره هفته ادامه داشت.)

به هر حال میهمانمان سفارش کرد که ما برای او منزلی بخریم و گفت: هر زمان خانه خوبی تهیه شد در تهران به من اطلاع دهید تا من بیایم و او به تهران رفت. چند روز از این جریان گذشت من فوق العاده ناراحت بودم چون به خیال خودم به من وعده منزل داده بودند و حالا اول اسم مقبره را می بردند و بعد هم که منزل حواله می شود به عنوان سرایداری و به نام دیگر خواهد خریداری شود و سخت از حضرت بقیة الله ارواحنا فداء گله مند بودم تا آنکه در این بین شبی در خواب دیدم که شخصی به لباس تجار که عرقچین بر سر دارد و عبایی بر دوش انداخته با ما ملاقات کرد و گفت: بیایید برویم منزلی را ببینید اگر پسندیدید برایتان بخریم ما با او رفتیم منزلی بود شش اطاق داشت و یکی از پایه هایش شکستی خورده بود و من آن را پسندیدم و او آن منزل را از طرف میهمان فوق الذکرمان برای ما خرید.

من وقتی از خواب بیدار شدم به دوست هم منزلم جریان خواب را گفتم: او هم تعبیر کرد که انشاءالله ما صاحب منزل خواهیم شد. ولی همان روز نامه ای از طرف آن میهمان از تهران آمد که فلانی با این آدرس منزلی سراغ دارد شما بروید اگر منزل را پسندیدید بگویید ایشان به من خبر دهد تا من به قم بیایم و آن را بخرم.

ما با آن آدرس به منزل همان کس که معرفی شده بود رفتیم با کمال تعجب دیدم این همان کسی است که من او را شب گذشته در خواب دیده بودم حتی همان عرقچین را به سر همان عبا را به دوش دارد؟!!

من به دوستم گفتم: اگر منزل هم همان منزلی باشد که من در خواب دیده ام منزل برای ما خریداری می شود. اتفاقاً وقتی آقای معرفی شده ما را به منزل مورد نظرش برد با کمال تعجب آن منزل شش اطاق داشت و یکی از پایه هایش شکست خورده بود ولی صاحب منزل قیمت را بالاگفت و ما را رد کرد. شخص معرفی شده گفت: این منزل آن ارزش را ندارد و من برای شما منزل دیگری تهیه می کنم. من به دوستم گفتم این منزل را ما می خریم و به ما هم تعلق پیدا می کند حال چگونه انجام می شود خدا بهتر می داند.



فردای آن روز صاحب منزل مرا در صحن حضرت معصومه علیها السلام دید و گفت: من از صبح دنبال شما می‌گردم عیالم خواب دیده که چرا ما شما را از در منزلمان رد کرده‌ایم خلاصه اگر مایل باشید حاضریم به هر قیمتی که شما بخواهید منزل را تقدیم کنیم. من به او گفتم: ایشان منزل را برای ما نمی‌خواهد بلکه برای یکی از محترمین تهران می‌خرند و چون او با ما رفیق است به ایشان سفارش کرده که با نظارت ما خریداری شود. صاحب منزل گفت: اگر این طور است من منزل را به او نمی‌دهم چون عیالم گفته در خواب به من گفتند: چرا آن سیدها را از در خانه‌ات برگردانده‌ای؟!

خلاصه من به منزل شخص معرفی شده رفتم و جریان گفتگویم را با صاحب خانه برای او شرح دادم شخص معرفی شده گفت: این طور نیست دوست مشترک تهرانیان می‌خواهد منزل را برای شما بخرد.

فوراً نامه‌ای برای او نوشت و او به قم آمد و خانه را برای ما خریدند و چون من عفت نفس عجیبی داشتم و نمی‌خواستم پول منزل را از او قبول کنم، به من گفت این را بدان که پول منزل را من نمی‌دهم و کسی که داده شما او را نمی‌شناسید و او هم شما را نمی‌شناسد! بنابراین زیر بار منت کسی نیستید و تنها از امام زمان علیه السلام تشکر کنید من وقتی دوباره به مسجد جمکران شاید هم برای تشکر رفتم باز همان حالت مخصوص به من دست داده از آقا سؤال کردم که چرا همان شب اول به وسیله فلانی برای ما خریداری نشد؟ یعنی اول اسم مقبره و سپس منزل برای دیگری برده شد و پس از دو ماه سرگردانی به وعده وفا فرمودید و به ما منزلی عنایت کردید؟! فرمودند: که اگر همان روز اول داده می‌شد قدرش را نمی‌دانستید و خوشحالی زیادی پیدا می‌کردید.

## تشریف جناب شیخ محمد طاهر

حاجی نوری علیه السلام می‌گوید: شیخ محمد طاهر نجفی که مرد صالح و متقی است و خادم مسجد کوفه بوده و با عیالش سالها همانجا زندگی می‌کرده و من خودم مدت‌ها است که او را به تقوی و دیانت می‌شناسم می‌گفت: یکی از علماء با تقوا که مدت‌ها در مسجد کوفه معتکف بود و تقوی و دیانت شیخ محمد طاهر را می‌ستود می‌فرمود: در

سال گذشته به مسجد کوفه رفتم احوال او را پرسیدم قضیه‌ای برای من نقل کرد آن این بود که در چند سال قبل به واسطه نزاعی که بین دو قبیله در نجف اشرف اتفاق افتاده بود زوار و اهل علم به مسجد کوفه مشرف نمی‌شدند لذا امرار معاش بر من سخت شده بود زیرا درآمد من تنها از این طریق بود و عیالاتم زیاد بودند و حتی بعضی از ایتام کوفه را من تکفل می‌کردم.

بالاخره شب جمعه‌ای بود که هیچ قوت و پول و غذا نداشتم و اطفالم از گرسنگی ناله می‌کردند خیلی دلتنگ شدم رو به قبله در محلی که بین سفینه که معروف به تنور است و بین دکه القضاء نشستم و شکایت حال خودم را به خدای تعالی نمودم و ضمناً عرض کردم که خدایا به این حالت راضی هستم ولی چه کنم؟ که در عین حال جمال مقدس مولایم حضرت صاحب الامر علیه السلام را نمی‌بینم.

اگر این عنایت را به من بکنی و مرا موفق به زیارت آن حضرت بنمایی! از تو چیز دیگری نمی‌خواهم و به این فقر و دست‌تنگی صبر می‌کنم. ناگاه بی اختیار سر پا ایستادم و دیدم به دستم سجاده سفیدی است و دست دیگرم در دست جوان جلیل‌القدری است که آثار عظمت و جلال و هیبت از او ظاهر بود. لباس نفیسی مایل به سیاه در بر داشت که من گمان کردم او یکی از سلاطین است. ولی بعد دیدم عمامه‌ای سبز دارد و پهلوی شخصی ایستاده که لباس سفید ردر برداشت. بالاخره سه نفری به طرف دکه القضاء نزدیک محراب رفتیم قتی به آنجا رسیدیم آن کسی که دستش در دست من بود فرمود: **یا طاهر افرش السجادة** یعنی ای طاهر سجاده را ببیند از من سجاده را انداختم دیدم آن سجاده فوق‌العاده سفید و درخشندگی دارد ولی نفهمیدم جنس آن سجاده از چیست.

ولی من سجاده را رو به قبله انداختم آن آقا روی آن سجاده ایستاد و تکبیر گفت و مشغول نماز شد و دائماً نور و عظمت او در نظرم افزوده می‌شد کم‌کم به قدری نورش زیاد شد که دیگر ممکن نبود به صورتش نگاه کنم. و آن شخص دیگر که با او بود پشت سرش به فاصله چهار وجب نماز می‌خواند. من روبروی آنها ایستاده بودم و فکر می‌کردم و در دلم افتاد که این آقا کیست؟ وقتی از نماز فارغ شدند آن شخصیت را که

پشت سر آن اولی نماز می خواند دیگر ندیدم ولی آن آقا را دیدم که ناگهان بر بالای کرسی مرتفعی که چهار ذرع ارتفاع داشت و سقفی هم بر او بود نشسته و به قدری آن کرسی و خود وجود مقدسش نورانی است که چشم را خیره می کرد. سپس به من فرمود: ای طاهر مرا از کدام یک از سلاطین گمان کرده ای؟!

گفتم: ای مولای من! شما سلطان سلاطین و سید عالمی شما از اینها نیستید. فرمود: ای طاهر به مقصد خود که (زیارت صاحب الامر علیه السلام باشد) رسیدی حالا بگو چه می خواهی آیا ما شما را هر روز حمایت و رعایت نمی کنیم؟ احوال و اعمال شما را هر روز به ما عرضه می دارند. و بالاخره به من وعده فرمود: که وضعم خوب خواهد شد و از آن تنگدستی نجات پیدا می کنم.

در این بین شخصی که من او را می شناختم و اسمش را می دانستم و او آدم معصیت کاری بود از طرف صحن حضرت مسلم وارد مسجد کوفه شد. ناگهان دیدم آثار غضب در سیمای آن وجود مقدس ظاهر شد و روی مبارکش را به طرف آن مرد کرد و فرمود: ای.... کجا فرار می کنی! مگر زمین مال ما نیست، مگر آسمان از ما نیست در زمین و آسمان احکام و دستورات ما باید اجراء شود و تو چاره ای جز آن که زیر دست ما باشی نداری! سپس رو به من کرد و تبسمی فرمود و گفت ای طاهر به حاجت رسیدی دیگر چه می خواهی؟ اما من به قدری تحت تأثیر جلال عظمت و هیبت او قرار گرفته بودم که نمی توانستم حرف بزنم. باز دو مرتبه آن حضرت همین کلام را تکرار فرمود. باز من نتوانستم چیزی بگویم و سوالی از او بکنم و به قدری خوشحال بودم که به وصف نمی آید در این موقع با کمتر از یک چشم بر هم زدن خود را تنها در میان مسجد دیدم و دیگر اثر نبود و حتی به طرف مشرق نگاه کردم دیدم صبح طالع شده است.

شیخ طاهر می گفت از آن تاریخ تا به حال به حمدالله به قدری در وسعت رزق قرار گرفته ام که دیگر بی پولی و سختی به هیچ وجه ندیده ام.

## قضیه میرزای قمی و سید بحر العلوم

در کتاب (نجم الثاقب) از مرحوم عالم جلیل آقای آخوند ملازین العابدین سلماسی که از شاگردان سید بحر العلوم بود نقل شده که گفت: روزی در نجف اشرف سر درس آیه الله سید سند و عالم مسدد فخر الشیخ، علامه طباطبایی بحر العلوم رحمته الله نشسته بودم و تقریباً صد نفر بودیم که دیدم عالم محقق مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین برای زیارت سید بحر العلوم وارد شد او از ایران برای زیارت عتبات عالیات به عراق مشرف شده بود و قصد داشت بعد از آن به مکه معظمه مشرف گردد.

طلاب وقتی متوجه این ملاقات شدند همه متفرق گردیدند جز سه نفر که آنها عالم و متقی و مجتهد بودند من هم با آنها ماندم وقتی مجلس خلوت شد میرزای قمی به سید بحر العلوم عرض کرد: شما فائز مرتبه ولادت جسمانی و روحانی از اهل بیت عصمت علیهم السلام هستید و موفق به قرب مکانی ظاهری و باطنی گردیده‌اید، من از راه دور آمده‌ام، به من از آن نعمتهای بی‌نهایتی که به دست آورده‌اید صدقه‌ای عنایت فرمایید تا من هم از آن نعمتها بهره‌مند گردم.

سید بحر العلوم بدون معطلی فرمود: من شب گذشته برای نافله شب به مسجد کوفه رفته بودم و تصمیم جدی داشتم که صبح اول وقت برای مباحثه برگردم و درس و مباحثه را تعطیل نکنم صبح وقتی از مسجد بیرون آمد دیدم فوق العاده مایلم که به مسجد سهله بروم ولی خود را منصرف کردم از ترس اینکه مبادا اول وقت به درسم نرسم لکن شوق لحظه به لحظه زیادتر می‌شد در این موقع که مردد بودم ناگهان باد و غبار غلیظی حرکت کرد و مرا به طرف مسجد سهله حرکت داد، چیزی نگذشت که خود را در مقابل در مسجد سهله دیدم داخل مسجد شدم زواری در آنجا نبودند و تنها یک نفر شخصی جلیل (که جان همه به قربانش) مشغول مناجات با قاضی الحاجات بود او آنچنان مناجات می‌کرد که قلب را منقلب و چشم را گریان می‌فرمود حال من متغیر شد دلم از جا کنده شد زانوهایم به لرزه افتاد اشکم از شنیدن آن کلمات که هرگز مثل آن را نشنیده بودم جاری شد! و من در کتب ادعیه مثل آن مناجات را ندیده بودم فهمیدن که آن مناجات کننده (که جان همه عالم به قربانش) آن کلمات را انشاء می‌کند.

نه آنکه از ادعیه وارده می خواند! آنجا ایستادم و آن مناجات را گوش می دادم و از آنها لذت می بردم تا آنکه مناجاتشان تمام شد به من متوجه شد و به زبان فارسی فرمود: مهدی بیا من چند قدم جلو رفتم و ایستادم باز فرمود جلوتر بیا باز هم چند قدم دیگر پیش رفتم و ایستادم باز فرمود: جلوتر بیا ادب در اطاعت است من به قدری جلو رفتم تا آنکه دست من به دست او و دست او به دست من رسید و چیزی به من فرمود: (در اینجا سید بحرالعلوم از این موضوع صرف نظر کرد) و مشغول جواب سوآلی که قبلاً میرزای قمی از سید بحرالعلوم کرده بود شد و وجوهی از مطالب را برای او بیان کرد مرحوم میرزای قمی سوآل کرد که آن کلامی که حضرت فرمودند چه بود؟ فرمود: آن از اسرار مکتومه است.

### تشریح مرحوم سید باقر قزوینی

علامه نوری در کتاب (نجم الثاقب) نقل می کند که سید جعفر پسر سید بزرگوار سید باقر قزوینی که دارای کرامات بود گفت: من با پدرم به مسجد سهله می رفتیم نزدیک مسجد سهله که رسیدم به پدرم گفتم: این حرفها که مردم می گویند هر کس چهل شب چهارشنبه به مسجد سهله برود حضرت ولی عصر علیه السلام را می بیند معلوم نیست اصلی داشته باشد! پدرم غضبناک شد و گفت: چرا اصلی نداشته باشد؟ اگر چیزی را تو ندیدی! اصلی ندارد و مرا بسیار سرزنش کرد به طوری که من از گفته خود پشیمان شدم در این موقع وارد مسجد سهله شدیم در مسجد کسی نبود ولی وقتی پدرم در وسط مسجد ایستاد که نماز استغاثه را بخواند شخصی از طرف مقام حضرت حجت علیه السلام نزد او آمد پدرم به او سلام کرد و با او مصافحه نمود پدرم به من گفت: این کیست؟ گفتم آیا او حضرت بقیه الله علیه السلام است! فرمود: پس کیست؟ من از جا حرکت کردم و به دنبال او دویدم ولی احدی را در داخل مسجد و در خارج مسجد ندیدم.

## تشریف مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاری

یکی از نوابغ جهان اسلام و فقهای بزرگوار شیعه که آوازه شهرت علمی و عملیش در همه بلاد مسلمین پیچیده و از جانب بعضی از علماء به خاتم الفقهاء و المجتهدین موسوم گشته، مرحوم شیخ «مرتضیٰ انصاری رحمته الله» (۱۲۸۱ - ۱۲۱۴ هـ ق) می‌باشند که از نسل صحابی گرانقدر «جابر بن عبدالله انصاری» بوده و علامه محدث نوری رحمته الله در خاتمه المستدرک درباره‌شان فرموده‌اند: «خداوند بر جابر تفضل فرمود که از سلاله او مردی را بیرون آورد که ملت و دین را با علم و تحقیق و دقت و زهد و عبادت و کیاست خویش خدمتها نمود.»

آن جناب در مدت قیادت و رهبری خویش مرجعی بزرگوار برای امت و نایبی خدمتگزار برای امامش و شیفته‌ای منتظر برای مولا و سرورش حضرت «ولی عصر» ارواحنا فداه بود و از توجه به آن فراموش نمی‌نمود...

یکی از شاگردان ایشان نقل می‌کند که: نیمه شبی در کربلای معلای از خانه بیرون آمدم در حالی که کوچه‌ها گل آلود و تاریک بودند و من چراغی با خود برداشته بودم. از دور شخصی را مشاهده کردم که چون به او نزدیک شدم دیدم استادم شیخ انصاری رحمته الله است او را نمی‌شناختم که از دور می‌آید.

با دیدن ایشان به فکر فرو رفتم و از خود پرسیدم که آن بزرگوار در این موقع از شب در این کوچه‌های گل آلود با چشم ضعیف به کجا می‌روند؟ از بیم آن که مبادا کسی در کمین ایشان باشد آهسته به دنبالش حرکت کردم شیخ آمد و آمد تا در کنار خانه‌ای ایستاد و در کنار آن خانه «زیارت جامعه» را با یک توجه خاصی خواند، سپس داخل آن منزل گردید من دیگر چیزی نمی‌دیدم اما صدای شیخ را می‌شنیدم که با کسی سخن می‌گفت...

ساعتی بعد به حرم مطهر مشرف گشتم و شیخ را در آنجا دیدم. بعدها که به خدمت آن جناب رسیدم و داستان آن شب را جویا شدم پس از اصرار زیاد به من فرمودند گاهی برای رسیدن به خدمت «امام عصر علیه السلام» اجازه پیدا می‌کنم و در کنار آن خانه (که تو آن را پیدا نخواهی کرد) می‌روم و «زیارت جامعه» را می‌خوانم چنانچه اجازه ثانوی برسد

خدمت آن حضرت شرفیاب می شوم و مطالب لازم را از آن سرور می پرسم و یاری می خواهم و برمی گردم!! سپس شیخ علیه السلام از من پیمان گرفت که تا هنگام حیاتش این مطلب را برای کسی اظهار نکنم.

## مرجعیت مرحوم شیخ مرتضی انصاری

مردم شیعه وظیفه دارند که وقتی مرجع تقلیدشان از دنیا رفت برای اولین عمل عبادی خود مرجع تقلید اعلی را تعیین کنند و احکام اسلام را از او پیروی نمایند. بعد از فوت مرحوم صاحب جواهر آیه الله شیخ محمد حسن مردم به مرحوم شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه مراجعه کردند و از او رساله عملیه خواستند.

شیخ انصاری فرمود: با بودن سیدالعلماء مازندرانی که از من اعلم است و در بابل زندگی می کند من رساله عملیه ندارم و این عمل را انجام نمی دهم. لذا خود شیخ انصاری نامه ای برای سیدالعلماء به بابل نوشت و از او خواست که به نجف اشرف مشرف شود و زعامت حوزه علمیه شیعه را به عهده بگیرد. سیدالعلماء در جواب نامه شیخ انصاری نوشت: درست است من وقتی در نجف بودم و با شما مباحثه می کردم از شما در فقه قویتر بودم ولی چون مدتها است که در بابل زندگی می کنم و جلسه بحثی ندارم و تارک شده ام شما را از خود اعلم می دانم لذا باید مرجعیت را خود شما قبول فرمایید. شیخ انصاری در عین حال فرمود: من یقین به لیاقت خود برای این مقام ندارم لذا اگر مولایم حضرت ولی عصر علیه السلام به من اجازه اجتهاد بدهند و مرا برای این مقام تعیین کنند من آن را قبول خواهم کرد.

روزی معظم له در مجلس درس نشسته بود و شاگردان هم اطرافش نشسته بودند دیدند شخصی که آثار عظمت و جلال از قیافه اش ظاهر است وارد شد و شیخ انصاری به او احترام گذاشت او در حضور طلاب به شیخ انصاری رو کرد و فرمود: نظر شما درباره زنی که شوهرش مسخ شده باشد چیست؟ (این مسأله به خاطر آنکه مسخ در این امت وجود ندارد در هیچ کتابی عنوان نشده است.) لذا شیخ انصاری عرض کرد که چون در کتابها این بحث عنوان نشده من هم نمی توانم جواب عرض کنم. فرمود: حال

بر فرض یک چنین کاری انجام شد و مردی مسخ گردید زنش باید چه کند.  
 شیخ انصاری عرض کرد به نظر من اگر مرد به صورت حیوانات مسخ شده باشد زن باید عده طلاق بگیرد و بعد شوهر کند چون مرد زنده است و روح دارد ولی اگر شوهر به صورت جماد درآمده باشد باید زن عده وفات بگیرد زیار مرد به صورت مرده درآمده است. آن آقا سه مرتبه فرمود: **انت المجتهد انت المجتهد انت المجتهد** یعنی تو مجتهدی و پس از این کلام آن آقا برخاست و از جلسه درس بیرون رفت. شیخ انصاری می دانست که او حضرت ولی عصر علیه السلام است و به او اجازه اجتهاد داده اند لذا فوراً به شاگردان فرمود: این آقا را دریابید شاگردان برخاستند هر چه گشتند کسی را ندیدند. لذا شیخ انصاری بعد از این جریان حاضر شد که رساله عملیه اش را به مردم بدهد تا از او تقلید کند. (۱)

## تشریف سید بحر العلوم در مسجد سهله

مرحوم (میرزای قمی) صاحب قوانین نقل می کند که من با (علامه بحر العلوم) به درس آقا (باقر بهبهانی) می رفتیم و با او درسها را مباحثه می کردیم و غالباً من درسها را برای سید بحر العلوم تقریر می نمودم.

تا اینکه من به ایران آمدم پس از مدتی بین علماء و دانشمندان شیعه سید بحر العلوم به عظمت و علم معروف شد. من تعجب می کردم با خود می گفتم او که این استعداد را نداشت، چطور به این عظمت رسید؟ تا آن که موفق به زیارت عتبات عالیات عراق شدم در نجف اشرف سید بحر العلوم را دیدم در آن مجلس مسأله ای عنوان شد دیدم جداً او دریای مواجی است! که باید حقیقتاً او را بحر العلوم نامید.

روزی در خلوت از او سؤال کردم آقا ما که با هم بودیم آن وقت شما این مرتبه از استعداد و علم را نداشتید بلکه از من در درسها استفاده می کردید حالا بحمدالله می بینم در علم و دانش فوق العاده اید. فرمود: میرزا ابوالقاسم جواب سؤال شما از



اسرار است! ولی به تو می‌گویم اما از تو تقاضا دارم که تا من زنده‌ام به کسی نگویید.  
 من قبول کردم ابتدا اجمالاً فرمود: چگونه اینطور نباشد و حال آن که حضرت  
 ولی عصر علیه السلام ارواحنا فداء مرا شبی در مسجد کوفه به سینه خود چسبانیده. گفتم:  
 چگونه خدمت آن حضرت رسیدید؟ فرمود: شبی به مسجد کوفه رفته بودم دیدم آقایم  
 ولی عصر علیه السلام مشغول عبادت است ایستادم سلام کردم جوابم را مرحمت فرمود و  
 دستور دادند که پیش بروم. من مقداری جلو رفتم ولی ادب کردم زیاد جلو نرفتم  
 فرمودند جلوتر بیا، پس چند قدمی نزدیکتر رفتم باز هم فرمودند جلوتر بیا من نزدیک  
 شدم تا آنکه آغوش مهرگشود و مرا در بغل گرفت به سینه مبارکش چسباند در اینجا  
 آنچه خدا خواست به این قلب و سینه سرازیر شد.

### تشریف جعفر نعل بند

مرحوم آیه الله حاج میرزا (محمد علی گلستانه اصفهانی) در آن وقتی که ساکن  
 مشهد بودند برای یکی از علماء بزرگ مشهد نقل فرموده بودند که: عموی من مرحوم  
 آقای (سید محمد علی) که از مردان صالح بزرگوار بود نقل می‌کرد: در اصفهان شخصی  
 بود به نام (جعفر نعلبند) که او حرفهای غیر متعارف از قبیل آنکه من خدمت امام  
 زمان علیه السلام رسیده‌ام و طی الارض کرده‌ام می‌زد و طبعاً با مردم هم کمتر تماس می‌گرفت و  
 گاهی مردم هم پشت سر او به خاطر آنکه «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند» حرف  
 می‌زدند. روزی به تخت فولاد اصفهان برای زیارت اهل قبور می‌رفتم در راه دیدم آقا  
 جعفر به آن طرف می‌رود من نزدیک او رفتم و به او گفتم دوست داری با هم راه برویم؟  
 گفت مانعی ندارد در ضمن راه از او پرسیدم: مردم درباره شما حرفهایی می‌زنند آیا  
 راست می‌گویند که تو خدمت امام زمان علیه السلام رسیده‌ای؟ اول نمی‌خواست جواب مرا  
 بدهد لذا گفتم: آقا از این حرفها بگذریم و با هم مسائل دیگری را مطرح کنیم. من اصرار  
 کردم و گفتم من انشاءالله اهلیم.

گفت: بیست و پنج سفر کربلا مشرف شده بودم تا آنکه در همین سفر بیست و پنجم

شخصی که اهل یزد بود در راه با من رفیق شد چند منزل که با هم رفتیم مریض شد و

کم کم مرضش شدت کرد تا رسیدیم به منزلیکه قافله به خاطر نا امن بودن راه دو روز در آن منزل ماند تا قافله دیگری رسید و با هم جمع شدند و حرکت کردند و حال مریض هم رو به سختی گذاشته بود وقتی قافله می خواست حرکت کند من دیدم به هیچ وجه نمی توان او را حرکت داد لذا نزد او رفتم و به او گفتم من می روم و برای تو دعا می کنم که خوب شوی و وقتی خواستم با او خدا حافظی کنم دیدم گریه می کند من متحیر شدم از طرفی روز عرفه نزدیک بود و بیست و پنج سال همه ساله روز عرفه در کربلا بوده ام و از طرفی چگونه این رفیق را در این حال تنها بگذارم و بروم؟!

به هر حال نمی دانستم چه کنم او همینطور که اشک می ریخت به من گفت: فلانی من تا یک ساعت دیگر می میرم این یک ساعت را هم صبر کن وقتی من مردم هر چه دارم از خورجین و الاغ و سایر اشیاء مال تو باشد فقط جنازه مرا به کربلا برسان و مرا در آنجا دفن کن.

من دلم سوخت و هر طور بود کنار او ماندم تا او از دنیا رفت قافله هم برای من صبر نکرد و حرکت نمود. من جنازه او را به الاغش بستم و به طرف مقصد حرکت کردم، از قافله اثری جز گرد و غباری نبود و من به آنها نرسیدم حدود یک فرسخ که راه رفتم هم خوف مرا گرفته بود و هم هر طور که آن جنازه را به الاغ می بستم پس از آن که یک مقدار راه می رفتم باز می افتاد و به هیچ وجه روی الاغ آن جنازه قرار نمی گرفت.

بالاخره دیدم نمی توانم او را بهرم خیلی پریشان شدم ایستادم و به حضرت (سید الشهداء علیه السلام) سلامی عرض کردم و با چشم گریان گفتم آقا من با این زائر شما چه کنم؟ اگر او را در این بیابان بگذارم مسئولم و اگر بخواهم بیاورم می بینید که نمی توانم! درمانده و بیچاره شده ام!

ناگهان دیدم چهار سوار که یکی از آنها شخصیت بیشتری داشت پیدا شدند و آن بزرگوار به من گفت جعفر با زائر ما چه می کنی؟! عرض کردم آقا چه کنم درمانده شده ام نمی دانم چه بکنم؟

در این بین آن سه نفر پیاده شدند یکی از آنها نیزه ای در دست داشت با آن نیزه زد چشمه آبی ظاهر شد آن میت را غسل دادند و آن آقا جلو ایستاد و بقیه کنار او ایستادند

و بر او نماز خواندند و بعد او را سه نفری برداشتند و محکم به الاغ بستند و ناپدید شدند. من حرکت کردم با آنکه معمولی راه می‌رفتم دیدم به قافله‌ای رسیدم که آنها از قافله ما حرکت کرده بودند از آنها عبور کردم پس از چند لحظه باز قافله‌ای را دیدم که آنها قبل از این قافله حرکت کرده بودند از آنها هم عبور کردم بعد از چند لحظه دیر به پل سفید که نزدیک کربلا است رسیدم و سپس وارد کربلا شدم و خودم از این سرعت سیر تعجب می‌کردم. بالاخره او را بردم در وادی ایمن (قبرستان کربلا) دفن کردم من در کربلا بودم پس از بیست روز رفقای که در قافله بودند به کربلا رسیدند آنها از من سؤال می‌کردند تو کی آمدی؟ و چگونه آمدی؟ من برای آنها به اجمال مطالبی را می‌گفتم و آنها تعجب می‌کردند.

تا آنکه روز عرفه شد وقتی به حرم رفتم دیدم بعضی از مردم را به صورت حیوانات مختلف می‌بینم! از شدت وحشت به خانه برگشتم. باز دو مرتبه از خانه در همان روز بیرون آمدم باز هم آنها را به صورت حیوانات مختلف دیدم.

عجیب‌تر این بود که بعد از آن سفر چند سال دیگر هم ایام عرفه به کربلا مشرف شده‌ام و تنها روز عرفه بعضی از مردم را به صورت حیوانات می‌بینم ولی در غیر آن روز آن حالت برایم پیدا نمی‌شود.

لذا تصمیم گرفتم که دیگر روز عرفه به کربلا مشرف نشوم و من وقتی این مطالب را برای مردم در اصفهان می‌گفتم آنها باور نمی‌کردند و یا پشت سر من حرف می‌زدند. تا آنکه تصمیم گرفتم که دیگر با کسی از این مقوله حرف نزنم و مدتی هم چیزی برای کسی نگفتم تا آنکه یک شب با همسرم غذا می‌خوردیم صدای در حیاط بلند شد رفتم در را باز کردم دیدم شخصی می‌گوید جعفر، حضرت (صاحب الزمان علیه السلام) تو را می‌خواهد.

من لباس پوشیدم و در خدمت او رفتم مرا به مسجد جمعه در همین اصفهان برد دیدم آن حضرت در صفا‌ای که منبر بسیار بلندی در آن هست نشسته‌اند و جمع زیادی هم خدمتشان بودند من با خودم می‌گفتم در میان این جمعیت چگونه آقا را زیارت کنم و چگونه خدمتش برسم؟

ناگهان دیدم به من توجه فرمودند و صدا زدند جعفر بیا من به خدمتشان مشرف شدم فرمودند چرا آنچه در راه کربلا دیده‌ای برای مردم نقل نمی‌کنی؟ عرض کردم: ای آقای من آنها را برای مردم نقل می‌کردم ولی از بس مردم پشت سرم بدگویی کردند ترکش نمودم. حضرت فرمودند: تو کاری به حرف مردم نداشته باشد تو آن قضیه را برای آنها نقل کن تا مردم بدانند که ما چه نظر لطفی به زوار جدمان حضرت (ابی عبدالله الحسین علیه السلام) داریم.

## تشریف آخوند ملا ابوالقاسم قندهاری

حضرت حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حاج شیخ (محمد امین افشار) ساکن کابل که چند سال است دولت افغانستان او را به جرم تشیع و انقلاب ایران زندان کرده و هیچ خبری از آن عالم ربّانی در دست نیست و حتی فرزندان و اقوامش از او رفع امید کرده‌اند او در طی سالهایی که به مشهد مشرف می‌شد زیاد با من مأنوس بود و همیشه به یاد مولای خود حضرت (بقیة الله) ارواحنا فداه به سر می‌برد قصه‌ای را در سال ۱۳۵۵ در مکه معظمه برای من نقل فرمود و می‌گفت این قصه در افغانستان معروف است را در کتاب عبقری الحسان تألیف مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی عالم فاضل معاصر دیدم و لذا به خاطر آن که حکایت کم و زاد نشود این حکایت را از آن کتاب نقل می‌کنم: فاضل جلیل آخوند ملا ابوالقاسم قندهاری از کسانی است که خدمت حضرت (بقیة الله) ارواحنا فداه رسیده و آن حضرت را شناخته است و من چون طالب درج این حکایت بودم از خود آن جناب صورت واقعه را درخواست کردم او جواب را به این صورت مرحمت فرمود دستور و فرمایش شما را اطاعت می‌کنم و جواب می‌گویم.

در تاریخ ۱۲۶۶ هجری قمری نزد ملا (عبدالرحیم) پسر ملا حبیب الله افغان کتاب فارسی هیأت و تجرید می‌خواندم.

در عصر جمعه‌ای به دیدن استادم رفتم او در پشت بام اطاق بیرونی خود جلسه‌ای

تشکیل داده بود و جمعی از علماء و قضات و خوانین افغانستان نشسته بودند بالای

مجلس پشت به قبله و رو به مشرق (ملا غلام) قاضی القضاة و (سردار محمد علمخان) پسر (سردار حمد الله خان) با یک (عالم مصری) و جمع دیگری از علماء نشسته بودند. آنها همه اهل سنت بودند ولی من و جناب (عطار باشی سردار) و پسرهای (ملا حبیب الله) مرحوم شیعه بودیم پشت به شمال نشسته بودیم.

سخن از هر چه و هر کجا گفته می شد تا آنکه حرف از شیعه به میان آمد و آنها در مذمت عقاید شیعه خیلی حرف زدند.

قاضی القضاة گفت: یکی از عقاید خرافی شیعه این است که می گویند حضرت (مهدی علیه السلام) پسر حضرت حسن عسکری علیه السلام در سامراء تاریخ ۲۵۵ متولد شده و در سرداب خانه خودش غائب شده و تا به حال زنده و نظام عالم به وجود او بستگی دارد و بالاخره همه اهل مجلس مشغول بدگویی به عقاید شیعه شدند.

عالم مصری بیشتر از همه به مذمت مذهب شیعه پرداخته بود ولی در خصوص (حضرت مهدی علیه السلام) ساکت بود.

وقتی سخنان قاضی القضاة درباره امام زمان علیه السلام پایان یافت آن عالم مصری گفت: در جامع علویون در سر درس حدیث فلان فقیه حاضر می شدم.

او سخن از شمایل و خصوصیات (حضرت مهدی علیه السلام) به میان آورد در میان شاگردان قال و قبلی برپا شد ناگاه همه ساکت شدند زیرا جوانی به همان شمایل که کی قدرت نگاه کردن به او را نداشت در مجلس درس ایستاده بود.

وقتی کلام آن عالم مصری به اینجا رسید من دیدم اهل مجلس ما همه ساکت شدند همه به جوانی که در مجلس ناگهان نشسته بود خیره شدند و نمی توانستند نگاه به قیافه او را ادامه دهند و به زمین نگاه می کردند و من هم مثل آنها بودم عرق از سر و صورت همه ماها سرازیر شده بود و بالاخره من متوجه شدم که آن آقا حضرت (صاحب الزمان علیه السلام) است تقریباً حدود یک ربع ساعت حال همه ما با بودن آن حضرت یکنواخت بود بعد از آن همه آنها بدون آنکه از همدیگر خداحافظی بکنند از مجلسی بیرون رفتند و متفرق گردیدند من آن شب تا صبح از سرور و ناراحتی خواب نداشتم، خوشحال بودم که به ملاقات (حضرت بقیة الله علیه السلام) موفق شده ام و ناراحت

بودم به خاطر آنکه نتوانستم بیشتر از یک بار به زیارت آن حضرت موفق شوم!  
روز شنبه یعنی فردای آن روز برای درس نزد مال عبدالرحیم رفتم مرا به کتابخانه  
خود برد و دو نفری نشستیم. به من گفت: دیروز فهمیدی چه شد؟ حضرت  
(ولی عصر علیه السلام) در مجلس تشریف آوردند و آنچنان به آنها تصرف کردند که کسی  
قدرت حرف زدن پیدا نکرد و آنها عرق ریختند تا متفرق شدند.

من به دو دلیل اظهار بی اطلائی کردم یکی به خاطر آنکه از او تقیه می کردم و دیگر  
آنکه می خواستم قضیه از زبان آنها پخش شود و من آن حکایت را از آنها بشنوم.  
او گفت: موضوع از آن روشن تر بود که تو منکر شوی! اهل آن مجلس همه آن خبر را  
دیدند و متوجه تصرفی که آن حضرت فرموده بودند شدند و همه آنها بعد از آن جلسه  
موضوع را برای من بازگو کردند.

فردای آن روز عطار باشی را دیدم گفت: چشم ما از این کرامت روشن شد (سردار  
محمد علمخان) هم در دین خود سست شده نزدیک است که او را شیعه کنم.

چند روز بعد پسر قاضی القضاة به من گفت: پدرم دوست داشت تو را ببیند! من هر  
چه کردم که به یک نحوی عذر بیاروم نشد بالاخره به نزد او رفتم وقتی وارد مجلس او  
شدم جمعی از مفتیها که در مجلس قبل هم بودند و آن عالم مصری نزد او بودند قاضی  
القضاة به من گفت: دیدی چگونه حضرت ولی عصر علیه السلام به مجلسی آمد؟ گفتم: من  
چیزی متوجه نشدم جز آنکه اهل مجلس یک دفع سکوت کردند و بعد متفرق شدند  
(البته من از روی تقیه منکر می شدم) آنهایی که در جلسه بودند گفتند: این شخص دروغ  
می گوید چطور می شود که یک چیز را همه اهل مجلس ببینند ولی تنها او نبیند.

قاضی القضاة گفت: او اهل علم است و دروغ نمی گوید شاید آن حضرت خود را در  
نظر منکرین ظاهر فرمود! تا رفع شک از آنها بشود و چون پدران مردم فارسی زبان این  
شهر شیعه بوده اند و برای اینها از عقاید شیعه همین عقیده به حضرت (ولی عصر علیه السلام)  
باقی مانده آنها ندیده اند چون به آن حضرت معتقد بوده اند به هر حال اهل مجلس  
هر طور بود قبول کردند.

## اهمیت امراض روحی

در مجلسی که برای نهار به مناسبت ورود یکی از علماء بروجرد به مشهد مقدس دعوت بودیم و جمعی از علماء و بزرگان مشهد در آن مجلس جمع شده بودند و چون معظم له آن روز سخت مریض بود و قبلاً هم به خاطر بیماری سکنه مغزی از هر دو چشم نابینا گردیده بود هر یک از علماء حکایتی از معجزات حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل می کردند تا شاید قلب معظم له بیشتر متوجه به مقام مقدس آن حضرت گردد و ایشان هم شفای چشم خود را از آن حضرت بگیرند حتی فراموش نمی کنم که یکی از علماء فرمودند: من همچنین چند روز قبل جوان افلیجی را دیدم که از نزد من به حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مشرف شد و وقتی از حرم بیرون آمد یکسره نزد من آمد دیدم کاملاً شفا یافته است.

دیگری گفت: همین دیشب بچه عقب افتاده و افلیجی را من از حرم مطهر دیدم که شفا یافت و مقداری از لباس او را به عنوان تبرک گرفتم.

مجلس با شنیدن این مطالب حکایات تکان خورده بود و بعضی که اهل توجه و حال بودند از گوشه های چشمشان اشک شوق می ریخت. در این بین من به معظم له نگاه کردم دیدم او ساکت نشسته است و گاهی اشکی از گوشه چشمش می ریزد ولی چیزی نمی گوید یکی از علماء به او گفت: شما باید تا شفای کامل خود را از حضرت بقیه الله علیه السلام نگرفته اید از مشهد بیرون نروید.

معظم له گفت انشاءالله. ولی در این چند روزه من هر چه خواسته ام برای امراض جسمی خود دعا کنم، دیده ام امراض روحیم مهمتر است. بدن هر طور باشد گذری است بالاخره مدتی بعد از دنیا می رود آنجا برای انسان بینایی و نابینایی فرقی نمی کند. ولی اگر خدای نکرده روح انسان مریض باشد همیشه یعنی تا ابد و قیامت با انسان هست او را رنج می دهد شماها دعا کنید که خدای تعالی روح مرا ترقی دهد و به کمالات انسانی برساند.

من از شنیدن این جملات آن هم از کسی که ناراحتی و مرض و نابینایی را لمس می کند خیلی تکان خوردم و به او گفتم شما به من و حضار مجلس درس آموزنده ای

تعلیم دادید خدا شما را حفظ کند. راستی اگر انسان با این اندیشه در دنیا زندگی کند چقدر موفق است چقدر درست فکر کرده و چه اندازه خود را خوشبخت نموده است. بنابراین درسی که ما از این حکایات و قضایا می‌گیریم این است که صدها برابر برای امراض روحی بر امراض جسمی باید اهمیت قائل باشیم و بیشتر از هر چیز بکوشیم تا روحمان را سالم و پاک از آلودگی‌ها قرار دهیم خدا انشاءالله به ما توفیق انجام این وظائف را عنایت فرماید.

## چه کنیم تا امام زمان علیه السلام

### را در خواب ببینیم

پیرزنی که با اخلاص تمام ترک محرمات می‌کرد و واجباتش را خوب انجام می‌داد روزی نزد من آمد و به گریه افتاد و گفت شما در کتاب پرواز روح نوشته‌اید که اگر فلان دعاء را بنویسید و زیر سر بگذارید پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب می‌بیند من دهها مرتبه این عمل را انجام داده‌ام ولی حتی برای یکی مرتبه هم آن حضرت را در خواب ندیده‌ام. من به او گفتم آن دستوری را من از یادداشتهای مرحوم (حاج میرزا تقی زرگری رحمته الله) نوشته‌ام و در صحت و سقم آن هیچ اظهار نظری ننموده‌ام.

و احتمال دارد که شما آن حضرت را در خواب دیده باشید ولی فراموش کرده باشید اما حالا چند دستور به تو می‌دهم که انشاءالله حضرت ولی عصر علیه السلام را در خواب ببینی و مرا هم از دعای خیر فراموش نکنی.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود کسی که حاجتی نزد خدا دارد و می‌خواهد ما را در خواب ببیند و وضعیت خود را بشناسد سه شب غسل کند پس از غسل با ما مناجات نماید حتماً ما را در خواب خواهد دید و خدا او را خواهد بخشید وضعیتش بر او مخفی نخواهد ماند.

خلاصه اگر خواستی در خواب خدمت امام زمان علیه السلام بررسی سه شب بخصوص اگر بتوانی آخر شب غسل کن و بعد از غسل رو به قبله بنشین و با امام زمان علیه السلام با توجه به



اینکه آن حضرت حی و حاضر است با زبان خودت آهسته حرف بزنی و حاجتت را درخواست کن و بعد با همان حال که بوسیله غسل بدنت و روحت ظاهر شده و به وسیله مناجات با امام زمان علیه السلام قلبت متوجه آن حضرت گردیده بخواب برو انشاءالله آن حضرت را در خواب خواهی دید آن پیرزن به این دستور عمل کرد و بحمدالله موفق به مقصودش گردید. شخص دیگری که اسماعیل نام داشت و اهل اهواز بود می گفت: سالهای است هر کاری که فردا می خواهد انجام شود من شب آن را در خواب می بینم. اگر چه او در این جمله مبالغه می کرد ولی چند روزی که نزد ما بود صبحها خوابهایی که حاکی از جریاناتی بود که آن روزها اتفاق می افتاد برای ما نقل می کرد. مثلاً یک روز گفت: دیشب در خواب دیدم در همسایگی شما شخصی از دنیا رفته پس از دو ساعت یکی از همسایگان ما سگته کرد و فوت شد.

روز دیگری گفت خواب دیدم من و شما کنار خیابان ایستاده ایم و مردم به ما نگاه می کنند و به ما ترحم می نمایند. اتفاقاً همان روز من و او سوار تاکسی شدیم تاکسی ما چرخش درآمد و ما از تاکسی پیاده شدیم و کنار خیابان ایستاده بودیم مردم دسته دسته عبور می کردند به ما اظهار لطف و محبت می نمودند که من به او گفتم این تعبیر خوابی بود که دیشب دیده بودی. ولی اسماعیل به من گفت: حاج آقا شاید باور نکنید که من تا به حال خواب هیچ یک از ائمه علیهم السلام را ندیده ام. من به او گفتم: چون به یاد آنها نبوده ای و اگر محبت تو آن چنانکه به دانستن کارهایی که روز بعد می خواهد انجام شود هست به ائمه اطهار علیهم السلام را در خواب ببینم.

گفتم: اگر حاجتت را منحصر می کنی به اینکه وقتی آنها را در خواب دیدی از آنها بخواهی که محبت دنیا را از دلت ببرند و تنها و تنها محبت خدا و امام زمان علیه السلام را در دلت بگذارند من به تو چیزی یاد می دهم که از همین امشب انشاءالله خواب ائمه اطهار علیهم السلام را ببینی. گفت: شرط می کنم و انشاءالله پایبند به آن می شوم. گفتم: شب وقتی خواستی بخوابی نیت کن هر کسی را که منظورت هست بخوابت بیاید مثلاً حضرت بقیه الله روحی فداه را نیت می کنی سپس سوره والشمس و بعد سوره قدر و سوره جحد و سوره توحید و سوره فلق و سوره ناس را می خوانی سپس صد مرتبه

سوره توحید را قرائت می‌کنی و بعد صد مرتبه صلوات می‌فرستی و با وضو طرف راست می‌خوابی انشاءالله آن حضرت را به خواب می‌بینی و حاجتت را می‌گیری و با آن حضرت حرف می‌زنی و سوالت را می‌پرسی و جواب می‌گیری. (۱)

اسماعیل چون زمینه‌اش آماده بود این عمل را شب اول انجام داد و در همان شب خوابهای خوبی از ائمه اطهار علیهم السلام دیده که از نقلش به خاطر آنکه تعبیرش مربوط به مسائل شخصی او است خودداری می‌کنیم.

یک روز در شهر دمشق به ماشینی سوار شدم که به حرم حضرت زینب کبری علیها السلام بروم جوانی کنار من نشسته بود که از قیافه‌اش پیدا بود خیلی دوست دارد با من حرف بزند ولی تردید داشت که آیا من می‌توانم با او عربی صحبت کنم یا نه. من به خاطر آنکه او را برای حرف زدن راحت کنم به عربی از او احوال پرسیدم او خیلی خوشحال شد و گفت سیدنا مسأله. گفتم: پپرس. گفت: پدرم اسمش عمر و جدم اسمش خطاب بود طبعاً پدرم را وقتی می‌خواستند اسم ببرند می‌گفتند عمر خطاب و او سال گذشته از دنیا رفت شبی من او را در عالم خواب دیدم که به خاطر انحراف عقیده و اعمال زشتش سخت در عذاب است او به من گفت فرزندم من اسم تو را محمد گذاشته‌ام تو فردا به فلان محل می‌روی پیرمردی که نامش محمد است با تو ملاقات می‌کند و تو را به حقایقی آگاه می‌سازد از مذهب و دین او پیروی کن که شاید به این وسیله خدای تعالی مرا هم از این عذاب نجات بدهد.

من نیز خیلی به حال پدرم گریه کردم و با همان حال از خواب بیدار شدم. صبح آن روز به همان محلی که پدرم گفته بود رفتم و خدمت آن مرد بزرگ که روحانی عالیقدری بود رسیدم او به من مذهب شیعه را تعلیم داد و سپس مرا وادار به یادگرفتن مسائل اخلاقی نمود و خیلی برای من زحمت کشید متأسفانه حالا چند روز است که آن استاد هم به رحمت خدا رفته است من از شما می‌خواهم که ما را راهنمایی کنید که چه کنم تا استاد و پدرم را در خواب بینم و از حال آنها آگاه شوم؟ من به او دعایی را که مرحوم

۱- این مطلب را علامه مجلسی رحمته الله در کتاب بحار الانوار جلد ۵۴ صفحه ۳۲۸ از کتاب جنه الواقیه مرحوم

کفعمی رحمته الله نقل می‌کند

(حاجی نوری) در کتاب (جنة المأوی) نقل می کند (همچنین بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۲۹) تعلیم دادم و از او خواستم که فردا شب باز او را در صحن مطهر حضرت زینب علیها السلام ببینم تا برای من نقل کند که خوابی دیده یا آنکه موفق به آن نشده است. ضمناً می دانم که شما دوست دارید قبل از آنکه تتمه قضیه را نقل کنم دعایی را که به او تعلیم دادم برای شما بنویسم تا شما هم از آن استفاده نمایید.

بسیار خوب ولی شرطش این است که انشاءالله اگر موفق به زیارت هر یک از ائمه علیهم السلام در خواب شدید و پس از بیدار شدن با نشاط مخصوص به خودش حال دعا پیدا کردید مرا هم دعاء بفرمایید. سید بن طاووس در کتاب فلاح السائل از ائمه اطهار علیهم السلام نقل می کند که اگر بخواهی کسی را که از دنیا رفته در خواب ببینی با طهارت یعنی با وضو و یا با غسل بخواب و به طرف دست راست بخواب تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را بگو و سپس این دعا را بخوان

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللهم انت الحي الذي لا يوصف و الايمان منه منك بدأت الاشياء و اليك تعود  
فما اقبل منها كنت تلجاء و ما ادبر منها لم يكن له ملجأ و لا منجا منك الا اليك  
فاستلك بلا اله الا انت و استلك بسم الله الرحمن الرحيم و بحق حبيبك محمد سيد  
النبیین و بحق علي خير الوصيين و بحق فاطمة سيدة نساء العالمين و بحق الحسن و  
الحسين الذي جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة اجمعين ان تصلي على محمد و آل و  
اهل بيته و ان تريني ميتي في الحال التي هو فيها بالآخره اين دعا را به او تعلیم دادم او  
رفت و فردا شب برگشت و گفت: دیشب من تا صبح خوابی ندیدم ولی صبح که نمازم  
را خواندم و خوابیدم پدرم را در حال بدی دیدم او از من تقاضا می کرد که برای نجاتش  
حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را واسطه قرار دهم او به من گفت: من در اینجا فهمیدم که  
شفاعت حضرت زهراء علیها السلام از همه مؤثرتر است از آن حضرت از طرف من عذر بخواه  
زیرا من در دنیا محبت دشمنان او را در دل داشته ام. من به او گفتم: استادی که معرفی  
کرده بودی از دنیا رفته او را در آنجا دیده ای؟ گفت نه او را در جایی که ما هستیم  
نمی آورند. در این موقع از خواب بیدار شدم ولی دیشب و صبح استادم را در خواب

ندیده‌ام حالا اگر امشب باز این دعاء را بخوانم او را خواهم دید؟ گفتم: انشاءالله می‌بینی ولی اگر موفق نشدی شب بعد و بعدتر این دعاء را بخوان و چون تو عربی می‌دانی و به معنای آن آشنا هستی طبعاً با توجه بیشتری خواهی خواند و انشاءالله به کمالات زیادتری در اثر ارتباط روحی با استادت موفق خواهی شد.

## حوائج را باید از امام زمان علیه السلام خواست

غالباً کسانی که می‌خواهند خدمت حضرت بقیة الله روحی فداه برسند بیشتر برای درخواست امور دنیایی است. ولی جمعی هستند که دائماً به فکر معنویات و رشد و کمال‌اند و اگر درخواست ملاقات با امام زمان علیه السلام را هم دارند تنها و تنها برای معنویات و کمالات و لذت معنوی بردن از محضر مقدس حضرت ولی الله الاعظم امام زمان علیه السلام است. اما اگر کسانی پیدا شوند که هر چه می‌خواهند چه مربوط به امور دنیایی باشد و چه مربوط به امور معنوی و اخروی از آن حضرت بخواهند و بدانند که سر تا پای وجودشان احتیاج است و آن حضرت چون یدالله است و عین الله و لسان الله و به بی‌نیازی پروردگار متعال از همه چیز بی‌نیاز است. همه به او به خاطر آنکه او وجه الله است محتاج‌اند و لذا باید هر چه از خدا می‌خواهند با توسل به آن حضرت باشد و وقتی به ملاقاتش مشرف می‌گردند از آن حضرت خیر دنیا و آخرت را بخواهند و بگویند **«رینا اتنا فی الدنيا حسنه و فی الاخرة حسنه و قنا عذاب النار»** (۱)

(یعنی پروردگارا! به ما در دنیا و آخرت خوبی عنایت کن و ما را از عذاب جهنم نگهدار) بهتر است.

مرحوم نهاوندی در کتاب (عبقری الحسان) از عالم جلیل و سید بزرگوار مرحوم آقای (سید عبدالله قزوینی) نقل می‌کند که فرمود: من در سال ۱۳۲۷ هجری قمری با زن و فرزندم برای زیارت به عتبات عالیات مشرف شدیم روز سه شنبه‌ای بود که از نجف اشرف به مسجد کوفه رفتیم رفقا خواستند همان روز به نجف اشرف برگردند. من گفتم خوب است امشب که شب چهارشنبه است به مسجد سهله برویم و اعمال شب چهارشنبه مسجد سهله را بجا آوریم اول رفقا قبول کردند ولی بعد پشیمان شدند و

گفتند: ما شبانه در این بیابان حرکت نمی‌کنیم. ولی من با سه نفر زن که همراهم بودند سوار مرکب شدیم و به طرف مسجد سهله رفتیم و نماز مغرب و عشاء را به جماعت خواندیم و بعد مشغول دعاء و اعمال مسجد گردیدیم ناگهان متوجه شدیم که از شب خیلی گذشته و ما باید حتماً به طرف کوفه برگردیم.

ترس عجیبی بر من غالب شده بود با خودم می‌گفتم من چگونه با سه نفر زن به تنهایی با یک عرب چهاروادر در بیابان تاریک به کوفه برگردم. علاوه در آن سال عطیه نامی با دولت عراق یاغی شده بود و برای آذوقه به مسافرین شبیخون می‌زد و این موضوع بیشتر سبب ترس من شده بود. لذا با نهایت اضطراب در قلب به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه متوسل شدم و از آن وجود مقدس کمک خواستم. ناگهان چشمم به مقام حضرت ولی عصر علیه السلام که در وسط مسجد است افتاد، در آنجا روشنایی عجیبی که چشم را خیره می‌کرد و مثل آن بود که خورشید تمام نورش را در آن محوطه کوچک متمرکز کرده است مشاهده می‌شود.

فوراً به طرف مقام رفتم دیدم سید بزرگواری با کمال عظمت و جلال و بزرگواری در میان محراب نشسته و عبادت می‌کند خدمت او دو زانو نشستم و دست مبارکش را بوسیدم خواستم پیشانی او را هم ببوسم که خود را عقب کشید و نگذاشت و من کنار او نشستم و مشغول دعاء و زیارت شدم او هم مشغول دعاء و اذکار خودش بود ولی وقتی من به وجود مقدس حضرت بقیه الله ارواحنا فداه سلام می‌کردم او جواب می‌فرمود و می‌گفت و علیکم السلام!

من در دل مقداری ناراحت شدم با خود گفتم: من به امام زمانم سلام می‌کنم او جواب می‌دهد. آن وجود مقدس رو به من کرد و فرمود: با اطمینان دعا و عبادت کنید من به اکبر کبابیان سفارش کرده‌ام که شما را به مسجد کوفه برساند و شام بدهد من وقتی این را از آن وجود مقدس شنیدم با او مانوس شدم و از آن حضرت سه حاجت خواستم. اول: وسعت رزق و رفع تنگدستی که قبول فرمودند. دوم: اینکه قبر من وقتی مردم در کربلاء باشد این را هم قبول فرمودند. سوم: از آن حضرت فرزند صالحی خواستم که فرمودند: این در دست ما نیست من دیگر ساکت شدم و اصرار نکردم

زیرا در اول جوانی زن پدری داشتم که دختر خوبی داشت و او را به من نمی دادند و من در حرم حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از خدا خواسته بودم که آن دختر را به من بدهند دیگر از خدا اولاد نمی خواهم. بعدها او را به من داده بودند لذا اصرار نداشتم که دارای فرزند بشوم.

بعد از من زنم خدمت حضرت بقیة الله روحی فداه رسید و او هم از آن حضرت سه حاجت خواست یکی: آنکه قبل از من بمیرد و من او را کفن و دفن کنم. دوم: وسعت رزق خواست سوم: آنکه یا در کربلا و یا در مشهد مقدس دفن شود که آن حضرت هر سه حاجت آن را قبول فرمودند (بعدها هر سه این حوائج برآورده شد و زنم در مشهد از دنیا رفت و من خودم او را به خاک سپردم).

زن دیگری که همراه من بود او هم جلو آمد و او هم سه حاجت از آن حضرت خواست. یکی شفای زن پسرش بود که آن حضرت فرمودند: آن را جدم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شفا خواهند داد. دوم ثروت و مکنت برای پسرش خواست که آن را هم قبول فرمودند سوم طول عمر برای خودش خواست که آن را هم قبول فرمودند. و من خودم دیدم که عروسش در کاظمین شفا یافت و پسرش از ثروتمندان گردید و خودش نود و پنج سال عمر کرد.

سید عبدالله قزوینی می گوید: بعد از دعاء و زیارت و این گفتگوها من از مقام بیرون آمدم زنم به من گفت فهمیدی این آقا که بود؟ گفتم نه او گفت این آقا حضرت ولی عصر علیه السلام بودند. من وقتی برگشتم و به داخل مقام نگاه کردم دیدم نه نوری وجود دارد و نه آن آقا که تا به حال اینجا بودند فقط یک فانوس در وسط مقام آویزان است و چیز دیگری نیست ظلمت و تاریکی تمام مسجد همه جا را فرا گرفته است.

اینجا متوجه شدم که آن نور از وجود مقدس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بوده است. وقتی به کنار مسجد آمدم جوانی نزد من آمد و گفت: هر وقت مایل باشید من شما را به مسجد کوفه می رسانم.

گفتم: تو کسیتی؟ گفت: من (اکبر بهاری) هستم وقتی نام او را شنیدم یادم آمد که حضرت ولی عصر ارواحنا فداه فرموده اند که: من به اکبر کبابیان می گویم شما را به

مسجد کوفه برساند و از طرفی من فکر کردم او می گوید: اسم من اکبر بهاری است و من در محله کبابیان همدان می نشینم و چون اهل قریه بهار که در اطراف همدان است می باشم که مرا اکبر بهاری می گویند. آن آقا به من امر فرموده که شما را به مسجد کوفه برسانم. بالاخره آن جوان یعنی اکبر بهاری با چهار نفر که همراه او بودند ما را همراهی کردند و مثل خدمتگزار پروانه وار دور ما می گشتند و ما را با کمال محبت به مسجد کوفه رساندند.

### پشت سر امام زمان علیه السلام هر روز صبح نماز می خواند

محبت حضرت فاطمه زهراء علیها السلام برای ترکیه روح و در نتیجه تشریف و ملاقات با حضرت بقیه الله روحی فداه بسیار مؤثر است. زیرا تمام ائمه اطهار علیهم السلام که در رأس مصادر کارند به آن حضرت فوق العاده علاقه دارند و نسبت به آن مخدره کمال احترام را قائلند. و در روایات بسیاری محبت حضرت صدیقه کبری علیها السلام توصیه شده و آن را اکسیر تمام امراض روحی می دانند.

در این زمینه جریانی نقل شده بسیار پراهیمت است و من آن را برای شما در اینجا نقل می کنم: چند سال قبل که برای زیارت حضرت احمد بن موسی الکاظم علیه السلام (معروف به شاه چراغ) به شیراز رفته بودم و جمعی از علماء بزرگ آن شهر در منزل یکی از علماء که من در آنجا وارد بودم که از آن جمله مرحوم آیه الله آقای حاج شیخ بهاء الدین محلاتی بودند، به دیدن من آمده بودند.

در آن مجلس نامی از شخصی به نام عبدالغفار برده شد که خدمت حضرت بقیه الله روحی فداه رسیده و قبرش در قبرستان دارالسلام شیراز است که مردم آن را زیارت می کنند و بیشتر از همه مرحوم آیه الله محلاتی او را توصیف می کردند. من فردای آن روز با میزبانان که یکی از علماء اهل حال شیراز است به زیارت قبر آن مرحوم رفتیم. من آن قبر را بسیار منور و پر معنی و با حقیقت دیدم و سالها بعد از زیارت آن قبر از میزبان محترممان درخواست می کردم که مشروح جریان این شخص بزرگ را برای من

بنویسند تا در جلد اول کتاب ملاقات با امام زمان علیه السلام درج کنم.

ولی متأسفانه توفیق برای اینجانب حاصل نمی شد که شرح حال آن مرحوم را به دست بیاروم تا آنکه یکی از دوستان به نام آقای حاج عبدالرحیم سرافراز شیرازی یادداشتهایی به من دادند که من آنها را ببینم. من قبل از مطالعه به ایشان گفتم: آیا شما اطلاعی از عبدالغفار نامی که در شیراز دفن است دارید یا خیر. معظم له ظاهراً فراموش کرده بودند که آن قضیه را در همین یادداشتهای نوشته اند و به من می دهند.

لذا گفتند: نه من او را نمی شناسم. ولی من وقتی یادداشتهای ایشان را در شب هفدهم ماه صفر ۱۴۰۵ مطالعه می کردم دیدم قضیه مرحوم عبدالغفار را مشروحاً نوشته و اتفاقاً من به جایی از این کتاب رسیده بودم که بسیار مقتضی بود آن قضیه نقل شود. لذا آن حکایت را با مختصری تغییر در عبارت از نظر ادبی از یادداشتهای آقا عبدالرحیم سرافراز شیرازی نقل می کنم.

در زمان مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی جدّ مرحوم آیه الله آقای شیخ بهاء الدین محلاتی شخصی با لباس مندرس و کوله پشتی وارد مدرسه خان شیراز می شود و از خادم مدرسه اطاقی می خواهد.

خادم به او می گوید: باید از متصدی مدرسه که آن وقت شخصی به نام سید رنگرز بوده درخواست اطاق بکنی لذا آن شخص به متصدی مدرسه مراجعه می کند و درخواست اطاق می نماید. او در جواب می گوید: اینجا مدرسه است و تنها به طلاب علوم دینی حجره می دهیم.

آن شخص می گوید: که این را می دانم ولی در عین حال از شما اطاق می خواهم که چند روزی در آنجا بمانم. متصدی مدرسه ناخودآگاه دستور می دهد که به او اطاقی بدهند تا او در رفاه باشد. آن شخص وارد اطاق می شود و در را به روی خود می بندد و با کسی رفت و آمد نمی کند.

خادم مدرسه طبق معمول شبها در مدرسه را قفل می کند ولی همه روزه صبح که از خواب برمی خیزد می بیند در باز است بالاخره متحیر می شود و قضیه را به متصدی مدرسه می گوید. او به خادم مدرسه دستور می دهد امشب در را قفل کن و کلید را نزد من بیاور تا ببینم چه کسی هر شب در را باز می کند و از مدرسه بیرون می رود.



صبح باز هم می بیند در مدرسه باز است و کسی از مدرسه بیرون رفته است آنها به خاطر آنکه این اتفاق از شبی که آن شخص به مدرسه آمده افتاده است به او ظنین می شوند و متصدی مدرسه با خود می گوید: حتماً در کار او سری است ولی موضوع را نزد خود مخفی نگه می دارد و روزها می رود نزد آن شخص و به او اظهار علاقه می کند و از او می خواهد که لباسهایش را به او بدهد تا آنها را بشویند و با طلاب رفت و آمد کند، ولی او از همه اینها ابا می کند و می گوید من به کسی احتیاج ندارم.

مدتی بر این منوال می گذرد تا اینکه یک شب مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی (جد مرحوم آیه الله حاج شیخ بهاء الدین محلاتی) و متصدی مدرسه را در حجره خود دعوت می کند و به آنها می گوید چون عمر من به آخر رسیده قصه ای دارم برای شما نقل می کنم و خواهش دارم مرا در محل خوبی دفن کنید اسم من عبدالغفار و مشهور به مشهدی جونی اهل خوی و سرباز هستم.

من وقتی در ارتش خدمت سربازی را می گذراندم روزی افسر فرمانده ما که سنی بود به حضرت فاطمه زهراء علیها السلام جسارت کرد من هم از خود بی خود شدم و چون کنار دست من کاردی بود و من و او تنها بودیم آن کارد را برداشتم و او را کشتم و از خوی فرار کردم و از مرز گذشتم و به کربلا رفتم مدتی در آنجا ماندم سپس در نجف اشرف و بعد در کاظمین و سامراء مدتها بودم.

روزی به فکر افتادم که به ایران برگردم و در مشهد کنار قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام بقیه عمر را بمانم ولی در راه به شیراز رسیدم و در این مدرسه اطاقی گرفتم و حالا مشاهده می کنید که مدتی است در اینجا هستم.

آخرهای شب که برای تهجد برمی خواستم می دیدم قفل و در مدرسه برای من با می شود و من در این مدت می رفتم در کنار کوه قبله و نماز صبح را پشت سر حضرت ولی عصر روحی فداه می خواندم و من بر اهل این شهر خیلی متأسف بودم که چرا از این همه جمعیت فقط پنج نفر برای نماز پشت سر امام زمان علیه السلام حاضر می شوند.

مرحوم حاج شیخ محمد حسین محلاتی و متصدی مدرسه به او می گویند انشاء الله بلا دور است و شما حالا زنده می مانید به خصوص که کسالتی هم ندارید.

او در جواب می گوید: نه غیر ممکن است که فرمایش امام حضرت ولی عصر علیه السلام صحیح نباشد همین امروز به من فرمودند که تو امشب از دنیا می روی.

بالاخره وصیتهایش را می کند ملافه ای روی خودش می کشد و می خوابد و بیش از لحظه ای نمی کشد که از دنیا می رود.

فردای آن روز مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسین محلاتی به علماء شیراز جریان را می گوید و مرحوم آقای حاج شیخ مهدی کجوری و خود مرحوم اعلام می کنند که باید شهر تعطیل شود و با تجلیل فراوان مردم از او تشییع کنند.

بالاخره او را در قبرستان دارالسلام شیراز طرف شرقی چهار طاقی دفن می نمایند و الان قبر آن بزرگوار مورد توجه خواص مردم شیراز است و حتی از او حاجت می خواهند و مکرر علماء و مراجع تقلید مثل مرحوم آیه الله محلاتی به زیارت قبر او میرفتند و می روند.

قبر او در قبرستان شیراز معروف به قبر سرباز یا قبر توپچی است.

در اینجا تذکر این نکته لازم است که مرحوم عبدالغفار سرباز از آقای محلاتی تقاضای می کند که مرا در محل خوبی دفن کنید شاید این به خاطر آن باشد که اگر او را در محلی دفن کنند که زیاد مورد توجه مردم قرار نگیرد طبعاً کمتر برای او طلب رحمت می کنند.

در اینجا وقتی من این جمله را از مرحوم عبدالغفار سرباز یادداشت می کردم به یاد جریانی که در سال گذشته برایم اتفاق افتاد افتاد و آن این بود که وقتی برای زیارت قبر مرحوم استاد اخلاقم آقای حاج ملا آقا جان که در کتاب پرواز روح گوشه ای از شرح حالش را نوشته ام رفته بودم و دیدم قبرش خراب شده و نزدیک است در قبرستان عمومی زنجان آن تربت پاک از بین بود اقدام برای ساختن آن قبر نمودم.

روزی که آن مرقد ساخته شده بود و من برای دیدن آن دوباره به زنجان رفتم همان روز در عالم رؤیا دیدم که روح مرحوم حاج ملا آقا جان از من با کمال مسرت تشکر می کند. به او گفتم: این تشکر برای چیست؟ فرمود: حالا خیلی خوب شده قبر من در این قبرستان مشخص شده مردم دسته دسته کنار قبر من می آیند و برای من طلب

رحمت می‌کنند و منافع زیادی از این راه نصیب من می‌شود و سبب این همه منافع برای من تو شده‌ای و حالا هر چه بخواهی برای تو در مقابل این محبت می‌گیرم گفتم: از چه کسی می‌خواهی آن را بگیری؟ گفتم: آیا یادت نیست که قبلاً به تو گفته بودم من دربان حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستم.

من یادم آمد که در حدود پانزده سال قبل وقتی او را در خواب دیدم و از او پرسیدم کجای بهشت زندگی می‌کنی فرمود من دربان حضرت سیدالشهداء علیه السلام هستم لذا گفتم بله یادم هست. گفتم بنابراین نوکر از آقای خود هر چه بخواهد می‌گیرد.

من به او سه حاجت گفتم: که یکی از آنها مربوط به دنیایم بود و دو حاجت دیگر مربوط به آخرتم می‌باشد که بحمدلله آنچه مربوط به دنیایم بوده داده شده است امید است آن دو حاجتی که مربوط به آخرتم هست نیز داده شود. <sup>(۱)</sup>

## امام زمان علیه السلام در میان عزاداران حسینی علیه السلام

شاید بعضی از بی‌خردان متوجه اهمیت عزاداری برای حضرت سیدالشهداء علیه السلام را نشوند و ندانند که دهها حدیث در اهمیت عزاداری برای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام رسیده است و حتی تمام علماء و مراجع تقلید خودشان به آن مبادرت می‌کرده‌اند و یکی از وسائل تشرف به محضر حضرت بقیة الله روحی فداه را گریه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌دانسته‌اند.

در سال ۱۳۲۳ که برای تحصیل به نجف اشرف مشرف بودم و با جمعی از علماء اعلام پیاده به کربلا می‌رفتم در بین راه به محلی به نام (طویرج) که با کربلا می‌باشد از چهار فرسخ فاصله نداشت رسیدیم.

یکی از علماء به من می‌گفت: روز عاشورا دسته‌های سینه زن از اینجا به کربلا حرکت می‌کنند و جمعی از علماء و حتی بعضی از مراجع به آنها ملحق می‌شوند و با آنها سینه می‌زنند سپس آن عالم بزرگ به من می‌گفت: روز عاشواری

بود که من با دسته طویرج به سوی کربلا می‌رفتم در میان سینه زنها یکی از مراجع تقلید فعلی که آن وقت از علماء بزرگ اهل معنی محسوب می‌شد با کمال اخلاص و اشک جاری مشغول سینه زدن بود.

من از آن عالم بزرگ سؤال کردم که شما به چه دلیل علمی این کار را انجام می‌دهید؟ فرمود: مرحوم علامه سید بحرالعلوم روز عاشورایی با عده‌ای از طلاب از کربلا به استقبال دسته سینه زنی طویرج می‌روند ناگهان طلاب می‌بینند مرحوم سید بحرالعلوم با آن عظمت و مقام شامخ علمی مثل سایر سینه زنها لخت شده و سینه می‌زند. طلابی که با معظم له به استقبال آمده بودند هر چه می‌کنند که مانع از آن همه احساسات پاک و محبت بشوند میسر نمی‌گردد بالاخره عده‌ای از طلاب برای حفظ سید بحرالعلوم اطراف ایشان را می‌گیرند که مبادا زیر دست و پا بیفتد و ناراحت شود بعد از اتمام برنامه سینه زنی بعضی از خواص از آن عالم بزرگ می‌پرسند چگونه شد که شما بی اختیار وارد دسته سینه زنی شدید و چگونه مشغول عزاداری گردیدید؟ فرمود: وقتی به دسته سینه زنی رسیدم دیدم حضرت بقیه الله علیه السلام با سر و پای برهنه میان سینه زنها به سر و سینه می‌زنند و گریه می‌کنند من هم نتوانستم طاقت بیاورم لذا در خدمت آن حضرت مشغول سینه زدن شدم. (۱)

## تزکیه نفس به وسیله فشارهای دنیا

گاهی انسان خودش به تزکیه نفس خود نمی‌پردازد ولی چون دارای عقاید خوب است و خدای تعالی روح او را دوست می‌دارد پروردگار متعال با فشارهای دنیایی او را تزکیه و تصفیه می‌کند. و لذا یک مسلمان نباید از بلاهای دنیا ناراحت باشد. زیرا بلاهایی که به انسان می‌رسد یا کفاره گناهان او است و یا او را تزکیه می‌کند و به مقام قرب می‌رساند و او را لایق ملاقات با امام زمان علیه السلام می‌نماید.

در کتاب مسجد جمکران از سید عبدالرحیم خادم مسجد جمکران نقل می‌کند

که: در سال ۱۳۲۳ که مرض وبا شایع شده بود روزی به مسجد جمکران رفتم دیدم مرد غریبی در مسجد نشسته و حال توجه خوبی دارد از او پرسیدم تو که هستی و چه می‌کنی؟ گفت: من اهل تهرانم و اسام علی اکبر است و کاسبم چون به مردم نسیه می‌دادم و آنها دچار مرض وبا شدند و مردند تمام اموال من از بین رفت و من ناچار به مسجد جمکران آمده‌ام شاید حضرت حجة بن الحسن روحی فداه لطفی به من بفرماید. این شخص سه ماه در مسجد جمکران ماند و به گرسنگی و عبادت صبر کرد پس از این مدت یک روز به من گفت قدری کارم اصلاح شده می‌خواهم به کربلا بروم و پیاده به کربلا رفت پس از شش ماه برگشت و گفت: برایم معلوم شد که باید کارم در مسجد جمکران درست شود. باز این دفعه هم سه ماه ماند و مشغول عبادت و توسل به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود.

روز ششم ماه مبارک رمضان ۱۳۲۳ وقتی می‌خواست به طرف قم و تهران برود و می‌گفت: حاجتم برآورده شده است من از او تقاضا کردم که شب را به منزل ما بیاید و فردای آن روز به تهران برود او قبول کرد شب که در منزل نشسته بودیم و من با اصرار از او تقاضا می‌کردم که قضیه خود را برای من بگوید گفت: چون تو مدت‌ها است به من محبت کرده‌ای و خادم مسجد جمکرانی تنها برای تو این قضیه را نقل می‌کنم. در مدتی که من در مسجد جمکران بودم با یکی از اهالی ده جمکران قرار گذاشته بودم که هر روز یک نان برای من بیاورد و من پولش را یکجا به او بدهم یک روز به ده جمکران رفتم که نان بگیرم آن شخص به من گفت که دیگر به تو نان نمی‌دهم چون حسابت زیاد شده است.

مدتی من چیزی نداشتم که بخورم حتی یک روز از گرسنگی مقداری از این علفهایی که کنار جوی آب بیرون آمده بود خوردم کم کم مریض شدم شبی در یکی از حجرات مسجد جمکران احساس کردم که دیگر قدرت بر حرکت ندارم ولی نصفه‌های شب بود که از پنجره طرف کوه (دو برادران) دیدم نور عجیبی ساطع است و این نور به قدری وسیع بود که تمام آن کوه با عظمت را روشن نموده و این نور همچنان شدت کرد تا آن که من ناگهان متوجه شدم که کسی پشت در حجره‌ام ایستاده و آن نور از او است.

من هر طور بود برخاستم و در را باز کردم دیدم سیدی با عظمت و جلالت عجیبی وارد اطاق شد و سلام کرد من جواب دادم و ابهت او مرا گرفت که نتوانستم چیزی بگویم ولی من متوجه شدم که او حضرت بقیة الله روحی فداه است.

آن حضرت به من فرمودند: چون متوسل به فاطمه زهرا علیها السلام شده‌ای جدهام حضرت صدیقه کبری علیها السلام شفیع شده‌اند نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت به من حواله فرموده‌اند که من حاجتت را بدهم و سپس فرمود: هر چه زودتر حرکت کن و به وطنت برگرد که زن و بچه‌ات منتظرت می‌باشند و به آنها سخت می‌گذرد و در آنجا کارت اصلاح شده است. گفتم: آقا خادم مسجد چشمش نابینا شده اگر ممکن است او را شفا بدهید فرمودند: نه صلاح او در این است که او نابینا باشد. سپس به من فرمودند: بیا با هم به مسجد برویم و نماز بخوانیم. گفتم: چشم قربانت گردم و با آن حضرت حرکت کردیم و به طرف مسجد رفتیم تا آنکه به لب چاهی که دم در مسجد است رسیدیم (البته آن زمانها چاهی دم در مسجد کنده بودند که مردم نامه‌های خود را در آن می‌ریختند) شخصی از چاه بیرون آمد و حضرت به او کلماتی فرمودند که من نفهمیدم چه گفتند. بعد شخصی از داخل مسجد بیرون آمد و ظرف آبی در دستش بود و آن را به آن حضرت داد آقا با آن آب وضو گرفتند و بقیه آب را به من دادند و فرمودند: تو هم با این آب وضو بگیر من هم اطاعت کردم و با آن آب وضو گرفتم. سپس با آن حضرت داخل مسجد شدیم. ضمناً به حضرت بقیة الله روحی فداه عرض کردم شما چه وقت ظهور می‌کنید؟ آن حضرت با تغییر به من فرمودند تو را نمی‌رسد که از این سؤالها بکنی. گفتم آقا من می‌خواهم از یاران شما باشم فرمودند: هستی ولی تو را نمی‌رسد که از اینگونه مطالب سؤال کنی. پس از این دو سؤال ناگهان دیدم حضرت بقیة الله روحی فداه در مسجد تشریف ندارند و از نظرم غایب شدند ولی صدای آن حضرت را می‌شنیدم که می‌فرمودند اهل و عیالت منتظرت می‌باشند زود برو. ضمناً او می‌گفت: زن من علویّه است. (۱)

## چهل هفته در مسجد سهله

آیه الله حاج سید احمد خاتمی دام ظلّه نقل فرمودند: در ایّام جوانی من و حاج آقا محمّد رضی الله عنهما اکثر اوقات درسی را با هم می گذرانیدیم. در همان ایّام بود که ایشان چهل هفته متوالی شبهای چهارشنبه تنهایی در گرما و سرما به مسجد سهله می رفت.

بعد از اتمام هفته چهلم مرحوم والد ایشان آیه الله العظمی میرزا مهدی شیرازی (درس) به من فرمودند: به گمانم محمد آنچه را که باید بگیرد در هفته آخر گرفت.

آیه الله سید احمد خاتمی سپس اضافه فرمودند: از آن به بعد مرحوم حاج آقا محمد شیرازی رضی الله عنهما در تدریس و تألیف و درج مراحل علمی و اخلاقی، پیشرفت سریع و چشم گیری داشت. به صورتی که این پیشرفت جز با عنایت ساحت مقدّس حضرت بقیه الله الاعظم علیه السلام میسر نمی شد.

گرد آورنده: مرحوم آیه الله الظمی سید محمد شیرازی در کتاب «الزهد» چگونگی رفتن خود به مسجد سهله را چنین توصیف می کند:

از اشتیاقی که به زهد و تهذیب نفس داشتم، تصمیم گرفتم چهل شب چهارشنبه پی در پی، به قصد لقای امام زمان علیه السلام به مسجد سهله بروم.

در آن شبها بر خود سخت می گرفتم و از شب تا صبح در مسجد سهله یا کوفه با حال گرسنگی بیدار می ماندم و مشغول ذکر و نماز و عبادت می شدم و در تاریکی نیمه های شب، حال و روحانیت غیر قابل وصفی حس می کردم، که در استحکام بخشیدن ملکه زهد در انسان بسیار مؤثر بود به طوری که انسان نسبت به لهو و لعب بودن دنیا، بینش حسی پیدا می کند.

گرچه جرأت نمی کنم بگویم در آنجا حلاوت عبادت را به طور کامل چشیدم، اما این جرأت را دارم که بگویم: بعضی از شیرینی و حلاوت معنویت را درک نمودم. چرا که در باطن هر انسانی این حس وجود دارد که اشیای غیر مادی را نیز حس نماید و لذّت ببرد که این لذّت با هیچ یک از لذّتهای مادی قابل قیاس نمی باشد. مکرّر در آنجا این حالت را حس کردم، ولی اوقاتی هم از آن محروم می شدم، چرا که تحصیل آن تا حدّی مشکل است.

آنجا بود که اشعار سعدی راجع به این مطلب را درک نمودم که می‌گوید:

اگر لذت ترک لذت بدانی      دگر لذت هر لذت نخوانی  
هزاران در از خلق بخود ببندی      اگر باز شد یک در آسمانی<sup>(۱)</sup>

## عنایتی از طرف خدا

خطیب محترم حجّة الاسلام حاج شیخ محمد علی آخوند (دامت توفیقاته) می‌گوید: یکی از فضیلت‌های حوزه برای من نقل کرد: روزی از قم جهت زیارت حضرت رضا علیه السلام به مشهد مقدّس مشرف شدم. در حرم ثامن الائمه با پیرمردی که در کنارم مشغول دعا و زیارت بود هم صحبت شدم.

صحبت درباره چگونگی تشرّف به محضر مقدّس ولی عصر امام زمان علیه السلام بود و اینکه چه کسانی موفق شده‌اند به محضر آن حضرت شرفیاب شوند. من به آن پیرمرد گفتم: کاش می‌توانستم کسی که محضر مقدّس امام زمان (ارواحنا فداه) شرفیاب شده را از نزدیک زیارت کنم. پیرمرد گفت: در «قم»، می‌توانی چنین کسی را زیارت کنی و از محضرش بهره‌مند گردی. و ادامه داد: حدود پنجاه سال قبل در عراق بودم، شبهای چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفتم، و هر هفته با سیّد معتمّ جوانی روبرو می‌شدم که با حال معنوی خاصی به نماز و عبادت می‌پرداخت.

در یکی از شبها هنگام خارج شدن آن سیّد از مسجد سهله، جلو رفتم و به او سلام کردم، با خوشرویی جواب سلام مرا داد. از او پرسیدم: آقا سیّد! در این مدّتی که به مسجد سهله می‌آیی آیا خدا به تو عنایتی کرده است؟!

به من گفت: نه می‌توانم بگویم آری (زیرا وظیفه ندارم بگویم) (و نه می‌توانم بگویم خیر (زیرا دروغ می‌شود) و بعد، از من خداحافظی کرد.

من از این کلام او فهمیدم که از طرف خدا و امام زمان علیه السلام به او عنایتی شده است. از آن پیرمرد نام و آدرس این شخص را سؤال کردم به من گفت: او آیه الله العظمی حاج آقا



محمد شیرازی، از مراجع فعلی قم است که من هر مدت یکبار به زیارتشان می‌روم. (۱)

## خواص آیات سوره حشر

در احادیث بسیاری وارد شده که آیات قرآن برای امراض جسمی و روحی بسیار مفید است. من جمله آیه الله (محمد تقی نجفی اصفهانی) در کتاب «خواص آیات و سوره‌های قرآن» می‌نویسد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: هر که چهار روز روزی یک مرتبه سوره حشر را بخواند و اگر یک روز از او فوت شد چهله را از سر بگیرد، خدای تعالی مهماتش را کفایت می‌کند یعنی اگر مهمی یا حاجتی داشته باشد پروردگار متعال آن را برآورده می‌نماید. و نیز نقل کرده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: که هر شب سوره حشر را بخوان تا خدای تعالی شر دنیا و آخرت را از تو بردارد. و بالأخره روایات و خواصی برای قرائت سوره حشر بالاخص چهار آیه آخر آن سوره نقل شده که در اینجا مقتضی نقل آنها نیست. ولی از جریانی که ذیلاً نقل می‌شود استفاده می‌گردد که این آیات برای شفای جمیع دردها مفید است زیرا عمل امام معصوم علیه السلام مانند کلامش حجت است.

در کتاب مسجد جمکران نقل شده که آقای (حسین آقای شوفر) می‌گفت: در زمان طفولیت مادرم فوت شده بود و پدرم زن دیگری گرفته بود من ناراحت بودم و از اراک وطن اصلیم فرار کردم و مشغول رانندگی شدم و کم کم شغل میکانیکی را یاد گرفتم و در کارخانه‌ای که مال یهودیها بود مشغول میکانیکی شدم در این بین مبتلا به کمر درد شدیدی گردیدم که فوق العاده مرا ناراحت کرده بود. باری معالجه به اطباء زیادی مراجعه کردم و نتیجه‌ای از آن همه معالجات حاصل نشد. یعنی اطباء به من گفتند: عصب موضع درد ضعیف شده و علاجی ندارد.

لذا من به مسجد جمکران رفتم و به حضرت بقیه الله روحی فداه متوسل شدم و

چند روز در قهوه خانه مسجد جمکران ماندم ولی نتیجه‌ای نگرفتم و به قم برگشتم شبی در خواب دیدم که به من می‌گویند از ماندن در قهوه خانه که انسان نتیجه‌ای حاصلش نمی‌شود بلکه باید در خود مسجد بیتوته کنی تا به مقصد برسی.

من مجدداً به مسجد جمکران برگشتم و قصد داشتم در ایام البیض ماه رجب عمل ام داود را بجا بیاورم، در مسجد تنها بودم هیچ کس در آنجا نبود، اعمال مسجد را انجام داده بودم ناگهان دیدم سید جلیل القدری که تمام لباسهایش سبز بود و نور غیر زنده‌ای آن سبزی را احاطه کرده بود در کنار من در میان مسجد نشسته من هم در آن موقع در نهایت ناراحتی بودم کمرم در آن لحظه به شدت درد می‌کرد.

آن آقا رو به من کرد و فرمود: چه دردی داری؟ گفتم: مدتی است که کمرم سخت درد می‌کند.

آن آقا نزدیک آمدند و دست روی مهرهای پشت من کشیدند و یک از مهرها را زیر دست گذاردند تا آن که دستشان به مهرهای که درد می‌کرد رسید موضع درد را با کف دست مالش دادند و آیه شریفه اواخر سوره حشر را می‌خواندند. که می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ

وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ \* هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ

الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ \* هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ

الْبَارِيءُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْحَكِيمُ<sup>(۱)</sup>﴾ و بعد فرمود خوب شدی من حرکتی به خود دادم دیدم کمرم درد نمی‌کند

سپس بدن خود را به طرف راست و چپ حرکت دادم احساس دردی نکردم از جا

برخاستم دیدم راحت می‌توانم برخیزم و حال آنکه قبلاً نمی‌توانستم حرکت کنم چند

قدمی راه رفتم و در ایوان مسجد مقداری دویدم دیدم اثری از درد در بدنم وجود

ندارد. سنگ سنگینی بیرون مسجد افتاده بود روی دست بلند کردم دیدم ناراحتی

نمی‌کند و بالاخره هر چه توانستم خودم را امتحان نمودم دیدم به هیچ وجه اثری از

کسالتم وجود ندارد برگشتم به مسجد که از حضرت بقیة الله روحی فداه تشکر کنم آن حضرت در مسجد نبودند و بلکه در هیچ کجای مسجد جمکران و بیابانهای اطراف کسی غیر از من وجود نداشت. (۱)



**بخش یازدهم:**



**غیبت صغری و کبری**

## غیبت صغری و نواب اربعه

امام زمان علیه السلام دارای دو غیبت است که یکی آنکه مدّتش کوتاه است که غیبت صغری می‌گویند. و دیگر آنکه طولانی است و آن را غیبت کبری می‌نامند.

مدت غیبت صغری را اگر از ولادت حضرت مهدی علیه السلام حساب کنیم هفتاد و چهار سال و اگر از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام حساب کنیم شصت و نه سال می‌شود که در این مدّت برای آنکه غیبت آن حضرت سبب انحراف شیعیان نشود و ارتباط شیعیان از آن حضرت بکلی قطع نگردد و تصور نکنند آن حضرت وفات کرده لذا چهار تن از علمای بزرگ و مردان نامی و پاک سرشت شیعه به نوبت از طرف امام زمان علیه السلام به عنوان نایب خاصّ و رابط میان حضرت و شیعیان منصوب گشتند.

اینان در میان شیعیان معروف به سفرای زمان و نواب اربعه هستند که عبارتند از: اوّل: عثمان بن سعید عمروی و دوّم محمد بن عثمان فرزندش که هر دو از مفاخر علمای شیعه و مورد وثوق امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر علیه السلام بوده‌اند. احمد بن اسحاق می‌گوید: از امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم: به وظایف خود چگونه عمل کنم و احکام دینی را از چه کسی فراگیرم؟

حضرت پاسخ داد: هرچه عثمان بن سعید و پسرش محمد بن عثمان از طرف من به تو برسانند از من می‌رسانند و آنچه به تو می‌گویند از جانب من می‌گویند. پس از آنها بشنو و اطاعت کن که آنها موثّق و امین می‌باشند. (۱)

محمد بن عثمان پس از سالها خدمت به شیعیان در سال ۳۰۳ یا ۳۰۴ در بغداد دیده از جهان فرو بست. (۲)

سوّم: از نواب خاص امام زمان علیه السلام دانشمند عالی قدر ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی است که وظیفه خطیر نیابت خود را مانند اسلاف خویش به بهترین وجه

ایفا کرد. جمعی از بزرگان و سرشناسان شیعه نزد محمد بن عثمان رفتند هنگامی که در حال احتضار بود پرسیدند اگر برای شما اتفاقی افتاده جانشین شما کیست؟ محمد بن عثمان فرمود: این حسین بن روح نوبختی جانشین من است، و میان شما و حضرت صاحب الامر علیه السلام سفیر و وکیل و مورد وثوق و اطمینان او است، پس شما در کارهایتان به وی مراجعه نمایید و به او اعتماد نمایید من این مأموریت را داشتم و آن را ابلاغ نمودم.

ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نزد دوست و دشمن از همه معاصرین خود داناتر بود و در ماه شعبان سال ۳۲۶ هجری وفات یافت. (۱)

چهارم: از نواب خاص حضرت صاحب الامر علیه السلام دانشمند جلیل القدر ابوالحسن علی بن محمد سمري است که از مفاخر علمای عصر و از بزرگان شیعه بود.

شیخ صدوق رحمته الله از احمد بن ابراهیم نقل می کند که: من در بغداد در مجلسی از بزرگان شیعه بودم ابوالحسن سمري بدون مقدمه گفت: خدا علی بن بابویه قمی (پدر صدوق) را رحمت کند حضار مجلس تاریخ آن روز را یادداشت کردند، تا آنکه خبر رسید علی بن بابویه همان روز وفات کرده است و خود ابوالحسن سمري نیز در نیمه شعبان سال ۳۲۹ رحلت کرد. (۲)

## غیبت کبری

حسن بن احمد می گوید: در همان سالی که ابوالحسن سمري وفات یافت من در بغداد بودم چند روز پیش از رحلتش به حضور وی رسیدم و آن بزرگوار توقیعی که از ناحیه مقدس (حضرت صاحب الامر علیه السلام) صادر شده بود به این عبارت برای مردم خواند.

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا علی بن محمد السمري اعظم الله اجر اخوانك فيك فانك ميت ما بينك و بين سته ايام فاجمع امرك و لا توص الى احد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامه فلا ظهور الا بعد اذن الله تعالى ذكره و ذلك بعد طول الامد و قسوة القلوب و امتلاء الارض جوراً و سيأتى من شيعتى من يدعى المشاهدة الا فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفينى و الصيحة فهو كذاب مفتر و لا حول و لا قوة الا بالله العلى العظيم.

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده مهربان

ای علی بن محمد سمري، خداوند پاداش برادرنت را در مرگ تو بزرگ گرداند، تو تا شش روز دیگر خواهی مرد. پس به کارهای خودت رسیدگی کن و به هیچ کس به عنوان جانشین خود وصیت مکن که غیبت کامل واقع شده است من آشکار نمی شوم مگر بعد از اجازه پروردگار متعال، و این هم بعد از گذشت زمانها، و قساوت دلها، و پرشدن زمین از ستم خواهد بود و عنقریب در میان شیعیان کسانی پیدا می شوند که ادعا می کنند که مرا دیده اند هر کس پیش از خروج سفینای و صیحه آسمانی ادعا کند که مرا دیده است دروغگو است<sup>(۱)</sup> و افتراء می بندد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم.

حسن بن احمد می گوید: ما از روی این توفیق نسخه ها برداشتیم و از نزد او بیرون رفتیم چون روز ششم نزد او رفتیم دیدیم در حال احتضار است و در آن حال از وی پرسیدند جانشین شما کیست؟ گفت: خدا را امری است که خود رساننده آن است این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.<sup>(۲)</sup>

۱ - ممکن است از این جمله توفیق مبارکه که فرمود: (هر کس ادعا کند که مرا دیده دروغگو است) بعضی اشکال کنند که این منافات دارد با این همه داستانهایی که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده اند و در این کتاب است جواب این است که علامه مجلسی رحمته الله در جلد ۵۲ بحار الانوار صفحه ۱۵۱ می فرماید: لعله محمول علی من بدعی المشاهده مع النیابه... مقصود کسانی هستند که ادعا می کنند حضرت را دیده اند و از جانب وی نیابت دارند که مانند نواب اربعه اخبار آن حضرت را به شیعیان برسانند.

۲ - منتخب الاثر صفحه ۳۹۹.



# بخش دوازدهم:



مسجد مقدس جمکران



## مسجد جمکران

مسجد جمکران جایگاه عشاق و محل دیدار با امام زمان روحی و ارواح العالمین لثراب مقدمه الفداء است.

آیا می‌دانید این مسجد با عظمت و پرمعنویت چگونه ساخته شد؟ چرا پایگاه و مرکز ملاقات با حضرت بقیة الله علیه السلام گردید؟!

این مسجد بیش از هزار سال قبل، به عنوان دفتری برای آنکه یک روزی در قم حوزه علمیه تشکیل می‌شود و باید نوکران و جیره خواران آن حضرت در جایی با آن آقا ملاقات داشته باشند و عرض ارادت کنند افتتاح گردید.

امروز این مسجد، بزرگترین محلی است که مردم تنها به یاد امام عصر عجل الله تعالی له الفرج در آن جمع می‌شوند و از آن سرور، حاجت می‌گیرند.

که اگر بخواهیم تنها تشریفات و ملاقاتهایی که در این مسجد مقدس رخ داده، بنویسیم شاید صدها قصه و حکایت جمع آوری شود ولی چه کنم که بعضی از آنها را صاحبانش راضی نبودند که نقل کنم و بعضی چون مربوط به زندگی خصوصیشان بود نمی‌توانستم افشاء نمایم و بعضی جزء اسرار آل محمد علیهم السلام بوده که نباید آشکار شود بهر حال این مسجد که امروز مورد توجه زوآر است و تا چند سال قبل مکرر اتفاق می‌افتاد که حتی شبهای جمعه، جز چند نفر معدودی در آن بیتوته نمی‌کردند، میعادگاه یاران و دوستان و خدمتگزاران حضرت بقیة الله ارواحنا فداء است.

ضمناً باید متذکر این نکته شد، که بعضی از دشمنان دانا، یا دوستان نادان که می‌خواهند اهمیت این مسجد را تضعیف کنند می‌گویند: این جریان در خواب واقع شده و «حسن بن مثله» این مطالب را در خواب می‌دیده است، ولی در تمام کتابهایی که این حکایت را نوشته‌اند تصریح شده که جریان در بیداری واقع شده و هیچ قسمتش در خواب نبوده است. در کتاب «نجم الثاقب» و در کتاب «تاریخ قم» و کتاب «مونس الحزین» نقل شده: و آن حکایت این است که: شیخ عقیف و صالح «حسن بن مثله

جمکرانی» فرمود: من در شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان سال ۳۹۳ هجری قمری در منزل خود در قریه «جمکران» خوابیده بودم، ناگهان در نیمه‌های شب، جمعی به در خانه من آمدند و مرا از خواب بیدار کردند و گفتند: برخیز که حضرت بقیة الله امام مهدی علیه السلام تو را می‌خواهند.

من از خواب برخاستم و آماده می‌شدم که در خدمتشان به محضر حضرت ولی عصر علیه السلام برسم و خواستم در آن تاریکی پیراهنم را بردارم، گویا اشتباه کرده بودم و پیراهن دیگری را برمی‌داشتم و می‌خواستم بپوشم، که از خارج منزل از همان جمعیت صدایی آمد که به من می‌گفت: آن پیراهن تو نیست، به تن مکن! تا آنکه پیراهن خودم را برداشتم و پوشیدم، باز خواستم شلوارم را بپوشم، دوباره صدایی از خارج منزل آمد که: آن شلوار تو نیست، نپوش! من آن شلوار را گذاشتم و شلوار خودم را برداشتم و پوشیدم.

و بالأخره دنبال کلید در منزل می‌گشتم، که در را باز کنم و بیرون بروم، صدایی از همانجا آمد، که می‌گفتند: در منزل باز است، احتیاجی به کلید نیست.

وقتی به در خانه آمدم، دیدم جمعی از بزرگان ایستاده‌اند و منتظر من هستند! به آنها سلام کردم، آنها جواب دادند و به من «مرحبا» گفتند.

من در خدمت آنها به همان جایی که الآن مسجد جمکران است، رفتم. خوب نگاه کردم، دیدم در آن بیابان تختی گذاشته شده و روی آن تخت فرشی افتاده و بالشهایی گذاشته شده و جوانی تقریباً سی ساله بر آن بالشها تکیه کرده و پیرمردی در خدمتش نشسته و کتابی در دست گرفته و برای آن جوان می‌خواند و بیشتر از شصت نفر در اطراف آن تخت مشغول نمازند!

این افراد بعضی لباس سفید دارند و بعضی لباسهایشان سبز است. آن پیرمرد که «حضرت حضرت علیه السلام» بود مرا در خدمت آن جوان که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه بود، نشانده و آن حضرت مرا به نام خود صدا زد و فرمود: «حسن مثله» می‌روی به «حسن مسلم» می‌گویی تو چند سال است، که این زمین را آباد کرده و در آن زراعت می‌کنی از این به بعد دیگر حق نداری در این زمین زراعت کنی و آنچه تا به حال از این زمین

استفاده کرده‌ای باید بدهی تا در روی این زمین مسجدی بنا کنیم!

و به «حسن مسلم» بگو: این زمین شریفی است، خدای تعالی این زمین را بر زمینهای دیگر برگزیده است و چون تو این زمین را ضمیمه زمین خود کرده‌ای خدای تعالی دو پسر جوان تو را از تو گرفت ولی تو تنبیه نشدی و اگر از این کار دست نکشی خدا تو را به عذابی مبتلا کند که فکرش را نکرده باشی.

من گفتم: ای سید و مولای من! باید نشانه‌ای داشته باشم، تا مردم حرف مرا قبول کنند و الا مرا تکذیب خواهند کرد. فرمود: ما برای تو نشانه‌ای قرار می‌دهیم، تو سفارش ما را برسان و به نزد «سید ابوالحسن» برو و بگو: با تو بیاید و آن مرد را حاضر کند و منافع سالهای گذشته این زمین را از او بگیرد و بدهد: تا مسجد را بنا کنند و بقیه مخارج مسجد هم از «رهق» به ناحیه اردهال که ملک ما است بیاورد و مسجد را تمام کنند و نصف «رهق» را وقف این مسجد کردیم تا هر سال درآمد آنرا برای تعمیرات و مخارج مسجد بیاورند و مصرف کنند.

و به مردم بگو: به این مسجد توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز دارند و بگو: اینجا چهار رکعت نماز بخوانند، که دو رکعت اول: به عنوان تحیت مسجد است، به این ترتیب:

در هر رکعت بعد از حمد هفت مرتبه **«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»** و تسبیح رکوع‌ها و سجودها هر یک هفت مرتبه است، و دو رکعت دوم: را به نیت نماز صاحب الزمان عجل الله فرجه بخوانند، به این ترتیب: در هر رکعت در سوره حمد را شروع کرده و جمله **«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»** را صد بار بگویند و بعد از آن بقیه سوره حمد خوانده می‌شود، و بعد یک مرتبه سوره توحید را بخواند و تسبیح رکوعها و سجودها را نیز هفت مرتبه تکرار کنند و نماز را سلام دهند بعد از نماز تسبیح حضرت زهرا ع را بگویند و سپس سر به سجده گذارند و صد مرتبه صلوات بر پیغمبر و آلش بفرستند سپس فرمود: **«فَمَنْ صَلَّى فِيهَا فَكَانَ مَصْلِي فِي الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»** یعنی: کسی که این دو رکعت نماز را در اینجا بخواند، مثل کسی است، که در کعبه نماز خوانده است.

وقتی این سخنان را شنیدم با خودم گفتم: که محل مسجدی که متعلق به حضرت

صاحب الزمان علیه السلام است همان جایی است، که آن جوان با چهار بالش نشسته است. به هر حال حضرت بقیة الله علیه السلام به من اشاره فرمودند که: مرخصی، من از خدمتش مرخص شدم، وقتی مقداری راه بطرف منزل در جمکران رفتم، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: در گله گوسفندان «جعفر کاشانی» چوپان، بزی است که تو باید آن را بخری، اگر مردم ده جمکران پولش را دادند بخر و اگر هم آنها پولش را ندادند، باز هم از پول خودت آن بز را بخر و فردا شب که شب هیجدهم ماه مبارک رمضان است، آن بز را در اینجا بکش و گوشتش را اگر به هر بیماری که مرضش سخت باشد و یا هر علت دیگری که داشته باشد، بدهی خدای تعالی او را شفا می دهد و آن بز ابلق، مویهای زیادی دارد و هفت علامت در او هست که سه علامت در طرفی و چهار علامت دیگر در طرف دیگر او است.

باز من مرخص شدم و رفتم، دوباره مرا صدا زدند و فرمودند: ما هفتاد روز، یا هفت روز دیگر در اینجا هستیم (اگر بر هفت روز حمل کنی شب بیست و سوم می شود و شب قدر است و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم ذیقعدة است، که شب بسیار بزرگی است).

به هر حال مرتبه سوم از خدمتشان مرخص شدم و به منزل رفتم و تا صبح در فکر این جریان بودم صبح نماز را خواندم و به نزد «علی المنذر» رفتم و قصه را برای او نقل کردم و علامتی که از امام زمان علیه السلام باقی مانده در محل مسجد فعلی زنجیرها و میخهایی است که در آنجا ظاهر است، سپس با هم خدمت «سید ابوالحسن الرضا» رفتیم وقتی به در خانه آن سید جلیل رسیدیم، دیدیم خدمتگذارش منتظر ما هستند.

اول از من پرسیدند: تو اهل جمکرانی؟ گفتم: بله. گفتند: «سید ابوالحسن» از سحرگاه منتظر شما است. من خدمتش رسیدم سلام کردم، جواب خوبی به من داد و به من احترام گذاشت و قبل از آنکه من چیزی بگویم فرمود: ای حسن مثله! شب گذشته در عالم رؤیا شخصی به من گفت: مردی از جمکران به نام حسن مثله نزد تو می آید، هر چه گفت حرفش را قبول کن و به او اعتماد نما که سخن او سخن ما است و باید حرف او را رد نکنی من از خواب بیدار شدم و از آن ساعت تا به حال منتظر تو هستم! من

جریان را مشروحاً به ایشان گفتم.

او دستور داد اسبها را زین کنند و ما سوار شدیم و با هم حرکت کردیم و به نزدیک ده جمکران رسیدیم «جعفر چوپان» را دیدیم که با گله گوسفندانش در کنار راه بود من میان گوسفندان او رفتم، دیدم آن «بُز» با جمیع خصوصیاتِی که فرموده بودند در عقب گله گوسفندان می آید آنرا گرفتم و تصمیم داشتم پول آنرا بدهم و «بُز» را ببرم.

جعفر چوپان قسم خورد که من تا به امروز این «بُز» را در میان گوسفندانم ندیده بودم و امروز هم هر چه خواستم او را بگیرم نتوانستم ولی نزد شما آمد و آنرا گرفتید و این «بُز» مال من نیست!

من «بُز» را به محلّ مسجد فعلی بردم و او را طبق دستوری که فرموده بودند کشتم و «سید ابوالحسن الرضا» دستور فرمودند که: «حسن مسلم» را حاضر کنند و مطلب را به او فرمودند و او هم منافع سالهای گذشته زمین را پرداخت و زمین مسجد را تحویل داد. مسجد را ساختند و سقف آنرا با چوب پوشانیدند و «سید ابوالحسن الرضا» آن زنجیرها و میخهایی که در آن زمین باقی مانده بود، در منزل خود گذاشت و به وسیله آن بیمارها شفا پیدا می کردند. من هم از گوشت آن بز به هر مرضی که دادم شفا یافت.

«سید ابوالحسن الرضا» آن زنجیرها و میخها را در صندوقی گذاشته بود و ظاهراً بعد از وفاتش وقتی فرزندانش می روند که مرضی را با آنها استشفاء کنند، می بینند که مفقود شده است!

## نماز حاجت

مرحوم حاجی نوری در کتاب «نجم الثاقب»، شیخ طبرسی در کتاب «کنوز النجاة»، روایت کرده که از ناحیه مقدسه حضرت بقیة الله ارواحنا فداه این دستور العمل را برای کسانی که حاجتی نزد خدا دارند و یا از اذیت کسی می ترسند صادر کرده اند.

بعد از نیمه شب جمعه غسل کند و در جای نماز خود بایستد و دو رکعت نماز بخواند و جمله: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» را صد مرتبه در هر رکعت تکرار کند و بعد

سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را قرائت کند و در رکوعها «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ» را

هفت مرتبه بگوید و در سجدها «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ» را نیز هفت مرتبه بگوید و بعد از نماز این دعا را بخواند:

اللَّهُمَّ إِنْ أَطَعْتُكَ فَأَلْمَحِدَةٌ لَكَ وَإِنْ عَصَيْتُكَ فَالْحُجَّةُ لَكَ مِنْكَ الرُّوحُ وَمِنْكَ الْفَرْجُ  
 سُبْحَانَ مَنْ أَنْعَمَ وَ شَكَرَ سُبْحَانَ مَنْ قَدَّرَ وَ غَفَرَ اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتُ عَصَيْتُكَ فَإِنِّي قَدْ أَطَعْتُكَ  
 فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَ هُوَ الْإِيمَانُ بِكَ لَمْ آتِخِذْ لَكَ وَ لَدَا وَ لَمْ أَدْعُ لَكَ شَرِيكًا مَنَّاً  
 مِنْكَ بِهٍ عَلَيَّ لَا مَنَّاً مِنِّي بِهٍ عَلَيْكَ وَ قَدْ عَصَيْتُكَ يَا إِلَهِي عَلَى غَيْرِ وَجْهِ الْمُكَابَرَةِ وَ لَا  
 الْخُرُوجِ عَنِ عِبُودِيَّتِكَ وَ لَا الْجُحُودِ لِزُبُوبِيَّتِكَ وَ لَكِنْ أَطَعْتُ هَوَايَ وَ أَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ  
 فَلَكَ الْحُجَّةُ عَلَيَّ وَ الْبَيَانُ فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِذُنُوبِي غَيْرُ ظَالِمٍ لِي وَ إِنْ تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي  
 فَإِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ.

بعد از آن تا نفس او وفا کند یا کریم و یا کریم را مکرر بگوید بعد از آن بگوید:

يَا آمِنًا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ خَائِفٌ حَذِرٌ أَسْأَلُكَ بِأَمْنِكَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ  
 خَوْفِ كُلِّ شَيْءٍ مِنْكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُعْطِيَنِي أَمَانًا لِنَفْسِي وَ  
 أَهْلِي وَ وَلَدِي وَ سَائِرِ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ حَتَّى لَا أَخَافَ وَ لَا أَخْذَرَ مِنْ شَيْءٍ أَبَدًا إِنَّكَ  
 عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ يَا كَافِي إِبْرَاهِيمَ نُعْرُودَ وَ يَا كَافِي مُوسَى  
 فِرْعَوْنَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَكْفِيَنِي شَرَّ (فُلَانِ ابْنِ فُلَانٍ) <sup>(۱)</sup>.

و به جای فلان بن فلان اسم دشمن و اسم پدرش را که از اذیتش می ترسد ببرد  
 خدای تعالی حاجت او را برآورده می کند.

## با امام زمان علیه السلام مسجد جمکران را تعمیر می کردیم

سید عبدالرحیم خادم مسجد جمکران نقل می کند: بعد از آنکه مسجد مخروبه شده بود تا آنکه حاجی علیقلی جمکرانی مریض شده بود به و گفتم نذر کن خدا شفا بدهد ترا قدری تعمیر این مسجد کن تا آن که شفا یافت مقدار سیصد تومان خرج نمود، یک طرف مسجد را به ساخت اما گفت: وقت زدن طاقهای مسجد از مسجد باید گوسفندی

کشت، می‌گوید: رفتم و گوسفندی کشتم و گوشت او را به فقرا دادم و محزون بودم از برای خرابی باقی مسجد که تا روزی در خواب دیدم که درب مسجد امام حسن جمعیت زیادی می‌باشد و ملا آقا رضا که خویش بود با ما، او را دیدم و گفتم: بیا برویم میان حرم حضرت معصومه علیها السلام او به من گفت: کجا برویم و حال آنکه حضرت حجت در اینجا می‌باشد، اشاره نمود به سوی جلو جانب درب مسجد دیدم که در جلو خان درب مسجد امام حسن سجاده افتاده و حضرت نماز کرده بود و تعقیب نماز می‌خواندند چون که پیش، حضرت را خواب دیده بودم و منتظر فرصت بودم که عرض خود را بکنم آخر الامر حضرت از نظرم غایب شد و نشد که عرض خود را خدمت حضرت نمایم، از باب خرابی مسجد تا آنکه در این دفع پیش خود خیال نمودم که حال مثل آن روز نشود که من عرض خود نکرده غایب شوند لهذا افتاده به روی زانوی حضرت و عرض کردم که مسجد جمکران خراب شده چرا یک مرحمتی نمی‌فرمایید که تعمیر شود به یک مرتبه دیدم که من خودم و حضرت میان مسجد جمکران می‌باشم دیدم آب گل گرفته و قدری آب به روی آن گلها ریخت و فرمودند وقتی که نمای مسجد را می‌ساختید من در اینجا بودم می‌دیدم و از گوشت آن گوسفند به ما هم رسید به یک مرتبه صبیحام مرا از خواب بیدار کرد من به او دعوی کردم عیالم گفت چرا دعوی می‌کنی گفتم: الحال خواب دیدم و نگذاشت که خواب خود را تمام ببینم. (۱)

سید عبدالرحیم نقل کرد که بعد از آنکه حاجی علی قلی فوت شد استاد رضای نجار ابن حاجی اسماعیل نجار قمی حاجی مذکور را خواب دیده بود و این حقیر مؤلف از استاد رضا سؤال کردم از کیفیت خوابی که دیده بود نقل کرد که در خواب دیدم یک باغ بسیار بزرگ را و در میان باغ قصری عالی و بسیار بلندی بود و دیدم حاجی علی قلی را در بالای آن قصر بود و سر خود را از میان قصر بیرون آورده بود به او گفتم: کی این باغ و قصر را به تو داده، گفتم: صاحب الزمان تا سه مرتبه الی آخر، معلوم می‌شود که حضرت حجت آن باغ و آن قصر را به او مرحمت کرده در عوض آن مقداری

که تعمیر نموده بود از این مسجد شریف پس از این خواب و همچنین از خواب سابق معلوم می شود و کشف از این کند که عمل او مقبول حضرت حجت گردیده **هنیئاً له بهذه الکرامه (۱)**

## کراماتی که از مسجد مقدس جمکران دیدم

حقیر وقتی وارد شهر مذهبی قم شدم یک سال در منزل حضرت آیه الله حاج سید قادر میرعظیمی اخوی بزرگوار بودم که بعد از آن آمدم به مدرسه فیضیه حجره ۱۲ و مشغول به تحصیل علوم دینی شدم تا این که رفقای ما بر عمامه گذاری از آقایان مراجع دعوت می کردند به مدرسه فیضیه و جشن می گرفتند، بنده عصر رفتم به مسجد جمکران بعد از نماز تحیت مسجد و نماز امام زمان علیه السلام خیلی گریه کردم و دعای توسل و فرج آقای امام زمان علیه السلام را خواندم، عرض کردم یا صاحب الزمان من مهمان تو هستم نوکر و سرباز شما هستم، پناه به شما آورده ام و کسی غیر از خدا و شما ندارم به حق پدرت و به حق مادرت فاطمه زهرا علیها السلام و جدت امام حسین علیه السلام به من کمک کن حاجت مرا روا کن.

آن شب در عالم خواب دیدم سید بزرگواری فرمودند: فردا صبح در حرم حضرت معصومه خودت عمامه به سرت می گذاری، عصر یک نفر از اطراف قم می آید شما را برای منبر می برد بنده هیمن دستور آقا را انجام دادم، عصر آن روز یک نفر به نام حاج اصغر ریاضی آمد ما را برد به نزدیکی امامزاده جعفر جهت منبر که حدود بیست خانوار بودند و مسجد نداشتند، در منزل خود حاج اصغر ریاضی نماز جماعت و منبر بود وقتی بنده به منزل ایشان رسیدم گفتند آقا می خواهیم خمس مالم را بدهم، حساب کردیم بیست و پنج هزار تومان بدهکار شدند، ده هزار تومان دادند بابت سهمین، چون مقلد آیه الله العظمی نجفی مرعشی بودند حقیر ده هزار تومان به محضر معظم له بردم، آقا فرمودند: کجا هستید و کی عمامه گذاشتید؟ داستان مسجد جمکران را نقل کردم در حالی که آن مرجع بزرگ جهان شیعه گریه می کردند فرمودند: برو قدر امام زمان علیه السلام را



بدان و پنج هزار تومان پول به من دادند و با خط مبارک خودشان برای حقیر اجازه نامه نوشتند. و فرمودند: مسجد جمکران معجزات و کرامات زیادی دارد دست از این مسجد شریف و مقدس برندارید و به دوستان و رفقای خود بگویید به این مسجد جمکران بیشتر بروند چون رفت و آمد امام زمان در این مسجد زیاد است.

خلاصه: از عنایت امام زمان علیه السلام و از برکات دعای حضرت آیه الله العظمی آقای نجفی مرعشی و کرامات مسجد مقدس جمکران در همین محل و اطراف آن چندین مسجد و مدرسه و مکتب قرآن و کتابخانه عمومی و امانی تأسیس نمودم، امیدوارم مورد رضای حضرت ولی عصر امام زمان علیه السلام قرار گیرد. (۱)

## فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۸	بخش اول
۱۰۲	بخش دوم
۱۷۰	بخش سوم
۲۰۱	بخش چهارم
۲۴۳	بخش پنجم
۲۸۷	بخش ششم
۳۰۱	بخش هفتم
۳۲۷	بخش هشتم
۳۸۱	بخش نهم
۳۹۷	بخش دهم
۶۲۹	بخش یازدهم
۶۳۵	بخش دوازدهم

## بخش اول حضرت مهدی علیه السلام در قرآن

۵	پیشگفتار
۹	سوره بقره
۱۴	سوره آل عمران
۱۶	سوره نساء
۲۰	سوره المائدة
۲۲	سوره الأنعام
۲۶	سوره الأعراف

٢٧	.....	سورة الأنفال	□
٢٨	.....	سورة التوبة	□
٣٢	.....	سورة يونس	□
٣٣	.....	سورة هود	□
٣٥	.....	سورة يوسف	□
٣٥	.....	سورة إبراهيم	□
٣٧	.....	سورة الحجر	□
٣٩	.....	سورة الاسراء	□
٤٣	.....	سورة الانبياء	□
٤٣	.....	سورة الحج	□
٤٨	.....	سورة الثور	□
٤٩	.....	سورة الشعراء	□
٥٠	.....	سورة التمل	□
٥١	.....	سورة القصص	□
٥٢	.....	سورة الروم	□
٥٤	.....	سورة السجدة	□
٥٥	.....	سورة الاحزاب	□
٥٦	.....	سورة سباء	□
٥٨	.....	سورة ض	□
٥٩	.....	سورة الزمر	□
٦٠	.....	سورة غافر	□
٦٠	.....	سورة فصلت	□
٦١	.....	سورة الشورى	□
٦٣	.....	سورة الزخرف	□
٦٤	.....	سورة الدخان	□
٦٥	.....	سورة الجاثية	□
٦٥	.....	سورة محمد	□
٦٦	.....	سورة الفتح	□
٦٧	.....	سورة ق	□
٦٨	.....	سورة الذاريات	□
٦٨	.....	سورة القمر	□

- ۶۹ ..... سورة الرَّحْمَنِ ..... □
- ۶۹ ..... سورة الْحَدِيدِ ..... □
- ۷۰ ..... سورة الْمُجَادَلَةِ ..... □
- ۷۰ ..... سورة الصَّفِّ ..... □
- ۷۱ ..... سورة التَّغَابِنِ ..... □
- ۷۲ ..... سورة الْجِنِّ ..... □
- ۷۲ ..... سورة الْمُدَّثِرِ ..... □
- ۷۳ ..... سورة التَّكْوِيْرِ ..... □
- ۷۳ ..... سورة الْبُرُوجِ ..... □
- ۷۴ ..... وظیفه ما ..... □
- ۷۴ ..... آیاتی که در روایات اهل بیت تأویل بظهور امام زمان علیه السلام شده است ..... □

## بخش دوم

### حضرت مهدی علیه السلام از دیدگاه قرآن و عترت

- ۱۰۳ ..... آنچه طبق روایت مفضل بن عمر در روزگار آن حضرت در جهان روی می دهد ..... □
- ۱۰۵ ..... دین مهدی علیه السلام دین اسلام است ..... □
- ۱۱۰ ..... هنگامی که قائم در مکه ظهور می کند ..... □
- ۱۱۳ ..... ماجرای فرورفتن لشکر سفیانی در زمین بیداء ..... □
- ۱۱۴ ..... قائم علیه السلام در مکه چه می کند؟ ..... □
- ۱۱۴ ..... و مردم با او چه خواهند کرد؟ ..... □
- ۱۱۵ ..... مقر قائم علیه السلام هنگام ظهور کجا است؟ ..... □
- ۱۱۶ ..... مهدی علیه السلام در مدینه ..... □
- ۱۱۸ ..... بغداد آن روز ..... □
- ۱۱۹ ..... سید حسنی و مردان طالقان ..... □
- ۱۲۲ ..... داد خواهی حضرت زهرا علیها السلام ..... □
- ۱۲۵ ..... داد خواهی امیر المؤمنین علیه السلام ..... □
- ۱۲۶ ..... داد خواهی حضرت امام حسن علیه السلام ..... □
- ۱۲۸ ..... داد خواهی حضرت امام حسین علیه السلام ..... □
- ۱۲۹ ..... گفتار حضرت صادق علیه السلام ..... □
- ۱۳۰ ..... شناسایی ائمه طاهرین از زبان قرآن ..... □

- ۱۳۲ ..... دادخواهی سائر ائمه علیهم السلام و مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله
- ۱۳۴ ..... مهدی موعود جهان در کوفه مقرر خود
- ۱۳۶ ..... گفتاری از علامه مجلسی در پیرامون حدیث مفضل بن عمر
- ۱۳۹ ..... فضیلت انتظار فرج و مدح شیعیان در زمان غیبت و آنچه که شایسته است
- ۱۳۹ ..... در آن زمان انجام داده شود
- ۱۴۳ ..... خبر عبدالحمید واسطی
- ۱۴۴ ..... خبر عمار ساباطی
- ۱۴۷ ..... خبر ابراهیم کوفی
- ۱۵۷ ..... وظیفه شیعیان در زمان غیبت
- ۱۵۹ ..... عقیده ثابت شیعیان
- ۱۶۱ ..... حدیث لوح فاطمه علیها السلام
- ۱۶۵ ..... روایت زرارة بن اعین
- ۱۶۸ ..... بر عقیده خود ثابت بنامید

## بخش سوم

### روایاتی که از امیرالمؤمنین درباره مهدی موعود رسیده است.

- ۱۷۱ ..... روایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۱۷۱ ..... درباره مهدی موعود علیه السلام رسیده است
- ۱۷۶ ..... گفتار ابن ابی الحدید راجع به مهدی موعود علیه السلام
- ۱۸۰ ..... گفتار ابن ابی الحدید
- ۱۸۷ ..... باز هم گفتاری از ابن ابی الحدید
- ۱۸۹ ..... ارقام و احادیث در تعریف امام زمان علیه السلام
- ۱۸۹ ..... و شناخت آن بزرگوار
- ۱۹۲ ..... پیروزی و شکست
- ۱۹۳ ..... دوران آخر الزمان
- ۱۹۳ ..... شکنجه مؤمنان (در آخر الزمان)
- ۱۹۴ ..... گرگهای زمانه
- ۱۹۴ ..... بازسازی اسلام
- ۱۹۵ ..... پیشگونی علیه السلام امام از ظهور سفیانی
- ۱۹۵ ..... علامت ظهور امام مهدی علیه السلام

- همه در انتظار مصلح اند ..... ۱۹۶
- نشانه‌های سقوط ..... ۱۹۶
- درد دل امام علی علیه السلام ..... ۱۹۷
- حق به حقدار می‌رسد ..... ۱۹۹
- جمع شدن اصحاب مهدی علیه السلام ..... ۱۹۹
- صبح سعادت ..... ۱۹۹
- غرور پیروزی مساجد ..... ۱۹۹

### بخش چهارم

#### امام زمان در روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام

- امام زمان علیه السلام در روایات و احادیث اهل بیت علیهم السلام ..... ۲۰۳
- آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح به امامت آنها ..... ۲۲۹
- (باب) ما جاء في الاثني عشر و النص عليهم علیهم السلام ..... ۲۲۹
- (باب) انّ الأئمة کلهم قائمون بأمر الله تعالى هادون اليه علیهم السلام ..... ۲۳۸
- همه امامان علیهم السلام به امر خداوند قائم و راهنما به سوی او هستند ..... ۲۳۸
- هشت حدیث در عالم ظهور حضرت مهدی علیه السلام و فضیلت انتظارش ..... ۲۴۰

### بخش پنجم

#### دلایل وارده بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام

- دلایل وارده بر امامت حضرت صاحب الزمان علیه السلام ..... ۲۴۵
- چهل حدیث از اکابر علماء اهل سنت در باب مهدی علیه السلام ..... ۲۴۹
- توقیعات از ناحیه مقدسه ..... ۲۶۰
- و اما از علامات قیام قائم علیه السلام ..... ۲۶۹

### بخش ششم

#### تکالیف عباد بالنسبه به امام عصر علیه السلام

- تکلیف عباد بالنسبه به امام عصر علیه السلام ..... ۲۸۹
- دوم از تکلیف قلبیه انتظار فرج آل محمد علیهم السلام ..... ۲۹۵

## بخش هفتم

تکلیف دعا کردن برای حفظ وجود امام عصر علیه السلام

- ۳۰۳ ..... تکلیف دعا کردن برای حفظ وجود امام عصر علیه السلام
- ۳۱۲ ..... صدقه برای حفظ وجود امام عصر علیه السلام
- ۳۱۵ ..... حج کردن و حج دادن به نیابت امام عصر علیه السلام
- ۳۱۵ ..... برخاستن برای تعظیم شنیدن اسم مبارک حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۱۶ ..... تکلیف در ظلمات ایام غیبت امام عصر علیه السلام

## بخش هشتم

## وظیفه مؤمنین در زمان غیبت

- ۳۳۹ ..... وظیفه مؤمنین در غیبت امام علیه السلام و دعا کردن به حضرت بقیة الله علیه السلام و طلب ظهورش
- ۳۶۸ ..... فصل
- ۳۷۲ ..... احادیث در خصوص غائب شدن امام زمان علیه السلام از ابصار آنان

## بخش نهم

## تاریخ ولادت حضرت حجة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف

- ۳۸۳ ..... تاریخ ولادت حضرت حجة الله علیه السلام
- ۳۸۶ ..... داستان شگفت
- ۳۸۷ ..... خواب شیرین
- ۳۸۸ ..... خوابی شیرین تر
- ۳۸۸ ..... خواب وصال
- ۳۹۰ ..... داستان ولادت
- ۳۹۱ ..... «فرزندم با من حرف بزن!»
- ۳۹۲ ..... «ای فرزندم با من سخن بگو!»
- ۳۹۲ ..... کودک چهار سال
- ۳۹۳ ..... «لبیک یا سیدی»
- ۳۹۴ ..... جانشین شما کیست؟

## بخش دهم

### ملاقات امام العصر و الزمان علیه السلام

- ۳۹۹ ..... دو هزار دلیل
- ۴۰۰ ..... سفر کربلا و دیدن یار
- ۴۰۱ ..... مجلس شورا
- ۴۰۵ ..... میر علام
- ۴۰۷ ..... یک شیخ و یک قصاب
- ۴۰۹ ..... به جای اشک خون
- ۴۱۰ ..... مناظره
- ۴۱۲ ..... پاسخ امام زمان علیه السلام
- ۴۱۴ ..... پرسش از امام زمان علیه السلام
- ۴۱۵ ..... نعلین موسی علیه السلام
- ۴۱۶ ..... امام حسین علیه السلام و حضرت یحیی علیه السلام
- ۴۱۷ ..... امام معصوم انتصابی است نه انتخابی
- ۴۲۰ ..... وداع با امام عسکری
- ۴۲۱ ..... رؤیای صادق
- ۴۲۲ ..... دکان قفلگر
- ۴۲۴ ..... تصحیح فتوی
- ۴۲۴ ..... نوری در ظلمت
- ۴۲۶ ..... یا صاحب الزمان (عج)
- ۴۲۷ ..... خجالت اهل و عیال
- ۴۲۸ ..... ضربت صفین
- ۴۲۹ ..... طلبه فاضل
- ۴۳۲ ..... شفا در وادی السلام
- ۴۳۴ ..... شیعه شد و شفا گرفت
- ۴۳۵ ..... امید نا امیدان
- ۴۳۶ ..... آمده ام تو را شفا دهم
- ۴۳۷ ..... زیارت عاشورا
- ۴۳۸ ..... روضه علی اصغر
- ۴۳۹ ..... زیارت حضرت رضا علیه السلام



- ۴۴۲ ..... راشد همدانی □
- ۴۴۳ ..... تنبیه در عرفات □
- ۴۴۴ ..... نافله شب □
- ۴۴۶ ..... مطوّف □
- ۴۴۸ ..... نگاه تند □
- ۴۴۹ ..... مذهب مادر □
- ۴۵۰ ..... چهل شب جمعه □
- ۴۵۱ ..... آب خوشگوار □
- ۴۵۲ ..... زیارت سید محمد □
- ۴۵۳ ..... شهید ثانی □
- ۴۵۴ ..... چرا دعای فرج نمی خوانی؟ □
- ۴۵۶ ..... خرج مهمانی □
- ۴۵۷ ..... پنج تن آل عبا □
- ۴۵۸ ..... تعمیر مسجد □
- ۴۶۰ ..... پدر پیر □
- ۴۶۱ ..... دیدار امیر اسحاق استر آبادی □
- ۴۶۲ ..... استغاثه به امام زمان علیه السلام با کلمه «یا ابا صالح» □
- ۴۶۳ ..... پیاده روی تا مکه در خدمت امام زمان علیه السلام □
- ۴۶۵ ..... نجات حاج ملا هاشم سدهی اصفهانی بوسیله امام زمان علیه السلام □
- ۴۶۷ ..... تشرف حجة الاسلام آقای حاج آقا علی قاضی زاهدی □
- ۴۶۸ ..... عنایت امام زمان علیه السلام به میرزا محمد استر آبادی □
- ۴۶۸ ..... تشرف حضرت آیت الله لنگرودی به محضر امام زمان علیه السلام □
- ۴۷۰ ..... ملاقات با امام زمان علیه السلام در کنار کعبه □
- ۴۷۱ ..... نصب حجر الاسود بوسیله امام زمان (عج) □
- ۴۷۳ ..... شفای خانم فائزی پور در حجر اسماعیل □
- ۴۷۶ ..... دیدار با امام زمان علیه السلام در مسجد الحرام □
- ۴۷۷ ..... تشرف مرحوم حاج آقا سید جواد منتظری قمی پشت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام □
- ۴۷۸ ..... دیدار نائب دوم حضرت در مسجد الحرام □
- ۴۷۹ ..... دیدار عده‌ای با امام زمان علیه السلام در مسجد الحرام □
- ۴۸۲ ..... عنایت امام زمان علیه السلام به شیخ عابد حاج عنایت الله □
- ۴۸۲ ..... تشرف علی بن ابراهیم مهزیار □

- ۴۸۶ ..... ملاقات سید بحر العلوم در مکه
- ۴۸۸ ..... عنایت امام زمان علیه السلام به مرحوم حاج سید عبدالحسین لاری
- ۴۸۹ ..... عنایت امام زمان علیه السلام به مرحوم آقای نجفی اصفهانی
- ۴۹۰ ..... تشرف حاج محمد علی فشندی تهرانی
- ۴۹۳ ..... تشرف سید خلیل تهرانی در عرفات، منی و مسجد الحرام
- ۴۹۶ ..... دیدار با امام زمان علیه السلام و سفارش حضرت درباره عمه مکرمه اش زینب علیها السلام
- ۴۹۸ ..... عنایت امام زمان علیه السلام در رمی جمرات به آقای شیخ محمد باقر ملبویی
- ۴۹۹ ..... دیدار با امام زمان علیه السلام در چادر منی در مجلس روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام
- ۵۰۲ ..... دیدار آیت الله آقای حاج شیخ علامه آیه اللهی در سرزمین منی
- ۵۰۴ ..... دیدار آیت الله آقای حاج شیخ علامه آیه اللهی در مسجد خیف
- ۵۰۵ ..... تشرف حاج محمد علی فشندی تهرانی در سرزمین منی
- ۵۰۶ ..... در مسجد النبی صلی الله علیه و آله چه گذشت؟
- ۵۰۸ ..... گل نرگس، گل وفاتشرف در مسجد النبی صلی الله علیه و آله
- ۵۱۱ ..... پاسخ امام زمان علیه السلام به سخنان بیهوده در مورد حضرت ابوطالب
- ۵۱۴ ..... دیدار عیسی بن مهدی جوهری
- ۵۱۶ ..... مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام
- ۵۲۳ ..... تشرف حجة الاسلام سید محمد باقر دامغانی
- ۵۲۵ ..... خانه حضرت بقیة الله علیه السلام در مدینه منوره
- ۵۲۸ ..... منزل المهدي - الفوٹ
- ۵۳۰ ..... تشرف حجة الاسلام شهید هاشمی نژاد
- ۵۳۱ ..... تشرف آقای شیخ اسماعیل نمازی
- ۵۳۴ ..... تشرف سید بحر العلوم
- ۵۳۵ ..... تشرف حجة الاسلام آقای سید محمد مشیر
- ۵۳۶ ..... تشرف اسماعیل مرقلی
- ۵۴۱ ..... تشرف حجة الاسلام حاج شیخ تقی زرگری
- ۵۴۲ ..... شفا دادن حضرت بقیة الله علیه السلام میهمانمان را
- ۵۴۴ ..... شفا یافتن شخصی در مسجد صاحب الزمان
- ۵۴۵ ..... تشرف حاج علی بغدادی
- ۵۵۲ ..... تشرف مرحوم آیه الله حاج سید حسین قاضی
- ۵۵۲ ..... تشرف دیگری از مرحوم حاج سید حسین قاضی
- ۵۵۳ ..... تشرف آیت الله قاضی در مسجد جمکران

- ۵۵۴ ..... تشرف مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی
- ۵۵۷ ..... نامه مبارک حضرت عسکری پدر امام زمان علیه السلام به جناب ابن بابویه قمی
- ۵۵۹ ..... قاسم بن علاء و نامه رسان پیر
- ۵۶۳ ..... شبی در محضر حضرت مهدی علیه السلام
- ۵۶۵ ..... برتر از هر دلیل و برهان
- ۵۶۸ ..... آیه الله سید محسن امین و تشرف به محضر امام عصر علیه السلام
- ۵۷۱ ..... شخصیت کم نظیر عالم اسلام
- ۵۷۲ ..... یاسری و ختم شیخ بهائی
- ۵۷۴ ..... دعا و ختم مورد اشاره
- ۵۷۴ ..... در مسجد کوفه
- ۵۷۶ ..... تشرف علامه میرجهانی در سرداب مقدس
- ۵۷۸ ..... افتخاری دیگر
- ۵۷۹ ..... آیه الله عراقی و ملاقات امام عصر علیه السلام
- ۵۸۱ ..... از جهان جان رفت
- ۵۸۳ ..... از یاران و خدمتگزاران امام عصر علیه السلام
- ۵۸۵ ..... یک از خوبان روزگار
- ۵۸۷ ..... پیام به آیه الله قمی
- ۵۸۸ ..... این راز باید پوشیده بماند تا...
- ۵۸۹ ..... نجات یافتن علامه امینی
- ۵۹۱ ..... نتیجه توسل به امام زمان علیه السلام
- ۵۹۴ ..... تشرف جناب شیخ محمد طاهر
- ۵۹۷ ..... قضیه میرزای قمی و سید بحرالعلوم
- ۵۹۸ ..... تشرف مرحوم سید باقر قزوینی
- ۵۹۹ ..... تشرف مرحوم شیخ مرتضی انصاری
- ۶۰۰ ..... مرجعیت مرحوم شیخ مرتضی انصاری
- ۶۰۱ ..... تشرف سید بحرالعلوم در مسجد سهله
- ۶۰۲ ..... تشرف جعفر نعل بند
- ۶۰۵ ..... تشرف آخوند ملا ابوالقاسم قندهاری
- ۶۰۸ ..... اهمیت امراض روحی
- ۶۰۹ ..... چه کنیم تا امام زمان علیه السلام را در خواب ببینیم
- ۶۱۳ ..... حوائج را باید از امام زمان علیه السلام خواست

- ۶۱۶ ..... پشت سر امام زمان علیه السلام هر روز صبح نماز می خوانند. □
- ۶۲۰ ..... امام زمان علیه السلام در میان عزاداران حسینی علیه السلام ..... □
- ۶۲۱ ..... تزکیه نفس به وسیله فشارهای دنیا. .... □
- ۶۲۴ ..... چهل هفته در مسجد سهله. .... □
- ۶۲۵ ..... عنایتی از طرف خدا. .... □
- ۶۲۶ ..... خواص آیات سوره حشر. .... □

## بخش یازدهم غیبت کبری و صغری

- ۶۳۱ ..... غیبت صغری و نواب اربعه. .... □
- ۶۳۲ ..... غیبت کبری. .... □

## بخش دوازدهم مسجد مقدس جمکران

- ۶۳۷ ..... مسجد جمکران. .... □
- ۶۴۱ ..... نماز حاجت. .... □
- ۶۴۲ ..... با امام زمان علیه السلام مسجد جمکران را تعمیر می کردیم. .... □
- ۶۴۴ ..... کراماتی که از مسجد مقدس جمکران دیدم. .... □